



هیئت معارف جنگ
شهید سپهبد علی میاد شیرازی

توپخانه دوربرد در سال ۱۳۶۰

روز شمار عملکرد گردان ۳۸۸ توپخانه ۱۷۵ م گروه ۳۳ توپخانه
سال ۱۳۶۰، دشت آزادگان

نویسنده: سرهنگ توپخانه ستاد علی اکبر اصلانی

سرشناسه	: اصلانی، علی اکبر، ۱۳۳۵ -
عنوان و نام پدیدآور	: توپخانه دوربرد در سال ۱۳۶۰: روزشمار عملکرد گردان ۳۸۸ توپخانه ۱۷۵ م گروه ۳۳ توپخانه سال ۱۳۶۰، دشت آزادگان / نویسنده علی اکبر اصلانی؛ [به سفارش] هیئت معارف جنگ "شهید سپهبد علی صیادشیرازی.
مشخصات نشر	: تهران: ایران سبز، ۱۳۹۸.
مشخصات ظاهری	: چهارده، ۴۱۵ ص: مصور.
شابک	: ۹۷۸-۶۰۰-۷۴۱۶-۵۹-۴
وضعیت فهرست نویسی	: فیبا
یادداشت	: کتابنامه: ص. ۴۰۱.
عنوان دیگر	: روزشمار عملکرد گردان ۳۸۸ توپخانه ۱۷۵ م گروه ۳۳ توپخانه سال ۱۳۶۰، دشت آزادگان.
موضوع	: ایران. ارتش -- توپخانه
موضوع	: Iran. Artesh -- Artillery
موضوع	: ایران. ارتش -- توپخانه -- مشق و تاکتیک
موضوع	: Iran. Artesh -- Artillery -- Drills and tactics
موضوع	: جنگ ایران و عراق، ۱۳۵۹-۱۳۶۷
موضوع	: Iran-Iraq War, 1980 - 1988
شناسه افزوده	: ایران. ارتش. هیئت معارف جنگ شهید سپهبد علی صیاد شیرازی
رده بندی کنگره	: ۱۰۷۷۴
رده بندی دیویی	: ۴۱۰۹۵۵/۶۲۳
شماره کتابشناسی ملی	: ۵۸۶۳۴۲۸

توپخانه دوربرد در سال ۱۳۶۰

نویسنده: سرهنگ توپخانه علی اکبر اصلانی

بررسی اولیه و نهایی: سرتیپ ستاد ناصر آراسته، سرتیپ ستاد سید حسام هاشمی

بررسی، آماده سازی، نشر: سرتیپ ۲ ستاد نجات علی صادقی گویا

بررسی محتوایی: سرتیپ ۲ حمید شکیب

ویرایش فنی، ادبی: سرهنگ علی سجادی

صفحه آرایی، طرح جلد: حامد خدمتی

نوبت/سال چاپ: اول/ ۱۳۹۹

شماره شابک: ۹۷۸-۶۰۰-۷۴۱۶-۵۹-۴

شمارگان: ۱۰۰۰

ناشر: انتشارات ایران سبز

قیمت: ۳۲۰۰۰ تومان

مرکز پخش: تلفن ۲۲۴۸۸۷۵۶ نمابر ۲۲۴۸۸۶۵۰

حق چاپ برای هیئت معارف جنگ «شهید سپهبد علی صیادشیرازی» محفوظ است.

" از همه نگارندگان حوادث جنگ و همه کسانی که
توان انجام وظیفه در این مهم را دارند، درخواست می‌کنم
از ثبت و ضبط جزئیات این دوران غفلت نکنند و این
گنجینه تمام‌نشدنی را برای آیندگان به ودیعه بگذارند. "
" جنگ تحمیلی شکوه و عظمت ایمان و اسلام را در
پهنای جهان منتشر نمود. "

امام خمینی(ره)

" می‌خواهم بگویم که این جنگ یک گنج است. آیا ما
خواهیم توانست از این گنج استفاده کنیم؟ آن هشت
سال جنگ، بایستی تاریخ ما را تغذیه کند. "
" دفاع مقدس مظهر حماسه است، مظهر معنویت و
دینداری است، مظهر آرمان‌خواهی، مظهر ایثار و
از خودگذشتگی است، مظهر ایستادگی، پایداری و
مقاومت است، مظهر تدبیر و حکمت است، روایت آن
جهاد نیز مقدس و جهاد است. "
" یک رزمنده تا زمانی که خاطراتش را ثبت نکرده، هنوز
چیزهایی به تاریخ و آینده و آرمانش بدهکار است. "

مقام معظم رهبری حضرت آیت‌الله خامنه‌ای (مدظله‌العالی)

فرازهایی از پیام حضرت امام^(ره) در اسفندماه ۱۳۶۷

خطاب به روحانیت سراسر کشور (در رابطه با پذیرش قطعنامه ۵۹۸)

صحیفه امام خمینی^(ره)، جلد ۲۱، صفحه ۲۸۳

- ما هر روز در جنگ برکتی داشتیم که در همه صحنه‌ها بهره جسته‌ایم.
- ما انقلابمان را در جنگ به جهان صادر نموده‌ایم.
- ما مظلومیت خویش و ستم متجاوزان را در جنگ ثابت نموده‌ایم.
- ما در جنگ پرده از چهره تزویر جهان‌خواران کنار زدیم.
- ما در جنگ دوستان و دشمنان خود را شناخته‌ایم.
- ما در جنگ به این نتیجه رسیده‌ایم که باید روی پای خودمان بایستیم.
- ما در جنگ اُبهت دو ابرقدرت شرق و غرب را شکستیم.
- ما در جنگ ریشه‌های پربار انقلاب اسلامی‌مان را محکم کردیم.
- ما در جنگ حس برادری و وطن‌دوستی را در نهاد یکایک مردمان بارور کردیم.
- ما در جنگ به مردم جهان و خصوصاً مردم منطقه نشان دادیم که علیه تمامی قدرت‌ها و ابرقدرت‌ها سالیان سال می‌توان مبارزه کرد.
- جنگ ما جنگ حق و باطل بود و تمام شدنی نیست.
- جنگ ما جنگ فقر و غنا بود.
- جنگ ما جنگ ایمان و رذالت بود و این جنگ از آدم تا ختم زندگی وجود دارد.
- جنگ ما موجب شد که تمامی سردمداران نظام‌های فاسد در مقابل اسلام احساس ذلت کنند.
- ما در جنگ برای یک لحظه هم نادم و پشیمان از عملکرد خود نیستیم. راستی مگر فراموش کرده‌ایم که ما برای ادای تکلیف جنگیده‌ایم و نتیجه، فرع آن بوده است.
- از همه اینها مهم‌تر، استمرار روح اسلام انقلابی در پرتو جنگ است، همه اینها از برکت خون‌های پاک شهدای عزیز هشت سال نبرد بود، از تلاش مادران، پدران و مردم عزیز در ده سال مبارزه با آمریکا، غرب و شوروی نشئت گرفته است.
- ملت ما تا آن روز که احساس کرد توان و تکلیف جنگ دارد، به وظیفه خود عمل نمود... آن ساعتی هم که مصلحت بقای انقلاب را در قبول قطعنامه دید و گردن نهاد، باز به وظیفه خود عمل کرد.

معارف جنگ

«معارف جنگ» مجموعه‌ای از یافته‌ها، ذخایر و دستاوردهای جبهه‌های نبرد حق علیه باطل است که خداوند متعال به پاس فداکاری‌ها، ایثارگری‌ها و برکت خون شهدای والامقام، نصیب رزمندگان اسلام نموده و از سینه‌های جوشان آنها به سینه‌های پاک و تشنه نسل جوان انقلاب اسلامی منتقل می‌گردد.

«هیئت معارف جنگ» از پاییز سال ۱۳۷۳ با همت والای امیر سرافراز ارتش اسلام «شهید سپهبد علی صیادشیرازی» شکل گرفت و در سال ۱۳۷۴ با تصویب کریمانه و حمایت‌های مادی و معنوی حضرت امام خامنه‌ای (مدظله‌العالی) مقام معظم رهبری و فرماندهی کل قوا، به صورت رسمی این رسالت مهم را با روحیه متعالی بسیجی بر عهده گرفته و مفتخر است که با الهام از کلام نورانی خداوند متعال مبنی بر «وَالَّذِينَ جَاهَدُوا فِينَا لَنَهْدِيَنَّهُمْ سُبُلَنَا وَإِنَّ اللَّهَ لَمَعَ الْمُحْسِنِينَ»، با صداقت و تلاش دسته‌جمعی در این وادی مقدس گام نهاده و این رسالت افتخارآمیز را که با گرایش «پژوهشی - فرهنگی - عملیاتی و آموزشی» شکل گرفته است، ادامه دهد و در این راه امید به لطف و یاری خداوند متعال دارد.

شیوه کار هیئت معارف جنگ در گردآوری تجارب جبهه‌های نبرد از سال ۱۳۷۳ تا سال ۱۳۷۸ بدین ترتیب بوده است که بر اساس زمان و مکان هر عملیات، جمعی از رزمندگان اسلام که در آن عملیات نقش مهمی را بر عهده داشته‌اند به منطقه عملیات عزیمت نموده و با یادآوری خاطرات خود در صحنه نبرد و برداشت‌های تحریری، صوتی و تصویری، مجموعه‌ای از حقایق و واقعیت‌های تلخ و شیرین را گردآوری نموده است. این هیئت بعد از سال ۱۳۷۸، همچنان با اجرای آموزش‌های میدانی، نسبت به تکمیل برداشت‌های میدانی عملیات ثامن الائمه^(ع) و سایر عملیات‌ها اقدام نمود. چاپ بیش از ۱۸۰ عنوان کتاب مستند از وقایع هشت سال دفاع مقدس از سال ۱۳۷۹ تا پایان سال ۱۳۹۸ از اقدامات هیئت معارف جنگ می‌باشد.

آموزش معارف جنگ، از سال ۱۳۷۴ به صورت نظری و میدانی برای هر دوره از دانشجویان سال ۳ دانشگاه افسری امام علی^(ع) نذاجا و از سال ۱۳۸۲ نیز برای دانشجویان سال ۳ دانشگاه‌های افسری هوایی، دریایی و فارابی و از سال ۱۳۹۴ برای دانشجویان سال ۳ دانشگاه قرارگاه پدافند هوایی خاتم‌الانبیاء^(ص) به اجرا درآمده و تا پایان سال ۱۳۹۸ تعداد ۳۱۸۹۰ نفر از فارغ‌التحصیلان دانشگاه‌های مزبور را در دو مرحله نظری و میدانی مورد آموزش قرار گرفته‌اند.

هیئت معارف جنگ همچنین از سال ۱۳۸۷ آموزش کارکنان وظیفه در مقاطع تحصیلی فوق دیپلم، لیسانس، فوق لیسانس و دکترا در مراکز آموزش وظیفه را پی‌ریزی نمود و این عزیزان در زمان آموزش مقدماتی و قبل از عزیمت به یگان‌های سازمانی خود به مدت شانزده ساعت آموزش معارف جنگ را برابر برنامه آموزشی طی نموده که تا پایان سال ۱۳۹۸، بیش از ۴۶۰ هزار نفر از کارکنان

وظیفه که فارغ التحصیل دانشگاه‌ها و مراکز آموزش عالی کشور می‌باشند، آموزش نظری معارف جنگ را فرا گرفته‌اند.

آموزش معارف جنگ برای کلیه دانش‌آموزان پایور اجا از سال ۱۳۸۷ در آموزشگاه نظامی جوادالائمه نزااجا برگزار می‌گردید و از سال ۱۳۹۸ این آموزش‌ها در ۵ مرکز آموزش اجا (جوادالائمه (ع) نزااجا، تفنگداران دریایی نداجا، باقرالعلوم (ع) نداجا، شهید خضرابی نهاجا و علی‌اکبر (ع) نپاجا) برنامه‌ریزی شد که بر این اساس تا پایان سال ۱۳۹۸، تعداد ۱۱۵۰۸ نفر دانش‌آموز پایور به مدت ۱۶ ساعت در هر دوره، آموزش نظری معارف جنگ را فرا گرفته‌اند.

آموزش معارف جنگ برای دانشجویان دوره‌های عالی رسته‌ای با موضوع نقش رسته مربوطه در دفاع مقدس به مدت ۸ ساعت برگزار شد که از سال ۱۳۹۰ تا پایان سال ۱۳۹۸، آموزش‌ها در ۱۸ مرکز برای تعداد ۹۴۷۹ نفر دانشجو برگزار گردیده است.

از بهمن سال ۱۳۹۳ تا پایان سال ۱۳۹۸، بیش از ۵۳۹ هزار نفر از سربازان دیپلم و زیر دیپلم نیز در هر دوره به مدت هشت ساعت تحت آموزش معارف جنگ قرار گرفته‌اند.

آموزش معارف جنگ برای دانشجویان دافوس آجا به مدت ۸ ساعت در ۴ جلسه در سال ۱۳۹۸ برای تعداد ۲۶۴ نفر برگزار شد.

آموزش معارف جنگ برای مدیران ارشد ساحفاجا به مدت ۸ ساعت برای تعداد ۲۲۰ نفر دانشجو در سال ۱۳۹۸ برگزار شد.

هیئت معارف جنگ «شهید سپهبد علی صیادشیرازی»

برای مقابله با دشمنان بدیستی ما چه ارتشی، چه سپاهی و چه بنبی‌ی و واحد و قدرت واحد باشیم.

«شهید سپهبد علی صیادشیرازی - ۱۳۶۴/۱۱/۲۶»

تقدیم به:

پدران، مادران، همسران و فرزندان شهدا، جانبازان و ایثارگران جنگ تحمیلی که در دوران هشت سال دفاع مقدس با استقامت، صبر و شکیبایی، رزمندگان اسلام را حمایت کردند تا در سنگرها با خیالی آسوده در مقابل متجاوزان به رزم خود ادامه دهند.

تمامی هم‌رزمان شجاعم در گردان ۳۸۸ توپخانه ۱۷۵م خودکشی و دیگر هم‌رزمان از خود گذشته‌ام در گردان‌های ۳۴۲ و ۳۴۳ توپخانه ۱۳۰م کشتی، گردان ۳۷۲ کاتیوشا، گردان‌های ۳۲۵ و ۳۳۵ پدافند هوایی ۲۳م، پشتیبانی، خدمات، عقیدتی سیاسی و حفاظت و اطلاعات گروه ۳۳ توپخانه که در مناطق عملیاتی صمیمانه و با جان و دل ما را یاری کردند.

کلیه رزمندگان یگان‌های پیاده، زرهی، توپخانه، مهندسی، بهداشتی و دیگر رزمندگان یگان‌های لشکر ۹۲، زرهی خصوصاً رزمندگان تیپ ۳ زرهی قهرمان لشکر ۹۲ زرهی، گردان‌های توپخانه لشکر ۹۲ زرهی، خصوصاً گردان ۳۱۸ توپخانه ۱۵۵م خودکشی کمک مستقیم تیپ ۳ زرهی و یگان‌های توپخانه گروه ۲۲ توپخانه و همچنین رزمندگان یگان‌های لشکر ۱۶ زرهی قزوین، تیپ ۵۵ پیاده هوابرد شیراز و یگان‌های لشکر ۷۷ پیروز ثامن الائمه، خلبانان شجاع هوانیروز نیروی زمینی و خلبانان جان‌برکف نیروی هوایی ارتش جمهوری اسلامی ایران که در دشت آزادگان مردانه به قلب حوادث تاختند و مرگ را به بازی گرفتند که از هم‌رزمان بسیار عزیز و ارجمندم در آن سال‌های پر مخاطره بوده‌اند.

دیگر هم‌رزمانم در سایر نیروهای مسلح، برادران سپاه پاسداران، ژاندارمری، گروه جنگ‌های نامنظم شهید دکتر چمران و نیروهای بسیج و مردمی که آنان نیز تا پای جان و تا آخرین لحظه دوشادوش برادران ارتشی خود در برابر دشمن متجاوز ایستادند و حماسه‌های بسیاری را آفریدند که رد پای آنان نیز در حوادث مختلف این اثر با درخشندگی بسیار زیادی مشهود می‌باشد.

تشکر و قدردانی

۱- نخستین کسانی که باید از آنان تقدیر و تشکر به عمل آورم، رزمندگان گردان ۳۸۸ توپخانه ۱۷۵م گروه ۳۳ توپخانه هستند که با ایثار، فداکاری و تلاش شبانه‌روزی خود در صحنه‌های مختلف جنگ در دشت آزادگان در سال ۵۹، مردانه در برابر هجوم دشمن ایستادگی کردند و افتخارات بزرگی را در تاریخ میهن اسلامی آفریدند و با همکاری‌های فراوان، با ارائه خاطرات خود از آن دوران من را در تدوین این اثر یاری نمودند.

۲- تقدیر و تشکر از زحمات شبانه‌روزی دیگر هم‌رزمانم در لشکر ۱۶ زرهی و لشکر ۹۲ زرهی خصوصاً تیپ ۳ زرهی، گردان ۳۱۸ توپخانه، آتشبار ۱۳۰م گردان ۳۳۳ توپخانه ۱۷۵م، گردان ۳۸۷ گروه ۲۲ توپخانه، خلبانان شجاع نیروی هوایی و هوانیروز ارتش جمهوری اسلامی ایران و تمامی هم‌رزمانم در نیروهای مسلح و مدافعان و نیروهای مردمی جان بر کف در دشت آزادگان که در دفاع از حریم میهن اسلامی شجاعانه جنگیدند و حماسه‌های بسیاری آفریدند و ردپای آنان در حوادث مختلف این اثر مشاهده می‌شود.

۳- شهید امیر سپهبد علی صیادشیرازی، بنیانگذار هیئت معارف جنگ که شرایط مناسبی برای انتشار خاطرات فرماندهان و رزمندگان و هم‌رزمان هشت سال دفاع مقدس را فراهم آورده است.

۴- امیر سرتیپ سید حسام هاشمی، جانشین محترم هیئت معارف جنگ به واسطه صحبت‌های تشویق‌آمیز و صمیمانه در تهیه این اثر.

۵- امیر سرتیپ ۲ صادقی‌گویا به واسطه راهنمایی‌ها و همکاری در تنظیم و چاپ کتاب.

۶- امیر سرتیپ ۲ شکیبی به واسطه همکاری صمیمانه در مراحل تنظیم کتاب.

۷- امیر سرتیپ ۲ آجوری فرمانده گردان ۳۸۸ توپخانه به واسطه راهنمایی‌ها و همکاری‌های تشویق‌آمیز و صمیمانه در مراحل مختلف تدوین خاطرات.

۸- امیر سرتیپ ۲ مهدی دامغانیان به واسطه همکاری صمیمانه و ارائه خاطرات روزانه خود برای کیفی‌تر شدن این اثر.

۸- همسر و فرزندانم، که در طول سال‌های دفاع مقدس، تمام نگرانی‌ها و رنج‌های زندگی را به واسطه مسئولیت‌ها و دوری اینجانب از آنان، متحمل شدند. همچنین در طی مراحل تدوین این اثر، زحمات را با شکیبایی تحمل نموده و مشوق اینجانب شدند، صمیمانه تشکر و قدردانی می‌نمایم.

سخنی درباره این کتاب

یکی از غفلت‌هایی که ناخودآگاه و گاه آگاهانه توسط گویندگان و نویسندگان، درباره هشت سال جنگ تحمیلی و دفاع مقدس معمول گردیده و ادامه هم دارد، آن است که در مدت سال ۵۹ تا کنون، آنچه گفته و یا نوشته شده درباره کلیات بوده و از جزئیات غفلت شده است. در حالی که در هر نتیجه‌گیری و بررسی، باید جزئیات را شناخت تا بتوان نتیجه کلی گرفت. اصلاً اجزاء هستند که کلیات را تشکیل می‌دهند. کلیات بدون اجزاء، اصلاً وجود خارجی نمی‌توانند داشته باشند. و باز یکی دیگر از مشکلات عمده ما آن است که اکثر قریب به اتفاق جامعه، کمتر به مطالعه می‌پردازند و حوصله و یا وقت مناسب صرف مطالعه نمی‌کنند.

می‌توان گفت کتاب «توپخانه دوربرد در سال ۱۳۶۰» از کتاب‌هایی است که بر خلاف بیش از ۹۰ درصد کتاب‌های جنگ، وارد جزئیات شده، از قبضه توپ و سرباز خدمه آن تارده لشکر و بعضی وقت‌ها بالاتر حرف زده، اما بیشترین سنگینی کتاب در پایین دست‌ها و افراد اجرا کننده و یا رزمنده میدان اصلی نبرد بوده و درباره آن بحث می‌کند.

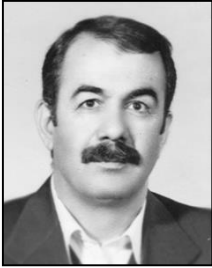
با خواندن این کتاب، خواننده متوجه خیلی از ریزه‌کاری‌های میدان نبرد می‌شود که قبلاً یا نمی‌دانسته و یا چنین واضح به آن آگاهی نداشته. بعد از مطالعه درمی‌یابد که صحنه جنگ به آن شکل که در فیلم‌ها و رسانه‌ها ارائه می‌شود نبوده و چیزی فراتر از این حرف‌ها بوده است. به نظر می‌آید، نویسنده محترم هوشمندانه در روزهای حادثه وقایع‌نگاری کرده، تا امروز توانسته حتی اسم سربازها را هم در کتاب بیاورد و میزان اثرگذاری هر کدام از اسامی را که در کتاب از آنان نام برده، بیان کند.

افسوس خواهیم خورد اگر این کتاب در جامعه نظامیان خوانده نشود. در حالی که نظامیان به واسطه شغل و وظایفی که دارند، باید چنین کتاب‌هایی را برای کسب دانش و تجربه بیشتر و به کارگیری درس‌های آن، در مدیریت شغلی خود در هر رده‌ای که باشند، «واو» به «واو» بخوانند، خلاصه‌برداری کنند، زیر جملات انتخابی خط بکشند، بعضی صفحات را برای بهره‌برداری‌های بعدی حاشیه‌نویسی کنند. به نظر می‌رسد باید اراده‌ای در مجموعه نیروهای مسلح برای ایجاد و توسعه چنین کاری ایجاد شود تا این قبیل کتاب‌ها توسط نظامیان به دقت مطالعه شود و سپس دیگر افراد جامعه جهت شناخت نیروهای مسلح و چگونگی دفاع از کشور، به این کتاب‌ها مراجعه نمایند.

خدا کند تعداد زیادی بخوانند تا بدانند «چگونه می‌جنگیدیم».

سرتیپ ۲ ستاد صادقی گویا

معرفی نویسنده:



سرهنگ ستاد علی اکبر اصلانی در سال ۱۳۳۵ در شهرستان اهواز در یک خانواده نظامی متولد و دوران ابتدایی را در تهران و اسلام آباد غرب و دوره تحصیلات دبیرستان را در دبیرستان ذوقی در چهارراه عباسی تهران به اتمام رساند. در سال ۱۳۵۴ به دانشکده افسری وارد و در سال ۱۳۵۷ با درجه ستوان دومی از دانشکده افسری

نیروی زمینی، فارغ التحصیل گردیده است. نامبرده علاوه بر دوره مقدماتی و عالی توپخانه، دانشکده فرماندهی و ستاد، دوره‌های عرضی مانند ش.م.ه در مرکز پیاده شیراز، دوره زبان انگلیسی را در مرکز زبان‌های خارجی در طول خدمت طی نموده است.

سرهنگ علی اکبر اصلانی پس از فارغ التحصیلی و طی دوره مقدماتی توپخانه در مشاغل دیده بان توپخانه، معاون فرمانده آتشبار، فرمانده آتشبار، افسر رابط توپخانه، رئیس رکن ۳ گردان توپخانه، معاون فرمانده گردان توپخانه و فرمانده گردان توپخانه در گروه ۳۳ توپخانه خدمت نموده است. ضمناً خدمت وی در تمامی مشاغل فوق در مناطق عملیاتی در دوران جنگ تحمیلی بوده است. وی قریب به ۱۰۰ ماه در مناطق عملیاتی جنوب و غرب کشور حضور فعال داشته و آخرین شغل ایشان معاون طرح و عملیات پرسنلی در اداره یکم ستاد مشترک ارتش جمهوری اسلامی ایران بوده است. در سال ۱۳۸۲ به افتخار بازنشستگی نائل گردید.

فهرست مطالب

۱	مقدمه
۵	فصل یکم: مروری بر عملکرد گردان ۳۸۸ توپخانه ۱۷۵ م در دشت آزادگان، سال ۵۹
۶	وضعیت گردان ۳۸۸ توپخانه ۱۷۵ م خودکشی بعد از پیروزی انقلاب اسلامی
۱۱	مروری بر جریان جنگ در نیمه دوم سال ۱۳۵۹ در دشت آزادگان
۱۵	نحوه عملکرد گردان ۳۸۸ توپخانه ۱۷۵ م در دشت آزادگان، سال ۱۳۵۹
۲۶	مشکلات یگان‌های ارتش قبل از جنگ و اوایل جنگ تحمیلی
۳۵	فصل دوم: حوادث و اتفاقات سه ماهه اول سال ۱۳۶۰ در دشت آزادگان
۳۶	وضعیت نیروهای خودی و دشمن در اوایل سال ۱۳۶۰ در دشت آزادگان
۳۹	حوادث روز شنبه یکم الی پنجشنبه بیستم فروردین ماه
۵۴	حوادث و اتفاقات یکم الی دوازدهم اردیبهشت‌ماه ۱۳۶۰
۶۲	حوادث روز یکشنبه سیزدهم الی سه‌شنبه پانزدهم اردیبهشت‌ماه
۶۷	حوادث روز پنجشنبه هفدهم الی یکشنبه بیستم اردیبهشت‌ماه
۷۵	حوادث روز پنجشنبه ۲۴ الی چهارشنبه ۳۰ اردیبهشت‌ماه
۹۱	فصل سوم: عملیات خیبر، امام علی (ع)
۹۲	وضعیت کلی منطقه عملیاتی خیبر
۱۱۶	حوادث روز یکشنبه سوم الی سه‌شنبه پنجم خرداد ماه ۱۳۶۰
۱۲۷	وضعیت نیروهای دشمن بعد از فتح ارتفاعات الله‌اکبر توسط رزمندگان اسلام
۱۲۹	حوادث روز شنبه نهم الی روز یکشنبه دهم خرداد ماه
۱۳۰	حوادث روزهای یکشنبه بیست و چهارم الی سه‌شنبه بیست و ششم خرداد ماه
۱۵۰	حوادث روزهای پنجشنبه بیست و پنجم الی دوشنبه بیست و نهم تیر ماه ۶۰
۱۵۳	حوادث روزهای چهارشنبه سی و یکم تیر الی پنجشنبه یکم مرداد ۶۰

۱۵۹	فصل چهارم: عملیات آفندی طراح
۱۶۰	یگان‌های شرکت‌کننده در عملیات آفندی طراح
۱۶۷	حوادث روزهای یکشنبه پانزدهم الی شنبه بیست و یکم مردادماه ۶۰
۱۷۰	حوادث روزهای یکشنبه هشتم الی سه‌شنبه دهم شهریورماه ۶۰
۱۷۳	فصل پنجم: عملیات خیبر در غرب ارتفاعات الله‌اکبر
۱۷۴	ادامه عملیات خیبر
۱۸۵	حوادث روز سه‌شنبه هفدهم شهریورماه ۶۰
۱۹۳	فصل ششم: عملیات شهید مدنی
۱۹۴	یگان‌های شرکت‌کننده
۱۹۴	نتیجه عملیات
۱۹۵	حوادث روزهای شنبه بیست و هشتم شهریور الی چهارشنبه یکم مهر ۱۳۶۰
۱۹۹	فصل هفتم: ورود قرارگاه گروه ۳۳ توپخانه به منطقه عملیاتی جنوب...
۲۰۰	ورود قرارگاه گروه ۳۳ توپخانه به منطقه عملیاتی جنوب
۲۰۲	حوادث روز پنجشنبه دوم مهرماه و شهادت ستوان دوم وظیفه محمودی‌نژاد
۲۰۵	حوادث روز شنبه چهارم الی جمعه دهم مهرماه
	فصل هشتم: حوادث منطقه دشت آزادگان قبل از عملیات طریق‌القدس در آبان‌ماه ۱۳۶۰
۲۱۳	
۲۱۴	تغییر در کادر فرماندهی ارتش
۲۱۵	حوادث روز یکشنبه دهم الی سه‌شنبه دوازدهم آبان‌ماه
۲۱۵	حوادث روز پنجشنبه چهاردهم الی شنبه بیست و سوم آبان‌ماه
۲۲۲	حوادث روزهای یکشنبه بیست و چهارم الی سه‌شنبه بیست و ششم آبان‌ماه ۶۰
۲۳۱	فصل نهم: عملیات طریق‌القدس (کربلای ۱)
۲۳۲	طرح‌ریزی عملیات طریق‌القدس

- ۲۳۳ تلاش برای یک مانور احاطه‌ای
- ۲۳۵ زمینه‌های اولیه تفکر و نیاز برای احداث جاده در منطقه رملی
- ۲۴۳ عملکرد و فعالیت‌های گردان ۳۸۸ توپخانه قبل از عملیات طریق القدس
- ۲۴۴ حوادث روز سه‌شنبه سوم الی جمعه ششم آذرماه
- ۲۵۲ سازمان برای رزم یگان‌ها در عملیات طریق القدس (کربلای ۱)
- ۲۵۵ آخرین وضعیت یگان‌های دشمن قبل از عملیات طریق القدس
- ۲۵۶ توان رزمی نیروهای خودی در عملیات طریق القدس
- ۲۵۷ روابط فرماندهی یگان‌های ارتش و سپاه و نحوه فرماندهی آنها در حین عملیات
- ۲۶۰ آغاز عملیات طریق القدس
- ۲۶۹ آخرین وضعیت شمال و جنوب رودخانه کرخه در هشتم آذرماه
- ۲۷۳ وضعیت منطقه عملیات در روز دوشنبه نهم آذرماه
- ۲۷۶ حوادث و اتفاقات روز سه‌شنبه دهم آذرماه
- ۲۸۶ حوادث روز چهارشنبه یازدهم آذرماه
- ۲۹۶ پاتک دشمن در منطقه سابله در نیمه شب سیزدهم آذرماه
- ۳۰۵ حوادث روز دوشنبه شانزدهم آذرماه
- ۳۰۸ نحوه تلاش و عملکرد نفرات گردان ۳۸۸ توپخانه در مواضع شرق بستان
- ۳۲۲ آخرین وضعیت منطقه عملیاتی کربلا ۱ در اواخر آذرماه
- ۳۲۵ فصل دهم: حوادث و اتفاقات منطقه عملیاتی بستان در دی ماه ۱۳۶۰
- ۳۲۷ حوادث روز پنجشنبه سوم الی دوشنبه هفتم دی ماه
- ۳۳۲ پایان عملیات طریق القدس و دستاوردهای آن
- ۳۳۶ حوادث و اتفاقات روز چهارشنبه نهم الی جمعه یازدهم دی ماه
- ۳۴۷ فصل یازدهم: حوادث و اتفاقات منطقه عملیاتی بستان در بهمن ماه ۱۳۶۰ و...
- ۳۴۸ حوادث و اتفاقات روز پنجشنبه هشتم بهمن ماه
- ۳۵۱ نقش یگان‌های توپخانه در عملیات پدافندی تنگ چزابه

۳۵۷	حوادث روز چهارشنبه بیست و یکم الی جمعه بیست و سوم بهمن ماه
۳۶۲	حوادث روز یکشنبه بیست و پنجم الی پنجشنبه بیست و نهم بهمن ماه
۳۶۷	فصل دوازدهم: عملیات آفندی تنگ جزابه، طرح پیروزمندانه یا علی (ع)
۳۷۴	حوادث و اتفاقات روز دوشنبه سوم اسفند ماه
۳۷۹	حوادث و اتفاقات روز پنجشنبه بیستم اسفند ماه
۳۸۶	حوادث و اتفاقات روزهای پایانی سال ۱۳۶۰
۳۸۹	نقشه‌ها و تصاویر
۴۰۱	منابع
۴۰۳	نمایه

قلب هر سرباز ایرانی کنجنه‌ای گرانبها از حوادث، وقایع و خاطرات دوران هشت سال دفاع مقدس است، که برای نسل‌های آینده کشور، رازها و درس‌های زیادی از رشادت، جوانمردی، ایثار و فداکاری به همراه دارد و فرهنگ زیبای جهاد را می‌توان در آن کنجنه کشف نمود.

مقدمه

خاطرات رزمندگان در جنگ تحمیلی عراق علیه ایران تاریخ کشورمان را تغذیه خواهد کرد و برابر فرمایش امام خمینی (ع^ه)، گنجینه‌ای تمام نشدنی است که برای آیندگان به ودیعه خواهد ماند. تاریخ جنگ آینده‌ای است که زشتی‌ها، زیبایی‌ها، کامیابی‌ها، ناکامی‌ها، پیروزی‌ها و شکست‌ها و عوامل آنها را برای جامعه در خود منعکس می‌کند. من و هم‌رزمانم، که در دوران جوانی در بطن جنگ بوده و شاهد و ناظر صحنه‌های وحشتناک و ملال‌آور بوده‌ایم، هیچ‌گاه با بیان خاطرات جنگی خود لذت نمی‌بریم، زیرا بسیاری از هم‌رزمان و عزیزترین دوستانمان را در جنگ از دست داده‌ایم و با یاد آنان در وجودمان احساس دل‌تنگی می‌کنیم و از خرابی‌ها و ویرانی‌های روستاها و شهرهای کشورمان و همچنین آوارگی و رنج‌هایی که جنگ برای میلیون‌ها نفر از هم‌وطنانمان به بار آورد نیز احساس تألم می‌کنیم. اما ممکن است در این دنیای پرآشوب بار دیگر نیز کشورمان دچار این مصیبت، حتی به صورت وحشتناک‌تر گردد. بزرگ‌ترین حسن نوشتن خاطرات، انتقال تجربیات و راهنمایی‌ها از نسلی به نسل‌های آینده است.

اگر فرزندان ما در نسل‌های آینده و افسران، درجه‌داران و سربازان جوان در ارتش جمهوری اسلامی ایران آگاهی یابند و بدانند که ما در جنگ چگونه در شرایط سخت و مشقت‌بار با همبستگی، از خودگذشتگی و جانفشانی برای دفع تجاوز از کشور عزیزمان تا سرحد مرگ ایستاده‌ایم، می‌توانند آن عملکردها، رشادت‌ها و ایثارگری‌ها را الگوی خوبی برای خود قرار دهند. اکنون سال‌های زیادی است که جنگ به پایان رسیده و سلاح‌هایمان را به زمین گذاشته‌ایم، دیگر از بمب‌ها و گلوله‌ها، خبری نیست. اما هنوز خاطرات جنگ در افکارمان موج می‌زند. شب‌ها خواب جبهه من و امثال من را آرام نمی‌گذارد و بمب‌ها و گلوله‌های بسیاری همانند دوران جنگ در اطرافمان به زمین اصابت می‌کند، اما کشنده نیستند، ولی روح و روانمان را نشانه گرفته و آزارمان می‌دهند. جنگ برای ما هنوز تمام نشده است. برای کسانی

که عزیزانشان را از دست داده اند نیز جنگ تمام نشده و یاد و خاطره آنان در وجودشان موج می‌زند. هنوز خیلی از پدران، مادران، همسران و فرزندان شهدا و مفقودین، حتی به دنبال استخوان‌های عزیزانشان هستند تا آرام بگیرند. نمی‌دانم دردها و زخم‌های ناشی از آن جنگ خانمان‌سوز چه وقت تمام می‌شود. شاید وجود چنین حسی برای بسیاری از رزمندگان که به طور مستقیم درگیر جنگ در میدان‌های نبرد بوده‌اند و تبعات آن را کاملاً از نزدیک مشاهده نموده‌اند، برایشان همانند مرگ تدریجی است و حساسیت آنها را نسبت به آمادگی رزمی نیروهای مسلح کشورمان بیشتر می‌نماید، زیرا آنها بیشتر از دیگران با تمامی وجودشان جنگ و آثار آن را حس نموده و درک می‌نمایند.

در وجود من و امثال من هنوز آتش بزرگی از جنگ شعله‌ور است و بی‌آنکه جنگی رخ دهد، روان ما را نشانه گرفته است و به هیچ عنوان نمی‌توانیم عقب‌نشینی کنیم و باید با آن بجنگیم و یا اینکه به خاک افتاده و تسلیم شویم. هرکسی از زاویه دید خود رزمندگان را می‌شناسد، اما همه مردم خوب می‌دانند رزمندگان واقعی چه کسانی هستند و در آن دوران سخت چه کرده‌اند. رزمندگان واقعی بی‌ادعا و گمنامند و برای کاری که انجام داده‌اند، هیچ‌گاه چیزی نخواسته و آن زحمات و فداکاری‌ها را با پاداش دنیوی معاوضه نکرده و نمی‌کنند، زیرا آنان خالصانه برای رضای خدا می‌جنگیدند و حضور خود در جبهه‌ها را مشیت الهی می‌دانستند و به راحتی در برابر اراده پروردگارشان تسلیم می‌شدند و دعوت حق را لبیک می‌گفتند.

من می‌خواهم با توجه به بضاعتم از آن قهرمانان واقعی و گمنامی بنویسم، که خود شاهد و ناظر اعمال، رفتار و کردارشان در آن دوران سخت و مشقت‌بار جنگ که هر روز از طلوع تا غروب آفتاب و در طول شب هر لحظه می‌مردند و زنده می‌شدند، تا لحظه مرگشان فرا برسد، بودم. آنها در سخت‌ترین شرایط می‌جنگیدند و با ادامه زندگی در شرایط سخت، ارزش و قیمت پیدا می‌کردند و از تلاش شبانه‌روزی دست برنمی‌داشتند، هرچند به دست گرفتن یک قلم، یک برگ کاغذ و نوشتن جملاتی روی آن شاید کار آسانی باشد، اما آیا می‌توان آن لحظات بسیار دشوار و احساسات رزمندگان اسلام را در آن شرایط تشریح نمود؟

آیا انتقال تصورات آنان در زیر سهمگین‌ترین انواع آتش‌های توپخانه، تانک و دیگر سلاح‌ها و بمباران‌های بلاانقطاع هوایی دشمن میسر است؟ آیا نوشتن در مورد عبور از مستحکم‌ترین استحکامات دشمن که مملو از میدان‌های مین، سیم خاردار، باتلاق‌ها و دیگر موانع مصنوعی و طبیعی بود، کار آسانی است؟ گستردگی عظمت رزمندگان اسلام در آن شرایط و در آن زمان به حدی است که اگر تمامی دانش و مهارت و تجربه خودم را به منظور

نگارش شجاعت، فداکاری و ایثار آن عزیزان در میدان‌های نبرد و در سخت‌ترین شرایط که شاهد و ناظر بوده‌ام، به کار گیرم، از ذکر مطلبی در خور نام و عظمت آن مردان بزرگ تاریخ کشورمان عاجز خواهم بود. لیکن، امیدوارم به استناد یادداشت‌های روزانه خود و دیگر هم‌زمانم به همراه خاطراتشان از آن دوران، تصاویر منظم و واقعی را از شرایط بسیار بحرانی و حوادث تلخ و شیرین، از خودگذشتگی و حماسه‌آفرینی انسان‌هایی والا و برجسته و نادر جمع‌آوری و به گونه‌ای ترسیم نمایم، تا اصول اخلاقی اندیشه و طرز تلقی آنان و قلب مهربانشان را به آگاهی هم‌میهنان عزیزم برسانم. آنان دارای رازهایی بودند و هستند که با پرده‌برداری از آن رازها، عشق و محبت سرشار آنها نسبت به دین و مردم کشورشان پدیدار گشته و در این صورت، شایسته است برای همیشه مورد تحسین واقع شده و هیچ‌گاه خودشان و خانواده‌شان که حامی و مشوق آنان بوده‌اند، فراموش نشوند و سرمشق نسل‌های آینده قرار گیرند. البته نمی‌دانم که نوشته‌هایم مورد پسند مردم قرار خواهد گرفت یا نه، لیکن چیزی که مرا به سوی انجام آن سوق داده اشتیاق درونی من نسبت به عظمت و بزرگی آن دلاورمردان تاریخ کشورمان است که نوشتن در مورد ایثارگری‌ها و رشادت‌های آنان موجب خشنودی من می‌شود. با چنین قصدی می‌خواهم از رشادت‌ها، دلاوری‌ها و تحمل رنج‌ها و سختی‌های آن ایثارگران و قهرمانان جنگ که همه چیز خود را فدای کشور و آرمان‌های آن نمودند، بگویم و به رشته تحریر درآورم. از رشادت‌های سربازانی بگویم و بنویسم که هرگز به خانه‌های خود بازنگشتند. هرچند نوشته‌های من قطره‌ای در برابر دریای بی‌کران جانبازی‌های آن سلحشوران و مردان تاریخ‌ساز کشور است.

افکارم پر از خاطراتی است که مجال نوشتن آنها نیست و شاید حوصله‌ای هم برای خواندن نباشد، زیرا برای هر لحظه از جنگ کتاب‌های زیادی را می‌توان نوشت، اما سعی کرده‌ام با در نظر گرفتن حوصله خوانندگان عزیز و محترم به حداقل‌ها اکتفا کنم. امیدوارم نوشته‌های واقعی و منصفانه من جبران ذره‌ای از زحمات آن مردان حماسه‌ساز و باعظمت تاریخ کشورمان باشد.

در این کتاب، حوادث و اتفاقات در فاصله روزها بسیار زیاد و متنوع بوده است و تمام این حوادث در ذیل عنوان فاصله روزها ذکر شده و از عنوان‌گذاری برای هر کدام از حوادث به واسطه اجتناب از وجود عناوین فرعی زیاد خودداری شده است. خوانندگان محترم کتاب در طول مطالعه کتاب متوجه این حوادث زیاد و متنوع خواهند شد.

سرهنگ توپخانه علی‌اکبر اصلانی

فصل یکم

مروری بر عملکرد گردان ۳۸۸ توپخانه ۱۷۵م خودکشی

در دشت آزادگان، سال ۱۳۵۹

وضعیت گردان ۳۸۸ توپخانه ۱۷۵م خودکشی بعد از پیروزی انقلاب اسلامی

برای اینکه شرایط اول جنگ و وضعیت یگان‌های ارتش، خصوصاً گردان‌های توپخانه گروه ۳۳ توپخانه و همچنین گردان ۳۸۸ توپخانه ۱۷۵م خودکشی قبل از جنگ و هنگام وارد شدن به میدان‌های نبرد مشخص شود، لازم دانستم به مختصری از وضعیت نابسامان یگان‌ها در آن زمان اشاره نمایم، تا عملکرد خوب یگان‌ها در آن شرایط بحرانی بیشتر مشخص و بر همگان آشکار شود که تا چه اندازه نفرات یگان‌های ارتش با توجه به تمامی کاستی‌ها، با جسارت و شجاعت و فداکاری تمام در برابر دشمن کاملاً آماده و مسلح ایستادند و حماسه‌هایی را آفریدند که در تاریخ کشورمان کم‌نظیر است.

بعد از پیروزی انقلاب اسلامی، پادگان گروه ۳۳ توپخانه (پادگان جی) مخروبه‌ای بیش نبود. تعدادی از ساختمان‌ها در حین انقلاب به آتش کشیده شده بودند و تعدادی نیز تخریب شده و تعدادی دیگر در حال فرو ریختن بودند. انبار یگان‌ها توسط عده‌ای فرصت‌طلب غارت شده و خالی از وسایل بود، توپ‌ها و خودروها آسیب کلی دیده و وسایل آنها از بین رفته و یا مفقود شده بودند و ابزار و وسیله‌ای برای آنها باقی نمانده بود و شیشه تعدادی از خودروها نیز شکسته و خودروها حتی فاقد باطری جهت روشن شدن و حرکت بودند. تعداد بسیاری از خودروهای یگان‌ها نیز به آتش کشیده و منهدم شده بودند. اسلحه‌خانه یگان‌ها تخریب و کلیه سلاح‌ها از پادگان خارج شده و کلاً خالی از اسلحه بودند، به گونه‌ای که هیچ یگانی قادر به انجام مأموریت نبود. از طرفی سربازان از خدمت ترخیص شده و بقیه نفرات هم بلا تکلیف بودند و درجه‌داران و سربازان هم از فرماندهان خود چندان اطاعت نمی‌کردند؛ ضمن اینکه تعدادی از افسران و درجه‌داران در زندان و تعدادی هم فراری و عده‌ای هم پاکسازی شده و بقیه هم در انتظار آینده نامشخص خود بودند. من در دوران انقلاب در مرکز توپخانه اصفهان بودم. شهید سپهبد علی صیادشیرازی در کتاب ناگفته‌های جنگ، مسائلی را که خودش در دوران انقلاب در مرکز توپخانه اصفهان شاهد و ناظر بوده به خوبی عنوان نموده است. من و دیگر دوستانم با درجه ستوان دومی که مشغول گذراندن دوره مقدماتی توپخانه بودیم نیز آن مسائل و مشکلات را می‌دیدیم و کاری هم نمی‌توانستیم انجام دهیم.

بعد از طی دوره مقدماتی رسته توپخانه، من در اوایل سال ۱۳۵۸، به گروه ۳۳ توپخانه انتقال یافتم. با گذشت چند ماه از پیروزی انقلاب اسلامی اوضاع کمی بهتر شده بود، اما وضعیت گروه ۳۳ توپخانه را بسیار اسفناک دیدم و کمتر کسی رغبت به قبول سمت و مسئولیت

فرماندهی را داشت. فرماندهی کردن در آن شرایط واقعاً سخت و دشوار بود و یگان‌ها محل آزمایش عملی برای فرماندهان بود تا بتوانند یگان از هم پاشیده و متلاشی شده خود را بازسازی و سر و سامانی دهند. آن شرایط نیاز به افسران و فرماندهان لایقی داشت تا بتوانند یگان‌های گروه ۳۳ توپخانه که سرمایه ملی و متعلق به مردم بودند را از آن وضعیت اسفناک نجات دهند، هر چند اختیار تام نداشتند و شرایط هم به گونه‌ای بود که مسائلی دست و پاگیر مانع از اعمال فرماندهی فرماندهان می‌شد و مقرراتی هم نبود تا بر اساس آن مقررات بتوانند امور جاری را هدایت، کنترل و اداره نمایند. مقررات عبارت بود از لیاقت، صداقت، کاردانی و پاکی فرماندهان و مورد قبول واقع شدن از طرف زیردستان تا بتوانند به مرور به یگان خود سر و سامانی داده و آن را عملیاتی نمایند. آنان می‌بایست از لیاقت، درایت و صبور بودن خود استفاده کرده و کاردانی خود را به اثبات می‌رساندند، وگرنه وضع موجود هم روز به روز بدتر و وخیم‌تر می‌شد. من در آن زمان بیش از ۲۰ نفر سرباز و درجه‌دار وظیفه در یگانم (آتشبار یکم گردان ۳۸۸ توپخانه ۱۷۵م خودکشی) نداشتم، که در حدود ۲۰ درصد آمار سازمانی آتشبار بود، اما درجه‌داران بسیار لایقی در آتشبار و گردان داشتیم که برای همیشه آنان را تحسین خواهیم کرد. آنان با دلسوزی و تعهد بسیار بالا و با انضباطی که از قبل در وجودشان شکل گرفته بود، توپ‌ها و خودروهای آتشبارها، که بعضاً از خیابان‌های شهر تهران جمع‌آوری شده بودند و وضع بسیار بدی داشتند را تعمیر و حاضر بکار می‌کردند. تلاش آن درجه‌داران باعث شد تا آتشبار یکم تقویت شده گردان ۳۸۸ توپخانه ۱۷۵م خودکشی همراه با نفرات منتخب دیگر آتشبارهای گردان در همان ابتدای جنگ با افسران با دانش و متعهد و شایسته ستاد گردان و همچنین فرمانده گردان بسیار پرتلاش، متعهد، باایمان، باتجربه و دانشگاه جنگ دیده، نقش بسیار چشمگیر و فعالی را در پدافند از منطقه و عملیات‌های آفندی در دشت آزادگان ایفا نمایند.

همان‌طور که اشاره نمودم، برای بازسازی و حفظ یگان‌ها در آن زمان که نابود شده بودند، آن شرایط برای فرماندهان بهترین زمان آزمایش بود تا بتوانند آن سازمان را از ورطه سقوط نجات دهند. البته کار بسیار پرمشقتی بود و نیاز به افسرانی لایق، زنده، پرتوان و دلسوز داشت که قبلاً آزمایش خود را پس داده بودند و این‌طور نبود که بدون هیچ‌گونه سابقه فرماندهی به کار گمارده می‌شدند. این موضوع برای یگان‌هایی هم که در حین جنگ شکست خورده‌اند، صادق می‌باشد و از اهمیت بسیار زیادی برخوردار است. ما در آن زمان، در پادگان با مشاهده وضعیت اسفناک توپ‌ها، خودروها و دیگر تجهیزات سبک و سنگین یگان و وضعیت آموزش

نفرات و کسری بیش از اندازه تعداد سربازان بسیار نگران می‌شدیم و مرتب از فرماندهان رده بالای خود درخواست کمک می‌کردیم تا یگانمان را بازسازی نماییم و به آنان می‌گفتیم: **در آن زمان افسران، درجه‌داران و سربازان آتشبارها را برای بازسازی و یا رنگ‌آمیزی کلاس‌های درس دبستان‌ها و دبیرستان‌های تهران و یا کمک به کشاورزان به نوبت به مناطق مختلف شهر تهران و اطراف آن اعزام می‌کردند. من بارها و بارها به فرمانده گردان وقت و فرمانده وقت گروه ۳۳ توپخانه، سرهنگ مهدی صدری (مرحوم سرتیپ ۲ بازنشسته)، با دلسوزی زیاد اعتراض می‌کردم و می‌گفتم بازسازی و آماده به کار کردن تجهیزات و وسایل آتشبار، آموزش نفرات، بازسازی ساختمان‌های پادگان و نهایتاً آماده شدن برای هرگونه تجاوزی به کشور از اهمیت بیشتری برخوردار است. هرچند قانع کردن فرماندهان رده بالا، که اختیار آنچنانی نداشتند و دیگر نفرات که شور و شوق انقلابی داشتند، خصوصاً سازمان‌های تازه تأسیس شده، کار بسیار سختی بود و اگر کسی معترض می‌شد، با القاب بدی که به او نسبت می‌دادند، سعی می‌کردند او را تسلیم و وادار به اجرای تصمیمات خودشان نمایند، اما بسیاری از افسران و درجه‌داران دلسوز روی عقیده خودشان پافشاری کرده و سعی می‌کردند توجه همه را به اهمیت موضع، یعنی بازسازی یگان و آماده کردن تجهیزات معطوف نمایند. البته شرایط به گونه‌ای بود که ما نمی‌توانستیم بر عقیده خود پافشاری کنیم و مقاومت هم فایده‌ای نداشت. کسانی که به نوعی سازش می‌کردند، مقبول واقع می‌شدند، کسانی هم که معترض می‌شدند، بعضاً تنبیه شده و یا مورد سوءظن قرار می‌گرفتند، برخی هم خود را کنار می‌کشیدند و وارد اینگونه بحث‌ها نمی‌شدند و بسیار محتاطانه برخورد می‌کردند که ناشی از شرایط خاص آن زمان بود. در چنین شرایطی که اصلاً حمایت نمی‌شدیم و با مسائل جانبی بسیاری هم درگیر بودیم، سعی می‌کردیم یگان خود را آماده کنیم که واقعاً کار دشواری بود. در چنین وضعیتی، تعدادی از یگان‌های گروه ۳۳ توپخانه نیز با توجه به شرایط به وجود آمده در کردستان و دیگر مناطق، به آن مناطق اعزام می‌شدند. افسران و درجه‌داران و سربازان آن یگان‌ها با تمامی کاستی‌ها توانستند مأموریت‌های محوله را به نحو مطلوبی به اتمام برسانند، البته همان مأموریت‌های مقطعی نیز در کاهش آمادگی رزمی یگان‌های اعزامی تأثیرات سوء خود را باقی می‌گذاشت. نفرات متخصص یگان‌ها شامل افسران، درجه‌داران و کارمندان ذخیره ارزشمندی بودند، زیرا سالیان زیادی را برای کسب علم و دانش نظامی و تخصص‌های مختلف زحمت کشیده و در میدان‌های آموزش و رزمایش‌های مختلف تجربیات بسیاری را کسب کرده بودند. آنان در کنار فرماندهان خود توانستند به مرور نارسائی‌ها و نواقص را برطرف نمایند، اما مشکلات به قدری

زیاد بود که برای رسیدن به نقطه مطلوب، کارهای باقیمانده زیادی داشتیم. کم‌کم در اوایل سال ۱۳۵۹، اخبار ناگواری را از مرزهای کشورمان در خصوص درگیری‌های پراکنده می‌شنیدیم که برایمان نگران‌کننده بود، همچنین یک اراده جمعی هم مبنی بر ارتقاء توان رزمی یگان‌ها وجود نداشت تا آنان را برای نبرد از هر حیث آماده نماید، زیرا مسئولان سیاسی کشور تصور یک جنگ تمام عیار را نمی‌کردند و در مورد وفاداری نیروهای ارتش هم شک و تردید وجود داشت. اما نظامیان، با توجه به تجربیات خود از سال‌های قبل از انقلاب تا پیروزی انقلاب اسلامی و حضور در مرزهای ایران و عراق، کاملاً می‌دانستند و پیش‌بینی می‌کردند که کشور آبستن حوادث جدیدی است که از چشم سیاسیون دور مانده است. در حالی که ارتش عراق خود را برای حمله به ایران آماده می‌نمود، در ایران عده‌ای مشغول نابودی ارتش بودند. در صورتی که هر تلاشی برای نابودی ارتش در ایران باعث خوشحالی و شادی عراقی‌ها و کشورهای حامی آن می‌شد، زیرا می‌دانستند که با رها شدن متخصصان و افسران و درجه‌داران زبده ارتش، خصوصاً خلبانانی که سالیان زیادی را در خارج و داخل کشور آموزش دیده و کاملاً توانمند بودند، آنها بهتر می‌توانند هنرنمایی نموده و به اهدافشان دست یابند. اما باقیمانده همان ارتش در یگان‌ها برای آمادگی لازم و روبرویی با هرگونه تجاوز به کشور با تمامی نارسایی‌ها آماده می‌شدند.

فرمانده گردان ۳۸۸ توپخانه ۱۷۵م و دیگر افسران و درجه‌داران قدیمی گردان که سابقه حضور در نوار مرزی کشور در منطقه سردشت آذربایجان غربی را در سال ۱۳۵۳ در حمایت از کردهای معارض با دولت عراق داشتند و با ارتش عراق جنگیده بودند^۱، با توجه به تهدیدات موجود، نگران آینده بودند و تمامی تلاش خود را برای حاضر بکار کردن تجهیزات و وسایل جهت ارتقاء آمادگی رزمی گردان ۳۸۸ انجام دادند و حتی فرمانده گردان با اعزام آتشبارهای گردان به میدان تیر علی‌آباد قم و اجرای تیراندازی‌های آموزشی توپ‌های گردان، سعی کرد؛ سطح آموزش نفرات گردان را ارتقاء دهد تا در صورت نیاز بتوانند مأموریت خود را انجام دهند. گردان ۳۸۸ توپخانه، بعد از انقلاب، شاید اولین یگانی در گروه ۳۳ توپخانه بود که توانست با تمامی مشکلات آن زمان، خصوصاً دریافت مهمات توپخانه ۱۷۵م که به سادگی میسر نبود و

۱. در اسفند سال ۱۳۵۳ (۱۹۷۵م) در حاشیه کنفرانس سران آپک (کشورهای صادرکننده نفت) که در الجزایر تشکیل شده بود، با وساطت رئیس جمهور الجزایر، آقای بومدین، شاه از ایران و صدام حسین از عراق که آن زمان مرد شماره ۲ عراق و به نمایندگی از حسن البکر رئیس جمهور عراق شرکت کرده بود، با هم مذاکره و توافق در رفع اختلافات نمودند که منجر به قرارداد ۱۹۷۵ الجزایر گردید. در اثر این قرارداد، ایران حمایت خود را از کردهای معارض عراق قطع نموده و ملامصطفی بارزانی و همراهان نیز به ایران آمدند و در گوهردشت کرج مقیم شدند.

می‌بایست برای دریافت مهمات در آن شرایط که کسی به ارتش اعتمادی نداشت، تمرینات آموزشی خود را انجام دهد. ما برای مهیا نمودن یگانمان برای دفاع از کشور می‌بایست مورد بازخواست قرار می‌گرفتیم و خون دل می‌خوردیم، زیرا مشکلات و معضلات بسیاری ما را احاطه کرده بودند و برطرف نمودن آنها در آن شرایط، با توجه به برخوردهایی که با ما می‌شد، کار ساده‌ای نبود. شاید کسی این حقایق را نداند و از ارتش و عملکرد آن در اوایل جنگ هم ایراد بگیرد، در صورتی که ایراد و اشکال را باید در جای دیگری جستجو نمایند. ایراد را کسانی می‌گرفتند که با احساسات، خویشاوندی نزدیکی داشتند، اما با ارتش و مأموریت‌ها و نیازهای آن و شرایطی که برای سازمان و نیروهایش ایجاد کرده بودند، بیگانه بودند و روز به روز قصد نابودی بیشتر آن را داشتند.

فرمانده گردان ۳۸۸ توپخانه با دریافت مهمات، آتشبارهای گردان را به میدان تیر توپخانه علی‌آباد قم اعزام و با شناسایی و اشغال مواضع در مراحل مختلف عملیات و با اجرای تیراندازی‌های لازم در مراحل عقب‌روی، پدافند و آفند، مانند ثبت تیر و اجرای انواع آتش‌های پدافندی و آفندی، سطح آموزش نفرات گردان را ارتقاء داد که ناشی از دوراندیشی او و افسران ستاد گردان بود که در همان اوایل جنگ تحمیلی در نحوه عملکرد نفرات گردان بسیار مؤثر بود. من در آن تیراندازی‌ها و اشغال مواضع و کارهایی که انجام دادم، آموزش‌های بسیاری را از افسران و درجه‌داران قدیمی گردان کسب نمودم که در میدان‌های نبرد برایم بسیار مفید بود و اقرار می‌کنم؛ اگر آن آموزش‌ها را در میدان تیر علی‌آباد قم کسب نمی‌کردم، با توجه به اینکه افسر جوان و بی‌تجربه‌ای بودم، در اوایل جنگ در رویارویی با یگان‌های دشمن که بسیار مجهز و آماده بودند، نمی‌توانستم به وظایف خطیر خود به خوبی عمل نمایم، که در آن صورت اثرات سوء آن ابتدا نصیب یگان‌های تیپ ۳ زرهی در خط، رزمندگان دیگر نیروها و مردم منطقه و نفرات تحت امرم می‌شد. همان آموزش‌ها و تجربه افسران و درجه‌داران قدیمی گردان ۳۸۸ توپخانه ۱۷۵م بود که با اجرای انواع آتش‌های مرگبار بر روی نیروهای ارتش کاملاً مجهز و آماده و متجاوز عراق جهت حمایت از نیروهای خودی، در دشت آزادگان دشمن را زمین‌گیر و ادار به پدافند در منطقه نمودیم و آن عملکرد خوب و کم‌نظیر مبنای پیروزی‌های رزمندگان اسلام در عملیات‌های بعدی گردید. یک جنگجوی آموزش‌دیده، قدرتمندتر و مرگبارتر است. ما با آموزش‌هایی که طی سالیان متمادی دیده بودیم، مهلک‌ترین ضربات را در همان آغاز جنگ به دشمن وارد کردیم. در صورتی که اگر آموزش کافی نداشتیم، خیلی زود با عملکرد بدمان، جانمان را از دست می‌دادیم. هنر ما و دیگر هم‌زمانمان این بود که زمانی دشمن را

زمین گیر کردیم و وادار به پدافند در منطقه نمودیم که کاملاً تنها بودیم و با مشکلات بسیاری دست و پنجه نرم می کردیم. ولی ارتش زندگی ما بود و ما با ارتش یکی بودیم، ما در ارتش رشد کرده بودیم، بزرگ شده و بزرگ تر می شدیم. جنگ هم بخشی از زندگی ما بود، ما در شرایطی وارد جنگ شده بودیم که می بایست در آن شرایط بسیار سخت زندگی می کردیم. لذا با جنگ و آن شرایط بحرانی یکی شدیم و جدایی ما از آن شرایط بسیار دشوار بود. فقط مرگ می توانست ما را از آن شرایط جدا کند. بنابراین، مردانه ایستادیم و برای عظمت کشور و مردم کشورمان و ارتش جنگیدیم و افتخار کسب کردیم. هیچ هنری بالاتر از ایثار، شجاعت، مقاومت، صبر و استقامت در برابر دشمنان کشور نیست و در نهایت، به شهادت رسیدن در میدان نبرد که اوج قله افتخار است.

مروری بر جریان جنگ در نیمه دوم سال ۱۳۵۹ در دشت آزادگان

در روز ۱۳۵۹/۶/۳۱، ارتش عراق به دستور صدام از هوا و زمین مرزهای کشورمان را مورد هجوم قرار داد. آنها در استمرار حملات خود به شهرهای مرزی یورش آوردند. زنان و کودکان بی گناه بسیاری شیون و زاری می کردند و مردان در تلاش بودند برای نجات شهرها کاری انجام دهند، زنان و کودکان زیادی از وحشت و حیرت جان باختند، ما و دیگر مدافعان باید از حیثیت و مردم مصیبت زده کشورمان دفاع و تا پای مرگ ایستادگی می کردیم که ایستادگی هم کردیم. در آن شرایط بحرانی و در میدان جنگی نابرابر، فقط مرگ بود که نزد مدافعان بسیار حقیر بود. مدافعان با غیرت ایستادگی می کردند و می جنگیدند و به شهادت می رسیدند که هیچ گاه آن لحظات فراموش نخواهند شد. اما گذشته، از من و امثال من که در آن مهلکه قرار داشتیم، هیچ گاه جداشدنی نیست. گذشته با من است، ولی این را دریافته ام و تجربه کرده ام که از آن حوادث باید درس های بسیاری را بیاموزیم. من از آن حوادث و تجربه های دوران جنگ آموخته ام که باید برای همیشه هوشیار بود، زیرا دشمن همیشه به دنبال بهانه است و جنگ بازی خطرناکی است که مردم در آن قربانی می شوند. برای روشن شدن بهتر شرایط و وضعیت یگان ها در منطقه دشت آزادگان ضروری است مروری بر حوادث و شرایط نیروها در شش ماه اول جنگ (نیمه دوم سال ۱۳۵۹) داشته باشیم. واقعاً تاریخ حقیقی جنگ در ناگفته های آن است که می بایست از زوایای مختلف به آن اشاره کرد تا اوضاع آن زمان بیشتر قابل درک و استفاده نیروهای جوان قرار بگیرد. البته ارتش و سپاه برای تشریح و تمجید عملکرد یگان های خود، کتاب های زیادی را منتشر کرده اند، اما رازهای بسیاری در دوران جنگ هنوز نهفته

باقیمانده است و هنوز گفتنی‌های بسیاری وجود دارد که رزمندگان می‌توانند بگویند و پرده از اسرار و واقعیات جنگ بردارند.

در این کتاب تلاش شده؛ با کمک هم‌رزمان گوشه‌ای از اتفاقات سال ۱۳۵۹ در منطقه دشت آزادگان، که شاهد ناظر آن بودیم. از قهرمانان گمنام و بی‌ادعا، از مردانی که جانانه از میهن و ارزش‌های آن دفاع و جان خود را نثار کردند. از رشادتهای رزمندگانی که گذران ایام سخت و دفاع از کشورشان بر اکثر مردم پوشیده مانده، از نحوه پیشروی دشمن در دشت آزادگان و چگونگی سد پیشروی دشمن و نیز از مردم وحشت زده منطقه، از دهکده‌های بی‌شماری که در سکوئی مرگبار فرورفتند و مردمانشان در آستانه نابودی قرار گرفتند سخن به میان آید؛ گرچه قلم نمی‌تواند بازگوکننده حقایق و شرایط ناگوار و بحرانی آن زمان باشد.

نفرات گردان ۳۸۸ توپخانه ۱۷۵م در اوایل جنگ با توجه به تمامی کاستی‌ها، خود را در تیررس تانک‌های بی‌شمار دشمن قرار دادند و با انواع آتش‌های پدافندی و حتی تیر مستقیم توپ‌ها، همچون سدی نفوذناپذیر عمل نمودند و در بدترین شرایط ایستادند و به مردم ستمدیده منطقه دشت آزادگان امید دادند و حماسه‌های ماندگاری را خلق کرده و از خود به یادگار گذاشتند. افسران، درجه‌داران و سربازان توانمند و غیرتمند توپخانه در گردان ۳۸۸ توپخانه ۱۷۵م و گردان ۳۱۸ توپخانه ۱۵۵م کمک مستقیم تیپ ۳ زرهی لشکر ۹۲ زرهی و همچنین نیروهای پیاده و زرهی آن تیپ که شرایط همانند و مشابهی را با یگان ما در دشت آزادگان داشتند، دارای افتخارات نانوشته‌ای هستند، اما برای همیشه در تاریخ به واسطه خلق حماسه‌هایشان جاودان خواهند ماند. ما با آتش‌های پدافندی توپخانه قدرتمند خود در کنار مردانی از خود گذشته در تیپ ۳ زرهی لشکر ۹۲ زرهی و دیگر مدافعان، مانند نیروهای ژاندارمری شهرهای بستان، سوسنگرد، حمیدیه و اهواز و سپاه پاسداران انقلاب اسلامی شهرهای مذکور که هنوز شکل نگرفته و فاقد آموزش‌های لازم بودند و به دلیل نداشتن اسلحه کافی خصوصاً سلاح‌های سنگین و سازمان رزمی مناسب، قدرت رزمی آنچنانی نداشتند، به همراه نیروهای گروه چمران و نیروهای مردمی که آنها نیز سازمان‌یافته نبودند، ولی مردانه می‌جنگیدند، می‌جنگیدیم. عده بسیاری از آن مدافعان قهرمان همچنان گمنام‌اند. آنان در سخت‌ترین شرایط، زمانی که دولتمردان و مردم کشور آمادگی دفاع را نداشتند، در برابر دشمن کاملاً آماده و مسلح ایستادند و حماسه که چه یا بهتر بگویم معجزه کردند و دنیا را به حیرت واداشتند. در روزهای آغازین جنگ، با توجه به شرایطی که یگان‌های ارتش داشتند، ارتش نمی‌توانست به سرعت خود را بازسازی کند. همچنین، سپاه پاسداران همان‌طور که اشاره گردید به شکل کنونی وجود

نداشت و برای دفاع و انجام وظیفه، سازمان نیافته بود. یگان‌های رزمی همچون گروهان، گردان، تیپ یا لشکر نداشت، تجهیزاتی مناسب هم جهت مقابله مؤثر با دشمن در اختیارش نبود. اعلام بسیج عمومی هم نشده بود. ارتش جمهوری اسلامی ایران در اوایل جنگ مسئولیت مستقیم فرماندهی و اداره امور جنگ و هدایت عملیات در صحنه‌های نبرد را عهده‌دار بود. می‌توان گفت حساس‌ترین زمان جنگ مربوط به این دوره زمانی است. ما در جو حاکم آن زمان متعلق به ارتش و کشوری بودیم که اصلاً برای جنگ آمادگی نداشتیم، ما برای آماده شدن جهت نبردی در خور نام کشورمان و ارتش، نیاز به زمان و پشتیبانی همه‌جانبه خصوصاً مسئولان سیاسی و مردم کشورمان داشتیم. در آن زمان، یگان‌های ارتش بدون حمایت سیاسیون و مردم نمی‌توانستند خود را برای دفاع از کشور آماده کنند.

مهم‌ترین عاملی که می‌توان در ابتدای جنگ به آن اشاره نمود، عدم آمادگی رزمی یگان‌های ارتش بود که اصلاً در سطح مناسبی قرار نداشتند. بعد از پیروزی انقلاب اسلامی، درگیری‌های ارتش در کردستان با اشرا و ضد انقلابیون نیز به وقوع پیوست که خود باعث کاهش کارایی ارتش و توان رزمی آن در مقابل حمله منظم احتمالی آتی گردید که می‌توان گفت:

«ارتش در آن دوران انقلاب وارد جنگی نابرابر گردید.»

شروع جنگ از اراده ارتش‌ها خارج است. جنگ بازی خطرناکی است، هیچ‌کس جنگ را دوست ندارد. پدران، مادران، همسران و فرزندان رزمندگان عزیزانشان را به خاک می‌سپارند. کسانی که سابقه مبارزه در میادین جنگ را دارند، دوران سخت جنگ و شرایط ناگوار آن را به خوبی و برای همیشه به خاطر می‌آورند. سربازان خیلی زود به یاد مرگ هم‌زمان، دوستان و حتی برادران خود می‌افتند و بعد از پایان جنگ پی می‌برند که چه بر سر آنها گذشته و چه بر سر دشمنان خود آورده‌اند. البته جنگ در بعضی مواقع اجتناب‌ناپذیر است و گریزی از آن نیست. فرزندان شجاع ایران اسلامی علی‌رغم تمام کاستی‌ها و با امکانات بسیار کم با سرعت به سربازان حرفه‌ای تبدیل شدند و با مهارت‌های کسب کرده در میدان‌های نبرد، با ایمانی راسخ و با عملکرد بسیار عالی، با ایثار و از خودگذشتگی و روحیه جنگی کم‌نظیر خود، عرصه را بر دشمنان تنگ کرده، سپس ستون فقرات ارتش را تشکیل دادند، که در نبردهای بعدی حماسه‌های بیشتری خلق کردند و مدت زیادی به طور مستمر در میدان‌های رزم حضور داشتند، که جا دارد مطالب زیادی از آنان آموخته شود. آنان برای شهامت، شجاعت، جسارت و سماجت و از خودگذشتگی در میدان‌های جنگ برای همیشه قابل احترام و ستایش و تحسین هستند.

نیروهای ارتش وحشتناک‌ترین نبردها را در صحنه‌های جنگ تجربه و تحمل نمودند و در مقابل دشمن بسیار آماده خود، پایداری و مقاومت کردند، چه در متوقف کردن پیشروی دشمن و چه در عملیات‌های پدافندی و چه در عملیات‌های آفندی جهت بیرون راندن دشمن از خاک کشور. یگان‌های نیروی زمینی ارتش از همان نخستین روز نبرد (۱۳۵۹/۶/۳۱) و حتی قبل از آن، با ارتش عراق در مناطق مختلف مرزی، در شمال غرب، غرب و جنوب کشور درگیر شدند. یکی از یگان‌هایی که ماه‌ها قبل از جنگ در منطقه جنوب کشور با دشمن درگیر شد، لشکر ۹۲ زرهی خوزستان بود. این لشکر دارای نارسائی‌ها و مشکلات بسیار زیادی بود که در صورت آگاهی به هر کدام از آنها، که به دست افرادی ناآگاه ایجاد شده بود، غم وجود هر ایرانی دلسوز را فرا می‌گیرد، ضمن اینکه در منطقه‌ای بسیار وسیع از چنگوله تا آبادان گسترش یافته بود و در مقابل آن، دست کم پنج لشکر زرهی، مکانیزه و پیاده دشمن در قسمت‌های مختلف درگیر بودند که با آتش سنگین توپخانه و پشتیبانی هوایی پی‌درپی حمایت می‌شدند. با توجه به توانایی‌های دشمن و گسترش یگان‌های سپاه سوم ارتش عراق در منطقه سرزمینی لشکر ۹۲ زرهی و تحلیلی از وضعیت آن زمان متوجه خواهیم شد که واقعاً لشکر ۹۲ زرهی و دیگر یگان‌های موجود در منطقه در یک جنگ نابرابر قرار گرفته بودند و با توانایی‌های موجود خود و دخالت‌هایی که از طرف تعدادی ناآگاه و غیرمتخصص در امور جنگ صورت می‌گرفت، حقیقتاً قادر به پاسخگویی به تهاجمات ارتش تا دندان مسلح عراق نبود. هرچند افسران باتجربه، خصوصاً افسران اطلاعاتی لشکر ۹۲ زرهی پیش‌بینی این تهاجمات را چند ماه قبل از جنگ نموده بودند، که در سوابق کاملاً موجود است، ولی به درخواست‌های آنان جهت کمک به آن لشکر پاسخ مناسبی داده نشده بود، بخشی از ضعف‌های یگان‌های خودی در آن زمان عبارت‌اند از:

- کمبود نیروهای نظامی و پائین بودن آمادگی رزمی و نبودن وحدت فرماندهی
 - گسترش بیش از حد یگان‌ها در مناطق عملیاتی
 - باز بودن جناحین نیروها به علت کمبود نیروی پدافندی
 - نبودن یگان‌های احتیاط و تقویت در دسترس
 - کمبود وسایل مهندسی در پشتیبانی از عملیات پدافندی
- به جرئت می‌توان گفت؛ ارتش عراق هیچ نقصی از نظر تجهیزات و نیروی انسانی نداشت و بسیار آماده بود. به طوری که وضعیت آن ارتش در مقابله با ارتش ایران، نسبت برتری هشت به یک و حتی طبق برخی برآوردها پانزده به یک را نشان می‌داد. در صورتی که ماه‌های قبل از

شروع جنگ، تهدیدات عراق به طور مستمر ادامه داشت و یگان‌های نیروی زمینی ارتش بعد از حمله سراسری ارتش عراق به صورت گردان یا گروه رزمی به منطقه اعزام می‌شدند و به علت وسعت مسئولیت واگذاری مناطق تبدیل به هدف‌های بسیار مناسبی برای دشمن بسیار آماده و مجهز شده بودند، که نهایتاً مجموعه یگان به علت عدم توان برابری با تلفات سنگین و انهدام بخش عمده به صورت جنگ و گریز مجبور به عقب‌نشینی می‌شدند.

بررسی شرایط روزهای آغازین جنگ در همان هفته اول تجاوز ارتش عراق، ما را به درک و فهم عمیق‌تری از واقعیت‌ها می‌رساند. از آن دوران در خاطرات و تحلیل‌ها بسیار سخن گفته شده است که در سرنوشت جنگ تأثیرگذار بود. اما برخلاف تمامی محاسبات و انتظارات ستاد کل فرماندهی ارتش عراق، یگان‌های ارتش جمهوری اسلامی ایران خصوصاً یگان‌های لشکر ۹۲ زرهی، که گردان ۳۸۸ توپخانه مأمور به لشکر ۹۲ بود، با استعداد رزمی ناکافی خود شجاعانه در مقابل نیروهای عراقی ایستادگی نمودند؛ لذا ارتش عراق مجبور شد نیروهای بیشتری را جهت از میان برداشتن یگان‌های لشکر ۹۲ زرهی وارد خوزستان کند.

امیر سرتیپ ناصر محمدی فر فرمانده اسبق نیروی زمینی ارتش ج.ا.ا می‌گوید:

"این لشکر ۹۲ زرهی بود که باعث کند شدن حرکت یگان‌های عراق در جنوب شد و در این راه بسیاری از افسران، درجه‌داران و سربازان خود را به همراه تانک‌هایش از دست داد. لشکر ۹۲ زرهی اهواز جزو برگزیده‌ترین نیروهای ایران در قبل از انقلاب بود و به اذعان کارشناسان اگر در آمادگی کامل بود، به تنهایی از پس سه لشکر مشابه خود برمی‌آمد. کارکنان این لشکر بعضاً همان افرادی بودند که دو ماه قبل از آغاز جنگ در لیست سیاه کسانی بودند که به کودتا کمک کرده بودند و اینک با فراموش کردن آن حوادث سینه به سپر تانک‌های عراقی گذاشتند و مانع دستیابی دشمن به اهدافش می‌شدند."^۱

نحوه عملکرد گردان ۳۸۸ توپخانه ۱۷۵ م در دشت آزادگان، سال ۱۳۵۹

گردان ۳۸۸ توپخانه، در تاریخ ۱۳۵۹/۶/۳۰ با یک آتشبار تقویت شده (شش عراده توپ ۱۷۵ م خودکشی) وارد منطقه دشت آزادگان گردید. صبح همان روز، حمله زرهی ارتش عراق به پاسگاه‌های مرزی فکه تا سوبله آغاز شد و پنج پاسگاه ایران به اشغال نیروهای عراقی

۱. مصاحبه امیر سرتیپ ناصر محمدی فر، فرمانده اسبق نیروی زمینی ارتش جمهوری اسلامی ایران، روزنامه ایران، ۶ مهر ۱۳۸۲.

درآمده بود. گردان ۳۸۸ توپخانه، به محض ورود به منطقه در نیمه شب ۱۳۵۹/۶/۳۱ با دشمن درگیر شد و به شدت نیروهای دشمن را زیر آتش گرفت. این گردان در شرایطی بسیار دشوار و نابرابر از نظر استعداد نیروهای خودی با دشمن و هجوم همه‌جانبه نیروهای دشمن به پاسگاه‌های مرزی و نبودن یک سازمان رزمی منسجم و هماهنگ بین نیروهای مدافع وارد منطقه بستان شد و در منطقه عمل تیپ ۳ زرهی لشکر ۹۲ زرهی، عملیات خود را آغاز نمود و به همراه یگان‌های تیپ ۳ زرهی در تمامی عملیات‌های شمال و جنوب کرخه تا پایان سال ۱۳۵۹ شرکت داشت. علاوه بر این گردان ۳۸۸ توپخانه، پشتیبانی آتش نیروهای ژاندارمری، سپاه پاسداران، گروه جنگ‌های نامنظم دکتر چمران و نیروهای مردمی را در پاسگاه‌های مرزی و در شمال و جنوب رودخانه کرخه با تمام توانش انجام داد و در منطقه دشت آزادگان در مراحل مختلف جنگ، از عملیات تأخیری و پدافندی تا بیرون راندن دشمن از شهرهای حمیدیه، سوسنگرد و عملیات‌های پدافندی از شهرها و همچنین، شرکت در عملیات‌های آفندی در منطقه دشت آزادگان و نهایتاً تلاش در مواضع پدافندی و پدافند در شرق ارتفاعات الله‌اکبر به همراه یگان‌های تیپ ۳ زرهی تا پایان سال ۱۳۵۹، با شرکت بسیار فعال، توانست نقش بسیار مهم و کلیدی را در کلیه عملیات‌ها در دشت آزادگان ایفا نماید. در مجموع، اهم اقدامات گردان ۳۸۸ توپخانه در سال ۱۳۵۹ در دشت آزادگان به اختصار به شرح زیر بود:

۱- به علت اینکه در اوایل جنگ، یگان‌های تیپ ۳ زرهی با توجه به شرایط موجود به صورت پراکنده در پاسگاه‌های مرزی به عنوان نیروی پوشش وارد عمل شده بودند، با هجوم یگان‌های زرهی دشمن در سی و یکم شهریور در وضعیت مناسبی قرار نداشتند و از طرفی، تلفات نیز متحمل شده بودند. آتشبار یکم گردان ۳۸۸ توپخانه ۱۷۵م به محض ورود به منطقه بستان، بلادرنگ تیراندازی‌های خود را بر اساس درخواست‌ها و گزارش‌های سرگرد صفوی، سرپرست تیپ ۳ زرهی و دیدبانان گردان ۳۱۸ توپخانه ۱۵۵م خودکشی کمک مستقیم تیپ ۳ زرهی، روی نیروهای در حال پیشروی متجاوز آغاز کرده و کلیه نقاطی که دشمن در آن منطقه مستقر بود را زیر آتش شدید قرار داد و با شلیک‌های پیاپی آتشباری، روح تازه‌ای به نیروهای مدافع تیپ ۳ زرهی و نیروهای ژاندارمری، گروه جنگ‌های نامنظم چمران، سپاه پاسداران منطقه و نیروهای مردمی منطقه دشت آزادگان دمید، تا در ادامه نبرد با روحیه بهتری با دشمن مقابله نمایند.

۲- با توجه به عدم توازن و تعادل بین نیروهای تیپ ۳ زرهی و دیگر مدافعان در پاسگاه‌های

مرزی با نیروهای دشمن و همچنین، افزایش لحظه به لحظه نیروهای زرهی و پیاده دشمن، به علت ناتوانی رویارویی نیروهای تیپ ۳ زرهی و مدافعان نیروهای ژاندارمری و سپاه پاسداران و دیگر مدافعان با نیروهای دشمن، صبح روز یکم مهرماه، نیروهای دشمن بعد از تصرف پاسگاه‌های مرزی با استفاده از جاده ارتباطی پاسگاه‌های مرزی، ادوات زرهی و توپخانه‌های خود را در شمال روستای ابوچلاچ در شمال بستان متمرکز نموده و از همان محل شهر بستان را هدف قرار دادند. رسیدن به روستای ابوچلاچ از جاده‌ای صورت می‌پذیرد که از پاسگاه صفریه، سوبله و تنگ چزابه می‌گذرد. تصرف روستای ابوچلاچ به مفهوم تهدید جدی شهر بستان است. دشمن چون از طریق تنگ چزابه به واسطه کم بودن تعداد مدافعان با مقاومت جدی روبه رو نشد، برای اشغال شهر بستان اقدام نمود. بدین ترتیب بود که با توجه به کمبود و ضعف نیروهای مانوری، نبرد یگان‌های توپخانه در آن منطقه به صورت یک عنصر بسیار مهم و حیاتی جلوه گر شد. البته این شرایط در تمامی جبهه‌ها به وجود آمده بود. طبیعی بود که اهداف ارتش عراق در آن زمان، ابتدا انهدام یگان‌های توپخانه بود تا به هر وسیله ممکن، بتواند پیشروی خود را به خاک ایران سرعت بخشد. به همین منظور، نیروی هوایی ارتش عراق بمباران و نابودی توپخانه‌های ارتش ایران را در اولویت خود قرار داده بود. در همین راستا، آتشبارهای گردان ۳۱۸ توپخانه ۱۵۵م، کمک مستقیم تیپ ۳ زرهی و آتشبار یکم گردان ۳۸۸ توپخانه ۱۷۵م در همان روزهای آغازین جنگ در منطقه بستان به شدت توسط توپخانه و جنگنده‌های دشمن گلوله‌باران و بمباران هوایی می‌شدند.

۳- دشمن بعد از تصرف جاده تنگ چزابه - بستان، در حاشیه آن جاده، سنگرهای تجهیزاتی زرهی، توپخانه و نفرات خود را مستحکم و برای اشغال شهر بستان نیروهای خود را به دو بخش تقسیم کرد و مقاومت نیروهای مدافع را با ضربات بسیار سنگین در هم شکست و شهر را از سه ناحیه زیر مورد هجوم قرار داد:

الف- ناحیه رمیم، غرب و جنوب شهر بستان.

ب- ناحیه ابوچلاچ، شمال شهر بستان.

ج- ناحیه ملاعب، روستای عبیات و شماریه (شمال رودخانه کرخه).

تنها مسیر عبور یگان‌های زرهی دشمن، یعنی جاده صفریه به تنگ چزابه، به طول ۲۰ کیلومتر بود و دشمن تلاش بسیاری می‌نمود تأمین جاده را حفظ و نگهداری کند، زیرا تنها راه عبور و مرور دشمن از العماره عراق به دشت آزادگان بود. در حالی که آتشبارهای گردان‌های

۳۱۸ توپخانه ۱۵۵مم و ۳۸۸ توپخانه ۱۷۵مم مستقر در منطقه، لحظه‌ای آتش خود را روی یگان‌های دشمن در این محور قطع نمی‌کردند و با شلیک‌های پیاپی و دقیق و آتش‌های پر حجم، مانع پیشروی نیروهای دشمن می‌شدند. در صورتی که اگر آن آتش‌های سنگین و پر حجم اجرا نمی‌شد، قطعاً سرعت پیشروی دشمن بیشتر می‌شد و تلفات مدافعین و مردم بومی و ساکن منطقه افزایش می‌یافت.

۴- در روز سوم مهرماه، نیروهای دشمن با فشار فزاینده‌ای از هوا و زمین و بمباران‌های شدید و گلوله‌باران منطقه، بعد از عبور از تنگ چزابه و محاصره شهر بستان، به دو قسمت تقسیم شدند.

یک قسمت از نیروهای دشمن در جنوب رودخانه کرخه، عملیات خود را ادامه دادند، قسمت دیگر از یگان‌های دشمن که عمدتاً زرهی بودند، در شمال رودخانه کرخه با نیروهای تیپ ۳ زرهی شدیداً درگیر و در زمینی مسطح وارد نبردی سنگین شدند. در منطقه شمال رودخانه کرخه، تیپ ۳ زرهی با آتش گردان ۳۱۸ توپخانه ۱۵۵مم به عنوان توپخانه کمک مستقیم تیپ و آتشبار یکم گردان ۳۸۸ توپخانه ۱۷۵مم به عنوان تقویت آتش گردان ۳۱۸ توپخانه ۱۵۵مم خودکشی عملیات تأخیری را ادامه داد، هر چند این تیپ در جنوب رودخانه کرخه نیز یگانی را در حد یک گروهان اعزام نموده بود، اما آن یگان در حدی نبود که بتواند با تعداد زیاد نیروهای دشمن مقابله نماید و متأسفانه تمامی آن گروهان در رویارویی با نیروهای دشمن منهدم گردید. لذا در جنوب رودخانه کرخه، بیش‌ترین تلاش برای جلوگیری از نفوذ دشمن به عمق منطقه، به نیروهای ژاندارمری، عناصری از سپاه پاسداران استان خوزستان، گروه جنگ‌های نامنظم چمران و نیروهای مردمی محول گردیده بود و متأسفانه آن نیروها هم متحمل تلفات سنگینی شدند. اما در شمال رودخانه کرخه، فقط یگان‌های تیپ ۳ زرهی لشکر ۹۲ عمل می‌نمودند و فاقد هرگونه نیروی کمکی بودند. گردان‌های ۳۱۸ توپخانه ۱۵۵مم و ۳۸۸ توپخانه ۱۷۵مم در شمال رودخانه زیر انواع بمباران‌ها و گلوله‌باران‌های توپخانه دشمن، به شدت نیروهای دشمن را در شمال و جنوب رودخانه کرخه زیر آتش خود داشتند و برای جلوگیری از انهدام توپ‌های خود و پشتیبانی مؤثر از نیروهای مدافع، به طور مداوم تغییر موضع می‌دادند و بیش‌ترین بار مسئولیت حفاظت از منطقه و نیروهای مدافع و پشتیبانی آتش از آن نیروها بر عهده این یگان‌ها بود، خصوصاً آتشبار یکم گردان ۳۸۸ توپخانه ۱۷۵مم خودکشی، زیرا توپ‌های آن آتشبار برد بیشتری داشت و قادر بودند نیروهای دشمن را در

عمق منطقه، با اجرای آتش‌های دور برد تا ۴۸ کیلومتر هدف قرار دهند.

ما نزدیک‌ترین نیروی دفاعی به چرخ‌ها و شنی‌های پولادین ماشین جنگی ارتش کاملاً مسلح ارتش عراق بودیم و می‌بایست با استقامت و ایثار، فداکاری و شجاعت خود، آن چرخ‌ها و ماشین جنگی را از حرکت بازمی‌داشتیم، تا دیگر نیروهای مدافع کشور به مرور به ما ملحق شده و میدان‌های نبرد را برای دشمن تبدیل به جهنم و گورستان نماییم. در این روز، نیروهای زرهی دشمن با فشار بسیار شدیدی بر روی یگان‌های تیپ ۳ زرهی، با وارد نمودن تلفات سنگین آنها را وادار به عقب‌نشینی نمودند و حتی سعی داشتند توپخانه‌های موجود در منطقه را نیز منهدم کرده و یا تجهیزات آنها را سالم به غنیمت گرفته و نفرات آنها را نیز به اسارت درآورده و عملیات تهاجمی خود را در آن محور تمام و تکمیل نمایند، زیرا عناصری از یگان‌های زرهی دشمن خود را به توپخانه‌ها رساندند و ما در آن روز به مرحله تیر مستقیم با تانک‌های دشمن رسیدیم و شدیداً در برابر حملات آنها با شجاعت و فداکاری تمام ایستادیم و ضربات سنگینی را به آنان وارد کردیم و تسلیم نشدیم. بالأخره عصر همان روز یگان‌های تیپ ۳ زرهی و توپخانه‌های گردان ۳۸۸ و ۳۱۸ خودکشی با تحمل تلفات زیاد برای حفظ موجودیت خود و قرار گرفتن در موقعیت بهتر و مواضعی مناسب‌تر در منطقه و ادامه نبرد و جلوگیری از پیشروی دشمن در آن منطقه، تا ارتفاعات الله‌اکبر عقب‌نشینی نمودند.

۵- در روز چهارم مهرماه، دشمن با نیروهای زرهی، مکانیزه و کماندویی با پشتیبانی جنگنده‌ها و بالگردهای رزمی خود، فشار زیادی را در منطقه بستان وارد و شهر را اشغال نمود. در آن روز، جنگ سختی در منطقه بستان درگرفت و اجرای آتش شدید و بلاانقطاع توپ‌های آتشبار یکم گردان ۳۸۸ توپخانه ۱۷۵م خودکشی در شرق ارتفاعات الله‌اکبر، تلفات زیادی را به نیروهای دشمن وارد کردند. در این روز، تیپ ۳ زرهی با عقب‌روی روز گذشته به روی ارتفاعات الله‌اکبر از سمت شمال به جنوب، یعنی از ارتفاعات الله‌اکبر تا جنوب ارتفاعات و تا حاشیه شمالی رودخانه کرخه، یک خط پدافندی را برای سد پیشروی نیروهای دشمن ایجاد و سازماندهی کرده و مواضع خوبی را نیز اشغال نموده بودند، اما نیروهای دشمن عصر همان روز سنگین‌ترین حمله و یورش خود را جهت اشغال ارتفاعات الله‌اکبر به اجرا درآوردند، تا با وارد نمودن ضربات مهلک و پیاپی به نیروهای مدافع، ارتفاعات الله‌اکبر را اشغال نمودند تا به منطقه شمال رودخانه کرخه اشراف کامل یابند. در آن روز فراموش نشدنی و حیاتی برای کشور و مردم منطقه، افسران، درجه‌داران و سربازان شجاع تیپ ۳ زرهی مردانه جنگیدند و نمایشی

از استقامت، ایثار و فداکاری را در تاریخ کشور به گونه‌ای ثبت کردند که هیچ‌گاه فراموش نخواهد شد. آتشبار یکم گردان ۳۸۸ توپخانه ۱۷۵م خودکشی نیز اگر نگوییم بی‌نظیرترین، شاید کم‌نظیرترین عملیات خود را در زیر سنگین‌ترین بمباران‌های هوایی و گلوله‌باران توپخانه و تانک‌های دشمن به اجرا درآورد و نفرات به گونه‌ای جنگیدند که شاید کمتر یگان توپخانه‌ای قادر به انجام آنچنان عملیاتی باشد. تمامی شاهدان آن نبرد کم‌نظیر در دشت آزادگان به رشادت و پایمردی آن قهرمانان واقعی کشور در خاطرات خود اذعان نموده‌اند. در آن نبرد، فرمانده گردان در شرایطی سخت و بحرانی به عنوان دیدبان توپخانه روی ارتفاعات الله‌اکبر انجام وظیفه می‌کرد و تمامی نفرات با چشم‌های گریان می‌جنگیدند و از کشورشان دفاع می‌کردند. شدت تیراندازی توپ‌های گردان ۳۱۸ توپخانه ۱۵۵م خودکشی کمک مستقیم تیپ ۳ زرهی نیز به قدری زیاد بود که مهماتشان تمام شده بود و موجی از نگرانی را بین نیروها ایجاد کرده بود. نفرات گردان ۳۱۸ توپخانه پس از دریافت مهمات، که بسیار هم به موقع توسط رکن چهارم لشکر ۹۲ زرهی ارسال شده بود، مجدداً به شدت اجرای آتش نمودند و با تیراندازی‌های پیاپی به کمک آتشبار یکم گردان ۳۸۸ توپخانه شتافته و هر دو یگان توپخانه با اجرای آتش‌های دیدبانی شده توسط افسران و درجه‌داران بسیار توانمند و متخصص و با مهارت، مانع نفوذ نیروهای دشمن به ارتفاعات الله‌اکبر شدند و تلفات سنگینی را به دشمن وارد کردند. نیروهای دشمن در غروب آن روز با تاریک شدن هوا و با مقاومت و پایداری و شجاعت دلیرمردان تیپ ۳ زرهی و آتش‌های سنگین توپخانه، بدون کسب موفقیتی با تحمل تلفات بسیار زیاد، که فرماندهان دشمن نیز اعلام کردند و از طریق پست‌های شنود مکالمات آنان شنیده می‌شد، ناگهان هفت کیلومتر عقب‌نشینی کردند.

۶- در روز پنجم مهرماه، از ساعت ۰۵۳۰ درگیری‌ها مجدداً آغاز شد و نیروهای متجاوز یورش جدیدی را برای تصرف ارتفاعات الله‌اکبر تدارک دیده بودند، که مجدداً با واکنش آتش توپخانه‌های تیپ ۳ زرهی مواجه شدند، اما متأسفانه روی ارتفاعات الله‌اکبر به واسطه تلفات روز گذشته و کمبود تجهیزات و نیروی انسانی، دیگر نیروی زیادی برای تیپ ۳ زرهی باقی نمانده بود تا بتواند در منطقه نبرد اعمال نفوذ کرده و پیشروی دشمن را سد نماید. از طرفی، نکته بسیار مهم و حیاتی در آن شرایط این بود که نیروهای دشمن از منطقه طراح در جنوب غرب اهواز و جنوب شهر حمیدیه، خود را به حمیدیه و اهواز خیز به خیز نزدیک می‌کردند که شرایط را برای ما در ارتفاعات الله‌اکبر سخت‌تر می‌نمود. لذا طی پیامی برای جلوگیری از محاصره

شدن نیروهای تیپ ۳ زرهی، از طریق فرمانده لشکر به یگان‌های مستقر در شمال رودخانه کرخه ابلاغ گردید؛ تا پادگان دشت آزادگان در آن سوی رودخانه کرخه عقب‌نشینی و از آن منطقه، در برابر هجوم و حملات نیروهای دشمن، از شهر حمیدیه و جاده حمیدیه - اهواز محافظت نمایند. به نیروی هوایی ارتش جمهوری اسلامی ایران نیز دستور داده شده بود نیروهای دشمن واقع در غرب رودخانه کرخه را بمباران نمایند.

بدین ترتیب، عملیات تأخیری تیپ ۳ زرهی که از تاریخ ۱۳۵۹/۶/۲۵ از پاسگاه‌های مرزی سوبله و صفریه با ملحق شدن آتشبار یکم گردان ۳۸۸ توپخانه ۱۷۵م در تاریخ ۱۳۵۹/۶/۳۰ به آن تیپ آغاز شده بود، تلفات بسیاری را به دشمن کاملاً مسلح و آماده وارد کرد و تمامی نیروهای تیپ ۳ و گردان‌های ۳۱۸ و ۳۸۸ توپخانه خودکشی با کلیه امکانات و توان موجود خود، توانسته بودند حرکات دشمن را تا تاریخ ۱۳۵۹/۷/۶ تا ارتفاعات الله‌اکبر به تأخیر اندازند و به دشمن ثابت نمودند که به راحتی نمی‌تواند به اهداف تجاوزکارانه خود در خاک ایران دست یابد. البته یگان‌های تیپ ۳ زرهی و توپخانه‌های آن تلفات قابل توجهی را نیز متحمل شده بودند که در کاهش آمادگی رزمی و توان مقابله با نیروهای دشمن تأثیر زیادی گذاشته بود.

۷- تیپ ۳ زرهی با توجه به وجود رودخانه کرخه در منطقه، مجبور بود ضمن اینکه تلاش اصلی خود را در خطرناک‌ترین معبر، یعنی تنگ چزابه و شمال شهر بستان معطوف و بکار برد، می‌بایست از منطقه جنوب رودخانه کرخه و کرخه‌کور، یعنی شهرهای بستان، سوسنگرد، حمیدیه، هویزه و روستاهای آن منطقه نیز مراقبت می‌کرد، تا نیروهای دشمن از آن منطقه وارد شهرهای هویزه، حمیدیه و سوسنگرد نشوند، که این مأموریت بسیار سخت و مشکلی برای تیپ ۳ زرهی با توجه به استعداد و آمادگی رزمی آن تیپ و توپخانه‌های آن بود، که پشتیبانی آتش آنها را فراهم می‌نمودند. پوشش و دفاع در آن منطقه، یعنی از جنوب حمیدیه تا تنگ چزابه که حدوداً ۸۰ کیلومتر عرض دارد، به سادگی برایش ممکن نبود، اما از تاریخ ۱۳۵۹/۷/۶، با باقیمانده نیروهایش به همراه توپخانه‌های خود در جنوب رودخانه کرخه در شهرهای حمیدیه و سوسنگرد نیز وارد عمل شد. البته توپخانه‌های موجود در شمال رودخانه کرخه تا آن تاریخ آتش بسیار زیاد و مؤثری را در جنوب رودخانه کرخه با توجه به درخواست دیدبانان خود اجرا می‌کردند و در آن زمان، هیچ یگان توپخانه‌ای در جنوب رودخانه کرخه در منطقه دشت آزادگان مستقر نبود و پشتیبانی آتش نیروهای مدافع در جنوب کرخه با گردان ۳۱۸ توپخانه ۱۵۵م خودکشی و آتشبار یکم گردان ۳۸۸ توپخانه ۱۷۵م خودکشی

بود، که بیشترین آتش را در جنوب رودخانه کرخه آتشبار یکم گردان ۳۸۸ توپخانه به واسطه برد زیادش اجرا می‌کرد و اگر این حمایت و پشتیبانی آتش از نیروهای مدافع خودی در جنوب رودخانه کرخه نبود، مطمئناً شرایط آن نیروها بسیار ناگوارتر می‌شد و تلفات آنان نیز افزایش می‌یافت و سرعت پیشروی دشمن هم بیشتر می‌شد.

۸- آتشبار یکم گردان ۳۸۸ توپخانه ۱۷۵م خودکشی، با استقرار در حوالی پادگان دشت آزادگان، به علت برد زیاد توپ‌های خود به گونه‌ای در مواضع متوالی مستقر می‌شد و عمل می‌نمود که هم در شمال رودخانه کرخه یعنی تنگ چزابه، شمال شهر بستان، ارتفاعات الله‌اکبر و همچنین در جنوب رودخانه کرخه از شهر بستان تا حمیدیه و جنوب شهر حمیدیه، شبانه‌روز با اجرای آتش‌های ممانعتی، اولاً نیروهای مدافع را حمایت و پشتیبانی می‌نمود، در ثانی با اجرای آتش‌های پر حجم، مانع پیشروی دشمن می‌گردید و با اجرای انواع آتش‌های پدافندی، عملیات نیروهای مانوری ارتش، سپاه، ژاندارمری، گروه جنگ‌های نامنظم دکتر چمران و نیروهای مردمی را پشتیبانی می‌نمود، تا تلفات کمتری به آن نیروها وارد و با اجرای آتش‌های دیدبانی شده تلفات زیادی را به دشمن وارد نماید. بالاخره شجاعت، ایثار و از خودگذشتگی رزمندگان اسلام در آن منطقه با حمایت و پشتیبانی آتش‌های سنگین توپخانه در منطقه نبرد، باعث شد تا دشمن در تاریخ ۱۳۵۹/۷/۹ در شهر حمیدیه و اطراف آن شکست سنگینی را متحمل شود و با به جا گذاشتن تعداد زیادی ادوات زرهی، کشته، مجروح و اسیر، از آن منطقه عقب‌نشینی نماید. متأسفانه در آن نبرد از نقش توپخانه ارتش و نیروهای تیپ ۳ زرهی در کتب مختلف کمتر یاد شده است، در صورتی که آتش‌های سنگین گردان‌های ۳۱۸ و ۳۸۸ توپخانه خودکشی دشمن را به نابودی نزدیک نمود، آنگاه نیروهای پیاده توانستند تانک‌های دشمن را شکار کنند.

۹- آتشبار یکم گردان ۳۸۸ توپخانه خودکشی بعد از شرکت فعال و مؤثر در عملیات افتخارآفرین شهر حمیدیه و شکست سنگین نیروهای متجاوز در آن منطقه، با تلاش و پیگیری سرگرد زین‌العابدین آجوری فرمانده گردان، افسران ستاد گردان، و فرمانده آتشبار ستوان یکم عباس صالحی و نفرات آتشبار، اقدام به بازسازی خود نمود و خیلی سریع نواقص، نارسایی‌ها و کمبودهای ناشی از تلفات وارده در پشتیبانی از عملیات تأخیری تیپ ۳ زرهی را برطرف نمود و با ارتقاء آمادگی رزمی خود در بیرون راندن دشمن از شهر سوسنگرد و پدافند از آن شهر در نیمه دوم مهر و آبان، با تقدیم تعدادی شهید افسر، در جه‌دار و سرباز، توانست برگ زرین دیگری

به افتخارات قبلی خود و ارتش جمهوری اسلامی ایران اضافه نماید.

لازم به ذکر است که گردان ۳۸۸ توپخانه خودکشی، علاوه بر انجام وظایف سازمانی خود، با تشکیل گروه‌های شکار تانک از نفرات داوطلب گردان و آموزش‌های ویژه در خصوص جنگ‌های پیاده نظام و مسلح نمودن آنان به موشک‌انداز ضد تانک آرپی‌جی ۷، تیربار و دیگر سلاح‌ها و در اختیار گذاشتن آنان به گروه جنگ‌های نامنظم دکتر چمران، نیروهای سپاه خوزستان و یگان‌های ژاندارمری در جنوب رودخانه کرخه جهت اجرای عملیات‌های شبانه و به ستوه آوردن دشمن نیز شرکت فعال داشت و رزمندگان اسلام را در جنوب رودخانه کرخه، هم به صورت پیاده و هم با اجرای انواع آتش‌های توپخانه، پشتیبانی می‌نمود که متأسفانه این عملکرد آتشبار یکم گردان ۳۸۸ توپخانه خودکشی نیز تا کنون جزء ناگفته‌های جنگ باقیمانده است.

۱۰- گردان ۳۸۸ توپخانه خودکشی پس از استقرار در خطوط دفاعی تیپ ۳ زرهی و تثبیت آن خطوط در شرق ارتفاعات الله‌اکبر با حضور فعال و مؤثر خود در عملیات نصر در ۱۵ دی ۱۳۵۹ شرکت و نفرات گردان با تلاش بی‌وقفه شبانه‌روزی خود تا مرز شهادت، ایستادگی و پایداری نمودند. قدرت آتش توپ‌ها و ایثارگری‌های تمامی نفرات گردان در منطقه به گونه‌ای زبانزد فرماندهان و تمامی رزمندگان اسلام در نیروهای مستقر در منطقه شده بود که همانند نگینی در دشت آزادگان می‌درخشید و نفرات گردان با تلاشی وصف‌ناپذیر در حمایت از تمامی رزمندگان اسلام در آن منطقه همچون شمعی می‌سوختند، تا مردم منطقه و رزمندگان اسلام در خطوط مقدم از نور آنان بهره‌مند شوند.

۱۱- بعد از عملیات نصر، گردان ۳۸۸ توپخانه خودکشی با کلیه آتشبارهای خود به منظور حفظ خطوط پدافندی شرق ارتفاعات الله‌اکبر و جنوب و غرب شهر سوسنگرد، مواضعی را در شرق ارتفاعات الله‌اکبر اشغال و با اجرای انواع آتش‌های پدافندی و آفندی یگان‌های تیپ ۳ زرهی لشکر ۹۲ و لشکر ۱۶ زرهی و نیروهای جنگ‌های نامنظم گروه چمران و سپاه پاسداران انقلاب اسلامی مستقر در جنوب رودخانه کرخه را تا پایان سال ۱۳۵۹، پشتیبانی نمود.

هنر ما در آن زمان به غیر از جنگیدن در برابر دشمنی کاملاً آماده و مسلح این بود که زیر مرگبارترین آتش‌ها، یگان را بازسازی نموده و نفرات خود را به خوبی آموزش دادیم و همچنین، نفرات زیادی را در دیگر نیروها همانند سپاه پاسداران و نیروهای بسیج و مردمی که از آموزش‌های خوبی بهره‌مند نبودند، آموزش دادیم. ما در زیر ضربات سنگین دشمن تبدیل به یگانی شدیم که از نظر آمادگی رزمی در حد و قواره‌های ممتازی قرار گرفتیم و توانستیم با

دشمن کاملاً مسلح رویارویی نماییم. ما در آن زمان حدود ۱۰۰ دستگاه وسیله نقلیه از قبیل توپ، مهمات بر شنی دار، نفربر پست فرماندهی شنی دار و انواع خودروهایی چرخ دار و فرسوده در اختیار داشتیم، که حاضر بکار نمودن آنها در عملیات ها کار بسیار سخت و دشواری بود و افکار ما را درگیر نموده بود و در جابه جایی ها واقعاً مشکل داشتیم، که از تحرک و سرعت عمل ما می کاست. به هر جهت، در اوایل جنگ با آغاز تهاجم سراسری ارتش عراق به خاک جمهوری اسلامی ایران، افسران، درجه داران و سربازان یگان های توپخانه ارتش در نیروی زمینی در سرتاسر مناطق درگیری توانستند با دلاوری و ایثارگری های خود شبانه روز با گلوله باران کردن یگان های در حال پیشروی دشمن متجاوز، عرصه را بر آنان تنگ نموده و ضایعات و تلفات سنگینی را بر آنها وارد نمایند.

در واقع مهر سال ۱۳۵۹ را باید ماه خون و آتش و غرش توپها نامید (توپهایی که با لوله های سرخ شده همچنان می غریزند) که دارای حوادث بی شماری است و نشانه عزم پولادین رزمندگان نیروی زمینی ارتش جمهوری اسلامی ایران، خصوصاً یگان های توپخانه ارتش در دفاع از مرزهای کشور می باشد. آیا دشمن در جبهه خوزستان پیشروی کرده بود، تا در شمال این استان در غرب رودخانه کرخه در زمینی نامناسب متوقف و زمین گیر گردد؟! آیا دشمن در مرکز استان خوزستان اهدافش این بود که در ارتفاعات الله اکبر و یا بین جاده سوسنگرد-حمیدیه و در منطقه طراح وضعیت پدافندی اتخاذ نماید؟!

آیا دشمن پیشروی کرده بود که به حداقل اهداف خود یعنی تصرف خرمشهر و آبادان و تأمین اروندرود نائل گردد؟!

دشمن در خاک ایران پیشروی نکرده بود تا با دادن تلفات و خسارات به اموال عمومی کشورش دست خالی به کشور خود عقب رانده یا عقب نشینی کند، بلکه دشمن وارد خاک ایران شده بود تا در شمال خوزستان به شهرهای اندیمشک و دزفول برسد و با اشغال ارتفاعات آن منطقه، خوزستان را از شمال محاصره کند و همچنین، در مرکز خوزستان، قصد تصرف شهر اهواز را داشت. دشمن در جنوب خوزستان قصد داشت خود را به بندر ماهشهر برساند تا بدین وسیله علاوه بر محاصره کامل خوزستان، بتواند منطقه بیشتری از سواحل خلیج فارس را در اختیار بگیرد و استان خوزستان را به کشور خود ملحق نماید. واقعاً در آن دوران آتش و خون چه کسانی مانع دستیابی عراق از این اهداف شدند؟

پاسخ بسیار ساده است، نیروهای نظامی با کمک هم میهنان خود موجب وارد آوردن تلفات

و خسارات بسیاری بر دشمن شدند، زیرا مرگ آن قدر برایشان ترسناک نبود و زندگی هم آن قدر برایشان شیرین جلوه نمی کرد تا پای بر شرافت سربازی خود بگذارند. آنان، ایثارگران و از خود گذشتگانی بودند که دشمن را از رسیدن به اهداف خود بازداشتند و اگر آن رشادت‌ها و فداکاری‌ها نبود، امروز چه جوابی در برابر تاریخ بایستی داده می شد؟

کلیه افسران و درجه داران و سربازان شجاع و از خود گذشته گردان ۳۸۸ توپخانه ۱۷۵م خودکشی گروه ۳۳ توپخانه به فرماندهی سرگرد زین العابدین آجوری و فرمانده آتشبار توانمندی همچون ستوان یکم عباس صالحی همراه با رزمندگان یگان‌های لشکر ۹۲ زرهی، بویژه تیپ ۳ زرهی قهرمان و یگان‌های لشکر ۱۶ زرهی در شمال رودخانه کرخه مستقر شدند و در جنوب کرخه در جبهه میانی استان خوزستان، محور تنگ چزابه - بستان - ارتفاعات الله اکبر - حمیدیه - اهواز و محور بستان - پل سابله - دهلاویه - سوسنگرد - حمیدیه و اهواز که خطرناک‌ترین معبر بودند، شجاعانه جنگیدند و از حریم کشورمان دفاع کردند.

ریگ‌های بیابان و سنگ‌ها در آن منطقه همانند آتش مذابی بودند که می‌بایست در دشت باز و سوزان روی آنها بدون هیچ‌گونه امکاناتی استراحت می‌کردیم، می‌خوابیدیم و زندگی می‌کردیم. ما حتی گاهی اوقات بدون آب و غذا، در آن بیابان لم‌بزرع و در گرمای سوزان ۵۰ درجه حرارت، با دشمن بی‌رحم چنان مقابله می‌کردیم که حتی موجب حیرت دشمنانمان هم شده بود. هرچند ما نظامیان در آموزش‌های مختلف در دوران خدمتمان در اردوگاه‌های تابستانی و زمستانی و رزمایش‌های گوناگون زندگی کردن و جنگیدن در شرایط سخت را آموخته بودیم، ولی آن شرایط تأثیر زیادی در روحیه ما داشت، که یکی از آنها عدم آشنایی مسئولان و نیروهای رزمنده جوان به مسائل جنگ بود که ناشی از بی‌تجربگی و نداشتن آموزش و بی‌اطلاع بودن به مسائل و مشکلات ما و تاکتیک‌های نظامی و شرایط دوران انقلاب بود. از طرفی، گاهی مشاهده می‌شد که دیگر نیروها و مسئولان نسبت به ما بی‌اعتماد بودند و ذهنشان نسبت به نفرات ارتش آلوده بود. در چنین شرایطی، جنگیدن و از خودگذشتگی هنر مردان بزرگ است. از طرفی، آن روزها آثار سوختگی دانه‌های شن سرخ شده در کوره آتشین آفتاب که وزش طوفان‌های سهمگین آن را به صورت ما پاشیده بود، کاملاً مشهود بود و نشان از سختی‌ها، رنج‌ها و تحمل آن شرایط سخت داشت.

مشکلات یگان‌های ارتش قبل از جنگ و اوایل جنگ تحمیلی

اعمال فرماندهی و کنترل نیروها در اوایل جنگ بسیار دشوار بود و یک فرمانده به حوصله‌ای بی‌پایان نیاز داشت و نمی‌توانست شتاب‌زده عمل نماید و سپس از اعمالش پشیمان شود و تسلط بر خویش برای او ضرورتی اساسی بود. او می‌بایست ابتدا خود را بشناسد، سپس امیدوار باشد تا دیگران نیز به آنچه که او می‌خواهد تبدیل شوند. به همین جهت، فرماندهان می‌بایست با دقت انتخاب می‌شدند، در غیر این صورت، باعث کاهش روحیه دیگران شده و از آمادگی رزمی یگان نیز کاسته می‌شد و ممکن بود کل یگان نابود گردد. اصولاً هر یگانی در ارتش، بویژه یگان‌های رزمی بدون کنترل و فرماندهی یک فرمانده خوب در میدان نبرد، نمی‌تواند به پیروزی دست یابد و در صحنه نبرد محکوم به شکست است. برای یک فرمانده خوب هم در میدان جنگ، ایده‌ها و شعارها نیست که او را به پیروزی می‌رساند، بلکه نیروهایش با داشتن ابزار، سلاح و دانش تخصصی و ایمان آنان است که می‌تواند او را به پیروزی برساند.

در همان ابتدای جنگ، نفرات ارتش در رسته‌های مختلف با توجه به سابقه خدمتشان و دانش و تخصصی که داشتند، توانستند جنگ را با عشق به میهن و ایمان و اعتقاد قلبی به برقراری امنیت مردم و حفاظت از کشور به پیش ببرند و دیگر نیروهای غیرنظامی و فاقد آموزش را پشتیبانی و حمایت نمایند. کارایی مطلوب در جنگ و دست یافتن به پیروزی ممکن نیست مگر اینکه به عامل انسانی به عنوان یک حقیقت تعیین‌کننده سرنوشت جنگ توجه خاصی شود. نکته مهم دیگر در آن شرایط، که تأثیرگذار در نحوه اجرای عملیات‌ها بود، تعدد مراجع تصمیم‌گیری در امور جنگ بود، که واقعاً زیان‌آور بود و متأسفانه وحدت فرماندهی و وحدت تلاش وجود نداشت و تلاش‌ها هم هماهنگ نبودند. ما در ابتدای ورودمان به شهر اندیمشک در شهریورماه با توجه به مأموریتی که از طریق فرمانده نیروی زمینی داشتیم، توسط عده‌ای تهدید شدیم و نمی‌گذاشتند قطار ما که توپ‌ها و تجهیزاتمان را حمل می‌کرد، به سمت اهواز حرکت کند، آنان می‌خواستند ما در همان جبهه غرب دزفول مستقر و فعال گردیم.

بالأخره با دردهای زیاد و هماهنگی با فرمانده لشکر و فرمانده توپخانه لشکر ۹۲ زرهی و استاندار خوزستان آقای غرضی توسط فرمانده گردان، توانستیم با تأخیر از شهر اندیمشک به طرف اهواز حرکت کنیم، ولی متأسفانه ما زمان بسیار مفیدی را از لحاظ عملیاتی از دست دادیم. چنانچه ما یک روز زودتر به منطقه بستان وارد می‌شدیم، شاید تلفات یگان‌های تیپ ۳ زرهی و دیگر نیروهای مدافع و مردم منطقه زیاد نبود و ما می‌توانستیم در تنگ چزابه و پاسگاه‌های مرزی بیشتر تأثیرگذار

باشیم و در همان تنگ چزابه پیشروی نیروهای متجاوز را سد نماییم. برای باقیمانده ستون گردان نیز در ایستگاه راه آهن شهر اندیمشک در تاریخ ششم مهر که به سمت اهواز و نهایتاً دشت آزادگان در حرکت بود، چنین اتفاقی رخ داد و نهایتاً تجهیزات و نفرات یگان را از قطار پیاده کردند و در منطقه اندیمشک به کار گرفتند. متأسفانه کسی تاکنون به اینگونه مسائل جنگ نپرداخته، در صورتی که اینگونه رفتارها غیرقانونی بود و اصلاً برای ما قابل توجیه نبود. متأسفانه اثرات سوء آن متوجه نیروهای مدافع در منطقه بستان شد که با جان و دل می جنگیدند.

سردار سرلشکر شهید دکتر حاج احمد سوداگر در خاطرات خود گفته است:

ما در جنگ متخصص نبودیم و در دانشکده های نظامی آموزش ندیده بودیم. قبل از جنگ نمی دانستم خمپاره چیست. حتی دوره نظام وظیفه هم ندیده بودم. در سال ۱۳۳۹ به دنیا آمدم و وقتی جنگ در سال ۱۳۵۹ آغاز شد، من تازه به سن خدمت سربازی رسیده بودم که از دوستانمان فقط آقای بادروج خدمت سربازی رفته و دوره ای را هم در تهران به نام مالک اشتر گذرانده بود. تصور من این بود که خمپاره چیزی به اندازه هیولاست که بلند می شود و توپ می زند!

یک روز به ما پیغام دادند برادران نظامی دارند از مرزها به سمت شهرها می آیند، جلو آنها را بگیرید. (زمان دربار مدنی) با چند تا از بچه ها که مسلح بودند، رفتیم. وقتی رسیدیم، دیدم آنها از عین خوش (پادگانی است بین دهلران و اندیمشک) آمده اند و نزدیکی های ورودی سمت غربی فرودگاه هستند. چهل پنجاه متر از آنها فاصله گرفتیم و ایستادیم. به دو تا از بچه ها گفتیم: آماده تیراندازی باشید، جلو رفتیم، در فکر بودم که به آنها چه بگویم، چون تقصیری نداشتند. فرماندهانشان ابلاغ کرده بودند برگردند. پرسیدند: چه شده؟ گفتیم به من دستور داده شده جلو شما را بگیرم. یکی شان گفت: با این دو نفر می خواهی جلو ما را بگیری؟ گفتیم ممکن است نتوانم جلو شما را بگیرم، اما اگر بخواهید بروید، باید از جنازه ما بگذرید و وارد اندیمشک و دزفول شوید. به آنها القا کردم یک قبضه ۱۰۶ هم آماده شلیک است و اگر تکان بخورید، شلیک می کنم. البته خودمان می دانستیم که گلوله ای در کار نیست! گفتیم ما اینجا هستیم تا پیغام بعدی برسد. بعد از اینکه با آنها رفیق شدیم، پرسیدند: قضیه چیست؟ گفتیم: به ما دستور داده اند جلو شما را بگیریم و شما هم بهتر است همینجا باشید و فقط بگویید جلو ما را گرفتند. البته فرمانده آنها توجیه بود و جریان را متوجه شد. به من ابلاغ شد

به اهواز بروم. نمی دانستم در اهواز چه خبر است. رفتم پیش آقای شمخانی، مرا توجیه کرد و گفت برو فلان جا (منظورش یکی از واحدهای لشکر ۹۲ زرهی بود) و آموزش تانک و نفربر ببین. پرسیدم موضوع چیست؟ گفت: در آنجا حواس شما جمع باشد و ببینید چه می گذرد (یعنی مراقبت کردن از حرکات نظامیان).

یادم است در تیپ یکم لشکر ۹۲ زرهی اهواز فقط دو نفر با هم صمیمی بودیم. حضور ما برای بعضی خوشایند نبود ولی با دیگران خوب بودیم و با بعضی دیگر بی تفاوت. در آنجا برای اولین بار آموزش خمپاره را دیدیم. البته کار ما این نبود که آموزش ببینیم، بلکه باید اوضاع را کنترل و اخبار را گزارش می کردیم.^۱

در چنین شرایطی، سخنرانی‌های فرماندهان ارتش که همانند نواختن آهنگ و مارش‌های حماسی در روح سربازان بود، دل‌های آنان را آرام و آرامش را به یگان و نفرات خود باز می‌گرداند که واقعاً هنر بزرگی است. شجاعت فقط تاختن در میدان جنگ نیست، بلکه کنترل بر خشم درون در برابر اینگونه حرکات نیز شجاعت است.^۲

من با ذکر و طرح چنین موضوعاتی خدای ناکرده نمی‌خواهم کسی را متهم نمایم، زیرا آن دوران شرایط خاصی بود که گذشت، ولی قصد من فقط ترسیم آن شرایط است که می‌توانست به تمامی ما لطمه وارد نماید. گویی که بدبینی از ارتش همچون بویایی و شنوایی جزء منش و سرشت عده‌ای شده بود و این بدبینی برای آنها تبدیل به یک چیز بسیار پیش پا افتاده‌ای شده بود. ما این بدبینی را در عمق قلب آنان حس می‌کردیم که ریشه در گذشته و شرایط خاص آن دوران داشت که می‌توانست بر انگیزه نفرات، خصوصاً فرماندهان، تأثیرگذار باشد.^۳

۱ - بهداروند، محمد مهدی، جاده‌های سربی، ۱۳۹۱، تهران، سوره مهر، صص ۲۳ و ۲۸

۲ - سخن فرمانده قوی به مراتب شنیدنی‌تر از فرمانده‌ای ضعیف است. در سخنان فرمانده‌ای قوی دلایل زیادی از قدرت نهفته است که دشمنان نیز کاملاً این موارد را تجزیه و تحلیل می‌کنند. در سخنان فرمانده ضعیف را می‌توان مشاهده نمود، زیرا ضعف‌ها در رفتار و سخنانش نهفته است. اگر فرمانده‌ای دارای قدرت نباشد و یا تحقیر شده باشد زیردستان را نمی‌تواند وادار به توجه دستوراتش کند. زیرا ابلاغ دستورات معمولاً از موضع قدرت صورت می‌گیرد و همان طور که اشاره گردید، فرمانده‌ای که قدرت ندارد دستوراتش توسط مجریان آنچنان که شایسته است اجرا نمی‌شود؛ لذا دشمنان نیز روی جدیت و عملکرد چنین فرماندهانی با دیده شک و تردید می‌نگرند. «نگارنده»

۳ - در روز ۵۹/۶/۳۱، هنگامی که فرودگاه اهواز توسط هوایی‌های ارتش عراق بمباران می‌شود، تعدادی از نیروهای انقلابی وارد فرودگاه می‌شوند و فرمانده پدافند هوایی توپ‌های ۵۷م خودکشی (ستوان دوم مجتبی هاشمی) و تعدادی از درجه‌داران آن یگان را که جزء توپخانه لشکری لشکر ۹۲ زرهی بودند دستگیر و به آنها اتهام کودتا می‌زنند.

اما آنچه بر آنان پوشیده نبود و اذعان می‌داشتند و از نگاه دوست و دشمن مورد توجه بود، دانش و مهارت و وطن پرستی کارکنان ارتش بود. همین مهارت‌ها و تخصص‌ها و از خود گذشتگی‌ها در خدمت جنگ قرار گرفت و نفرات ارتش توانستند کشور و مردم کشور و نیروهای غیرمتخصص را به رغم تمامی بی‌مهری‌ها نجات دهند. قهرمان شدن دشوار نیست، قهرمان ماندن دشوار است. واقعاً چه دشوار است قهرمان ماندن، که ما نظامیان حتی بعد از جنگ نیز تلاش بسیاری کردیم که با حرکات و رفتار خوب و با صداقت زیستن قهرمان واقعی باقی بمانیم. ناگفته نماند رزمندگان واقعی اینچنین هستند و خواهند بود.

یکی دیگر از مشکلات اساسی ما مسئله ارتباط با دیگر نیروها بود، که در عملیات‌ها در این رابطه مشکل جدی داشتیم. فقدان افراد متخصص و نداشتن وسایل ارتباطی مانند انواع بی‌سیم و دیگر وسایل ارتباطی در نیروهای غیرحرفه‌ای و نداشتن آموزش باعث می‌شد در سامانه ارتباط که مهم‌ترین عامل در جنگ است، خلل وارد شود. به عنوان مثال، برای تربیت یک نفر درجه‌دار متخصص برای بی‌سیم‌های آم یا بی‌سیم‌های ۱۰۶ که برای برقراری ارتباط در مسافت‌های زیاد مورد استفاده قرار می‌گیرند، حداقل پنج سال زمان نیاز دارد تا یک نفر به الفبای ارتباط آن بی‌سیم‌ها (مرس) آشنایی پیدا کند. لذا به هیچ عنوان دیگر نیروهای غیرحرفه‌ای مستقر در منطقه نمی‌توانستند اینگونه افراد را در مدت زمان کوتاه آموزش داده و تربیت کنند. بنابراین، مجبور می‌شدیم با توجه به کمبود شدید اینگونه نفرات، از درجه‌داران متخصص گردان برای ارتباط مطمئن به نیروهای غیرحرفه‌ای اعزام و یا مأمور نماییم. در حین جنگ، ما در گردان ۳۸۸ توپخانه استوار زمانی، استوار نوری، استوار ابدی، استوار سلیمانی، استوار نوروزی (در دفاع از شهر سوسنگرد در مدخل ورودی شهر به شهادت رسید) که از متخصصین زنده ما و تلگرافچی بودند را با بی‌سیم‌های ۱۰۶ به خطوط مقدم جهت ارتباط دیدبانان و کمک به نیروهای در خط اعزام می‌کردیم. هرچند کارشناسان نظامی می‌دانند که این نوع عملکرد خلاف مقررات بود، ولی نیروهای غیرحرفه‌ای به اینگونه مقررات آشنایی

وقتی متوجه می‌شوند دیگر فرودگاه‌ها و نقاط حساس کشور هم توسط هواپیماهای دشمن بمباران شده است، مدتی بعد آنها را حتی بدون عذرخواهی رها می‌کنند، که نشان از عدم اعتماد به نظامیان در آن زمان بود و یا آنها گریزنده از هرگونه امریه و دستورات بودند و خودسرانه عمل می‌کردند. ولی فرمانده و نفرات آن آتشبار پدافند هوایی با صبوری تمام بعد از رفع اتهام و مشخص شدن موضوع آنان مجدداً به یگان خود بازگشته و بسیار متعهدانه به کار خود ادامه می‌دهند. به هر ترتیب، اینگونه برخوردها نیز باعث بروز مشکلاتی برای یگان‌های ارتش می‌شد، که اثر عملی آنها مستقیماً در آمادگی رزمی یگان‌های ارتش تأثیرگذار بود. به همین جهت، افسران باتجربه و قدیمی در ارتش زیر بار مسئولیت فرماندهی نمی‌رفتند و بسیاری از آنها بعد از انقلاب از خدمت در ارتش استعفا داده و یا بازنشسته شدند، که اثرات سوء آن در اوایل جنگ و حتی در دوران جنگ تحمیلی بروز نمود. «نگارنده»

نداشتند و توجهی هم نمی‌کردند، زیرا این شبکه بی‌سیم خیلی سریع برای دشمن کشف می‌شد، که امنیت آنان و دیگران را به مخاطره می‌انداخت، ولی با توجه به تخصصی که آنها داشتند، به گونه‌ای این مشکل را نیز مرتفع می‌کردند. اگر این افراد زخمی می‌شدند و یا به شهادت می‌رسیدند، برای یگان‌های ارتش نیز جایگزین نمودن آنان در زمان کوتاه غیرممکن بود. در این صورت، ارتباط که یکی از حیاتی‌ترین مسائل و الزامات در جنگ است، با مشکل روبه‌رو می‌شد که نتیجه آن فاجعه‌آفرین بود. در چنین شرایطی، با توجه به کمبودهایی که از نظر انواع تجهیزات رزمی بویژه تانک و نفربرهای زرهی داشتیم و دشمن نسبت به ما برتری کاملی داشت، وارد کردن ضربات مخرب به ادوات زرهی و نیروهای دشمن، درست انجام نمی‌گرفت و این شرایط نمی‌توانست ما را به برتری در میدان نبرد برساند. از طرفی، توجیه کردن نیروهای غیرحرفه‌ای به اینگونه مسائل و مشکلات کار بسیار سختی بود و آنها به واسطه عدم آگاهی به مسائل نظامی ما را درک نمی‌کردند و در افکارشان به گونه دیگری می‌اندیشیدند. اگر آنان به اصول و قواعد جنگ آشنایی داشتند، به راحتی می‌توانستند ما را درک کنند که متأسفانه از این جهت نیز با مشکلات بسیاری مواجه بودیم. آنان درک مناسبی از مشکلات و نارسائی‌های ما نداشتند و به مقدرات و محدودیت‌های ما نیز آشنا نبودند و توقعاتشان از ما در حدی بود که نشان می‌داد آنان با ابتدایی‌ترین مسائل نظامی بیگانه‌اند و واقعیت هم اینگونه بود. در سطوح بالا نیز هماهنگی‌ها وجود نداشت، بعضی مواقع توسط جنگنده‌های خودی بمباران می‌شدیم، که ناشی از تراکم زیاد نیروها و تجهیزات، هماهنگی‌های ضعیف، عدم ارتباط صحیح یگان‌ها، بی‌انضباطی، وارد عمل نمودن نیروهای جدید و عدم کنترل و هماهنگی کافی، سردرگمی نیروهای عمل‌کننده در صحنه و از همه مهم‌تر، عدم انجام تمرینات رزمی قبل از عملیات اصلی و تداخل آتش نیروهای خودی، عدم شناسایی و نداشتن اطلاعات کافی از منطقه نبرد بود. در صورتی که در عملیات‌های نظامی، آمادگی تجهیزات، وضعیت آموزش نیروها، استفاده صحیح از مهمات، هماهنگی دقیق نیروها با یکدیگر، فرماندهی و کنترل و پشتیبانی از عملیات مستمر نیروها و شناسایی‌های بی‌وقفه نقش مهمی را در پیروزی دارد، که متأسفانه ما در اوایل جنگ در بسیاری از امور، ضعف‌های آشکاری را داشتیم. مثلاً در شناسایی از نیروهای دشمن از خطوط مقدم و عمق یگان‌های دشمن، دچار مشکل بودیم. عکس‌های هوایی به موقع نبودند و اطلاعات کاملی را از آرایش نیروهای دشمن نداشتیم و نیروهای تازه شکل گرفته هم به علت عدم آموزش و آگاهی‌های

کامل از اصول و قواعد جنگ، مأموریت‌ها، مقدمات و توانائی‌ها و محدودیت‌های سلاح‌های ارتش درخواست‌هایی می‌نمودند که در صورت انجام نشدن با روش‌های گوناگون خودشان توصیف خوبی از عملکرد ارتش نمی‌کردند و باعث تخریب آنها می‌شدند. اما خوشبختانه به مرور، وضع خیلی فرق کرد و ارتش با اجرای عملیات‌های پیاپی و مستمر و ایثار و فداکاری نفراتش و اثبات وجود مؤثر خود در میدان‌های جنگ، نقش مطمئن تری در دفاع از این مرز و بوم پیدا کرد و اعتقاد مردم و مسئولان و دیگر نیروها روز به روز به نظامیان و نقش آنان در پیشبرد اهداف دفاع مقدس بیشتر گردید. از طرفی، کسب تجربه نیروهای غیر حرفه‌ای در جنگ و آشنایی آنان به مسائل جنگ و مأموریت‌های یگان‌های مختلف ارتش، باعث کمک بسیاری برای تعامل هرچه بیشتر آنان با یگان‌های ارتش گردید.

در اوایل جنگ، ارتش عراق توده‌ای عظیم از تانک و سایر وسایط موتوری زره‌پوش را به راه انداخت که توسط نیروی هوایی متجاوز پشتیبانی می‌شدند. جنگنده‌های عراق ناگهان بر سر نیروهای مدافع ایرانی و مردم ساکن مناطق مرزی فرود می‌آمدند و با بمباران‌های هوایی از قوای زمینی پشتیبانی می‌کردند. بدین ترتیب، در صفوف نیروهای مدافع که استعداد و امکانات کمی داشتند، شکاف ایجاد می‌کردند و تانک‌ها و زره‌پوش‌های آنها وارد شکاف ایجاد شده می‌شدند، سپس پیاده نظام و نیروهای موتوری به پشت و پهلوهای مدافعین می‌تاختند و پس از محاصره، آنها را به شهادت رسانده و یا اسیر می‌کردند. هم‌زمان بمب‌افکن‌های دشمن شهرها، فرودگاه‌های کشور، خطوط ارتباطی و مناطق تجمع نیروها، کارخانه‌ها و دیگر تأسیسات مهم کشور را بمباران می‌کردند که با توجه به عدم آمادگی تمامی نهادها و دستگاه‌های اجرایی کشور، بیمارستان‌ها و... مشکلات عدیده‌ای برای مقابله با آنهمه تلفات و خسارات به وجود آمده بود، که مرتفع نمودن آنها با توجه به تلفات روزافزون در سراسر استان‌های درگیر جنگ کار بسیار دشواری بود.

ما در جنگ به واسطه اتخاذ سیاست‌های غلط در خصوص نقل و انتقالات نفرات ارتش بعد از انقلاب، بویژه یگان‌های زرهی ارتش، فاقد نیروی زرهی مناسب بودیم. از طرفی، از موجودیمان هم به واسطه مشکلات آن زمان نمی‌توانستیم استفاده نماییم، زیرا تانک‌ها و نفربرهای زرهی ما به علت عدم تعمیر و نگهداری و نداشتن قطعات یدکی زمین‌گیر شده بودند. لذا نیروهای مدافع عمدتاً یگان‌های پیاده بودند که در چنین شرایطی مقابله با دشمن کاملاً متحرک مشکل بود و تلفات نیروی انسانی ما روز به روز بیشتر می‌شد، که برای یگان‌های درگیر رزم و فرماندهان مسئله‌ساز و مشکل‌آفرین بود. در چنین وضعیتی، ما در جنگ قادر به تک به

عمق دشمن نبودیم.

معمولاً تاکتیک نیروی زرهی بر پایه سرعت متکی است تا قدرت آتش، زیرا با تشدید هر چه بیشتر اختلال و آشفتگی در آرایش دشمن و رخنه به مواضع آن، از نقاط مقاومت دشمن، مناطق مستحکم، مواضع ضدتانک و موانع دوری کرده و فرماندهان یگان‌ها در جستجوی یافتن راه‌هایی هستند که از کمترین مقاومت برخوردار بوده و به عقبه دشمن منتهی گردد و با استفاده از موفقیت، پیشروی در عمق به سرعت صورت گیرد و برای جلوگیری از تهدیدات دشمن نیروی هوایی با ضربات کوبنده دشمن را از کار انداخته تا پیشروی یگان‌های زرهی را تسهیل نماید، سپس نیروهای پیاده مأموریت می‌یابند مقاومت‌های به جامانده دشمن را از بین ببرند و شکاف حاصل از پیشروی سریع نیروهای زرهی را بپوشانند. در چنین حالتی، همکاری بین نیروی هوایی و زرهی می‌بایست در حد بسیار خوبی باشد و توپخانه‌های خودکشی و یا کشتی نقش عمده‌ای را در میدان نبرد ایفا می‌نمایند. با داشتن چنین امکاناتی می‌توان به عمق دشمن دست یافت، نه اینکه یگان‌های پیاده را در مقابل تانک قرار داد زیرا هیچ‌گاه قادر به پیشروی سریع نخواهند بود. اگر هم چنانچه از نیروی پیاده به واسطه محدودیت‌ها استفاده شود، لازم است آن نیروی پیاده، مکانیزه گردد، چون بحث سرعت و دستیابی به عمق دشمن مطرح است، بویژه در زمین‌های باز همانند دشت خوزستان. متأسفانه ما از هسته اصلی تشکیل‌دهنده یگان‌های تک‌ور، یعنی یگان‌های زرهی در عملیات‌ها، آنچنان بهره‌مند نبودیم. از طرفی، ضعف مهم ما در اوایل جنگ و عدم وجود خطوط پدافندی مناسب در طول مرزهای کشور بود، که به واسطه غافلگیری نظام سیاسی کشور رخ داده بود، ضمن اینکه ارتش ایران با توجه به شرایط دوران انقلاب اصلاً برای جنگ آمادگی نداشت و نمی‌توانست با توجه به آمادگی رزمیش از مرزهای کشور که بیش از ۱۰۰۰ کیلومتر با کشور متجاوز بود، پدافند مؤثری نماید. در چنین شرایطی، یگان‌های ارتش ایران مستقر در مرزها دو راه برای پدافند از مرزها را داشتند:

۱- دفاع در مرز

۲- عقب‌نشینی و پدافند در مناطق مناسب

عدم وجود هرگونه خطوط پدافندی مناسب در مرزها باعث بروز مشکلات بسیاری گردید و با توجه به عدم آمادگی رزمی یگان‌های ارتش برای دفاع، مع‌الوصف نیروهای ارتش تا آخرین نفس در طول مرزهای کشور با نیروهای متجاوز در شرایطی بسیار نابرابر جنگیدند. اما در عقب‌نشینی‌های اجباری زیر فشار سنگین حملات دشمن مواضع پدافندی مناسبی را اشغال و

از آنها پدافند نمودند، که مبنای عملیات‌های بعدی و پیروزی‌های رزمندگان اسلام گردید. هرچند پدافند خطی در مقابل تک‌های مکانیزه دشمن کارایی ندارد و مواضع پدافندی خواه متکی بر مواضع مستحکم یا تعجیلی باشد، قابل نگهداری نیست، زیرا همین که توسط نیروهای مکانیزه دشمن شکافته شد، برای پدافند کنندگان امکان تمرکز نیرو برای اجرای پاتک مقدور نیست. با توجه به اصولی که بیان گردید، نیروهای ارتش زیر ضربات سنگین دشمن مواضع پدافندی تعجیلی را سازماندهی نمودند، ولی از همان مواضع که مستحکم هم نبودند به خوبی و با فداکاری تمام در برابر حملات پیاپی دشمن مقاومت نمودند، تا قوای کمکی به یاریشان شتافت. در نهایت، با تمامی کاستی‌ها و نارسایی‌ها، ارتش جمهوری اسلامی ایران در نیمه دوم سال ۱۳۵۹ در زمین‌گیر کردن و عقب راندن ارتش عراق در بعضی از مناطق و ناکام گذاشتن دشمن در دستیابی به اهداف شومش، با تمامی مشکلاتی که بر ارتش تحمیل شده بود، بسیار سریع با نیروهای آموزش دیده، زده و متخصص، توانمند و باایمان، همچنین سلاح‌های مدرن موجود در ارتش، در جبهه‌ها عرصه را بر متجاوزین تنگ کرد و به مرور با ارتقاء آمادگی رزمی یگان‌ها، نبردهایی را انجام دادند که در تاریخ کشور برای همیشه ماندگار خواهند ماند.

فصل دوم

حوادث و اتفاقات سه ماهه اول سال ۱۳۶۰

در دشت آزادگان

وضعیت نیروهای خودی و دشمن در اوایل سال ۱۳۶۰ در دشت آزادگان

بعد از تهاجم اولیه ارتش عراق و متوقف شدن در مواضعی در مقابل مقاومت نیروهای ما، تصرف تپه الله اکبر اولین موفقیت ارتش عراق در جبهه خوزستان بود که به استثنای سقوط خرمشهر و عبور از رودخانه کارون در شمال آبادان، آخرین موفقیت ارتش عراق نیز بود. رده‌های مختلف فرماندهی نیروی زمینی ارتش جمهوری اسلامی ایران در خوزستان علاقمند بودند ابتدا اثرات این سه عملیات دشمن را خنثی نمایند. در همین راستا، یگان‌های مستقر در منطقه تلاش اولیه خود را برای عقب راندن دشمن از این مناطق صرف می‌کردند. منطقه دشت آزادگان، منطقه عملیاتی لشکر ۹۲ زرهی بود و تیپ ۳ زرهی هم مسئولیت سرزمینی و هم مسئولیت عملیاتی این منطقه را عهده‌دار بود و گردان ۳۸۸ توپخانه ۱۷۵م خودکشی نیز با آتشبار یکم تقویت شده خود عملیات تیپ ۳ زرهی در منطقه را پشتیبانی می‌کرد.

تیپ ۳ لشکر ۹۲ زرهی تلاش می‌کرد دشمن را از تپه‌های الله اکبر عقب براند و تنگ چزابه و بستان را تأمین و نگرانی تهدید شهر اهواز را از شمال غربی برطرف نماید. برای این منظور تیپ ۳ لشکر ۹۲ زرهی به همراه دیگر یگان‌های مستقر در منطقه بارها تلاش کرد عناصر دشمن را از تپه الله اکبر عقب براند و این تپه را از اشغال دشمن خارج سازد، ولی به علت ضعف قدرت رزمی موفق نگردید، زیرا توان رزمی این تیپ که من خود شاهد و ناظر بودم، در هفته‌های اول جنگ به علت تلفات زیاد کاهش فوق‌العاده‌ای پیدا کرده بود و از ۱۰۶ دستگاه تانک دو گردان سازمانی تیپ یعنی گردان‌های ۲۶۱ و ۲۹۳ تانک به فرماندهی سرگرد منتصر و سرگرد صفوی کمتر از ۳۰ دستگاه تانک حاضر بکار باقی مانده بود و توان رزمی تیپ به کمتر از ۵۰ درصد رسیده بود. البته تعدادی تانک تعمیری چيفتن و نفربر زرهی در پادگان دشت آزادگان موجود بود که به علت عدم نگهداری و شرایط خاص دوران انقلاب به آن وضع درآمده بودند. از طرفی، به علت عدم تأمین قطعات یدکی، تعمیرکاران نمی‌توانستند آنها را به سرعت حاضر بکار نمایند. کاهش زیاد توان رزمی سبب شده بود که تیپ ۳ زرهی و لشکر ۹۲ زرهی به ناچار از قبول تلفات دیگر و حملات وسیع خودداری و حالت پدافندی اتخاذ نمایند. البته این شرایط در اکثر یگان‌ها وجود داشت و یکی از عوامل مهم و بازدارنده جهت حملات وسیع بود که جنگ را فرسایشی نموده بود.

نبرد کرخه کور در دی‌ماه ۱۳۵۹ توسط لشکر ۱۶ زرهی و دیگر یگان‌های مستقر در منطقه نیز در شرایطی انجام گرفت که وضعیت نیروهای ما را در منطقه در شرایط بدتری قرار داد و یگان‌های عمل‌کننده در جنگ می‌بایستی به تجدید سازمان و تحکیم مواضع خود

می‌پرداختند، هر چند تلفات سنگینی به دشمن وارد نموده بودند، اما تلفات نیروهای خودی نیز از نظر نیروی انسانی و تجهیزات چشمگیر بود، که همین مسئله باعث توقف و رکود کلی در جبهه شد و نیروهای هر دو طرف، خودی و دشمن، در مواضع دفاعی ثابت به نبرد توپخانه اکتفا کردند، که در این شرایط، آسیب کلی به یگان‌های توپخانه خودی بیشتر وارد می‌شد. زیرا با توجه به محدودیت‌های مهمات و قطعات یدکی توپ‌ها که عمدتاً خودکشی بودند و تیراندازی‌های زیادی که در طول شبانه‌روز جهت پشتیبانی از نیروهای در خط انجام می‌دادند، عرصه را هر روز برای یگان‌های توپخانه تنگ‌تر می‌کرد که لطمه آن را یگان‌های در خط متحمل می‌شدند. البته آن وضعیت برای دشمن زیانی نداشت، زیرا دشمن خاک ما را اشغال کرده بود و با گذشت زمان وضعیت خود را تثبیت می‌کرد. اما برای کشور ما و ملت ایران قابل تحمل نبود و نیروهای مسلح نباید تسلیم وضعیتی می‌شدند و می‌بایست حملات خود را برای بیرون راندن دشمن از خاک کشورمان در زمان و مکان مناسب انجام می‌دادند. برای این منظور، دو منطقه عملیاتی در تقدم یکم انتخاب شده بود: اول حمله در شمال جزیره آبادان به سرپل دشمن در شرق رودخانه کارون و عقب راندن نیروهای دشمن به غرب رودخانه و دفع تهدید جزیره آبادان از محاصره از سمت شمال شرق و دوم حمله در منطقه غرب سوسنگرد و تصرف بستان و قطع خط ارتباطی دشمن بین جبهه شوش-دزفول و جبهه سوسنگرد-اهواز و تجزیه نیروهای دشمن به دو منطقه شمال و جنوب.

با توجه به اینکه منطقه آبادان مسطح بوده و نیاز به نیروی بیشتری جهت عملیات داشت و دو بار هم تلاش نیروهای خودی در سال ۱۳۵۹ ناموفق مانده و یگان‌ها با تلفات زیادی روبه‌رو شده بودند، فرماندهان به این نتیجه رسیده بودند که منطقه آبادان نیاز به بررسی‌های بیشتری دارد و تقدم عملیات و حمله به دشمن در سال ۱۳۶۰ به منطقه الله‌اکبر در دشت آزادگان داده شود، زیرا اجرای عملیات به نیروی کمی احتیاج داشت و از طرفی زمین منطقه برای عملیات مناسب بود. نیروهای دشمن در این منطقه عناصر لشکر ۹ زرهی عراق بود که یک بار در مقابل مبارزه سرسختانه نیروهای ما قرار گرفته بود و از حملات نیروهای ما وحشت داشت. دو لشکر ۱۶ و ۹۲ زرهی گرچه از نظر توان رزمی در سطح بالایی نبودند، اما فرماندهان تصمیم گرفتند با توجه به استقرار این دو لشکر در منطقه و کاهش جابه‌جایی‌ها، عملیات را به آنها واگذار نمایند. منطقه نبرد با دشمن، منطقه غرب سوسنگرد و الله‌اکبر انتخاب گردید و از اوایل فروردین ۱۳۶۰ برآوردها و بررسی‌ها برای طرح حمله آغاز شده بود.

در سال ۱۳۵۹، نیروی زمینی ارتش جمهوری اسلامی ایران با همکاری ژاندارمری، سپاه پاسداران، نیروهای گروه جنگ‌های نامنظم دکتر چمران و نیروهای مردمی توانسته بود وظیفه خطیر خود، یعنی دفاع از سرزمین ایران اسلامی، را در مقابل تهاجم ارتش متجاوز در دشت آزادگان انجام دهد، در حالی که استعداد رزمی یگان‌های درگیر کمتر از ۵۰٪ و دارای مشکلات بسیاری بودند. به منظور صرفه‌جویی در قوا و آزاد کردن یگان‌هایی در خطوط پدافندی و تشکیل یگان‌های احتیاط و غیر درگیر و تمرکز آنها در سایر مناطق جهت اجرای عملیات‌های آفندی به منظور بیرون راندن دشمن از خاک کشور، لازم بود تا مواضع پدافندی به موانع طبیعی و یا مصنوعی متکی شوند. به همین منظور، خطوط پدافندی یگان‌های مستقر در غرب دزفول و شوش، حاشیه رودخانه کرخه و ارتفاعات آن منطقه تعیین و یگان‌ها برای حفظ منطقه پدافندی خود به موانع طبیعی آن منطقه متکی شدند. در منطقه غرب اهواز، خصوصاً سوسنگرد که زمین مسطح و هموار بود، تصمیم گرفته شد تا با استفاده از آب رودخانه کرخه و کارون، آبگرفتگی مصنوعی ایجاد شود و با زیر آب بردن قسمتی از دشت جنوب اهواز، حمیدیه، سوسنگرد، این منطقه تبدیل به باتلاق شود. با توجه به جاری کردن آب در منطقه عملیاتی اهواز و سوسنگرد، زمین منطقه عملیات برای عملیات آفندی نیروهای خودی و دشمن نامناسب گردید و نیروها به حالت پدافندی در آمدند. اجرای این طرح از اوایل بهمن سال ۱۳۵۹، یعنی چند روز بعد از عملیات نصر، با توجه به شرایط بد یگان‌های لشکر ۱۶ و ۹۲ زرهی به طور جدی مورد توجه قرار گرفت و لشکر ۱۶ زرهی دستورالعملی برای بهره‌برداری از اجرای این طرح منتشر نمود. اما با تمامی تلاشی که انجام گرفت، در این منطقه نیز دشمن مانند منطقه جنوب اهواز اقداماتی را همچون احداث جاده‌های مناسب و خاکریزهای بلند در جلو و اطراف مواضع پدافندی خود ایجاد کرد، تا بتواند از مواضع خود به خوبی دفاع نماید. در نتیجه، با تمامی فعالیت‌ها و تلاشی که انجام گرفت، لشکرهای ۱۶ و ۹۲ زرهی نتوانستند نیروهای دشمن را در آن منطقه، از مواضع خود بیرون کرده و عقب برانند. شرایط ایجاد شده برای یگان‌های مستقر در منطقه، در حالی بود که به علت آبگرفتگی منطقه، قسمتی از نیروهای خودی مجبور شدند مواضع پدافندی خود را نیز تخلیه نمایند. با اجرای این طرح، تعدادی از روستاهای اطراف حمیدیه هم در معرض آبگرفتگی قرار گرفتند و زبان‌هایی نیز به مزارع روستائیان وارد گردید، اما یکی از نکات مثبت اجرای طرح آبگرفتگی این بود که تغییری در گسترش نیروهای جمهوری اسلامی ایران در منطقه دشت آزادگان به وجود آمد و آن این بود که تیپ ۲ زرهی لشکر ۹۲ زرهی از منطقه پدافندی

جنوب جاده حمیدیه-سوسنگرد از زیر امر لشکر ۱۶ زرهی خارج گردید و به تپه‌های فولی آباد در شمال غربی شهر اهواز تغییر مکان دارد و در اختیار لشکر ۹۲ زرهی به عنوان احتیاط قرار گرفت و مسئولیت کلی منطقه عملیاتی سوسنگرد در جنوب رودخانه کرخه به لشکر ۱۶ زرهی واگذار گردید. نتیجه دیگر طرح آبگرفتگی این بود که وجود آب بین نیروهای خودی و دشمن قدرت مانور دشمن را محدود کرد و امکان اجرای عملیات آفندی در منطقه اهواز، حمیدیه و سوسنگرد را از نیروهای دشمن سلب نمود. اما از اوایل سال ۱۳۶۰ به مرور قسمتی از مناطق آبگرفتگی منطقه سوسنگرد خشک شد. در چنین شرایطی یک تیپ زرهی و یک گردان سوار زرهی لشکر ۱۶ زرهی که در منطقه گسترش داشتند، قادر به ایستادگی در برابر تهدیدات و یا حملات احتمالی دشمن در منطقه سوسنگرد، هویزه نبودند. لذا تیپ ۵۵ پیاده هواپرد، بنا به دستور به سوسنگرد تغییر مکان داده شد و زیر امر لشکر ۱۶ زرهی قرار گرفت تا نگرانی فرماندهان و نیروهای درگیر در منطقه برطرف شود و نیروها با اقتدار بیشتری در منطقه از مواضع پدافندی خود محافظت نمایند. از بهمن ۱۳۵۹، در منطقه دشت آزادگان، نیروهای دشمن به حالت پدافندی درآمده بودند و فعالیت محسوسی از آنها مشاهده نشد و منطقه تقریباً آرام بود و فعالیت‌های طرفین به تبادل آتش توپخانه و اعزام گشتی و گاهی برخوردهای کوچک بین گشتی‌های نیروهای متخاصم محدود بود. در آن ایام، مواضع آتشبارهای گردان ۳۸۸ توپخانه در شمال روستای سگور و در شرق ارتفاعات الله‌اکبر قرار داشت.

حوادث روز شنبه یکم الی پنجشنبه بیستم فروردین ماه

اولین روز فروردین ۱۳۶۰، زمانی آغاز شد که منطقه آرام و فقط تبادل آتش توپخانه بین طرفین در جریان بود. اما دشمن ناجوانمردانه در ساعت ۱۲:۳۰ شهر اهواز را مورد حمله موشکی قرار داد و عده‌ای از هم‌وطنان عزیزمان در آغاز سال جدید شهید و زخمی شدند. به خاطر آغاز سال جدید دوستان و هم‌زمان و فرماندهان رده‌های مختلف به دیدار یکدیگر می‌رفتند. فرمانده گردان؛ سرگرد آجوری و معاون فرمانده گردان، سروان غلامرضا علمی، سرگرد قاسمی؛ افسر تطبیق آتش توپخانه‌های منطقه و سرگرد امیر آفتابی؛ رئیس رکن دوم گروه ۳۳ توپخانه به آتشبار ما (آتشبار یکم) آمدند و با همه سربازان و درجه‌داران دیدار کردند و سال جدید را تبریک گفتند. روحیه همه خوب بود. به رغم اینکه در سخت‌ترین شرایط و دور از خانواده به سر می‌بردیم، ولی همگی هم قسم شده بودیم تا انتقام خون شهیدانمان را از دشمن متجاوز یعنی بگیریم. این روحیه ما را با استقامت‌تر می‌کرد تا در برابر شداید و مشکلات ناشی

از جنگ پایداری داشته باشیم. عید ما روزی بود که دشمن را از خاک کشورمان بیرون رانده و نابود می کردیم. زیرا کسانی که شهید شده بودند و دیگر در کنار ما نبودند، ما می بایست راه آنان را ادامه می دادیم. وظیفه ما که زنده مانده بویم بسیار سخت بود، لذا ما بار سنگین این رسالت را بر دوش خود و در وجودمان حس می کردیم.

روز دوم فروردین، به دیدار جناب سروان اسدی پور فرمانده آتشبار ۱۳۰م گروه ۲۲ توپخانه و نفرات آن آتشبار که در نزدیکی ما موضع گرفته بود، رفتیم. ایشان افسر بسیار خوب و تلاش وی و نفراتش در عملیات‌ها چشمگیر بود. حضور آتشبار وی قوت قلبی برای یگان‌های مانوری در خط و یگان‌های توپخانه در منطقه بود، ضمن اینکه در اجرای آتش روی هدف‌های نزدیک، کمک بسیار زیادی را به آتشبارهای گردان ۳۸۸ توپخانه می کرد. در این روز نیز تبادل آتش توپخانه در منطقه در جریان بود و طرفین مواضع یکدیگر را گلوله باران می کردند.

روز سوم فروردین، من و ستوان یکم جمال کریم فرمانده آتشبار دوم و استوار سعید بدرقه و تعدادی از سربازان آتشبار یکم و دوم برای شناسایی منطقه به همراه سرگرد آجوری فرمانده گردان و پسرش محمدرضا آجوری که آن زمان کلاس اول نظری بود، (او در تعطیلات نوروزی با جناب سروان حسن طالبی یکی از افسران ستاد گردان به منطقه آمده بود) از مواضع خودمان عازم مواضع یگان‌های تیپ ۳ زرهی شدیم. بعد از طی حدود سه کیلومتر به مواضع یگان‌های تیپ ۳ زرهی رسیدیم. به محض رسیدن به نزدیکی مواضع تیپ ۳ زرهی در شرق ارتفاعات الله اکبر، دشمن طبق معمول با مشاهده گرد و غبار خودروهای ما توپخانه خود را بکار انداخت و با خمپاره و توپخانه ما را زیر آتش گرفتند که بلافاصله سنگر گرفتیم. فرمانده گردان به پسرش فریاد زنان می گفت: محمدرضا، محمدرضا بخواب زمین! فرمانده گردان برای پسرش و دیگران که همانند فرزندان وی بودند، نگران بود که مبادا کسی ترکش بخورد، محمدرضا آجوری در طول این شناسایی در کنار من بود و من از او مراقبت شدیدی می کردم، هنگامی که بر اثر شلیک توپخانه دشمن زمین گیر شده بودیم، خودم را نزد فرمانده گردان که در محلی سنگر گرفته بود، رساندم و گفتم، جناب سرگرد اصلاً صحیح نیست پسر شما در این شرایط کنار ما باشد، زیرا احتمال دارد به او آسیب برسد. لذا از او تقاضا کردم وی را به مواضع اصلی گردان بفرستد. جناب سرگرد آجوری به پیشنهاد من توجهی نکرد و گفت: او در تهران و در خانه شلوغ می کند، مادرش را اذیت می کند، او باید بداند ما در منطقه چه سختی‌هایی را تحمل می کنیم و رفتارش را تغییر دهد. با تمامی این حرف‌ها، من واقعاً نگران او بودم ولی

دیدن آن صحنه‌ها برای محمدرضا تماشایی و جالب به نظر می‌رسید و اصلاً نمی‌ترسید. بعد از شناسایی چندین موضع در نزدیکی یگان‌های مستقر در خط مقدم برای یک قبضه توپ که ساعتی به طول انجامید، به مواضع خودمان بازگشتیم. اکیپ دیدبانان ما در آن زمان ستوان دوم و وظیفه عسگری و استوار حقیقی و سرباز بهشتی بودند. استوار حقیقی مردی بود که با بیش از ۲۰ سال خدمت با جوانان ورزیده به عنوان بی‌سیم‌چی دیدبانان به خطوط مقدم و محل‌هایی بسیار خطرناک اعزام می‌شد. شاید در سن و سال او هم اکنون افرادی باشند که حتی قادر نباشند کارهای شخصی خودشان را انجام دهند، ولی او باایمان قلبی که داشت جان تازه‌ای گرفته و با تلاش بسیار زیاد به دفاع از کشورش مشغول بود. فرمانده گردان در این روز به همراه سرباز فولادی، بسیجی رضوانی دوست و پسرش محمدرضا، ساعت ۱۸:۳۰ به دیدار آنها در روستای سیدخلف حوالی سوسنگرد رفتند، دیدبانان گردان ۳۸۸ توپخانه در گردان ۱۴۵ پیاده تیپ ۳ زرهی به فرماندهی سرگرد حسینی مستقر بودند. دیدبانان با دیدار فرمانده گردان، و دیگر بازدیدکنندگان روحیه تازه‌ای می‌گرفتند. ستوان عسگری افسر وظیفه و اهل شهر قم و دیدبان آتشبار یکم بود.

روز پنجم فروردین، فرمانده گروه ۳۳ توپخانه سرهنگ مهدی صدری (مرحوم سرتیپ دوم مهدی صدری) به همراه سرهنگ سمائی رئیس ستاد گروه ۳۳ توپخانه، سرگرد راسخ احمدی فرمانده پشتیبانی گروه و ستوان یار قاسم شهریاری مهر نماینده دارایی گروه جهت بازدید از مواضع ما وارد منطقه عملیاتی الله‌اکبر شدند. ایشان به همراه دیگر نفرات بازدیدکننده از مواضع ما و از تمامی نفرات و خدمه توپ‌های آتشبار بازدید و ملاقات نمودند، وضع خیلی خوب بود، فرمانده گروه ۳۳ توپخانه سعی می‌کرد به همه نفرات روحیه بدهد. مرتباً سربازان و درجه‌داران آتشبار را با اعطای مبلغ ۱۰۰ تومان پول مورد تشویق قرار می‌داد و از آنان به واسطه حضور مستمرشان در منطقه عملیاتی و تحمل سختی‌های زیاد و عملکرد کم‌نظیرشان دلجویی و قدردانی می‌نمود. در حین بازدید فرمانده گروه از سربازان آتشبار سؤال کرد، چه مشکلی دارید؟ آیا کسی خواسته‌ای دارد؟ در تمام موضع و تمامی رندهای آتشبار در خصوص مشکلات نفرات سؤال می‌کرد، اما کسی اعتراض و یا خواسته‌ای نداشت. فرمانده گروه ۳۳ توپخانه، به من گفت: با این نفرات چه رفتاری کرده‌اید که هیچ خواسته‌ای ندارند؟! آیا قبلاً به آنان سفارش کرده‌اید که کسی چیزی نگوید و خواسته‌ای نداشته باشند؟ به ایشان عرض کردم اصلاً اینچنین نیست، زیرا هر کمکی شما بخواهید برای این نفرات انجام دهید، قبلاً جناب سروان صالحی، من و ستوان

تهرانی کمک معاون و سرگروه‌بان آتشبار ستوان یار الماس بازیاران، برای آنان انجام داده‌ایم، ما در کنار یکدیگر یک روح هستیم، در بدن‌های مختلف، همه ما با هم برادریم و در کنار یکدیگر برای یک هدف می‌جنگیم و آن هم نابودی و بیرون راندن دشمن از خاک کشورمان است. ما همه سرباز هستیم، با مسئولیت‌های مختلف و درجات متفاوت.^۱

سپس فرمانده گروه ۳۳ توپخانه رو به ستوان یار سوم قاسم شهریاری مهر کرد و گفت: شهریاری مهر مبلغ ۱۰۰ تومان به جناب سروان اصلانی بده. بعد مجدداً نگاهی به من کرد و ۱۰۰ تومان دیگر دادند. فرمانده گروه در حین بازدید از آتشبار، محمدرضا پسر فرمانده گردان را نیز دید که خدمه یکی از توپ‌های ما بود. تعجب کرد، من به ایشان گفتم، او پسر فرمانده گردان است و همانند دیگر سربازان در آتشبار کار می‌کند! فرمانده گروه او را نیز مورد تشویق قرار داد و از وی تقدیر و قدردانی به عمل آورد. سپس موضع آتشبار ما را با رضایت کامل از نحوه عملکرد نفرات آتشبار و مرتب بودن یگان ترک نمود. آن شب همه افسران در پاسگاه فرماندهی گردان جهت صرف شام میهمان بودند. فرمانده گروه ۳۳ توپخانه پس از صرف شام، با ما صحبت نمود و همه افسران را به تلاش و خویشتن‌داری در جنگ سفارش و رضایت خود را از همه اعلام کرد. ایشان پس از شش ماه جنگ در آن منطقه، اولین بار بود که از مواضع ما دیدن می‌کرد زیرا به قدری یگان‌های گروه در منطقه خوزستان درگیر بودند که وی فرصت بازدید نداشت. آن شب گلوله‌های روشن‌کننده خودی و دشمن تا صبح منطقه را روشن کرده بود و در پناه آنها عملیات یگان‌ها در خط انجام می‌گرفت. فرمانده گروه در روز ۶۰/۱/۷ مواضع گردان را جهت بازدید از دیگر گردان‌های گروه ترک کرد.

روز شنبه هشتم فروردین، درگیری‌هایی در اطراف شهر هویزه و روستای دهلاویه به رخ آمده بود که از ساعت ۰۸:۳۰ جهت پاسخ به فعالیت دشمن، تیراندازی روی مواضع و توپخانه‌های

۱ - البته فرماندهان و بیشتر مردم عادت کرده‌اند که اعتراض‌ها و یا خواسته‌ها را بشنوند. در صورتی که در سکوت افراد خصوصاً سربازان در میدان‌های جنگ حرف‌های بسیاری نهفته است که باید آنها را شنید. من بعد از سالیان متممادی و با کسب تجربه در یگان‌های رزمی، صدای خواسته‌های سربازانم را که از اعماق وجودشان برخاسته می‌شد و در عین حال سکوت کرده بودند را می‌شنیدم و متوجه خواسته‌هایشان می‌شدم. لذا با توجه به صداهایی که می‌شنیدم، تا جایی که توان داشتم در رفع مشکلاتشان تلاش می‌کردم. قرار گرفتن در این وضعیت فقط و فقط نیاز به تجربه دارد و فرماندهانی به این حالت ارتقاء می‌یابند که در لایه‌های مختلف یگان‌های رزمی در کنار نفراتشان در سخت‌ترین شرایط خدمت کرده باشند. البته فرمانده گروه ۳۳ توپخانه سرباز پیری بود که تجربه کافی را داشت و مطمئناً پی به عمق سکوت نفرات برده بود. البته او افسر مهربانی بود، همه کارکنان گروه ۳۳ توپخانه او را دوست داشتند. هر وقت جهت بازدید به یگان ما می‌آمد، همه نفرات روحیه تازه‌ای می‌گرفتند. به صحبت‌ها و خواسته‌های نفرات و درد دل آنها کاملاً گوش می‌داد و با آنها هم‌صحبت می‌شد، شوخ طبع هم بود. به دلیل داشتن چنین خصوصیتی نفرات با او خیلی راحت بودند. روحش شاد و یادش گرمی‌باد.

آنها را شروع کردیم و کلیه مواضع فعال دشمن را در منطقه سابل، دهلاویه-هویزه و کرخه کور زیر آتش گرفتیم که دیدبانان از وضعیت تیراندازی‌های ما راضی بودند. به دلیل پاسخ مناسب به فعالیت و حرکات دشمن، بعد از گذشت ساعاتی وضعیت منطقه رفته‌رفته آرام شد. در این روز فرمانده گردان از سد روستای متعات به همراه افسر موتوری گردان ستوان داود صادقی کوشا، ستوان علی نفیسی‌پور افسر مهمات گردان و پسرش محمدرضا بازدید کرده بود و می‌گفت، عملیات سد آب بر گردان پیشرفت خوبی داشته و جریان آب که از شرق به غرب جاری بوده، به سمت جنوب تغییر مسیر داده شده است. این آبگرفتگی آرایش مواضع عراقی‌ها را به هم می‌زد و آنها را مجبور به عقب‌نشینی می‌نمود. در حال بازدید فرمانده گردان از آن منطقه، یگان‌های توپخانه عراق، آن محل را زیر آتش شدید توپخانه قرار داده بودند که ستوان داود صادقی کوشا در آن روز با توجه به حجم آتش توپخانه دشمن، جان سالم به در برده بود و برابر گفته فرمانده گردان، تعدادی از گلوله‌های توپخانه دشمن به نزدیکی وی اصابت نموده بودند که به طور معجزه‌آسایی نجات یافته بود. در این روز نیز تبادل آتش توپخانه بین طرفین جنگ در جریان بود و مواضع یگان‌ها زیر آتش توپخانه بود.

توپخانه‌های دشمن در روزهای نهم و دهم فروردین، نیز فعال بودند و مرتباً روی یگان‌های خودی آتش می‌گشودند. دشمن قصد داشت جابه‌جایی و حرکات یگان‌های خود را پوشش دهد. آب سد جدید که در منطقه به روی دشمن گشوده شده بود، برای دشمن همه روزه وضعیت جدیدی را ایجاد می‌کرد و نیروهای دشمن را که در منطقه مستقر بودند، وادار می‌کرد تا آن سوی رودخانه کرخه‌کور عقب‌نشینی نموده و واحدهای خود را جابه‌جا نمایند. نیروهای خودی نیز از این فرصت بهره کافی را برده و با توپخانه و بالگردهای رزمی هوانیروز ارتش تلفات زیادی را به دشمن وارد می‌کردند. جناب سرهنگ الماسی؛ فرمانده تیپ ۳ زرهی در آن ایام با تشکیل جلسات مختلف با حضور فرماندهان رده‌های مختلف تیپ ۳ زرهی تأکید داشتند، یگان‌های تیپ با نزدیک شدن به دشمن به صورت حرکات لاک‌پشتی هر چه بیشتر از دشمن اطلاعات کسب نمایند تا در ماه‌های آینده در عملیاتی که صورت خواهد گرفت، مورد بهره‌برداری قرار گیرد. یگان‌ها می‌بایست در شب‌ها مواضع خود را به جلو کشیده و به خطوط تماس نزدیک می‌شدند و فاصله خط تماس با دشمن را کمتر می‌کردند و مواضع مستحکمی را آرایش می‌دادند. در اجرای این دستور، یگان‌های تانک و پیاده و دیدبان‌های توپخانه در منطقه شرق ارتفاعات الله‌اکبر مرتباً درگیر بودند و سعی داشتند مواضع جدیدی را رو به جلو اشغال،

مستحکم و از آن پدافند نمایند، من یکی از همان روزها در خط تماس تیپ ۳ زرهی با دشمن، در کنار یک دستگاه تانک چیفتن متعلق به گردان ۲۶۱ تانک که در سنگر مستقر بود، رفته بودم. با فرمانده آن تانک در مورد وضعیت دشمن و سنگرهای دشمن صحبت می‌کردیم، او به من اطلاعات بسیار خوبی را داد. در حین صحبت کردن بودیم که ناگهان دشمن آتش سنگینی را روی مواضع ما در خط مقدم اجرا نمود، در همین حین در زیر آتش خمپاره و توپخانه دشمن، فرمانده آن تانک که در جبهه‌داری بسیار زنده و توانمند بود، به سرعت تانک را از سنگر بیرون کشید و تقریباً ۵۰ متر به سمت جلو در سنگری که در شب گذشته احداث شده بود، حرکت داد و آن سنگر را اشغال نمود، من که در سنگر قبلی، در گودالی نشسته بودم و صحنه درگیری را مشاهده می‌کردم، با دیدن آن صحنه متعجب مانده بودم، بعد از مدتی که از حجم آتش دشمن کاسته شد، فرصتی یافتم و با سرعت و احتیاط کامل و در زیر آتش‌های پراکنده دشمن به طرف آن تانک رفتم، چگونگی جابه‌جایی تانک را با آن سرعت از فرمانده تانک پرسیدم، ایشان گفت: در آینده عملیات بزرگی در پیش داریم، ما باید خودمان را به دشمن نزدیک کنیم تا اطلاعاتمان از دشمن جامع‌تر باشد. بعد از مدتی که اوضاع آرام شده بود، من نگاهی به مواضع دشمن انداختم، یکی از سنگرهای تانک دشمن را مشاهده کردم که نفرات دشمن در کنار آن تانک بودند، به قدری آنها به ما نزدیک بودند که با چشم غیر مسلح می‌توانستیم کاملاً افراد دشمن را شناسایی کنیم. آنها هم با رزم‌های مقطعی سعی داشتند خودشان را به خطوط دفاعی ما نزدیک کنند تا مانع حرکات ما شوند (بعد از عملیات الله‌اکبر من آن سنگر تانک و تانک مورد نظر را دیدم که توسط رزمندگان اسلام کاملاً منهدم شده بود). به هر جهت اینگونه حرکات در خطوط مقدم الزاماتی بود که نفرات یگان‌ها به خوبی و با شجاعت تمام انجام می‌دادند تا برتری لازم را به دست آورند. آن روز من یک جنگ بسیار نزدیک و محدود را زیر آتش سنگین خمپاره و توپخانه دشمن در خط مقدم تجربه کردم و از نزدیک شاهد جابه‌جایی تانک‌ها بودم و شجاعت افسران، درجه‌داران و سربازان گردان ۲۶۱ تانک را بار دیگر از نزدیک مشاهده کردم که برایم بسیار جالب بود و در آن شرایط کاملاً به وجد آمده و روحیه‌ام چندین برابر شده بود.

تبادل آتش در روزهای یازدهم و دوازدهم فروردین همچنان ادامه داشت. نیروهای خودی در شرق ارتفاعات الله‌اکبر تلاش می‌کردند مزیتی را به دست آورند تا در عملیات آینده بکار برند. واقعاً تصرف یک تپه و یا یک سنگر مناسب در آن شرایط برای نیروهای در خط حیاتی بود

و رزمندگان تیپ ۳ زرهی به سختی و با تلاش بسیار زیاد و با متحمل شدن تلفات خود را به دشمن نزدیک و مواضع مناسبی را اشغال می کردند. روز دوازدهم فروردین، هوا بسیار توفانی و وضعیت منطقه به واسطه وزش باد شدید که از سمت غرب به شرق می وزید، شرایط به نفع دشمن بود. بدترین شرایط هوایی را در آن روز شاهد بودیم. در آن روز نیز شهر اهواز در ساعت ۱۳:۰۰ مورد حملات توپخانه دشمن قرار گرفت و گلوله باران شد. در این روز دشمن در ساعت ۱۴:۰۰ از سمت غرب سوسنگرد، مجدداً حمله ای را آغاز نمود که با مدافعان غیور ایرانی برخورد کرد و با تلفاتی مجبور به عقب نشینی شد.

در روز سیزدهم فروردین، تمامی رزمندگان تیپ ۳ زرهی و یگان های تابعه در سنگرهای خود مشغول تحکیم مواضع بودند و به تنها چیزی که فکر نمی کردند، سیزده به در بود. شادی ما زمانی بود که می توانستیم انتقام خون عزیزانمان را در این منطقه از دشمن گرفته و شادمانه در زمین های آزاد شده کشورمان قدم بزنیم.

روز شنبه پانزدهم فروردین، از ساعت ۰۲:۰۰ نیمه شب یگان های عراقی با استفاده از تاریکی شب نیروهای خود را در قسمت غرب سوسنگرد و هویزه جابه جا می نمودند که با درخواست آتش دیدبان های گردان روی آنها آتش گشوده شد و مانع جابه جایی با فرصت آنان شدیم. دشمن در آن منطقه با جابه جایی های خود تحرکاتی داشت که نگران کننده بود اما این تحرکات دقیقاً زیر نظر دیدبانان گردان قرار داشت و آخرین وضعیت آنها گزارش می شد. همان طور که قبلاً اشاره نمودم، تمامی تلاش یگان ها در شرق ارتفاعات الله اکبر که در مواضع پدافندی بودند، این بود که روز به روز آماده تر شده و سطح آموزش نفرات ارتقاء یابد تا با افزایش آمادگی رزمی، عملیات بعدی را به نحو مطلوبی به اتمام برسانند. در این راستا فرماندهان رده بالا مرتباً از نحوه آمادگی رزمی یگان ها بازدید می کردند.

این بازدیدها، حساسیت فرماندهان یگان های مجری را نیز افزایش داده بود و به طور مداوم نفرات را تحت فشار قرار داده بودند تا نسبت به تعمیر و نگهداری وسایل و تجهیزات و آموزش و... تلاش بیشتری نمایند. اما واقعیت این بود که یک سری از نواقص و مشکلات مربوط به فرماندهان و نفرات آتشبارها نبود تا در آن سطح مشکلات حل شود.

ساعت ۰۷:۰۰ روز یکشنبه شانزدهم فروردین، فرمانده گردان جناب سرگرد آجوری به همراه گروهبان جمشیدی و سرباز بیل کار جهت سرکشی به دیدبانان گردان واقع در روستای هوفل رفته بودند که در آنجا با سرگرد راعی و سرهنگ الماسی فرمانده تیپ ۳ زرهی در خصوص

آخرین وضعیت دشمن و تک به ارتفاعات الله اکبر صحبت نموده بودند که در بازگشت به گردان ساعت ۱۰۰۰ صبح، حضور دکتر چمران در مواضع گردان ۳۸۸ توپخانه را به وی اطلاع دادند. فرمانده گردان به همراه دکتر چمران از مواضع ما بازدید نمودند. دکتر چمران هدف خود را در جبهه، پیروزی بر دشمن برشمرد و اعلام کرد به هیچ وجه با دشمن سازش نخواهیم کرد و آتش بس در این زمان از نظر ما معنا و مفهومی ندارد. در آن روز فرمانده گردان و تعداد دیگری از نفرات گردان از دکتر چمران در حین بازدید، درباره مقاله نوشته شده ایشان در مورد حماسه سوسنگرد و هویزه، سؤالاتی کردند و علت نوشتن آن مطالب در خصوص توپخانه‌های ارتش توسط دکتر چمران، که نوشته بود، توپخانه‌ها در آن زمان خاموش بودند و یا کند عمل می‌کردند و کم تحرک بودند و یا تیراندازی نکردند!! را جویا شدند. در صورتی که دکتر چمران بهتر از هر کسی می‌دانست که گردان ۳۸۸ توپخانه ۱۷۵م و دیگر یگان‌های توپخانه مستقر در منطقه خصوصاً توپخانه ۱۵۵م کمک مستقیم تیپ ۳ زرهی لشکر ۹۲ زرهی بدون وقفه تیراندازی می‌کردند و نیروهای پیاده و زرهی و نیروهای مردمی را با آتش خود حمایت می‌کردند که در این راه تلفات انسانی و لجستیکی بسیاری را نیز متحمل شده بودند. ما در آن روز آمار تیراندازی‌های آتشبار را در عملیات سوسنگرد و هویزه به دکتر چمران ارائه نمودیم که فقط در عملیات سوسنگرد بیش از ۱۰۰۰ گلوله ۱۷۵م تیراندازی کرده بودیم که با توجه به قدرت تخریب و انفجار گلوله‌های ۱۷۵م و نوع مأموریت اینگونه توپ‌ها و به کارگیری‌شان در نبردها، واقعاً پشتیبانی آتش یگان ما در سوسنگرد بی‌نظیر بود. دکتر چمران با مشاهده آمار گلوله‌های شلیک شده سکوت کردند و کمی به فکر فرو رفتند و صحبتی نکردند. به هر جهت ما به شهید دکتر چمران احترام می‌گذاشتیم و موضوع را بیشتر ادامه ندادیم. واقعاً اظهارنظرهایی که در آن زمان در مورد ارتش می‌شد، در پشت میدان‌های جنگ و شهرها و حتی رسانه‌های کشور همانند رادیو هم شنیده می‌شد. من خودم شاهد و ناظر بودم که آن اظهار نظرها در دل سربازان جوان ما که فرزندان مردم کشور بودند چه غم‌هایی را ایجاد می‌کرد و بعضاً سستی، تمام وجودشان را فرا می‌گرفت که اگر راهنمایی‌های سلسله مراتب فرماندهی نبود چه بسا اینکه انگشتان‌شان به سختی روی ماشه‌ها می‌رفت. من و دیگر فرماندهان که درگیر مستقیم جنگ بودیم، پیش خود می‌گفتیم، واقعاً آنها با دل سربازان ما چه می‌کنند؟ ما می‌بایست به سؤالات سربازان جوانمان که از همه چیز خود برای کشورشان گذشته بودند، و در برابر دشمن مردانه می‌جنگیدند، چه می‌گفتیم؟ تا دل‌های زخم‌خورده آنان را ترمیم کرده تا با روحیه‌ای قوی به

سمت دشمن یورش ببرند. زیرا آن ضربه‌های روحی، سختی‌ها و رنج‌های ناشی از جنگ را دو چندان می‌کرد. مع الوصف با تمامی آن بی‌مهری‌ها، هنر فرماندهان ارتش و رفتار پدرانۀ آنان بود که سربازان را با تمامی وجود برای نبردهای آتی آماده می‌کردند. این هنر نظامیان سینه‌به‌سینه به افسران و درجه‌داران جوان در مسیر خدمت منتقل می‌شد که نتیجه آن، پیروزی در میدان‌های نبرد بود. ما در آن زمان به عنوان تنها توپخانه دوربرد منطقه با اضافه شدن نیروهای بسیج، سپاه و گروه جنگ‌های نامنظم دکتر چمران در خطوط مقدم برای پشتیبانی از آنها، قدرت آتش خود را با تیراندازی‌های مداوم و بی‌وقفه بیشتر می‌کردیم تا مبادا کمبود آتش توپخانه احساس شود، همچنین با نحوه عملکرد و حرکات ابداعی آنان مشکلاتی در روابط بین یگان‌های مانوری و پشتیبانی به وجود می‌آمد که نیاز به هماهنگی‌های زیادی داشت. به هر جهت دکتر چمران در آن روز جهت هماهنگی‌های لازم و بازدید از آمادگی رزمی گردان ۳۸۸ توپخانه به مواضع ما آمده بود، که بحث کلی و موضوعات مطرح شده مربوط به عملیات الله اکبر ادامه یافت.

روز هفدهم فروردین، اکیپ دیدبانی گردان شامل گروه‌بان حسن رضایی و سرباز بیل کار و آقای راشد از گروه دکتر چمران، به دستور فرمانده گردان به ارتفاعات میشداغ برای عملیات روز بعد اعزام گردیدند، قرار بود آنها تا جایی که امکان داشت از رمل‌های موجود در منطقه گذشته و روی یگان‌های رده عقب دشمن ثبت تیر نمایند. در این روز هواپیماهای دشمن برای شناسایی و عکس‌برداری در چندین نوبت وارد آسمان منطقه شدند که به راحتی قابل رؤیت بودند. اما با شلیک توپ‌های پدافند ضدهوایی مستقر در منطقه، از آسمان منطقه متواری شدند. وضعیت هجوم جنگنده‌های عراقی به گونه‌ای بود که مسیر حرکت آنها کاملاً برای ما مشخص بود. روز بعد با گروه‌بان حسن رضایی و سرباز بیل کار تماس برقرار شد. آنها مصمم بودند به سمت اهداف از پیش تعیین‌شده پیش بروند و مأموریت پر مخاطره خود را انجام دهند. قرار شد در موقعیت‌های مناسب با گردان تماس حاصل نمایند تا در جریان آخرین وضعیت و مأموریتشان قرار بگیریم که خوشبختانه مأموریتشان را به خوبی انجام دادند و به دستورات صادره توجه خاصی نمودند. آن روز با تلاش دیدبانان توانستیم ثبت تیرهای بسیار خوبی را در منطقه دشمن انجام دهیم.

روز نوزدهم فروردین، یک توپ از آتشبار سوم با یک جابه‌جایی نسبتاً زیاد به راندگی فرمانده گردان سرگرد آجوری به خطوط مقدم تیپ ۳ زرهی در کنار تانک‌های مستقر در خط

مقدم رفتند و با اجرای یک مأموریت ناگهانی مواضع دشمن را در بستان و اطراف آن مورد حمله قرار داده و نیروهای دشمن را در آن منطقه گلوله‌باران کردند. اهداف تعیین شده؛ بیشتر پاسگاه‌های فرماندهی یگان‌های ارتش عراق بود. این تصمیم فرمانده گردان برای ایجاد روحیه آفندی در بین نفرات بود، ضمن اینکه تخریب روحیه دشمن را نیز به دنبال داشت، زیرا عقبه یگان‌های دشمن و مراکز حساس آنها گلوله‌باران می‌شد. برابر اطلاعات تأیید شده در آن زمان که یک هفته بعد دریافت کرده بودیم، حدود ۱۹۰ نفر از نفرات دشمن توسط نیروهای خودی به هلاکت رسیده بودند و دشمن مواضع خود را در خیلی از نقاط ترک کرده بود که نشان از عزم راسخ رزمندگان اسلام در آن منطقه داشت ضمن اینکه عملیات گردان ۳۸۸ توپخانه نیز مزیدی بر علت می‌شد تا دشمن توان روحی خود را از دست بدهد. با توجه به اقدامات انجام شده در آن روزها و افکاری که نیروهای تیپ ۳ لشکر ۹۲ زرهی در سر داشتند و برای آن تلاش می‌نمودند، روز به روز یگان‌ها آماده‌تر می‌شدند تا عملیات خود را هر چه بهتر انجام دهند.

حضور رئیس‌جمهور، تیمسار فلاحی، فرمانده لشکر ۹۲ زرهی و دکتر چمران در مواضع گردان ۳۸۸ توپخانه

روز بیستم فروردین ماه، رئیس‌جمهور؛ دکتر بنی‌صدر به همراه تیمسار فلاحی رئیس ستاد مشترک ارتش و دکتر چمران و سرهنگ قاسمی فرمانده لشکر ۹۲ زرهی از مواضع تیپ ۳ زرهی و یگان‌های مستقر در خط بازدید نمودند. در ساعت ۱۲:۳۰ فرمانده گردان به حضور رئیس‌جمهور و همراهان رسیدند و پس از معرفی، رئیس‌جمهور و همراهان ساعت ۱۳:۰۰ از آتشبار یکم گردان به فرماندهی ستوان یکم عباس صالحی نیز بازدید کردند. بازدید ایشان یک ساعت به طول انجامید و از نفرات تمامی توپ‌ها بازدید کردند و از وضع روحی سربازان بسیار راضی بودند و به علت کمی وقت از بقیه گردان بازدید نکردند و منطقه یگان ما را ترک کردند. در حین بازدید روحیه همه خوب بود و گلایه‌ای نداشتند، فقط تعدادی از سربازان و درجه‌داران آتشبار در حضور رئیس‌جمهور و رئیس ستاد ارتش و فرمانده لشکر ۹۲ زرهی، از اظهار نظر دکتر چمران و صحبت‌های مطرح شده در رادیو در مورد قصور و کوتاهی یگان‌های توپخانه و تیراندازی نکردن آنها، از دکتر چمران گله کردند که رئیس‌جمهور و تیمسار فلاحی ضمن متعجب شدن در خصوص موضوع، سعی کردند روحیه سربازان را بازسازی نمایند. ساعاتی بعد از بازدید، مواضع آتشبار ما به شدت توسط توپخانه دشمن گلوله‌باران شد که با اجرای آتش متقابل، آتش دشمن خاموش شد.

فصل دوم: حوادث و اتفاقات سه ماهه اول سال ۱۳۶۰ در دشت آزادگان / ۴۹

روز جمعه، بیست و یکم، یک آتشبار توپخانه ۱۳۰مم به فرماندهی ستوان احمدی نسب از مناطق دیگر به جمع ما در منطقه اضافه شد و در سمت راست مواضع ما موضع گرفتند که توسط سرهنگ هوشیار فرمانده توپخانه لشکر ۱۶ زرهی و سرگرد آجوری فرمانده گردان ۳۸۸ توپخانه مورد بازدید قرار گرفتند تا نیازمندی‌ها و مشکلات آنها را مرتفع و خیلی سریع عملیاتی شوند.

با توجه به شرایط منطقه و قریب الوقوع بودن عملیات جدید، فرصتی پیدا کردم تا به مرخصی بروم. این دومین بار بود که در هفت ماه گذشته به مرخصی اعزام می‌شدم. مدت هفت روز با رفت و برگشت به مرخصی اعزام شدم. خانواده‌ام از دیدار مجدد من خوشحال بودند. بعد از یک هفته مجدداً به منطقه برگشتم. در مسیر بین جاده اندیمشک به اهواز شاهد چندین بمباران هوایی توسط هواپیماهای دشمن بودم از دور دود و گرد و غبار ناشی از بمباران‌ها کاملاً مشخص بود. ناگفته نماند رفت و آمد برای مرخصی در آن زمان واقعاً دشوار بود، من با یک کامیون از اهواز تا خرم‌آباد رفتم و از خرم‌آباد به بعد هم با مینی‌بوس‌های بین شهری، شهر به شهر به تهران رسیدم. در برگشت، قطار هم تا اندیمشک بیشتر نمی‌رفت زیرا مسیر اندیمشک تا اهواز امنیت نداشت و هر لحظه ممکن بود قطار مورد حمله جنگنده‌های دشمن قرار بگیرد. لذا مجبور بودیم در ایستگاه اندیمشک پیاده شده و با مینی‌بوس راهی اهواز شویم.

سروان مهدی دامغانیان (سرتیپ ۲ بازنشسته) رئیس رکن یکم گردان ۳۸۸ توپخانه از حوادث روزهای سه‌شنبه یازدهم الی چهارشنبه بیست و ششم فروردین ۱۳۶۰ در دفتر ثبت روزانه خود نوشته است:

در تاریخ ۶۰/۱/۱۱ به همراه سرگرد قاسمی افسر تطبیق آتش توپخانه منطقه به طرف سد آبی ایجاد شده رفتیم و از نزدیک آن را مشاهده نمودیم. مسیر خیلی بد بود و مرتب توسط توپخانه دشمن زیر آتش بودیم. به علت شدت آتش توپخانه دشمن به طرف مواضع خودمان بازگشتیم. در بین راه یک دستگاه ماز تانک‌بر که متعلق به تیپ ۱ لشکر ۱۶ زرهی بود را دیدیم که واژگون و یک نفر هم به شدت مجروح شده بود. تانک واژگون شده در روستای هوفل مستقر بود که به منطقه جلالیه جابه‌جا می‌شد. با توجه به کمبود تانکی که داشتیم اینگونه خسارات برای یگان‌ها خوب نبود از طرفی صحنه سانحه هم برایم نگران کننده بود.

روز چهارشنبه ۶۰/۱/۱۲ خبر ناگواری را از سروان حسین خواجوی افسر عملیات گردان دریافت کردم، او گفت عراق در غرب سوسنگرد مجدداً حمله کرده و مناطقی را

تصرف و مواضع جدیدی را گرفته است و اگر دشمن از طرف ارتفاعات میشداغ نیز به ما حمله کند حدود دو لشکر ایران به محاصره خواهد افتاد و وضعیت بسیار بد خواهد شد و آبروی نیروهای مسلح خدشه‌دار خواهد شد. لذا باید دقت می‌کردیم و هوشیار می‌بودیم تا غافلگیر نشویم. هر چند مواضع پدافندی یگان‌ها به خوبی آرایش و مستحکم شده بود اما نمی‌باید از دشمن غافل می‌شدیم و صحبت‌های رئیس رکن سوم گردان هم نشان از دقت و هوشیاری او بود که مرتباً حرکات دشمن را زیر نظر داشت. خبری هم از کنفرانس سران کشورهای اسلامی دریافت نموده بودم مبنی بر اینکه نتوانسته بودند در مورد جنگ ایران و عراق کار مثبتی انجام دهند.

روز چهاردهم فروردین ماه شهر اهواز توسط توپخانه دشمن مورد هدف قرار گرفته بود و برابر گزارش‌های دریافتی تعداد ۶۰ گلوله توپ به نقاط مختلف شهر اصابت کرده و تعدادی را به شهادت رسانده و خرابی‌هایی را نیز به بار آورده بود. ستوان عیسی مختاری‌نسب و تعداد دیگری از نفرات گردان هم برای انجام مأموریت به شهر رفته و شب به موضع برنگشته بودند که نگران آنان بودیم. واقعاً عواقب جنگ وخیم است و مردم بی‌گناه را به کام‌مرگ می‌کشاند. در این اندیشه بودم که جوانانی که باید برای پیشرفت کشور مفید باشند، باید در جبهه‌ها به خاطر حس وطن‌پرستی و دینی به شهادت برسند که چاره‌ای هم جز این نداریم. حدود هفت ماه نفرات گردان به طور مستمر در منطقه به سر می‌بردند و از خانواده‌های خود دور و بی‌اطلاع بودند، خانواده‌ها هم از عزیزانشان اطلاعی نداشتند. همین مسائل و دیگر موضوعات و مشکلات جانبی، هر روز عرصه را از نظر روحی برای همه تنگ‌تر می‌کرد که باعث تقلیل توان روحی نفرات می‌گردید. در همین افکار بودم که با ناراحتی نزد ستوان یکم جمال کریم فرمانده آتشبار دوم رفتم و از اوضاع نفرات و روحیه آنان بازدید نمودم. سپس نزد ستوان یکم عباس صالحی و ستوان یکم علی‌اکبر اصلانی در آتشبار یکم رفتم. چالش‌های ناشی از فشارهای روحی و روانی جنگ را در بین پرسنل به وضوح می‌دیدم که باید فرماندهان باتجربه اینگونه مسائل را با درایت خود حل و فصل می‌کردند.

روز شنبه ۱۵ / ۱۱ / ۶۰ در منطقه دزفول درگیری شدیدی صورت گرفته بود و تعداد ۶۴ نفر از نیروهای دشمن به اسارت رزمندگان اسلام در آمده بودند و جنگنده‌های خودی تعدادی از فرودگاه‌های عراق را بمباران کرده بودند که با توجه به عدم فعالیت هواپیماهای خودی این مسئله باعث افزایش روحیه رزمندگان اسلام شده بود.

روز ۱۶ / ۱ / ۶۰ دکتر چمران به همراه تعدادی از نفراتش جهت بازدید به یگان ما آمدند، فرمانده گردان به من و سروان حسن طالبی دستور دادند در قرارگاه گردان باشیم و مقدمات بازدید را فراهم نماییم. دکتر چمران در جمع ما حضور یافتند و بعد از انجام نماز جماعت به مرکز هدایت آتش گردان رفتیم و بعد از دقایقی در حین بازدید از نحوه کار نفرات هدایت آتش، نفرات هدایت آتش گردان از دکتر چمران در مورد حماسه سوسنگرد و اظهار نظر و نوشته‌های ایشان سؤالاتی کردند و با دستور فرمانده گردان، به ایشان با ارائه مدارک تیراندازی‌ها اثبات کردند که موضوع آنچنان که ایشان اظهار کرده بود نبوده است، شاید هم به ایشان اطلاعات نادرستی داده بودند. به هر جهت ایشان در حین بازدید به ما اطلاع دادند که مهمات توپ‌های ۱۳۰م به اندازه کافی به ما رسیده و مشکلی نخواهیم داشت. اما از نظر مهمات ۱۷۵م شدیداً در مضیقه هستیم. در ادامه صحبت‌های دکتر چمران که از نارسایی‌ها و مشکلات می‌گفت، حس کردم که در وضعیت بدی قرار داریم، صحبت‌ها ناراحت‌کننده بود اما نمی‌خواستیم مأیوس شویم. بعد از بازدید دکتر چمران و ترک مواضع ما توسط ایشان سروان انوشیروان خدادوست رئیس رکن ۴ گردان و دیگر همکاران که از روز گذشته در اهواز بودند به موضع گردان بازگشتند و از عملیات روز گذشته و تعداد ۶۴ نفر اسرای عراقی صحبت نمودند که خوشحال‌کننده و تأییدکننده اخبار روز گذشته بود.

فرمانده گردان سرگرد آجوری با افسر عملیات گردان سروان حسین خواجوی در مورد صرفه‌جویی مهمات کلی بحث نمود، البته تمامی بحث‌ها به خاطر حس وطن‌پرستی بود زیرا یکی می‌خواهد دشمن را بکوبد و گلوله‌باران کند، اما دیگری به فکر عملیات‌های آینده است که پیش روی خواهیم داشت.

روز ۱۷ / ۱ / ۶۰ من به همراه فرمانده گردان به موضع آتشبار سوم رفتیم. معاون آتشبار ستوان حسین صبا با دکتر چمران در زمینه اظهار نظرهای ایشان در مورد یگان‌های توپخانه صحبت‌هایی را نموده بود که خاطر دکتر چمران آزرده شده بود.^۱

۱. در آن زمان توپخانه‌های ارتش با لوله‌های سرخ شده شبانه‌روز به طور مداوم می‌گریبند. آنگونه اظهار نظرها از بمب اتم هم در روحیه نفرات مخرب‌تر بود. واقعا اظهار نظر ایشان و دیگر نیروها، نفرات یگان‌های توپخانه مستقر در منطقه را متأثر کرده بود و نفرات به واسطه اظهار نظرهای ناصحیح و ناروا از نظر روحی آزرده شده بودند که شهید دکتر چمران پی به عواقب اظهار نظرها برده بود ولی صحبتی شده بود که شاید ریشه در مسائل سیاسی داشت و در آن شرایط دیگر نمی‌توانست کاری انجام دهد. از طرفی چون موضوع از طریق رادیو هم پخش شده بود، نفرات یگان‌های توپخانه بیشتر حساس شده بودند. در صورتی که در آن شرایط که با جان و دل می‌جنگیدند و خدا می‌داند که قصوری هم نداشتند، لذا خود را محق می‌دانستند

فرمانده گردان دستور داد نفرات آتشبار را جمع کردند و در جمع آنان سخنانی را ایراد نمودند و سعی کردند به همه روحیه بدهند، اکثر نفرات از نظر روحی احساس خوبی نداشتند، ولی فرمانده گردان به درد دل آنها کاملاً گوش داد. واقعاً در آن شرایط سخت با توجه به تلاش شبانه‌روزی نفرات و دوری از خانواده و فشارهای ناشی از جنگ و عدم استراحت کافی و مرخصی، اظهار نظرهایی که بوی بی‌مهری و اتهام از آنها به مشام می‌رسید برای نفرات قابل تصور و هضم نبود. بالأخره فرمانده گردان با سعی و تلاش خود همه را قانع نمود و قول مساعد داد تا به گرفتاری‌های آنان رسیدگی نماید.

روز پنجشنبه ۶۰/۱۱/۲۰ آقای بنی‌صدر با اسکورت به طرف قرارگاه تیپ ۳ زرهی رفت و ما خود را جهت بازدید احتمالی ایشان و همراهانش آماده نمودیم. آقای بنی‌صدر بعد از بازدید از قرارگاه تیپ و تعدادی از یگان‌ها به موضع آتشبار یکم گردان که در عقب قرارگاه تیپ ۳ زرهی قرار داشت رفت. بعد از بازدید آتشبار یکم رئیس‌جمهور و همراهانش مواضع ما را ترک نمودند. در این روز تیراندازی‌های توپخانه دشمن شدید بود. شب، هنگام شام همه افسران گردان نزد فرمانده گردان جمع شده بودند. حدود هفت ماه بود که همه در منطقه بودند و فشار روحی و جسمی روی نفرات زیاد بود و همه فرماندهان آتشبار توقع داشتند که نفرات مدت کمتری را در منطقه اقامت داشته و سپس به مرخصی اعزام شوند تا به گرفتاری‌های شخصی خود برسند. بالأخره مدت اقامت نفرات با موافقت فرمانده گردان تقلیل یافت و به ۳۰ روز رسید (البته هیچ‌گاه اینچنین نشد و نفرات گاهی بیش از دو ماه در منطقه حضور داشته، سپس به مرخصی اعزام می‌شدند).

در آن شب، فرماندهان آتشبار با فرمانده گردان در خصوص آخرین آتش‌های حفاظتی و حمله احتمالی به ارتفاعات الله‌اکبر صحبت کردند که جای خوشحالی و شادی داشت زیرا علیرغم دانش و تجربه بالای فرمانده گردان، ایشان نتوانستند پاسخگوی صحبت‌های منطقی فرماندهان آتشبار و افسران ستاد گردان باشند، زیرا آنها می‌گفتند اگر به ارتفاعات الله‌اکبر با انبوه آتش توپخانه تک کنیم و دشمن را نابود کنیم، در ۱۰ کیلومتری پشت جبهه دشمن اصلاً اطلاعاتی از یگان‌های دشمن نداریم و ممکن است نیروهای احتیاط دشمن، عبور از خط نموده و توپخانه ما روی مواضع آنها اصلاً

شناختی ندارد و یگان احتیاط آنچنانی هم در اختیار نداریم و دیدبانان نیز مختصات دقیقی از محل و مواضع دشمن در آن سوی ارتفاعات ندارند. بالأخره بحث‌ها ادامه یافت و نظر کلی این بود که از یگان‌های لشکر ۱۶ زرهی که به خاطر آبگرفتگی در مقابلشان کمی آزاد شده‌اند، در عملیات ارتفاعات الله‌اکبر استفاده شود. زیرا تیپ ۳ زرهی به دلیل نداشتن ادوات کامل زرهی به تنهایی قادر به شکستن این خطوط نمی‌باشد.

در تاریخ ۶۰/۱/۲۱ به اتفاق ستوان یکم جمال کریم و راننده آقای باقری‌پور که از کارمندان صنایع نظامی بود به پلیس‌راه اهواز نزد یکی از بستگان ستوان عیسی مختاری‌نسب برای تلفن زدن و تماس با خانواده‌مان رفتیم. تلفن خراب بود، آقای باقری‌پور گفت: مخابرات شهر خلوت است و می‌توانیم در آن جا تلفن بزنیم، لذا به شهر اهواز رفتیم. بعد از تماس تلفنی با خانواده‌هایمان به توپخانه لشکر ۹۲ زرهی رفتیم و با سرگرد شیرآبادی و سرهنگ قدوسی دیدار کردیم. در شهر محل اصابت گلوله‌های توپخانه دشمن را مشاهده کردیم که در هر خیابانی به چشم می‌خورد و نشان دهنده وحشی‌گری‌ها و رعایت نکردن اصول انسانی دشمن بود. سرگرد شیرآبادی می‌گفت، من مدت ۱۰ روز است که به شهر نرفته‌ام زیرا دشمن مرتب شهر را گلوله‌باران می‌کند و شهر اصلاً امنیت ندارد و مردمی که در شهر مانده‌اند در وحشت زندگی می‌کنند که شنیدن این صحبت‌ها واقعاً ناراحت‌کننده بود.

روز شنبه ۶۰/۱/۲۲ برای بازدید به آتشبار سوم رفتیم و با تعدادی از درجه‌داران از جمله استوار علی اوتادی و استوار قاسم زنجانی دیداری داشتیم که گله‌مند بودند و می‌گفتند، کسی به مشکلات ما رسیدگی نمی‌کند و هرکس بیشتر کار کند، بیشتر صدمه می‌بیند و ضمناً از بی‌عدالتی‌ها و اظهارنظرهای بی‌پایه هم رنج می‌بردند که با آنان صحبت کردم و سعی نمودم ذهنشان را از این موضوع پاک کنم. متأسفانه این ذهنیت در تمامی نیروها کم‌کم رواج پیدا کرده بود و از یکدیگر گله‌مند بودند که اصلاً به صلاح نبود. زیرا واقعاً به نفرت رسیدگی نمی‌شد و فقط فرماندهان رده‌های بالا از آنها توقع جنگیدن داشتند، ولی از بسیاری جهات محروم بودند و به آنها سخت می‌گذشت. در این روز گرد و غبار زیادی منطقه را فرا گرفته بود به طوری که واقعاً انسان را از پای درمی‌آورد، شرایط و آلودگی هوا واقعاً دیوانه‌کننده و کشنده بود، آلودگی‌های منطقه می‌توانست سمی و

برای سلامتی نیروهای مستقر در منطقه مضر باشد، ولی چاره‌ای نداشتیم و نمی‌دانستیم چه کار باید بکنیم، فقط می‌بایست در آن شرایط دوام می‌آوردیم.

روز چهارشنبه ۶۰/۱۱/۲۶ افسر عامل جدید ستوان سوم غلامرضا مجیری تهرانی به جای ستوان یکم حسن طالبی تعیین و مشغول به کار گردید. در ساعت ۱۱۰۰ صبح تعداد ۱۰۰ نفر سرباز جدید وارد منطقه شدند و بعد از مصاحبه با تمامی آنها، حدود دو ساعت طول کشید تا آنان را بین آتشبارهای گردان با توجه به توانایی‌هایشان تقسیم نمایم. توصیه‌های لازم و ضروری بسیار زیادی را به آن عزیزان تازه وارد نمودم زیرا می‌دانستم روزها و ماه‌های بسیار سختی را پیش روی خواهند داشت و ممکن است تعدادی از آنان شهید و یا مجروح شده و از جمع ما جدا شوند که برای همه آنان آرزوی سلامتی نموده و به یگان‌های جدیدشان راهنمایی نمودم.

در دهه سوم فروردین در شرق ارتفاعات الله‌اکبر تمامی یگان‌ها مشغول بازسازی و تحکیم مواضع خود بودند و جنگ هم با اجرای تبادل آتش توپخانه بین طرفین تا دهه اول اردیبهشت‌ماه ادامه داشت. فرماندهان رده بالا و خصوصاً فرمانده تیپ ۳ زرهی سرهنگ الماسی به همراه افسران ستاد تیپ برای اهداف بعدی تیپ به طور مستمر از یگان‌ها و خطوط مقدم بازدید می‌کردند و سعی در بر طرف نمودن مشکلات یگان‌ها داشتند تا عملیات بعدی آنها با موفقیت صورت پذیرد.

حوادث و اتفاقات یکم الی دوازدهم اردیبهشت‌ماه ۱۳۶۰

بازدید جناب سرهنگ نیکی فرمانده لشکر ۹۲ زرهی از گردان ۳۸۸ توپخانه

صبح روز نهم اردیبهشت به ما اطلاع دادند؛ فرمانده جدید لشکر جناب سرهنگ زرهی ستاد مسعود منفردنیکی، قصد بازدید از یگان‌های منطقه را دارند. فرمانده لشکر حوالی ساعت ۰۹:۰۰ وارد موضع ما شدند، تعدادی از افسران ستاد لشکر و فرمانده گردان ۳۸۸ توپخانه نیز ایشان را همراهی می‌کردند. پس از ادای احترامات نظامی، ایشان به حاضرین درود فرستادند. در مرکز فرماندهی آتشبار؛ من و ستوان یکم عباس صالحی فرمانده آتشبار، ستوان سوم غلامرضا مجیری تهرانی کمک معاون آتشبار، ستوان یار الماس بازاران سرگروه‌بان آتشبار، استوار رفیع صلاحی انباردار، استوار داود محمودزاده رئیس ارتباطات آتشبار، سرگروه‌بان یکم نبی‌الله قوی درجه‌دار هدایت آتش و جمعی از سربازان حضور داشتند.

ایشان بعد از احوال‌پرسی شروع به سخنرانی نمودند و سعی کردند با سخنانی سنجیده و حماسی به ما روحیه بدهند، ایشان قبل از انقلاب فرمانده تیپ ۳ لشکر ۸۱ زرهی در سرپل ذهاب بودند. فرمانده لشکر در حین بازدید، ستوان سوم غلامرضا مجیری تهرانی را که در جمع ما حضور داشت، شناخت، چون او هم قبلاً در سرپل ذهاب خدمت می‌کرد. خطاب به ستوان تهرانی گفت: یادت می‌آید جناب تهرانی که در سرپل ذهاب و در زمان انقلاب چه بر سرم آوردند؟

ستوان تهرانی گفت: جناب سرهنگ من که در آن جمع نبودم. وی گفت: درست است، اما من گذشته را فراموش کرده‌ام، اکنون به عنوان سربازی پیر پای به این منطقه گذاشته تا با حمایت شما، دشمن را از خاک کشورمان بیرون کنیم (او یک سرباز کهنه کار، باایمان، بی‌ریا، نجیب و شجاع بود). او سپس رو به همه ما کرد و گفت: آیا قول مردانه می‌دهید که به من کمک کنید تا دشمن را در این منطقه نابود و از خاک کشورمان بیرون کنیم؟ گفتیم بله، بعد همه ما به او قول مردانه دادیم، سپس ایشان با تکتک ما دست داد و دستمان را فشرد و گفت: من روی قول مردانه شماها حساب می‌کنم، امیدوارم موفق باشید.

سپس نزد خدمه توپ‌های آتشبار رفت و با یک‌یک درجه‌داران و سربازان، صحبت کرد و از آنها نیز قول گرفت تا در عملیات آتی همه در کنار یکدیگر مردانه بجنگیم و دشمن را در دشت آزادگان نابود کنیم. تمامی نفرات آتشبار با ایشان هم قسم شدند تا لحظه‌ای در انجام وظایف خطیرشان قصور نکنند و تا آخرین قطره خون خود برای نابودی دشمن بجنگند. در این هنگام ایشان رو به سربازان کرد و گفت:

"چهره سوخته مرا ببینید، من سیاه نیستم، اما چهره‌ام در این بیابان‌ها اینچنین شده است، من سرباز پیری هستم که تمام عمر خدمت خودم را در یگان‌های صف و رزمی گذرانده‌ام و اکنون افتخار می‌کنم با شما جوانان و در کنار شما برای نابودی دشمن تلاش می‌کنم، من با قولی که امروز از شما گرفتم قوت قلب پیدا کردم و مطمئن هستم موفق خواهیم شد."

سپس فرمانده لشکر پرسید، مرکز هدایت آتش آتشبار کجاست؟ ایشان را به مرکز هدایت آتش آتشبار هدایت کردیم.^۱

۱. جناب سرهنگ نیایکی در آن روز به عنوان فرمانده لشکر، قلب حاضرین در مرکز آتشبار را ربود. او قصد داشت به قلب‌های دیگر سربازان جوان در قسمت‌های دیگر آتشبار یورش ببرد و آنها را تسخیر کند.

درجه‌دار هدایت آتش آتشبار، گروه‌بان یکم نبی‌الله قوی بود. گروه‌بان وظیفه مصطفی هوشنگی که منقضی خدمت سال ۵۶ و قبلاً نیز در همین یگان خدمت نموده بود و سرباز محمد خلقی هم در هدایت آتش آتشبار خدمت می‌کردند. گروه‌بان هوشنگی با آغاز جنگ تحمیلی داوطلبانه خود را به گروه ۳۳ توپخانه معرفی و به منطقه اعزام شده بود. فرمانده لشکر از گروه‌بان وظیفه مصطفی هوشنگی خواست تا او را نسبت به مأموریت‌های یگان‌های توپخانه توجیه کند. فرمانده لشکر خطاب به گروه‌بان هوشنگی گفت: من هیچ چیز از توپخانه نمی‌دانم، بگو ببینیم شما در اینجا چه وظایفی دارید و مأموریت یگان‌های توپخانه چیست؟ گروه‌بان هوشنگی که شخصیت بسیار خوبی هم داشت و خیلی هم در هدایت آتش وارد و متخصص بود، شروع به صحبت کرد. وی انواع مأموریت‌های توپخانه را در عملیات‌های آفندی، پدافندی و عقب‌نشینی، کاملاً برشمرد و از انواع آتش‌های توپخانه قبل از تک، در حین تک و بعد از تک در عملیات آفندی و همچنین انواع آتش‌های پدافندی در حین تک دشمن، مواردی را به عرض فرمانده لشکر رساند، سپس در مورد هدایت آتش نیز موضوعاتی را عنوان کرده و فرمانده لشکر را کاملاً توجیه نمود. فرمانده لشکر به مدت نیم ساعت در مرکز هدایت آتشبار توقف کرد، صحبت‌های گروه‌بان هوشنگی او را متعجب کرده بود. کم‌کم شیفته بیان آن درجه‌دار وظیفه گردید، بعد از اینکه سخنان گروه‌بان هوشنگی به پایان رسید، فرمانده لشکر رو به ما کرد و گفت: واقعاً نمی‌دانستم چنین سربازان توانمند و لایقی در یگان‌های توپخانه ارتش وجود دارند.

فرمانده لشکر دست گروه‌بان هوشنگی را فشرد و گفت:

"شما در حد یک افسر توانمند توپخانه مرا توجیه نمودید، واقعاً از شما سپاسگزارم.

من به شما افتخار می‌کنم."

سپس از او پرسید، قبل از انقلاب شما در کدام یگان خدمت می‌کردید؟ گروه‌بان هوشنگی پاسخ داد، در همین گردان، فرمانده لشکر مجدداً پرسید، فرمانده گردان شما چه کسی بود؟ گفت: جناب سرهنگ آزادپیما. فرمانده لشکر، مکثی کرد و بعد از لحظاتی گفت، من افتخار می‌کنم که هم‌دوره سرهنگ آزادپیما هستم که یک چنین سربازانی را توانسته تربیت کند که اکنون اینچنین توانمند و با دانش بسیار بالا در رسته توپخانه و در جبهه‌های جنگ مؤثر واقع شده است. جناب سرهنگ نیاکی در خاتمه به فرمانده گردان و فرمانده آتشبار و حاضرین در آن جمع گفت:

"من با دیدن این سربازان توانمند در یگان شما روحیه گرفتم و دیگر شکی ندارم که بر دشمن پیروز خواهیم شد."

سپس فرمانده لشکر با رضایت کامل و روحیه عالی مواضع ما را ترک کرد و به سمت آتشبارهای دیگر گردان و همچنین آتشبار توپخانه ۱۳۰م گروه ۲۲ به فرماندهی سروان اسدی پور رفت.

شهید نیاکی قبل از عملیات الله اکبر از تمامی مواضع یگان‌های مستقر در منطقه بازدید و با تک تک افسران، درجه داران و سربازان و دیگر رزمندگان حاضر در منطقه دیدار و صحبت کرده و برای نابودی دشمن در منطقه با رزمندگان عهد و پیمان بستند (روحش شاد و یادش گرامی باد).
چهره مصمم ایشان هیچ وقت از خاطر من نخواهد رفت. با دیدن او انرژی عجیبی در انسان ایجاد می‌شد، او حامل روحیه برای تمامی نیروهای لشکر ۹۲ زرهی و دیگر یگان‌های حاضر در منطقه بود. او مردی روحانی بود، لبخندی جذاب و فوق العاده صمیمانه داشت. او تجسم شفقت و مهربانی و خوبی برای زبردستان خود بود. کسی از او هراسی به دل راه نمی‌داد، دلیلی هم نداشت، زیرا به قدری مهربان و رفتاری پدران داشت که مجذوب او می‌شدیم. صورت سوخته او نشان می‌داد که تجاربی عمیق و طولانی پشت سر دارد. در چهره او صبر و حوصله فراوان موج می‌زد. چهره وی بیانگر این بود که زندگی کردن در شرایط سخت را آموخته و از مرگ نمی‌هراسید و با توجه به سن و سالی که داشت هنوز هم از نیروی بدنی خوبی برخوردار بود. در حالت چهره اش آثار نهایت تمرکز حواس دیده می‌شد. نگاهش گویی به قلب زمان نفوذ کرده و به تماشای اسرار آن مشغول بود. حضور این مرد و فرمانده بزرگ با آن چهره جدی و آن حالت جذاب در میان سربازان جوان و پرشور پدیده‌ای غیرمتعارف بود. با این وجود در چشم‌های سربازان نوعی احترام به او دیده می‌شد که بیش از هر چیز به خاطر کردار و رفتار ماهرانه و تأثیر عمیق او در دل‌هایشان بود.

او به افسران، درجه داران و سربازان و اطرافش توجه خاصی داشت و با همه وجود به روزهایی می‌اندیشید که پیش روی داشت. حضور این فرمانده پیر و توانمند و باتجربه که حدود ۵۸ سال سن داشت در یگان ما و دیگر یگان‌های مستقر در منطقه دشت آزادگان، باعث شد ساقه‌های شکسته یگان‌ها تقویت شده و بارور گردند و روز به روز شاداب‌تر از گذشته به اهدافی بیندیشند که فرمانده بزرگشان می‌اندیشید. یکی از نگرانی‌های شهید نیاکی به عنوان فرمانده لشکر ۹۲ زرهی این بود که مجبور بود با وضعیت موجود و با امکانات کمی که در اختیار داشت عملیات

آفندی را علیه نیروهای متجاوز آغاز نماید. البته این اجبار برای فرماندهان رده بالای ارتش و مسئولان کشور نیز وجود داشت تا با اجرای عملیات‌های پی‌درپی آفندی دشمن را از خاک کشور بیرون رانده تا با قبول شرایط ایران از طرف حکومت عراق به جنگ خاتمه دهند. زیرا یکی از اصول مسلم نظامی در جنگ برای به دست آوردن پیروزی، اجرای عملیات آفندی است چرا که در عملیات تدافعی هیچ‌گونه پیروزی قاطعی که بتواند دشمن را وادار به تسلیم و قبول شرایط صلح نماید، حاصل نمی‌گردد. فقط از پیشروی و پیروزی دشمن در جنگ می‌تواند جلوگیری نماید. تدبیر حکومت جمهوری اسلامی ایران و فرماندهان اداره کننده جنگ این بود که متجاوز را باید از کشور به هر نحوی که شده بیرون راند. دشمن در آن زمان به هیچ وجه حاضر به عقب‌نشینی به مرزهای بین‌المللی نبود و برای عقب‌نشینی و قبول آتش‌بس شروط بسیار سختی را به ایران ارائه می‌کرد که پذیرفتنی نبود.

بر اساس تدبیر کلی حکومت جمهوری اسلامی ایران، فرماندهان نیروهای مسلح ایران تلاش می‌کردند با طرح‌ریزی و اجرای نبردهای متوالی آفندی ضربات پیاپی و خرد کننده‌ای را بر پیکر ارتش متجاوز وارد تا از آرام شدن میدان‌های نبرد جلوگیری نمایند و با برتری نیروی انسانی اعم از کمی و کیفی نسبت به ارتش متجاوز، قدرت مقاومت و میل به جنگجویی و ادامه جنگ را در نیروهای ارتش عراق تضعیف تا به پیروزی‌های چشمگیری دست یابند. زیرا هر چقدر جنگ طولانی‌تر می‌شد، قدرت تدافعی ارتش متجاوز نیز بیشتر می‌شد. زیرا با ایجاد مواضع و استحکامات میزان موفقیت نیروهای ایرانی را در حملات تضعیف می‌کرد و به طور کلی گذشت زمان به نفع نیروهای ایران نبود. در این راستا، فرماندهان نیروهای مسلح به این نتیجه رسیده بودند که بهترین منطقه برای شروع عملیات تعرضی با توجه به شرایط موجود در دیگر صحنه‌های نبرد، منطقه عملیاتی سوسنگرد و ارتفاعات الله‌اکبر است. لذا شهید نیاکی به عنوان فرمانده لشکر ۹۲ زرهی سعی می‌کرد با حضور خود در تمامی یگان‌های تحت امر لشکر ۹۲ زرهی ضمن ارزیابی توان رزمی یگان‌ها و دیدار با نفرات یگان‌ها و برطرف نمودن مشکلات و نارسایی‌ها در حد مقدرات و امکانات لشکر و از همه مهم‌تر با روحیه دادن به نیروها و همسو نمودن آنان با تفکرات خود برای دستیابی به هدفی مقدس و والا، اطمینان حاصل نماید که قادر است با همکاری و صمیمیت و همدلی تمامی نفرات یگان‌ها را اعم از افسر، درجه‌دار و سرباز و دیگر رزمندگان اسلام، دشمن را با عملیات‌های مختلف و پیاپی از منطقه سرزمینی لشکر بیرون براند.

ستوان سوم غلامرضا مجیری تهرانی (سرهنگ بازنشسته) کمک معاون آتشبار در مورد خصوصیات شهید نیاکی می گوید:

او قبل از انقلاب در پادگان سرپل ذهاب با درجه سروانی فرمانده گردان ۲۱۱ تانک بود و من در گردان ایشان به عنوان درجه دار تلگرافچی در رسد مخابرات انجام وظیفه می کردم. با توجه به درگیری های آن زمان با کشور عراق ایشان می گفتند: "آرزو دارم، روزی فرمانده تیپ ۳ زرهی لشکر ۸۱ زرهی بشوم و یکی از آرزوهای بزرگم این است که با این تیپ به حساب عراقی ها برسم."

بالأخره او فرمانده همان تیپ شد، زمانی ایشان فرمانده تیپ ۳ زرهی مستقر در منطقه سرپل ذهاب شد که ۱۰ یا ۱۵ روز دیگر انقلاب اسلامی به ثمر رسید. اما پس از انقلاب با توجه به شرایط به وجود آمده بی مهری هایی هم به وی توسط تعدادی از نفرت صورت گرفت. اما ایشان هیچ گونه تقصیری در آن زمان نداشتند. او فقط و فقط به عنوان سربازی فداکار و عاشق میهن به کشورش خدمت می کرد که بالأخره در همین راه، راهی که آرزویش را در سر می پروراند به درجه رفیع شهادت نائل گردید.

ارتش جمهوری اسلامی ایران و همزمانش هیچ وقت فداکاری های این سرباز جان بر کف میهن را فراموش نخواهند کرد و یادش را برای همیشه گرامی می دارند. سرلشکر شهید مسعود منفردنیاکی یکی از افسران دلاور نیروی زمینی ارتش جمهوری اسلامی ایران بود که پس از بازنشستگی سرهنگ زرهی ستاد غلامرضا قاسمی نو در اوایل سال ۱۳۶۰ به عنوان فرمانده لشکر ۹۲ زرهی برگزیده و معرفی شد. شهید سرلشکر نیاکی از افسران با سابقه، بسیار متشخص و باتدبیر نیروی زمینی محسوب می شد و در عملیات های طریق القدس، فتح المبین و بیت المقدس فرمانده قرارگاه فتح بود. پس از مدتی شهید نیاکی به ریاست اداره سوم ستاد مشترک ارتش جمهوری اسلامی ایران برگزیده شد و در نهایت ناباورانه در سال ۱۳۶۴ و در جریان یک مانور نظامی که در شرایط جنگی اجرا می گردید در اثر کمانه ترکش خمپاره به شهادت رسید. برادر من گروه بان دوم محمدعلی اصلانی در آن زمان به عنوان پزشکیار در حال خدمت سربازی بود که در آن حادثه ناگوار و تلخ در همان محل حادثه مراقبت های پزشکی را در کنار پزشکان ارتش، برای شهید نیاکی انجام می دهند که متأسفانه به علت عمق جراحات وارده، کمک های اولیه منتج به نتیجه نمی گردد و در نهایت ایشان به درجه رفیع شهادت نائل می گردد.

شهید سرلشکر نیایی که در عملیات خرمشهر دخترش سرطان داشت، در جواب اصرارهای همسرش که می‌گفت: "دختر شانزده ساله‌ام آخرین لحظات عمرش را می‌گذراند هرچه زودتر خودت را بالای سرش برسان، تا آخرین لحظات عمرش کنار تو باشد" گفته بود:

"این سربازان که الآن در حال جنگ با بعضی‌ها هستند، همه‌شان فرزندان من هستند الآن وظیفه دارم کنار آنها باشم و همراهشان بجنگم"

شهید نیایی ۴۷ روز بعد از فوت دخترش به خانه خود رفت. آری، مردان بزرگ و شخصیت‌های تاریخ‌ساز، موج آفرینانی هستند که جوامع بشری را به حیات و سعادت همیشگی رهبری می‌کنند.

سرگرد آجوری (سرتیپ ۲ بازنشسته) فرمانده گردان ۳۸۸ توپخانه از اتفاقات روز پنجشنبه دهم الی روز شنبه دوازدهم اردیبهشت‌ماه در دفتر ثبت روزانه خود نوشته است:

ساعت ۰۹:۰۰ صبح روز ۶۰/۰۲/۱۰ جهت شناسایی به همراه سرگرد قاسمی؛ افسر تطبیق آتش توپخانه در منطقه و گروهان یکم مرادی، گروهان یکم احمدی و سرباز بیل‌کار به مواضع تانک‌های تیپ ۳ زرهی در خطوط مقدم جبهه الله‌اکبر که در رویارویی با دشمن قرار داشتند، رفتیم. وضع خطوط مقدم نسبت به ماه گذشته تغییراتی را از نظر افزایش تانک و برتری یگان مانوری نشان می‌داد و وضعیت ما نسبت دشمن خوب بود. دشمن در سنگرها به خوبی استتار کرده بود و فقط خاکریز جلوی تانک‌ها شبیهی را نشان می‌داد. منطقه‌ای را برای یک قبضه توپ ۱۷۵م جهت اجرای آتش‌های ایذایی در کنار قرارگاه یکی از یگان‌ها در خط انتخاب کردم و پس از آماده شدن موضع و کندن سنگرهای خدمه توپ، تصمیم گرفتم توپ‌های آتشبارها را تک‌تک به این محل آورده و تیراندازی‌هایی را تا عمق ۴۰ کیلومتری روی مواضع دشمن انجام دهیم.

روز ۶۰/۰۲/۱۱ یک توپ از آتشبار دوم را به آنجا بردم (پشت مواضع یکی از گروهان‌های گردان ۱۰۰ پیاده تیپ ۳ زرهی به فرماندهی ستوان یکم تاج‌مهرایی) و پس از تکمیل سنگرها، روی مواضع دشمن تیراندازی نمودیم. نفرات با سرعت و دقت و شجاعت تمام مأموریت خود را به اتمام رساندند.

روز ۶۰/۰۲/۱۲ یک توپ دیگر از آتشبار دوم را با شرکت فرمانده آتشبار ستوان یکم جمال کریم، گروهان فعال و گروهان احمدی در خط مقدم در کنار تانک‌ها موضع

گرفتند و تعداد پنجاه آماج دشمن در عمق که بیشتر پاسگاه‌های فرماندهی و انبار مهمات و آماج‌های مهمی بودند را گلوله‌باران کردند.

بعد از اینکه آتشبارهای گردان ۳۸۸ توپخانه کاملاً در شرق الله‌اکبر مستقر شدند، یک تغییر سازمان توسط فرمانده گردان به وجود آمد؛ بدین نحو که آتشبار یکم به فرماندهی ستوان عباس صالحی، معاون آتشبار ستوان یکم علی‌اکبر اصلانی، آتشبار دوم ستوان یکم جمال کریم، معاون ستوان دوم عیسی مختاری‌نسب، آتشبار سوم ستوان یکم حسین اعتمادی و معاون وی ستوان حسین صبا تعیین گردیدند تا در روند عملیات یگان‌های گردان وقفه‌ای ایجاد نشود. فرمانده گردان با این عمل و تجدید سازمان، آتشبارهای گردان را جهت عملیات‌های آینده تقویت کرد، تعدیلی هم در سطح درجه‌داران گردان به وجود آورد که تقریباً آتشبارهای گردان از نظر افسر و درجه‌دار در یک سطح قرار گرفتند و سازمان سربازان را هم به همین نحو اصلاح کرد. فرماندهی آتشبار ارکان را هم به سروان داود صالح واگذار کرد معاون وی هم ستوان اکبر غیاثی تعیین و معرفی شد. تغییراتی هم در ستاد گردان و همچنین دیدبانان به وجود آورد که تمامی این تغییرات به نفع گردان بود و آمادگی رزمی گردان را افزایش داد. این تجدید سازمان برای گردان الزامی بود و ما قادر بودیم بدون هیچ مشکل و وقفه‌ای عملیات خود را ادامه دهیم به نحوی که ما نتیجه آن را در عملیات‌های بعدی گردان دیدیم.

کمبود افسران و درجه‌داران می‌بایست با مدیریت صحیح فرماندهان تا حدودی برطرف می‌شد، گرچه نمی‌توان قبول کرد که کمبودها بی‌تأثیر بوده است. این را هم باید قبول کرد که در جنگ احتمال به وجود آمدن کمبودها در اثر تلفات نفرات وجود دارد و مسلماً در شرایط جنگ برای هیچ ارتشی مقدور نیست کمبود نفرات خود را به سرعت جایگزین نماید. لذا فرماندهان در هر رده می‌بایست طرح جایگزینی داخلی یگان خود را داشته باشند و به محض مجروح شدن یا شهید شدن تعدادی از نفرات، بقیه نفرات نبرد را ادامه دهند. چه بسا اتفاق می‌افتاد فرمانده‌ای شهید یا مجروح می‌شد که باید سریعاً معاون یا ارشدترین افسر موجود در آن یگان فرماندهی را به عهده گرفته و همه نفرات یگان نیز باید دستورات او را اطاعت و اجرا می‌کردند. ممکن است نفر جایگزین ضعف‌هایی از نظر تخصص و دانش نظامی داشته باشد ولی شرایط رزم ایجاب می‌کند که جایگزینی به سرعت انجام تا لطمه‌ای در روند عملیات یگان پیش نیاید. در همین روز توپ دیگری از آتشبار سوم به فرماندهی ستوان یکم حسین اعتمادی در خط مقدم و در کنار

تانک‌های تیپ ۳ زرهی با موضع‌گیری مناسب، آماج‌های موجود در عمق ۳۰ الی ۴۰ کیلومتری را از ساعت ۱۱:۰۰ الی ۱۲:۳۰ گلوله‌باران کرده، سپس به محل اولیه بازگشت.

حوادث روز یکشنبه سیزدهم الی سه‌شنبه پانزدهم اردیبهشت‌ماه

ساعت ۱۷:۳۰، من با دیگر هم‌زمانم در سنگر نشسته بودیم. انفجار شدیدی در اطراف موضع ما رخ داد و صدای ناهنجار عجیبی شنیده شد. زود از سنگر بیرون آمدیم، آثار انفجار را در پشت موضع مشاهده نمودیم. شدت انفجار خیلی زیاد و غیرعادی بود. گرد و غبار و دود ناشی از انفجار به قدری زیاد بود که ساقه انفجار و ابر ناشی از آن تا ۱۰۰۰ متر به طرف آسمان بالا رفت. بلافاصله به محل انفجار رفتیم، از موضع آتشبار ارکان که نزدیک به محل انفجار بود دو دستگاه آمبولانس اعزام شده بود. متأسفانه بر اثر عمل کردن مین‌های خنثی شده دشمن توسط یگان مهندسی تیپ ۳ زرهی، درجه‌داری از یگان مهندسی که مین‌ها را از خط جمع‌آوری و در آن محل قرار می‌داد، به نام گروه‌بان یکم رخشنده به شهادت رسیده بود، بیکر شهید کاملاً تکه‌تکه شده بود به گونه‌ای که تکه‌های آغشته به خون او را در داخل یک کیسه جمع‌آوری کردیم و اقدامات لازم را انجام دادیم. نفربر زرهی وی هم که با آن مین‌ها را جابه‌جا می‌نمود کاملاً منهدم شده بود. حادثه دردناکی بود. واقعاً کوچک‌ترین اشتباه در هنگام خنثی نمودن مین، آخرین اشتباه یک عنصر رزمنده است که این مطلب را استاد ما با درجه سروانی در یکی از اردوگاه‌های دانشکده افسری در پرندک، در سال ۱۳۵۴ در حین آموزش مین به ما تأکید کرده بود که عملاً این موضوع را من دیدم (یاد این شهید بزرگوار گرامی باد).

ساعت ۲۲:۰۰ شب برابر دستور فرمانده گردان، من به همراه یک عراده توپ که رئیس آن توپ استوار جندقی بود به طرف خطوط مقدم رفتیم و در حوالی مواضع گردان ۱۰۰ پیاده که دارای تپه ماهورهای خوبی بود، در کنار یکی از گروهان‌های گردان به فرماندهی ستوان یکم تاج‌مهرابی، موضع گرفتیم. پس از روانه کردن توپ، هدف‌هایی را در عمق منطقه دشمن در غرب بستان زیر آتش گرفتیم. مأموریت موفقیت‌آمیزی بود که پس از انجام مأموریت به موضع خود بازگشتیم. این عمل را در زمان‌های مختلف و در مواضع مختلف به منظور کشف نشدن موضع توپ توسط دشمن، در خط مقدم تیپ ۳ زرهی انجام دادیم تا اولاً به نفرات تیپ ۳ زرهی روحیه‌ای داده باشیم، در ثانی توان عملیاتی نفرات خود، خصوصاً سربازان جدیدالورود را بالا ببریم. دشمن نیز به شدت مواضع ما را زیر آتش می‌گرفت که توسط بقیه توپ‌های آتشبار از موضع اصلی پاسخ آنها داده می‌شد.

یکی از همان شب‌ها من با توپ گروه‌بان یکم بهروز رستمی و تعدادی از خدمه توپ جهت اجرای مأموریت و تیراندازی به سمت ارتفاعات الله‌اکبر حرکت کردیم. بعد از اجرای موفقیت‌آمیز مأموریت، در حین بازگشت به موضع اصلی آتشبار، در نزدیکی خط مقدم تیپ ۳ زرهی با دشمن بودیم که موتور توپ ناگهان خراب و خاموش شد و توپ از حرکت باز ایستاد. ما باید به هر ترتیبی که شده بود توپ را راه‌اندازی می‌کردیم، چون به محض روشنایی هوا در دید و تیر مستقیم تانک‌ها و دیدبانان توپخانه دشمن قرار می‌گرفتیم. آن شب با سختی و تلاش بسیار توانستیم با کمک تعمیرکار گردان گروه‌بان یکم احمد حق‌پناه و کارمند سلیمانی و دیگر اکیپ تعمیراتی که بسیار زنده و متخصص بودند، توپ را موقتاً تعمیر و به عقب بکشیم. تمامی این اقدامات از ساعت ۱۲:۰۰ شب به بعد زیر آتش خمپاره و توپخانه دشمن انجام گرفت و تا روشنایی هوا خوشبختانه کارها به پایان رسیدند. این تلاش نفرات واقعاً عجیب و متهورانه بود. در آن زمان هیچ چیز غیرممکن نبود، تعمیر موتور توپ در تاریکی شب و در خطوط مقدم جبهه واقعاً کار خارق‌العاده‌ای بود که نفرات گردان انجام دادند. در حال حاضر کارکنان جوان باید بدانند که هیچ کاری نمی‌تواند غیرممکن باشد، حتی تعمیر توپ ۱۷۵م با آن جثه بزرگ در خط مقدم و در دید و تیر مستقیم دشمن.

از ساعت ۰۸:۳۰ الی ۱۳:۰۰ روز پانزدهم اردیبهشت، فرمانده توپخانه لشکر ۹۲ زرهی سرهنگ آخوندزاده به همراه سرگرد کوچکی از مواضع ما بازدید و از وضع موجود آتشبارهای گردان و آمادگی نفرات اظهار رضایت کردند. بازدید از یگان‌های مستقر در منطقه مرتباً از طریق فرماندهان رده بالای لشکر ۹۲ زرهی انجام می‌گرفت تا توان رزمی یگان‌ها را ارزیابی نمایند و کمبودها و نارسائی‌ها را برای عملیات آتی مرتفع نموده و با خیالی آسوده طرح‌ریزی‌های عملیاتی را انجام دهند. در این روز، فرمانده توپخانه لشکری دستور آگهی جهت اعزام یک آتشبار به منطقه فارسیات واقع در شرق رودخانه کارون بین شهر اهواز و دارخوین را به فرمانده گردان صادر کرد که در راستای اجرای دستور، آتشبار دوم به فرماندهی ستوان یکم جمال کریم تعیین شد.

سروان مهدی دامغانیان (سرتیپ ۲ بازنشسته) رئیس رکن یکم گردان ۳۸۸ توپخانه از حوادث و اتفاقات روز سه‌شنبه یکم الی جمعه هجدهم اردیبهشت‌ماه در دفتر ثبت روزانه خود نوشته است:

من به عنوان رئیس رکن یکم گردان، مسئول روحیه نفرات گردان بودم، نزد فرمانده گردان رفتم و وضعیت روحی نفرات گردان را برایش کاملاً تشریح کردم و به عرض

رساندم که نفرات مدت هشت ماه است که در منطقه حضوری فعال دارند و از ابتدایی ترین مسائل روحی محروم هستند. لذا تقاضا نمودم تا نفرات به ازای ۳۰ روز توقف در منطقه به مرخصی اعزام شوند که موافقت نمودند. اما متقاعد شده بودند که نفرات باید تعویض شوند تا با روحیه بهتری بتوانند مأموریت‌های محوله را انجام دهند. بالأخره قرار شد در ارتباط با موضوع پیشنهادی فکر کنند. در اوایل اردیبهشت‌ماه فرمانده جدید لشکر سرهنگ مسعود منفردنیایکی به جای سرهنگ قاسمی نو به عنوان فرمانده لشکر ۹۲ زرهی تعیین و معرفی شدند و از طریق ستاد لشکر اعلام کردند، یگان‌ها جهت بازدید ایشان آمادگی داشته باشند. سرهنگ آخوندزاده فرمانده توپخانه لشکر ۹۲ زرهی مردی خوب بود و در همه حال به فکر نفرات یگان‌ها بود و در بازدیدها توپ به توپ با نفرات دیدار می‌کرد و به درد دل نفرات گوش می‌داد و برای بهبود وضعیت آنان تلاش می‌کرد ولی در مورد مدت توقف نفرات در منطقه و مرخصی آنان تا آن زمان نتوانسته بود کار مثبتی انجام دهد. شب پانزدهم اردیبهشت‌ماه شام را نزد ستوان یکم علی اکبر اصلانی بودم، افسر خوب و وطن پرستی است و ارتش را خیلی دوست دارد و با روحیه‌ای که دارد انسان با دیدنش خستگی‌اش برطرف می‌شود. اخبار آن شب حاکی از آن بود که منطقه عملیاتی غرب تثبیت شده که این موضوع نفرات را خوشحال کرد و سرگرد قاسمی افسر تطبیق آتش توپخانه‌های منطقه به وجد آمده بود. در آن شب سرگرد قاسمی و ستوان یکم جمال کریم و سروان انوشیروان خدادوست نیز به جمع ما ملحق شدند که بعد از صرف شام صورتجلسه مربوط به سرباز ولی‌زاده راننده ستوان یکم علی اکبر اصلانی را که در نزدیکی پادگان تیپ ۳ زرهی در سال ۱۳۵۹ روی مین رفته و تمام دندان‌هایش از بین رفته بود و دچار موج گرفتگی شدیدی شده بود را به امضاء رسانده و تکمیل نمودیم تا سرباز مذکور در ادامه مداوایش و سیر مراحل قانونی مشکلی نداشته باشد. آن شب ستوان اصلانی بسیار خسته بود لذا تا ساعت ۲۴۰۰ نزد وی ماندیم سپس به قرارگاه گردان بازگشتیم.

روز چهارشنبه ۶۰/۲/۱۶ حدود ساعت ۱۷۰۰ به اخبار رادیو گوش می‌دادم، همه رادیوهای بیگانه علیه ما صحبت می‌کردند و برای ایران نقشه می‌کشند. با تحلیلی که داشتم متوجه شدم به زودی جنگ تمام شدنی نیست و جنگ هشت ماهه تبدیل به یک جنگ فرسایشی خواهد شد که در نتیجه روز به‌روز روح و روان نفرات آسیب دیده و مردم دو کشور شاهد درگیری‌های سخت‌تری خواهند بود زیرا حامیان صدام اصلاً میلی به

خاتمه جنگ ندارند. آنها به فکر اقتصاد و صنایع نظامی خود هستند و ادامه جنگ جیب آنها را بیشتر پر خواهد نمود. شهرهای ما ویران می شود، جوانانمان کشته می شوند و آوارگی گریبان مردم بی دفاع را می گیرد. در روستای سگور در شرق ارتفاعات الله اکبر که در نزدیکی و جنوب مواضع ما بود مردمی را می دیدم که در فلاکت به سر می بردند و همیشه زیر بمباران های هوایی و گلوله باران توپخانه دشمن قرار داشتند و از ابتدایی ترین نیازهای بشری محروم بودند. آنها هم وطنان ما بودند و همیشه نگران شان بودیم و تا جایی که برایمان امکان داشت به آنان کمک می کردیم اما شرایط آنها به قدری اسفناک بود که به هیچ عنوان نمی توانم توصیف کنم. با دیدن این مناظر و زندگی اسفناک هم وطنانم و مجروحان و شهدای جنگ که هر روز به دلیل افزایش درگیری ها بیشتر می شد، آرزو می کردم جنگ هر چه زودتر با پیروزی رزمندگان اسلام به پایان برسد، ولی ما می بایست آستانه تحمل و صبرمان را بالاتر می بردیم و استقامت می کردیم تا پیروز شویم.

هر کس تصویری از جنگ دارد بعضی به خاطر آنکه شاهد آن بوده اند، عده ای هم به خاطر ارتباط هایی که با جنگ داشته اند و درباره جنگ فقط مسائلی را می شنوند. بسیاری نیز به دلیل آنکه خودشان به طور مستقیم جنگیده اند، اما هیچ کس شاید تصور نکند که ما چه سختی هایی را متحمل شده ایم و چه زندگی و دوران سخت و مشقت باری را سپری کرده ایم و چه مصائبی را شاهد و ناظر بوده ایم که روح و روان هر انسانی را متلاطم و آزرده می کند. آیا کسی به تقریب می تواند وضعیت ما را در جنگ درک کند؟ وضعیت آن رزمنده ای که پشت میدان مین دشمن متوقف شده و زیر مرگبارترین آتش ها قرار گرفته است و از هر سویی مورد تهاجم دشمن قرار گرفته و باید به هر نحوی شده خود را به دشمن برساند و او را نابود نماید و یا روستایی که بمباران شده و کودکان و زنان و مردان بی گناهی به خاک و خون کشیده شده اند و می بایست به آنان کمک کرد و بازماندگان شان را دلداری داد. واقعاً صحنه ها و حوادث جنگ به قدری خرد کننده و شکننده روح و روان ما بودند که حتی یاد آن خاطرات زجرآور است. اما تنها سرمایه ما رزمندگان در جنگ یک دل عاشق بود و بس که توانستیم در برابر تمامی ناملایمات و سختی ها ایستادگی نماییم.

در تاریخ ۶۰/۲/۱۸ شب بالای ارتفاعی در شرق ارتفاعات الله اکبر نشسته و فکر می کردم و درون خودم غرق شده بودم و به منطقه عملیات نگاه می کردم. اطراف شهر سوسنگرد کاملاً مشخص بود، خودروهای عراقی با چراغ روشن در حرکت بودند و من از

اینکه به کشورم تجاوز شده بود، خیلی ناراحت بودم. پشه‌های زیادی در اطرافم پرسه می‌زدند و مزاحمت ایجاد می‌کردند. در نزدیکی سنگر هدایت آتش گردان بودم، گویا هر لحظه منتظر اتفاق ناگواری بودم، واقعاً شب بدی بود. درگیری‌های عجیبی در منطقه روستای دهلاویه در جنوب رودخانه کرخه شکل گرفته بود و صدای انواع سلاح‌ها به گوش می‌رسید. از آتشبار یکم گردان توسط نیروهای گروه جنگ‌های نامنظم چمران درخواست تیر شد. نیروهای دشمن در آن شب بسیار فعال بودند و تصور می‌کردم که درگیری‌ها اوج بگیرد. درخواست‌های آتش از جانب سروان ایرج رستمی از گروه چمران تقاضا شده بود. گروه چمران اصلاً به محدودیت‌های ما از نظر گلوله و لوله‌های توپ‌ها توجهی نداشتند، هر چند خود دکتر چمران کاملاً به محدودیت‌های ما واقف بود، اما آنها از یگان ما به دلیل قدرت انفجار گلوله‌های توپ‌هایمان و همچنین دقت در تیراندازی آتشبارهای گردان، مرتباً درخواست تیر می‌کردند. و اگر هم به دلایلی نمی‌توانستیم پاسخ دهیم، با اتهاماتی که به ما می‌زدند کار را به جایی می‌رساندند که از گفتنش معذورم. هماهنگی با تیپ ۳ زرهی لشکر ۹۲ که به اصول و مبانی و قواره‌های جنگ اهمیت می‌داد، راحت بود اما هماهنگی با نیروهای گروه دکتر چمران و نیروهای مردمی، سپاه پاسداران و نیروهای ژاندارمری شهر سوسنگرد که فاقد سلاح‌های سازمانی همچون خمپاره و توپخانه بودند، واقعاً برای فرماندهان یگان‌های توپخانه کار بسیار سختی بود. زیرا اصلاً نمی‌توانستیم آنها را در مورد چگونگی عملکرد توپخانه توجیه کنیم. با توجه به اینکه به غیر از تیپ ۳ زرهی دیگر نیروها اصلاً اطلاعاتی در مورد توپخانه و مأموریت‌های آن نداشتند و دانش هماهنگی و درخواست تیر و یا دیدبان‌های آموزش دیده هم نداشتند که با یکدیگر در جهت پیشبرد اهداف جنگ تعاملی مثبت داشته باشیم. مع‌الوصف مرتباً انتظار داشتند در منطقه آنها آتش توپخانه پیشروی دشمن را سد و فعالیتشان را خنثی نماید و با کوچک‌ترین حرکت دشمن، تقاضای آتش می‌کردند. برایشان هم فرقی نمی‌کرد که از چه توپخانه‌ای درخواست کنند، توپخانه کمک مستقیم باشد، تقویت باشد و یا عمل کلی تقویت و یا عمل کلی، زیرا در توپخانه هر کدام از این مأموریت‌ها، آتش‌های خاصی را اجرا می‌کنند که آن عزیزان به اینگونه امور آشنایی نداشتند و باعث سردرگمی خود و یگان‌های توپخانه و نهایتاً سوء تفاهماتی می‌شدند که ریشه در بی‌اطلاعی آنان داشت و تأسف بار اینکه اعتراضات و افکارشان را به جراید و رسانه‌ها نیز منتقل می‌کردند که باعث

کاهش توان روحی سربازان توپخانه می‌شد. فرمانده گردان نیز در این شرایط و به خاطر اینکه مشکلاتی در روند جنگ ایجاد نشود، روی یک اصول فکر نمی‌کرد، روزی تصمیم می‌گرفت که اصلاً به خاطر محدودیت گلوله و لوله توپ تیراندازی نکند و روز دیگر تصمیم می‌گرفت در تاریکی مطلق و برخلاف تمام اصول توپخانه و آن هم با مأموریت عمل کلی برای عملیات چریکی گروه چمران و دیگر گروه‌ها بدون استفاده از گلوله‌های روشن‌کننده با توپ‌های گردان مأموریت اجرا و عملیات آنها را پشتیبانی نماید. شاید هم به خاطر شرایط آن زمان و فشارهای متعدد از جوانب مختلف مجبور به این کار می‌شد و ما اطلاعی نداشتیم. به هر جهت حوالی ساعت ۰۲:۰۰ نیمه شب صدای عجیبی به گوش رسید که ناشی از انفجار یکی از توپ‌های آتشبار یکم گردان بود که همه نفرات گردان را ناراحت و درگیر نمود.

حوادث روز پنجشنبه هفدهم الی یکشنبه بیستم اردیبهشت‌ماه

روز هفدهم اردیبهشت‌ماه روز بسیاری سختی برایم رقم خورد. در این روز فعالیت توپخانه دشمن بسیار بود و درگیری‌هایی در غرب سوسنگرد انجام گرفته بود، تبادل آتش بین طرفین نیز شدیداً اجرا می‌شد، و نبرد در منطقه غرب سوسنگرد همچنان ادامه داشت و تمامی یگان‌ها به شدت درگیر بودند.

ساعت ۲۳:۳۰ روز هفدهم در ادامه درگیری‌ها که از صبح شروع شده بود، نبرد در خطوط تماس شدیدتر شد. دیدبانان مرتب درخواست تیر می‌کردند و ما هم به درخواست آتش آنها پاسخ می‌دادیم.

از ساعت ۰۱:۰۰ روز هجدهم روی هدف‌های موجود در دهلاویه و سابله که گروه دکتر چمران در آنجا مستقر بودند، چندین گلوله توسط آتشبار دوم تیراندازی شد، آتش‌های ما روی مواضع دشمن ادامه داشت. من در سنگر هدایت آتش، که در کنار سنگر فرماندهی بود به همراه گروه‌بان یکم قوی، سرباز هوشنگی و سرباز خلفی مشغول بردن آماج‌ها روی طرح تیر بودم، ستوان سوم غلامرضا مجیری تهرانی در آن زمان افسر عامل و مسئول پرداخت حقوق سربازان گردان بود، فرمانده آتشبار ستوان یکم عباس صالحی هم در مرخصی بود. من و سرگروه‌بان آتشبار؛ ستوان یار سوم الماس بازیاران در کنار هم مسئولیت اداره و هدایت آتشبار را به عهده داشتیم. ساعت ۰۱:۴۵ دقیقه بود که درخواستی از دیدبانان در حوالی دهلاویه گردید. جهت

پاسخ به درخواست آتش آنها به توپ سوم (گروه‌بان یکم بهروز رستمی) مأموریت دادم (این اولین شلیکی بود که می‌خواستیم انجام دهیم و آن هم برای تنظیم تیر بود) بعد از اینکه سمت و زاویه تیر توپ را اعلام نمودم، سرباز علی پریشانی تلفنچی توپ بود، سرباز پریشانی بعد از گلوله‌گذاری و آماده شدن توپ برای تیراندازی، به من گفت: توپ سوم آماده. به سرباز پریشانی گفتم: اگر آماده شده‌اید، همه داخل سنگر انفرادی بروید. او گفت: جناب سروان همه داخل سنگر هستند. مجدداً من تکرار کردم: داخل سنگر بروید، سپس فرمان آتش را دادم.

با فرمان توپ سوم آتش، صدای انفجار مهیبی سرتاسر موضع را فرا گرفت، فوراً متوجه شدم که توپ منفجر شده است، با صدای بلند گفتم، خدایا کمکمان کن، توپ منفجر شد! به سرگروه‌بان بازبانان گفتم، سرگروه‌بان به فرمانده گردان اطلاع بده و سریع به طرف توپ دویدم. وقتی کنار سنگر توپ رسیدم، ابتدا گروه‌بان یکم بهروز رستمی را در کنار توپ دیدم، گیج و بهت‌زده و آشفته بود، گروه‌بان یکم محسن کلانتری که در نزدیکی توپ آنها بود، به کمکشان شتافته بود و بالای توپ مشغول خاموش کردن شعله‌های آتش بود، هیچ‌وقت تلاش این درجه‌دار جسور را فراموش نخواهم کرد که چنان خود را به آتش می‌زد تا به کمک دوستانش بشتابد که مرا متحیر کرده بود. او با شجاعت کامل خود را به سمت شعله‌های آتش که خیلی هم زیاد بود، می‌زد و از بین آتش عبور می‌کرد تا از گسترش آتش‌سوزی جلوگیری نماید. به توپ نگاهی کردم، توپ را کاملاً منهدم شده دیدم، در حال سوختن بود و شعله‌های آتش از توپ زبانه می‌کشید، سر و صدا و فریاد دیگر سربازان در کنار توپ به گوش می‌رسید. مهلکه‌ای بود که توصیف آن واقعاً مشکل است. اعتراف می‌کنم که تمام بدنم می‌لرزید.

به جستجوی سربازان پرداختم، سرباز ناصر مرسوقی را دیدم که به پشت افتاده و از ناحیه ران پا ترکش بدی خورده بود، استخوان پای او کاملاً مشخص بود و گوشت قسمت ران پایش از دو طرف باز شده بود ولی گوشت پایش سوخته بود به همین دلیل از آن قسمت خون ریزی نداشت. در آن حال سرباز مرسوقی دستم را گرفت و گفت: جناب سروان نگذارید پایم قطع شود، خواستم با یک چفیه و یا پارچه‌ای زخم را ببوشانم ولی عمق زخم به قدری زیاد بود که نمی‌شد کاری انجام داد. سعی کردم از بالای زخم پایش را ببندم که در این زمان صدای فرمانده گردان جناب سرگرد آجوری را شنیدم که به سربازان می‌گفت کنار بروید! جمعی از افسران گردان را نیز در محل و کنار خود دیدم. هرکس به نوبه خود کمک می‌کرد، به هر ترتیب آتش توپ را مهار و خاموش کردند، فرمانده گردان وقتی وضع روحی من و دیگر نفرات آتشبار

را دید سعی کرد همگی ما را از نزدیک توپ و صحنه انفجار دور نگه دارد. ولی من با چراغ قوه‌ای که در دست داشتم، در تاریکی در جستجوی دیگر سربازان توپ بودم و می‌خواستم از سلامتی همه آنان مطمئن شدم. ناگهان در یک سنگر انفرادی واقع در سمت چپ توپ، سرباز علی پریشانی را دیدم، تلفن به دست، ولی در خوابی عمیق، به طرف او رفتم، در همان نگاه اول ترکشی را در سرش مشاهده کردم، او را از سنگر انفرادی بیرون آوردم و کمی تنفس مصنوعی به او دادم. محل ترکش را با چراغ قوه نگاهی انداختم، اما مثل اینکه دیگر نمی‌خواست در این دنیای فانی باشد، متأسفانه او به شهادت رسیده بود و ساکت و آرام با چهره‌ای فراموش نشدنی آرمیده بود. رویش را بوسیدم، اشک از چشمانم غلتید، صورتم پر از خون شده بود، ناگهان غم تمام وجودم را گرفت. غم از دست دادن ستاره درخشان دیگری در آن تاریکی‌ها، به نام سرباز پریشانی. سرباز پریشانی آن شب همه ما را پریشان کرد و از جمع ما برای همیشه رفت، او به ملکوت اعلی و خیل عظیم شهدا پیوست.

در این زمان، یکی از افسران گردان که به نظرم افسر عملیات گردان، سروان حسین خواجوی بود، وقتی حال آشفته مرا دید، مرا از صحنه دور کرد و به من دلداری داد. یکی از مشکلات یگان‌های ارتش در خطوط پدافندی در دوران جنگ محدودیت مهمات و قطعات یدکی یگان‌های توپخانه و تانک بود که نمی‌توانستند با اجرای شدید و پر حجم آتش‌های خود نیروهای دشمن را در خطوط مقدم به ستوه آورند و از فرسایشی شدن جنگ جلوگیری نمایند. زیرا به دلیل محدودیت‌های زیادی که داشتند، قادر به عملیات‌های پی‌درپی آفندی نبودند. لذا نیروهای دشمن فرصت می‌یافتند تا خود را بازسازی نمایند و از نظر مهمات و تجهیزات هم مشکل چندانی نداشتند. در چنین شرایطی قرار گرفتن نیروهای ارتش در خطوط پدافندی اصلاً به صلاح نبود و می‌بایست کار دشمن را یکسره می‌کردیم. سرباز ناصر مرسوقی از حادثه انفجار توپ در ۶۰/۲/۱۸ اینچنین می‌گوید:

در تاریخ ۶۰/۲/۱۸ من و سرباز علی پریشانی نگهبان پاس دو بودیم و در آن شب توپ ما نیز توپ آماده آتشبار بود. ما در آتشبار هر شب یک توپ آماده داشتیم. ساعت ۱۵ دقیقه بامداد من و سرباز علی پریشانی سرپست بودیم که تلفن توپ زنگ خورد. گوشی تلفن را علی پریشانی برداشت از مرکز فرماندهی آتشبار، دستور آماده‌باش دادند. من به سرعت موتور توپ را روشن کردم و علی پریشانی هم رفت تا سربازان خدمه توپ را در سنگر باخبر کند. ما منتظر دستور بودیم، بعد از ده دقیقه مأموریت لغو شد.

من و سرباز علی پریشانی شروع به صحبت کردن در مورد جنگ و خانواده‌مان، و شرایطی که در آن به سر می‌بردیم کردیم. علی از زندگی خودش می‌گفت، از بچه‌ای که منتظر آمدنش بود صحبت می‌کرد، خیلی دلش می‌خواست که فرزندش پسر باشد. حدود ساعت ۰۱۳۰ نیمه شب بود که مجدداً تلفن زنگ خورد، افسر تیر آتشبار جناب سروان اصلانی دستور آماده‌باش داد، توپ را روشن کردم. من بودم و علی پریشانی و سرباز داود کندیری و حسین صادقی، آخرین دستور را اینچنین دریافت کردیم. گلوله سوختار، نوبه... خرج ۳، پرکنید، سمت... و سپس زاویه تیر... که ما خیلی سریع برابر دستور عمل کردیم. در همین اثنا بقیه نفرات توپ هم نزد توپ آمدند. من گلوله‌گذاری کرده بودم. علی تلفنچی بود و سرباز داود کندیری روی توپ سمت و زاویه تیر را اعمال کرد. سرباز علی پریشانی با تلفن به فرماندهی اعلام آمادگی نمود که بعد از لحظاتی با صدای بلند گفت: آتش

من با طناب بلند ترقه‌کش توپ آماده آتش کردن بودم، ولی سرباز کندیری روی توپ ایستاده بود من به او گفتم، بیا پایین، ولی گوش نداد، سرباز پریشانی برای بار دوم دستور آتش داد. من با صدای بلند و فریاد زنان سرباز داود کندیری را صدا زدم، ولی این بار هم از توپ پایین نیامد. علی پریشانی برای بار سوم با صدای بلند گفت: آتش.

من با گردش پا شلیک کردم. ناگهان نور عجیبی به همراه صدای مهیبی محوطه را لرزاند. من زمین خوردم پس از لحظاتی متوجه شدم که توپ منفجر شده و من بر اثر موج انفجار و اصابت ترکش به پایم روی زمین به حالت درازکش افتاده‌ام. دستم را روی پایم گذاشتم متوجه شدم که ترکش به پای چپم اصابت کرده است. من فریاد می‌زدم و کمک می‌خواستم. فرمانده آتشبار جناب سروان اصلانی و دیگر دوستانم خیلی سریع خود را به پای توپ رساندند. جناب سروان اصلانی اولین کسی بود که نزدیکم آمد، با چفیه سعی می‌کرد پای من را ببندد. در این حالت مرتب می‌گفتم، داود کندیری روی توپ بود بروید کمک داود. چند نفر به کمک وی رفتند، ولی کسی از علی پریشانی خبری نداشت. مرا به بهداری بردند در آنجا پایم را پانسمان کردند سپس با آمبولانس به اهواز اعزام نمودند. در بین راه زمانی که آمبولانس در دست‌انداز می‌افتاد من از درد فریاد می‌زدم جاده هم به گونه‌ای بود که بدبختانه پر از دست‌انداز بود. من را به بیمارستان جندی‌شاپور اهواز بردند و پای من را جراحی کردند. فردای آن روز ساعت ۱۴۰۰ به هوش آمدم، تا چشمم را باز کردم اول پاهایم را نگاه کردم، فکر می‌کردم

فصل دوم: حوادث و اتفاقات سه ماهه اول سال ۱۳۶۰ در دشت آزادگان / ۷۱

پایم قطع شده ولی وقتی دیدم سالم است خدا را شکر کردم. به من خبر دادند سرباز داود کندیری زمان شلیک توپ از بالای توپ پایین پریده است، اما علی پریشانی در اثر اصابت ترکش به سرش شهید شده که خیلی ناراحت شدم. بعد از بستری شدن در بیمارستان جندی شاپور اهواز من را برای ادامه مداوا به تهران اعزام نمودند. یکی از هم‌زمانم به نام سرباز قاسم محمدی مأموریت داشت که من را همراهی کند. وقتی که من را سوار هواپیمای سی ۱۳۰ کردند، دیدم که جنازه شهید علی پریشانی را آوردند و سوار هواپیما کردند. در تمام مسیر من به تابوت علی پریشانی نگاه و گریه می‌کردم. برای همیشه دوست بسیار عزیز و صمیمی خودم را از دست داده بودم. روحش شاد و یادش گرامی باد.

گروه‌بان بهروز رستمی (ستوان بازنشسته) در آن زمان رئیس توپ سوم آتشبار به شماره ۷۶۸۱۹ بود. اگر اغراق نکرده باشم وی یکی از زنده‌ترین رؤسای توپ در نیروی زمینی ارتش بود که شاید سالیان زیادی طول بکشد و هزینه‌های زیادی را ارتش متحمل شود تا بتواند چنین درجه‌دار با مهارت و توانایی را در یگان‌های توپخانه ارتش تربیت نماید. ایشان ضمن مهارت و تخصص بسیار بالا در توپخانه، از نظر اخلاقی نیز کم‌نظیر و مورد احترام تمامی نفرات آتشبار و گردان بود. وقتی او در آتشبار حضور داشت من به عنوان فرمانده آتشبار آرامش داشتیم، زیرا در صورت مشکل یافتن هر توپ، او سریعاً با توجه به مهارتی که داشت، مشکل را برطرف و توپ را عملیاتی می‌کرد. غیر از این در دیگر موارد نیز واقعاً وزنه مهمی در یگان محسوب می‌شد. البته تمامی رؤسای توپ آتشبار در سطح ممتازی قرار داشتند، ولی ایشان از تمامی جهات نمونه بود.

ایشان از حوادث روز ۶۰/۲/۱۸ نقل می‌کند:

ما هر شب یک توپ آماده داشتیم که نفرات آن توپ می‌بایست تا صبح آماده بودند تا در صورت درگیری اولین شلیک را انجام دهند و مابقی توپ‌های آتشبار بعداً وارد عمل شوند. این امر به ما این مزیت را می‌داد که در هر زمان روی دشمن آتش داشته باشیم و غافلگیر نشویم. ساعت ۲۰۰۰ شب هفدهم اردیبهشت توسط سرگروه‌بان آتشبار ستوان یار الماس بازیارن اعلام شده بود که توپ یکم (استوار محمد تقی نژاد)، توپ آماده آتشبار است.

بعد از نیم ساعت تغییری در دستور ایجاد شد و توپ سوم به عنوان توپ آماده تعیین گردید. آن شب یکی از بستگانم که به عنوان بسیجی به اهواز اعزام شده بود، میهمان من بود و خیلی از یگان ما خوشش آمده بود و نزد ما مانده بود. ساعت ۲۳۰۰ شب، من دو عدد چراغ قوه و وسایل مورد نیاز را برای آمادگی بیشتر، آماده کرده و در سنگر بالای سرم قرار دادم. به کلیه سربازان نیز ابلاغ کرده بودم که توپ آماده آتشبار هستند. لذا همه بایستی با تجهیزات و لباس کامل آماده باشند. اسامی کامل خدمه توپ در آن زمان به شرح زیر بود.

گروهبان یکم بهروز رستمی رئیس توپ، گروهبان یکم محمود میرکبیری معاون رئیس توپ گروهبان یکم حسن رضایی راننده مهمات بر (ضمن حفظ شغل سازمانی دیدبان آتشبار نیز بود)، گروهبان دوم غلام رضاپور راننده مهمات بر شنی دار (مأمور از ۰۵ کرمان)، گروهبان دوم مجید غنی پور راننده خودرو چرخ دار (مهمات بر)، گروهبان یکم حسن حاجوی راننده خودرو چرخ دار (مهمات بر).
سربازان خدمه توپ هم عبارت بودند از:

سرباز جمشید موسوی، سرباز ناصر مرسوقی، سرباز داود کندیری، سرباز قاسم محمدی، سرباز علی پریشانی، سرباز حسین صادقی، سرباز محمود اصلی شریف، سرباز حسین گل محمدی، سرباز علی دولتمندان و سرباز علی دلفانی.

آن شب درگیری در منطقه به صورت پراکنده وجود داشت و تبادل آتش بین طرفین با شدت ادامه داشت. ساعت ۲۳۳۰ یکبار به توپ از طرف مرکز هدایت آتش آتشبار اعلام شد تا تیراندازی نماییم، ولی موضوع منتفی گردید. همه خدمه توپ در آمادگی کامل به سر می بردند که حدود ساعت ۰۱۳۰ دقیقه بامداد به توپ مأموریت دادند که من سریعاً پای توپ رفتم. توپ را سرباز مرسوقی روشن کرده بود و در حال گلوله گذاری بود که من و بقیه خدمه توپ رسیدیم. سرباز علی پریشانی سمت و زاویه توپ را جهت بستن روی توپ اعلام کرد، خیلی سریع عناصر تیر را به توپ بستیم و به مرکز هدایت آتش اعلام آمادگی کردیم. در همین اثنا من از همه خدمه توپ خواستم که به داخل سنگر بروند، سرباز داود کندیری توجهی به دستور نداشت که با صدای بلند و پر خاش کنان به وی گفتم برو داخل سنگر! من هم پشت توپ حدود چهار متری آن دستم را روی سرم گذاشته و فرمان شلیک توپ را دادم. ناگهان نور شدیدی همراه

با صدای انفجار ناهنجاری به گوشم رسید که متوجه شدم توپ منفجر شده است. صدای انفجار بسیار شدید بود، معرکه‌ای شد که واقعاً توصیف آن لحظه سخت است. تکه‌های توپ همراه با انفجار همه جا را فرا گرفت و شعله‌های آتش از توپ بلند می‌شد. واقعاً مَنگ شده بودم، احساس کردم سرم گرم شده است، به سرم دست کشیدم و متوجه شدم ترکش خورده‌ام. خون سر و صورتم را فرا گرفت. بعد لحظاتی که خودم را پیدا کردم، به کمک سربازانم دویدم. در همین اثنا متوجه حضور دیگر نفرات آتشبار شدم که به کمکمان شتافته‌اند. گروه‌بان یکم محسن کلانتری با شور و هیجان خاصی مشغول خاموش کردن توپ بود. مجروحین را ابتدا به علت نداشتن آمبولانس، در خودرو اورال مهمات‌بر سوار کردند تا به بهداری ببرند که آمبولانس‌های آتشبار ارکان به همراه فرمانده گردان و دیگر نفرات رسیدند. سپس ما را به بهداری تیپ ۳ زرهی بردند و مداوای اولیه را روی ما انجام دادند. بعد از دقایقی ما را به بیمارستان اهواز انتقال دادند.

وقتی به بیمارستان اهواز رسیدیم، من و سرباز کنديري به صورت سرپایی مداوا شدیم و با ۱۵ روز استراحت پزشکی از بیمارستان ترخیص شدیم. اما سرباز مرسوقی به علت شدت مجروحیت برای عمل جراحی به اتاق عمل بردند. روز بعد به بهداری تیپ ۳ زرهی در پادگان دشت آزادگان آمدیم.

از بهداری تیپ ۳ زرهی در پادگان دشت آزادگان به طرف قرارگاه گردان ۳۸۸ به راه افتادیم و نزد فرمانده گردان رفته و خود را معرفی کردیم. ایشان از دیدن ما خیلی خوشحال شد و هر دوی ما را در آغوش گرفت و رویمان را بوسید و گفت: ما باید قهرمان باشیم، قهرمان بودن فقط پیروزی بر دشمن نیست، بلکه ما می‌بایست در سختی‌ها و روزهای سخت صبور باشیم و رفتار معقول و انسانی داشته باشیم. اصلاً جنگ ما برای همین است که ما انسانیت را متبلور کنیم.

فرمانده گردان بعد از دیدار با ما، دستور داد به تهران برویم و از استراحت پزشکی استفاده نماییم. ایشان حتی دستور داد ما به آتشبار هم نرویم زیرا می‌خواست ما آن صحنه انفجار وحشتناک توپ و بقایای آن را نبینیم تا تأثیر سوئی در آینده در میدان نبرد برایمان در بر نداشته باشد.

سرگرد آجوری (سرتیپ ۲ بازنشسته) فرمانده گردان ۳۸۸ توپخانه از حوادث و اتفاقات روز جمعه هجدهم الی چهارشنبه بیست و دوم اردیبهشت در دفتر ثبت روزانه خود نوشته است.

آن شب من خیلی نگران بودم و خوابم نمی‌برد دشمن ساعت ۲۳:۳۰ فعالیت توپخانه خود را شروع نموده بود. از ساعت ۰۱:۰۰ درگیری شروع شده بود و ما چندین گلوله روی دشمن شلیک کرده بودیم. در ساعت ۰۱:۴۵ دقیقه توپ سوم آتشبار یکم با کشیدن طناب طرکه‌کش منفجر شد که بر اثر صدای مهیب آن به وسیله جیب با ستوان سوم اکبر قیاسی خودم را به سرعت به موضع توپ رساندم. آتش شدیدی از موضع توپ بلند شده بود و همه کمک می‌کردند. با دو دستگاه آمبولانس که به همراه برده بودم، مجروحین را با کمک دیگر نفرات روی برانکارد گذاشتیم و به بهداری تیپ ۳ زرهی اعزام کردیم. سپس به توپ نزدیک شدم، همه مشغول پاشیدن خاک روی آتش بودند، توپ به شدت منفجر شده بود و چیزی از آن باقی نمانده بود. البته در مورد انفجار آن وحشت زیادی نداشتم چون اولین بار نبود که با این مسئله روبه‌رو می‌شدم. من برای چندمین بار بود که صحنه انفجار این نوع توپ را می‌دیدم. به خاطر دارم در سال ۵۳-۵۲ در عملیات سردشت فرمانده آتشبار بودم که یک قبضه از توپ‌های آتشبار که رئیس توپ آن استوار میرحسینی بود، منفجر و یک نفر از سربازان به نام غلامی در دم شهید شد و گروهبان نجفی از ناحیه دست آسیب دید. مجدداً در سال ۱۳۵۹ در منطقه دشت آزادگان در آذرماه دو قبضه از توپ‌های گردان ۳۸۷ توپخانه گروه ۲۲ شهرضا منفجر شد. مجدداً در دی ماه ۱۳۵۹ یکی دیگر از توپ‌های این گردان در منطقه عملیاتی دزفول منفجر شد. این بار گویا نوبت به این گردان بود که این حادثه در ساعت ۰۱:۴۵ تاریخ ۶۰/۲/۱۸ تکرار شد. باز باید منتظر انفجارهای بعد از این بود، هر لحظه که صحنه به یادم می‌آید مو در بدنم راست می‌شود.

از ساعت ۲۳:۳۰ همین روز مجدداً تیراندازی‌های شدیدی در منطقه طراح بین طرفین شروع شد و در حدود یک ساعت به طول انجامید. توپخانه لشکر ۱۶ زرهی قزوین از ما درخواست آتش کرد ولی به دلایلی، گفتم از قدرت خودتان استفاده کنید. اما اگر واقعاً نتوانستید دشمن را خاموش کنید، مجدداً درخواست کنید. سرهنگ ایمانی از توپخانه لشکری با من موافق بود و در ساعت ۰۱:۰۰ صبح روز ۶۰/۲/۱۹ توپخانه دشمن خاموش شد. تا ساعت ۰۲:۰۰ خوابم نبرد در ساعت ۰۲:۳۰ پیامی را آوردند که

فصل دوم: حوادث و اتفاقات سه ماهه اول سال ۱۳۶۰ در دشت آزادگان / ۷۵

دشمن احتمالاً از صبح روز ۶۰/۲/۱۹ حملات گسترده هوایی و زمینی و دریایی خود را علیه ارتش ایران به کار خواهد برد. ما آمادگی خود را در هر لحظه داشتیم و احتیاج به این خبرها نبود. همیشه نفرات آماده بودند و هر لحظه ابلاغ آتش می شد، بلافاصله جوابگو بودند. آن شب من خیلی ناراحت بودم و از نظر روحی وضع خوبی نداشتم. فردای آن روز همراه سروان طالبی به کلیه آتشبارها رفتم و در جمع فرماندهان آتشبار و رؤسای توپ نکاتی را که لازم بود و از غافلگیر شدن یگان جلوگیری به عمل می آورد را تذکر داده و راهنمایی های لازم را انجام دادم.

ساعت ۰۳:۰۰ روز ۶۰/۲/۲۳ ناگهان حمله زمینی عراق در منطقه سوسنگرد به منظور اشغال شهر با نیروهای پیاده، کماندویی، زرهی و با پشتیبانی آتش توپخانه شروع شد و کلیه سلاح های دشمن به غرش درآمدند و صدای انواع انفجارها منطقه را فرا گرفت به گونه ای که انگار حمله سراسری آغاز شده بود. بلافاصله آتشبارها به حالت آماده باش درآمدند و آتش ضدآتشبار روی کلیه مواضع دشمن اجرا گردید. پاسخ آتش یگان های دشمن خیلی سریع داده شد و فرصت هرگونه عکس العمل را از دشمن سلب نمود از شدت عملیات و تیراندازی ها در ساعت ۰۴:۳۰ کاسته شد. گزارش دشمن به رده های مختلف از طریق بی سیم بیانگر عدم رضایت آنها از تیراندازی های آنان روی یگان ها و مواضع ایران بود و ناراضی بودند. برابر گزارشات دریافتی دشمن در این عملیات تلفات قابل توجهی را در غرب سوسنگرد متحمل شده بود.

حوادث روز پنجشنبه ۲۴ الی چهارشنبه ۳۰ اردیبهشت ماه

در تاریخ ۲۴ و ۲۵ اردیبهشت ماه درگیری ها در منطقه دهلاویه همچنان ادامه داشت در ساعت ۰۱:۳۰ نیمه شب بیست و پنجم اردیبهشت ماه دشمن در منطقه سیداحمد به گروه چمران که از رودخانه گذشته و جاده سوسنگرد به بستان را تهدید می کرد، تک نمود که با آتش سریع و شدید یگان های توپخانه خصوصاً آتشبار ۱۳۰ مم مواجه گردید و با ۱۶۰ کشته و تعدادی مجروح مجبور به عقب نشینی شد. تلفات نیروهای خودی در این عملیات سه شهید و دو مجروح بود.

در تاریخ ۶۰/۲/۲۶ قرارگاه توپخانه لشکری در محلی که سه ماه پیش ما در آن جا موضع داشتیم، مستقر شده بودند. منطقه بسیار خوب و مناسبی بود و دارای ارتفاع و بریدگی های

بسیار مناسبی بود. یک توپ پدافند از گردان ۳۸۸ توپخانه برای پدافند از تأسیسات توپخانه لشکری توسط سرگرد قاسمی و ستوان یکم انوری (ایشان بعداً در کردستان در گردان قدس پیاده گروه ۳۳ به درجه شهادت نائل شدند) ساعت ۱۹:۰۰ به آنجا فرستاده شد و ساعت ۲۱:۰۰ استقرار توپ ۲۳م پدافند در فرارگاه توپخانه لشکری پایان یافت.

ساعت ۰۶:۳۰ روز ۶۰/۲/۲۷ کلیه یگان‌های توپخانه موجود در منطقه، مواضع دشمن در منطقه بستان، فنیخی، سابله، دهلاویه، شحیطیه و الله اکبر را به شدت زیر آتش گرفتند و تلفات و خسارات جانی و مالی بسیاری به دشمن وارد آمد و سپس هوانیروز وارد عمل شد و هدف‌های مورد نظر در منطقه دشمن را زیر آتش گرفت. چندین انبار مهمات دشمن بر اثر آتش توپخانه در آتش سوخت که انفجار و دود آنها در منطقه دشمن به وضوح دیده می‌شد. در ساعت ۱۱:۰۰ برابر درخواست دیدبانان گردان روی منطقه فنیخی حوالی بستان و در ۲۷ کیلومتری ما آتش گشوده شد و تلفاتی به دشمن وارد آمد. مجدداً در ساعت ۲۱:۳۰ روی هدف‌های فنیخی اجرای آتش شد. آتش‌های مختلفی روی دشمن اجرا می‌شد تا عکس‌العمل دشمن در این مناطق مشخص شود. آخرین محل مواضع دشمن در این تیراندازی‌ها مشخص می‌شد و محل آنها در طرح‌ریزی‌های آتش منظور می‌گردید. ما کم‌کم آماده عملیاتی بزرگ می‌شدیم تا در این منطقه درس خوبی به دشمن داده و انتقام خون شهدای عزیزمان را که در ماه‌های قبل در این منطقه به شهادت رسیده بودند را از دشمن بگیریم.

روز ۶۰/۲/۲۸ تک تیراندازی‌هایی در منطقه انجام می‌شد اما به واسطه قریب‌الوقوع بودن عملیات، توپخانه‌های خودی به خاطر فریب دشمن فعالیت چندانی نمی‌کردند. فرمانده گردان، فرماندهان آتشبار را در ساعت ۰۹:۰۰ احضار و دستوراتی جهت عملیاتی که قرار بود به زودی شروع شود، صادر کرد. برای اطمینان، فرمانده گردان ساعت ۱۷:۳۰ و ۱۸:۰۰ و ۱۹:۰۰ از آتشبارهای گردان بازدید به عمل آورد. همه در جریان عملیات قرار گرفته بودند و روحیه همه نفرات عالی بود. اما نفرات کمی هم مردد بودند زیرا حدود دو ماه بود که صحبت‌هایی در مورد عملیات الله اکبر می‌شد و مرتب عملیات به تعویق می‌افتاد. تمام نیروها در این منطقه بسیج شده بودند، منطقه عملیات، منطقه حساسی بود. ارتفاعات الله اکبر، بستان، هویزه و طراح شاه‌رگ حیاتی منطقه بود. دشمن در این مناطق به اندازه کافی نیرو داشت و از منطقه محافظت می‌کرد. بنابراین، طرح‌ریزی‌ها می‌بایست منطقی و با دقت کامل انجام می‌گرفت. تمام تمرینات لازم نیز انجام گرفته بود. دشمن هم متوجه تحرکات ما شده بود

و مرتب یگان‌های ما را در مناطق مختلف منطقه، زیر آتش می‌گرفت تا سازمان رزمی یگان‌ها را به هم بزنند.

از ساعت ۰۱۳۵ دقیقه روز ۶۰/۲/۲۹ دشمن یگان‌های مستقر در منطقه طراح را زیر آتش شدید توپخانه قرار داد و در ساعت ۰۱۵۰ دقیقه نیمه شب یگان‌های پیاده دشمن اقدام به پیشروی کردند که با وارد عمل شدن احتیاط یگان مستقر در مواضع پدافندی و با اجرای آتش ضد آتشبار توپخانه کمک مستقیم و توپخانه‌های عمل کلی آتش دشمن پس از نیم ساعت خاموش شد. اما عملیات تا ساعت ۰۳۲۰ دقیقه ادامه داشت و تک دشمن دفع گردید. لشکر ۱۶ زرهی قزوین مستقر در طراح از توپ‌های دوربرد ما نیز تقاضای آتش کرد که به آنها پاسخ مثبت داده شد. طراح در ضلع جنوب شرقی مواضع ما بود و حدود ۱۰ کیلومتر با ما فاصله داشت. فاصله مواضع ما تا الله‌اکبر و سوسنگرد ۱/۵ تا سه کیلومتر و در شرق ارتفاعات الله‌اکبر مستقر بودیم. ساعت ۰۵:۰۰ روز ۶۰/۲/۲۹ ستوان دوم روئین‌فر به منطقه دیدبانی در ده سیدخلف در شمال غربی سوسنگرد جهت عملیات آتی اعزام گردید.

اندیشه و تفکر تصرف ارتفاعات الله‌اکبر بدین صورت بود که از اواخر اسفند ۱۳۵۹، بر اساس تدبیر شهید دکتر چمران فرمانده نیروهای نامنظم تصرف تپه‌های الله‌اکبر برای دستیابی به موقعیت و مواضع پدافندی بهتر و تسهیل عملیات‌های آتی را در این منطقه با توجه به عامل دید و تیری که این ارتفاعات روی منطقه اطراف خود و شهر سوسنگرد و حتی تنگ چزابه داشت، در دستور کار قرارگاه نیروی زمینی ارتش در جنوب قرار گرفت و لشکر ۹۲ زرهی طرحی به نام «طرح عملیاتی مهدی (عج)» با هدف تصرف ارتفاعات الله‌اکبر تهیه نمود و به علل مختلف از جمله کمبودهای لجستیکی و نظریه تاکتیکی سرتیپ ظهیرنژاد فرمانده وقت نیروی زمینی که معتقد بود با اجرای چنین عملی، احتمال دارد عراق در منطقه طراح اقدام به تک نموده و با قطع جاده اهواز - حمیدیه، عقبه نیروهای تک‌ور خودی را بسته و در واقع آنها را محاصره نماید. البته این نظریه در آن زمان دیدگاه خوبی بود و حمله ارتش عراق در منطقه طراح هر زمان متصور بود و در صورت قطع جاده اهواز- حمیدیه کلیه یگان‌های مستقر در منطقه الله‌اکبر به محاصره می‌افتادند. لذا اجرای طرح عملیاتی مذکور موکول به بررسی و مطالعه دقیق‌تر و بیشتر شد. سرتیپ ظهیرنژاد فرمانده نیروی زمینی، به تک در منطقه جنوب اهواز به منظور دور کردن نیروها و تهدید دشمن از اهواز اولویت قائل بود. به هر حال اجرای طرح یاد

شده تا اردیبهشت ۱۳۶۰ معوق ماند. اما روح تهاجمی و میل به آفند از اوایل سال ۱۳۶۰ به طور بارزی تقویت شده بود. حالت نه جنگ و نه صلح همه را خسته کرده بود و همه می‌خواستند تحرکی در جبهه‌ها ایجاد شود و دشمن را از حالت استراحت و تثبیت وضعیت خارج سازند. لذا با بررسی‌های صورت گرفته، فرماندهان رده بالایی ارتش به این نتیجه رسیده بودند که با توجه به گسترش لشکرهای ۱۶ و ۹۲ زرهی دو عنصر عمده توان رزمی نیروی زمینی در منطقه سوسنگرد، حمله به ارتفاعات الله‌اکبر و تصرف آن مناسب‌ترین منطقه برای تعرض به دشمن می‌باشد.

مسئله‌ای که در عملیات الله‌اکبر حائز اهمیت و حتی نگران‌کننده بود، تأمین بود. ما از ابتدای استقرارمان در شرق ارتفاعات الله‌اکبر نگران همین موضوع بودیم، زیرا هیچ‌گونه تأمینی نداشتیم. کم بودن نیروهای مدافع و پوشش منطقه توسط تعداد کمی نیرو و این نگرانی را به وجود آورده بود که چنانچه دشمن موفق شود در یک منطقه به خطوط دفاعی ما رخنه کند، ما به سختی قادر خواهیم بود رخنه دشمن را سد کنیم. چون خطوط دفاعی ما کاملاً فاقد عمق بود و در اغلب مناطق دفاعی فقط یک خط پوشش بود. گسترش دفاع در عمق برابر روش‌های کلاسیک که باید حداقل در سه رده، شامل: دفاع مقدم، تثبیت‌کننده و احتیاط باشد وجود نداشت. تقریباً در هیچ منطقه رده تأمینی نداشتیم و احتیاط نیز به طور محدود در لشکر وجود داشت. تیپ‌ها و گردان‌ها غالباً فاقد احتیاط بودند، در بعضی مواقع فرماندهان قبول خطر می‌کردند و عناصری را از خط مقدم دفاع به عقب می‌بردند و به صورت احتیاط نگه می‌داشتند تا امکان تعویض واحدها را داشته باشند. البته عناصری از سپاه پاسداران و نیروهای بسیج مردمی و نیروهای نامنظم هم در مناطق یگان‌های ارتش مستقر بودند ولی استعداد آنها در حد قابل ملاحظه‌ای نبود و همچنین سازمان رزمی مناسبی نداشتند. از طرفی فاقد سلاح‌های لازم برای مقابله با دشمن نیز بودند و از نظر آموزش هم در سطح مناسبی قرار نداشتند. اما روحیه جنگی و ایمان بالایی داشتند و کسی هم آنان را مجبور به جنگ نکرده بود و تنها عامل حضور آنها در میادین جنگ، ایمان قلبی خود آنها برای دفاع از حیثیت و شرف جمهوری اسلامی ایران بود که می‌بایست این پتانسیل به آموزش‌های رزمی آمیخته می‌شد تا اثرات مطلوبی را در جنگ شاهد می‌شدیم که به مرور این مهم صورت می‌پذیرفت.

منطقه عملیات الله‌اکبر که در طرفین رودخانه کرخه بود، در جنوب رودخانه کرخه به صورت یک رخنه عمیق وارد منطقه اشغالی دشمن می‌گردید که جناح چپ (جنوبی) این رخنه

در امتداد رودخانه کرخه کور و نیسان مورد تهدید جدی دشمن بود و دشمن می‌توانست در این جناح، حدود ۴۰ کیلومتری که فقط با تیپ ۳ لشکر ۱۶ زرهی آن هم با استعداد ضعیف پوشش می‌شد، خطوط مواصلاتی یگان‌های لشکر ۱۶ زرهی را قطع کند و موجودیت این لشکر را به خطر اندازد و در صورت بروز چنین اتفاقی، دفاع از کل جبهه اهواز به طور جدی به خطر می‌افتاد. این موضوع حساس از دید فرماندهان پوشیده نبود و در طرح‌های عملیاتی توجه خاصی به حفظ مواضع پدافندی موجود شده بود و هدف اصلی از اعزام تیپ ۲ لشکر ۹۲ زرهی به منطقه الله اکبر این بود که چنانچه حمله تیپ ۳ زرهی با موفقیت توأم نگردد و دشمن مواضع دفاعی موجود لشکر ۹۲ یا ۱۶ زرهی را به خطر اندازد، این تیپ که تنها نیروی احتیاط در منطقه اهواز بود، برای مقابله با تهدیدهای جدی وارد عمل گردد. ضمناً به تیپ ۱ لشکر ۹۲ زرهی و تیپ ۳ زرهی لشکر ۱۶ زرهی مأموریت داده شده بود با مراقبت شدید در مناطق مربوطه که جناح چپ محور پیشروی را می‌پوشانند، دفاع نمایند. به علاوه، برای اینکه بیش از حد معقول قبول خطر نشده باشد، عمق هدف کمتر انتخاب شد و در حقیقت هدف اصلی انهدام نیروهای خط مقدم دشمن انتخاب گردید تا هرچه سریع‌تر موفقیت‌های به دست آمده تثبیت شود و برای مقابله با وارد عمل شدن احتیاط دشمن نیروهای تک‌کننده آمادگی کامل را داشته باشند. البته وضعیت یگان‌های دشمن هم از نظر نیروی انسانی مناسب نبود و تا آن زمان نتوانسته بود تلفات وارده به یگان‌های خود را جبران کند و در صورت جبران نیروهای از دست داده، نیروهای جایگزین از آموزش خوبی برخوردار نبودند که این مسئله به نفع نیروهای ما بود اما دشمن در تجاوز اولیه خود موفق شده بود قسمت زیادی از خاک کشورمان را اشغال و وضعیت خود را تثبیت کند، ولی وظیفه نیروهای ما این بود که به هر طریقی که شده دشمن را از خاک کشور بیرون برانند. به هر جهت تمامی یگان‌های مستقر در منطقه الله اکبر و سوسنگرد برای دستیابی به پیروزی در تلاش بودند.

روز سه‌شنبه ۶۰/۲/۲۹ منطقه آرام بود، برای حمله به ارتفاعات الله اکبر و بیرون راندن دشمن به لحظات پایانی نزدیک می‌شدیم و لحظه شماری می‌کردیم. آخرین هماهنگی‌ها در حضور فرمانده گردان و فرمانده توپخانه لشکری از ساعت ۱۳:۰۰ الی ۱۴:۳۰ در پاسگاه رده عقب انجام شد. آخرین شناسایی‌ها نیز قبل از حمله جهت گردان‌های کمک مستقیم و تقویتی انجام گرفت. همه چیز برای حمله به ارتفاعات الله اکبر آماده شده بود. گروه‌های نامنظم دکتر چمران از سمت چپ و راست و یگان‌های پیاده منظم از قسمت روبه رو آمادگی کامل برای یک

حمله سرنوشت‌ساز را تدارک دیده بودند. احتمال ۵۰ تا ۷۵ درصد تلفات مورد قبول قرار گرفته و پیش‌بینی شده بود که در مرحله اول، این تلفات به گروه‌های نامنظم و یگان‌های پیاده وارد شود و در صورتی که عملیات کشف نمی‌شد و توأم با غافلگیری صورت می‌پذیرفت، تعداد زیادی از نفرات یگان‌های دشمن را زنده به اسارت در می‌آوردیم. البته این مسائل پیش‌بینی‌هایی بود که بر اساس معادلات و محاسباتی توسط فرماندهان و طراحان انجام گرفته بود که می‌بایست به آنها توجه خاصی می‌شد تا یگان‌های تک‌ور در حین عملیات بتوانند وضعیت خود را بر اساس شرایط به وجود آمده ساماندهی و جایگزینی‌های مناسبی را انجام دهند. زیرا دشمن ارتفاعات و مناطق بسیار خوبی را در اختیار داشت و تک‌نیروهای خودی به دشمن قرار بود به مواضع مستحکم دشمن صورت بگیرد که قطعاً مشکل‌آفرین بود. قرار بود عملیات در تاریکی شب و ساعت ۲۴:۰۰ آخرین لحظات شب چهارشنبه به‌روز پنج‌شنبه به اجرا در آید که پیش‌بینی شده بود عملیات و تسخیر کامل ارتفاعات الله‌اکبر تا ساعت ۰۹:۰۰ صبح روز پنج‌شنبه خاتمه می‌یابد.

ارتفاعات الله‌اکبر، همان ارتفاعی است که در تاریخ ۱۳۵۹/۷/۵ به تصرف نیروهای دشمن درآمد و دشمن ناجوانمردانه در این ارتفاعات جنایاتی را مرتکب و جمع‌کثیری از نفرات تیپ ۳ زرهی را در این منطقه به شهادت رساند و نفرات تیپ ۳ زرهی و یگان ما (گردان ۳۸۸ توپخانه) تا آخرین نفس جان‌فشانی کردند و پس از گذشت ۲۰ روز در تاریخ ۱۳۵۹/۷/۲۴ با تشکیل یک گروه رزمی به تپه‌های الله‌اکبر حمله کردیم و تا شهر بستان نیز پیشروی کردیم، ولی به علت کمبود نیرو، احساس می‌شد که احتمال دارد دشمن یگان‌های ما را دور زده و به محاصره درآورد و یا اصطلاحاً قیچی کند، لذا دستور داده شد به عقب برگردیم و در تپه‌های الله‌اکبر پدافند کنیم. مدتی از این ارتفاعات توسط یک گروه بسیار ضعیفی از تیپ ۳ زرهی لشکر ۹۲ که مسئولیت نگهداری آن را به عهده داشت، با یک گردان توپخانه کمک مستقیم ۱۵۵م خودکشی به فرماندهی سرگرد ابراهیمی و یک آتشبار از گردان ۳۸۸ توپخانه ۱۷۵م خودکشی پدافند می‌شد که بالأخره در حمله مورخه ۱۳۵۹/۷/۲۵ این ارتفاعات به دلیل نداشتن نیروی مناسب و کافی، توسط ارتش عراق تصرف شد. در حقیقت با تصرف ارتفاعات الله‌اکبر، کلیه منطقه به دست عراقی‌ها افتاد. بعد از مدت هشت ماه با تلاش زیاد و تجدید سازمان یگان‌های مستقر در منطقه و با تک‌نیرویی که می‌توان گفت ۲۵ برابر استعداد مورخه

۱۳۵۹/۷/۵ بود، آماده شده بودیم که با یک حمله برق آسا در ساعت ۲۴:۰۰ مورخه ۶۰/۲/۳۰ دشمن را تار و مار و منهدم کنیم. آرزو داشتیم که با یاری خداوند پیروزی با ما خواهد بود.

سروان مهدی دامغانیان (سرتیپ ۲ بازنشسته) رئیس رکن یکم گردان ۳۸۸ توپخانه از حوادث روز جمعه هیجدهم الی چهارشنبه سی ام اردیبهشت ماه در دفتر ثبت روزانه خود نوشته است:

با حادثه انفجار توپ آتشبار یکم که در نیمه شب هیجدهم به طرز وحشتناکی اتفاق افتاد به همراه ستوان داود صادقی و پشت سر فرمانده گردان و سروان خدادوست خودمان را به آتشبار یکم رساندیم. در آتشبار یکم همه هراسان و ناراحت بودند و صدای انفجار گلوله های دشمن در اطراف موضع و منطقه به گوش می رسید. تا ساعت ۰۳:۰۰ نیمه شب در آتشبار یکم در جستجو بودیم، یک قطعه از لوله توپ بیش از ۵۰۰ متری توپ در پشت آتشبار به زمین افتاده بود که خوشبختانه به کسی آسیبی نرسانده بود. سرباز ناصر مرسوقی از ناحیه ران پا به شدت آسیب دیده بود و سربازان موسوی، دولت مردان و کندیری نیز جراحات سطحی دیده بودند و گروه بان بهروز رستمی که گیج و بهت زده بود نیز از ناحیه سر مجروح شده بود و متأسفانه سرباز پریشانی بسک گلوله به سرش اصابت کرده بود و در دم به شهادت رسیده بود. بعد از اعزام نفرات مجروح به بهداری تیپ به اتفاق سروان خدادوست با دلی غمگین به طرف قرارگاه رفتیم. وقتی روی تخت دراز کشیدم با دنیایی غم به سرنوشت خودم و دیگر هم‌زمانم فکر کردم. تا صبح بیدار بودم تا اینکه در ساعت ۰۵:۰۰ صبح مقدمات کارهای اداری سرباز شهید پریشانی را آماده کردم تا پیکر شهید را به همراه ستوان سوم مجیری تهرانی کمک معاون آتشبار یکم که افسر عامل جدید بود و کارهای حقوق و فوق العاده نفرات را شب گذشته آماده کرده بودیم به تهران جهت تحویل به خانواده اش اعزام نماییم. صبح برای پیگیری کارهای شهید به پادگان تیپ ۳ زرهی در دشت آزادگان رفتم که به ما خبر دادند پیکر شهید به سردخانه جندی شاهپور اهواز تخلیه شده است. از شانس بد دو حلقه لاستیک خودرو پنچر شده بود و مدتی را در پادگان دشت آزادگان جهت پنچرگیری معطل شدیم. بعد از اتمام کارها به سوی سردخانه جندی شاهپور حرکت کردیم. در بین راه به روح شهید و آمرزش آن بزرگوار دعا می کردم، بیشتر ناراحتی ام این بود که سرباز شهید متأهل بود و در انتظار به دنیا آمدن فرزندش بود. بیشتر شهیدان متأهل بودند و ما از این بابت خیلی ناراحت می شدیم و در افکارمان می گفتیم، خدایا به همسران و فرزندان این عزیزان چگونه باید خبر دهیم و چه بگوییم؟ خدایا خودت ما را یاری کن و به خانواده

آنان صبر عطا فرما. بعضی اوقات پیش خود می‌گفتم، ای جنگ و ای زندگی نفرین بر تو! که این قدر ارزش و زندگی انسان‌ها را به بازی گرفته و به صفر می‌رسانی. هر چند شهدا برای همیشه تاریخ زنده هستند اما برای پدران، مادران، همسران و فرزندان آنان که عزیزشان را به خاک می‌سپارند بسیار سخت است و برای همیشه تا زنده هستند حسرت می‌خورند. اما ما برای عظمت شخصیت و ایمان و وطن پرستی شهدای عزیزمان چه کردیم؟ در مقابل آنهمه ایثار و فداکاری چه کردیم؟ جز نامگذاری کوچه‌ها و خیابان‌ها و اتوبان‌ها! عکس آنها را همه‌جا مشاهده می‌کنیم ولی عکس خواسته‌هایشان عمل می‌کنیم! واقعاً انسان از نحوه زندگی و به شهادت رسیدن آن بزرگواران متعجب می‌شود، از ایمان و بزرگی و عظمت آن شیرمردان ایران زمین. همچنین صبر و استقامت خانواده‌های محترمشان که همواره به یاد عزیزانشان بوده ولی صبر را برای سربلندی کشورشان پیشه کرده‌اند. واقعاً این جنبه‌های جنگ، ویران کننده روان انسان‌ها است. من از اوایل جنگ در سردخانه جندی‌شاهپور و دیگر سردخانه‌ها مراجعه و در مورد امور شهدا فعالیت داشتم که با دیدن اجساد شهدا روحیه‌ام دگرگون می‌شد و گاهی برای آنان در خلوت خود اشک می‌ریختم. به توپخانه لشکر در اهواز رفتم و به افسر نگهبان گروه ۳۳ توپخانه شهادت آن سرباز را اطلاع دادم، ولی روز جمعه بود و قرار شد روز بعد اقدامات بایسته انجام پذیرد. آن روز در شهر اهواز یکی از سربازان قدیمی‌ام به نام شمس علی زارع را که قبل از انقلاب در یگانم بود را ملاقات نمودم. او اظهار داشت در گروه دکتر چمران به عنوان داوطلب فعالیت داشته و در اهواز در مدرسه‌ای به نام شهید طالقانی اسکان دارد که از دیدن همدیگر خیلی خوشحال شدیم. بعد از اتمام کارهایم در توپخانه لشکر دیگر هوارو به تاریکی می‌گرایید که به طرف مواضعمان به راه افتادیم. به شهر حمیدیه رسیدیم و اطلاع یافتیم که یک فروند موشک زمین‌به‌زمین توسط دشمن به شهر شلیک شده و به یک بستنی فروشی و چند مغازه اصابت نموده بود که بر اثر این حمله ددمنشانه تعداد ۱۱ نفر کشته و ۲۴ نفر هم مجروح شده بودند، این حادثه من را خیلی دگرگون نمود. بالأخره در ساعت ۲۱۰۰ به مواضع خودمان رسیدیم و بعد از گزارش کار به فرمانده گردان مشغول کارهای جاری خودم شدم.

روز شنبه ۶۰/۲/۱۹ از صبح طوفان شدیدی وزیدن گرفته بود که گرد و غبار عجیبی را به وجود آورده بود به طوری که اصلاً دید کافی نداشتیم و همه نفرات احساس

ناراحتی می کردند. البته از نظر نظامی طوفان به نفع ما بود ولی آزاردهنده بود. ظهر آن روز یکی از نفرات گروه دکتر چمران به نام آقای راشد که قبل از جنگ فرماندار بندر لنگه بود میهمان ما بود. چهره او کاملاً چریکی بود، از وضعیت یگان هایشان سؤال کردیم که راضی به نظر می رسید. اما اظهار داشت تجهیزات کافی خصوصاً توپخانه نداریم تا در عملیات ها متکی به خودمان باشیم.

تا روز سه شنبه ۶۰/۲/۲۲ درگیری های پراکنده توپخانه ادامه داشت و در ساعت ۰۳:۰۰ نیمه شب آن تاریخ ناگهان تیراندازی توپخانه دشمن به صورت آتش تهیه شروع شد. به یگان ها آماده باش داده شد و درگیری ها به اوج خود رسید و به شدت توپخانه های طرفین مواضع یکدیگر را زیر آتش گرفته بودند، درگیری ها تا ساعت ۰۶:۰۰ صبح ادامه داشت اما از تلفات اطلاعی نیافتیم که به مرور از آتش ها کاسته شد و در ساعت ۷:۳۰ منطقه آرام شد و همه نفرات خسته و کوفته کمی به استراحت پرداختند. در همین اثنا فرمانده گردان به بازدید توپ های ضد هوایی گردان رفت و یک قبضه توپ ضد هوایی را که کسی روی توپ حضور نداشت را مشاهده نمود که سر و صدایش بلند شد و رئیس توپ آن را یک ماه منتظر خدمت نمود و فرمانده پدافند هوایی را در دستور لشکر توییح کرد. واقعاً این تنبیهات لازم و واجب بود، زیرا به جان نفرات گردان بستگی داشت.

روز شنبه ۶۰/۲/۲۶ برای دیدار با مجروحین گردان و کارهای سرباز شهید پریشانی همراه با سروان خدادوست به اهواز رفتیم. ابتدا به سردخانه رفتیم و گواهی فوت شهید پریشانی را دریافت کردم، سپس به پشتیبانی لشکر ۹۲ زرهی رفتیم و در مورد لوله های توپ های ۱۷۵م و کمبود آنها صحبت کردیم که از آنها نیز کاری ساخته نبود. به هتل نادری که بیمارستان مجروحین شده بود مراجعه کردم و مطلع شدم سرباز مرسوقی به تهران انتقال یافته است. در بیمارستان تعدادی مجروح و کشته شده عراقی را دیدم که در عملیات شب گذشته در جبهه آبادان با از بین رفتن تانک ها و نفربرهایشان مجروح و به اسارت درآمده بودند. البته تعدادی اسیر هم که سالم بودند را دیدم. از آنجا به بیمارستان شرکت نفت رفتیم و سرباز خضرودی جمعی آتشبار یکم را که در اثر بی احتیاطی دچار سوختگی شدیدی شده بود را ملاقات کردم که تمام وجودش درد بود و به شدت از درد می نالید. در اتاق دیگر یک ستوان یار عراقی که تیر خورده بود و با نگاهی غمگین من

را نگاه می کرد، مشاهده کردم. واقعاً دلم برای انسان های بی گناه سوخت و برای آنان گریه کردم. بعد از اتمام کارها عصر همان روز، از اهواز به همراه سروان خدادوست، استوار محمد طوسی و دو نفر دیگر به مواضع خودمان بازگشتیم. نفرات گردان از خبر مسرت بخش عملیات منطقه آبادان که به پیروزی رزمندگان اسلام ختم شده بود، شاد بودند. حتی اخبار رادیو اعلام کرده بود جاده ماهشهر - آبادان آزاد شده است.

ساعت ۰۶۰۰ صبح روز یکشنبه ۶۰/۲/۲۷ گردان سرهنگ دهقان (سرتیپ ۲ بازنشسته) که در شرق ارتفاعات الله اکبر مستقر بود، با ۱۸ قبضه توپ ۱۵۵م شروع به تیراندازی به صورت آتش تهیه کردند. آتشبارهای گردان ۳۸۸ توپخانه نیز در ساعت ۰۶۳۰ با یک آتش تهیه انبار مهمات دشمن را به آتش کشیدند و یک عملیات توپخانه به طور دقیق انجام شد که نتیجه بسیار خوبی داشت. خبر رسید که در منطقه شحیطیه تعدادی از نفرات دشمن با بلند کردن پرچم سفید خود را تسلیم کرده اند. در صبح این روز نیز بالگردهای هوانیروز مجهز به موشک های دوربرد که می گفتند تا ۱۰ کیلومتر برد دارند وارد عمل شدند و تا ساعت ۰۷۳۰ عملیات ادامه یافت که نتایج خوبی داشت.

روز ۶۰/۲/۲۸ از طریق لشکر ۹۲ زرهی اعلام شد که کلیه مرخصی ها لغو می باشد و متوجه شدیم که عملیات خیبر به زودی انجام خواهد شد. بعد از گذشت ۹ ماه می خواستیم حمله کرده و نیروهای دشمن را منهدم و عقب برانیم و رو به جلو حرکت نماییم. ساعت ۱۷۰۰ به من دستور دادند به عنوان افسر رابط توپخانه جلو رفته و با گردان ۳۱۸ توپخانه کمک مستقیم ۱۵۵م تیپ ۳ زرهی هماهنگی های لازم را به عمل آورم. به آن گردان رفتم و با سرگرد مختاری و سروان ریاحی افسر عملیات گردان، هماهنگی های لازم را در خصوص آتش توپخانه و لیست آماج انجام دادم و پس از اتمام هماهنگی های لازم به گردان بازگشتم. در فرارگاه گردان سرگرد قاسمی افسر تطبیق آتش توپخانه منطقه خبر خوبی را به ما داد و گفت، هم زمان با عملیات الله اکبر، لشکر ۱۶ زرهی قزوین نیز در منطقه خود عملیاتی دارد. در آن شب حدود ساعت ۰۱۰۰ نیمه شب در منطقه لشکر ۱۶ زرهی واقع در منطقه طراح درگیری شدیدی بین نیروهای لشکر ۱۶ زرهی و نیروهای دشمن به وجود آمد و از گردان ما آتش خواستند که تعداد ۳۴ گلوله ۱۷۵م روی نفرات و ادوات زرهی دشمن در منطقه طراح تیراندازی کردیم. اخبار رسیده حاکی از آن بود که یک لشکر زرهی دشمن برای تصرف اهواز تک نموده

که با مقاومت نیروهای لشکر ۱۶ زرهی و دیگر مدافعان روبه رو شده و نتوانستند پیشروی داشته باشند.

ساعت ۱۰۰۰ صبح فرمانده گردان به همراه سرگرد قاسمی؛ افسر تطبیق آتش برای هماهنگی های لازم در خصوص عملیات به توپخانه لشکر ۹۲ زرهی رفتند و در بازگشت اعلام کردند تا یک هفته دیگر عملیات نخواهیم داشت.

روز چهارشنبه ۶۰/۱۲/۳۰ یک روز پر حادثه برای من بود. فرمانده گردان مرا به عنوان دیدبان به فرمانده توپخانه لشکر ۱۶ زرهی قزوین جناب سرهنگ هوشیار معرفی کرد. ستوان اسدی پور، فرمانده آتشبار ۱۳۰م گروه ۲۲ توپخانه نزد من آمد و کمی در کارهای مقدماتی به من کمک کرد اما سرگرد قاسمی بدون اطلاع و همراهی من به محل مأموریت رفت. ساعت ۱۴۰۰ از محل مورد نظر برگشت و از وضع روستای سیدخلف تعاریف زیادی کرد. برخلاف تمام اصول تاکتیکی، نیروها در قلب دشمن در دو جناح نفوذ کرده بودند تا از پل زدن دشمن جلوگیری کنند. در آن منطقه روزی نبود که حداقل تعداد پنج نفر تلفات نداشته باشیم. من از این موضوع که تعداد شش نفر مجروح شده و سرگرد قاسمی نتوانسته بود تا سیدخلف با خودرو برود و مجبور شده بود با قایق حرکت و مسیر را طی نماید، برایم جنبه شوخی داشت و حتی سرگرد قاسمی اصرار داشت که من به دیدگاه نرم ولی بنا به دستور با ستوان رحیم حسین نژاد افسر مخابرات و ستوان دوم وظیفه عسگری دیدبان گردان با دو دستگاه جیب میول رأس ساعت ۱۵۳۰ بعد از ظهر حرکت کردیم. از سمت روستای سبحانی به روستای هوفل ۱ و هوفل ۲ و جنیبات رفتیم که خبری نبود. به روستای شמוש رسیدیم و بعد به روستای سیداحمد رفتیم که از آنجا احساس خطر کردیم و دلهره وجودمان را فرا گرفت. تا اینکه به هدام، مقر گروه چمران به سرپرستی سروان ایرج رستمی رسیدیم. با همزمانم کارها را هماهنگ کردیم و در مرحله اول قرار شد به واسطه شرایط منطقه با قایق به منطقه سیدخلف برویم تا از تیررس دشمن در امان باشیم، ولی به علت صدور دستور مجدد و تماس بی سیمی مجبور شدیم با خودرو به حرکت خودمان ادامه دهیم. در کنار جاده انواع و اقسام ترکش های گلوله خمپاره، توپخانه و تانک دیده می شد و جاده هم مرتباً زیر آتش دشمن بود که ناگاه پشیمان شدم و تصمیم گرفتم برگردیم و با قایق مسیر را طی کنیم. من در آن لحظات در حضور دیگر نفرات خونسردی خود را حفظ کردم و با دعا و صلوات ادامه مسیر دادیم. به محض اینکه اولین خودرو به طرف روستای

سیدخلف پیچید ما هم سریع پیچیدیم و در کنار خودروی جلویی در کنار دیواری خودروی خودمان را پارک کردیم. مشغول دیدبانی شدیم، دشمن حدود سه کیلومتر با ما فاصله داشت که نفرات و تجهیزات آن به خوبی قابل رؤیت بودند. جایی که ما مستقر شده بودیم بین ارتفاعات الله اکبر و روستای دهلاویه قرار داشت. یعنی در سمت راست ما ارتفاعات الله اکبر و در سمت چپ ما روستای دهلاویه بود که توپخانه دشمن در آن حوالی مستقر و روی ما آتش خوبی داشت. در غرب سوسنگرد هم به فاصله ۱۰ کیلومتری نیروهای زرهی و پیاده دشمن در امتداد جاده بستان - سوسنگرد مستقر و گسترش یافته بودند که صدای تانک‌ها و نفربرهای آنها کاملاً به گوش می‌رسید. بعد از مدتی در سنگر دیدبانان قدیم گردان قرار گرفتیم که حدود یک ربع ساعت منطقه دیدگاه با خمپاره و توپ و تانک توسط دشمن گلوله باران شد. شدت انفجار و نزدیکی اصابت گلوله‌ها به حدی بود که سنگر دیدگاه به لرزش افتاده بود. واقعاً وحشتناک بود و در چهره همه نفرات ترس و دلهره را مشاهده می‌کردم. دشمن، طوفانی از آتش ایجاد کرده بود اما رزمندگانی را می‌دیدم که بدون توجه به آن آتش‌ها مأموریتشان را انجام می‌دادند. واقعاً قیامت پیش رویمان و مرگ در پشت سرمان قرار گرفته بود. بعد از یک ربع ساعت ستوان عسگری دیدبان آتشبار یکم به بیرون سنگر رفت و به خودروهای جیب نزدیک شد تا ببیند آسیبی دیده‌اند یا نه. ستوان عسگری به من خبر داد که جناب سروان یک دستگاه جیب میول بی‌سیم‌دار به علت اصابت گلوله خمپاره و یا توپخانه کاملاً منهدم شده است. نزدیک خودرو رفتیم و مشاهده نمودم به غیر از موتور جیب و باک بنزین چیزی از جیب باقی نمانده است. خوشبختانه با آن شدت انفجار باک بنزین جیب آسیبی ندیده بود و عراقی‌ها هم تا نابود کردن ما، دیگر دست بردار نبودند. چون کنار آن خودرو یک خودروی دیگر پارک شده بود که در داخل آن تجهیزات، مهمات و نارنجک زیادی وجود داشت که با انفجار آنها می‌توانست نقطه نشانی بسیار خوبی برای دیدبانان دشمن باشد و دیدگاه را کاملاً نابود کرد. تعدادی از نفرات خودی شب به روستای صالح حسن که کمی جلوتر از ده سیدخلف بود، رفته بودند که محل امن‌تری بود و دشمن فکر نمی‌کرد که نیروهای ما در آنجا مستقر شده باشند. ولی دشمن روی نقاط مختلف ده سیدخلف ثبت تیر کرده بود که هر لحظه می‌توانست با دقت تمام روی ده سیدخلف اجرای آتش نماید. در آن لحظات خیلی نگران بودم و هر چه با گردان تماس می‌گرفتم، نمی‌توانستم ارتباط برقرار کنم، گویا صدای ما را نداشتند و جوابی

هم نمی شنیدیم. من می خواستم با دادن مختصات یگان های خمپاره و توپخانه دشمن، روی آنها اجرای آتش کنم. بالأخره ساعت ۱۹۳۰ تماسمان برقرار شد و با درخواست تیر، اولین گلوله شلیک شده را در منطقه دشمن مشاهده کردیم. روی دو هدف مهم ثبت تیر کردیم تا برای روز بعد آمادگی کامل داشته باشیم و بتوانیم دشمن را به طور مؤثر مورد هدف قرار دهیم. در همین اثنا متوجه شدم از روبروی ده سیدخلف که دشمن حدود سه کیلومتری ما قرار داشت، دشمن با کالیبر ۵۰ ما را هدف گرفته و مرتب روی ما تیراندازی می کردند. تعداد هشت دستگاه تانک را در مقابل خود شناسایی و شمارش کردیم که به شدت دیدگاه را گلوله باران می کردند. ستوان حسین نژاد هم تا آن زمان نتوانسته بود ارتباط دیدگاه با گردان را برقرار کند و اظهار می داشت؛ بی سیم ها مشکل دارند تا اینکه دیدبان قدیم ستوان دوم وظیفه روئین فر آمد و هماهنگی های لازم را انجام دادیم و قرار شد وی به مقر گروه چمران برود و با گروه سروان رستمی به عنوان دیدبان همکاری نماید. به همین دلیل ستوان دوم وظیفه عسگری را با سرباز حیدری و امیری شاد، در سیدخلف به عنوان دیدبان گذاشتیم و من به اتفاق ستوان رحیم حسین نژاد و ستوان روئین فر به سوی مقر گروه چمران حرکت کردیم. من در آن روز با تعدادی از نفرات گروه چمران آشنا شدم و عملاً و از نزدیک مشاهده کردم که در چه شرایط سختی بدون هیچ گونه توقعی مردانه و بسیار شجاعانه با دشمن می جنگند و در آن شرایط سخت، بدون غذای کافی و بدون آب آشامیدنی مناسب به رزم خود ادامه می دادند. آنها از آب رودخانه کرخه که اصلاً مناسب شرب نبود، استفاده می کردند و شاهد بودم که تا ساعت ۱۸۰۰ هنوز ناهار نخورده بودند. بله آن رشادت ها و فداکاری ها بود که اکنون مردم بعد از جنگ در کمال آسایش و امنیت به زندگی خود ادامه می دهند و به یاد آن بزرگواران و قهرمانان گمنام هم نیستند. زندگی که برای خیلی ها بارزش است برای آنان بی ارزش شده بود و اسراری را کشف کرده بودند که شاید برای خردمندان پنهان باشد، ولی برای آن رزمندگان شجاع و از خود گذشته به خواست خدا آشکار گردیده بود. آنان همچون شیر می غریدند. آنها اصلاً به فکر اسم و رسم نبودند و فقط و فقط برای رضای خدا می جنگیدند و از هیچ کسی هم توقعی نداشتند، آنان رزمندگان واقعی هستند که همیشه در ذهنم وجود دارند و برایم قابل احترامند. آن مردان نه برای درجه و مقام و نه برای مال دنیا می جنگیدند، هیچ توقع و انتظار و خواسته ای نداشتند و هیچ مقام انسانی آنها را وادار به آمدن به جبهه نکرده بود. آنها داوطلبانه فقط و فقط برای

رضای خدا و حفظ کشور و امنیت هم‌وطنانشان در خطوط مقدم جبهه حضور یافته بودند و با دفاع از کیان اسلامی و به شهادت رسیدن در این راه مقدس، راه را برای دیگر رزمندگان که بعدها به صفوف رزمندگان اسلام پیوستند، هموار نمودند تا بتوانند دشمن را از خاک کشورمان بیرون برانند (یادشان گرامی و روحشان شاد).

در روستای سیدخلف و دیگر روستاهای منطقه آثاری از حضور مردم نبود. مردم منطقه دارایی خود که شامل مرغ و خروس و احشام و دیگر وسایل زندگی شان بود را جا گذاشته و متواری و آواره شده بودند و سگ‌های به جا مانده آنها هراسان بودند و به این طرف و آن طرف می‌دویدند و هر کس را می‌دیدند پارس می‌کردند. واقعاً مناظر دردآور، گریه‌آور و غم‌انگیزی بود، نمی‌دانم از آن همه فاجعه چه بگویم تا بتوانم آن وضعیت را توصیف نمایم. در سراسر جاده کانالی احداث کرده بودند تا خودرویی که در حال عبور بود، توسط دشمن دیده نشود و مورد هدف قرار نگیرد. التهاب و وحشت فوق‌العاده‌ای در آن منطقه حاکم بود که از گفتنش عاجزم. حدود ساعت ۲۰۳۰ به هدام، مقر گروه دکتر چمران رسیدیم. گلوله‌های روشن‌کننده خودی و دشمن کاملاً مشخص بودند. نفرات گروه چمران اصرار داشتند که ما با خودروی مان منطقه آنان را هرچه سریع‌تر ترک کنیم. بالأخره ستوان روئین فر را نزد آنان گذاشتیم و منطقه را ترک و به سوی مواضع خودمان حرکت کردیم. مسیر برگشت و جاده‌ای که نیروها در آن تردد می‌کردند، بسیار بد و وحشتناک بود و بوی مرگ هر لحظه به مشام می‌رسید. بالأخره ساعت ۲۲۳۰ به مواضع خودمان رسیدیم و فرمانده گردان و سروان خدادوست را دیدیم که روی نفربر پست فرماندهی که خراب بود، کار می‌کردند تا آن را راه‌اندازی نمایند.

سرگرد آجوری (سرتیپ ۲ بازنشسته) فرمانده گردان ۳۸۸ توپخانه ۱۷۵م از حوادث و اتفاقات قبل از عملیات ارتفاعات الله‌اکبر در دفتر ثبت روزانه خود نوشته است:

ساعت ۱۲۰۰ روز ۳۰/۲/۶۰ فردی به نام امین شریعت که دانشجو و داوطلب بود با عشق و علاقه قصد داشت جهت دیدبانی به منطقه فنیخی و بستان برود که در اشغال و تصرف یگان‌های دشمن بود. او برای هماهنگی به گردان ۳۸۸ توپخانه آمده بود و همه کارها و هماهنگی‌های لازم انجام شده بود. سه نفر دیدبان به خطوط مقدم منطقه عملیات در این روز اعزام کردیم. ستوان روئین فر با گروه چمران به سرپرستی سروان

ایرج رستمی و ستوان عسگری به منطقه سیداحمد و امین شریعت به منطقه روستای فنیخی، سابله و بستان. در ساعت ۱۴:۳۰ به همراه سروان خواجوی به پاسگاه فرمانده تیپ ۳ زرهی رفتیم و به فرمانده تیپ ۳ زرهی جناب سرهنگ الماسی اطمینان دادیم که در حین پیشروی با حداکثر قدرت آتش توپخانه هدف‌های دوربرد دشمن، پاسگاه‌های فرماندهی و احتیاط‌های دشمن را در مرحله اول نابود کنیم. پس از خداحافظی با ایشان در ساعت ۱۵:۰۰ همراه سرگرد قاسمی افسر تطبیق آتش منطقه و ستوان اسدی‌پور فرمانده آتشبار ۱۳۰م گروه ۲۲ توپخانه به پاسگاه فرمانده توپخانه لشکر برای آخرین هماهنگی‌ها رفتیم. طرح همانی بود که قبلاً مشخص شده بود، فقط ساعت اجرای آتش‌تهیه از ساعت ۲۴:۰۰ به ساعت ۰۳:۳۰ روز پنجشنبه موکول شده بود و پس از آخرین هماهنگی به پاسگاه خودمان بازگشتیم. سروان مهدی دامغانیان و ستوان رحیم حسین‌نژاد را برای آخرین هماهنگی با دیدبانان در ساعت ۱۵:۰۰ به محل دیدگاه‌های گردان در خطوط مقدم فرستادم و قرار بود یک ساعت بعد مراجعت کند ولی به موقع نیامد. خیلی نگران بودم، در ساعت ۱۹:۳۰ از طریق بی‌سیم دیدبانان گردان اطلاع دادند، عراقی‌ها آنها را محاصره کرده و به خمپاره بسته‌اند. بلافاصله مختصات محل درگیری را دادند و با آتش توپخانه ۱۷۵م دشمن را خاموش کردیم و آن‌ها در ساعت ۲۲:۳۰ به پاسگاه فرماندهی گردان بازگشتند و اطلاع دادند که جیب بی‌سیم آ-ام ۱۰۶، مورد اصابت ترکش گلوله دشمن قرار گرفته و از بین رفته است. با توجه به کمبودی که در این نوع بی‌سیم‌ها داشتیم ناراحت شدم زیرا عملیات گردان را به مخاطره می‌انداخت. اما گردان در ساعت ۲۳:۰۰ بلافاصله یک دستگاه جیب که دارای بی‌سیم و تجهیزات کامل بود را به منطقه اعزام کرد.

فصل سوم

عملیات خیر، امام علی (ع)

وضعیت کلی منطقه عملیاتی خیبر

منطقه عمومی عملیات، غرب و شمال غرب سوسنگرد تا بستان شامل تپه‌های الله اکبر در شمال رودخانه کرخه و منطقه اشغالی دشمن بین سوسنگرد تا شهر بستان در جنوب رودخانه کرخه تعیین و فرارگاه کنترل کننده عملیات فرارگاه مقدم نیروی زمینی در جنوب بود. یگان‌های عمده شرکت کننده در عملیات

نیروهای خودی

لشکر ۱۶ زرهی منهای تیپ ۲ و ۳ زرهی، تیپ ۵۵ هوارد زیر امر لشکر ۱۶ زرهی، لشکر ۹۲ زرهی منهای تیپ ۱ زرهی، سپاه پاسداران منطقه اهواز و سوسنگرد زیر امر لشکرهای ۱۶ و ۹۲ زرهی، گروه نامنظم شهید دکتر چمران زیر امر لشکرهای ۱۶ و ۹۲ زرهی و گروه هوانیروز مأمور به جبهه اهواز.

نیروهای دشمن

یگان‌های عمده متجاوز در منطقه عملیات سوسنگرد و بستان که از کرخه کور در جنوب تا تپه‌های رملی الله اکبر در شمال رودخانه وسعت داشتند، عناصری از لشکر ۹ زرهی شامل تیپ‌های ۱۴ مکانیزه، ۳۵ و ۴۳ زرهی بودند که سازمان و گسترش آنان به شرح زیر بود: تیپ ۳۵ زرهی شامل:

فرارگاه تیپ در بستان. گردان ۱۳ مکانیزه در ارتفاعات الله اکبر. گردان تانک الکندی در ارتفاعات الله اکبر. یک گروهان کماندو در ارتفاعات الله اکبر. تعدادی یگان حدود گروهان در منطقه بین ارتفاعات الله اکبر تا بستان. تیپ ۱۴ مکانیزه شامل:

فرارگاه تیپ در هویزه، گردان ۱ مکانیزه در جنوب پل سابله. گردان ۲ مکانیزه در غرب هویزه، گردان ۳ مکانیزه در شرق هویزه و تعدادی یگان تانک و کماندو به استعداد حدود گروهان در منطقه بین سوسنگرد تا پل سابله در عمق آرایش داشتند. تیپ ۴۳ زرهی شامل:

فرارگاه تیپ در جنوب کرخه کور مقابل منطقه طراح، گردان ۱۰ مکانیزه در سعدون حمودی شمال کرخه کور. گردان تانک عکه در سعدون حمودی شمال کرخه کور، گردان تانک علی در جنوب کرخه کور.

توپخانه لشکر ۹ زرهی دشمن:

یک گردان توپخانه در منطقه بستان، یک گردان توپخانه در هویزه، دو گردان توپخانه در جنوب کرخه کور در منطقه طراح.

نکته ای که لازم به یادآوری می باشد، این است که ارتش متجاوز عراق از آغاز تجاوز به کشور ایران یک طرح گسترش به کار برده بود که با تغییرات جزئی تا زمان بیرون رانده شدن از خاک ایران آن را حفظ کرد و در منطقه عمومی حمیدیه، سوسنگرد، بستان، هویزه از ابتدا لشکر ۹ زرهی گسترش یافت و با وجود اینکه در عملیات نصر (کرخه کور) در دی ماه ۱۳۵۹ توسط لشکر ۱۶ زرهی، تیپ های ۳۵ و ۴۳ زرهی این لشکر تلفات زیادی را متحمل شده بودند، با این وجود به علت محدود بودن مقدرات ارتش متجاوز، این لشکر تعویض نگردید بلکه همان یگان ها تجدید سازمان کردند و در همان منطقه باقیمانده بودند و تغییرات سازمانی در رده گردان و حداکثر تیپ انجام گرفته بود. لذا استعداد موجود این یگان ها خیلی کمتر از استعداد سازمانی بود و تلفات و ضایعات وارد شده به آنها به طور کامل جایگزین نشده بود که می توانست مزیتی برای نیروهای خودی محسوب شود.

سازمان و گسترش نیروهای خودی

الف- قرارگاه متحرک نیروی زمینی به عنوان قرارگاه هماهنگ کننده در نزدیکی قرارگاه لشکر ۹۲ زرهی در تپه های شمال غربی حمیدیه.

ب- لشکر ۱۶ زرهی:

(۱) قرارگاه لشکر: در بیشه کمبویه بین اهواز- حمیدیه، قرارگاه تاکتیکی در حوالی

آبادی ابوحمیظه در شرق سوسنگرد.

(۲) تیپ ۱ زرهی: قرارگاه تیپ شرق سوسنگرد، گردان ۱۸۵ مکانیزه، گردان ۲۲۰ تانک،

یگان های پشتیبانی رزمی و پشتیبانی خدمات رزمی.

(۳) تیپ ۲ زرهی در تنگه رقابیه واقع در منطقه غرب شوش پدافند می کرد.

(۴) تیپ ۳ زرهی: در منطقه طراح واقع در جنوب جاده حمیدیه - سوسنگرد پدافند

می کرد. قرارگاه تیپ حوالی آبادی جلالیه، گردان ۱۲۴ مکانیزه، گردان ۲۲۴ تانک،

گردان ۲۲۷ تانک، گردان ۳۸۲ توپخانه ۱۵۵م خودکشی، یگان های پشتیبانی رزمی و

پشتیبانی خدمات رزمی.

(۵) تیپ ۵۵ پیاده هوایرد (زیر امر لشکر ۱۶ زرهی): قرارگاه تیپ، گردان ۱۰۱ پیاده هوایرد، گردان ۱۲۶ پیاده هوایرد، گردان ۲۵۲ سوار زرهی (زیر امر)، گردان ۳۹۴ توپخانه ۱۵۵م خودکشی، یگان‌های پشتیبانی رزمی و پشتیبانی خدمات رزمی.

(۶) توپخانه لشکر: قرارگاه و آتشبار ارکان، گردان ۳۲۱ توپخانه ۱۵۵م خودکشی، آتشبار سوم گردان ۳۸۸ توپخانه ۱۷۵م خودکشی گروه ۳۳ توپخانه، آتشبار ۱۳۰م کشتی از گردان ۳۳۳ توپخانه گروه ۲۲. یک آتشبار کاتیوشا از گردان ۳۶۹ کاتیوشا گروه ۲۲.

(۷) احتیاط لشکر: گردان ۲۲۷ تانک (-) که احتیاط تیپ ۳ زرهی بود، احتیاط لشکر هم محسوب می‌شد.

(۸) عده‌های لشکر: شامل گردان مهندسی و گردان مخابرات.

(۹) فرماندهی پشتیبانی لشکر.

پ- لشکر ۹۲ زرهی.

(۱) قرارگاه لشکر در شرق تپه ۷۰ شمال غربی حمیدیه.

(۲) تیپ ۱ زرهی (در حین پدافند در جنوب غربی اهواز)، گردان ۱۲۱ مکانیزه، گردان ۱۶۵ مکانیزه، گردان ۲۲۱ سوار زرهی، گردان ۲۳۱ تانک ام-۶۰، گردان ۲۳۲ تانک چیفتن، گردان ۲۶۴ تانک چیفتن، یگان‌های پشتیبانی رزمی و خدمات رزمی.

(۳) تیپ ۲ زرهی احتیاط لشکر مستقر در تپه ۷۰ عقب مواضع تیپ ۳ زرهی، گردان ۱۰۵ مکانیزه، گردان ۲۰۷ تانک، گردان ۲۵۶ تانک، یگان‌های پشتیبانی رزمی و خدمات رزمی.

(۴) تیپ ۳ زرهی: گردان ۱۰۰ مکانیزه، گردان ۱۴۵ مکانیزه، گردان ۲۶۱ تانک. گردان ۲۹۳ تانک، یگان‌های پشتیبانی رزمی و خدمات رزمی.

(۵) توپخانه لشکری.

گردان ۳۱۲ توپخانه ۱۵۵م خودکشی، گردان ۳۱۸ توپخانه ۱۵۵م خودکشی، گردان ۳۲۰ توپخانه ۱۵۵م خودکشی، گردان ۳۳۰ توپخانه ۱۵۵م خودکشی، گردان ۳۸۸ توپخانه (-) ۱۷۵م خودکشی، گردان ۳۳۷ شلیکا پدافند هوایی، گردان ۳۶۶ توپخانه پدافند هوایی، یگان‌هایی از گروه‌های ۲۲ و ۳۳ توپخانه.

(۶) فرماندهی پشتیبانی لشکر.

(۷) عده‌های لشکری: گردان ۲۸۳ سوار زرهی، گردان مهندسی و گردان مخابرات.

مأموریت یگان‌ها

الف- قرارگاه مقدم نیروی زمینی در جنوب: قرارگاه مقدم نیروی زمینی با به کار بردن عناصری از لشکرهای ۱۶ و ۹۲ زرهی و تیپ ۵۵ هوابرد و سپاه پاسداران اهواز و نیروهای نامنظم دکتر چمران در ساعت (س) روز ۳۱ اردیبهشت ۱۳۶۰ در غرب سوسنگرد و تپه‌های الله‌اکبر حمله می‌کند، نیروهای دشمن را در منطقه نابود و تپه‌های الله‌اکبر را تصرف و تأمین می‌نماید.

ب- لشکر ۱۶ زرهی: ضمن حفظ مواضع پدافندی خود و در کنار کرخه‌کور با اجرای یک تک محدود در ساعت (س) روز ۳۱ اردیبهشت خاکریزهای دشمن را در غرب سوسنگرد تصرف و خط خیز کرکس (حدود ۶ کیلومتری غرب سوسنگرد) را تأمین می‌نماید.

پ- لشکر ۹۲ زرهی: ضمن حفظ مواضع پدافندی فعلی در جنوب غربی اهواز با اجرای یک تک محدود ارتفاعات الله‌اکبر را تصرف و تأمین می‌نماید.

ت- نیروی هوایی ارتش جمهوری اسلامی ایران با توجه به مقدمات خود عملیات الله‌اکبر را پشتیبانی می‌کند.

ث- گروه هوانیروز مستقر در اهواز در حدود مقدمات خود عملیات الله‌اکبر را پشتیبانی می‌کند.

ج- سپاه پاسداران منطقه اهواز - سوسنگرد زیر امر لشکرهای ۱۶ و ۹۲ زرهی در عملیات هماهنگ شده برابر طرح آن لشکرها عمل می‌کند.

چ- گروه نامنظم دکتر چمران زیر امر لشکرهای ۱۶ و ۹۲ زرهی در عملیات هماهنگ شده برابر طرح آن لشکرها عمل می‌کند.

دشمن، آخرین ارتفاعات غربی - شرقی در شمال شهر بستان را در دست داشت و با از دست دادن این ارتفاعات مجبور می‌شد تا تنگ چزابه عقب‌نشینی کند و با احداث خاکریز در زمین باز دفاع نماید. دامنه جنوب شرقی ارتفاعات میشداغ که تپه‌های شحیطیه بود، برای کنترل معبر وصولی شمال غربی بسیار مناسب بود که با از دست دادن آن دشمن مجبور می‌شد به کلی ارتفاعات میشداغ را از دست بدهد و در منطقه جنوب کرخه نیز حفظ خاکریزها برای تهدید سوسنگرد حائز اهمیت بود و دشمن هر خاکریزی را که از دست می‌داد، مسافتی از شهر سوسنگرد دور می‌شد و تهدید سوسنگرد ضعیف‌تر می‌گردید و پیوستگی جبهه سوسنگرد و هویزه برای دشمن مشکل‌تر می‌شد.

تصرف تپه‌های الله‌اکبر و دامنه جنوب غربی میشداغ سبب می‌شد که تهدید خوزستان به ویژه شهر اهواز از محور شمال رودخانه کرخه به کلی از بین برود و تأمین منطقه دشت آزادگان

به نحو مطلوبی برقرار گردد و تنگ چزابه در شمال بستان در کنترل نیروهای خودی قرار گیرد. ضمن اینکه این تپه‌ها دید کامل به جنوب رودخانه کرخه داشت و جنوب رودخانه نیز در کنترل نیروهای ما قرار می‌گرفت. در جنوب رودخانه نیز تأمین کامل شهر سوسنگرد برقرار می‌شد و هر چقدر دشمن به عقب رانده می‌شد، شهر سوسنگرد از برد توپخانه دشمن خارج می‌گردید. همچنین محور ارتباطی جبهه شمال و جنوب دشمن یعنی جبهه فکه، عین خوش با جبهه سوسنگرد و هویزه مورد تهدید نیروهای خودی قرار می‌گرفت.

سرگرد آجوری (سرتیپ ۲ بازنشسته) فرمانده گردان ۳۸۸ توپخانه ۱۷۵م از حوادث عملیات خیبر در دفتر ثبت روزانه خود نوشته است:

در ساعت ۲۳:۳۰ شب ۶۰/۲/۳۰ ساعتی قبل از عملیات، فرماندهان آتشبار گردان را به پاسگاه فرماندهی گردان احضار کردم و آخرین دستورات و هماهنگی‌ها را انجام دادیم و ساعت حمله را نیز به آنان ابلاغ نمودم. قرار شد از ساعت ۲۴:۰۰ همگی یک ساعت بخواهیم تا در روزهای بعد قادر به ادامه عملیات و بیداری باشیم ولی از هیجان خوابمان نبرد. در افکار خود فرو رفته بودم و به ساعت حمله و پیروزی می‌اندیشیدم که در ساعت ۰۱:۰۰ نیمه شب صدای غرش توپ‌های عراق شروع شد و ما بلافاصله وسایل خواب را برداشته و به پناهگاه رفتیم. در ساعت ۰۲:۳۰ خودمان را آماده می‌کردیم تا کم‌کم به ساعت ۰۳:۰۰ نزدیک شدیم. با سرباز بیل کار و یک دستگاه بلندگوی دستی به مواضع آتشبارها رفتیم و در حال حرکت در خودروی جیب از خدمه توپ‌ها در جه‌داران و سربازان شجاعم بازدید نمودم و با بلندگو به آنها اطمینان می‌دادم که لحظه پیروزی نزدیک می‌شود، و به آنها می‌گفتم، برادران شجاع هم‌رزم، سربازان عزیز و فداکار، خونسرد باشید و مردانه بجنگید و به دشمن امان ندهید، مطمئن باشید که پیروز میدان نبرد هستیم. امشب همان زمان موعودی است که فرارسیده تا دشمن ناجوانمرد را در ارتفاعات الله اکبر دفن کنیم و انتقام خون شهیدانمان را از آن ددمنشان بگیریم و افتخاری تاریخی بیافرینیم و دل خانواده‌های هم‌رزمان شهیدمان را که روی همین ارتفاعات به شهادت رسیده‌اند، شاد و ملت ایران را سرافراز کنیم. ملت ایران به شما سربازان شجاع و ایثارگران برای همیشه تاریخ افتخار خواهند کرد. پیروزی در انتظار شماست.

در آن شب همه در انتظار بودند و فقط به پیروزی می‌اندیشیدند. گویی در آن لحظات قلب همه نفرات با یک هارمونی خاصی می‌تپید. با توجه به اینکه همه نفرات به واسطه تلاش روزهای گذشته و مهیا شدن برای نبردی بزرگ خسته بودند، مع‌الوصف موقعیت را کاملاً درک می‌کردند و آنچه در توان داشتند را در طبق اخلاص گذاشته و با عشق و شوری عجیب تلاش می‌کردند. حضور فرمانده گردان در موضع آتشبار نیز به توان روحی نفرات افزوده بود. ما باید با دشمن کاملاً مسلح در ارتفاعات الله‌اکبر روبه‌رو می‌شدیم و امیدوار بودیم آینده‌مان بهتر از وضع موجودمان باشد و معلوم نبود مرگ به سراغ چه کسانی خواهد رفت. رزمندگان برای همیشه قابل احترامند زیرا می‌دانستند مرگشان نزدیک است، اما عاشقانه به میدان نبرد پا می‌گذاشتند و به حوادث یورش می‌بردند و انتظار داشتند هر لحظه به شهادت برسند ولی خللی در انجام وظایفشان صورت نمی‌گرفت. ترک زندگی، خانواده و تمامی تعلقات و بریدن از همه چیز و تلاش برای نجات کشور، آنچه که عده‌ای آن را درک نمی‌کنند و برایشان قابل تصور هم نیست، والاترین تجلی شرافت سربازی است. شناخت مرگ باعث رزمندگان را به انجام بهترین اعمال در زندگی‌شان بر می‌انگیخت. نزدیک شدن در تاریکی شب به دشمن، رفتن به سوی مواضع ناشناخته و مستحکم دشمن در عمق میدان نبرد و انهدام آنها با آگاهی از تمامی حوادث و اتفاقاتی که هر آینه برایشان متصور بود و با آگاهی از مرگ، شجاع‌تر می‌شدند و پیش می‌رفتند زیرا مرگ را پذیرفته و در صورت به شهادت رسیدن چیزی را از دست نمی‌دادند، بلکه برای همیشه اوج می‌گرفتند که خیلی‌ها در حسرت آنند. البته مرگ همراه همیشگی و دائمی ما در جبهه بود، مرگ بود که به زندگی ما در جبهه معنای حقیقی می‌بخشید، اما برای دیدن چهره راستین مرگمان نخست می‌باید تمامی اضطراب‌ها، وحشت‌ها را می‌شناختیم.

همان‌طور که قبلاً اشاره شد، محور عملیات خیبر ارتفاعات الله‌اکبر و غرب سوسنگرد بود. نیروهای عمل‌کننده در عملیات، تیپ ۳ زرهی لشکر ۹۲ و دو گردان از نیروهای چمران در ارتفاعات الله‌اکبر و لشکر ۱۶ زرهی قزوین، تیپ ۵۵ هواورد، نیروهای گروه نامنظم چمران و سپاه پاسداران در محور سوسنگرد بودند که مانور تیپ ۳ زرهی برابر دستور عملیاتی در بند ۳ اجرا به شرح زیر بود:

(۱) مانور:

تیپ ۳ زرهی مأموریت دارد در ساعت (س) روز (ر) با ۲ گروه رزمی در خط، گروه رزمی ۱۴۵ مکانیزه تلاش اصلی سمت راست در محور (الف) و گروه رزمی ۱۰۰ مکانیزه تلاش

پشتیبانی در سمت چپ در محور (ب) تک نموده ارتفاعات الله اکبر را تصرف می نماید. گروه رزمی ۲۶۱ تانک به دنبال تلاش اصلی و گروه رزمی ۲۹۳ تانک با استفاده از کلیه آتش های پشتیبانی به دنبال تلاش پشتیبانی حرکت می نماید.

(۲) آتش: پیوست طرح پشتیبانی آتش. تقدم آتش های پشتیبانی با تلاش اصلی.

ب- گروه رزمی ۱۴۵ مکانیزه

(۱) در ساعت (س) روز (ر) تلاش اصلی تیپ ۳ زرهی را به عهده گرفته و در محور الف به پشت دشمن تک نموده هدف شیر را تصرف و آماده باشید به عبور از خط گروه رزمی ۲۶۱ تانک کمک نمایید.

(۲) دو گروه مین یاب از گروهان سوم مهندسی را زیر امر بگیرید و نسبت به شناسایی منطقه مین گذاری شده اقدام لازم را انجام دهید.

(۳) با استفاده از گروه چمران از وارد عمل شدن احتیاط دشمن جلوگیری نمایید.

(۴) گروهان یکم گردان ۲۶۱ تانک را زیر امر بگیرید.

(۵) با استفاده از گروه چمران مواضع دشمن را پاکسازی نمایید.

(۶) راه های عقب نشینی و تقویت متجاوز را از غرب به شرق سد نمایید.

پ- گروه رزمی ۱۰۰ مکانیزه

(۱) در محور (ب) تک نموده هدف ببر را تصرف نمایید و آماده ادامه تک به طرف جلو باشید.

(۲) گروه مین یاب از گروهان سوم مهندس را زیر امر بگیرید و با انجام شناسایی های لازم نسبت به شناسایی میدان مین و خنثی نمودن آن اقدام نمایید.

(۳) یک گروه به استعداد ۱۰۰ نفر از پرسنل پاسدار و نیروهای نامنظم تشکیل و تک را ابتدا به وسیله عناصر پیاده انجام دهید.

ت- گروه نامنظم، سروان ایرج رستمی

(۱) در حوالی مختصات ۰۳-۳۱ به دشمن تک نموده و هدف ببر را پاک نمایید.

(۲) در حوالی مختصات ۰۸-۲۲ جاده را تخریب نمایید.

(۳) از وارد عمل شدن احتیاط دشمن جلوگیری نمایید.

ث- گروهان پیاده گردان ۱۲۱ مکانیزه

به محض رسیدن به منطقه هوفل تأمین شمال رودخانه کرخه را به عهده بگیرید و از منطقه پدافند نمایید.

ج- گردان‌های ۳۲۰ و ۳۳۰ توپخانه ۱۵۵م خودکشیی تقویت آتش گردان ۳۱۸ توپخانه ۱۵۵م خودکشیی تقدم در منطقه تلاش اصلی. پیوست پ- طرح آتش پشتیبانی.

چ- گروهان سوم مهندس

(۱) گروه‌های مین‌یاب را زیر امر گروه رزمی ۱۴۵ مکانیزه قرار دهید و نسبت به خنثی‌سازی میدان مین اقدام نمایید و ایجاد معبر نمایید.

(۲) میادین مین احتمالی دشمن را در جریان حمله کشف و پاک نموده و معابر لازم را باز و علامت‌گذاری نمایید.

(۳) کلیه امکانات گروهان ۲ مهندس تیپ ۲ را در اختیار بگیرید.

(۴) در تحکیم هدف در جلو مواضع الله‌اکبر پس از تصرف هدف اقدام نمایید.

ح- احتیاط

(۱) گروه رزمی ۲۶۱ تانک

(الف) به دنبال تلاش اصلی حرکت نموده و آماده باشید بنا به دستور از گروه رزمی ۱۴۵ مکانیزه عبور کرده شحیطیه را تصرف نمایید.

(ب) گروهان یکم را زیر امر گروه رزمی ۱۴۵ مکانیزه بگذارید.

(۲) گروه رزمی ۲۹۳ تانک

(الف) به دنبال تلاش پشتیبان گروه رزمی ۱۰۰ مکانیزه حرکت نمایید.

(ب) آماده باشید از گروه رزمی ۱۰۰ مکانیزه عبور از خط نمایید و تک را به طرف

بستان ادامه دهید.^۱

مأموریت گردان ۳۸۸ توپخانه ۱۷۵م خودکشیی، عمل کلی تقویت آتش گردان ۳۱۸ توپخانه ۱۵۵م خودکشیی کمک مستقیم تیپ ۳ زرهی و همچنین مسئول انهدام توپخانه‌های دشمن در عمق منطقه نبرد بود. بعد از هماهنگی‌های انجام‌شده و ماه‌ها تلاش و آموزش نفرات و نگهداری وسایل و تجهیزات و ارتقاء روحیه نفرات و بازدید فرماندهان رده‌های بالای ارتش از یگان ما بالأخره لحظه موعود فرا رسید. ما با تمام توان خود را برای عملیات آماده کرده بودیم. کلیه آماج‌ها را برابر لیست آماج، در مرکز هدایت آتش روی طرح تیر برده بودیم و عناصر تیر نیز آماده شده بود. لیست آماج و تعداد شلیک‌ها را برای توپ‌ها آماده نموده و رؤسای توپ را کاملاً

۱ - حسینی، سید یعقوب، ۱۳۹۲، عملیات الله‌اکبر، ایران سبز، تهران، (ص ۱۷۱ الی ۱۷۳).

توجیه و به وظایفشان آشنا نموده بودم. جناب سروان صالحی فرمانده آتشبار و سرگروهبان آتشبار ستوان یار بازیاران نیز در پای توپها بودند و به نفرات آتشبار روحیه می دادند و عملکرد آنان را کنترل می کردند.

رأس ساعت ۰۳:۰۰ مرتب در موضع قدم می زدم، همه امیدوار بودیم که پیروز می شویم و برای لشکر ۱۶ زرهی و دیگر نیروهای عمل کننده در جنوب رودخانه کرخه هم دعا می کردیم، به توپها سرکشی می کردم، گلوله‌ها، پای توپها آماده و ماسوره‌ها نیز روی گلوله‌ها بسته شده بودند. تمامی مواردی که می بایست انجام دهیم، انجام داده بودیم. رفته رفته به ساعت (س) یعنی ساعت حمله نزدیک می شدیم که بالأخره لحظه انتقام فرا رسید.

ساعت ۰۳:۲۵ دقیقه بود که در جایگاه خودم، در پشت توپهای آتشبار قرار گرفتم و به توپهای آتشبار فرمان دادم، آتشبار پرکنید، نفرات توپهای آتشبار با روحیه‌ای بسیار بالا، تک به تک اعلام آمادگی نمودند، سمت و زاویه تیر را به آنها از قبل داده بودم.

رأس ساعت ۰۳:۳۰ دقیقه اشک از چشمانم جاری شد و با صدای بلند فریاد زدم: آتشبار آتش. آتش تهیه شروع شد و فرمان بعدی من به نفرات توپهای آتشبار، آتش به اختیار بود، اشک چشمانم را نمی توانستم کنترل کنم و همچنان قطرات اشک از چشمانم جاری می شد، بسیار مصمم بودم، غرق در شادی، شادی در اعماق وجودم موج می زد زیرا برای کشورم، برای مردمی که ستم دیده بودند، تلاش می کردم. برای عزیزترین دوستانی که از دست داده بودم، برای تمامی چیزهایی که به آنها تعلق داشتیم. بالأخره صدای غرش کلیه توپها منطقه ارتفاعات الله اکبر را فرا گرفت. تمامی توپخانه‌های موجود در شرق ارتفاعات الله اکبر و جنوب رودخانه کرخه به شدت تیراندازی می کردند، هشت گردان توپخانه یا بیش از ۱۰۰ قبضه توپ ۱۳۰، ۱۵۵، ۱۷۵ و ۲۰۳م مواضع دشمن را با شدت تمام زیر آتش گرفتند. در آن لحظات هیچ عکس‌العملی از دشمن مشاهده نکردیم، آنها زیر مرگبارترین آتش گلوله‌های ما قرار داشتند که بهای سنگین تجاوز را پس می دادند، مرتباً ناقوس مرگ به صدا در می آمد. طوفانی از آتش همانند آتشفشان ایجاد شده بود. صدای غرش توپها و آتش دهانه آنها تمام صحنه درگیری را پوشش داده بود و چنان رعب و دلهره وحشتناکی ایجاد کرده بودند که نابود کننده دشمن بود. غرش تانکها نیز به گوش می رسید. صدای رگبار انواع سلاحهای سبک و تیربارها نیز منطقه فرا گرفته بود، صدای انفجار گلوله‌های توپخانه و درگیری‌های شدید منطقه را پر

کرده و هوا غبار آلود و دود همه جا را گرفته بود. آتش‌های تانک و توپخانه و تیرتراش سلاح‌های سبک هر جنیده‌ای را در خطوط مقدم دشمن تحت الشعاع خود قرار می‌داد.

آتش‌تهیه به مدت ۳۰ دقیقه پیش‌بینی شده بود ولی اجرای آن بنا به دستور قرارگاه بود. این دستور روز قبل از اجرا صادر شده بود، ولی با این شرط که این آتش در زمان هجوم نیروهای پیاده و پاسدار و گروه جنگ‌های نامنظم دکنتر چمران به مواضع مقدم دشمن و به مواضع عقب دشمن اجرا گردد. بنابراین تصمیم، آتش‌تهیه از نظر انهدام مواضع مقدم دشمن و تسهیل پیشروی نیروهای خودی در خط تأثیر زیادی داشت. کلیه نیروها با تلاش وصف‌ناکردنی با علاقه‌ای شدید، با روحیه‌ای بسیار بالا به رزم خود ادامه می‌دادند، خاطره تلخ روزهای ابتدای جنگ آنها را مصمم‌تر می‌نمود. رزمندگان لحظه‌ای آرام و قرار نداشتند سرتاسر ارتفاعات الله‌اکبر تا شهر بستان و غرب سوسنگرد تا شهر بستان، آتش و دود بود، شلیک توپخانه‌ها غرش کنان دشمن را چنان زمین‌گیر کرده بودند که لرزه به اندامشان افتاده و یگان‌های دشمن تلفات سنگینی را در همان لحظات اولیه متحمل شدند. بعد از اجرای آتش‌تهیه، یگان‌های پیاده و زرهی مراحل اولیه را به خوبی و با موفقیت پشت سر گذاشتند، نبرد سنگینی به وقوع پیوسته بود. قدرت آتش یگان‌های خودی به قدری زیاد بود که دشمن مجال فکر کردن و تصمیم‌گیری نداشت. عملکرد بسیار عالی توپخانه‌ها باعث شد تا ساعت ۰۶:۰۰، تپه‌های الله‌اکبر به تسخیر نیروهای تیپ ۳ لشکر ۹۲ زرهی و نیروهای گروه چمران و دیگر نیروها درآید و عملیات همچنان ادامه داشت. آتش‌تهیه توپخانه‌ها کمک بسیار زیادی به موفقیت اولیه نیروهای تک‌ور نمودند. افراد دشمن که ناگهان زیر آتش سنگین توپخانه قرار گرفتند، هم‌زمان با آن نیروهای تک‌ور و خط‌شکن به مواضع مقدم دشمن هجوم بردند. دشمن در مقابل یک وضع مبهم و غیرعادی قرار گرفت و در همان دقایق ابتدایی حمله، فرماندهی و کنترل دشمن دچار اختلال شد. در جبهه الله‌اکبر روش حمله به دشمن اینچنین طرح‌ریزی و پیش‌بینی شده بود که در تاریکی شب دو گروه پیاده از عناصر نیروهای نامنظم چمران از شمال و جنوب منطقه به مواضع دشمن نزدیک شوند؛ به طوری که حرکات این نیروها هنگام نزدیک شدن به دشمن باید در اختفای کامل انجام می‌گرفت تا دشمن متوجه حضور آنها در نزدیکی خود نشود. آنها باید تا ساعت ۰۴:۰۰ خود را به نزدیک سنگرهای دشمن می‌رساندند به گونه‌ای که رأس ساعت ۰۴:۰۰ به داخل سنگرهای دشمن هجوم می‌بردند. این هماهنگی‌ها کاملاً با دقت تمام اجرا شده بود. رأس ساعت مقرر، هم‌زمان با آتش توپخانه، رزمندگان اسلام به سنگرهای

دشمن یورش بردند و با آرپی جی ۷، تانک‌ها و نفربرهای دشمن را هدف قرار داده و زیر آتش بیایی خود گرفتند. صدای انفجار و دود و آتش تانک‌ها و نفربرهای مورد اصابت قرار گرفته دشمن و انفجار و انهدام آنها وحشت عجیبی در نفرات دشمن ایجاد کرده بود و با توجه به محدود بودن منطقه عملیات، تقریباً تمام منطقه عملیات زیر آتش توپخانه و دیگر آتش‌های رزمندگان اسلام قرار گرفته بود که وحشت دشمن را با توجه به تلفاتی که متحمل می‌شدند، مضاعف کرده بود. نیروهای دشمن مستقر در رده‌های عقب خطوط مقدم جبهه نیز تصورشان این بود که مواضع خطوط مقدمشان کاملاً سقوط کرده است. بنابراین نتوانستند عکس‌العمل چندان مناسبی از خود نشان دهند. البته آتش بی‌امان توپخانه‌های مستقر در منطقه نیز در عدم عکس‌العمل دشمن بسیار مؤثر بود زیرا آنها را نیز زیر آتش‌های شدید خود قرار داده بودند و آنها نمی‌توانستند رده مقدم خود را یعنی نیروهای مستقر در خطوط مقدم جنگ را حمایت کنند.

با آغاز روشنایی، نیروهای تیپ ۳ زرهی به حرکت درآمدند و به سمت هدف‌های تعیین شده پیشروی کردند. گزارش‌هایی اولیه حاکی از ضعف مقاومت دشمن بود و نفرات دشمن در همان ساعات اولیه عملیات تسلیم می‌شدند، به گونه‌ای که در ابتدای عملیات پیشروی عناصر تیپ ۳ زرهی در دو محور تعیین شده یعنی محور شمالی و محور جنوبی خیلی خوب و سریع بود اما در هنگام پیشروی نیروهای محور شمالی به میدان مین دشمن برخورد کرده بودند. میدان مین در شمال شرقی تپه شحیطیه و در نزدیکی مواضع یگان‌های دشمن ایجاد شده بود. لذا یگان‌های تلاش اصلی یعنی گروه رزمی ۱۴۵ مکانیزه و ۲۶۱ تانک در مقابل این میدان مین مجبور به توقف شده بودند و دشمن هم موفق شده بود شش دستگاه تانک و ۱۳ دستگاه نفربر این دو گروه رزمی را با موشک ضد تانک منهدم نماید.^۱

نفرات نیروهای نامنظم چمران نیز با این میدان مین برخورد کرده بودند و آنها نیز به علت وسعت میدان مین نتوانسته بودند به موقع مین‌ها را خنثی نمایند و تعدادی از آنان با شوق و ایمانی که داشتند، خود را داوطلبانه به میدان مین زده بودند تا میدان را پاک کنند که متأسفانه

۱- یک ضرب‌المثل روسی در ارتش روسیه می‌گوید، زمینی مناسب جنگ تانک است که در آن موشک ضدتانک وجود نداشته باشد. این مشکل یگان‌های تانک خودی در عملیات پانزدهم دی سال ۱۳۵۹ در منطقه کرخه کور نیز برای یگان‌های لشکر ۱۶ زرهی قزوین به وجود آمد که باعث تلفات سنگینی برای آن لشکر شد. نیروهای دشمن در خطوط مقدم و در یگان‌های مکانیزه خود مجهز به موشک‌های ضدتانک مالبوتکا ساخت کشور روسیه بودند که در میدان‌های نبرد بسیار مؤثر بودند و تانک‌های ما نمی‌بایست در تیررس آنها قرار می‌گرفتند چون خیلی سریع توسط آن موشک‌ها هدف قرار گرفته و منهدم می‌شدند. در اختیار داشتن سلاح خوب و متناسب با شرایط و موقعیت جنگ واقعاً در پیروزی‌ها نقش مهمی را ایفا می‌نماید.

تعدادی از این عزیزان به شهادت رسیده بودند و میدان مین هم باز نشده بود. یگان‌های محور شمالی تیپ ۳ زرهی نتوانستند میدان مین را دور زده و تپه شحیطیه را به تصرف خود در آورند. ولی یگان‌های جناح جنوبی (چپ) یعنی گروه رزمی ۱۰۰ مکانیزه و گروه رزمی ۲۹۳ تانک توانسته بودند با تلفات بسیار کم و با از دست دادن فقط دو دستگاه تانک چیفتن تا ساعت ۰۸:۰۰ تپه الله اکبر را تصرف و از وجود دشمن پاک سازند. برتری هوایی از ساعت ۰۵:۳۰ با نیروی هوایی ایران بود، ساعت ۰۶:۰۰ تصرف ارتفاعات الله اکبر اعلام شد. عملیات پاکسازی ادامه یافت و تا ساعت ۰۸:۳۰ همچنان آتش شدید توپخانه روی نیروهای عراقی ادامه داشت. ساعت ۱۰:۳۰ در ارتفاعات الله اکبر حدود ۱۰۰ نفر اسیر و تعداد هشتاد نفر کشته گزارش شد. در ساعت ۱۱:۰۰ فرمانده کل قوا و تعدادی از فرماندهان و مسئولان با حضور خود در ارتفاعات الله اکبر از نزدیک شاهد پیروزی‌ها و فتح رزمندگان اسلام شدند. نکته مهم در حین عملیات این بود که اگر فرمانده تیپ ۳ زرهی در محور جنوبی که موفقیت خوبی را به دست آورده بود، تصمیم می‌گرفت تلاش فرعی خود را به تلاش اصلی تبدیل نماید و به پیشروی ادامه دهد شاید می‌توانست موفقیت بیشتری را کسب نماید اما ممکن بود تلفات قابل ملاحظه‌ای را نیز متحمل می‌شد که در آن شرایط اصلاً منطقی به نظر نمی‌رسید. زیرا از تپه‌های الله اکبر به سمت غرب زمین نسبتاً مسطح می‌شود که به دامنه شرقی میشداغ متصل می‌گردد و این دامنه به سمت شرق میدان دید و تیر خوبی دارد که در اشغال دشمن بود و نیروهای پیاده خودی به سادگی نمی‌توانستند از این زمین باز که زیر دید و تیر دشمن بود عبور کرده و خود را به دامنه ارتفاع میشداغ برسانند. فرمانده تیپ ۳ زرهی با توجه به شرایط موجود و حرکاتی که دشمن از منطقه بستان نشان داده بود و به نظر می‌رسید پاتک نماید، به پیروزی‌های به دست آمده در روز یکم نبرد اکتفا نمود و منتظر روزهای بعد و عکس‌العمل دشمن در منطقه ماند. لذا تصمیم گرفته شد یگان‌ها در تپه‌های الله اکبر تحکیم هدف نمایند تا بتوان پاتک‌های دشمن را خنثی و برای تصرف تپه شحیطیه برآوردهای تازه‌ای به عمل آید تا با طرح‌ریزی مناسب و منطقی و سازماندهی یگان‌ها تپه مزبور را تصرف نمایند. در منطقه غرب سوسنگرد و در جنوب رودخانه کرخه، لشکر ۱۶ زرهی هم‌زمان با حمله در شمال کرخه با همکاری نیروهای تیپ ۵۵ هوابرد و سپاه پاسداران به خاکریزهای عقب دشمن حمله کردند و در همان مراحل اولیه عناصر دشمن بدون مقاومت چشمگیری تسلیم شدند و خاکریز سوم دشمن به دست نیروهای خوی افتاد که با اشغال این خاکریز توسط رزمندگان اسلام، خاکریزهای اول و دوم دشمن که از عقب مورد

تهدید قرار گرفته بودند، بدون مقاومت چندانی تسلیم شدند و لشکر ۱۶ زرهی به همراه دیگر یگان‌های خود که زیر امر گرفته بود، توانست اهداف تعیین شده خود را قبل از ساعت ۰۸۰۰ تصرف و تأمین نماید و تا ساعت ۰۸۳۰ حدود ۴۰۰ نفر از نیروهای دشمن را اسیر و حدود ۲۵۰ نفر از آنان را به هلاکت رسانده بودند که در مجموع موفقیت خوبی را در جنوب رودخانه کرخه کسب کرده بودند.

در ساعت ۱۲:۰۰ مورخه ۶۰/۲/۳۱ هدف‌های مورد نظر؛ شامل ارتفاعات الله‌اکبر و غرب سوسنگرد به تصرف نیروهای ایرانی در آمد و دشمن همچنان در حال فرار بود. سازمان رزمی دشمن توسط رزمندگان اسلام به هم ریخته بود و فرماندهان سطوح بالای یگان‌های دشمن سردرگم شده و به فکر چاره‌اندیشی بودند تا از آن شرایط بحرانی نجات یابند. اتوبوس‌ها مشغول سوار کردن اسرای دشمن و تخلیه آنها به پادگان دشت آزادگان بودند. ما زمانی وارد جنگ شدیم که به تمام مشکلات واقف بودیم. ما فرماندهان سطوح پایین باید سر حال و شادمان به نفرات زیر دست خود روحیه می‌دادیم و به سراغ دشمن می‌رفتیم، آنها را منهدم و مواضع آنها را تسخیر می‌کردیم. در اصل خاک کشور خودمان را از دست و چنگال بیگانه بیرون بیاوریم، اگر ما در جنگ کوتاهی می‌کردیم، گناه بود و اگر با مشکلات نمی‌ساختیم، گناهی بزرگ‌تر مرتکب شده بودیم. ما مرتب سختی‌های جنگ را به نفرات گوشزد می‌کردیم و آنان را به استقامت و پایداری دعوت می‌نمودیم تا پیروزی نهایی نصیبمان گردد.

گزارش‌هایی واصله از دیدبانان حاکی از پیروزی کامل بود. تانک‌های تیپ ۳ زرهی هدف‌های خود را در آن سوی ارتفاعات الله‌اکبر (غرب ارتفاعات) اشغال کرده بودند. همه افسران، درجه‌داران، سربازان و دیگر رزمندگان خوشحال بودند. واحدهای توپخانه موجود در منطقه با تمام قدرت از منطقه عملیات با اجرای آتش‌های پیاپی و دقیق پشتیبانی می‌کردند تا نیروهای در خط با خاطری آسوده مواضع جدید خود را تحکیم نمایند. ما زمین‌هایی را فتح کرده بودیم که ماه‌ها به فکرش بودیم و برای فتح آن مناطق تلاش زیادی کرده بودیم. ما به همراه نیروهای تیپ ۳ زرهی لشکر ۹۲ زرهی، در اوایل جنگ در همین منطقه جزء لشکری شکست خورده بودیم اما تا آخرین لحظه در برابر وحشیانه‌ترین حملات دشمن و زیر مرگبارترین گلوله‌ها مقاومت و ایستادگی کرده بودیم. افسران، درجه‌داران و سربازان زیادی در این منطقه جان خود را نثار کردند و به خانه‌هایشان بازنگشتند و استخوان‌هایشان در تانک‌ها و نفربرها سوختند و روی ارتفاعات الله‌اکبر پودر شد و فقط توده‌ای از خاکستر آنان به جای ماند تا از

سرزمین‌های اجدادیشان دفاع کرده و دشمن فتحی راحت نداشته باشد. ما آن لحظات را هیچ‌گاه فراموش نکرده بودیم و نخواهیم کرد و سینه به سینه به نسل‌های بعدی‌مان نیز انتقال خواهیم داد. بعد از گذشت هشت ماه، ما با امیدواری و تلاشی وصف‌ناپذیر زمین‌های اشغال شده کشورمان را توسط دشمن فتح کرده بودیم و تا پای جان و با فداکاری و ایثار و از خودگذشتگی از آن مراقبت و حفاظت می‌کردیم و با تمامی وجودمان می‌جنگیدیم.

خبر پیروزی

در ساعت ۲۰:۰۰ روز ۶۰/۲/۳۱ اطلاعیه‌ای از ستاد مشترک ارتش جمهوری اسلامی ایران توسط رادیو پخش و خبر پیروزی لشکر ۹۲ زرهی و لشکر ۱۶ زرهی در جبهه ارتفاعات الله‌اکبر و غرب سوسنگرد به اطلاع مردم رسانده شد که باعث خوشحالی مردم کشور و رزمندگان اسلام در منطقه عملیاتی الله‌اکبر نیز گردید. در آن عملیات بیش از ۵۰۰ نفر اسیر و بیش از ۳۰۰ نفر کشته نیز از نیروهای دشمن شمارش گردید که در منطقه به جامانده بودند. این آمار نشان از عملیات بسیار خوب و پیروزمانده ما بود.

از ساعت ۲۱:۰۰ انتظار یک پاتک از نیروهای دشمن را داشتیم. وسایل و مهمات برای یگان‌هایی که به مواضع جلو رفته بودند، به سرعت در تاریکی شب فرستاده می‌شد. بلدوزرها مشغول کندن سنگر و احداث خاکریز و دیواره‌های بلند جهت جان پناه و تکمیل آنها بودند. نفرات بسیج و مهندسی تیپ ۳ زرهی، در این امر سهم بسزایی در پاکسازی میادین مین دشمن و احداث سنگرها و خاکریزها برای رزمندگان اسلام داشتند. تعداد چهار دستگاه از تانک‌های خودی بر اثر برخورد با مین در منطقه شحیطیه، در سمت راست ارتفاعات الله‌اکبر منهدم و تعدادی از بلدوزرها نیز در اثر برخورد با مین منهدم شده بودند.

قرار بود تنها گذرگاه عراقی‌ها که در هفت کیلومتری جلوتر از ارتفاعات الله‌اکبر به طرف بستان قرار داشت و به عرض تقریبی سه کیلومتر بود، توسط یگان مهندسی مین‌گذاری گردد، ولی این امر آن طور که در طرح پیش‌بینی شده بود، اجرا نشد، زیرا قسمت بالای آن را توپخانه‌های خودی زیر آتش گرفته بودند و قسمت پایین و لبه آن را توپخانه و تانک‌های دشمن با آتش خود از آن محافظت می‌کردند. بنابراین کار کردن بلدوزرها در آن قسمت بسیار سخت و در ساعاتی نیز غیرممکن بود. لذا در چنین شرایطی آن طرح با شکست مواجه شد. در صورتی که اگر آن سد خاکی ایجاد می‌شد، خیلی از کارها برای یگان‌های خودی تسهیل می‌گردید که متأسفانه انجام نشد.

در ساعت ۲۲:۰۰ تعدادی تانک از جبهه‌های دیگر به منطقه ما وارد شد، این تانک‌ها جهت کمک به جبهه ارتفاعات الله‌اکبر اعزام شده بودند و تا صبح در موضعی که برای آنها پیش‌بینی شده بود، با استفاده از تاریکی شب مستقر شدند که ما صدای غرش تانک‌ها را در جابه‌جایی‌ها می‌شنیدیم.

سروان مهدی دامغانیان (سرتیپ ۲ بازنشسته) از حوادث عملیات خیبر در دفتر ثبت روزانه خود نوشته است:

برای اجرای عملیات خیبر آمادگی کامل پیدا کرده و آماده آغاز عملیات بودیم. قبل از شروع عملیات گلوله‌های دشمن به طور مداوم در اطرافمان اصابت می‌کرد که ناشی از ترس و وحشت دشمن بود. در مجموع همه چیز از پیش برای نبردی سنگین آماده شده بود. تعداد هشت دستگاه خودروی اورال و تعدادی اتوبوس جهت تخلیه اسرا در روستای سبحانیه در شمال رودخانه کرخه مستقر شده بودند و محل تخلیه اسرا در تیپ ۳ زرهی تعیین شده بود. از همه مهم‌تر اینکه در غرب سوسنگرد نیروهای خودی کانالی را حفر کرده بودند که حدوداً دشمن با عملیات رزمندگان در آن منطقه در محاصره قرار می‌گرفت. ساعت حدود ۰۱۳۰ دقیقه نیمه شب بود که با اصابت گلوله‌های توپخانه دشمن به مواضع مان خودمان را جمع و جور کردیم. ساعت ۰۲۰۰ نیمه شب پیامی دریافت کردیم که در ارتفاعات الله‌اکبر دشمن دارای هشت دستگاه تانک می‌باشد که بسیار فعالند. البته این پیام با برآورد وضعیت دشمن قبل از عملیات همگونی نداشت. صدای گلوله‌های دشمن در مواضع مان نغمه‌سرای می‌کرد که کم‌کم به ساعت اجرای آتش‌تهیه نزدیک شدیم.

عقر به ساعت، به ساعت حمله رسید و ناگهان شلیک کلیه توپ‌ها در منطقه شروع شد. برق دهانه توپ‌ها سیاهی شب را به سپیدی تبدیل نمودند و منطقه همانند روز روشن شد. جنگ با شدت هرچه تمام شروع شد. صدای غرش توپ‌ها، تانک‌ها و انواع سلاح‌ها منطقه را فرا گرفته بود. در همان لحظات اولیه نبرد، افسران ستاد گردان منتظر خیر مسرت بخشی بودند. فرمانده گردان جناب سرهنگ آجوری با بلندگو به آتشبارها رفته بود و با صدای بلند به سربازان می‌گفت: ما ارتفاعات الله‌اکبر را فتح خواهیم کرد، پیروز می‌شویم و دشمن را نابود و از خاک کشورمان بیرون خواهیم کرد. فرمانده گردان

با شعارهای خود به نفرات توپ‌ها و دیگر سربازان روحیه می‌داد و شلیک توپ‌ها هم لحظه‌ای قطع نمی‌شد.

حدود ساعت ۰۵۰۰، صدای جناب سرهنگ الماسی فرمانده تیپ ۳ زرهی در بی‌سیم به گوش رسید و با صدایی بلند که گویای شوق و شادمانی تمامی رزمندگان تیپ ۳ زرهی بود، اعلام کرد که با یک گردان تانک به بلندای ارتفاعات الله‌اکبر رسیده و ارتفاع را تسخیر و مشغول سنگرکشی می‌باشد. نیم ساعت بعد از حمله لشکر ۱۶ زرهی قزوین در غرب سوسنگرد، مطلع شدیم تعداد زیادی از نفرات دشمن اسیر و تعداد زیادی نیز زخمی و کشته شده‌اند و لشکر ۱۶ زرهی مشغول پاکسازی منطقه عملیات است. بعد از مدت زمان کوتاهی متوجه شدیم که قسمتی از تپه‌های شحیطیه نیز به تصرف نیروهای خودی درآمده است و نیروهای خودی با پشتیبانی آتش شدید توپخانه در حال پیشروی هستند و از به اسارت در آمدن تعداد زیادی از نیروهای دشمن در ارتفاعات الله‌اکبر و اطراف شحیطیه نیز مطلع شدیم. در آن لحظات سرگرد قاسمی افسر تطبیق آتش توپخانه‌های منطقه نیز به ما ملحق شد و گفت: من در منطقه جلوی میدان نبرد بودم، حدود چهار دستگاه تانک تیپ ۳ زرهی منهدم شده است، اما تعداد زیادی از تانک‌ها و نفربرهای دشمن منهدم و از نفرات دشمن هم تعداد زیادی کشته شده‌اند که اجساد آنها روی زمین پراکنده و نیروهای دشمن اجساد کشته شدگان و تجهیزات خود را به جای گذاشته و در حال فرار هستند و تعداد بسیار زیادی اسیر را نیز خودم مشاهده کردم که به دست نیروهای خودی افتاده بودند. با شنیدن این خبر سروان علمی معاون گردان به همراه ستوان یکم حسن طالبی به منطقه عمل تیپ ۳ زرهی رفتند تا از نزدیک صحنه جنگ را مشاهده کنند. من نیز نزد سرباز با وی که عرب‌زبان بود، رفتم تا از طریق بی‌سیم وضعیت نیروهای دشمن را از طریق شنود بی‌سیم‌های دشمن بشنوم. از مکالمات نیروهای دشمن معلوم بود که همه نیروهای دشمن در منطقه در شرایط بسیار ناگوار و آشفته‌ای قرار دارند و در حال فرار بودند و توجهی هم به کشته شدگان و نفرات باقیمانده خود نداشتند و هرکس و هر یگانی فقط به فکر خودش بود.

در جنوب ارتفاعات الله‌اکبر و روبروی روستای سیدخلف، استعداد دشمن زیاد نبود و از اخبار دریافتی که از طریق شنود بی‌سیم عراقی‌ها دریافت کرده بودیم، تیپ قادسیه

ارتش عراق به آنان وعده داده بود که مقاومت کنند تا مناطق از دست داده را با پاتک پس بگیرند که ما پیش‌بینی این وضعیت را می‌کردیم. بعد از گذشت ۱۲ ساعت از عملیات، سکوت عجیبی بر منطقه حاکم شده بود که ناشی از تجدید سازمان دو طرف درگیر بود. فقط آتش‌های پراکنده از طرفین مشاهده می‌شد.

صبح روز ۶۰/۳/۱ من به اتفاق سروان داود صالح فرمانده آتشبار ارکان و ستوان یکم حسن طالبی به قرارگاه تیپ ۳ زرهی رفتیم، تعدادی از اسرای عراقی را دیدم، بعضی از آنها دست و پایشان خون‌آلود و تعدادی نیز زخمی بودند. یکی از اسرا به زبان فارسی با ما صحبت کرد و می‌گفت، من اهل کرکوک هستم، به نظر من او عراقی نبود زیرا اصلاً چهره‌اش به عراقی‌ها نمی‌خورد و شخصیت و رفتارش هم با دیگران کاملاً فرق می‌کرد و متفاوت بود. البته در بین اسرای عراقی از ملیت‌های دیگری را ما دیده بودیم که برای ارتش عراق می‌جنگیدند. به هر صورت حالت ترس و خستگی عجیبی در وجود آنها بود که دلم برایشان سوخت زیرا مقصر اصلی جنگ آنها نبودند. از آنجا به بهداری تیپ رفتیم که تعدادی مجروح و شهید از نیروهای خودی را مشاهده کردیم. البته ما برای بیرون راندن دشمن می‌جنگیدیم ولی دشمن ما برای نابودی کشورمان، که فرق‌های بسیاری بین انگیزه‌های ما با انگیزه‌های دشمنانمان بود. برای همین نیروهای ایرانی با روحیه‌ای عجیب و باور نکردنی می‌جنگیدند و از کشته شدن هم هراسی نداشتند.

سرهنگ آجوری (سرتیپ ۲ بازنشسته) فرمانده گردان ۳۸۸ توپخانه از حوادث عملیات خیبر در دفتر ثبت روزانه خود نوشته است:

از ساعت ۰۷:۳۰ اجرای آتش روی مواضع طرفین شروع شد. در ساعت ۰۸:۰۰ روی خاکریز دشمن که به عرض سه کیلومتر و همانند سدی بود، اجرای آتش نمودیم آن منطقه برای طرفین بسیار حائز اهمیت بود، از یک طرف به تپه‌های رملی تقریباً غیرقابل عبور و از طرف دیگر به باتلاق مصنوعی که توسط آب رودخانه کرخه ایجاد شده و قابل عبور نبود محدود گردیده بود و یگان‌های عمل‌کننده فقط از آن قسمت می‌توانستند برای حرکت به جلو استفاده نمایند.

ساعت ۰۹:۰۰ روز ۶۰/۳/۱ جهت مشاهده عملیات قهرمانانه نیروهای ارتش و بسیج و دیگر نیروها، به همراه سرباز بیل کار و سرباز کاظمی، ستوان و وظیفه شلویری

که در ۲۴ ساعت گذشته به یگان ما واگذار شده بود، به منطقه عمل تیپ ۳ زرهی رفتیم. پس از طی مسافتی به پاسگاه فرمانده تیپ ۳ زرهی که موفقیت بزرگی به دست آورده بود، رسیدیم و پیروزی تیپ را به فرمانده تیپ تبریک گفتیم. جناب سرهنگ الماسی فرمانده تیپ ۳ زرهی که ۴۸ ساعت پیش به او اطمینان داده بودم که کلیه نفرات توپچی با تمام قدرت یگان‌های تیپ ۳ زرهی به فرماندهی او را پشتیبانی خواهند نمود، به محض دیدن من، من را به آغوش کشید و سپاس خود را از پشتیبانی بسیار خوب نفرات گردان ۳۸۸ توپخانه ۱۷۵م خودکشی اعلام نمود و به من گفت: از همه نفرات گردان، افسران، درجه‌داران و سربازان سپاسگزاری کنید.

پس از آن افسر رابط توپخانه، سروان ریاحی، را ملاقات نمودم و در مورد هماهنگی پشتیبانی آتش توپخانه و آخرین وضعیت نیروهای عمل‌کننده در خط مقدم، اطلاعاتی را که لازم بود رد و بدل کردیم. پس از آن سروان ایرج رستمی سرپرست نیروهای جنگ‌های نامنظم دکتر چمران را ملاقات نمودم، سپس در ساعت ۱۱:۰۰ به ارتفاعات الله‌اکبر که در حدود چهار کیلومتر با پاسگاه فرمانده تیپ فاصله داشت، رفتم. حدود ۱۵ دستگاه تانک عراقی را مشاهده کردم که به جا مانده بود. از جاده منحصر به فردی که شب قبل توسط بولدورزها ایجاد شده بود، حرکت کردیم. طرفین جاده توسط عراقی‌ها مین‌گذاری شده و به وسیله دستک و بلوک‌های سیمانی مشخص شده بود که این جاده به وسیله یگان مهندسی از مین‌پاکسازی و برای عبور تانک‌ها و خودروهای زرهی پاکسازی و باز شده بود. یک جاده بسیار بد و دارای دست‌اندازهای فوق‌العاده زیاد، عراقی‌ها کلیه وسایل خود را در سنگرها جا گذاشته بودند، آنها یا اسیر شده بودند، یا کشته یا زخمی، تعدادی از آنها توسط رزمندگان تیپ ۳ زرهی در محل، در حال دفن شدن بودند. من خودم در آن مسیر در داخل یک سنگر تعداد هفت جسد عراقی را دیدم که پس از ۲۴ ساعت اجساد آنها باد کرده بود و در اثر ترکش گلوله بدن آنها متلاشی شده بود. باز به طرف جلو حرکت کردیم، چهار خودرو عراقی و دو قبضه توپ ضد هوایی در محل جا مانده بود، تعداد زیادی مهمات دشمن در محل منهدم و انواع زیادی از مهمات به طور دست‌نخورده و سالم در محل باقیمانده بود. از ارتفاعات الله‌اکبر به سمت جلو سرازیر شدیم، تانک‌های تیپ ۳ زرهی در دشت باز به طرف بستان آرایش گرفته بودند و یگان‌های عراقی آنها را زیر آتش گرفته بودند و گلوله‌های توپخانه کم‌کم

به ما نزدیک می شد که بلافاصله از خودرو پیاده شده و از بریدگی های موجود روی زمین استفاده کردیم. به وسیله بی سیم روی منطقه دشمن که فعالیتشان مشهود بود، تقاضای آتش کردم که صدای ما از بی سیم به علت اینکه در گودی قرار داشتیم پارازیت داشت و به خوبی طرف مقابل آن را دریافت نمی کرد. پس از پنج دقیقه مجدداً حرکت کردیم یگان های عراقی با تانک، یگان های در خط را زیر آتش داشتند و یگان های توپخانه ۱۵۵م کمک مستقیم تیپ و تانک های در خط متقابلاً یگان های عراق را زیر آتش گرفته بودند. شدت آتش در منطقه زیاد شده بود. روحیه نیروهای رزمنده با وجودی که مدت ۳۶ ساعت یک لحظه چشم روی هم نگذاشته بودند و با توجه به گرمی هوا و مشکلات منطقه، در سطح عالی بود و همچنان دشمن را تار و مار می کردند. پس از ده دقیقه که قدری وضعیت خط مقدم آرام گرفت به طرف مواضع خودمان به سمت عقب حرکت کردیم در مراجعت پس از طی سه کیلومتر بر اثر برخورد چرخ سمت چپ جیب میول ما با مین ضدنفر در جاده، چرخ جلو جیب منهدم شد، که بلافاصله لاستیک آن را تعویض و به راه خودمان ادامه دادیم. در مسیر برگشت کلیه یگان هایی را که در مواضع جدید خود مستقر شده بودند، مشاهده کردم که همه نیروها با روحیه خوب، از موفقیتی که کسب کرده بودند، خوشحال و شادمان بودند. در بین راه فرمانده لشکر ۹۲ زرهی جناب سرهنگ مسعود نیاکی را دیدم پس از پیاده شدن از خودرو موفقیت لشکر را تبریک گفتم و خیلی از زحمات نفرات توپخانه تشکر کرد و پس از خداحافظی در ساعت ۱۳:۳۰ به پاسگاه فرمانده گردان رسیدیم. وضعیت تا ساعت ۲۴:۰۰ همان روز با اجرای آتش توپخانه بین طرفین ادامه داشت.

ساعت ۰۱:۰۰ نیمه شب ۶۰/۳/۲ به علت عملیاتی که قرار بود انجام شود، تا سپیده دم بیدار بودم صدای تانک های جدیدی که به منطقه رسیده بود و از روی مازها پیاده می شدند، به گوش می رسید. بلافاصله پس از پیاده شدن، سریعاً به مواضع تعیین شده پدافندی تا ساعت ۰۴:۰۰ صبح مستقر شدند. از ساعت ۰۵:۰۰ صبح اجرای آتش های ایذایی روی مواضع در عمق دشمن توسط توپخانه های سنگین اجرا شد. در ساعت ۰۶:۳۰ فرمانده تیپ، سرهنگ الماسی من را احضار کرد که بلافاصله حرکت و به پاسگاه فرماندهی او رسیدم و راجع به عملیات صحبت کردیم. ستوان علی اکبر اصلانی که اشتیاق فراوانی داشت که به مواضع شکست خورده دشمن در الله اکبر برود

و همچنین از نزدیک صحنه جنگ را مشاهده کند نیز همراه من بود، آتش دشمن روی مواضع از ساعت ۰۷:۳۰ به اوج خود رسید به طوری که خطوط مقدم یگان‌های تیپ ۳ زرهی که پس از ۴۸ ساعت تحکیم هدف نموده بودند را زیر آتش داشتند. تعداد پنج دستگاه از تانک‌های عراق که قصد نزدیک شدن به مواضع تیپ ۳ زرهی را جهت شناسایی داشتند به وسیله آتش پر حجمی که توسط توپخانه و تانک‌های در خط روی آنها گشوده شد، بلافاصله آتش گرفته و تانک‌ها و خدمه آنها سوختند.

وقتی من به همراه فرمانده گردان به سمت ارتفاعات الله اکبر حرکت کردیم، در مسیر از مواضع قبلی تیپ ۳ زرهی گذشتیم به قدری پوکه مهمات تانک و توپخانه و جعبه‌های مهمات انواع سلاح‌ها روی زمین ریخته و در منطقه نبرد پخش شده بود که قابل تصور نبود. کم‌کم به مواضع قبلی دشمن رسیدیم. من قبلاً آن مواضع را از دیدگاه دیدبانان و از سنگرهای تانک‌های تیپ ۳ زرهی دیده و کاملاً بررسی نموده بودم و آرزو داشتم روزی به آنها دسترسی یابم. تانک‌ها و نفربرهای سوخته و به جامانده را مشاهده نمودم که نشان از جنگی سخت بین نیروهای خودی با دشمن بود، از میدان مین که رد شدیم، جاده باریکی وجود داشت که توسط یگان مهندسی از مین پاک شده بود. مرتباً طرفین جاده توسط توپخانه‌های دشمن زیر آتش بود که برای حرکات نیروهای خودی مشکل‌آفرین بود. به قرارگاه تیپ ۳ زرهی رسیدیم، جناب سرهنگ الماسی را ملاقات نمودیم که بسیار بانشاط و همچون شیری در کنار پست فرماندهی قرار داشت و مراقب وضعیت تیپ بود. وقتی فرمانده گردان نزد ایشان رفت تا درباره عملیات هماهنگی‌های لازم را انجام دهند، فرصتی یافتم تا از تانک‌ها و نفربرهای سوخته و مواضع قبلی دشمن دیدن کرده و عکس بگیریم. تانک‌های سالم زیادی از دشمن در منطقه به جامانده بود که به علت نگرانی از پاتک دشمن و تصرف مجدد منطقه توسط دشمن، تانک‌ها و نفربرها و خودروهای به جامانده دشمن توسط رزمندگان منهدم شده بودند که می‌توانستند بعداً سالم آنها را تخلیه نمایند. اما شرایط جنگ به گونه‌ای است که هر لحظه ممکن است اوضاع دگرگون شود و شاید تصمیم رزمندگان برای انهدام تجهیزات دشمن در آن شرایط منطقی بود. ما بیش از ۳۰ دستگاه تانک و نفربر و خودرو را منهدم شده مشاهده نمودیم که تعدادی از آنها هنوز در آتش می‌سوختند. با سرباز مصطفی بیل‌کار به مواضع تار و مار شده و کاملاً در هم ریخته دشمن رفتیم، اجساد سربازان عراقی هنوز روی زمین به جامانده بود. در شیب ارتفاعات الله اکبر به جنازه‌ای برخوردیم که افسری بود با درجه سرتیپی، درجه آن را کنده و با خود آوردم

تا به نفرات آتشبار نشان دهم. تمامی منطقه و مواضع دشمن محل اصابت گلوله‌های توپخانه‌های خودی بود. واقعاً جهنمی در آنجا از آتش توپخانه ایجاد شده بود، آن محل همان جهنمی بود که خود عراقی‌ها برای خودشان به وجود آورده بودند. دشمنان ما در ارتفاعات الله اکبر گم و گور شدند و هرگز به کشورشان و به خانه‌هایشان باز نگشتند. آنان را در گورهای دسته‌جمعی به خاک سپردیم تا شاید در آینده به کشورشان انتقال یابند. این درس عبرتی است برای جنگ‌طلبان زیرا لاجرم دچار چنین سرنوشتی خواهند شد.

روحیه‌ام با دیدن شکست قطعی دشمن در این منطقه دو چندان شد، اما در افکارم می‌گفتم، مسبب این جنگ و این همه بدبختی و این همه کشتار و آوارگی کیست؟ صدام که یک مهره و فردی جانی و بدبخت است که خدا هم او را رها کرده که به تحریک دیگران جنگ را آغاز و دو ملت مسلمان ایران و عراق را به جان هم اندازد، اما برای چه؟ آیا قدرت و چند صباحی در قدرت باقی ماندن ارزش این را دارد که این همه جوان کشته شوند؟ واقعاً شرم دارم نام اینگونه افراد را انسان بگذارم. البته فرماندهان نیروهای ارتش عراق هم دست کمی از رهبرشان نداشتند و زمانی که قدرت داشتند، با دستورات نابخردانه و ناجوانمردانه خود جنایات هولناکی را مرتکب شدند که ننگی ابدی را برای خود در تاریخ به ثبت رساندند.

یاد آن روزهایی افتادم که دشمن در همین منطقه چه بر سر ما آورد و چه جنایاتی را مرتکب شد و ما رزمندگان و مردم دشت آزادگان در شهرهای بستان، سوسنگرد، حمیدیه، هویزه و روستاهایی که با خاک یکسان شدند، چه سختی‌ها و رنج‌هایی را متحمل شدیم، که ناشی از جنایات آنان بود. اما ما تا آخرین نفس و آخرین فشنگ جنگیدیم. شجاعت، صبر و استقامت و پایداری ما به ثمر رسیده بود، خدا ما را یاری کرده بود. آنچه را که ضروری می‌دانم به آن اشاره نمایم این است که با دیدن مناظر مناطق جنگی دریافته‌ام که عامل اصلی در یک نبرد موفقیت‌آمیز، وجود انسان‌هایی با انگیزه قوی و آموزش دیده است که برای هدفی والا می‌جنگند. جنگ چیز خوبی نیست اما واقعاً باید برای افرادی که در جبهه‌های جنگ قرار دارند، و از جان خود و تمامی خواسته‌هایشان برای امنیت مردم و کشورشان می‌جنگند، بهای بیشتری قائل شد تا آنها با روحیه قوی‌تر و با تمام توان خود با دشمن مقابله کنند. بسیاری از مردم آن فداکاری‌ها را ندیدند و عده‌ای هم نشنیدند، که اینچنین هم هست. اما خدا که ما را می‌بیند، هم اوست که ما را یاری می‌دهد، بهترین افراد کسانی هستند که در چنین شرایط دشواری، رنج و سختی می‌کشند و تحمل می‌کنند و خم به ابرو نمی‌آورند. راه ما راه خستگی و افسردگی نبود زیرا برای رضای خدا می‌جنگیدیم، ما به سمت راحتی نرفته بودیم، ما باید در آن جهنم سختی‌ها، رنج‌ها

و... می سوختیم تا آبدیده تر شده و به قهرمانان واقعی کشورمان تبدیل شویم. آن زمان را می توان روزگار مصائب کشور خصوصاً ارتش خواند. کشور عظیمی که به واسطه شرایط انقلاب و تهدیدات همه جانبه دشمنان و عدم تجربه و درایت مسئولان و تضعیف ارتش توسط نیروهای ضدانقلاب و حتی بعضاً انقلابی به ضعف گراییده بود به گونه ای که دشمن آن را شکار سهل الوصولی می دانست و به همین دلیل جرئت تجاوز به کشور را پیدا کرده بود.

در حین عبور از جاده که به سمت غرب حرکت می کردیم، یکی از تانک های خودی را دیدم که شتابان به طرف ما می آید و گرد و غبار عجیبی ایجاد می کرد. راننده آن خیلی بی مهابا رانندگی می کرد. ما از ترس اینکه ما را نبیند به کنار جاده رفتیم تا او عبور کند و بگذرد، گرد و غبار، جیب و تمامی اطراف آن را گرفت برای دقایقی چیزی معلوم نبود، از پشت به تانک نگاهی انداختم، دیدم پشت تانک یک تانکر ۲۰۰۰ لیتری آب بکسل شده، متوجه شدم که این تانک برای بردن آب به خط مقدم با این شتاب در حال حرکت بود. به تمامی خدمه تانک که اصلاً مشخص نبودند، درود فرستادم، درود به شرف و غیرت و مردانگی شما که اینچنین در تلاشید، خداوند یارو یاورتان باشد. بعد از ساعاتی گشتن در منطقه و شناسایی های لازم برای حرکت های آتی به مواضع خود بازگشتیم. البته ناگفته نماند آن تانک عراقی بود که سالم به دست نیروهای تیپ ۳ زرهی افتاده بود زیرا نیروهای ما در جنگ قدر تجهیزاتشان را می دانستند و به خوبی از آنها مراقبت می کردند.

در این روز از ساعت ۰۹:۰۰ الی ۲۳:۰۰ تیراندازی روی مواضع دشمن در فنیخی و دهلاویه و بستان اجرا شد. دشمن به هر نحوی که شده بود، تلاش می کرد تا ارتفاعات الله اکبر را پس بگیرد. دو بار ضدحمله دشمن دفع شد و دشمن با متحمل شدن تلفاتی دیگر مجبور به عقب نشینی شده بود.

در این روز، عملیات در جنوب رودخانه کرخه نیز ادامه داشت و فرماندهی لشکر ۱۶ زرهی به همراه افسران ستادش در ابوحمیظه عملیات لشکر را کنترل می کردند. از نیروهای سپاه پاسداران تعداد ۱۸۰ نفر از سپاه سوسنگرد و تعداد ۶۸ نفر از سپاه حمیدیه در عملیات شرکت و در کنار نفرات لشکر ۱۶ زرهی با دشمن درگیر بودند و به غیر از این نیروها نیروی دیگری برای احتیاط یا تعویض نفرات در اختیار نداشتند. آمار اعلام شده توسط لشکر ۱۶ زرهی به فرمانده نذاجا طی نامه شماره ۱۶۸-۱-۰۸-۲۰۱ در تاریخ ۶۰/۳/۲ اعلام شده بود که نشان از حضور آن عزیزان در عملیات داشت.

سروان مهدی دامغانیان (سرتیپ ۲ بازنشسته) رئیس رکن یکم گردان ۳۸۸ توپخانه از عملیات فتح ارتفاعات الله اکبر در دفتر ثبت روزانه خود نوشته است:

روز دوم عملیات، برای ادامه عملیات افسران ستاد گردان به دو قسمت تقسیم شدند تا با کمی استراحت قادر باشند مأموریت‌های محوله را انجام دهند. یک گروه شامل من، سروان داود صالح، سروان خواجوی و ستوان علی نفیسی‌پور و گروه دوم فرمانده گردان سرگرد آجوری، معاون گردان سروان غلامرضا علمی، ستوان یکم حسن طالبی و سروان انوشیروان خدادوست.

من با گروه خودم تا صبح بیدار بودیم تا اینکه فرمانده گردان در ساعت ۰۵۰۰ به من دستور داد به پاسگاه فرماندهی توپخانه لشکر ۹۲ زرهی بروم و از وضعیت کلی نبرد و منطقه در مورد نیروهای خودی و دشمن اطلاعات کسب نمایم. برابر دستور حرکت کردم. ابتدا به قرارگاه تیپ ۳ زرهی رفتم، کلیه یگان‌های تیپ را در حال حرکت و جابه‌جایی دیدم. گرد و غبار و دود غلیظی منطقه را فرا گرفته بود. خوشبختانه عملیات موفقیت‌آمیز بود، زیرا نیروهای دکتر چمران و نیروهای بسیج و سپاه کمبود یگان‌های پیاده ارتش را جبران کرده بودند و از طرفی دشمن نیروهای عمده خود را در خط مستقر نکرده بود، خصوصاً نیروهای زرهی خود را که به دلیل وجود و حضور فعال نیروهای پیاده ایران که عمدتاً بسیجی بودند و دارای ویژگی‌های خاصی بودند، ترس و وحشت زیادی را در بین نیروهای دشمن ایجاد کرده بود و لحظه‌ای نیروهای دشمن را راحت نمی‌گذاشتند و با عملیات‌های متعدد و محدود خواب را بر دشمن حرام کرده بودند. لذا دشمن بیشتر متکی به پاتک‌هایی بود که با یگان‌های زرهی خود انجام می‌داد و این ویژگی نیروهای دشمن برای رزمندگان اسلام کاملاً مشخص شده و در نبردها منتظر پاتک‌های دشمن بودند و برای مقابله با آن از قبل طرح‌ریزی می‌کردند. به گردان ۳۲۰ توپخانه ۱۵۵م خودکشی به فرماندهی سرهنگ دهقان رفتم (سرتیپ ۲ بازنشسته) که به جای سرگرد صفری مستقر شده بود. سرگرد قاسمی، افسر تطبیق آتش توپخانه‌های منطقه و سرهنگ پورمهران، معاون فرمانده توپخانه لشکر ۹۲ زرهی را که در آن گردان حضور داشتند، ملاقات نمودم و به آنان پیروزی رزمندگان اسلام را تبریک گفتم. سرگرد قاسمی گفت: جناب سروان چه تبریکی! تازه پاتک‌های دشمن شروع شده است، که با این حرف دلم گرفت. واقعاً همه خسته و کوفته بودند و نگران آینده،

آینده‌ای نامعلوم. به قدری منطقه را خاک و گردوغبار و دود فرا گرفته بود که نشان از جنگ واقعی می‌داد و بیانگر جنگ قریب‌الوقوعی که در پیش داشتیم. زیرا دشمن دست بردار نبود و قصد داشت مجدداً ارتفاعات الله‌اکبر را تصرف نماید. خلاصه نمی‌دانستم چه کار باید کرد، زیرا ارتش عراق شکست سختی خورده بود و با دادن تعداد بسیاری اسیر، کشته و زخمی و از دست دادن تعداد زیادی وسایل و تجهیزات برایش گران تمام شده بود و در صدد تلافی بود. رئیس‌جمهور بنی‌صدر هم خبر پیروزی رزمندگان اسلام را به امام خمینی (ره) مخابره کرده بود. پیش خودم گفتم، خدایا عملیات فعلی همانند عملیات ۱۷ دی‌ماه ۱۳۵۹ نشود که در آن صورت غرورمان خرد و از بین خواهد رفت.

با توجه به خستگی نیروها، گرمی هوا و به علت عدم تثبیت مواضع گردان‌های ۳۱۸، ۳۲۰ و ۳۳۰ توپخانه ۱۵۵م خودکشی و فرارگاه توپخانه لشکر ۹۲ زرهی و تیپ ۳ زرهی ارتباطمان ناقص بود که افسر مخابرات گردان از طرف فرمانده گردان شدیداً بازخواست شد. اما افسر مخابرات گردان هم حق داشت، زیرا تجهیزات مخابراتی گردان ناقص بود و کمبودهای زیادی داشتیم، ولی در جنگ حرف اول را ارتباط می‌زند و یگانی که فاقد ارتباط باشد آسیب‌پذیر است. در افکارمان نگران آینده بودیم و تمامی تلاش‌ها برای حفظ و نگهداری منطقه تصرف شده معطوف شده بود. تا کسی در منطقه حضور نداشت نمی‌توانست درک کند که چه خبر بود. نیروهای تازه نفس کم‌کم به منطقه وارد می‌شدند و جابه‌جایی‌های زیادی صورت می‌گرفت تا راه‌های نفوذ دشمن مسدود شود. فرمانده تیپ، جناب سرهنگ الماسی به خاطر عدم استراحت کافی و مسئولیت و فعالیتی که داشت خیلی لاغر شده بود. در شحیطیه و دهلاویه دشمن فعال بود و قصد داشت خود را به جلو بکشانند. تیراندازی‌ها شدت یافته بود و یگان‌های ما تعداد ۱۵ دستگاه تانک از دست داده بودند که خبر خوبی نبود. در روستای سیدخلف دو نفر پاسدار به شهادت رسیده بودند و سرباز فولادی کمک دیدبان گردان ۳۸۸ توپخانه از ناحیه دست و پا به شدت مجروح شده بود. گردان تانک به فرماندهی سرهنگ صفوی به علت عدم حرکت خودروهای مهماتش در رمل‌ها از گردان ما کمک خواست که با اعزام تعدادی مهمات‌بر شنی‌دار و خودروی اورال در مهمات‌رسانی به آنان کمک

۱. عملیات نصر که روز ۱۵ دی‌ماه آغاز گردیده بود، در روز ۱۷ دی‌ماه بر اثر پاتک نیروهای تازه نفس دشمن، لشکر ۱۶ زرهی مجبور شد واحد‌های خود را به شمال کرخه کور تغییر مکان دهد.

نمودیم. آن شب خوابم نبرد، زیرا به فکر هم‌زمانم بودم که زیر رگبار گلوله‌های دشمن قرار داشتند، دلم گرفت و از گوشه چشمانم اشک سرازیر شد. ساعت ۰۵:۰۰ به استوار دوم موسی اسلامی دستور داده شد تا با جرثقیل به روستای سیدخلف رفته و خودروی منهدم شده جیپ را بکسل کرده و به گردان بیاورد. او تا منطقه هوفل رفته بود اما به علت شدت آتش خمپاره و توپخانه دشمن نتوانسته بود مأموریت را انجام دهد و مأموریت به شب موکول شده بود که شب هم حرکت در آن منطقه خطرناک بود.

حوادث روز یکشنبه سوم الی سه‌شنبه پنجم خرداد ماه ۱۳۶۰

از ساعت ۰۴:۰۰ روز ۶۰/۳/۳ یک آتش‌تهییه سنگین به منظور بر هم زدن پاتک دشمن در منطقه شحیطیه و ۱۰ کیلومتری بستان با کلیه یگان‌های توپخانه منطقه اجرا شد و دشمن با دادن تلفاتی مجبور به عقب‌نشینی شد. البته فعالیت دشمن تا ساعت ۱۰:۰۰، ادامه داشت و توانسته بود در این روز چهار دستگاه تانک ما را در جلوی ارتفاعات الله‌اکبر با موشک‌های ضدتانک مالیونکا با پایه پرتاب زمینی منهدم نماید، زیرا یگان‌ها در آن منطقه به واسطه آتش شدید دشمن و کاستی‌های یگان مهندسی تیپ ۳ زرهی نتوانسته بودند به مواضع خود استحکام لازم را بدهند. تحمل این تلفات برای یگان‌های مانوری خیلی سنگین به نظر می‌رسید زیرا گردان ۲۹۳ تانک در آغاز حمله حدود ۳۰ دستگاه تانک داشت. با از دست دادن حتی یک دستگاه تانک استعداد آن به کمتر از ۵۰ درصد می‌رسید، ضمن اینکه امکان جایگزینی حتی یک دستگاه تانک به این گردان وجود نداشت. همان‌طور که قبلاً اشاره شد، تعدادی تانک تعمیری در پادگان دشت آزادگان پارک شده و موجود بود که به علت نداشتن قطعات یدکی امکان تعمیر آن تانک‌ها وجود نداشت. تعداد ۵۰ دستگاه تانک چیفتن از کار افتاده نیز در پارک زرهی دزفول موجود بود که آنها نیز وضعیت مشابهی با تانک‌های تعمیری پادگان دشت آزادگان داشتند. در چنین شرایطی در نبرد الله‌اکبر منهدم کردن و به غنیمت گرفتن ۱۰۰ دستگاه تانک از دشمن، فرماندهان را آن‌قدر خوشحال نمی‌کرد که از دست دادن ۱۰ دستگاه تانک و ۱۳ دستگاه نفربر آنها را ناراحت کرد. لذا برای مقابله با دشمن و از زیر فشار در آوردن یگان‌های در خط و جلوگیری از وارد شدن تلفات به یگان‌های در خط با اجرای آتش‌های دوربرد روی توپخانه‌ها و مواضع احتیاط دشمن توسط یگان‌های توپخانه خودی مستقر در منطقه الله‌اکبر، به دشمن که صد درصد با یگان‌های تازه نفس خود تجدید سازمان

شده بود، تلفاتی را وارد تا از پاتک‌های دشمن جلوگیری به عمل آید. دشمن با عکس‌العمل شدید یگان‌های مستقر در منطقه الله‌اکبر تلفات زیادی را متحمل شد. بر اساس گزارش پست استراق سمع، تلفات زیادی به یگان‌های تازه نفس پاتک کننده وارد شده بود. در این روز با هوشیاری نیروهای خودی در خط، کوچک‌ترین حرکات دشمن زیر نظر بود و حرکت دشمن با عکس‌العمل سریع یگان‌های خودی پاسخ داده می‌شد.

از ساعت ۰۳:۰۰ روز ۶۰/۳/۴ تیراندازی روی عملیات مشکوک دشمن در منطقه بستان و جابره‌مدان، فنیخی و دهلاویه اجرا شد و بلافاصله با اجرای آتش به موقع، توپخانه فعال دشمن خاموش شد. تیراندازی‌های پراکنده روی هدف‌های موجود توسط توپخانه‌های طرفین اجرا می‌شد. مسئله حساس و مهمی که در عملیات خیبر نگران کننده مانده بود، تصرف تپه شحیطیه بود که می‌بایست از وجود نیروهای دشمن پاک می‌شد زیرا شرایط تپه یاد شده به گونه‌ای بود که از غرب به شرق دید خوبی داشت و مزاحم حرکات نیروهای خودی بود. از طرفی شرایط یگان‌های تیپ ۳ زرهی هم به گونه‌ای بود که قبول تلفات برایشان بسیار دشوار بود. بالآخره تصمیم گرفته شد این تپه توسط پیاده نظام متشکل از نیروهای نامنظم چمران و گردان ۱۴۵ مکانیزه تیپ ۳ زرهی با پشتیبانی آتش توپخانه و بالگردهای رزمی هوانیروز نیروی زمینی ارتش تصرف شود. طرح‌ریزی و اجرای این مأموریت به فرمانده لشکر ۹۲ زرهی، سرهنگ مسعود منفردنیکی واگذار شده بود. طرح تصرف و پاکسازی تپه شحیطیه در ساعت ۰۳:۳۰ بر اثر اجرای یک آتش‌تهیه اجرا شد و تپه شحیطیه از وجود دشمن پاک شد. عکس‌العمل دشمن در حمله به این تپه به واسطه قدرت آتش توپخانه و عملکرد مناسب نیروهای تک‌کننده قابل ملاحظه نبود و همان‌گونه که پیش‌بینی شده بود، نیروهای خودی ساعت ۰۸:۰۰ روز ۶۰/۳/۵، تپه را تصرف کردند و عملیات خیبر پایان پذیرفت. تپه شحیطیه در قسمت سمت راست تپه‌های الله‌اکبر قرار دارد که دشمن پس از، از دست دادن مواضع الله‌اکبر تعدادی از تانک‌ها و زره پوش‌های خود را با استفاده از احتیاط به شحیطیه اعزام نموده بود و بدین وسیله جاده تدارکاتی گردان ۲۶۱ تانک تیپ ۳ زرهی را مورد تهدید قرار داده بود که پس از ۴۸ ساعت بر اثر فشار نیروهای خودی و اجرای آتش توپخانه این منطقه نیز به تصرف نیروهای خودی درآمد.

از ساعت ۰۴:۰۰ روز ۶۰/۳/۵، با اجرای آتش سنگین و پر حجم توسط توپخانه‌های خودی در منطقه روی مواضع دشمن شکست خورده در بستان، فحینی، جابره‌مدان و حمود عاصی

و دهلاویه سازمان رزمی دشمن در منطقه که قصد بازسازی و آماده شدن برای پاتک بود، به هم خورد تا نتواند عملیات خود را آغاز نماید. البته عملیات نیروهای خودی در چند روز قبل به قدری حساب شده و دقیق بود که دشمن هیچ‌گونه اقدام مؤثری در بازپس‌گیری مواضع از دست داده خود نتوانست انجام دهد. در این راستا نقش دیدبانان یگان‌های توپخانه و آتش پُر حجم و به موقع توپخانه‌های خودی بسیار حائز اهمیت بود که دشمن نیز توجه خود را به دیدبانان توپخانه معطوف نموده بود.

در ساعت ۰۸:۰۰ روز ۵/۳/۶۰، دیدبانان گردان مستقر در روستای سیدخلف حوالی شهر سوسنگرد گزارش دادند؛ بسیجی احمد رضوانی دوست مورد اصابت ترکش خمپاره دشمن قرار گرفته و به شهادت رسیده است. اکیپ دیدبانان در آن زمان در روستای سیدخلف بدین شرح بودند: ستوان دوم وظیفه روئین‌فر، ستوان دوم وظیفه جوادی‌نمین، سرباز وظیفه زمانی، بسیجی احمد رضوانی دوست.

یکی از بهترین هم‌رزمانمان در این روز به درجه شهادت نائل آمد. یادم هست روزی که ایشان را به عنوان بسیجی به آتشبار یکم مأمور نمودند، وی به عنوان خدمه توپ استوار علی‌اصغر انصاری در نظر گرفته شده. او از همان بدو ورودش به آتشبار با فعالیت چشم‌گیری تلاش می‌کرد. هر وقت به پای توپ می‌رفتم وی را بسیار فعال می‌دیدم. او خیلی مؤمن، معتقد و اهل ورامین بود. چهره معصومانه‌اش را هیچ‌وقت فراموش نمی‌کنم. یک روز به من گفت: «جناب سروان می‌خواهم به خط مقدم بروم». به او گفتم: شما همینجا هم می‌توانی مؤثر واقع شوی و به او اجازه ندادم به خط مقدم جبهه اعزام شود. ایشان مجدداً به من گفت: جناب سروان، من می‌خواهم شهید بشوم.

من از فرستادن او به دیدگاه، به دلایل مختلف ممانعت می‌کردم. جوان خوش‌چهره و مصممی بود، نگاه‌هایش لحظه‌ای رها نمی‌کرد. سعی می‌کردم از نگاه‌هایش بگریزم، حس ششم من می‌گفت، او شهید خواهد شد، به همین دلیل پاسخ مثبت به خواسته‌اش نمی‌دادم، اما او مصرانه به دنبال این بود که پرواز کند، پروازی که در آن روز برای ما قابل تصور نبود. بالأخره خودش را به فرمانده گردان و دیگر مسئولان گردان رساند و خواسته‌اش را عملی کرد. فقدان این شهید از نظر روحی ضایعه‌ای برای آتشبار ما بود. من خودم شخصاً با دیگر دوستانم وقتی در مرخصی بودیم به ورامین رفته و در مراسم ختم این شهید بزرگوار شرکت کردیم. در پادگان تهران نفراتی خدمت می‌کردند که فرمانده گردان به آنها در تهران مأموریت داده بود به کارهای

باقیمانده گردان برسند، که الحق کار بسیار سختی هم بود. کلیه تدارکات گردان توسط این نفرات زحمتکش به سرپرستی مرحوم ستوان یار سوم عباس خالقی انجام می گرفت. نفراتی همچون مرحوم استوار طالبی و استوار جمال وثوقی فر هم با وی همکاری می کردند. بالأخره من با کلیه نفرات باقیمانده تهران در مراسم این شهید بزرگوار شرکت نمودم و به پدرش که انسان بسیار مؤمنی بود و دیگران گفتم که این شهید چه خصوصیات والایی داشت. در مسجدی که در ورامین حضور داشتیم، مردم ما را که هم‌رزم شهید بودیم خیلی احترام کردند. از آن پس چندین نفر از اهالی آن شهر به عنوان بسیجی مرتب به یگان ما می آمدند و در جبهه کمک‌های بسیاری به ما نمودند. هم کمک‌های مردمی که به صورت هدایا بود، هم به صورت فیزیکی که در جبهه‌ها حضور می یافتند و یار و یاور ما در روزهای سخت بودند.

سرگرد آجوری (سرتیپ ۲ بازنشسته) فرمانده گردان ۳۸۸ توپخانه در دفتر ثبت روزانه خود از شهید رضوانی دوست نوشته است.

شهید احمدعلی رضوانی دوست بهمن ماه ۱۳۵۹ به عنوان بسیجی به گردان معرفی شده بود از همان روزهای اول می گفت: من به عنوان دیدبان در منطقه دشمن می خواهم عمل کنم. با خواسته‌اش موافقت کردم چون هر کسی حاضر نیست به عنوان دیدبان در خط مقدم انجام وظیفه نماید. اینگونه نفرات اشخاصی خالص و باایمان و پاک باخته‌اند و شهادت را به معنای واقعی خود درک نموده بودند. هر کسی که درخواست می کرد که قادر است به عنوان دیدبان یا کمک دیدبان یا بی سیم چی به جلو اعزام شود از کارش قدردانی می شد و می شود چون مشکل ترین وظایف جنگی را متقبل می شدند. روح این اشخاص همیشه زنده است، و برای همیشه تاریخ زنده‌اند... به یاد دارم وقتی که سرباز بهشتی که هم سنگر شهید رضوانی بود، در منطقه عمومی روستای سیدخلف و هوفل در تاریخ ۱۳۵۹/۱۱/۲۰ به شهادت رسید. شهید علی رضوانی دوست می گفت: چرا این شهادت نصیب من نشد؟ در اردیبهشت‌ماه، به فرمانده آتشبار ارکان، سروان داود صالح گفتم: اول خرداد ماه به علت اینکه نامبرده مدت زیادی است در دیدگاه خدمت می نماید، تعویض شود ولی شهید رضوانی با خواهش و اصرار گفت: اجازه دهید تا آخر جنگ نزد شما بمانم. با نظرش موافق شدم، چون می گفت: می خواهم در جبهه شهید شوم. پسر بسیار خوبی بود، مؤمن، معتقد و متعهد و در نماز جماعت و کلاس قرآن که در ساعت ۱۸:۰۰ هر روز در گردان تشکیل

می شد، شرکت می کرد. بالأخره در ساعت ۰۸:۰۰ روز ۶۰/۳/۵، دعوت حق را لبیک گفت و به درجه شهادت نائل شد. «روحش شاد و یادش گرامی باد.»

در ساعت ۰۹:۰۰ روز ۶۰/۳/۵، ستوان دوم وظیفه مقدم، با حالتی مضطرب و شوکه به من مراجعه کرد و گفت: شهید را چکار کنم؟ گفتم شهید کیست؟ گفت بسیجی رضوانی، بلافاصله از تپه پایین رفتم و مشاهده کردم او را روی برانکارد در داخل جیب گذاشته اند. پتو را کنار زدم و دیدم دست راستش از بازو قطع شده و به پوست آویزان است و از ناحیه زانو هم یکی از پاهایش نیز به کلی متلاشی شده و بدنش هم پر از ترکش خمپاره است. پیکر شهید را فوراً با آمبولانس به تیپ ۳ زرهی تخلیه نمودم، بالگردی در محل حاضر بود، پس از نصب پلاک هویت روی سینه و سمت چپ لباسش، پیشانی او را بوسیدم و با کمک دو نفر از هم‌زمان برانکارد را در داخل بالگرد گذاشتیم. سروان مهدی دامغانیان، رئیس رکن یکم گردان را برای سیر مراحل قانونی به معراج اهواز فرستادم تا خللی در کارهای این شهید بزرگوار به وجود نیاید. ضمناً به سرپرست باقیمانده گردان در تهران نیز سفارش نمودم با نفرات باقیمانده تا آخرین مراحل تشییع پیکر شهید و مراسم سوگواری در کنار خانواده محترمشان حضور داشته باشند.

سروان حسین خواجهوی (سرتیپ ۲ بازنشسته) رئیس رکن سوم گردان ۳۸۸ توپخانه ۱۷۵م از عملیات خیبر می گوید:

در عملیات خیبر و فتح ارتفاعات الله اکبر مسئولیت انهدام توپخانه های دشمن به گردان ۳۸۸ توپخانه ۱۷۵م و یک آتشبار ۱۳۰م کشتی از گروه ۲۲ توپخانه که آن هم تحت کنترل عملیاتی گردان بود، واگذار گردیده بود. گردان ۳۸۸ توپخانه با اعزام سه تیم دیدبان نفوذی و ثبت تیر روی توپخانه های دشمن موفق شد در شروع حمله کلیه توپخانه های دشمن را از کار انداخته و تعدادی از توپ های آنها را منهدم و تلفات زیادی را به نفرات آنها وارد نماید. بنا بر گزارش دیدبانان گردان، خدمه باقیمانده توپ های عراقی اقدام به فرار نمودند. بدین ترتیب در روز اول عملیات، توپخانه غیرفعال دشمن قادر به هیچ گونه عکس العمل در مقابل رزمندگان اسلام نشد تا اینکه فرماندهان ارتش عراق از مناطق دیگر توپخانه جایگزین نمودند و آنگاه اقدام به پاتک های سنگین کردند

که همگی آن تلاش‌ها زیر آتش کوبنده توپخانه‌های خودی در هم شکست و حتی دشمن مجبور به تخلیه ارتفاعات شحیطیه گردید.

فرمانده گردان ۳۸۸ توپخانه از حوادث روز چهارشنبه ششم الی جمعه هشتم خردادماه در دفتر ثبت روزانه خود نوشته است:

در روز ۶۰/۱۳/۱۶، شحیطیه با فشار شدید رزمندگان اسلام نیروهای سقوط کرد. نفرات مشغول تخلیه غنائم جنگی عراقی‌ها، دسته‌دسته به خطوط مقدم می‌رفتند. تیراندازی‌های توپخانه روی منطقه به شدت ادامه داشت. در این روز، هواپیماهای دشمن منطقه را مرتب بمباران می‌کردند، اما در اراده رزمندگان خللی وارد نمی‌شد و همچنان به نبرد بی‌امان خود با دشمن ادامه می‌دادند.

ساعت ۰۸۳۰ روز ۶۰/۱۳/۱۷، به همراه سروان حسین خواجوی و ستوان یکم جمال کریم جهت شناسایی و جابه‌جایی یک آتشبار به منطقه الله‌اکبر رفتیم. در داخل مواضع ارتفاعات الله‌اکبر تانک‌های زیادی منهدم شده بودند، وسایل سالم را که از چهار روز پیش از عراقی‌ها به غنیمت گرفته شده بود، به منطقه عقب تخلیه می‌نمودند. موشک‌های مالیوتکا با خودرو و سکوهای پرتاب، ضد هوایی‌های چهار چرخ یک لوله، تانک‌های سالم و انواع مهمات توسط نفرات تیپ ۳ زرهی از مواضع عراقی‌ها به عقب تخلیه می‌شد. پس از رسیدن به قسمت جلوی ارتفاعات الله‌اکبر که ارتفاعات تمام می‌شد و به دشت صافی تبدیل می‌شد، تانک‌های گردان ۲۹۳ تانک پنج کیلومتر جلوتر از ارتفاعات و به طرف بستان آرایش گرفته بودند. آن روز ملاحظه کردم که سنگرهای جدیدی را که روز اول نتوانسته بودیم برای تانک‌ها آماده کنیم، آماده شده بود و تانک‌ها در پناه سنگرها آرایش جنگی خود را با فاصله مسافت دقیق حفظ کرده بودند. سربازان و درجه‌داران به سرعت مشغول تکمیل سنگرهای جدید در مواضع جدید بودند. همه غرق در شوق و شغف بودند. به طرف جاده شحیطیه حرکت کردیم. در سمت راست به جاده‌ای برخورد کردیم که عراقی‌ها از بستان به الله‌اکبر و به موازات رودخانه و به فاصله تقریبی هفت کیلومتر در شمال برای ایجاد تسهیلات و جابه‌جایی نیروهای خود ساخته بودند. واقعاً جاده خیلی خوبی بود. گویا در نظر داشتند سال‌های سال در این منطقه بمانند و ارتفاعات الله‌اکبر را به عنوان مرز برای خود انتخاب کنند. یک کیلومتر از روی

جاده از ارتفاعات الله اکبر به طرف بستان پیش رفتیم، ولی به علت اینکه احتمال مین گذاری می‌رفت، مجدداً دور زدیم و به عقب آمدیم و سپس به سمت شمال و داخل جاده شحیطیه شدیم و از آنجا قسمت شمالی ارتفاعات الله اکبر را بازدید کردیم. وسایل بسیار زیادی از دشمن در آنجا باقیمانده بود آن روز منطقه عملیاتی ارتفاعات الله اکبر کاملاً ساکت و از گلوله‌های توپخانه دشمن خبری نبود. در ساعت ۱۲:۳۰ بعد از اتمام کارهایمان به مواضع خودمان برگشتیم. ساعت ۱۵:۳۰ مجدداً جهت شناسایی دقیق از مواضع ارتفاعات الله اکبر با فرمانده آتشبار دوم و رؤسای توپ و رئیس رکن ۳ و فرمانده آتشبار ارکان به منطقه رفتیم و پس از شناسایی منطقه عمومی گردان جهت جابه‌جایی در ساعت ۱۸:۰۰ به پاسگاه فرماندهی مراجعت کردیم. مواضع جدید گردان در آن زمان نزدیک ارتفاعات الله اکبر شناسایی شده بود؛ یعنی در شرق ارتفاعات، به گونه‌ای بود که آتشبار یکم سمت چپ، آتشبار دوم سمت راست، از وسط دو آتشبار جاده‌ای احداث شده بود که به سمت یگان‌های تیپ ۳ زرهی امتداد یافته بود و آتشبار ارکان پشت آتشبار دوم به فاصله یک کیلومتر که حدوداً محل بازی بود، می‌بایست مستقر می‌شدند. ما اجباراً می‌بایست فاصله توپ‌ها را بیشتر می‌کردیم تا از حمله هواپیماهای دشمن در امان باشیم، اما زمین منطقه هم رملی بود و خاکریزهایی که احداث می‌کردیم دوام چندانی نداشتند و مرتباً می‌بایست ترمیم می‌شدند.

ساعت ۰۲:۰۰ روز ۶۰/۳/۸، تیراندازی روی منطقه طراح جهت مقابله با تک محدود دشمن به مواضع نیروهای خودی شروع شد، که با مقاومت شدید نیروهای خودی دشمن شبانه عقب‌نشینی کرد. در تمامی ساعات شب گلوله‌های منور دشمن منطقه را روشن کرده بود و توپخانه‌های طرفین مواضع یکدیگر را زیر آتش گرفته بودند. هر روز، خصوصاً شب‌ها، گلوله‌های توپخانه دشمن در نزدیکی مواضع ما اصابت می‌کرد که بلافاصله با اجرای آتش توپخانه‌های خودی توپخانه دشمن خاموش می‌شد. دشمن در چند روز گذشته مواضع توپخانه خود را تغییر داده بود، ولی کاملاً ضعیف به نظر می‌رسید. از صبح روز ۶۰/۳/۸، مواضع آتشبار دوم در منطقه شناسایی شده، توسط بلدوزرها تکمیل می‌شد. رفته‌رفته آتشبار دوم مشغول اشغال مواضع جدید خود در جلو بود. روز بعد آتشبار دوم در مواضع جدید عملیاتی شد. بدین ترتیب و در روزهای بعد

آتشبار یکم نیز در مواضع جدید خود استقرار یافت و نفرات گردان برای عملیات‌های بعدی با عزمی راسخ‌تر آماده می‌شدند.

افسر بهداری گردان ۱۴۵ پیاده تیپ ۳ زرهی، سرتیپ ۲ بازنشسته غلامحسین دربندی از عملیات خیبر می‌گوید:

با نزدیک شدن ساعت حمله، دلهره و اضطراب افراد بیشتر می‌شد، دشمن حدود هشت ماه بود که در منطقه الله‌اکبر مواضعش را محکم و مواضع پدافندی خود را مستحکم نموده بود. دشمن به انواع سلاح‌های ضدتانک، موشک‌های مالیوتکا، توپخانه، حتی موشک میلان مجهز شده بود. در عمق نگاه افراد گردان شادی و امید به پیروزی موج می‌زد و روحیه هم بسیار خوب بود. همه از اعماق وجودشان خوشحال بودند، من هم خوشحال بودم زیرا می‌دانستم نیروهای خودی به حمله سرنوشت‌سازی دست خواهند زد و ارتفاعاتی از میهن عزیزمان را که روزی با آن همه مقاومت و سختی از دست داده بودیم، باز پس می‌گیریم. از این گذشته وضعیت جبهه از حالت رکود و سکونی که مدت‌ها بر آن سایه افکنده بود، خارج می‌شد. لحظه شروع آتش‌تهییه، یک‌باره سکوت شب شکسته شد، انگار زلزله شده بود، آتش‌تهییه توپخانه شروع شد، غرش رعدآسای توپ‌ها یک لحظه متوقف نمی‌شد. گلوله‌های منور آسمان را نور باران کرده و هوای تاریک مثل روز روشن شده بود. بی‌سیم‌ها بکار افتاده بود و مرتباً یگان‌ها یکدیگر را صدا می‌زدند و تماس‌ها زیاد شده بود. یگان‌های مانوری زیر آتش‌تهییه تلاش می‌کردند و در مسیرهای مختلف به اهداف خود نزدیک می‌شدند. یگان مهندسی مشغول برداشتن مین‌ها بود تا میدان مین را بیشتر باز کند تا عملیات یگان‌های پیاده را تسهیل نماید. تعدادی از افراد یگان مهندسی روی مین رفتند و به شهادت رسیدند. با وجودی که جنگجویان این صحنه‌های دل‌خراش را می‌دیدند ولی خیلی جدی و مصمم پیش می‌رفتند. پس از درگیری‌های سنگین، حمله سبک‌تر و آتش‌ها کمتر شده بود، گاهی گوشه کنار محور عملیات صدای شلیک گلوله‌ای به گوش می‌رسید. به بالای تپه‌های الله‌اکبر رفتیم، همان جایی که یک روز عراقی‌ها وحشیانه به ما حمله کردند، یاد لحظه‌ای افتادم که هیچ چیز نداشتیم و گریه‌ام گرفته بود:

"دو گریه در زندگی برای من خاطره‌انگیز شد: یکی هنگام از دست دادن ارتفاعات الله‌اکبر و دیگری هنگام باز پس‌گیری آن."

چه شیرین بود گریه دوم، خاک وطن و میهن عزیز را آزاد کرده بودیم. آنجا دقیقاً فهمیدم که "حب الوطن من الایمان" یعنی چه!

جناب سرهنگ حسینی فرمانده گردان را دیدم، انصافاً خوب نفرات گردان راهبردی و هدایت می‌کرد، من شاهد بودم که چقدر با مهارت و تاکتیک صحیح عمل می‌کرد. وقتی دیدمش او را در آغوش گرفتم. او خاک‌آلود بود و من علاوه بر خاک، خون‌آلود هم بودم، اما در آن موقعیت اهمیت نمی‌دادم که لباسم خونی است. به او گفتم به عنوان یک هم‌وطن ایرانی به شما تبریک می‌گویم و از فرماندهی خوب شما برای پس‌گرفتن خاک میهن متشکرم. او گفت "البته تو هم در این پیروزی بودی و نقش داشتی من هم از تو سپاسگزارم" سپس گفت: به عنوان افسر بهداری گردان فکری به حال جنازه‌های عراقی که همه‌جا افتاده‌اند بکن تا بهداشت منطقه به خطر نیافتند. لذا قرار شد تا غروب نسبت به پاکسازی منطقه اقدام کنیم.^۱

آزادسازی ارتفاعات الله‌اکبر و تپه‌های شحیطیه در محور ارتفاعات الله‌اکبر و محورهای سوسنگرد تا دهلاویه تلفات زیادی را به دشمن وارد کرد که در سرنوشت جنگ در آن منطقه بسیار مؤثر بود. برابر آخرین گزارش‌ها، تلفات وارده به دشمن بیش از هزار نفر کشته و ۸۴۴ نفر اسیر اعلام و تعداد هفتاد دستگاه تانک و نفربر نیز منهدم شده بود. غنائم به دست آمده از دشمن هم تعداد بیست دستگاه تانک، چهار دستگاه توپ ضدهوایی شیلیکا، موشک مالیوتکا و سلاح انفرادی به مقدار زیاد بود. آنچه که در عملیات خیر به وضوح مشخص بود، نقش مؤثر توپخانه‌های موجود در منطقه بود که در منطقه الله‌اکبر با یک طرح‌ریزی مناسب توسط رکن سوم گردان ۳۱۸ توپخانه ۱۵۵م کمک مستقیم تیپ ۳ زرهی، سروان ریاحی انجام گرفته بود و به نحوی طرح‌ریزی آتش منطقی و مؤثر بود که نفرات دشمن نتوانسته بودند عکس‌العملی انجام دهند و بیش‌ترین تلفات را توپخانه‌های خودی به دشمن وارد نموده بود. اصولاً در هر نبرد نظامی دو عامل بسیار مهم آتش و حرکت که لازم و ملزوم یکدیگر هستند، توان رزمی

۱. دربندی، غلامحسین (۱۳۸۳): **بوی گل مریم**، تهران، انتشارات عرشان، به سفارش هیئت معارف جنگ شهید سپهبد علی صیادشیرازی.

نیروهای عمل کننده را تشکیل می دهند. در جبهه های نبرد هر کجا ما برتری آتش به طور مؤثر داشته ایم، عملیات موفقی هم اجرا کرده ایم و مهم ترین عامل ضعف در رویارویی ها با دشمن ضعف قدرت آتش است که متأسفانه ما به مرور و با طولانی شدن جنگ علاوه بر کمبود یگان های توپخانه نسبت به ارتش متجاوز، از نظر مهمات و قطعات یدکی توپ ها، خصوصاً توپ ها و هویتزرهای خودکششی نیز دچار مشکل می شدیم که از قدرت آتش نیروهای خودی کاسته می شد. فراهم کردن مهمات برای توپخانه های ارتش با مشکلات زیادی مواجه بود در صورتی که تقریباً مخازن مهمات کشورهای شرق و غرب به روی ارتش عراق باز بود و ده ها کشور غربی و شرقی و کشورهای منطقه خاورمیانه نیز به عناوین مختلف برای ارتش عراق مهمات و سلاح و تجهیزات فراهم می کردند. به همین دلیل، گاهی در عملیات ها مشاهده می شد که برتری مطلق آتش توپخانه با توپخانه های دشمن است، زیرا با امکاناتی که برایشان فراهم شده بود، آتش بسیار سنگینی را روی رزمندگان اسلام اجرا می کردند که عامل مهمی در عدم موفقیت رزمندگان اسلام بود و عاملی بازدارنده محسوب می گردید. مسئله دیگری که غیرقابل انکار است، برتری هوایی دشمن در منطقه بود که برای اجرای مأموریت یگان های توپخانه خودی، آزار دهنده بود و دشمن سعی می کرد توپخانه های ما را از کار بیاندازد. خوشبختانه افسران، درجه داران و سربازان یگان های توپخانه به خوبی واقف بودند که برای مهمات مصرفی می بایست ارزش زیادی قائل شوند، زیرا در محدودیت قرار داشتند. به همین دلیل تمامی تلاش ما این بود که سطح آموزش نفرات دیدبان، مرکز هدایت آتش و نهایتاً آتشبار تیر را بالا ببریم تا گلوله های شلیک شده مان به خوبی به هدف ها اصابت کرده و تأثیرگذار باشند که در این امر موفق هم بودیم. اما توپخانه های دشمن به واسطه عدم محدودیت ها فقط به حجم آتش اهمیت می دادند که نمی توانست در همه جا مؤثر باشد، فقط در ایجاد سد آتش برای جلوگیری از پیشروی رزمندگان اسلام می توانست مؤثر و مفید باشد. یکی از موضوعاتی که ما را نگران می کرد، از دست دادن نیروهای متخصصی بود که مدت ها برای آنان زحمت کشیده بودیم تا از نظر آموزشی در سطح مناسبی قرار بگیرند. به همین لحاظ ما در یگان خود چندین رسد دیدبان و هدایت آتش تشکیل و به نفرات آن مرتب آموزش می دادیم تا با شهادت و یا مجروح شدن نفراتمان دچار مشکل نشویم و به این امر جایگزینی همیشه توجه خاصی داشتیم. نکته دیگری که در عملیات الله اکبر قابل توجه بود، اعتقاد نفرات به پیروزی و روحیه آنان در سطحی بود که فقط به پیروزی می اندیشیدند. زیرا اکثر نفرات برای شروع حمله بی تابی

می‌کردند و شوق حمله در آنان را می‌توانستیم در وجودشان و در اعمالشان به خوبی حس کنیم. در جنوب رودخانه کرخه نیز نیروهای خودی برای عملیات و پیروزی بی‌تابی می‌کردند. در همین راستا فرمانده لشکر ۱۶ زرهی، طی نامه شماره ۱۷۶-۲-۰۸-۲۰۱ تاریخ ۶۰/۳/۹ نتیجه عملیات خیبر در تاریخ ۶۰/۲/۳۱ را در جنوب کرخه اینگونه اعلام می‌کند:

با توجه به شناسایی‌های متعدد مشخص شد که دشمن تعداد سه خاکریز در عمق در غرب سوسنگرد و مقابل لشکر ایجاد کرده است. تیپ ۵۵ هوآبرد با استفاده از نفرات پیاده خود و سپاه پاسداران در مدت حدود یک ماه با تأمین کافی و به طور غافلگیرانه توانست کانال‌هایی از دو جهت (از سمت راست و چپ) به سمت خاکریز سوم دشمن ایجاد نماید که از این کانال‌ها، کانال‌هایی هم به خاکریز اول و دوم دشمن منشعب می‌شد.

در تاریخ ۶۰/۲/۳۱، برابر طرح شهید عباسی و با توجه به اصل غافلگیری بدون اجرای آتش‌تهیه، تیپ ۵۵ هوآبرد با دو گردان در خط و با استفاده از کانال احداث شده توانست با یک برنامه‌ریزی دقیق و حساب شده و سازماندهی عالی از نفرات تیپ و سپاه پاسداران در ساعت «س» (یعنی ساعت آغاز حمله)، نیروهای خط مقدم خود را یکباره به دشمن نزدیک نموده و وارد خاکریزهای دشمن نماید، بدون اینکه دشمن بتواند از خود عکس‌العمل شدیدی نشان دهد. به محض سقوط خاکریز سوم دشمن و منطقه آلبوعفری شمالی، تیپ ۱ زرهی که پشتیبان تیپ ۵۵ هوآبرد بود، به سرعت گردان ۲۲۰ تانک خود را از جناح راست و گردان ۱۸۵ تیپ ۱ زرهی و گردان ۲۵۲ سوار زرهی از جناح چپ خود را به تیپ ۵۵ هوآبرد رسانیده و با کمک تیپ ۵۵ هوآبرد بقایای دشمن را از بین می‌برند. پس از موفقیت یگان‌های خودی به سرعت شروع به تحکیم هدف نموده، تیپ ۵۵ هوآبرد شکارچیان تانک را در حوالی بردیه ۱ و ۲ و دهلاویه مستقر و آماده برای جلوگیری از پاتک دشمن می‌گردند. به محض کشف تک و سقوط نیروی مقدم دشمن، یگان‌های توپخانه خودی به منظور جلوگیری از پاتک دشمن از دهلاویه به طرف بستان اقدام به تیراندازی می‌نمایند.

تلفات وارده به نیروهای خودی، از لشکر ۱۶ زرهی سه نفر افسر شهید و دو نفر زخمی، درجه‌دار سه شهید و شش نفر زخمی، سرباز هفت شهید و ۱۴ نفر زخمی و از تیپ ۵۵ هوآبرد پنج نفر افسر زخمی، یک نفر درجه‌دار شهید و هشت نفر زخمی و ۱۶ نفر سرباز شهید و تعداد پنجاه نفر دیگر مجروح شده بودند.

اما تلفات وارده به دشمن، ۲۸۰ نفر کشته و بیش از هزار نفر مجروح و ۳۷۰ نفر به اسارت رزمندگان اسلام درآمده بودند که در بین اسرا تعداد دو نفر افسر ارشد، هفت نفر افسر جزء، چهار نفر افسر احتیاط، ۲۹ نفر درجه‌دار کادر، پنج نفر درجه‌دار احتیاط، ۲۱۹ نفر سرباز احتیاط و تعداد ۱۰۵ نفر سرباز وظیفه دیده می‌شد.

وضعیت نیروهای دشمن بعد از فتح ارتفاعات الله‌اکبر توسط رزمندگان اسلام

بعد از فتح ارتفاعات الله‌اکبر توسط نیروهای توانمند شرکت‌کننده در عملیات و مسلط شدن نیروهای خودی بر ارتفاعات الله‌اکبر، دشمن در شمال و جنوب رودخانه کرخه مبادرت به احداث یک خط پدافندی طولانی و پیوسته در سراسر جبهه نمود که در واقع خطوط پدافندی آنها در منطقه بود که از دامنه ارتفاعات میشداغ در شمال کرخه تا حاشیه جنوبی کرخه‌کور ادامه داشت. عراقی‌ها با شیوه بسیار ماهرانه‌ای مواضع پدافندی خود را آرایش داده بودند که نشان از توانمندی و کار بسیار خوب یگان‌های مهندسی رزمی دشمن بود. تلفیق عوارض طبیعی و مصنوعی، عظمت و استحکام رعب‌انگیزی به این مواضع می‌داد که جز با مشاهده آن استحکامات قابل تصور نبود. نیروهای دشمن با اتکا به چنین استحکامات سنگینی با آسودگی سنگر گرفته و احتمالاً قصد داشتند برای مدت بسیار طولانی و یا همیشه در این قسمت از کشور ایران مانده و آن را در اشغال خود نگه دارند. زیرا احداث آن استحکامات قوی می‌توانست موید چنین نظریه‌ای باشد. قسمتی از مواضع و استحکامات دشمن در منطقه بدین شرح آرایش یافته بود:

یک خاکریز به شکل دیوار به ارتفاع ۲/۵ و عرض بیش از سه متر که خاک آن کاملاً کوبیده و محکم شده بود، از شمال رودخانه کرخه در حوالی روستای جابرهمدان به خط مستقیم رو به شمال تا تپه ماهورهای رملی و غیرقابل عبور دامنه ارتفاعات میشداغ احداث نموده بود و در داخل آن سنگرهای جنگ‌افزار انفرادی و اجتماعی و پناهگاه نفرات را به صورت چسبیده و مرتبط به هم را برای نیروهای خود تهیه نموده بود. سنگرها با کیسه‌های شن، الوار، تیرآهن و نبشی‌های ضخیم و سطحه‌های فلزی مسقف و محکم شده بودند و به فاصله هر یکصد متر یک سکوی آتش برای تانک‌ها یا نفربرهای حامل موشک‌های مالیوتکا در پشت این خاکریز تعبیه گردیده بود. طول این خاکریز که از جنوب به مانع رودخانه کرخه و از شمال به زمین‌های رملی متکی می‌گردید، در حدود شش کیلومتر بود و در انتها یعنی در زمین‌های رملی با یک زاویه تقریباً هفتاد درجه به سمت غرب پیچیده و حدود ۲/۵ الی سه کیلومتر در امتداد و چسبیده

به تپه ماهورهای رملی ادامه می‌یافت که طبعاً این قسمت برای برقراری تأمین در پهلوی شمالی ساخته شده بود. این خاکریز که به خاطر شکل آن به خاکریز عصا موسوم شده بود، توسط یگان‌های پیاده و مکانیزه دشمن و با تانک و انواع جنگ‌افزارهای انفرادی ضدزره به صورت متراکم اشغال و پدافند می‌گردید.

استعداد نیروهای پدافند کننده دشمن در این منطقه بیش از یک تیپ تقویت شده بود که از خاکریز عصا تا شهر بستان که مسافتی حدود بیست کیلومتر بود، محافظت می‌کردند. دشمن برای سازمان دادن پدافند در عمق خاکریزهای عرضی و طولی متعدد دیگری نیز که به صورت مواضع پدافندی آرایش یافته بودند، ایجاد نموده بود تا هرگونه رخنه و نفوذ را به این منطقه از شرق به غرب یا از شمال به جنوب کنترل و خنثی نماید.

عراقی‌ها در جلوی خاکریز مقدم موسوم به عصا، میدان مینی به عرض دویست متر از انواع مین‌های ضدنفر، مین‌های ضدتانک جهنده و روشن کننده که در سراسر طول خاکریز به صورت پیوسته‌ای ادامه داشت، ایجاد کرده و جلوی میدان مین و خاکریز مزبور را با کشیدن رشته سیم‌های خاردار حلقوی و عمودی مانع دیگری نیز ایجاد کرده بودند. این میدان مین با آتش تیربارهای سنگین و جنگ‌افزارهای سبک ضدزره که در سنگرهای مسقف داخل خاکریز قرار داشتند، پوشیده و محافظت می‌شد. به علاوه در جلوی میدان مین یاد شده که به صورت منظم احداث شده بود، یک میدان مین نامنظم نیز به عرض یکصد متر ایجاد گردیده بود. به طور مختصر نیروهای عراقی یک موضع و دژ پدافندی بسیار مستحکم، پیوسته و مداومی را که از جنوب به رودخانه نیسان و از شمال به تپه‌های رملی دامنه میشداغ متکی گردیده بود را با بهره‌گیری از انبوه جنگ‌افزار، موانع طبیعی و مصنوعی سازمان داده و بدین ترتیب امکان هرگونه پیشروی در این منطقه را عملاً بی‌نهایت دشوار و بنا به قولی غیرممکن نموده بودند و در پناه این استحکامات، نیروهای متجاوز با آسودگی و اطمینان خاطر از منطقه پدافند می‌نمودند.

سروان مهدی دامغانیان (سرتیپ ۲ بازنشسته) از حوادث و اتفاقات روز چهارشنبه ششم الی پنجشنبه هفتم خردادماه در دفتر ثبت روزانه خود نوشته است:

در روز ۶۰/۱۳/۱۶، مطلع شدیم که دشمن بین شهر بستان تا پنج کیلومتری مرز حالت پدافندی به خود گرفته و مشغول تحکیم مواضع خود می‌باشد و در روستای دهلاویه و در نزدیکی روستای سید خلف نیز نیروهای کمی را مستقر کرده است. در این روز تعدادی از سربازان که عمدتاً سربازان منقضی خدمت سال ۱۳۵۶ و متأهل هم

بودند در مورد نحوه مرخصی اعتراض داشتند و می خواستند با فرمانده گردان در خصوص مرخصی خودشان صحبت کنند. من به فرمانده گردان گفتم که مراقب رفتارش باشد تا خدای ناکرده مسئله‌ای به وجود نیاید که برای یگانمان در آن شرایط بد باشد و متذکر شدم تا با نفرات رثوف باشد، زیرا آنها هم حق دارند. بالأخره موضوع با صحبت‌های فرمانده گردان با نفرات حل و فصل شد و فرمانده گردان قول مساعد به همه داد تا در مورد مرخصی آنان پیگیری باشد. در شب تاریخ فوق، از طرف هوپزه و طراح منطقه توسط دشمن گلوله‌باران شد و در مواضع ما نیز گلوله‌های توپخانه اصابت می کرد که باعث پریشانی افکارم شده بود.

روز پنجشنبه ۶۰/۳/۷، نامه‌ای را از رده بالا دریافت کردیم که در آن مرقوم شده بود، نفرات تا دو ماه حق استفاده از مرخصی را ندارند و مرخصی نفرات فقط به میزان پنج درصد قابل قبول می باشد. برای مسافت دور ده روز و مسافت نزدیک پنج روز محاسبه گردد. فرمانده گردان با رؤیت نامه سریع به توپخانه لشکر ۹۲ زرهی رفت تا در مورد مرخصی نفرات و نامه دریافتی با فرمانده توپخانه لشکر مذاکره نماید؛ ولی فرمانده گردان در برگشت از توپخانه لشکر راضی به نظر نمی رسید و گویا قرار شده بود با ستاد نیرو مکاتبه نمایند که موضوع موکول به آینده شده بود.

حوادث روز شنبه نهم الی روز یکشنبه دهم خرداد ماه

از نخستین ساعات روز ۶۰/۳/۹، با توجه به موفقیت‌های نیروهای خودی در منطقه، درگیری در منطقه دهلاویه و سوسنگرد که دشمن شروع به عملیات کرده بود، ادامه داشت و توپخانه طرفین مواضع یکدیگر را به طور متناوب زیر آتش داشتند، اما در طول روز وضع آرام بود. در این روز، سنگرهای تجهیزات و نفرات آتشبار یکم در مواضع جدید تکمیل و قرار شد ساعت ۰۴:۰۰ روز ۶۰/۳/۱۰ به مواضع جدید تغییر مکان داده و آنها را جهت عملیاتی شدن اشغال نماییم. بعد از تغییر موضع و تحکیم مواضع، آتشبار در آن محل عملیاتی شد و پس لرزه‌های عملیات الله اکبر همچنان ادامه داشت. به علت گرمی هوا روزها منطقه آرام بود، فقط بمباران‌های هوایی در ارتفاع بالا صورت می گرفت ولی از شروع تاریکی در منطقه تبادل آتش مرتباً بین طرفین انجام می گرفت. شب‌ها پشه‌ها و دیگر موجودات خزننده مانند عقرب و مار و... واقعاً امان ما را

بریده بودند. کسی نمی‌توانست تا صبح حتی برای یک ساعت بخوابد. زندگی ما در آن بیابان با موجودات موذی پیوند خورده بود. در سنگر، وجود عنکبوتی توجهم را جلب می‌کرد و یا عقرب سیاه یا زردی که خیلی بزرگ و چندان آور بودند، در دل شب بچه‌هایشان را در پشتشان حمل می‌کردند، در اطرافم پرسه می‌زدند و روزها هم انواع مارهای سمی و کشنده را می‌دیدم و لحظاتی را نیز با آنها سرکرده و می‌گذراندم. روزها، بلافاصله بعد از نماز صبح گرم شروع می‌شد. روز هم نمی‌شد استراحت کرد در هر صورت شب و روزهای سختی را در آن منطقه گرم و خشک می‌گذرانیدیم. آتشبار سوم گردان به جنوب رودخانه کرخه نزدیک روستای «متعات» تغییر موضع داده بود و تقویت آتش توپخانه لشکر ۱۶ زرهی را به عهده داشت.

در تاریخ ۶۰/۳/۹، به محض شروع تاریکی گلوله‌های روشن‌کننده دشمن منطقه را برای اجرای آتش‌های توپخانه آماده نمود. عملیات در آن شب با شلیک کاتیوشاهای دشمن روی مواضع یگان‌ها در سوسنگرد آغاز که پاسخ لازم توسط توپخانه‌های خودی در منطقه داده شد. بعضی اوقات در منطقه درگیری وجود نداشت و سکوت عجیبی جبهه را فرا می‌گرفت که آن سکوت رنج‌آور بود. در آن سکوت درباره تولد و مرگ و... می‌اندیشیدم و سعی می‌کردم آنها را در وجودم ذوب کنم و سکه وجودم را بسازم. آنجا، دنیای من و هم‌زمانم بود که وقتی به پشت سرم نگاهی می‌انداختم و گذشته را مرور می‌کردم، می‌دیدم چه دوستان و هم‌زمان خوبی را از دست داده‌ام که به شهادت رسیده بودند. وقتی به آن دشت لم‌یزرع می‌نگریستم، غم از دست دادن آن جوانان غیور مرا رنج می‌داد، هر چند از مرگ نمی‌هراسیدم، ولی در افکار خودم غرق می‌شدم و به پایان جنگ می‌اندیشیدم و پیش خود می‌گفتم، شاید تلاش‌های ما نتواند تکلیف جنگ را مشخص کند و اصلاً گلوله‌های آتشین و بمب‌ها پیروز میدان جنگ را مشخص نمی‌کند.

حوادث روزهای یکشنبه بیست و چهارم الی سه‌شنبه بیست و ششم خرداد ماه

روزها طبق روال همیشگی جبهه می‌گذشت و جنگ توپخانه همچنان ادامه داشت و یگان‌های طرفین جنگ هم به دنبال تجدید سازمان و تحکیم مواضع خود بودند تا با آرایش مواضع جدید برای نبردهای آتی آماده باشند. تا اینکه در ساعت ۰۲:۰۰ روز ۶۰/۳/۲۴ عراقی‌ها مصمم به یک حمله در محور دهلاویه و طراح شدند که با گشودن آتش توپخانه سنگین، توسط آتشبار سوم گردان ۳۸۸ توپخانه و دیگر توپخانه‌های لشکر ۱۶ زرهی، دشمن از تصمیم خود منصرف شد. یگان‌های در خط لشکر ۱۶ زرهی که با دشمن در آن منطقه درگیر

بودند، با کلیه سلاح‌های موجود خود جلوی هرگونه پیشروی دشمن را در منطقه دهلاویه سد نمودند. در این روز، نزدیکی‌های صبح، بدون اطلاع تیپ ۳ زرهی و لشکر ۱۶ زرهی در روستای سید خلف مختصات (۲۵-۰۵) گروه‌های نامنظم دکتر چمران به سرپرستی سروان رستمی، روستای دهلاویه را به تصرف نیروهای خود درآوردند و خط مقدم از پیچ و خم به خط مستقیم تبدیل شد که تسهیل‌کننده عملیات‌های آتی شد. این عملیات پیش‌درآمدی بود برای به دست آوردن مواضع دشمن در دهلاویه که امید داشتیم در ساعات آینده با رشادت نیروهای لشکر ۱۶ زرهی قزوین شاهد پیروزی‌هایی شویم.

در ساعت ۰۳:۰۰ روز ۶۰/۳/۲۶ حمله لشکر ۱۶ زرهی قزوین به دهلاویه با موفقیت انجام شد که با شکستن خط پدافندی دشمن در دهلاویه خط لجمن^۱ به خط مستقیم تبدیل و خیلی از کارها را هموار کرد. با مسلط شدن بر روستای دهلاویه یگان‌ها می‌توانستند رفت و آمد یگان‌های عراق به سمت هویزه را کنترل نموده و یک موقعیت برتر را به دست آورند به طوری که یگان‌های لشکر ۹۲ و لشکر ۱۶ زرهی در یک یورش در آینده نزدیک می‌توانستند سر پل اصلی را در بستان اشغال نمایند. عملیات روی دهلاویه تا ساعت ۰۸:۰۰ ادامه داشت. ستوان غفور عظیم‌زاده به دستور فرمانده گردان برای به دست آوردن آخرین اطلاعات در منطقه، به توپخانه لشکر ۱۶ زرهی اعزام گردید. آتش توپخانه و کاتیوشا روی منطقه دهلاویه به شدت ادامه داشت. بالگردهای خودی برای در هم کوبیدن آخرین مقاومت‌های دشمن شکست خورده به پرواز درآمدند و عقبه و ستون‌های در حال فرار دشمن را مورد هجوم قرار دادند. عملیات تا این ساعت موفق بود ولی در همین اثنا، عراقی‌ها نیروهای گروه جنگ‌های نامنظم را محاصره نمودند که از توپخانه ما کمک خواستند. پاسخ آنها داده شد تا از محاصره دشمن در آمده و در وضعیت مناسبی قرار گیرند.

سروان مهدی دامغانیان (سرتیپ ۲ بازنشسته) از حوادث و اتفاقات روزهای جمعه بیست و دوم الی چهارشنبه بیست و هفتم خردادماه در دفتر ثبت روزانه خود نوشته است:

صبح روز ۶۰/۳/۲۲، بعد از اتمام ده روز مرخصی، ساعت ۱۲:۰۰ به فرودگاه اهواز رسیدم به محض پیاده شدن از هواپیما احساس کردم هوا خیلی گرم است. گرما سر و صورتم را چنان می‌سوزاند که کلافه می‌شدم. به همراه دوستانم سوار تاکسی شدیم تا به داخل شهر اهواز برویم. بعد از دقایقی که در راه بودیم، صدای انفجار گلوله‌های توپ

۱. به لبه جلویی خط نبرد گفته می‌شود.

دشمن که به شهر اصابت می نمود، به گوش رسید. راننده تاکسی می گفت: بعد از سه هفته این دومین روز متوالی است که شهر اهواز گلوله باران می شود و فکر می کنم به خاطر برکناری رئیس جمهور آقای بنی صدر است. به هر جهت با توجه به گلوله باران شهر به میدان راه آهن شهر اهواز رفتیم و روی چمن ها دراز کشیدیم تا کمی خستگی مان برطرف شود. بعد از مدتی استراحت عازم منطقه شدیم و به راه افتادیم و در ساعت ۱۷۰۰ به شهر حمیدیه رسیدیم. آنجا هم هوا شدیداً گرم بود، غروب آن روز و قبل از تاریکی هوا به موضع رسیدیم، که آماده باش درجه یک اعلام کرده بودند و تا صبح بیدار بودیم.

ساعت ۰۷۳۰ روز ۶۰/۳/۲۳ فرمانده گردان که به فرارگاه تیپ ۳ زرهی رفته بود، به پاسگاه فرماندهی گردان آمد و به من دستور داد به موضع یکی از آتشبارهای گردان ۳۴۳ توپخانه ۱۳۰م کششی گروه ۳۳ توپخانه که به تازگی به منطقه الله اکبر وارد شده بود بروم و از نزدیک کمبودها و مشکلات آنها را بررسی نمایم تا نسبت به رفع آنها اقدام نمایم. سرگرد داود مشیری، فرمانده گردان ۳۴۳ توپخانه موضع را ترک نموده و به آبادان رفته بود و ستوان یکم حسین تعجب با هر فرمانده آتشبار نیز با سرگرد قاسمی افسر تطبیق آتش منطقه به شناسایی رفته بودند که من با معاون آتشبار ستوان خدابنده لو (شهید) مشکلات و نارسایی ها را بررسی و یادداشت نمودم تا با فرمانده گردان ۳۸۸ توپخانه در میان بگذارم. مادر منطقه دشت آزادگان در جابه جایی یگان های توپخانه، خصوصاً یگان های گروه ۳۳ توپخانه کمک می کردیم. دیگر یگان ها نیز هنگام تغییر مکان ها ما را یاری می کردند. این نحوه عملکرد یگان ها باعث می شد تا یگان ها در مواضع جدید به سرعت عملیاتی شوند. در این روز، استوار نجف نژاد که از اهواز آمده بود، می گفت: در دارخوین نیروهای ما تلفات زیادی را متحمل شده اند و مسافتی حدود چهار کیلومتر زیر فشار دشمن عقب نشینی کرده اند و به خاطر مجروحین و شهدا هواپیماهای ترابری نیروی هوایی کسی را سوار نمی کردند و هواپیماها را به زخمی ها اختصاص داده بودند تا آنان را هر چه سریع تر به تهران منتقل نمایند. من به آتشبار یکم رفتم. بعد از اینکه سر و صورتم را که خیلی خاکی بود، شستم و نزد ستوان علی اکبر اصلانی رفتم. با درجه داران آتشبار، استوار داود محمودزاده، ستوان یار الماس بازبان، استوار محمدحسن توفیق، گروه بان نبی الله قوی، استوار محمد تقی نژاد، استوار رفیع صلاحی و استوار محمد جندقی دیدار کردم و در خصوص مشکلات و نحوه رفع آنها با

آنان صحبت و به پیشنهاد ایشان گوش کردم. روحیه نفرت خوب بود و همه آتشبار را در تلاش و پیگیری کارها دیدم.

شب مورخه ۶۰/۳/۲۳ افسر جدیدی به نام ستوان شعبانی را به عنوان فرمانده پدافند هوایی به گردان اختصاص دادند. شب به خاطر پشه‌های زیاد که همانند فانتوم روی ما شیرجه می‌رفتند، نتوانستیم استراحت کنیم و طبق معمول تبادل آتش توپخانه‌های طرفین تا صبح ادامه داشت و مواضع یکدیگر را گلوله‌باران می‌کردند.

در روز ۶۰/۳/۲۴، استوار محمد طوسی (مرحوم سروان محمد طوسی) و استوار نجف‌نژاد که به اهواز جهت مأموریت اعزام شده بودند، اظهار داشتند: یک دستگاه مینی‌بوس بر اثر اصابت گلوله توپخانه دشمن آسیب جدی دیده بود و تعدادی از هم‌وطنان بی‌گناه زخمی و کشته شده بودند. آن روز گوینده رادیو عراق می‌گفت: با برکناری بنی‌صدر جنگ بین دو کشور به بن‌بست خواهد رسید، به ویژه وزرای خارجه کشورهای سوریه و لیبی که به ظاهر طرفدار ایران هستند، خواستار اتمام جنگ شده بودند.

از ساعت ۱۰۰۰ آن روز تا ساعت ۱۷۰۰، چنان گرمایی در منطقه حاکم بود که نیروهای طرفین به هیچ‌عنوان نمی‌توانستند حرکتی انجام دهند و طبق معمول جنگ به شب‌ها که کمی هوا خنک می‌شد، موکول می‌گردید. پیش‌بینی می‌شد گرما در ماه‌های آینده از شدت بیشتری برخوردار باشد که ما چاره‌ای نداشتیم و می‌بایست خودمان را برای مقابله با گرمای سوزان آماده می‌کردیم. روزها گرما بر ما مستولی بود و استراحت نداشتیم و از ابتدایی‌ترین وسیله خنک‌کننده هم محروم بودیم و شب‌ها هم از دست حملات لشکر پشه‌ها و دیگر حشرات موذی منطقه و توپخانه‌های دشمن که گذران روزها و شب‌ها را برایمان بسیار سخت کرده بود.

روز دوشنبه ۶۰/۳/۲۵، باخبر شدیم که روستای دهلاویه در کنترل نیروهای گروه جنگ‌های نامنظم دکتر چمران به سرپرستی سروان ایرج رستمی قرار گرفته و دشمن بدون مقاومت عقب‌نشینی نموده است. در این روز شهر اهواز چهارمین روزی بود که توسط دشمن گلوله‌باران می‌شد. از طریق رادیو هم مطلع شدیم طرفداران بنی‌صدر تظاهرات گسترده‌ای را در تهران انجام داده‌اند که رزمندگان را در جبهه نگران کرد.

در ساعت ۱۶۳۰ روز سه‌شنبه ۶۰/۳/۲۶، تیراندازی‌های عجیبی در روستای دهلاویه انجام گرفت، بعد از دو ساعت خبر رسید دهلاویه که یکی از نقاط حساس منطقه بود به دست نیروهای خودی افتاده است. عملیات بالگردهای رزمی هوانیروز از

ساعت ۰۸۰۰ صبح آغاز شده بود و درگیری‌ها در گرمای بسیار زیاد ادامه داشت. البته اطلاعات ضد و نقیضی را در خصوص تصرف و اشغال روستای دهلاویه دریافت می‌کردیم که فرمانده گردان به اتفاق سروان حسن طالبی و ستوان علی نفیسی‌پور به قرارگاه تیپ ۳ زرهی و دهلاویه رفتند تا از نزدیک اوضاع را مورد بررسی قرار دهند. فرمانده گردان در برگشت از منطقه اعلام کرد، اکثر کسانی که از صبح به دهلاویه حمله کرده بودند، مجروح و یا شهید شده‌اند و برای کمک به آنها متأسفانه به آن طرف رودخانه کرخه هم راهی نیست و در روستای دهلاویه دشمن مستقر شده است و هرگونه حرکتی را با دقت زیر نظر دارد و شدیداً با هرگونه تحرک و اقدامی از طرف نیروهای خودی مقابله و برخورد می‌کند. آتشبارهای گردان با توجه به درخواست نیروهای گروه دکتر چمران که شدیداً درگیر بودند، با شلیک‌های پیاپی مهمات زیادی را برای پشتیبانی و تسهیل عملیات نیروهای گروه دکتر چمران در دهلاویه مصرف کرده بودند که گویا به دلیل تسلط دشمن بی‌ثمر بوده است.

در تاریخ ۶۰/۳/۲۷، نیروهای لشکر ۱۶ زرهی به روستای دهلاویه یورش بردند، اما دهلاویه تا آن زمان تثبیت نشده بود که بسیار نگران کننده بود. در این روز برای انجام کارهای گردان به ستاد لشکر در اهواز رفتم و از وضعیت نیروهای خودی در دارخوین جویا شدم که مسئول امور شهدا و مجروحین می‌گفت: ۳۵۰ نفر از نیروهای سپاه پاسداران شهید و مجروح شده‌اند و نیروهای ارتش نیز تلفاتی را متحمل شده‌اند. از این خبر متأثر شده و دلم گرفت و بسیار غمگین شدم. از طرفی فرمانده تیپ ۳ زرهی، جناب سرهنگ الماسی هم در هنگام بازدید از نیروهای در خط مجروح شده بود که تأسف بسیاری خوردم. شب به اخبار رادیو عراق گوش می‌دادم که می‌گفت: توپخانه ۱۷۵م ایران (این یگان متعلق به گردان ۳۸۷ توپخانه ۱۷۵م خودکشی گروه ۲۲ توپخانه بود) از منطقه آبادان، شهر بندری بصره را گلوله‌باران کرده که تعدادی کشته شده‌اند. با شنیدن این خبر کمی تسکین یافتم، زیرا در اهواز، دزفول و آبادان همه‌روزه آتش دشمن روی مردم بی‌گناه سرازیر بود و خانه‌های مسکونی شان ویران می‌شد و شاید دشمن با مشاهده تلفات خودشان کمی در رفتارشان تغییر حاصل نمایند.

سرگرد آجوری (سرتیپ ۲ بازنشسته) فرمانده گردان ۳۸۸ توپخانه از حوادث روزهای سه‌شنبه بیست‌وششم الی یکشنبه سی‌ویکم خردادماه در دفتر ثبت روزانه خود نوشته است: از ساعت ۱۰:۰۰ به بعد، چون دیدبانان جلو، آتش بیشتری را خواستار می‌شدند، به شک افتادم که مبادا دهلاویه سقوط کرده باشد و احتمالاً دشمن با تقویت یگان‌های در خط خود حمله یگان‌های ما را دفع کرده باشند.

لذا در ساعت ۱۶:۰۰ به همراه سروان حسن طالبی و ستوان علی نفیسی‌پور و راننده جیپ میول سرباز بیل‌کار به منطقه نبرد رفتیم. قبل از رسیدن به نزدیکی سوسنگرد و البته به علت عبور از رودخانه، از شمال سوسنگرد (دسترسی و راه ما فقط از سمت شمال رودخانه کرخه امکان‌پذیر بود) مشاهده کردیم که یگان توپخانه کاتیوشای خودی به شدت روی مواضع دشمن در دهلاویه اجرای آتش می‌کند. توپ‌های گردان ۳۱۸ توپخانه ۱۵۵م خودکشی کمک مستقیم تیپ ۳ زرهی نیز روی منطقه بستان تا جایی که برد آنها اجازه می‌داد، مشغول تیراندازی بودند و گردان ۳۲۰ توپخانه ۱۵۵م خودکشی به فرماندهی سرهنگ دهقان نیز از عملیات نیروهای مستقر در دهلاویه پشتیبانی می‌کرد. در ساعت ۱۶:۴۰ به محل استقرار دیدبان‌های خودمان ستوان یکم وظیفه سلیمانی، ستوان دوم کریمی، سرباز توانا و سرباز احمدی رسیدیم، بی‌سیم‌چی‌های گروه جنگ‌های نامنظم تقاضای آتش بیشتری داشتند که با ارسال پیامی به ستوان غیاثی در گردان، آتشبارهای ۱۷۵م خودکشی گردان ۳۸۸ توپخانه مجدداً وارد صحنه و مشغول تیراندازی شدند. چون وضعیت منطقه را از نزدیک مشاهده نمودم، لازم دانستم که آتش بیشتری را روی منطقه درگیری اجرا کنیم. دشمن ضدحمله خود را به طور مؤثری شروع کرده بود و متأسفانه تعدادی از رزمندگان هم شهید شده بودند. ستوان شقاقی فرمانده گروهان پیاده در ساعت ۱۷:۳۰ به من مراجعه و درخواست آمبولانس کرد، علاوه بر آن واحدهای جنگ‌های نامنظم در خط نیز برای تخلیه مجروحان خود تقاضای آمبولانس داشتند. دو نفر افسر دیدبان گردان ۳۲۰ توپخانه ۱۵۵م خودکشی و یک نفر سرباز برابر اظهارات ستوان شقاقی به شدت مجروح و به مرز شهادت نزدیک می‌شدند. چون اصابت ترکش گلوله توپخانه آنها را به شدت مجروح کرده بود و تقاضای دیدبان جدید داشتند که مجدداً با ستوان اکبر غیاثی در پاسگاه فرماندهی گردان ۳۸۸ توپخانه تماس گرفته شد و تقاضای آتش

بیشتری روی منطقه دهلاویه، یعنی چهار کیلومتر بالاتر و یک کیلومتر به چپ و راست گردید و مجدداً آتش انبوه گردان ۳۸۸ توپخانه ۱۷۵م خودکشی تا قبل از تاریکی هوا روی دشمن اجرا شد تا دشمن نتواند تحرک زیادی را به خود بدهد و از پیشروی آنها جلوگیری شود. البته با مشاهده صحنه جنگ از نزدیک، همه چیز برایم معلوم و مشخص شد. زیرا وقتی که به محل درگیری رسیدم یک بررسی دقیق نمودم و با توجه به اطلاعاتی که از قبل داشتم، به این نتیجه رسیدم که:

قرار بود عملیاتی در منطقه دهلاویه با شرکت یگان‌های لشکر ۱۶ زرهی انجام و لشکر ۹۲ زرهی نیز از جناح شمالی رودخانه کرخه، عملیات لشکر ۱۶ زرهی را پشتیبانی نماید. به علت احضار فرماندهان دو لشکر به تهران، در تاریخ ۶۰/۳/۲۳، به یگان‌ها ابلاغ شده بود، این طرح تا آمدن فرماندهان لشکر ۱۶ و ۹۲ زرهی به تأخیر افتاده است. سروان ایرج رستمی سرپرست گروه جنگ‌های نامنظم بدون توجه به این دستور که به هیچ وجه قابل توجه نبود، در ساعت ۰۳:۰۰ روز ۶۰/۳/۲۶ بدون اطلاع فرمانده تیپ ۳ زرهی سرهنگ الماسی، نفرات خود را آماده و از رودخانه کرخه در منطقه شوش به آن طرف عبور می‌دهد و در منطقه دهلاویه در حالی که یگان‌های دشمن در عقب و جلو قرار داشتند، با سلاح‌های سبک وارد عمل می‌شود و با بی‌سیم اعلام می‌کند که دهلاویه را گرفته‌ایم. بعد از شدت یافتن درگیری‌ها تقاضای یک گروهان پیاده را می‌نماید. در صورتی که دشمن در ساعت ۰۸:۳۰ شروع می‌کند به یک شناسایی دقیق و متوجه می‌شود که طعمه خوبی را گیر آورده است. لذا به علت عدم هماهنگی و عدم اجرای دستورات رده‌های بالای ارتش، توسط سروان ایرج رستمی علاوه بر اینکه کلیه توپخانه‌های منطقه به واسطه کمک به نیروهای او از ساعت ۰۳:۰۰ تا ۱۹:۰۰ مورخه ۶۰/۳/۲۶ وارد عمل می‌شوند، یگان‌های توپخانه لشکر ۱۶ زرهی نیز از محور خود وارد عمل شده و به کمک آنها می‌شتابند. مع‌الوصف به خاطر عدم پیش‌بینی و هماهنگی‌های لازم و کمبود نیروهای در خط و کمبود سلاح‌های لازم جهت مقابله با یگان‌های زرهی و پیاده دشمن که در شرایط مناسبی هم قرار داشتند، متأسفانه دشمن تلفات قابل ملاحظه‌ای را به نفرات سروان ایرج رستمی وارد می‌آورد و تعدادی از آن نیروها و نیروهای تیپ ۳ زرهی لشکر ۹۲ و لشکر ۱۶ زرهی که به یاری آنها شتافته بودند، مجروح و یا به شهادت می‌رسند.

در ساعت ۱۹:۳۰ از منطقه به محل پاسگاه فرماندهی تیپ ۳ زرهی رفتم و با جناب سرهنگ الماسی در مورد عملیات و وضع منطقه که شخصاً شاهد بودم، صحبت کردم. ایشان از عملیات نیروهای گروه چمران بسیار ناراضی بود و به خاطر کمک به آنها از صبح پای بی سیم بود تا شرایط میدان نبرد را به گونه‌ای تغییر دهد. اکثر شب‌ها شاهد بوده‌ام که تا صبح این مرد نمی‌خوابید و ۲۴ ساعته به طور مداوم تلفن و بی سیم دم گوشش بود. ایشان اظهار داشت: به علت عدم هماهنگی، مجدداً سروان رستمی دست به این کار زده و تعدادی به شهادت رسیده‌اند. به او پیشنهاد کردم و گفتم: چاره کار این است که در تاریکی شب، سروان رستمی و نیروهایش را به عقب بکشیم تا از تلفات بیشتر و در محاصره قرار گرفتن آنها جلوگیری نمایم. متأسفانه در آن زمان لشکر ۱۶ زرهی نیز قادر به پشتیبانی از سمت جاده سوسنگرد نبود، زیرا هفت کیلومتر به طرف غرب سوسنگرد لشکر ۱۶ زرهی با نیروهای عراقی در مقابل یکدیگر درگیر بودند. سرهنگ الماسی فرمانده تیپ ۳ زرهی گفت: "امشب آنها را به هر ترتیبی که شده نجات خواهیم داد ولی همیشه اعتقاد و نصیحت من این است که باید عملیات منظم و نامنظم نیروها در اختیار فرماندهان ارتش باشد و به کسی هم اجازه ندهیم تا بدون هماهنگی و خودسرانه عملیاتی را شروع نماید که جبران خسارات مشکل و رنج‌آور و غم‌انگیز است. من تعجب می‌کنم، مگر این‌ها نمی‌خواهند از تجارب گذشته خودشان که بیهوده به محاصره نیروهای عراقی در جبهه‌ها درآمدند پند و درس بگیرند. تا کی باید شاهد اینگونه بی‌نظمی‌ها باشیم؟"

روز ۶۰/۳/۲۷، هنوز اطلاعات از منطقه دهلاویه مبهم بود. تیراندازی‌های طرفین کاهش یافته و در بعضی از ساعات قطع شده بود. در ساعت ۱۱:۳۰ ستوان غفور عظیم‌زاده به همراه استوار نوری جهت دریافت آخرین اطلاعات به منطقه دهلاویه اعزام شدند. سرهنگ مسعود منفردنیایی فرمانده لشکر ۹۲ زرهی در منطقه سیداحمد و سیدخلف واقع در شمال رودخانه کرخه از نزدیک از یگان درگیر در دهلاویه بازدید و نیروهای کمکی از طریق لشکر ۱۶ و لشکر ۹۲ زرهی به منطقه درگیری اعزام شدند. از ساعت ۱۴:۰۰ وضعیت در منطقه دهلاویه حدوداً به وضع تثبیت مبهم درآمد.

سرهنگ مسعود منفردنیایی، فرمانده لشکر ۹۲ زرهی در این روز در پاسگاه فرمانده تیپ ۳ زرهی از من، فرمانده گردان ۳۸۸ توپخانه ۱۷۵ م خودکشی، به پاس زحمات نفرت گردان و رضایت از اجرای انواع آتش توپخانه در پشتیبانی از یگان‌ها تشکر و

قدردانی کردن. نیروهای کمکی در منطقه دهلاویه بنا به دستور جهت یاری رساندن به نیروهای درگیر وارد عمل شده بودند، ولی اوضاع تا آن زمان هنوز به صورت نیمه تثبیت باقیمانده بود.

مجدداً در ساعت ۲۱:۳۰ درگیری‌ها در منطقه دهلاویه شروع شد. حداکثر پشتیبانی توسط یگان‌های توپخانه موجود انجام شد و تا ساعت ۲۳:۳۰ عملیات ادامه داشت و از این ساعت به بعد وضعیت نسبتاً آرام بود.

وضعیت منطقه در روز ۶۰/۳/۲۸ از طلوع صبح تا ساعت ۱۲ ظهر آرام بود، ولی در بعدازظهر، فرمانده تیپ ۳ زرهی سرهنگ الماسی در حین بازدید از منطقه سیدخلف و سیداحمد در قسمت شمال کرخه و دهلاویه از یگان‌های درگیر مورد اصابت ترکش گلوله فرار گرفت و به سختی مجروح شد که بلافاصله جهت عمل جراحی به اهواز تخلیه گردید. این بزرگ‌ترین ضایعه برای تیپ ۳ زرهی بود، چون ایشان در مدت پنج ماه خدمت در تیپ ۳ زحمات بسیار زیادی را کشید و توانست تیپ ۳ زرهی منهدم شده را به صورت یک تیپ رزمی بسیار فعال که شاهد عملیات‌های آن بودیم، نماید. ایشان به صورت شبانه‌روز تلاش کرد. در آزادسازی ارتفاعات الله‌اکبر - شحیطیه بزرگ‌ترین مانع پیروزی در منطقه را از پیش روی برداشت. در آزادسازی سوسنگرد نیز زحمات بسیاری را متحمل شد. شجاعت، مردانگی، جسارت و دلاوری‌های وی برای همیشه در خاطره نفرات تیپ ۳ زرهی و دیگر هم‌زمانش خواهد ماند، زیرا یکی از چهره‌های ماندگار دفاع مقدس بوده و خواهد بود.

روز ۶۰/۳/۲۹، از حال فرمانده تیپ ۳ سرهنگ الماسی که در شحیطیه مجروح گردیده بود، جويا شدم، ایشان در بیمارستان هتل نادری اهواز مورد جراحی قرار گرفته و حالش خوب و بستری بود. ساعت ۰۶:۰۰ به همراه رئیس رکن سوم تیپ ۳، سرگرد اخوان و ستوان وظیفه سلیمانی دیدبان گردان و سرباز بیل کار و سرباز غرائیان پس از طی ده کیلومتر به پاسگاه فرماندهی گردان ۲۹۳ زرهی سرگرد صفوی رسیدیم. به علت اینکه شب‌ها بیدار بود، خوابیده بود. بیدارش کردیم و پس از احوال‌پرسی به خط جلو که شش کیلومتر فاصله داشت رفتیم. البته از روی جاده‌ای که عراقی‌ها ساخته بودند، وقتی که عراقی‌ها در مواضع الله‌اکبر مستقر بودند، این جاده را از بستان به الله‌اکبر

ساخته بودند. جاده خوبی برای جابه‌جایی نیروها بود و تسهیلات خوبی را برای عملیات نظامی فراهم می‌نمود.

در مختصات (۲۵ - ۰۷) و (۲۹ - ۰۹) منطقه، یک خاکریز بلند به طول تقریبی چهار کیلومتر (جنوبی شمالی) به وسیله لودر احداث شده بود که نیروهای جنگ‌های نامنظم در آن قسمت موضع گرفته بودند. ساعت ۰۸:۰۰ به آنجا رسیدیم همه در خواب بودند، چون شب‌ها را بیدار بودند. با یکی دو نفری که بیدار بودند، صبح کردیم و از اوضاع منطقه باخبر شدیم. در فاصله بین دو خاکریز، سنگ‌های قبلی عراقی‌ها و وسایل به جامانده آنها دیده می‌شد، یک درخواست آتش از گردان انجام شد و با شلیک یک گلوله در مختصات (۲۸ - ۱۴) عراقی‌ها در سنگ‌های خود پناه گرفتند. آن روز بررسی جامعی را روی منطقه لجمن (لبه جلویی منطقه نبرد) انجام دادیم. تمامی نقاط خط را به دقت با رئیس رکن سوم تیپ ۳ زرهی مورد بررسی و توجه قرار داده و با یک تجزیه تحلیل جامع به قرارگاه تیپ ۳ زرهی برگشتیم. از این بررسی، اطلاعات کافی از مواضع دشمن به دست آوردیم که برای عملیات‌های آتی و آرایش حفظ خطوط مقدم بسیار حیاتی بود، زیرا با توجه به علاقه‌مندی نیروها در مورد بیرون راندن دشمن از خاک کشورمان که روزانه چندین نفر شهید و یا مجروح می‌شدند، بسیار مؤثر بود. در این روز، ساعت ۲۰:۰۰ رادیو اعلام کرد ناآرامی‌هایی در تهران به وقوع پیوسته که باعث کشته شدن بیش از ده نفر و در حدود ۲۰۰ نفر نیز زخمی و تعدادی خودرو به آتش کشیده شده است که واقعاً در روحیه نفرات که با دشمن شبانه‌روز در ستیز و از همه چیز خود گذشته بودند، تأثیر می‌گذاشت. چون امید ما به آرامش داخلی بود، ولی گویا این وضعیت سربازان را در جبهه که مردانه می‌جنگیدند، ناراحت می‌کرد. ادامه عملیات از ساعت ۲۳:۰۰ با اجرای آتش کلیه سلاح‌های دشمن در منطقه دهلاویه شروع شد و یگان‌های نامنظم و منظم در این عملیات بلافاصله وارد عمل شدند و تا ساعت ۰۱:۰۰ نیمه شب ۶۰/۳/۳۱ عملیات ادامه داشت. کلیه توپ‌های موجود در منطقه بکار گرفته شد. مجدداً عملیات از ساعت ۰۳:۰۰ صبح شروع و سرپرست جنگ‌های نامنظم سروان رستمی زخمی شد و به علت جراحات زیاد در ساعت ۰۴:۰۰ صبح ۶۰/۳/۳۱ متوجه شدیم که به شهادت رسیده است. شهادت این جنگجوی مبارز، همه هم‌رزمانش و ما را متأثر نمود. البته عملیات دهلاویه که در اثر بی‌تجربگی و عدم هماهنگی از تاریخ

۶۰/۳/۲۳ از طریق گروه جنگ‌های نامنظم از طریق عبور از رودخانه انجام شده بود و بدون اطلاع یگان‌های عمده ارتش صورت گرفت، با تمامی تلاش‌هایی که برای موفقیت این عملیات انجام شد، به جز به شهادت رسیدن ۳۰ تن و سه دیدبان توپخانه و مجروح شدن فرمانده تیپ ۳ رزهی و دیگر نظامیان و مصرف مقدار زیادی مهمات و آسیب دیدن تجهیزات و وسایل، منطقه‌ای تصرف نشد و اهدافی نیز تأمین نگردید و متأسفانه سروان ایرج رستمی نیز به شهادت رسید.

سرگرد آجوری فرمانده گردان ۳۸۸ توپخانه از شهید سروان رستمی در دفتر ثبت روزانه خود نوشته است:

شهید سروان ایرج رستمی افسری لایق، بی‌باک و ورزیده بود. وی در سال ۱۳۵۸ در منطقه سردشت (کردستان) در حین مبارزه با ضدانقلاب از ناحیه پا بر اثر اصابت گلوله مجروح گردید. فروردین ۱۳۶۰، در منطقه دشت آزادگان عملیات گروه‌های نامنظم را عهده‌دار شد چندین بار با او ملاقات کردم، دو بار به دیدنم به پاسگاه فرماندهی گردان آمد و از پشتیبانی آتش توپخانه که از یگان وی به عمل می‌آمد، کاملاً راضی بود و در مورد به کار بردن توپخانه در منطقه خصوصاً توپ‌های ۱۷۵م خودکشی برد بلند به علت عدم اطلاع کافی گله داشت، ولی پس از توجیه وی نسبت به مأموریت این توپ‌ها، از نحوه عملکرد گردان ۳۸۸ توپخانه سپاسگزار هم شد. در خصوص عملیات وی در دهلاویه شرح کاملی به عمل آمد. او می‌بایست به دستورات فرماندهان رده بالای ارتش و حتی سپاه پاسداران توجه داشت، بدون دستور و هماهنگی عمل کردن در منطقه جنگی با لطمات و صدمات جبران ناپذیری مواجه خواهیم شد، باید از تجربیات گذشته که خیلی گران به دست آمده است استفاده کنیم، در هر صورت زحمات و دلوری‌های این مرد بزرگ بر کسی پوشیده نیست، او خودش در راهی که آرزویش را داشت و انتخاب نموده بود به شهادت رسید (یادش گرامی باد).

من در منطقه سردشت در سال ۱۳۵۸، به عنوان دیدبان در حوالی روستای ملاشیخ با شهید ایرج رستمی در یک عملیات هم‌رزم بودم. در آذر ۱۳۵۸ در منطقه‌ای که من دیدبان آتشبار بودم، درگیری بسیار سنگینی توسط ضدانقلابیون و نیروهای جوان انقلابی که

سرپرستی آنها را ستوان ایرج رستمی از گروه جنگ‌های نامنظم دکتر به عهده داشت، به وقوع پیوست. درگیری از اوایل صبح به شدت ادامه یافت، ستوان ایرج رستمی با یک فروند بالگرد ۲۱۴ برای یاری رساندن به نیروهای درگیر در آن منطقه فرود آمد. من جسارت و جنگجویی ایشان را در منطقه سردشت دیدم. او اعتماد به نفس بسیار بالایی داشت و اصلاً هراسی نداشت. افسری بی‌باک و شجاع بود. به هر ترتیب ایشان در آن نبرد مورد اصابت تیر مستقیم سلاح‌های سبک عناصر ضدانقلاب قرار گرفت و از قسمت پا شدیداً مجروح شد. به هر جهت شهید ایرج رستمی در کردستان مسیر تازه‌ای در زندگیش رقم خورد، چرا که رشادت‌ها و از خودگذشتگی و درایتش از دید شهید دکتر چمران مخفی نماند و این امر سبب آغاز یک دوستی صمیمی بین آنها شد.^۱

سرانجام بامداد ۳۰ خرداد ۱۳۶۰ در حالی که شهید ایرج رستمی و هم‌زمانش درگیری سختی با دشمن بعثی داشتند، بر اثر اصابت گلوله توپ دشمن در منطقه دهلاویه، به درجه رفیع شهادت نائل شد. دکتر چمران پس از اطلاع از این موضوع بلافاصله خود را به منطقه رساند و در مورد شهید ایرج رستمی گفت: "خدا رستمی را دوست داشت و برد، اگر ما را هم دوست داشته باشد می‌برد." که این دوری زیاد طول نکشید و شهید چمران نیز در محل شهادت شهید ایرج رستمی و در فردای همان روز با اصابت گلوله خمپاره‌انداز ۶۰مم دشمن به شدت مجروح و به شهادت رسید.

البته ما به دل‌آوری‌های آن عزیزان افتخار می‌کنیم و در برابر عظمت آنها سر تعظیم فرود می‌آوریم. اما افتخار به هم‌زمان شجاع و دلیرمان نباید چشم ما را نسبت به خطاهایشان کور سازد. مثلاً فرماندهان بزرگی چون شهید دکتر چمران می‌بایست در قرارگاه فرماندهی خود، یگان‌های تحت امرش را هدایت و کنترل می‌کرد. وجود وی برای ساماندهی رزمندگان جوان در آن برهه از زمان بسیار حیاتی بود و فقدان وی ضربه سنگینی به ستاد جنگ‌های نامنظم و دیگر رزمندگان داوطلب جبهه‌ها وارد کرد. البته کشور در آتش جنگ می‌سوخت و هرکس در مناطق جنگ می‌بایست به وظیفه‌اش عمل می‌نمود. هر نیرویی هم روش جنگیدن خود را

۱ - جهت کسب اطلاعات بیشتر به کتاب افسر توپخانه در مأموریت کردستان، خاطرات سرهنگ ستاد علی اکبر اصلانی، چاپ انتشارات ایران سبز - تهران سال ۹۳ هیئت معارف جنگ شهید سپهبد صیادشیرازی مراجعه شود.

داشت که آن را بهترین روش برای پیروزی می دانست و از روش های کلاسیک ارتش هم پیروی نمی کردند، که در مجموع نمی توانست به نفع نیروهای مسلح در جنگ باشد.

لازم به یادآوری است که صرف داشتن نیروی پیاده و عمل کردن آنها به صورت انقلابی و چریکی و یا روش های ابداعی در هر مرحله از جنگ مشخص نشده بود که آیا آن روش ها برتری مطلق به دشمن را خواهد داشت یا نه؟ و یا اینکه آیا دشمن را وادار به تسلیم می نماید، آن هم دشمنی که کاملاً مسلح است؟ و یا جنگیدن و رویارویی با دشمن روش های دیگری را طلب می نماید؟

در جنگ های پارتیزانی و نامنظم معمولاً نیروهای چریک با اجرای عملیات های نامنظم، عقبه نیروهای دشمن و نقاط ضعیف آن را مورد حمله قرار می دهند تا ضربات مهلکی را به دشمن وارد کنند نه اینکه به نقاط قوت دشمن یورش ببرند و متحمل تلفات سنگینی شوند. حملات چریکی بایستی به گونه ای صورت بگیرد که سامانه ارتباطات و خطوط مواصلاتی و نقاط حیاتی و تأسیسات مهم، مانند پل های مهم، جاده ها و ریل های راه آهن، پالایشگاه ها، کارخانه های مهمات سازی و غیره را هدف قرار دهند تا تدارکات، ارتباطات دشمن را مختل و منابع حیاتی دشمن را منهدم نمایند و به این ترتیب در روند جنگ تأثیر بسزایی داشته باشد، نه اینکه در خطوط مقدم قرار گیرند و به نام جنگ های نامنظم، مرتباً در تیررس دشمن و در زیر آتش های سنگین دشمن در سنگرها تلفات بدهند. آن جنگ ها نامنظم نبودند، زیرا در خطوط پدافندی قرار گرفته بودند و توپخانه و تانک های ارتش با پشتیبانی هوایی و بالگردهای رزمی آنها را حمایت می کردند. این گروه هیچ گاه نتوانست به عنوان گروه نامنظم در عمق مناطق پدافندی دشمن عملیاتی را انجام دهد تا در جنگ تأثیرگذار باشد. آنها با توجه به عدم آشنایی به جنگ های منظم و نامنظم، نداشتن تجربه و آموزش و تجهیزات لازم و مناسب با بی نظمی هایی در خطوط مقدم جبهه بارها و بارها باعث شدند که نیروهای ارتش خسارات جبران ناپذیری را متحمل شوند. بنابراین جنگ های نامنظم تعریف و روش های خاص خود را دارد و تاکتیک های ویژه و افراد ویژه ای را طلب می نماید که فرماندهان آن به افرادی بسیار توانمند و زبده، با آموزش های ویژه ای نیاز دارند نه اینکه به واسطه عدم آموزش و نداشتن تجربه کافی در موقعیتی قرار بگیرند که خوراک دهانه توپ های دشمن شوند. البته آن عزیزان مردان کم نظیری بودند، ولی متأسفانه به واسطه کمبودها و نارسایی ها از آنها استفاده خوبی نمی شد. اندیشه جنگ های چریکی بارها و بارها در جبهه های جنگ تحمیلی آزمایش شده بود که در

حقیقت از پاسخ به مسائل و مشکلات اساسی جنگ ناکام مانده بود. از طرفی، جنگ تنها در کیفیت تجهیزات سربازان و یا برتری تعداد نفرات پیاده خلاصه نمی‌شود، بلکه شرایط اجتماعی، سیاسی، تکنیکی و تاکتیکی، اقتصادی و... در انتخاب راهبرد جنگ مؤثر می‌باشد. لذا با توجه به سایر عوامل، برتری یک جانبه سلاح و ابزار مدرن جنگ و یا نیروی انسانی نمی‌تواند نقش تعیین کننده‌ای داشته باشد که متأسفانه از دید عده‌ای در آن زمان مخفی و پنهان مانده بود. از بُعد نظامی هم اگر به موضوع توجه نماییم، درمی‌یابیم که تجربه جنگ‌های گذشته در دیگر جوامع بشری، برتری تکنیکی و تاکتیکی متخاصم را با استفاده بهتر از سایر عوامل و روش‌های منطقی، همچون عوامل روانی، سیاسی، نظامی و همچنین تغییر میدان نبرد برای از کار انداختن توانایی‌های زرهی و... دشمن جبران نموده‌اند که برای دستیابی به این هدف نیاز به افراد باتجربه و متفکر در امور جنگ می‌باشد. بررسی شرایط و جنگ‌های گذشته که استمرار هم داشته‌اند از نظر حمله و دفاع و جنگ و گریز به ما می‌آموزد که در هر وضعیتی در اختیار داشتن سلاح خاصی برای جنگیدن لازم است. برای همین است که در طول تاریخ سلاح‌ها و نحوه استفاده آنها در میدان‌های نبرد مرتباً تغییر کرده و روش‌های جدیدی جایگزین روش‌های جنگ‌های قدیمی شده است. مثلاً تاکتیک کاربرد نیروی پیاده تغییر کرده و با تاکتیک یگان‌های زرهی کاملاً متفاوت است. یگان‌های پیاده در مقابل یگان‌های تانک شانس کمتری دارند، مگر اینکه مکانیزه شوند و با تانک ادغام گردند تا از قدرت آتش و حرکت برابری برخوردار باشند. ضمناً نیروی پیاده مطلق نیز در برابر آتش توپخانه دشمن کاملاً آسیب‌پذیر می‌باشد، زیرا توپخانه با فاصله بسیار دوری نیروی پیاده را مورد هجوم قرار می‌دهد و نیروی پیاده عکس‌العملی نمی‌تواند انجام دهد، مگر اینکه دارای سامانه پشتیبانی آتش باشد تا آتش توپخانه دشمن را برای حرکات خودش خنثی نماید. در مورد دیگر سلاح‌ها، همچون هواپیماها، موشک‌ها و... همین‌طور خواهد بود.

نکته دیگر اینکه شاید نتوان تجربیات جنگ‌های چریکی که در دیگر نقاط جهان روی داده را به جنگ عراق علیه ایران تسری داد. زیرا شرایط و زمین هر منطقه تفاوت‌های زیادی داشته و نحوه عمل خاص خود را طلب می‌نماید. ارتش عراق، جنگی کلاسیک را علیه ایران آغاز نموده بود و از هوا و زمین با آتش‌های پشتیبانی بسیار زیاد و همچنین ارابه‌های آهنین و با تکنیک و تاکتیک‌های خاص خود عملیات خود را ادامه می‌داد. لذا جنگ‌های چریکی نمی‌توانست به تنهایی جنگ را خاتمه داده و آن را با پیروزی به اتمام برساند، آن هم آنگونه جنگ‌های چریکی

توسط گروه جنگ‌های نامنظم دکتر چمران که اصلاً سنخیتی با جنگ‌های چریکی شناخته شده ارتش‌های جهان نداشت. هر چند عوامل اجتماعی و اعتقادی باعث شده بود ایده‌های جنگ‌های چریکی و دیگر روش‌ها محرک‌های اصلی و موتور ادامه جنگ محسوب شوند، ولی این مسئله، سامانه‌ای جهت وحدت تلاش‌ها به وجود نیاورده بود. غرش توپ‌ها، تانک‌ها و جنگنده‌ها در سراسر جبهه متعلق به یگان‌های ارتش بود که در قالب جنگ کلاسیک عمل می‌نمودند که متأسفانه تعدادی آن را قبول نداشته و آن روش‌ها را ضعیف می‌دانستند. ارتش، روش جنگیدن خود را داشت و برای آن روش‌ها سالیان متمادی آموزش دیده و هزینه‌های هنگفتی از بیت‌المال صرف شده بود که با آموزش‌های روز ارتش‌های مدرن دنیا برابری می‌کرد و نیروهای آن کاملاً آموزش دیده و متخصص بودند و عملاً در دوران هشت سال دفاع مقدس به همگان اثبات گردید که آن هزینه‌ها تلف نگردید، بلکه در خدمت جنگ و مردم ایران قرار گرفت و بسیار هم مؤثر بودند. اما به روش جنگیدن دیگر نیروها هم احترام می‌گذاشت و برای وصول به پیروزی تا پایان جنگ از عملیات آنها پشتیبانی می‌نمود. نظامیان در جنگ به دنبال کسب نوعی احترام و افتخار و به دست آوردن اعتبار نبودند تا بخواهند از آن برای خود استفاده نمایند، بلکه فقط به هدف مقدس خود می‌اندیشیدند، آن هم جنگیدن و بیرون راندن دشمن از خاک کشور بود و تذکراتشان هم در مورد نحوه مقابله با دشمن و جنگیدن با آن از روی دلسوزی و عشق به میهن و نیروهای جوان و آموزش ندیده بود تا تلفات کمتری را متحمل شوند. هر چند مسائل جنگ می‌توانست اهمیت و اعتبار نظامیان را افزایش دهد، ولی جزء اهداف اصلی ارتش نبود و گرایش استخدام نفرات آن به ارتش به واسطه عشق و علاقه‌ای بود که نسبت به ارتش داشتند و آموزش دیده و آموخته بودند که در زمان جنگ هم می‌بایست تحت هر شرایطی مأموریت خود را انجام دهند.

ما نباید قهرمانانه می‌مردیم، ولی پیروز نمی‌شدیم. بلکه می‌بایست برای پیروزی می‌جنگیدیم و قهرمانانه هم می‌مردیم. آن وقت ارزش ما دو چندان می‌شد. این اندرزه‌ها برای فرماندهان جوان در جنگ‌های آتی بسیار مفید خواهد بود. آنها برای اینکه تبدیل به فرماندهان بزرگی شوند ابتدا باید سرگذشت فرماندهان بزرگ را در ارتش‌های جهان و ارتش‌های اسلامی در طول تاریخ مطالعه کنند، سپس روز به روز به دانش نظامی خود بیفزایند و باید بدانند که این دانش هیچ‌گاه برای تبدیل شدن به یک فرمانده بزرگ، پایانی ندارد.

سرگرد آجوری (سرتیپ ۲ بازنشسته) فرمانده گردان ۳۸۸ در دفتر ثبت روزانه خود از حوادث و اتفاقات روز سی و یکم خرداد ماه نوشته است:

در ساعت ۰۸:۰۰ به پاسگاه فرمانده توپخانه لشکر ۹۲ زرهی در ده کیلومتر عقب‌تر از محل موضع خودمان رفتیم و پس از اخذ دستورات در مورد مأموریت در ساعت ۱۱:۰۰ به همراه ستوان یکم شعبانی فرمانده دسته موشک ضد هوایی سه‌پند -۳ مراجعت و در بازگشت از موشک‌های سه‌پند ضد هوایی که در آتشبارها جهت مقابله با جنگنده‌های دشمن مستقر شده بودند، خصوصاً آتشبار سوم بازدید نمودم. در بین راه متوجه شدیم دکتر چمران به هنگام معرفی سروان مقدم، فرمانده جدید به جای شهید سروان رستمی، بر اثر ترکش گلوله خمپاره دشمن به شهادت رسیده است. ساعت ۲۰:۰۰ خبرگزاری‌ها اطلاع دادند که ایشان در منطقه سوسنگرد به شهادت رسیده که با شنیدن این خبر واقعاً متأثر شدیم. دکتر چمران فرمانده گروه جنگ‌های نامنظم در منطقه خدمات شایانی را با جمع‌آوری و سازماندهی نیروهایی در قالب جنگ‌های نامنظم در کلیه خطوط جبهه اقدام نموده بود که فقدان این بزرگوار ضایعه سنگینی برای رزمندگان در جبهه‌ها بود. ایشان چندین مرتبه به مواضع ما آمده بود و در اوقات مختلف میهمان ما بودند. مردی بسیار آرام و متین و خوش برخورد بود، از مصاحبت با وی همه لذت می‌بردند. در چهره مردانه او، سرزندگی و اشتیاق به وضوح مشخص بود. و همه ما متقاعد شده بودیم هر چه می‌گوید از سر صدق و صفاست. همه نشانه‌های پاکی و احترام در وجود و چهره‌اش موج می‌زد و چشمانش سخنان بسیاری را می‌گفت. در روز بعد جهت بررسی اوضاع منطقه با ستوان یکم علی‌اکبر اصلانی و دیگر هم‌زمان به خطوط مقدم الله‌اکبر و دیگر مناطق رفتیم و ساعت ۱۳:۰۰ پس از اتمام کارها به مواضع خود بازگشتیم. هوا خیلی گرم بود و بادهای گرم و سوزان شروع شده بود. واقعاً نمی‌شد ده قدم راه رفت چون صورتمان می‌سوخت. ناگزیر می‌بایست از شال‌های موجود سر و صورت را می‌پوشاندیم تا جلوی گرما را بگیرد. به علت گرمای شدید روزها منطقه آرام بود و فقط آتش‌های توپخانه در شب بین طرفین اجرا می‌شد. وقتی که از گرمای روز اندکی کاسته می‌شد، نفرات از سنگرها بیرون می‌آمدند که کارهای جاری را انجام داده و یا در هوای خنک غروب قدمی بزنند که با آتش توپخانه دشمن روبه‌رو می‌شدند. به

همین دلیل نفرات در طول شب‌های تابستان با دشمن درگیر بودند و مواضع آنان را گلوله‌باران می‌کردند.

در ساعت ۰۳۰۰ روز ۱۳۶۰/۴/۲، مجدداً درگیری‌ها در منطقه دهلاویه شروع شد که به درخواست آتش یگان‌های در خط پاسخ مثبت داده شد و بعد از مدتی درگیری آرامش نسبی در خط ایجاد گردید. در ساعت ۰۶۰۰ دیدبانان برابر دستور قبلی احضار و پس از توجیه نسبت به مأموریتشان به تپه‌های شحیطیه اعزام شدند.

در ساعت ۱۵۳۰ به پاسگاه فرماندهی لشکر احضار شدم. در بین راه به لحاظ اهمیت سامانه پدافند هوایی گردان، از موشک‌های سه‌پند ۳ ضد هوایی بازدید کردم. باد بسیار گرمی به شدت می‌وزید و در این روز گرم‌ترین باد وزیدن گرفته بود. بادهای گرم منطقه دشت آزادگان، همچون تازیانه‌ای سر و صورت را هدف قرار می‌داد و به شدت می‌سوزاند.

ساعت ۱۶۳۰ به حضور تیمسار شرفخواه و جناب سرهنگ مسعود منفردنیکی و سرهنگ آخوندزاده رسیدم و فرماندهان گردان‌های شرکت‌کننده در عملیات الله‌اکبر حضور داشتند. فرمانده لشکر از عملیات پیروزمندانه یگان‌ها تشکر کردند. در این عملیات حدود شش هزار گلوله توپخانه در نیم ساعت اول روی مواضع دشمن تیراندازی شد. نقش توپخانه در این عملیات به قدری مؤثر بود که یگان‌های دشمن در شروع عملیات و مراحل بعدی هیچ‌گونه عکس‌العملی نمی‌توانستند نشان دهند و چنان زمین‌گیر شده بودند که عملیات یگان‌های تک‌کننده و پیشروی آنها بسیار تسهیل شده بود به نحوی که در ساعت ۰۴۰۰ روز ۶۰/۳/۳۱، نیروهای پیاده به دشمن رسیده و تانک‌ها و نفرات پیاده پیشروی خود را به مقصد هدف شروع و در ساعت ۰۶۳۰ مواضع دشمن را اشغال و تصرف کرده و به سرعت تحکیم هدف نمودند. در ساعت ۰۹۳۰ پایان عملیات اعلام شد، ولی گردان ۲۶۳ تانک تیپ ۳ زرهی به علت برخورد با میداین مین دشمن حرکتش کند و نهایتاً متوقف شد. دشمن از موقعیت استفاده نموده و خود را به تپه‌های شحیطیه رساند و در آنجا شروع به مقاومت نمود که پس از ۴۸ ساعت تأخیر و جمع‌آوری قسمتی از مواضع و میدان مین تپه‌های شحیطیه نیز به تصرف نیروهای خودی در آمد. جمع تلفات در حمله به ارتفاعات الله‌اکبر بر اساس اظهار مسئولین تیپ ۳ زرهی؛ ۱۷ شهید و در حدود ۵۷ نفر زخمی بود. شهدای بعدی در ادامه عملیات

عمدتاً به علت برخورد با مین یا تیراندازی تانک‌های دشمن بود، که تعداد کمی شهید و زخمی داشتیم. با توجه به مواضع مستحکم دشمن نیروهای خودی با کمترین تلفات بزرگ‌ترین پیروزی را به دست آوردند و افتخار بزرگی نصیب نیروهای مستقر در جبهه الله‌اکبر خصوصاً (تیپ ۳ و تیپ ۲ لشکر ۹۲ زرهی) و یگان‌های پشتیبانی رزمی گردید. در ساعت ۱۶۰۰ روز ۶۰/۴/۳، به همراه فرماندهان آتشبار به نزدیکی خطوط مقدم رفتیم مواضع احتمالی در آینده را با فرماندهان آتشبار بررسی کرده و یک شناسایی کامل به عمل آوردیم. نقطه نظرات همه مورد بررسی قرار گرفت و با یک تفکر جمعی نسبت به عملیات‌های آتی به اجماع نظر رسیدیم. راه‌های ورود و خروج مواضع انتخابی، نقاط قوت و ضعف آنها کاملاً مد نظر قرار گرفت و پس از اشراف کافی و کامل به منطقه عملیات در ساعت ۱۹۰۰ به مواضع خودمان مراجعت کردیم.

روزهای یکی پس از دیگری سپری می‌شد کلیه یگان‌ها مشغول تحکیم مواضع خود بودند. روزهای بسیار گرمی را سپری می‌کردیم. بعد از ظهرها بیشتر مشغول کار بودیم، شب‌ها هم تبادل آتش توپخانه بین طرفین در جبهه الله‌اکبر - دهلاویه - سوسنگرد و طراح مرتباً ادامه داشت. در خطوط مقدم، تغییراتی از نظر تانک و پیاده به عمل آمده بود. وضعیت روز به‌روز بهتر می‌شد، مواضع در خط مقدم از شکل نعل اسبی قدری به صورت خط راست درآمده بود و پیشرفت چشمگیری در جناح سمت راست در حدود یک کیلومتر به چشم می‌خورد. تردد و رفت و آمد خودروهای عراقی در پشت دیواره خاکریزها کاملاً با چشم غیرمسلح دیده می‌شد، زیرا گرد و خاک ناشی از حرکت آنها به خوبی مشهود بود. این خودروها بین روستاهای فینخی و جابره‌مدان و شهر بستان در حرکت بودند. آتشبار سوم گردان نیز خود را برای پشتیبانی از عملیات کرخه‌کور در منطقه لشکر ۱۶ زرهی آماده می‌کرد. آنها در روستای متعات در حاشیه کرخه مستقر بودند و روز به‌روز آماده‌تر می‌شدند. آتش توپخانه دشمن در آن منطقه مرتباً اجرا می‌شد که توسط یگان‌های خودی پاسخ آنها داده می‌شد. من در این روزها فرصتی یافتم تا چند روز به مرخصی بروم با دیدار خانواده‌ام تجدید روحیه کنم و برای ادامه جنگ آماده‌تر باشم. سروان مهدی دامغانیان (سرتیپ ۲ بازنشسته) رئیس رکن یکم گردان در دفتر ثبت روزانه خود از حوادث و اتفاقات روزهای شنبه سی‌ام خرداد الی سه‌شنبه بیست و سوم تیرماه نوشته است:

روز شنبه ۶۰/۳/۳۰، سرگرد قاسمی افسر تطبیق آتش توپخانه‌های منطقه به همراه سرگرد داود مشیری فرمانده گردان ۳۴۳ توپخانه ۱۳۰م گروه ۳۳ توپخانه به موضع ما آمدند، سرگرد قاسمی می‌گفت: منطقه دهلاویه دیروز تثبیت شده و یگان‌هایی از لشکر ۱۶ زرهی در آن منطقه جایگزین گردیده و دشمن تا صالح‌حسن عقب‌نشینی کرده است. روی نقشه وضعیت نگاهی انداختیم، مشاهده شد در سراسر آن منطقه دشمن آنچنان قوی نیست. اما هنوز از دهلاویه اخبار واقعی به گوش نمی‌رسید و نمی‌توانستیم به آن اطلاعات اعتماد داشته باشیم. مسئله دارخوین و تلفات نیروهای خودی را در آن منطقه با سرگرد قاسمی در میان گذاشتم که عنوان نمود؛ شایعه است. البته او می‌خواست به ما روحیه بدهد که حرف‌هایش را قبول نکردم. ساعت ۲۳۳۰ در منطقه دهلاویه درگیری شدیدی رخ داد که کم‌کم دیدبانان گردان وضعیت را وخیم گزارش نمودند. در روزهای بعد، خبر شهادت سروان رستمی و دکتر چمران وضعیت روحی من و دیگر هم‌زمانم را به هم ریخته بود. از طرفی هم درگیری‌های تهران به ناراحتی‌های روحی ما که با دشمن درگیر بودیم و برای سرافرازی کشورمان تلاش می‌کردیم، اضافه می‌کرد.

روز پنجشنبه ۶۰/۴/۴، سروان غلامرضا علمی معاون گردان و سروان حسین خواجوی افسر عملیات گردان جهت جابه‌جایی آتشبار سوم برای عملیات آینده به روستای متعات رفته و یک شناسایی دقیق انجام دادند. سپس به توپخانه لشکر ۱۶ زرهی رفته بودند تا آخرین هماهنگی‌ها را انجام دهند.

روز جمعه ۶۰/۴/۵، اواخر شب بین ساعت ۲۳۰۰ الی ۰۱۰۰ نیمه شب، یک درگیری در اطراف منطقه طراح در جنوب رودخانه کرخه بین یگان‌های لشکر ۱۶ زرهی و نیروهای دشمن به وقوع پیوست که با هوشیاری به موقع و تلاش نیروهای خودی حرکت دشمن خنثی گردید. آن شب در منطقه دهلاویه نیز درگیری بود و صدای انفجار گلوله‌های دشمن منطقه را فرا گرفته بود. در این روز هوا خیلی گرم بود. استوار طالبی، ۲۹ نفر از سربازان منقضی خدمت سال ۵۶ را به منطقه آورده بود که کارهای ابتدایی و محل خدمتشان را با هماهنگی فرمانده گردان تعیین نمودم.

روز یکشنبه ۶۰/۴/۷، خبر دلخراشی را از طریق رادیو شنیدم مبنی بر اینکه در دفتر حزب جمهوری اسلامی بمبی منفجر و تعدادی از مسئولان کشور به شهادت رسیده و

یا مجروح شده بودند. لشکر ۱۶ زرهی از آتشبار سوم گردان درخواست کرده بود تا از ساعت ۰۵۳۰ الی ۰۶۰۰ صبح، ثبت تیرهایی را در منطقه انجام و از ساعت ۰۶۰۰ الی ۰۶۱۵ دقیقه آتش انبوهی را روی مواضع دشمن در برد ۲۲ کیلومتری اجرا نمایند. البته در همین ساعات آتش‌هایی را نیز از آتشبار یکم گردان برای منطقه دهلاویه درخواست نموده بودند که برای آتشبارها آمبولانس فرستادیم و صبح زود سروان علمی به همراه سروان خواجوی برای روحیه دادن به نفرات آتشبار و کنترل بیشتر به آتشبار یکم رفتند تا مشکلی نداشته باشند.

روز دوشنبه ۶۰/۴/۸، انفجار دفتر حزب جمهوری اسلامی تأیید و به همین منظور دو روز عزای عمومی در سطح کشور اعلام شد و ساعت ۰۷۰۰ متوجه شدیم که آیت الله دکتر بهشتی و تعدادی از همکارانش به شهادت رسیده‌اند که بعد از ظهر اعلام شد؛ تعداد شهدا ۶۹ نفر می‌باشند. در بین اسامی آنان تعدادی وزیر و نماینده مجلس هم دیده می‌شد. با شنیدن این خبر، روحیه رزمندگان واقعاً تخریب شد، ولی آنان می‌بایست به وظیفه خطیرشان که دفاع از حریم کشور بود می‌اندیشیدند. در این روز به علت کمبود راننده تانکر آب که برایمان در آن گرمای سوزان حیاتی بود، فردی به نام آقای مشهدی حسین که کارمند دولتی بود، به عنوان بسیجی به گردان اختصاص یافت و از همان ابتدا برایمان شرط و شروط گذاشت که یک روز در میان می‌تواند آبرسانی را انجام دهد که ما چاره‌ای نداشتیم جز اینکه با او هماهنگ باشیم و به خواسته‌اش احترام بگذاریم و برخورد خوبی با او داشته باشیم زیرا در آن شرایط واقعاً نیاز به چنین افرادی داشتیم. در این روز، در منطقه تیپ ۳ زرهی درگیری بود و از دو نفر دیدبان گردان ۱۴۵ پیاده یکی زخمی شده بود که به اسارت دشمن در آمده بود و دیدبان دیگر هم هر چه تلاش کرده بود، نتوانسته بود هم‌رزمش را به عقب تخلیه نماید و خودش هم به محاصره نفرات دشمن می‌افتد که می‌گریزد.

روز چهارشنبه ۶۰/۴/۱۰، آتشبار سوم بدون هماهنگی گردان بر اساس درخواست توپخانه لشکر ۱۶ زرهی شروع به تیراندازی نمود که فرمانده گردان از فرمانده آتشبار ستوان یکم اعتمادی و افسران ستاد گردان توضیح خواست. اما واقعاً نفرات مسئول گردان و آتشبارها بین درخواست‌های آتش مداوم دو لشکر ۱۶ و ۹۲ زرهی مانده بودند که چه کار کنند. زیرا مرتب از طریق دو لشکر بدون توجه به محدودیت‌های گردان و

توپ‌های آن و کمبود لوله و قطعات توپ‌ها، از آتشبارهای گردان درخواست تیر می‌شد که پاسخ می‌دادیم.

من، بعد از استفاده از ده روز مرخصی در تاریخ ۶۰/۴/۲۳ وارد اهواز شدم و در چهارراه نادری اهواز با صحنه دلخراشی مواجه شدم. گلوله توپخانه دشمن به یک خودرو اصابت و آن را متلاشی نمود و تعداد چهار نفر سرنشین خودرو به شهادت رسیدند. ماه مبارک رمضان بود و اکثر مغازه‌های شهر هم تعطیل بودند که سریع به حمیدیه رفتم و خودروی اورال منتظر من و دیگر نفرات بود که سوار شدیم و به موضع رفتیم.

حوادث روزهای پنجشنبه بیست و پنجم الی دوشنبه بیست و نهم تیر ماه ۶۰

چند روزی بود که از مرخصی به منطقه آمده بودم. معمولاً نفرات بعد از استفاده از مرخصی شب اول ورودشان به منطقه خیلی خسته بودند زیرا راه زیادی را با قطار طی کرده و از نظر روحی هم شرایط خوبی نداشتند. من هم از این مسئله مستثنی نبودم و در زمان ورودم به منطقه، جناب سروان عباس صالحی فرمانده آتشبار به من فرصت می‌داد تا استراحت کنم و خودش کارها را انجام می‌داد به قول دوستان تازه واردها به منطقه باید یکی دو روزی می‌ماندند تا بومی می‌شدند، سپس می‌توانستند عملیاتی شوند. به همین منظور افسران و درجه‌داران حتماً می‌بایست دو سه روز در کنار هم می‌ماندند، سپس تعویض و به مرخصی اعزام می‌شدند. روز پنجشنبه ۶۰/۴/۲۵، هوا خیلی گرم بود و دمای هوا به ۵۶ درجه سانتی‌گراد در سنگرها رسیده بود. در این روز، جناب سرهنگ پورمهران معاون فرمانده توپخانه لشکر ۹۲ زرهی که انسان بسیار خوبی بود برای هماهنگی عملیات آتی به مواضع ما آمدند. من با دیدن ایشان به واسطه رفتار و کردار خویش روحیه می‌گرفتم و هیچ‌گاه رفتارشان را با نفرات حتی در بدترین شرایط، بد و تند ندیدم، همه نفرات آتشبار او را می‌شناختند و به او احترام خاصی قائل بودند. در همین اثنا شهر سوسنگرد زیر آتش شدید دشمن قرار گرفت و به شدت گلوله‌باران می‌شد که مدت نیم ساعت گلوله‌باران دشمن به طول انجامید. با مشاهده گلوله‌باران شهر سوسنگرد توسط دشمن، فکر کردم انسانیت در حال انقراض است. ستوان وظیفه سلیمانیان را در آن روز به شحیطیه به عنوان دیدبان اعزام نمودم. ساعت ۲۲۳۰ آن شب به مناسبت ورود این دیدبان جدید آتش توپخانه سنگینی توسط دشمن روی مواضع الله اکبر و سوسنگرد اجرا

شد، شدت آتش بسیار زیاد بود که توسط آتش توپخانه خودی، آتش دشمن کمتر شد ولی تبادل آتش تا صبح ادامه داشت.

با روشنایی هوا در روز ۶۰/۴/۲۶ که جمعه بود، دلم گرفته بود، به منطقه و بیابان‌های اطرافم نگاه می‌کردم، دشمن همه‌جا را زیر آتش خود داشت که بی‌پاسخ هم نمی‌ماند. البته آرامش مداوم در جنگ کسل‌کننده بود و گاهی طوفان آنچنانی هم لازم بود تا کینه دشمنانمان از دل‌مان زدوده نشود تا بتوانیم چشمه حیات کسانی که به کشورمان دست‌اندازی کرده بودند را بخشکانیم. بعداً توسط یکی از دوستانم مطلع شدم که می‌گفت: گویا دیشب جشن انقلاب عراق بوده که سوسنگرد و دیگر مناطق را گلوله‌باران می‌کرده است. آرزو کردم روزی بتوانیم با اقتدار تمام دشمن را از خاک کشورمان بیرون برانیم و ما هم جشن پیروزی را در آن سوی مرزهای کشورمان بگیریم.

روز شنبه ۶۰/۴/۲۷، برای شناسایی مجدد و آشنایی به منطقه و مواضع جدید به همراه استوار بهروز رستمی، استوار داود محمودزاده، استوار محسن کلانتری، استوار امین سبزی‌علی گل و گروه‌بان مجید غنی‌پور و تعدادی از سربازان آتشبار به سمت ارتفاعات الله‌اکبر رفتیم. مسیر را کاملاً شناسایی و بعضی از جاها را نیز علامت‌گذاری کردیم. نزدیکی ارتفاعات الله‌اکبر در محلی بعد از میدان مین دشمن ایستادیم و به هم‌زمانم گفتم: واقعاً جای تعجب است که دشمن چگونه نتوانسته از این ارتفاعات که اشراف کامل به منطقه دارد دفاع کند؟ هرکس دلیلی آورد ولی به نفرت آتشبار گفتم: حجم آتش توپخانه شاید اولین عامل شکست دشمن باشد. سپس اراده و توان و شجاعت نیروها و طرح‌ریزی‌های درست طراحان جنگ. به هر صورت آنچه که مسلم بود و می‌دیدیم و شاهد بودیم محل اصابت گلوله‌های توپخانه خودی در مواضع دشمن بود که ایجاد رعب و وحشت و همچنین دقت تیراندازی‌ها، باعث نابودی و انهدام دشمن شده بود. بعد از شناسایی دقیق منطقه و مواضع یگان‌های منطقه به موضع خودمان بازگشتیم تا بنا به دستور به مواضع جدید را اشغال نماییم.

روز یکشنبه ۶۰/۴/۲۸، واقعاً هوا گرم شده بود. از ساعت ۰۸۰۰ تا ۱۸۰۰ بعدازظهر شدت گرما به قدری بود که هیچ‌گونه حرکتی در جبهه نبود و به‌هیچ‌عنوان نمی‌توانستیم به توپ‌ها و یا گلوله‌ها دست بزنیم. باید برای جابه‌جایی گلوله‌ها از دستکش استفاده می‌کردیم. وضعیت جبهه در مناطق بستان، دهلاویه، سوسنگرد و طراح به علت شدت گرما در سکوت بود و طرفین

خود را برای یک حمله احتمالی یا دفع آن آماده می‌ساختند. جنگ طولانی شده بود و یک حالت رکود در بین نیروها و همچنین جبهه‌ها ایجاد شده بود.

در روز دوشنبه ۶۰/۴/۲۹، مقرر گردید آتشبار یکم، چند کیلومتر به سمت جلو تغییر مکان دهد. این تصمیم در پی شناسایی چند روز گذشته گرفته شد. برای احداث سنگر توپ‌ها و نفرات با گروه شناسایی به جلو رفتیم مواضع توپ‌ها و بقیه رسته‌های آتشبار را مشخص و نفراتی را جهت کندن سنگر در آنجا مستقر نمودم. تغییر موضع در آن شرایط که هوا گرم بود، بسیار طاقت‌فرسا و مشکل بود. اما چاره‌ای نبود، می‌بایست خود را برای عملیات‌های آینده آماده می‌کردیم. در ساعت ۲۳:۰۰ آن شب عراقی‌ها به علت ترس از شب قدر، شروع به تیراندازی به منطقه طراح، ابوحمیظه، سوسنگرد و الله‌اکبر نمودند و تا صبح تیراندازی آنها ادامه داشت. دشمن تصور می‌کرد که آن شب به آنها حمله خواهد شد و با شدت هر چه بیشتر مواضع ما را زیر آتش گرفته بودند. خوشبختانه تلاش آنها بیهوده بود و مقدار زیادی مهمات از دست دادند و این تلاش بیهوده تا صبح ادامه داشت. در آن زمان نفرات آتشبار به علت جوانی از قدرت جسمی خوبی بهره‌مند بودند، از نظر روحی هم در وضعیت مناسبی قرار داشتند که امکان مقاومت و حیات را به آنان می‌داد. ولی همه روزه نیمی شاد و نیمی لرزان بودیم. نیمی شاد به خاطر پیروزی‌هایی که نصیبمان می‌شد، و نیمی لرزان به خاطر خراب شدن اوضاع، ولی همیشه امید به بهبودی اوضاع داشتیم و به تکلیفمان عمل می‌کردیم.

فرمانده گردان جناب سرهنگ آجوری (سرتیپ ۲ بازنشسته) در دفتر ثبت روزانه خود از حوادث روز سه‌شنبه سی‌ام تیر ماه نوشته است:

در این روز به همراه سروان مهدی دامغانیان، سروان حسن طالبی و سرباز احمدی برای شناسایی اطراف شهر سوسنگرد و غرب آن (دهلاویه) عازم منطقه شدیم. در قسمت ضلع شمال شهر سوسنگرد یک تانک عراقی که خود را برای مسدود کردن شهر به آنجا رسانده بود توسط نیروهای خودی کاملاً منهدم شده بود. مردم بی‌گناه هر چه داشتند همه در زیر خاک مدفون شده بود. از وجود اهالی شهر حتی یک نفر نیز در شهر خبری نبود، گلوله‌های توپخانه و تانک و موشک شهر را کاملاً ویران کرده بودند. پل فلزی شهر که تنها راه ارتباطی شهر سوسنگرد با شهر بستان بود به کلی منهدم شده بود که تعدادی مشغول بازسازی و زدن پل جدید بودند. از روی پل مهندسی خود را به غرب سوسنگرد رساندیم. پس از طی مسافتی حدود دو کیلومتر مواضع عراقی‌ها را

مشاهده کردیم که قبلاً برای هجوم به شهر در آنجا مستقر شده بودند. مواضع قبلی آنها کاملاً مشخص بود. تانک‌ها و نفربرهای پی‌ام‌پی و خودروهای سوخته آنان در منطقه پراکنده بود. عراقی‌ها تمام ساختمان‌های مشرف به شهر را با آنچه که در اختیار داشتند، برای دید و تیر خوب خراب کرده بودند. تمام تیرهای چوبی را بریده و برای سنگرهای خود استفاده کرده بودند. مواضع آنها به شکل نعل اسبی و به صورت یک دفاع دور تا دور که مشرف به سوسنگرد، الله‌اکبر، دهلاویه، مالکیه و حاجیه بود، آرایش یافته بود. پس از طی سه کیلومتر دیگر به طرف غرب سوسنگرد، به خط دفاعی دوم عراقی‌ها که باز به شکل نعل اسبی آرایش یافته بود، رسیدیم تعداد زیادی تانک و نفربر زرهی و یک قبضه توپ ۱۳۰م و تعدادی خودرو که توسط رزمندگان اسلام به آتش کشیده بود، مشاهده کردیم. عراقی‌ها هر چه آبادی و ساختمان در سر راهشان بود را به آتش کشیده بودند. چهره ظلم، ستم و ناجوانمردی کاملاً در منطقه مشهود بود. خط سوم آنها در روستای بردیه بود که به شکل دیواری از خاک به صورت مصنوعی بالا آمده بود و به خوبی سنگرسازی شده و کاملاً وسایل به جامانده در داخل آنها سوخته و از بین رفته بود. این مواضع در فتح عملیات الله‌اکبر در مورخه ۶۰/۲/۳۱ به دست نیروهای خودی سقوط کرده بود و دشمن در این منطقه کاملاً تار و مار شده بود و اکنون نیروهای خودی از لشکر ۱۶ زرهی قزوین کاملاً در غرب سوسنگرد تا دهلاویه آرایش یافته و این منطقه را در اختیار دارد. به طوری که حدود ۱۱ کیلومتر در غرب سوسنگرد پیشرفت داشته و یگان‌های زرهی و توپخانه در این منطقه بارو حیه بسیار عالی در مقابل دشمن شکست خورده در سنگرهای خود باایمان راسخ آماده اجرای مأموریت می‌باشند. از کلیه مناطق شناسایی کردیم و عکس گرفتیم. در بازگشت در شهر سوسنگرد سرگرد داود مشیری فرمانده گردان ۳۴۳ توپخانه ۱۳۰م گروه ۳۳ و سروان کشاورز معاون ایشان را که جهت شناسایی آمده بودند را ملاقات کردیم و سپس به مواضع خود بازگشتیم.

حوادث روزهای چهارشنبه سی‌ویکم تیر الی پنجشنبه یکم مرداد ۶۰

در روز ۶۰/۴/۳۱، من و جناب سروان صالحی و دیگر نفرات آتشبار یکم مشغول جابه‌جایی آتشبار بودیم. همه تلاش ما در این روز استقرار در موضع جدید بود (جابه‌جایی توپ‌ها و وسایل

و مهمات و...) آن شب را من به واسطه شرایطمان تصمیم گرفتم با تعدادی از نفرات آتشبار که از روز گذشته برای احداث سنگر به آنجا اعزام شده بودند، بمانم. شب در سنگری که احداث کرده بودیم، مشغول صرف شام بودم که ناگهان یک عقرب سیاه را بالای سرم در کنار سنگر مشاهده کردم. خواستم آن را بکشم که ناگهان دستم را گزید. چنان سوختم که نمی توانستم آن سوزش را تحمل کنم. عرق سردی بدنم را فرا گرفت سپس دردی که توصیف ناکردنی است شروع شد. سوزش به همراه درد، پزشکیاری که در موضع ما بود به کمک رسید، ولی فایده‌ای نداشت، او یک آمپول ضدحساسیت به من تزریق کرد، ولی واقعاً نمی توانم آن وضعیت را توصیف کنم. دو روز بعد از آن، می خواستم یخدانی را که در کنار سنگرم بود، تمیز و جابه‌جا کنم. وقتی آن را برداشتم مشاهده نمودم زیر یخدان مار بزرگی خوابیده است. آنجا خنک بود و مار در آن محل خنک آرام گرفته بود. بعد از اینکه مار حرکتی کرد او را نکشتم و گذاشتم برود دنبال سرنوشت خودش زیرا ما جای او را گرفته بودیم. سرباز یوسفی که نزدیک من و شاهد صحنه بود برای کشتن مار اقدام نمود که مانع شدم و گفتم، یوسفی شاید خداوند به خاطر لطفی که به این مار سعی می کنیم ما را ببخشد. بعد از گزش عقرب و گرفتاری ایجاد شده، حدود ساعت ۲۴۰۰ بود که ناگهان عراقی‌ها به شدت سراسر منطقه را زیر آتش گرفتند. این تیراندازی‌ها در شب نشانه ترس عراقی‌ها از حمله قریب‌الوقوع رزمندگان اسلام بود. روز سختی را گذرانده بودیم، از یک طرف گرمای شدید از طرف دیگر جابه‌جایی یگان و تلاش در گرمای سوزان. دیگر رمقی برایمان نمانده بود، فقط مانده بود که عقرب هم من را نیش بزند. در داخل سنگرها از سقف تا دیواره‌های سنگرها را نایلونی انداختیم تا از حشرات موذی در امان باشیم، اما مرتباً رفت و آمد آنها را می دیدیم، همانند آکواریومی شده بودیم که آنها از ما دیدن می کردند. نمی بایست برای زندگی آنها مزاحمت ایجاد می کردیم، زیرا آنها هم محبت را درک می کنند.

صبح روز ۱/۵/۶۰ رفته‌رفته کلیه نفرات آتشبار به موضع جدید آمدند. همه نفرات در گرمای بالای ۵۰ درجه و زیر آفتاب سوزان مشغول پیاده کردن وسایل و احداث سنگر و تکمیل موضع بودند. در آن گرمای طاقت‌فرسا برای جلوگیری از گرم‌زدگی از قرص نمک استفاده می کردیم تا مقاومتمان را بالا ببرد. وسایل ما شامل تخته تراورس، آهن، جعبه‌های آهنی، گلوله‌های تانک، پلیت، گونی و دیگر وسایل مرتبط بود که در حداث سنگرها از آنها استفاده می کردیم. دشمن در آن روز ضلع جنوبی مواضع ما را هدف قرار داد که خوشبختانه آسیبی ندیدم. عملیات آماده‌سازی سنگرها را سعی می کردیم از ساعت ۰۴۰۰ به دلیل خنک بودن هوا انجام

دهیم. بالأخره با کلی تلاش، در مواضع جدید مستقر و خیلی زود عملیاتی شدیم. سنگر توپ‌ها به ناچار در دشت بازی قرار گرفته بود و جنس خاک و زمین منطقه به گونه‌ای بود که می‌بایست سنگرها مرتباً ترمیم می‌شدند.

آتشبار سوم به فرماندهی ستوان یکم حسین اعتمادی به روستای متعات در حاشیه رودخانه کرخه نزدیک شهر حمیدیه تغییر مکان داده بود و منطقه آتشبار سوم رانی و بوته زارهای فراوانی پوشانده بود که از گرد و غبار جلوگیری می‌نمود. در منطقه طراح قرار بود لشکر ۱۶ زرهی عملیاتی را انجام دهد که در همین راستا جابه‌جایی‌هایی صورت می‌گرفت. همه در تکاپو بودند تا بتوانند با عقب راندن دشمن در این منطقه مزیتی برای نیروهای خودی به دست آورد. پس از جاری ساختن آب در نواحی کرخه کور، روستای طراح در جنوب حمیدیه را به علت دارا بودن اندکی ارتفاع، آب فرا نگرفته بود، لذا متجاوز این نقطه را مانند سرپلی در شمال کرخه کور نگهداری می‌کرد. به این ترتیب امکان یک تهدید بالقوه را برای قطع جاده سوسنگرد-حمیدیه و بستن عقبه نیروهای خودی در غرب سوسنگرد و الله‌اکبر به وجود می‌آورد که از دید فرماندهان ارتش پنهان نمانده بود. لذا برای از بین بردن این تهدید احتمالی قرار بود تیپ ۳ لشکر ۱۶ زرهی قزوین عملیاتی را انجام دهد تا نیروهای متجاوز را از طراح به پشت رودخانه کرخه کور عقب براند و این سرپل دشمن را منهدم نماید.

سروان مهدی دامغانیان (سرتیپ ۲ بازنشسته) رئیس رکن یکم گردان ۳۸۸ از حوادث و اتفاقات روزهای پنجشنبه یکم الی دوشنبه پنجم مردادماه در دفتر ثبت روزانه خود نوشته است: روز پنجشنبه ۱/۵/۶۰ قرار بود با هماهنگی قبلی، دیدبان جدید ستوان کریمی را به دیدگاه شحیطیه ببرم که بعد از هماهنگی‌های لازم در گردان به همراه ستوان جاجرمی و کریمی و سرباز توانا به طرف دیدگاه به راه افتادیم. به دیدگاه رسیدیم و ستوان سلیمانیان دیدبان قدیم را ملاقات نمودیم که در حال انجام وظیفه بود. بعد از مدتی اقامت در دیدگاه و بررسی کامل منطقه، به طرف نیروهای پیاده دشمن که حدود ۳/۵ کیلومتر با ما فاصله داشتند حرکت کردیم. با نزدیک کردن فاصله خودمان با دشمن، حرکات دشمن برایمان کاملاً محسوس بود و تانک‌های دشمن را به خوبی مشاهده می‌کردیم. گلوله‌های مختلفی به زمین اصابت می‌کرد و ما شاهد انفجار گلوله‌های نیروهای خودی در مواضع دشمن بودیم. بعد از بررسی خطوط دشمن، به علت گرمای شدید هوا و در تیررس قرار گرفتن دشمن و خطرناک بودن شرایطمان به

دیدگاه عقب بازگشتیم و ستوان کریمی را در دیدگاه مستقر کردیم تا با ستوان سلیمانان دیدبان قدیم به منطقه توجیه شود و انجام وظیفه نماید. از تپه‌های شحیطیه تا ارتفاعات الله‌اکبر تانک‌های سوخته و لاشه‌های خودروهای منهدم شده و انسان‌های دفن‌شده منظره‌ای را ترسیم نموده بود که آزاردهنده بود. با مشاهده آن صحنه‌های دل‌خراش و دردناک بالاخره با هزار فکر و خیال به موضع گردان برگشتیم. در گردان متوجه شدم که لاستیک خودروی یخ در اهواز ترکیده و آن روز در گرمای شدید تا ساعت ۱۹۰۰ نفرات بدون یخ مانده واقعاً در شرایط بدی به سر می‌بردند.

ساعت ۱۷۰۰ به آتشبار سوم گردان در متعات رفتیم و با ستوان اعتمادی و ستوان صبا ملاقات نمودم، همه نفرات آتشبار مشغول آماده‌سازی موضع برای عملیات بودند. سپس به توپخانه لشکر ۱۶ زرهی رفتیم و از طریق سروان فرزین که او هم در توپخانه لشکر بود، مطلع شدم تا دو سه روز آینده عملیاتی جهت بیرون راندن دشمن از منطقه شمال کرخه‌کور انجام خواهد گرفت. بعد از هماهنگی‌های لازم با توپخانه لشکر ۱۶ زرهی در ساعت ۲۰۳۰ به موضع گردان رسیدم.

روز جمعه ۶۰/۵/۱۲ حدود ساعت ۰۷۳۰ تعدادی از حوزه رأی‌گیری اهواز به گردان آمده بودند. بعد از رأی‌گیری به آتشبار سوم رفتیم، هوا خیلی گرم بود و در بین راه از گرما بی‌حال شده بودم، لذا به محض رسیدن به آتشبار، در داخل یک خانه روستایی گلی که مقررمانده آتشبار سوم بود، کمی استراحت کردم. نفرات آتشبار سوم هم از شدت گرما در رودخانه کرخه در حال شنا کردن بودند. برای هماهنگی به توپخانه لشکر ۱۶ زرهی رفتیم و با سروان سامیر صحبت کردم. معلوم شد که دو روز بعد ممکن است عملیات انجام شود به همین دلیل هماهنگی‌های لازم و ضروری را با توپخانه لشکر و آتشبار سوم انجام دادم و پس از پایان کارها در ساعت ۲۱۰۰ به قرارگاه گردان رسیدم.

روز شنبه ۶۰/۵/۱۳ به توپخانه لشکر ۱۶ زرهی رفتیم و بعد از هماهنگی‌های لازم در خصوص آتش‌های توپخانه و مأموریت آتشبار سوم گردان به آتشبار سوم بازگشتیم و آخرین هماهنگی‌ها را انجام دادم. مطلع شدم موضع گردان ۳۹۰ توپخانه اعزامی از گروه ۱۱ توپخانه مراغه به فرماندهی سروان فرزین در همان نزدیکی است که به آن گردان رفتیم. ستوان رفیع که قبلاً معاون من در گروه ۱۱ توپخانه در مراغه بود را ملاقات نمودم که خیلی خوشحال شدیم. استوار ساجدی و ستوان یار نعمتی را هم که از

دوستانم بود، ملاقات کردم. تا ساعت ۱۴۰۰ در آن گردان بودم، سپس به موضع آتشبار سوم آمدم. موضع آتشبار سوم با خط مقدم فاصله زیادی نداشت و مرتباً زیر آتش دشمن قرار داشت. از طرفی، قبلاً در همین حوالی موضع آتشبار یکم به فرماندهی ستوان عباس صالحی و ستوان علی اکبر اصلانی در عملیات ۱۵ دی ۱۳۵۹ لشکر ۱۶ زرهی بود و تیراندازی‌های زیادی کرده بودند که دشمن مختصات آن را داشت. لذا دشمن به دنبال توپ‌های ۱۷۵م خودکشی می‌گشت تا آنها را منهدم نماید. در عملیات آتی حدود ۸۰ لوله توپ به طرف دشمن روانه می‌شود، چنانچه بتوانیم منطقه اشغال شده را از چنگ دشمن درآوریم با توجه به اهمیت منطقه، شکست سنگینی را به دشمن تحمیل نموده‌ایم. تا ساعت ۱۸۱۵ دقیقه در آتشبار سوم از شدت گرما خودمان را باد می‌زدیم تا لااقل از دست هوای شرجی راحت باشیم. ساعت ۱۹۰۰ ستوان حسین صبا معاون فرمانده آتشبار و استوار نوری متصدی بی‌سیم ۱۰۶ به توپخانه لشکر ۱۶ زرهی رفتند و در تاریکی شب پس از دریافت دستور کار مخابرات به آتشبار بازگشتند. در منطقه متعات روزها هوا دم می‌کند و خیلی گرم است و تحمل گرمای همراه با رطوبت بسیار سخت است. انواع و اقسام جانور هم در آن منطقه وجود دارد؛ مانند خرگوش، انواع مار و عقرب، رتیل و همچنین انواع پرندگانی که به آنجا مهاجرت می‌کنند، دیده می‌شود. آن شب به محض اینکه خواستیم شام بخوریم، حرکت عقرب‌ها، رتیل‌ها، پشه‌ها و دیگر موجودات موزی را مشاهده کردم که شرایط را سخت کرده بود و می‌بایست مراقب بودیم تا از گزش آنها در امان باشیم. به بیرون از سنگر آمدم و دیدم اصلاً نمی‌شود آن فضای پُر از پشه را تحمل کرد، خلاصه کلافه شده بودم که تصمیم گرفتم به واسطه کارهایی که داشتم و می‌بایست انجام می‌دادم، به قرارگاه گردان بروم. ساعت ۲۲۰۰ از همگی خداحافظی کردم و به طرف پاسگاه فرماندهی گردان ۳۸۸ توپخانه به راه افتادم.

روز یکشنبه ۶۰/۱۵/۴ جلسه‌ای با حضور رؤسای رکن دوم یگان‌ها در توپخانه لشکر ۱۶ زرهی تشکیل شده بود که من هم ساعت ۰۷۳۰ در جلسه حضور یافتم. در جلسه اعلام شد؛ برابر آخرین اطلاعات و اخبار واصله، وضعیت دشمن در منطقه قوی ارزیابی شده و در صورت تک به دشمن، دشمن قادر به اجرای پاتک می‌باشد و در این رابطه نیروی هوایی خود را بکار خواهد گرفت. آتش تهیه فردا صبح اجرا و عملیات آغاز

خواهد شد. بعد از پایان جلسه و هماهنگی‌های لازم به سوی آتشبار سوم حرکت کردم. وقتی به آتشبار سوم رسیدم، مشاهده نمودم؛ ستوان حسین صبا معاون آتشبار و ستوان حیدرزاده و ستوان بهروز مقدم که افسران وظیفه بودند، از فرط ناراحتی شب گذشته از دست حشرات مزاحم، مشغول درست کردن تخت بودند. ستوان اعتمادی به موضع قبلی رفته بود تا اقدامات بایسته را در آن موضع انجام دهد. هوا همانند روزهای قبل خیلی گرم بود و همه در حال عرق ریختن بودند. بعد از ظهر آن روز به قرارگاه گردان رفتیم و در راه به انسان‌هایی فکر می‌کردم که احتمال دارد تا ۲۴ ساعت دیگر زنده نباشند و برای خودشان نقشه می‌ریزند که چه کار کنند و چه‌زمانی به خانه‌های خودشان باز خواهند گشت. ولی سرنوشت جنگ شوم است و معلوم نیست که چه کسانی را به کام‌مرگ خواهد کشاند.

روز ۶۰/۵/۵ گویا عملیات اجرا نشد و سروان حسین خواجوی به منطقه طراح رفته و در آن منطقه درگیر کارها بود. طبق اطلاع واصله عملیات به‌روز بعد موکول شده بود. به هر صورت لیست آماج را دریافت نموده بودیم و تمامی عناصر تیر آماده و به رؤسای توپ داده شده بود. سروان خواجوی ساعت ۲۰۳۰ به قرارگاه گردان آمد که سرپای وجودش را گرد و غبار گرفته بود و اظهار داشت فردا حتماً عملیات اجرا می‌شود. گویا از طریق لشکر ۹۲ زرهی به آنان ابلاغ شده بود ولی با رمزی که قبلاً هماهنگی کرده بودیم، به ما اطلاع نداده بودند. به هر جهت رمز آتش‌تهیه را به ما دادند و من فوراً با دوستانم در گردان خداحافظی کرده و به محلی که برای توپخانه لشکر ۱۶ زرهی در حوالی روستای کوت تعیین شده بود، رفتم. ساعت ۲۲۳۰ به آنجا رسیدم، سروان ایمانی افسر رکن ۳ و سرگرد فریدونیان افسر رکن ۲ و سروان باقر سامیر افسر مخابرات و سرهنگ محبوبی حضور داشتند و مشغول انجام کارهای خود در رابطه با عملیات بودند. از ساعت ۲۴۰۰ از فرط خستگی خواب به چشمانم راه نداشت و از طرفی جایی را هم نداشتیم که کمی بخوابیم. زمان کافی هم نبود زیرا باید ساعت ۰۴۱۵ دقیقه آتش‌تهیه اجرا می‌شد. توپ‌های زیادی به طرف منطقه طراح و کرخه‌کور روانه شده بود که منتظر موعد مقرر بودند و ما هم در توپخانه لشکر انتظار می‌کشیدیم و مرتب عقربه ساعت را نگاه می‌کردیم.

فصل چهارم

عملیات آفندی طراح

یگان‌های شرکت‌کننده در عملیات آفندی طراح

در آن عملیات، یگان‌های عمل‌کننده نیروهای لشکر ۱۶ زرهی و نیروهای گروه جنگ‌های نامنظم چمران بودند که عملیات هم در منطقه شمال کرخه کور اجرا گردید. مسئولیت تطبیق آتش توپخانه‌ها را توپخانه لشکر ۱۶ زرهی به عهده داشت. آتشبار سوم گردان ۳۸۸ توپخانه ۱۷۵م، تقویت آتش توپخانه لشکر ۱۶ زرهی را در عملیات به عهده داشت.

روز ۶۰/۵/۴ به گردان ۳۸۸ توپخانه طی نامه‌ای ابلاغ شد که عملیات در ساعت ۰۴۱۵ روز ۶۰/۵/۵ انجام خواهد شد. آخرین هماهنگی توسط فرمانده گردان با فرماندهان آتشبار به عمل آمد. دیدبانان جدید؛ ستوان دوم وظیفه کریمی و ستوان یکم سلیمانی، در ساعت ۱۹۳۰ پس از توجیه کامل توسط سروان حسین خواجوی، رئیس رکن سوم گردان با سرباز راننده بیل کار و بی‌سیم‌چی‌های ورزیده به دیدگاه‌های از قبل تعیین شده اعزام شدند. سروان خواجوی نیز طبق دستور فرمانده گردان به آتشبار سوم جهت کمک به فرمانده آتشبار و انجام هماهنگی‌های لازم با توپخانه لشکر ۱۶ زرهی اعزام شد. از ابتدای شروع روز ۶۰/۵/۵ نگرانی وجود همه را گرفته بود و همه در فکر این بودند که وضعیت عملیات چه خواهد شد. آیا عملیات لشکر ۱۶ زرهی قزوین پیروزمندانه خواهد بود یا نه؟ همه برای پیروزی یگان‌های عمل‌کننده دعا می‌کردند. در صورت پیروزی لشکر ۱۶ زرهی، یک وضعیت نسبی و برتری خوبی را در منطقه به دست می‌آوردیم و اگر دشمن مقاومت می‌کرد، وضعیت به همان وضع قبلی باقی می‌ماند. به هر ترتیب این سؤالات در اذهان ایجاد تشویق و نگرانی می‌کرد. نیمه شب، صدای انفجار گلوله‌های توپخانه دشمن در منطقه کاملاً به گوش می‌رسید و صدای لرزش زمین به واسطه انفجار گلوله‌های توپخانه کاملاً احساس می‌شد. مثل اینکه دشمن متوجه شده بود که به او حمله خواهد شد و آتش سنگین توپخانه‌اش در منطقه لشکر ۱۶ و ۹۲ زرهی قطع نمی‌شد. البته شدت آتش در منطقه لشکر ۱۶ زرهی و در سراسر رودخانه کرخه از حمیدیه تا دهلاویه بیشتر بود. ماه در آسمان شب‌های آخر خود را می‌گذراند و آسمان تاریک بود. ساعت ۰۲۳۰ نیمه شب، شدت تیراندازی‌های توپخانه دشمن به اوج خود رسیده بود، توپخانه‌های خودی حالت خاموش را برای حمله ساعت ۰۴۱۵ صبح اتخاذ نموده بودند. مرتباً به ساعت نگاه می‌کردیم که به ساعت ۰۳۳۰ نزدیک و بالأخره ساعت ۰۴۰۰ صبح همه نفرات، پشت توپ‌ها قرار گرفته و آماده شلیک بودند، به ساعت ۰۴۱۵ رسیدیم یکباره آتش توپخانه‌های خودی در منطقه به روی دشمن با رمز (سبحان‌الله) شروع شد. دشمن نیز بیدار بود و این دفعه غافلگیر نشد. عملیات با شلیک توپخانه‌های خودی و با شدت بسیار آغاز و ادامه پیدا کرد. ساعت ۰۵۰۰ فرمانده گردان سرگرد آجوری از آتشبارهای یکم و دوم بازدید کرد که روحیه همه نفرات را عالی دید. آتشبار سوم گردان در منطقه عملیاتی طراح در

جنوب رودخانه کرخه به شدت درگیر بود به نحوی که سروان خواجهی افسر عملیات گردان، از گردان درخواست مهمات کرد که بلافاصله شش دستگاه خودرو پُر از مهمات توسط معاون فرمانده گردان سروان غلامرضا علمی به آتشبار سوم فرستاده شد. وضعیت نیروهای خودی تا آن لحظه خوب توصیف و ارزیابی می‌شد. تیپ ۳ زرهی لشکر ۱۶ زرهی قزوین در عملیات منطقه طراح شرکت داشت و تعداد گردان‌های توپخانه شرکت‌کننده در عملیات شامل: سه گردان توپخانه ۱۵۵م خودکشی، یک آتشبار ۲۰۳م خودکشی و یک آتشبار کاتیوشا، یک آتشبار ۱۳۰م کشتی و یک آتشبار ۱۷۵م خودکشی تقویت شده بود. آتشبار سوم گردان ۳۸۸ توپخانه ۱۷۵م که تقویت آتش توپخانه لشکر ۱۶ زرهی را در عملیات به عهده داشت، با شلیک بیش از ۳۵۰ گلوله تلفات زیادی را به دشمن وارد آورد. بعد از شروع عملیات وضعیت یگان‌های مانوری بدین شرح گزارش گردید:

- گردان مکانیزه سمت راست هفت کیلومتر در منطقه خود پیشروی کرد.

- گردان پیاده مکانیزه سمت چپ سه کیلومتر پیشروی داشت.

به علت عدم هماهنگی و نرسیدن هر دو گردان به هدف، به علت پهلو دادن گردان عمل‌کننده سمت راست، مجدداً چهار کیلومتر بنا به دستور عقب نشست. مقاومت دشمن در منطقه بسیار شدید بود. ضمن اینکه تعداد ۱۹۷ نفر اسیر و تعدادی نیز کشته داده بود و تلفات لجستیکی او هم بسیار زیاد بود، با وجود مقاومت زیادی می‌کرد. در گزارش‌های تأیید شده تعداد ۵۰ دستگاه تانک و نفربر دشمن منهدم گردیده بود که آمار بالایی بود. از نکات بارز این عملیات حضور شخص صدام در منطقه جفیر در جنوب رودخانه کرخه کور بود که هدایت عملیات را به عهده گرفته بود. بنا به اظهارات اسرای عراقی از همان عملیات، صدام گفته بود: من از اینجا نمی‌روم چون اهمیت این منطقه را هم ما می‌دانیم و هم ایرانیان، از این گفته صدام، اهمیت منطقه طراح که در دست دشمن بود، مشخص می‌گردید. یکی از دلایل مقاومت نیروهای دشمن نیز حضور صدام در منطقه و ترس نیروهای عراقی از عقب‌نشینی و مجازاتی که می‌بایست متحمل شوند، بود. البته با تمامی مقاومت‌های دشمن، با تلاش رزمندگان اسلام نتیجه آن عملیات آزادسازی طراح و پاکسازی بخشی از شمال کرخه کور از وجود دشمن بود.

سرهنگ آجوری فرمانده گردان ۳۸۸ توپخانه در دفتر ثبت روزانه خود از روند عملیات در روز

۶۰/۵/۶ نوشته است:

صبح روز ۶۰/۵/۶ به همراه سروان خواجهی افسر عملیات گردان پس از حضور در

آتشبار سوم در روستای متعات و تقدیر و تشکر از فداکاری‌های آنان و تبریک پیروزی

ساعت ۱۰۰۰ به پاسگاه فرماندهی توپخانه لشکر ۱۶ زرهی رفتیم و افسران اداره‌کننده

عملیات، جناب سرهنگ مهبد، سروان ایمانی، سروان احمدی و سرگرد الهی را ملاقات کردیم. وضعیت نیروهای خودی در حمله به دشمن در جبهه طراح به علت نرسیدن یگان‌ها به هدفشان پیروزی آنچنانی را ارائه نمی‌داد. بعد از ظهر اطلاع دادند که گردان المنصور دشمن از تیپ ۴۳ برای کمک و اجرای پاتک به منطقه کرخه کور اعزام گردیده است. برابر گزارش دیدبان، این گردان در ساعت ۲۲۰۰ از شهر بستان گذشت که طی درخواست دیدبانان از الله‌اکبر روی آنها آتش گشوده شد. دشمن در ساعت ۲۲۰۰ شروع به اجرای آتش در سراسر منطقه جبهه طراح و به دنبال آن شروع به پاتک نمود که عملیات تا ساعت ۰۹۰۰ روز ۶۰/۵/۷ ادامه داشت، ولی پاتک دشمن با رشادت نیروهای لشکر ۱۶ زرهی سرکوب شد. دشمن مجدداً تعداد ۶۰ نفر اسیر، و تعدادی کشته در منطقه به جای گذاشت. صدای آتش سلاح‌های موجود در منطقه دشمن به شدت و اوج خود در منطقه برای ۱۲ ساعت ادامه داشت که تا ساعت ۱۰۰۰ از شدت آن کاسته شد.

سروان مهدی دامغانیان (سرتیپ ۲ بازنشسته) از حوادث و اتفاقات عملیات طراح در دفتر ثبت روزانه خود نوشته است:

در توپخانه لشکر ۱۶ زرهی به عنوان افسر رابط به همراه افسران ستاد توپخانه لشکر منتظر شروع عملیات بودیم و لحظه شماری می‌کردیم تا اینکه موعد مقرر فرا رسید و رأس ساعت ۰۴۱۵ دقیقه با کلمه بسم الله الرحمن الرحیم و رمز سبحان الله، و با شلیک تمامی توپخانه‌ها، عملیات شروع شد. به مدت نیم ساعت آتش‌تهیه اجرا شد ولی مداومت آتش توپخانه‌ها تا یک ساعت ادامه داشت و دلیل آن این بود که دشمن هم دقیق عمل می‌کرد و هوشیار بود. از ساعت ۰۹۰۰ به بعد زخمی‌ها و شهدا تخلیه و در پست امدادی مجروحین سپاه که در مجاورت توپخانه لشکر ۱۶ زرهی در کوت مستقر بودند مداوا می‌شدند. من برای دیدن مجروحین و اطلاع از وضعیت نیروهای خودی به پست امداد رفتم. اکثر مجروحین از ناحیه پا و باسن ترکش خورده و مجروح شده بودند. حدود ۱۴ نفر را دیدم که یک پا و یا دو پای خود را بر اثر برخورد با مین از دست داده بودند و در شرایط بسیار بدی بودند. اما زخمی‌های دیگر وضعیتشان خوب بود و تعداد شش نفر هم شهید شده بودند که یکی از آنان راننده تانک بود و مغزش بر اثر اصابت تیر مستقیم دشمن متلاشی شده بود. صحنه‌های وحشتناکی را مشاهده نمودم که ناخودآگاه اشک از چشمانم برای شهدا و مجروحان جاری شد. به توپخانه لشکر ۱۶

زرهی بازگشتم و تا ساعت ۱۱۰۰ عملیات همچنان ادامه داشت. در قرارگاه توپخانه لشکر و در سنگر هدایت عملیات کنار بی سیم در جریان میدان نبرد بودیم و دستورات لازم به یگان‌ها صادر می‌شد ولی با توجه به شرایط میدان نبرد در انتظار پاتک دشمن بودیم. به همه ثابت شده بود که تا چه اندازه آتش تهیه و دیگر آتش‌های توپخانه روی دشمن اثربخش و تسهیل کننده عملیات یگان‌های مانوری است. حدود ساعت ۱۰۳۰ جناب سرهنگ لطفی فرمانده لشکر ۱۶ زرهی و سرهنگ هوشیار فرمانده توپخانه لشکر از خطوط مقدم به قرارگاه آمده بودند و از وضعیت سنگرهای دشمن و استحکامات آنها خیلی تعریف می‌کردند. ساعت ۱۱۳۰ در میان گرد و غبار و دود و آتش غلیظ که در روبروی ما به چشم می‌خورد خودم را به نزدیکی‌های خطوط مقدم که در چهار کیلومتری ما قرار داشت رساندم. بعد از مشاهده خطوط دشمن، گفتم واقعاً و حقاً باید به یگان‌های مهندسی دشمن نمره ۱۰۰ داد زیرا در جوار خاکریزهایشان چنان کانالی کنده و حفر کرده بودند که سربازانشان به راحتی می‌توانستند در آن راه بروند و از دید و تیر نیروهای ما پنهان و در امان بمانند. به هر جهت من از کار بسیار خوب دشمن خوشم آمد، زیرا می‌توانست تجربه خوبی برای ما باشد. وسایل و غنائم زیادی نیز از دشمن به دست آمده بود که در حال تخلیه بودند. در آن شرایط منطقه زیر آتش شدیدی بود و من به دنبال جان‌پناه بودم و سرباز احمدوند هم به دنبال وسایل به جامانده دشمن که با توجه به تجربه قبلی‌ام در سال گذشته در همین منطقه از نحوه عملکرد خودمان، خوشم نیامد و به سرباز احمدوند متذکر شدم که چه کار خطبی انجام می‌دهیم. البته در آن شرایط به واسطه پیروزی به دست آمده گاهی اوقات نیروها به وجد آمده و ممکن است حرکاتی را دور از حزم انجام دهند. ما بعد از مدتی که کاملاً منطقه را مورد بررسی قرار دادیم، سپس سوار جیب شده و به طرف قرارگاه توپخانه لشکر حرکت کردیم و من در قرارگاه توپخانه مشاهداتم را به مسئولان گزارش کردم. در توپخانه لشکر ۱۶ زرهی بعد از آخرین هماهنگی‌ها به سوی آتشبار سوم حرکت نمودم که در بین راه سروان خواجوی و ستوان یکم حسین اعتمادی را دیدم، آنها از دیدنم خیلی خوشحال شدند. من وضعیت منطقه را کاملاً برایشان تشریح کردم و از مشاهداتی که در منطقه دشمن داشتم نیز آنان را در جریان گذاشتم که سروان خواجوی گفت: فرمانده گردان و دیگر نفرات گردان با شنیدن این اخبار خوشحال خواهند شد. او می‌دانست اخباری که من می‌دهم از روی احساسات نیست بلکه منطقی و درست است و همه جوانب را در نظر گرفته‌ام. به آتشبار سوم رفتم و دیدم معاون فرمانده گردان سروان غلامرضا علمی در

آنجا در جمع نفرات آتشبار حضور دارد و وضعیت را برای آنان نیز تشریح نمودم و گفتم که دشمن به واسطه آتش تهیه شدید مواضع مستحکم خود را ترک و متواری شده است. همه را شاد دیدم. بالأخره بعد از صرف ناهار به علت نخوابیدن بیش از ۳۰ ساعت در گرمای شدید و هوای شرجی خوابم برد و تا ساعت ۱۸۳۰ عصر خوابیدم. بعد از بیدار شدن از خواب دیدم ستوان حسین صبا در فکر فرو رفته است، سؤال کردم چرا ناراحتی؟ گفت ناراحتی از اینکه جوانان کشور دست و پای خود را در این بیابان‌ها از دست می‌دهند و یا کشته می‌شوند و با دیدن آنان رنج می‌برم. با هم صحبت کردیم و به این نتیجه رسیدیم که به هر طریق باید دشمن را از خاک کشورمان بیرون برانیم و این تنه‌اراه باقیمانده است که من هم آن را قبول داشتیم، ولی گفتم ای کاش با عملیات‌های مکرر تعداد اسرای دشمن افزایش پیدا کند تا دشمن با کاهش نیروی انسانی خود، وادار به تسلیم شود. برای کسب آخرین اخبار و اطلاعات ساعت ۱۹۳۰ به توپخانه لشکر ۱۶ زرهی واقع در کوت رفتیم. مطلع شدم تعداد یکصد دستگاه تانک دشمن همان‌طور که پیش‌بینی می‌شد، در سمت راست یعنی در هویزه نیروهای درگیر ما را تهدید می‌کنند و تصور این بود که صبح روز بعد دشمن با کمک نیروی هوایی خود پاتک نماید.

روز سه‌شنبه ۶۰/۵/۶ با دو دستگاه خودرو به همراه فرمانده گردان و معاون گردان، برای بازدید از منطقه لشکر ۱۶ زرهی عازم شدیم. حدود ساعت ۱۰۰۰ به توپخانه لشکر ۱۶ زرهی رسیدیم، فرمانده توپخانه لشکر حضور نداشت اما سرهنگ محبوبی، سروان ایمانی، سرگرد فریدونیان و سایرین را ملاقات نمودیم. همان‌طور که حدس زده می‌شد، پیروزی چشمگیری به دست نیامده بود، به خصوص اینکه دشمن از حاشیه کرخه‌کور حدود ۱/۵ کیلومتر عقب‌نشسته بود و گویا یگان‌های پیاده به دلیل مقاومت سرسختانه دشمن نتوانسته بودند مأموریت خود را انجام دهند. سرگرد الهی را که دو سال از من ارشدتر و همشهری من بود، ملاقات نمودم. از ایشان در خصوص وضعیت منطقه پرسیدم که گفت: همه ناراحتند ما حدود ۱۲ نفر شهید و تعداد ۵۴ نفر زخمی داده‌ایم و متأسفانه شرایط خوبی نداریم. فرمانده گردان جناب سرگرد آجوری از نتیجه عملیات خیلی ناراحت بود و به قول خودش که می‌گفت، با این همه تلاش، نتوانسته‌ایم موفقیتی به دست آوریم که واقعاً رنج‌آور است. ایشان با معاون گردان سروان علمی و سروان خواجوی خداحافظی کرد و رفت. من در توپخانه لشکر ۱۶ زرهی ماندم که بعد از مدتی جناب سرهنگ هوشیار فرمانده توپخانه لشکر آمد و به نفرات مسئول اعلام

کرد؛ برادر دکتر چمران، آقای مهندس چمران قرار است به توپخانه لشکر بیایند. فرمانده توپخانه لشکر نیز از وضعیت و شرایط نیروها راضی به نظر نمی‌رسید و در چهره‌اش ناراحتی را می‌دیدیم. ساعت ۱۳۰۰ از توپخانه لشکر حرکت و به قرارگاه گردان رفتیم. ساعت ۲۲۰۰ تیراندازی‌های دشمن شروع شد، به هدایت آتش گردان رفتیم و مشاهده نمودم ما روی نقاطی تیراندازی می‌کنیم که با ما ۱۴۵۰۰ متر فاصله دارند. پس از بررسی مشخص شد که دشمن قصد دارد از روی پل کرخه‌کور عبور و وضعیت یگان‌های ما را در خط بحرانی نماید. با مسئولان توپخانه لشکر توسط معاون آتشبار سوم ستوان حسین صبا تماس حاصل و وضعیت کمبود مهمات و وضعیت لوله‌های توپ‌ها به اطلاع آنان رسید. اما شرایط به گونه‌ای بود که می‌بایست پاسخ درخواست‌های آتش را می‌دادیم، زیرا دشمن منطقه الله‌اکبر را نیز زیر آتش گلوله‌های توپخانه خود قرار داده بود و هر لحظه به شدت آن اضافه می‌افزود و تمام آسمان منطقه با گلوله‌های منور روشن شده بود. آن شب دشمن کلیه مناطقی را که به نظرش مهم می‌رسید، به شدت گلوله‌باران کرد و تا صبح گلوله‌باران دشمن ادامه داشت.

روز چهارشنبه ۶۰/۵/۷ تا ساعت ۰۹۰۰ گلوله‌باران دشمن که از شب گذشته شروع شده بود، ادامه داشت. در این ساعت با ستوان حسین صبا معاون آتشبار سوم به توپخانه لشکر ۱۶ زرهی رفتیم. سروان ایمانی را دیدیم که بسیار خسته بود و توان صحبت کردن نداشت زیرا به قدری با بی‌سیم درگیر عملیات بود و از یگان‌های مختلف توپخانه برای یگان‌های در خط و حفظ موجودیت آنها تقاضای آتش نموده بود که واقعاً از پا در آمده بود. بعد از احوال‌پرسی یک لیوان آب به او دادم، متوجه شدم فشار نیروهای دشمن روی نیروهای خودی زیاد است و نسبت به شب گذشته بیشتر هم شده است. هنوز منطقه لشکر ۱۶ زرهی تثبیت نشده بود و دیدبانی منطقه را خود فرمانده توپخانه لشکر جناب سرهنگ هوشیار به عهده داشت و درخواست‌های آتش را او انجام می‌داد و با حضورش در خط مقدم به عنوان دیدبان توپخانه، به نیروهای در خط لشکر روحیه می‌داد که بسیار هم تأثیرگذار بود. بعد از مدتی از توپخانه لشکر به موضع آتشبار سوم آمدیم و اخبار ظهر رادیو را گوش می‌کردیم که می‌گفت، بنی صدر و رجوی با هواپیما از کشور گریخته و به پاریس رفته‌اند. در آن شب خبر مسرت‌بخش تثبیت منطقه را فرمانده توپخانه لشکر ۱۶ زرهی به تمامی یگان‌ها مخابره کرد. آن شب سکوت عجیبی در منطقه حاکم بود، اما گلوله‌های روشن‌کننده، منطقه را تا صبح روشن نگه داشته بود. در آن روز نیز آقای معزی‌پور سرپرست اداره برق که فردی بانفوذ، و پسرش هم جزء

نیروهای سپاه پاسداران بود، وارد منطقه شد. گرچه روزه بود ولی خیلی سر حال به نظر می‌رسید. ایشان می‌گفت، در حمله اخیر از تعداد ۱۵۰۰ نفر نیروهای سپاه پاسداران فقط ۱۲۰۰ نفر برگشته‌اند. با شنیدن این خبر خیلی ناراحت شدیم و من سعی کردم اظهارات ایشان را در دفتر حوادث ثبت نمایم. در پایان این روز برابر درخواست توپخانه لشکر ۱۶ زرهی آمار مصرفی مهمات را به آنان ارسال کردیم که آتشبار سوم گردان ۳۸۸ توپخانه ۱۷۵م بیش از ۳۵۰ گلوله تیراندازی نموده بود که برای چنین توپخانه دوربردی با توجه به محدودیت‌هایش زیاد بود.

واقعیت این است که دشمن از آن منطقه به خوبی مراقبت و محافظت می‌کرد و زمین منطقه عملیات به گونه‌ای بود که با خارج شدن نیروهای ما از مواضع دفاعی‌شان و حرکت به سمت دشمن، غول خفته‌ای را بیدار می‌کردند که عکس‌العمل آن چیزی جز فاجعه نبود و این شانس را به دشمن می‌دادیم تا ما را با توجه به برتری زرهی که داشت از زمین و هوا مورد تهاجم قرار داده و تلفات قابل ملاحظه‌ای را به یگان‌های ما وارد نماید. با توجه به تجربه‌ای که از سال قبل داشتیم، جنگیدن در آن زمین، زمینی که کاملاً مسطح و آرایش یافته و با انواع موشک‌های ضدتانک محافظت می‌شد، شاید به صلاح نبود. زیرا ما در مکانی اشتباه و در یک جنگی اشتباه وارد می‌شدیم که تلفاتمان را بیشتر می‌کرد. بالأخره در ادامه عملیات منطقه طراح آخرین پاتک دشمن در منطقه کرخه کور با شکست مواجه شد و دشمن مجبور شد با از دست دادن تعداد زیادی وسایل و تجهیزات زرهی و کشته و اسیر از کرخه کور عقب‌نشینی کند. کرخه کور محلی بود که لشکر ۱۶ زرهی در پانزدهم دی ۱۳۵۹ با یک تک سریع دشمن را در ۲۴ ساعت اولیه تار و مار کرده و دشمن تعداد ۱۰۰۰ نفر اسیر داده بود ولی در روز دوم عملیات دشمن با یک پاتک سریع واحدهای لشکر ۱۶ زرهی را عقب زده بود به طوری که یگان‌های لشکر ۱۶ زرهی مواضع خود را از دست داده و در روی خط جاده سوسنگرد مستقر شدند. در این روز لشکر ۱۶ زرهی با تمامی مشقت‌ها و سختی‌هایی که در چند روز اخیر پشت سر گذاشته بود این پیروزی را در منطقه طراح و کرخه کور با تثبیت مواضع خود جشن گرفته و سرپل دشمن در این منطقه را منهدم نمود. گرچه باز هم عناصر کمی از دشمن در قسمت کوچکی از شمال کرخه کور به نام فرسیه در پناه آب‌گرفتگی‌ها کماکان باقی ماندند.

حوادث روزهای یکشنبه پانزدهم الی شنبه بیست و یکم مردادماه ۶۰

پس‌لرزه‌های این عملیات تا ۱۳۶۰/۵/۱۵ ادامه داشت و توپخانه‌های طرفین مواضع یکدیگر را زیر آتش داشتند، ولی در طول روز به علت گرمای شدید عملیات انجام نمی‌گرفت. مسئله مهم آن زمان در جنگ این بود که هر دو نیروی مسلح به گونه‌ای از درون مشکل داشتند و به تنهایی نمی‌توانستند عملیات‌های مؤثری را انجام و جنگ را خاتمه دهند. مشکل دیگر این بود که این دو نیرو قادر نبودند به طور هماهنگ عمل کنند و واحدهای تشکیل‌دهنده آنها به دلایل مختلف قادر به برقراری ارتباط با یکدیگر نبودند. فقدان انضباط، بی‌تجربگی، عدم تخصص و مهارت، ناتوانی فرماندهان آنها در اداره جنگ به علت جوانی و بی‌تجربگی و نداشتن دانش نظامی آن نیرو را با مشکل مواجه کرده بود و نیاز به افسران و درجه‌داران و کارمندان متخصص ارتش داشتند. از طرفی هم ارتش به دلیل کمبود نیروی کادر و وظیفه به نیروهای پیاده سپاه و بسیج نیاز داشت تا با ادغام آنها با یگان‌هایش یک برتری نسبی و عددی را نسبت به نیروهای زرهی و پیاده به دشمن به دست آورد ولی موضوع بسیار مهم‌تر این بود که این نیروها می‌بایست سازماندهی می‌شدند و در آن دشت باز به صورت گروه‌های رزمی مکانیزه در می‌آمدند تا به سرعت به اهداف خود دست پیدا می‌کردند که متأسفانه ما از نظر یگان‌های زرهی و مکانیزه نیز دچار مشکل بودیم و نمی‌توانستیم به سرعت مواضع دشمن را اشغال نماییم که به همین دلیل دچار مشکل جدی می‌شدیم و نیروهای پیاده ما که آموزش کافی هم نداشتند، آسیب‌پذیر می‌شدند و تلفات می‌دادند. در دشت باز نکته بسیار مهم برای نیروهای عمل‌کننده سرعت است که نیروهای پیاده چنین خصوصیتی را ندارند و بدون حمایت یگان‌های مکانیزه قطعاً آسیب‌پذیر خواهند بود و ما چنین وضعیتی را بارها در صحنه عملیات جنوب مشاهده نمودیم. لذا ما در جنگ عملاً شاهد بودیم که نیروهای پیاده بدون نیروهای زرهی و مکانیزه و پشتیبانی آتش توپخانه و هوانیروز و نیروی هوایی ارتش به تنهایی به هیچ‌عنوان قادر به اجرای عملیات نبودند. این حالت برای نیروهای ارتش نیز وجود داشت و یگان‌های ارتش بدون نیروهای پیاده موفقیت‌آنجانی را نمی‌توانستند به دست آورند. این دو نیرو با مقدرات خود در کنار هم‌معنادر می‌شدند و می‌توانستند رو به جلو حرکت کنند. البته به مرور نیروهای سپاه و بسیج و ارتش آموختند که چگونه مشترکاً عملیات‌ها را اجرا نمایند.

روز ۶۰/۵/۱۵ گرمای هوا به قدری شدت داشت که انگار در کنار تنور آتش ایستاده بودیم. در سرتاسر جبهه هرکس به سنگر خود پناه برده و با گرمای هوا دست و پنجه نرم می‌کرد. شدت گرما به قدری بود که در سایه هم نمی‌توانستیم آن را تحمل نماییم. در طول این روزها همین که در عصرها کمی از شدت گرمای هوا کاسته می‌شد، توپخانه‌های طرفین شروع به

تیراندازی‌های پراکنده می‌کردند و تا شروع گرمای روز بعد تیراندازی‌ها ادامه می‌یافت. دشمن نیز از ترس رزمندگان اسلام، شب‌ها منطقه را زیر آتش می‌گرفت که با پاسخ آتش نیروهای خودی مواجه می‌شدند و این روند همچنان ادامه داشت. در هوای طوفانی و با روان شدن شن‌ها به این طرف و آن طرف، عرق ریختن مداوم به واسطه گرما در طول شبانه‌روز و نشستن گرد و غبار به روی چهره‌مان و به محیط زندگی‌مان، شرایط بسیار سختی را می‌گذراندیم. معمولاً در کف سنگرها پتوهای مشکی که به پتوهای سربازی معروف بودند، انداخته بودیم. وقتی می‌خوابیدیم یا بیدار می‌شدیم همه‌جا را خاک گرفته بود، به غیر از محلی که دراز کشیده بودیم. بعد از برخاستن از جای خودمان، دقیقاً جای ما روی پتو نقش بسته و کاملاً مشخص بود. واقعاً شرایط برایمان سخت بود از طرفی هم در مواضع پدافندی برای دشمن به صورت سیل هدف در آمده بودیم. زیرا دشمن هر زمان اراده می‌کرد، روی ما آتش می‌ریخت. ما هدفی مشخص برای دشمن بودیم که با توجه به کاستی‌های تجهیزات مهندسی از قبیل لودر، بولدوزر و بیل مکانیکی و غیره در شرایط مناسبی قرار نداشتیم و انرژی نفرات صرف آرایش موضع و استحکامات ضروری می‌شد که توان و کارایی نفرات را کاهش می‌داد. جنگیدن در آن شرایط سخت نیاز به افرادی از خود گذشته داشت که نفرات ما و دیگر رزمندگان اینچنین بودند. اهمیت پدافند در جنگ بر کسی پوشیده نیست و مورد تأیید کارشناسان نظامی است. در هیچ مدرک نظامی هم دیده نشده که آفند بر پدافند برتری دارد هر کدام شرایط و مشکلات خاص خود را دارند.

نیروی زمینی ارتش از ابتدای جنگ مسئولیت کامل پدافند مرز طولانی با عراق را داشت و نیروهایش فشارهای روحی و روانی زیادی را متحمل گردیدند و در بیشتر موارد یگان‌ها مجبور بودند با قبول جبهه طولانی‌تر، برای مدت طولانی زیر فشار دشمن قرار بگیرند و از حریم‌میهن اسلامی دفاع کنند. به همین دلیل یگان‌های توپخانه تحت فشار شدیدی قرار می‌گرفتند و می‌بایست با تلاش مضاعف ضعف‌های خطوط مقدم را با انبوه آتش خود بپوشانند که تأمین مهمات، قطعات توپ‌ها و خودروها، سوخت و... برای ادامه جنگ کار بسیار مشکلی برای فرماندهان بود که می‌بایست در آن شرایط سخت انجام دهند. از طرفی حفظ روحیه نفرات شاهرک بود. واقعاً سخت‌ترین شرایط جنگ قرار گرفتن در خطوط و مواضع پدافندی است که می‌بایست هر لحظه و هر زمان انتظار هجوم دشمن را داشت و یا حداقل پناه گرفتن در سنگرها برای فرار از اصابت ترکش گلوله توپخانه، خمپاره‌های دشمن و یا هواپیماهای آنان و یا زندگی در شرایط بسیار سخت و مشقت‌بار جوی و در گرمای سوزان که تحمل در آن شرایط خود یک نوع جنگیدن به شمار می‌رود. در اینگونه شرایط وضعیت آبرسانی برای عناصر رزمنده از اهمیت فوق‌العاده خاصی برخوردار است که فرماندهان را درگیر می‌نماید.

در تاریخ ۶۰/۵/۲۱، شهرداری منطقه ۱۱ تهران یک دستگاه تانکر آب لیلاند را به شماره ۹۵۹۵۲ به رانندگی آقای قهرمان قاسم‌زاده جای آقای علی‌اکبر محمدپور معرفی نمود. آن عزیزان در آن دشت بی‌آب و علف که گرما همه را آزار می‌داد، در زیر بمباران‌ها و مشکلات فراوان جبهه اصلاً خم به ابرو نیاورده و بدون هیچ‌گونه چشم‌داشتی و گلایه‌ای در جهت تدارکات آب رزمندگان، سنگر به سنگر اقدام می‌کردند و با روحیه‌ای عالی در کار خود کوشا بودند. یادی از این عزیزان کردم. خداوند نگهدار و پشتیبان آنان باشد و خداوند اجرشان را ان‌شاءالله خواهد داد. واقعاً معلوم نبود اگر چنین ایثارگرانی نبودند با توجه به پراکندگی یگان‌های گردان و نیاز به شست و شوی لباس‌ها، حمام کردن نفرات، آب مورد نیاز دست‌شویی‌ها و تانکرهای ثابت هزار لیتری که برای هر رسد در نظر گرفته شده و توسط افراد خیر به جبهه‌ها واگذار گردیده بود، روزانه چندین مرتبه توسط تانکرهای سیار شهرداری پر می‌شدند که واقعاً جای تقدیر و تشکر را دارد. ضمناً جا دارد نامی هم از آقای محمد ذاکری راننده‌ای که از شهر قم به جبهه آمده بود و با تانکر خود حدود دو سال در جبهه ما را یاری نمود، کرده باشم. وی هم در امر آبرسانی به یگان‌های گردان زحمات زیادی کشید و هنگام رفتنش از منطقه، به او گفتیم اگر شما بروید چه کسی آبرسانی را انجام می‌دهد؟ او به ما گفت تانکر بنزی که دارم برای شما، یک نفر راننده را مشخص کنید تا آبرسانی را انجام دهد. من به او گفتم آقای ذاکری ماشین بنز ۱۹۲۱ در منطقه عملیاتی همانند آتشی است که برای ما مسئولیت بسیار دارد. او گفت اگر گلوله توپخانه دشمن و یا هواپیما آن را منهدم کردند فدای سر همه شما رزمندگان!!! او تانکر را به ما داد و از منطقه عملیات خارج شد و تانکر بنز ده تنی برای همیشه در یگان ما، یعنی آتشبار یکم باقی ماند. نامبرده بعد از عملیات تنگ چزابه وقتی که ما در کنار پل بستان مستقر بودیم، نزد من آمد و گفت: برادرم به عنوان بسیجی به منطقه آمده و شهید شده و جنازه‌اش بین نیروهای خودی و دشمن جا مانده است و قصد دارم بروم و پیکر برادر شهیدم را بیاورم. من او را سه شب در سنگر خودم نگه داشتم و با هماهنگی‌های لازم بالأخره یک شب توانستیم پیکر برادر شهیدش را توسط رزمندگان یگان‌های در خط به عقب منتقل کنیم. روحش شاد و یادش گرامی باد.

به جای آقای محمد ذاکری، فردی بسیجی به نام آقای کریم محیط که حدود ۴۰ سال سن داشت، به عنوان راننده تانکر آب به آتشبار ما واگذار شد. او مردی استثنایی بود و قدرت بدنی فوق‌العاده‌ای داشت و در امر آبرسانی به آتشبار و گردان تلاش بسیار چشمگیری داشت. او در حین انجام وظیفه از روی تانکر آب به زمین پرتاب شد و استخوان ترقوه‌اش شکست اما با توجه به شکستگی استخوانی که داشت، با یک دست دنده ماشین بنز تانکر ده تنی را عوض می‌کرد و در آن شرایط آبرسانی را انجام می‌داد. او وظیفه‌اش را به نحو بسیار مطلوبی انجام می‌داد.

من، به واسطه مجروحیتی که داشت، خیلی به او اصرار می‌کردم که استراحت کند و یا به مرخصی برود ولی هیچ‌گاه نپذیرفت و همچنان بکار خود ادامه می‌داد که برخورد او در آن شرایط گرما و مشکلی که برایش ایجاد شده بود، واقعاً من و دیگر هم‌زمانم را متعجب کرده بود. بعد از عملیات طراح درگیری‌های توپخانه در منطقه به صورت معمول ادامه داشت و طرفین مواضع یکدیگر را شب‌ها زیر آتش می‌گرفتند، زیرا شدت گرما در طول روز به اندازه‌ای بود که نیروها قادر به جابه‌جایی و یا انجام عملیات نبودند در این مدت ما سعی کردیم نارسایی‌های آتشبار را مرتفع نماییم. به علت گرمای شدید گلوله‌های توپ را ایستاده در کنار توپ‌ها قرار داده بودیم تا آسیبی نبینند و از انفجار احتمالی آنها به دلیل گرمای زیاد جلوگیری کرده باشیم، خصوصاً در نگهداری خرج‌های توپ که در داخل محفظه فلزی قرار داشتند، دقت بیشتری می‌کردیم زیرا احتمال آتش گرفتن آنها در گرما بسیار زیاد بود، لذا سعی می‌کردیم با احداث سایه‌بان و یا قرار دادن آنها در سنگرهای مسقف از خرج‌ها محافظت و نگهداری نماییم. در آن ایام حاضر به کاری توپ‌ها و خودروهای آتشبار در گرمای سوزان توسط درجه‌داران تعمیرکار متعهد آتشبار و گردان صورت می‌گرفت. درجه‌دارانی همچون گروه‌بان حق‌پناه، گروه‌بان زودخیزی، گروه‌بان اسدالله برمر (ایمانی‌فر) و دیگر تعمیرکاران آتشبارها و گردان در حاضر به کاری خودروها و توپ‌ها و مهمات‌برها نقش بسزایی داشتند تا در عملیات‌های بعدی قادر به انجام مأموریت‌مان باشیم. اقدامات بعدی ما آموزش سربازان جدیدالورود بود که می‌بایست به هر نحوی که شده آنان را از نظر آموزشی در سطح مناسبی قرار می‌دادیم تا در حین عملیات‌ها مشکلی نداشته باشیم. ادامه این روند تا شهریور ۱۳۶۰، به طول انجامید ضمن اینکه مأموریت‌های محوله را که پشتیبانی آتش یگان‌های در خط بود را نیز انجام می‌دادیم که جز مسائل تکراری، مورد خاصی نداشتیم. ادامه جنگ به شهریور ماه کشانده شد و خود را برای عملیات بعدی که صحبتش را می‌کردند، آماده می‌کردیم.

حوادث روزهای یکشنبه هشتم الی سه‌شنبه دهم شهریور ماه ۶۰

روز یکشنبه ۶۰/۶/۸، معاون فرمانده گردان سروان غلامرضا علمی و سروان حسین خواجوی که به قرارگاه تیپ ۳ زرهی رفته بودند، می‌گفتند عملیاتی در آینده پیش روی داریم که فرمانده لشکر؛ جناب سرهنگ مسعود منفردنیکی عملیات تیپ ۳ زرهی را هدایت خواهد نمود. زیرا فرمانده تیپ ۳ زرهی؛ سرهنگ هوشنگ بهرامی به تازگی به سمت فرمانده تیپ انتصاب یافته است. در آن روز اطلاع یافتیم که توپخانه‌های دشمن روز گذشته توسط هواپیماهای نیروی هوایی ارتش بمباران شده و خسارات زیادی را متحمل شده‌اند که باعث

خوشحالی ما شد. تعدادی از یگان‌های نیروی زمینی ارتش نیز برای عملیات آینده وارد منطقه شده بودند. از جمله دو گردان توپخانه ۱۰۵مم کشتی و توپخانه ۲۰۳مم خودکشتی و کاتیوشا که می‌توانستند در پیشبرد عملیات مؤثر باشند.

شب مورخ ۶۰/۶/۷، تیمسار فلاحی در تلویزیون اعلام کرده بود؛ حمله سراسری نزدیک است و خبرهای پیروزی رزمندگان اسلام به مردم اطلاع داده خواهد شد. سروان غلامرضا علمی و سروان حسین خواجهی اظهار داشتند که عملیات به زودی انجام خواهد شد و آتش تهیه ساعت ۰۴۳۰ دقیقه صبح اجرا می‌شود و ساعت شروع عملیات ساعت ۰۵۰۰ صبح می‌باشد. قرائن و شواهد نشان می‌داد که تک ما به دشمن در غرب ارتفاعات الله‌اکبر یعنی در شمال رودخانه کرخه و به صورت تک جبهه‌ای انجام خواهد گرفت که این روش جنگیدن بسیار سخت می‌باشد. با توجه به تجربیات به دست آمده از نبردهای گذشته با دشمن، اجرای این مانور جبهه‌ای همواره با مشکلات و دشواری‌های فراوان و تحمل تلفات سنگین همراه شده و اغلب هم نیروها با عدم موفقیت مواجه گردیده بودند، زیرا دشمن با اتکا به مواضع پدافندی مستحکم و آرایش یافته (زمین آرایش یافته و میدان‌های مین و سیم‌خاردار) و پشتیبانی آتش سنگین توپخانه موفق شده بود تلاش آفندی ما را خنثی نموده و مانع از سقوط خطوط پدافندی خود شود. البته در آن زمان امکان احاطه و تهدید جناح و عقبه دشمن وجود نداشت که به ناچار فرماندهان تک جبهه‌ای را برای عملیات انتخاب کرده بودند تا با رخنه به مواضع دشمن، آنها را منهدم و به اهدافشان دست یابند. ساعت ۲۰۰۰ اخبار سراسر رادیوی ایران اعلام کرد؛ انفجار عظیمی در نخست وزیری رخ داده است. رئیس‌جمهور، آقای رجایی و نخست‌وزیر، آقای باهنر به بیمارستان انتقال یافته‌اند. ساعت ۲۰۳۰ باخبر شدیم برنامه حمله، با حادثه رخ داده به هم خورده و به تعویق افتاده است.

روز ۶۰/۶/۹، ارتفاعات الله‌اکبر و شرق آن توسط توپخانه‌های دشمن گلوله‌باران شد. آن شب‌ها همانند شب‌های قبل از گلوله‌های روشن‌کننده آنچنان خبری نبود. ما هر روز به فکر عملیات بعدی بودیم و خودمان را برای نبردی دیگر آماده می‌کردیم. بالأخره ساعت ۰۷۰۰ صبح خبر ناگوار شهادت آقای رجایی و باهنر و تعدادی دیگر را از طریق رادیو شنیدیم که بسیار متأثر شدیم. در آن روز خودروهای خراب و تعمیری را به پادگان دشت آزادگان تخلیه نمودیم تا تعمیر شوند. البته با به تعویق افتادن عملیات در شمال کرخه، عملیات جنوب رودخانه کرخه که لشکر ۱۶ زرهی قرار بود هم‌زمان با عملیات شمال کرخه انجام دهد نیز به تعویق افتاده بود. ساعت ۰۳۴۵ روز ۶۰/۶/۱۰ در منطقه طراح-کرخه کور، منطقه ناگهان ناآرام شد و توپخانه‌های دشمن شروع به تیراندازی کردند. درگیری بین طرفین شدت گرفت و توپخانه‌های طرفین

مواضع یکدیگر را زیر آتش گرفته بودند که صدای شلیک و انفجار گلوله‌های توپخانه منطقه را فرا گرفته بود. مطلع شدیم که آتشبار سوم گردان به شدت زیر آتش توپخانه دشمن قرار گرفته و چهار نفر از سربازانش مجروح شده‌اند.

سروان مهدی دامغانیان (سرتیپ ۲ بازنشسته) در دفتر ثبت روزانه خود از حوادث روز سه‌شنبه دهم شهریورماه ۶۰ نوشته است:

به محض اطلاع از وضعیت آتشبار سوم گردان، من به همراه ستوان سوم رحیم حسین‌نژاد به آتشبار سوم رفتیم که مشاهده نمودیم ستوان یکم حسین اعتمادی و نفراتش در حال تیراندازی هستند و درگیری شدیدی در جریان است که بلافاصله مجروحین آتشبار را به بیمارستان شرکت نفت در اهواز تخلیه کردیم و ستوان داود صادقی را مأمور کردیم تا به بیمارستان شرکت نفت برود و از وضعیت سربازان آگاهی یابد. ساعت ۱۱۰۰ به توپخانه لشکر ۱۶ زرهی رفتیم، سروان سامی و ایمانی را دیدم که عملیات را هدایت می‌کردند. ساعت ۲۲۰۰ خبر دادند حدود ۵۰ نفر از نیروهای دشمن کشته و حدود ۶۰ نفر از آنها نیز به اسارت درآمده‌اند. البته به نیروهای ما نیز تلفاتی وارد شده بود که ناراحت‌کننده بود.

فصل پنجم

عملیات خیبر در غرب ارتفاعات الله اکبر

ادامه عملیات خیبر

چند ماهی از عملیات پیروزمندانه فتح ارتفاعات الله اکبر گذشته بود. پس از آن عملیات نیروهای شرکت کننده مشغول بازسازی، تحکیم مواضع و برطرف نمودن نارسائی‌ها جهت عملیات آتی بودند. در ادامه عملیات فتح ارتفاعات الله اکبر، طرح عملیاتی خیبر در ۱۱ شهریور ۱۳۶۰ با همان یگان‌های عمده شرکت کننده در عملیات فتح ارتفاعات الله اکبر در شمال و جنوب کرخه در غرب سوسنگرد به مرحله اجرا درآمد. تیپ ۳ زرهی لشکر ۹۲، دو گردان از گروه جنگ‌های نامنظم شهید چمران، تیپ ۵۵ هوابرد، تیپ ۱ لشکر ۱۶ زرهی و حدود یک گردان از سپاه پاسداران، در عملیات شرکت داشتند و فرماندهی تیپ ۳ زرهی لشکر ۹۲ در شمال کرخه را جناب سرهنگ هوشنگ بهرامی عهده دار بود. جناب سرهنگ هوشنگ بهرامی به جای جناب سرهنگ الماسی که مجروح شده بود، به سمت فرماندهی تیپ ۳ زرهی انتصاب یافته بود. قرار بود یگان‌های لشکر ۹۲ زرهی در سه مرحله خاکریزهای دشمن را تصرف و خود را به شهر بستان نزدیک نمایند که همه در تب و تاب عملیات بودیم. ساعت ۰۳:۰۰ نیمه شب با جناب سروان عباس صالحی، سرگروهبان بازیاران و رؤسای توپ در آتشبار منتظر آغاز عملیات بودیم و لحظه شماری می کردیم. فرمانده گردان و افسران ستاد گردان نیز سعی می کردند با تماس‌های تلفنی خود از آمادگی آتشبار یکم و دوم در منطقه الله اکبر و منطقه عمل لشکر ۹۲ زرهی و آتشبار سوم در منطقه لشکر ۱۶ زرهی در روستای متعات اطمینان حاصل نمایند و در این راستا تذکرات لازم را به فرماندهان آتشبار گوشزد می نمودند. توپخانه‌های دشمن در آن لحظات فعال بودند و آتش پر حجمی را نیز اجرا می کردند که تصور می کردیم دشمن از حمله ما با خبر شده است. بالأخره ساعت اجرای آتش تهیه فرا رسید و کلیه یگان‌ها رأس ساعت ۰۴:۳۰ با شلیک کلیه سلاح‌هایشان آتش تهیه را آغاز کردند. تا ساعت ۰۵:۰۰ کلیه توپخانه‌های خودی پیاپی شلیک می کردند. گلوله‌های روشن کننده نیز منطقه را کاملاً روشن کرده بودند و روشنایی پایداری را در خطوط درگیری شاهد بودیم. طبق گزارشات دریافتی، نفرات یگان مهندسی که مأموریت جمع آوری مین‌ها در میدان مین دشمن را داشتند، به علت اجرای آتش شدید دشمن نتوانسته بودند مأموریتشان را به خوبی انجام و معبری مناسب و مطمئن را برای عبور نیروهای تک‌ور باز نمایند. زیرا دشمن با هوشیاری کامل و با اجرای انواع آتش‌ها از میدان مین خود مراقبت می کرد. من زمانی که آتش تهیه خودی به اتمام رسید، مشاهده نمودم توپخانه‌های دشمن فعال هستند. لذا پی بردم که آتش تهیه نتوانسته دشمن را تثبیت و وضعیت

تدافعی آنها را برهم بزند و احساس خطر کردم و نگرانی وجودم را فرا گرفت، نگرانی من بیشتر برای نفرات یگان‌های تک‌ور بود چون با بدتر شدن اوضاع، تلفات آنها هر لحظه بیشتر می‌شد. عملیات تا ساعت ۰۹۳۰ به شدت در جریان بود و متأسفانه برتری دشمن کم‌کم احساس می‌شد. اگر نیروهای دشمن بیشتر بودند، شاید خط مقدم نیروهای خودی در ارتفاعات الله اکبر نیز به خطر می‌افتاد و احتمال اشغال مجدد آن نیز توسط دشمن متصور بود که خوشبختانه با آتش سنگین توپخانه‌های خودی این مشکل رفع شد. بین تپه‌های شحیطیه تا شهر بستان، دشمن سه خاکریز مستحکم احداث و نیروهای دشمن هر چه به مرز نزدیک‌تر می‌شدند، بهتر می‌جنگیدند. آن روز، نبرد تا ساعت ۲۱۰۰ ادامه داشت و در طول روز تردد آمبولانس‌های خودی را می‌دیدیم که نگرانمان کرده بود. استوار باقرزاده راننده خودروی مهمات آتشبار ارکان گردان که از اهواز آمده بود، می‌گفت: یک دستگاه اتوبوس پر از مجروحین و شهدا را دیده است.

سرگرد منتصر فرمانده گردان ۲۶۱ تانک که افسر بسیار خوب و شجاعی بود، به علت مجروح شدن در بیمارستان بستری بود و به جای او سرگرد اخوان رئیس رکن ۳ تیپ ۳ زرهی، مسئولیت اداره و هدایت گردان ۲۶۱ تانک را در آن عملیات به عهده داشت و به علت فشار بسیار زیاد دشمن قصد عقب‌نشینی را داشت که فرمانده لشکر سرهنگ مسعود منفردنیکی طی پیامی به او دستور داد، مقاومت کند تا چهار گردان کمکی برسد. او پاسخ داد: به علت فشار دشمن نمی‌توانیم مقاومت کنیم. مجدداً از طرف فرمانده لشکر، دستور داده شد اگر عقب‌نشینی کنید، تسلیم دادگاه صحرائی خواهید شد. به هر جهت عملیات ادامه داشت و شرایط هر لحظه سخت‌تر می‌شد و نیروهای دشمن مقاومت زیادی می‌کردند و در بعضی نقاط هم برتری محسوسی را به دست آورده بودند، زیرا شرایط منطقه نبرد کاملاً به نفع نیروهای دشمن بود و آنها در مواضع بسیار مستحکم دفاع می‌کردند. در اطلاعیه ارتش که شب ساعت ۲۱۰۰ از طریق رادیو پخش شد اشاره‌ای به وضعیت منطقه و یگان‌ها نشد و فقط به ذکر ۹ نفر اسیر و انهدام تعداد زیادی تانک دشمن اکتفا شد. البته احتمال می‌رفت که صبح روز بعد دشمن در منطقه غرب ارتفاعات الله اکبر پاتک نماید. آن شب با توجه به نگرانی که داشتیم، خستگی در تنمان ماند و همه نفرات با وضعیت پیش آمده از روحیه خوبی برخوردار نبودند. تا اینکه با شنیدن اطلاعیه عراق در ساعت ۲۱۳۰ بیشتر ناراحت شدیم، چون از منطقه سرپل ذهاب و ارتفاعات الله اکبر خبری را اعلام کرد که با اسارت نیروهای خودی همراه بود، چون عراقی‌ها عمدتاً از اسارت نیروهای ما کمتر حرف می‌زدند و یا اصلاً حرفی نمی‌زدند. البته با

شروع آتش تهیه سنگینی که توپخانه‌های خودی اجرا کردند، تک نیروهای خودی در مراحل اولیه به خوبی پیش می‌رفت و تک دور گرفته بود و نیروهای خودی موفق به انهدام نیرو و تجهیزات زرهی قابل ملاحظه‌ای از دشمن شده بودند، اما بعد از حدود ۲/۵ تا سه کیلومتر پیشروی و عبور از مواضع یگان‌های تأمینی و برخورد به مواضع اصلی پدافندی دشمن که به نحو بسیار عالی آرایش یافته بود، دور تک کند و سپس متوقف شد و ادامه عملیات مقدر نگردید. با توجه به اینکه نیروهای خودی زمان کافی برای بازسازی خود داشتند و تلاش بسیار زیادی برای آماده‌سازی خود جهت عملیات بعدی نموده بودند، اما دشمن در آن منطقه اقدام به ایجاد میادین مین گسترده‌ای کرده بود و در قسمت‌هایی عبور از آن واقعاً غیرممکن بود. چون نیروهای تأمینی دشمن از موانع و میادین مین به خوبی مراقبت می‌کردند. واقعیت این بود که نیروهای خودی اطلاعات دقیقی از قدرت و استحکامات دشمن در آن زمان نداشتند و تصور و تجسم نیروهای تک‌کننده خودی از سنگرها و مواضع دشمن همان چیزهایی بود که قبلاً با آن مواجه شده بودند. نیروهای خودی در جنوب رودخانه کرخه نیز در اثر مقاومت دشمن به ویژه در محلی به نام مگاسیس زمین‌گیر و به حالت پدافندی درآمدی بودند. در حین اجرای عملیات گردان ۲۶۱ تانک تیپ ۳ زرهی لشکر ۹۲ زرهی به فرماندهی سرگرد منتصر که عملاً سرگرد اخوان آن را هدایت و فرماندهی می‌کرد، موفق به ایجاد رخنه در مواضع مستحکم دشمن یا به اصطلاح شکستن خط مقدم دشمن در نقطه‌ای در شمال این مواضع که بعدها به نام خاکریز عصا شکل معروف شد، گردید ولی به علت کمبود نیرو و مقاومت شدید دشمن نتوانستند رخنه ایجاد شده را توسعه دهند و نیروی تازه نفس و کمکی دیگری هم‌موجود نبود که این یگان را تقویت نماید و نهایتاً رخنه ایجاد شده در مواضع دشمن، توسط نیروهای دشمن ترمیم شد. به هر حال با پاتک سنگین یگان‌های زرهی دشمن، این یگان به عقب رانده شد، ولی نیروهای خودی علاوه بر اینکه حدود دو کیلومتر پیشروی کردند، در همین وضعیت توانستند یک تپه رملی کوچک به نام تپه‌سبز را در فاصله ۸۰۰ متری خاکریز اصلی پدافندی دشمن در شمال رودخانه کرخه نگه دارند که این تپه رملی دید بسیار عالی روی مواضع دشمن داشت و امکان دیدبانی از نزدیک روی مواضع پدافندی عراق را برای نیروهای خودی فراهم می‌کرد.

دشمن برای پس گرفتن تپه‌سبز تلاش بسیاری نمود که هر دفعه با مقاومت شدید نیروهای تیپ ۳ زرهی روبه‌رو و عقب رانده می‌شد. انواع آتش‌های توپخانه و خمپاره و تانک مرتباً در طول شبانه‌روز روی این تپه توسط یگان‌های دشمن اجرا می‌شد و متأسفانه نیروهای خودی مستقر در تپه‌سبز تلفات قابل توجهی را متحمل می‌شدند. گردان‌های ۳۸۸ توپخانه ۱۷۵م

خودکشی و ۳۴۳ توپخانه ۱۳۰م کششی گروه ۳۳ توپخانه روی این تپه دیدگاه‌هایی را احداث و دیدبانان خود را روی آن مستقر نموده بودند تا کلیه حرکات دشمن را از خط مقدم تا منطقه بستان و چزابه و آن سوی رودخانه کرخه زیر نظر داشته باشند که در این راستا بسیار موفق بودند اما چندین نفر از دیدبانان در آن محل به شهادت رسیدند. به هر جهت حفظ آن تپه برای نیروهای خودی بسیار حیاتی بود و می‌توانست مبنای خوبی برای عملیات آتی عناصر تک‌ور یگان‌های خودی باشد. البته دیگر یگان‌های توپخانه خصوصاً گردان ۳۱۸ توپخانه ۱۵۵م خودکشی کمک مستقیم تیپ ۳ زرهی و توپخانه‌های تقویتی نیز در آن منطقه دیدبان داشتند که آن یگان‌ها هم‌متحمل تلفاتی شدند.

من خودم از نزدیک چند بار شاهد تلاش دیدبانان خودی روی تپه‌سبز بودم. بعد از عملیات خیبر، یک روز روی تپه‌سبز با ستوان یکم وظیفه سلیمانیان دیدبان آتشبار مشغول دیدبانی بودیم، من نفرات دشمن را در آن سوی خاکریز عصابه و وضوح می‌دیدم که با اصابت گلوله‌های توپخانه ما، دوان دوان به هر سو می‌دویدند، بعد از دقت زیاد و متمرکز کردن دوربین دیدبانی روی مواضع دشمن متوجه شدیم که چند نفر از نفرات دشمن مجروح شده‌اند. ما آتش توپخانه را قطع کردیم تا دشمن زخمی‌های خود را تخلیه کند بعد از اینکه مجروحین را تخلیه کردند. مجدداً آتش پر حجمی روی آنها اجرا کردیم. اما متقابلاً دیدگاه ما نیز زیر آتش قرار گرفت. به هر جهت دشمن از آن ناحیه همیشه دچار مشکل بود.

بعد از عملیات بستان و اشغال کامل خطوط دفاعی دشمن توسط رزمندگان اسلام، من به همراه استوار محسن کلانتری یکی از رؤسای توپ آتشبار در حال بازدید از خاکریزهای دشمن بودیم. در نزدیکی‌های خاکریز عصابه بودیم که یکی از اجساد عراقی را که افسری با درجه سروانی بود، مشاهده کردیم که در کنار سنگری بر اثر ترکش گلوله توپخانه کشته شده بود. سنگر او را بازرسی کردیم، نقشه‌ای پیدا کردم، متوجه شدم این افسر عراقی دیدبان توپخانه بوده است. وقتی طرح منظری و نقشه منطقه عملیاتی را که متعلق به وی بود، کاملاً بررسی کردم، مشاهده نمودم روی تپه‌سبز چندین نقطه را ثبت تیر نموده بود. همچنین جاده‌ای که از ارتفاعات الله اکبر به آن سمت ادامه داشت نیز نقاطی را ثبت کرده بود. ضمناً محل تقریبی مواضع توپخانه‌های ما را نیز در طرح خود گنجانده بود. با دقت و بررسی بیشتر پی به دقت آن افسر دیدبان عراقی بردم. کلیه مواضع ما را به خوبی علامت‌گذاری نموده بود و با شماره‌گذاری آنها، هر زمان که اراده می‌کرد و نیاز بود روی آنها اجرای آتش می‌کرد. من آن نقشه را برداشتم

و بعداً به دیدبانان خودمان نشان دادم و گفتم: دشمن خودتان را خوب بشناسید و ببینید چقدر با دقت عمل می‌کند و چقدر در کارش دقیق است. البته این دقت و نحوه عملکرد آن افسر دیدبان خیلی خوب بود اما در برابر نیروهای رزمنده خودی و دیدبانان ورزیده توپخانه‌های خودی که شبانه‌روز در سخت‌ترین شرایط منطقه عملیات را با دقت تمام تحت نظر داشتند، کم آورده بود و کشته شده بود. من به دیدبانان می‌گفتم، همیشه باید سعی کنید با دقت کارهایتان را انجام دهید. من این صحبت‌ها را با ستوان یکم وظیفه سلیمانیان، دیدبان آتشبار در عملیات بستان در میان گذاشتم، زیرا او همیشه از سخت‌گیری‌ها گلایه داشت، چون ما هر لحظه از دیدبانان اطلاعات دقیقی می‌خواستیم. اطلاعات در مورد پاسگاه‌های فرماندهی دشمن، نحوه استقرار آنها در خطوط مقدم و تعداد نفرات دشمن، اطلاعات مربوط به آخرین جابه‌جایی‌ها و دیگر موارد. خطای دیدبان و احتمالاً کوتاهی و قصورش اصلاً برای ما خصوصاً فرمانده گردان که در این زمینه بسیار سخت‌گیر بود، قابل قبول نبود، چرا که چشم یگان توپخانه دیدبان است. امید همه در عملیات‌ها و موفقیت و پیروزی در آنها بستگی به دیدبان ورزیده دارد، زیرا دیدبانان با دقت و بادانش هستند که عرصه را برای دشمن تنگ می‌کنند و از همه مهم‌تر در صرفه‌جویی مهمات و اجرای آتش‌های دقیق و به موقع و مؤثر در انهدام نیروهای دشمن نقش بسیار مهمی دارند. خاطرات اکثر افسران اسرای عراقی که به ثبت رسیده است، بیانگر این است که توپخانه ارتش ایران در تمامی عملیات‌ها تلفات سنگینی را به یگان‌های ارتش عراق وارد نموده است.

سرلشکر وفیق السامری در کتاب «ویرانی دروازه‌های شرقی» به دقت و اجرای آتش‌های مؤثر توسط توپخانه‌های ارتش در دوران جنگ همچنین مهارت و دانش افسران توپخانه ارتش جمهوری اسلامی ایران اقرار نموده است. از این خاطرات می‌توان دریافت که افسران و درجه‌داران و دیدبانان توپخانه‌های ارتش ایران در یگان‌های مختلف ارتش در مناطق عملیاتی از توانمندی و دانش نظامی بالایی برخوردار بوده‌اند و نقش بسیار مهمی را در صحنه‌های نبرد جنگ تحمیلی و پیروزی رزمندگان اسلام ایفا نموده‌اند. دقت تیر در یگان‌های توپخانه بستگی به سه عنصر دیدبان، مرکز هدایت آتش و آتشبار تیر دارد.

بنابراین دیدبان ورزیده، مرکز هدایت آتش پویا و فعال و آتشبار تیر با دقت و منظم و آماده با کارکنانی با مهارت و متخصص، می‌تواند به سرعت در منطقه عملیات با هدایت و اجرای آتش گلوله‌های مؤثر روی یگان‌های دشمن در میدان نبرد اعمال نفوذ کند و کار را برای یگان‌های

تک‌کننده خودی جهت تصرف اهدافشان آسان نماید. این همان مطلبی بود که من در طول سال‌های فرماندهی یگان خود در یگان‌های توپخانه در جنگ تحمیلی و بعد از آن حساسیت زیادی داشتم و نفرات خودم را در خصوص آموزش‌های سه عنصر مذکور وادار می‌کردم تا روز به روز به توان و دانش خود اضافه نمایند.

سروان مهدی دامغانیان (سرتیپ ۲ بازنشسته) از حوادث روزهای پنجشنبه دوازدهم الی دوشنبه شانزدهم ۶۰ در دفتر ثبت خاطرات خود نوشته است:

از ساعت ۰۱۰۰ روز پنجشنبه ۶۰/۶/۱۲، تیراندازی‌های شدیدی روی مواضع خودی توسط دشمن تا صبح ادامه داشت و حتی در منطقه طراح هم تیراندازی‌ها شدید بود. حدود ساعت ۱۰۰۰ جناب سرهنگ پورمهران، معاون فرمانده توپخانه لشکر ۹۲ زرهی به قرارگاه گردان ما آمد که بسیار خسته بود و از وضعیت موجود بسیار احساس ناراحتی می‌کرد. وی اظهار داشت، از نیروهای تیپ ۳ زرهی تعداد ۱۷۶ نفر مجروح و ۳۶ نفر هم به شهادت رسیده‌اند و از نیروهای پیاده سپاه و جنگ‌های نامنظم نیز ۹۰ درصد از بین رفته‌اند و تعدادی از مجروحین و شهدا را نتوانسته‌اند از منطقه درگیری تخلیه نمایند. ایشان از فداکاری‌های فرمانده لشکر ۹۲ زرهی هم گفت، فرمانده لشکر جناب سرهنگ نیاکی گفته که از عمر من گذشته است. لذا برای نجات جان مجروحان و تخلیه شهدا، بایک نفر درجه‌دار به جلورفته و تعداد پنج نفر مجروح و شهید را از منطقه نبرد تخلیه کرده است. به هر جهت تعداد اسرای عراقی ۵۶ نفر و تعداد تانک‌ها و نفربرهای منهدم شده چهل دستگاه اعلام شده و کشته‌های دشمن نیز زیاد است، ولی ما نتوانستیم به هدف خود برسیم. آنهمه تلفات و گمشده برای ما ناگوار بود و مهمات در نظر گرفته شده برای مرحله دوم را نیز یگان‌ها مصرف کرده بودند که نشان از شدت درگیری‌ها داشت و از نظر مهمات نیز در وضع بدی قرار داشتیم. آن عملیات، اولین عملیات عراقی‌ها در یک سال گذشته بود که توانسته بودند در برابر حملات نیروهای رزمندگان اسلام ده ساعت مقاومت کنند و با تمامی وجودشان بجنگند. البته ضعف‌های اطلاعاتی ما از دشمن در خصوص استحکامات و میادین مین و همچنین وضعیت نیروهای دشمن را نباید فراموش نمود. با توجه به اخبار دریافتی که خیلی ناراحت شده بودیم، از طریق بی‌سیم خبر دادند دو فروند از بالگردهای دشمن سرنگون شده که کمی از ناراحتی‌هایمان را جبران نمود، ضمن اینکه شاهد بمباران

نیروهای دشمن در منطقه بستان توسط جنگنده‌های خودی بودیم که در روحیه نیروهای خودی بسیار تأثیرگذار بود. با توجه به شرایط منطقه کنجکاو بودم تا اخبار رادیو را گوش دهم. اطلاعیه خودمان مانند همیشه معمولی بود، اما ساعت ۲۱۳۰ دقیقه اطلاعیه عراق پخش شد که با دو دقیقه شعار به نام سربازان صدام شروع شد و اعلام گردید در منطقه سرپل ذهاب تعداد سه هزار نفر و در منطقه الله‌اکبر تعداد دو هزار نفر از نیروهای ایرانی کشته و تعداد زیادی مجروح و تعدادی نیز به اسارت نیروهای عراقی درآمده‌اند و تعداد زیادی تانک و نفربر نیروهای ایرانی را منهدم کرده‌اند. قدر مسلم می‌دانستم آمار اعلام شده توسط رادیو عراق دروغ محض بود، اما می‌دانستم که تعدادی از رزمندگان اسلام به شهادت رسیده‌اند که بیشتر آنان مربوط به نیروهای گروه جنگ‌های نامنظم شهید چمران و سپاه پاسداران بود که در مناطق طراح، الله‌اکبر، صالح‌حسن و دهلاویه به شهادت رسیده که ما هم مطلع بودیم. بعد از اطلاعیه عراق در رادیو، عراق مجدداً اطلاعیه‌ای را اعلام کرد که از صلیب سرخ درخواست نموده بودند به منطقه بیایند و کشته شدگان ایرانی را مشاهده و جمع‌آوری نمایند که بیشتر جنبه تبلیغاتی داشت.

روز جمعه ۶۰/۱۶/۱۳، حدود ساعت ۰۵۲۰ درخواست تیری برای منطقه جابره‌مدان شد که با توجه به برد کم آن هدف دیگری در منطقه بستان به ما واگذار گردید. در حین اجرای مأموریت با شلیک اولین گلوله، توپ استوار بهروز رستمی در آتشبار دوم منفجر شد. به سرعت به همراه معاون گردان سروان علمی و ستوان داود صادقی به محل انفجار توپ رفتیم. خوشبختانه به کسی آسیبی نرسیده بود، زیرا توپ استوار رستمی چند ماه قبل در آتشبار یکم منفجر شده و به اندازه کافی تجربه داشت که نفراش را در حین تیراندازی هدایت و کنترل نماید و در ضمن سربازان گردان هم با انفجار توپ‌های قبلی موارد ایمنی را بسیار رعایت می‌کردند. رئیس توپ منفجر شده، استوار فریبرز شیخانی و معاونش گروه‌بان عقیل قاسمی بود که رئیس توپ در بیمارستان بستری و به جای ایشان استوار بهروز رستمی از آتشبار یکم به آتشبار دوم مأمور شده بود تا نفراش آن توپ را سرپرستی و کنترل نماید. شانس خدمه توپ در آن روز این بود که رئیس توپ زنده و متخصصی را داشتند، وگرنه معلوم نبود برایشان چه اتفاق ناگواری رقم می‌خورد. بعد از جمع‌آوری قطعات منفجر شده توپ و صحبت با

خدمه توپ و روحیه دادن به آنان، صورتجلسه سانحه توپ به وسیله ستوان دوم داود صادقی تنظیم گردید تا سیر مراحل قانونی را طی نماید. حدود ظهر بود که جناب سرهنگ پورمهران، معاون فرمانده توپخانه لشکر ۹۲ زرهی جهت بازدید از توپ انهدامی و یگان‌های گردان به قرارگاه گردان آمد و اظهار نمود، واقعاً از شدت مقاومت دشمن سخت در تعجب هستم چون در اطراف بستان و طراح درگیری‌های شدیدی در جریان است و دشمن هم خیلی خوب مقاومت می‌کند. در آن روز مرخصی‌ها همچنان لغو بود و عملیات به شدت ادامه داشت و کسی به خودش اجازه نمی‌داد در مورد مرخصی صحبت کند، زیرا یگان‌های تانک و پیاده زیر آتش سنگین دشمن قرار داشتند و تلفاتی را هم داده و هر لحظه امکان داشت تلفاتشان هم بیشتر شود. لذا یاری رساندن به آن عزیزان در اولویت قرار داشت که همه به آن می‌اندیشیدند، هر چند خانواده‌های ما نگران بودند، اما آنان را به خدا سپرده بودیم. عصر همان روز دو فروند هواپیمای دشمن، حدود یک کیلومتری آتشبار یکم و مناطقی در سوسنگرد و ابوحمیظه را در شش نقطه بمباران نمودند که پدافند ما به آنها آتش گشودند. من به آتشبار یکم نزد ستوان علی اکبر اصلانی رفتم و از وضعیت بمباران هوایی جويا شدم که خوشبختانه کسی آسیبی ندیده بود. عصر آن روز سروان غلامرضا علمی به قرارگاه تیپ ۳ زرهی رفته بود و در بازگشت گفت، طبق اظهارات فرمانده تیپ ۳ زرهی جناب سرهنگ بهرامی مواضع یگان‌های تیپ ۳ زرهی هنوز تثبیت نشده و با دشمن درگیر می‌باشند.

روز دوشنبه ۱۶/۶/۶۰، بنا به درخواست دیدبانان، چندین گلوله روی یگان‌های دشمن مستقر در منطقه بستان تیراندازی کردیم. در حین درگیری یگان‌های در خط، دو فروند بالگرد رزمی دشمن در منطقه سقوط کرد که رادیوی عراق نیز آن را تأیید کرد. شدت درگیری در منطقه طراح زیاد بود اما خبر درستی از آن منطقه نداشتیم که سروان غلامرضا علمی برای کسب خبر و وضعیت یگان‌های خودی و دشمن به توپخانه لشکر ۱۶ زرهی رفت. از طریق اخبار رادیو مطلع شدیم که رئیس شهربانی، سرهنگ دستجردی که در بمب‌گذاری دفتر نخست‌وزیری مجروح شده بود، به شهادت رسیده است و از طرفی مطلع شدیم در دفتر آقای قدوسی نیز انفجاری رخ داده است و ایشان مجروح شده‌اند که خیلی نگران شدیم، زیرا در دفاتر مسئولان بمب‌گذاری می‌شد و امنیتی برای آنان نبود که باعث شادی دشمنانمان می‌شد. ستوان بهروز رزاقی افسر دیدبان گردان که خیلی هم‌مؤمن بود و در شحیطیه دیدبانی گردان را به عهده داشت،

به گردان آمده بود و دقیقاً از وضعیت عملیات مطلع بود، زیرا خودش از نزدیک شاهد و ناظر وضع اسفناک یگان‌های تیپ ۳ زرهی بوده و مشاهداتش را برایمان تعریف می‌کرد که خیلی نگران کننده بود. او می‌گفت: روستاهای صالح‌حسن و جابرهمدان در اشغال نیروهای دشمن بود که با یورش نیروهای خودی حدود چهل نفر پشت میدان مین دشمن با آتش شدید دشمن زمین گیر شدند و نتوانستند پیشروی نمایند که همه آنها به علت شدت آتش دشمن و در تیررس قرار گرفتن سلاح‌های نیروهای دشمن به شهادت رسیدند که هنوز اجسادشان پشت میدان مین می‌باشد و نتوانسته‌اند آنان را تخلیه کنند. تانک‌های یگان‌های خودی نتوانستند درست عمل کنند و فقط نیروهای پیاده می‌جنگیدند. نفرات واحد سرگرد راعی خیلی خوب می‌جنگیدند که پنجاه درصد هم تلفات دادند ولی باز هم به نبردشان ادامه می‌دادند. آمار بهداری تیپ از آن گردان ده نفر شهید و ۲۴۰ نفر زخمی بود که احتمالاً به علت شدت جراحات تخلیه شدگان، پنجاه درصد مجروحین نیز به شهادت خواهند رسید. اجساد زیادی از نیروهای خودی در نزدیکی میدان مین و روی مین دشمن به جامانده است که تخلیه آنان بسیار دشوار است. امروز نیز از واحد پیاده‌ای که من در آن دیدبان بودم، تعداد هشت نفر دیگر شهید شدند. واقعاً اوضاع در منطقه از نظر توپخانه، زرهی و پیاده برتری با نیروهای دشمن است و اگر نیروی کمکی به یگان‌های تیپ نرسد، وضع بدتر هم خواهد شد. شب را با توجه به اینکه خیلی گرم بود، در افکار خودم بین خواب و بیداری تا صبح گذراندم. در اطراف شحیطیه درگیری شدیدی بود که صدای انفجارات گلوله‌های توپخانه و تانک طرفین کاملاً به گوش می‌رسید و شب ناآرامی را داشتیم. صبح روز بعد، جناب سرهنگ شهنام رئیس رکن ۳ توپخانه لشکر ۹۲ زرهی به گردان ما آمد که من در مورد مرخصی نفرات صحبت کردم و گفتم، واقعاً نفرات از همه چیز محروم هستند و تعدادی از نفرات چندین ماه است که در منطقه حضور دارند و هیچ اطلاعی از خانواده‌هایشان ندارند. لذا درخواست کردم در مورد اعزام نیروها به مرخصی فکری بکنند که وی گفت: با توجه به وضع موجود منطقه فکر نکنم فرمانده لشکر مرخصی‌ها را آزاد کند، زیرا هنوز تکلیف تیپ ۳ زرهی مشخص نیست، ضمن اینکه قصد دارند به هر ترتیبی شده اجساد به جامانده در منطقه درگیری را تخلیه نمایند که کار بسیار مشکلی است. ظاهراً ایشان از صحبت‌های من که در خصوص مشکلات نیروها بود، ناراحت شدند و مواضع ما را ترک نمودند. ساعت ۱۰۰۰ جهت انجام کارهای اداری به سوی پادگان دشت آزادگان حرکت

کردم، در بین راه دو نفر از نفرات گروه جنگ‌های نامنظم شهید چمران که یکی از آنها افسری از گردان ۱۰۰ پیاده تیپ ۳ زرهی بود را سوار کردم. تا سه راهی حمیدیه از طریق جاده سوسنگرد رفتیم. آنان اظهار نمودند در عملیات اخیر تعداد ۱۷۰۰ نفر از نیروهای گروه چمران شرکت داشتند که اکثراً شهید، مجروح و اسیر شده‌اند و اجساد عده‌ای هنوز روی زمین در میدان نبرد قرار دارد که نتوانسته‌اند آنها را تخلیه کنند. در ادامه صحبت‌هایشان گفتند، از گروهان یکم گردان ۱۰۰ پیاده تیپ ۳ زرهی تعداد پنج دستگاه نفربر پی‌ام‌پی منهدم و ۱۴ نفر اسیر و تعدادی نیز مجروح و به شهادت رسیده‌اند. ولی در منطقه طراح وضع خیلی خوب است و ما توانسته‌ایم پنج کیلومتر پیش برویم و تانک‌ها درست جلوی پل‌ها هستند. هرچند صحبت‌های آنان نمی‌توانست ملاک قضاوت قرار بگیرد اما در لابه لای صحبت‌هایشان اخبار تأسفباری وجود داشت. با شنیدن اظهارات آن عزیزان و دیدبان گردان ۳۸۸ توپخانه که از نزدیک شاهد میدان نبرد و آن همه سختی‌ها و رشادت‌های رزمندگان تیپ ۳ زرهی بود، متأثر شدم، ولی خصلت جنگ این است. روزی پیروز میدان هستی و روزی شکست خورده ولی آنچه مهم بود تلاش بی‌وقفه ما برای نجات کشورمان بود که می‌بایست غرامت می‌دادیم و بهای آن هم به شهادت رسیدن در راه وطن بود.

ما در آن زمان چاره‌ای جز حمله کردن به دشمن نداشتیم و باید تکلیف خودمان را با نیروهای متجاوز در خاک کشورمان مشخص می‌کردیم. ولی سان ترو چند هزار سال پیش گفته است:

"ارتش برنده، اول شرایط را برای پیروزی آماده می‌کند، سپس می‌جنگد. اما ارتش بازنده، اول می‌جنگد، سپس تلاش می‌کند تا شرایط را آماده کند."

نیروهای ما در آن عملیات وقتی از سنگرهای دفاعی خودشان به سمت دشمن حرکت کردند در زمینی قرار گرفتند که شانس زیادی به دشمن می‌داد تا نیروهای ما را یکی بعد از دیگری با تیربارهای سنگین و با تانک‌هایشان که در مواضع بسیار مستحکمی دفاع می‌کردند با پشتیبانی آتش توپخانه درو کنند.

واقعیت این است که در آن زمین که زیر دید و تیر مستقیم دشمن قرار داشت، نمی‌بایست نیروها را به سوی دشمن گسیل می‌کردند. زیرا اولاً دشمن موانع و استحکامات بسیار قوی را

در جلوی خطوط دفاعی خود ایجاد نموده بود، در ثانی یگان‌های خوبی را در آن منطقه مستقر کرده بود که به خوبی از پس نیروهای کم ما بر می‌آمدند. از همه مهم‌تر این بود که اطلاعات ما از دشمن در آن منطقه بسیار کم بود. واقعاً اگر ارتشی دشمنش را خوب بشناسد، هیچ‌گاه در خطر نخواهد افتاد. متأسفانه فرماندهان ما در آن عملیات دشمن را به خوبی نشناخته و ارزیابی‌های خوبی از شرایط زمین منطقه نبرد و استحکامات دشمن نداشتند و برخلاف اصول جنگ به قوی‌ترین مواضع دشمن با تک جبهه‌ای حمله کردند که می‌بایست از اینگونه عملیات‌ها اجتناب می‌کردند. البته قرار گرفتن نیروها در خطوط پدافندی هم برای ما دردی را درمان نمی‌کرد و می‌بایست به دشمن یورش می‌بردیم، اما قضاوت صحیح از تجربه به دست می‌آید و تجربه هم در اثر اشتباه رشد می‌کند. به رغم شرایط حاکم بر منطقه، همه نفرات گردان بی‌وقفه تلاش می‌کردند و نفرات با روحیه‌ای عالی در آتشبارها می‌جنگیدند. اما اخبار ناگواری را نیز در خصوص عملیات و وضعیت نیروهای خودی می‌شنیدیم که نگران‌کننده بود. ولی در آن شرایط سخت با توجه به تجربیاتمان آن قدر بزرگ شده بودیم که فرو نریزیم. رزمندگان اسلام دارای شخصیت بزرگی بودند که جسم‌هایشان در میدان‌های نبرد به زحمت افتاده بود، ولی شخصیت و عظمت روح آنان به قدری بود که در برابر حوادث روزگار مردانه می‌ایستادند. رزمندگان اسلام بزرگی را بدون آنکه بخواهند با خود داشتند، آنها از جنس زندگی بودند و رویدادها و حوادث را می‌پذیرفتند. آنها می‌دانستند رویدادهای زندگی گذرا و ناپایدار هستند که نباید به آنها چسبید. ما با حضورمان در جنگ هدف و مأموریتی که داشتیم می‌بایست به هر نحوی که شده آن را به پایان می‌رساندیم، حتی اگر جانمان را نیز از دست می‌دادیم. ما رزمندگان کشوری نبودیم که اجازه دهیم هر کسی اجزای کشورمان را به هر طرفی که می‌خواهد بکشد و ما را تکه پاره کند بلکه ما باز یا شاهین خداوندی بودیم که روی دست خدا نشسته و برای خدا شکار می‌کردیم و خداوند به ما اجازه می‌داد که شکار را بگیریم. ما نمی‌بایست با شرایط به دست آمده دشمنی می‌کردیم. ما از چشم جاودانگی به هستی نگاه می‌کردیم و می‌دانستیم که مردنی نیستیم، بلکه با مرگمان جاودانه خواهیم ماند. لذا به دیده دیگری به جهان و رویدادهای آن می‌نگریستیم و همه را اتفاق می‌دانستیم. اتفاقی گذرا که اگر هم نمی‌افتاد فرقی برای ما نمی‌کرد، زیرا ما خدایی شده بودیم و الهی به همه چیز نگاه می‌کردیم. هر چند در منطقه هر شب مصادف بود با کشته شدن و به جا ماندن کشته‌هایمان در بیابان‌های داغ و سوزان دشت آزادگان که واقعاً رنج‌آور بود. ما در مکانی پای نهاده و در زیر

آتش‌هایی قرار گرفته و با خطراتی مواجه شده بودیم که از قبل به آنها آگاهی داشتیم، ولی تحمل همه آنها برای وطنمان و برای احیای دینمان بود. ما مرتب به خانواده‌هایمان دروغ می‌گفتیم که حالمان خوب است، جایمان خوب است و نگران نباشید. ولی واقعیت چیز دیگری بود، زیرا گذراندن روزها و شب‌ها در بدترین شرایط و در زیر سهمگین‌ترین آتش‌ها، محل‌های ناامن و خطرناک و بیمناک، نگرانی‌های مستمر ترسناک می‌باشد، خصوصاً برای جوانانی که به عنوان سرباز تازه از خانواده‌هایشان جدا شده بودند. من همیشه در وصف سربازانم و در وصف دیگر رزمندگان از سایر نیروها که در زیر مرگبارترین آتش‌ها می‌جنگیدند و گلایه‌ای نداشتند، عاجز بوده‌ام و هیچ‌گاه نتوانستم کلمه‌ای برای تحسین آن‌همه شجاعت و فداکاری بگویم و یا بنویسم. شاید فرماندهان دیگری هم در ارتش و دیگر نیروهای مسلح باشند که با نظر من موافقت کنند.

ما به عنوان فرمانده شرایط را درک می‌کردیم و در موقعیتی قرار داشتیم که می‌بایست به نفراتمان روحیه می‌دادیم. به سربازان جوانی که شبانه‌روز در تلاش بودند و لحظه‌ای آرام و قرار نداشتند و همچون شیری می‌غریبند تا دشمن را از خاک کشورشان بیرون برانند. ولی می‌بایست درس‌هایی از آن عملیات می‌گرفتیم که مبنای پیروزی‌های ما باشد که اینچنین هم شد.

حوادث روز سه‌شنبه هفدهم شهریورماه ۶۰

در روز ۶۰/۶/۱۷، سروان ریاحی افسر تطبیق آتش گردان ۳۱۸ توپخانه کمک مستقیم تیپ ۳ زرهی به همراه سروان کشاورز به گردان ما آمدند و خبر دادند که قرار است به مدت ۱۰ دقیقه آتش تهیه اجرا شود تا اولاً اجساد به جامانده از دید ناظران صلیب سرخ مخفی بماند، در ثانی کمکی هم برای تخلیه اجساد شهدا در منطقه باشد. هنگام ظهر باخبر شدیم تیمسار فلاحی جانشین رئیس ستاد ارتش، تیمسار ظهیرنژاد فرمانده نیروی زمینی به همراه فرمانده لشکر ۹۲ زرهی جناب سرهنگ مسعود منفردنیکی در خطوط مقدم تیپ ۳ زرهی هستند. آتش تهیه اجرا شده بود، اما مجدداً دستور داده شد به مدت ۱۰ دقیقه دیگر آتش تهیه اجرا شود تا نفرات اعزامی بتوانند اجساد شهدای عملیات اخیر را جمع‌آوری و به عقب تخلیه نمایند.

نامه‌ای از گروه ۳۳ توپخانه دریافت کرده بودیم مبنی بر اینکه آمادگی جهت تشکیل یک گردان مختلط توپخانه از توپ‌های ۱۳۰ و ۲۰۳م خودکشی داشته باشیم تا بتوانیم در میدان جنگ مؤثرتر باشیم. پیش‌بینی می‌شد که با تمام شدن عمر لوله توپ‌های ۱۷۵م

خودکشی به واسطه تیراندازی‌های بسیار در یکسال گذشته، خصوصاً در سد کردن پیشروی دشمن در اوایل جنگ در منطقه دشت آزادگان و اندیمشک و عدم پشتیبانی‌های لازم و ضروری قطعات توپ‌ها، گردان ۳۸۸ توپخانه ۱۷۵م خودکشی دچار مشکل شده و به مرور توپ‌های گردان منفجر شده و یا از رده خارج شوند. تلاش اصلی فرماندهان برای بهبود وضعیت لجستیکی صرف تعمیر و نگهداری وسایل از کار افتاده خصوصاً خودروهای رزمی شده بود، ولی تلاش‌ها به گونه‌ای نبود تا بهبود وضعیت یگان‌ها در سطح مناسبی قرار گیرد، زیرا قسمت اعظم کمبودها جبران نشده و کمبودهای شدید به خصوص وسایل و تجهیزات همچنان باقیمانده بود که در توان رزمی یگان‌ها و عملکرد آنها تأثیر زیادی داشت. قطعات یدکی تجهیزات و وسایل و تجهیزات جدید می‌بایست از کشورهای فروشنده خریداری می‌شد و جایگزین کمبودها می‌گردید. به همین منظور هیئت‌هایی برای خرید وسایل و تجهیزات و مهمات و خصوصاً قطعات یدکی تجهیزات رزمی به کشورهای بلوک غرب و شرق اعزام شدند. با توجه به اینکه سامانه تجهیزات ارتش از دو سامانه غربی و شرقی تشکیل شده بود، الزاماً از لحاظ تدارک قطعات و مهمات و جایگزینی وسایل می‌بایست به همان کشورهای سازنده و فروشنده مراجعه می‌شد. با توجه به محاصره اقتصادی و تحریم نظامی کشور ما از طرف کشورهای بلوک غرب و اکراه فروش تجهیزات نظامی از طرف کشور شوروی سابق که فروشنده اصلی نفربرهای زرهی، توپ‌های ۱۳۰م، کاتیوشا، جنگ‌افزار ضدتانک آرپی‌جی ۷ و توپ‌های ضدهوایی بود، خرید وسایل و تجهیزات و مهمات با مشکلات شدیدی مواجه گردید. با طولانی‌تر شدن جنگ هم وسایل و تجهیزات فرسوده و مهمات موجود نیز مصرف می‌شد و مشکلات یگان‌های رزمی روز به روز شدیدتر می‌گردید. از اوایل جنگ تا حدودی تهیه بعضی از مهمات جنگ‌افزارهای ساخت شوروی که مشابه آنها در کره شمالی ساخته می‌شد، تأمین می‌گردید که از کیفیت آنچنانی برخوردار نبودند، اما تا حدودی مشکل را برطرف می‌نمود ولی مشکل تهیه وسایل مورد نیاز از بلوک غرب به سادگی امکان‌پذیر نبود. با توجه به اینکه کلیه تانک‌ها و قسمت عمده توپ‌ها و موشک‌اندازها، هواپیماها و بالگردها و وسایل مخابراتی ساخت کشورهای آمریکا و انگلستان بودند، عدم جایگزینی اینگونه وسایل و عدم تهیه مهمات و قطعات یدکی باعث کاهش توان رزمی یگان‌ها می‌شد که با گذشت زمان و طولانی‌تر شدن جنگ بیشتر هم می‌شد. مسئله بسیار حساس و تأثیرگذار در صحنه‌های نبرد، مربوط به توپخانه‌های ۱۷۵ و ۱۵۵م خودکشی و تانک‌ها و موشک‌تاو بود که وسیله اصلی رزمی نیروی

زمینی بود. مهمات این جنگ افزارها از ماه سوم جنگ یعنی سال ۱۳۵۹، محدودیت پیدا کرد و با طولانی تر شدن جنگ و مصرف مهمات موجود، محدودیت مهمات شدیدتر و حادثر شد و به طور مداوم به یگان‌ها ابلاغ می‌شد که در مصرف مهمات نهایت صرفه‌جویی را به عمل آورند. نکته‌ای که حائز اهمیت است این بود که برای نیروهای غیرحرفه‌ای و داوطلب قبول چنین وضعیتی بسیار دشوار بود و یگان‌های نظامی را نیز متهم به کم‌کاری می‌کردند، خصوصاً یگان‌های توپخانه ارتش را که ناشی از بی‌اطلاعی آنان بود و شاید هم نمی‌خواستند شرایط ما را درک کنند، زیرا عامل روحیه و میل به جنگجویی آنها، با مشاهده آتش توپخانه خودی بود. خنثی کردن اثرات روانی آتش دشمن و تا حدودی وارد کردن تلفات و خسارات به دشمن توسط آتش توپخانه با برد زیاد است و اگر نیروهای خودی که امکان تحرک را از دست داده، امکانات آتش را نیز از دست بدهند، قدرت مقاومت و میل جنگجویی خود را از دست می‌دادند.

در تاریخ ۶۰/۲/۱۹، فرماندهی مهمات نیروی زمینی طی نامه شماره ۱۲۰۲/۰۲/۲۶ وضعیت مهمات را به قرارگاه مقدم جنوب اعلام کرده است که بیانگر شرایط و وضعیت مهمات و یگان‌های رزمی نیروی زمینی در آن زمان بحرانی و حساس است:

"مهمات مشروحه زیر کاملاً در محدودیت می‌باشد و بعضی از آنها در آمادگاه‌های تابعه و سایر یگان‌های نیروی زمینی موجود نیست. خواهشمند است دستور فرمایید مراتب را به یگان‌های مستقر در منطقه ابلاغ فرمایند تا در مصرف مهمات مورد بحث نهایت صرفه‌جویی را بنمایند."

این مهمات ۱۶ قلم از جمله شامل، مهمات توپ ۱۷۵م خودکششی، کاتیوشا، موشک تاو، خمپاره ۱۲۰م، موشک دراگون، گلوله توپ ۹۰م تانک، موشک آرپی جی ۷، گلوله توپ ۱۳۰م و توپ ۱۵۵م بود.

براساس اعلام فرماندهی مهمات نیروی زمینی، افسر مهمات قرارگاه مقدم جنوب بررسی‌هایی برای تعیین وضعیت مهمات به عمل آورد. نتیجه بسیار نگران کننده بود. به عنوان نمونه بر اساس مهمات منظور شده برای هر جنگ افزار در ذخیره عملیاتی، موجودی مهمات بعضی از جنگ افزارهای مهم و حساس بدین شرح بود:

توپ تانک ۴۷م برای ۱۳ روز، خمپاره ۸۱م ۱۵ روز، توپ (هویتزر) ۱۰۵م ۱۳ روز، تانک ۶۰م برای پنج روز، تفنگ ۱۰۶م ضد تانک دو روز، توپ ۱۲۰م تانک چیفتن ۵۳ روز، توپ ۱۳۰م روسی دو روز، توپ ۱۵۵م کمتر از یک روز، توپ ۱۷۵م کمتر از یک روز و سایر

جنگ افزارهای سنگین کمتر از دو روز. البته این برآورد بر مبنای حاضر به کار بودن کلیه جنگ افزارها و اجرای آتش با نواخت تیر تعیین شده عملیات فعال با کلیه جنگ افزارها تهیه شده بود که مسلماً در عمل با مهمات موجود خیلی بیشتر از مدت زمان برآورد شده امکان اجرای آتش بود. نکته‌ای که لازم به یادآوری است، این است که درباره میزان مهمات خریداری شده در قبل از انقلاب مسئله به طور اغراق آمیز مطرح شده بود و ملت ایران و رهبران غیرنظامی چنین استنباط کرده بودند که ارتش ایران زمان شاه مهمات بیش از بیست سال را ذخیره کرده است در صورتی که برابر دستورالعمل‌های نظامی ذخیره مهمات برای شصت روز در فرماندهی مهمات و برای سی روز در منطقه استقرار یگان‌ها و برای ده روز در دسترس لشکرها و بارمنا و مهمات آموزشی نیز در اختیار لشکرها بود. یعنی بر مبنای محاسبات لجستیکی، مهمات موجود در کشور برای حدود چهار ماه کافی بود و هنگامی که جنگ آغاز می‌شد، باید مدت زمان احتمالی جنگ برآورد می‌گردید و به ترتیبی که مهمات موجود مصرف می‌شد، مهمات جدید یا در کشور ساخته می‌شد یا از خارج خریداری می‌گردید و جایگزین مهمات مصرف شده می‌شد و به همین علت بود که از ماه سوم جنگ محدودیت مهمات احساس شد و تلاش‌های زیادی برای تهیه مهمات به عمل آمد که البته به طور نسبی موفقیت‌آمیز بود و در طول عملیات‌ها مهمات هیچ جنگ‌افزاری به صفر نرسید.^۱

با توجه به موارد عنوان شده که بیانگر مشکلات اساسی یگان‌های رزمی نیروی زمینی بود، فرمانده گردان ۳۸۸ توپخانه در آن ایام به عنوان افسر متخصص توپخانه که عملاً توانایی‌های خود و یگان‌ش را در منطقه دشت آزادگان به اثبات رسانده بود، برای اعزام به کشور کره شمالی و یا کشور دیگر مانند چین جهت خرید توپ و مهمات در تهران به سر می‌برد و در انتظار اعزام به یکی از کشورها بود.

در روز ۶۰/۶/۱۷، استوار طالبی سربازان جدیدالتحويل را از تهران به اهواز آورده بود تا به گردان در منطقه تحویل دهد که یکی از آنان به دلیل بی‌احتیاطی و عدم توجه به دستور و شنا کردن در رودخانه کارون غرق و که موجب نگرانی همه شده بود. این خبر را استوار بدرقه که از شهر اهواز آمده بود، داد. همچنین اظهار نمود: گلوله‌های توپخانه عراق در منطقه‌ای از شهر اهواز به منازل مسکونی مردم بی‌گناه اصابت نموده و ۲۰ نفر از هم‌میهنانمان به شهادت رسیده و تعدادی نیز مجروح شده‌اند.

۱. حسینی، سید یعقوب، سرهنگ (۱۳۹۲)، *عملیات الله اکبر*، تهران، انتشارات ایران سبز.

سروان مهدی دامغانیان (سرتیپ ۲ بازنشسته) در دفتر ثبت روزانه خود از حوادث و اتفاقات روز چهارشنبه ۱۸ شهریورماه نوشته است:

صبح روز چهارشنبه ۱۸ / ۶ / ۶۰ به اهواز رفتم تا در مورد جسد سرباز علی نجفی اقدامات لازم را انجام دهم. متأسفانه جسد را پیدا نکرده بودند. به کلانتری رفتم و می گفتند باید قایق بگیرید و بگردید تا جسد را پیدا کنید. گروهبان سعید بدرقه و تعدادی سرباز را مأمور کردم تا در کنار رودخانه کارون به دنبال جسد بگردند. تا ساعت ۱۵۰۰ خبری نشد تا اینکه به لشکر ۹۲ زرهی رفتم و از شعبه قضایی جهت دریافت غواص از نیروی دریایی نامه‌ای دریافت کردم که وقتی به آنجا مراجعه کردم، نتیجه نگرفتم زیرا اظهار می داشتند که باید تیمسار فلاحی به ما مجوز بدهد. خلاصه باناراحتی زیاد به کنار رودخانه کارون نزد گروهبان بدرقه و دیگر نفرات که در جستجوی جسد بودند، رفتم و مشاهده نمودم که تعدادی سرباز بدون توجه به هشدارهای پاسبان نگهبان کنار رودخانه مشغول شنا کردن هستند. من به آنان متذکر شدم که چرا به دستورات توجه نمی کنید؟ مگر نمی بینید هم‌روزه تعدادی در رودخانه غرق می شوند؟ و گفتم اگر این نگهبانان از ورود شما به رودخانه جلوگیری می کنند و به شما دستور می دهند، به خاطر سلامتی خودتان است. آنان اصلاً به نصیحت‌های من گوش نمی دادند و می گفتند: جناب سروان این دستورات طاغوتی است! تلاش‌هایم به نتیجه نرسیده بود و عصر بود که می خواستم به سوی مواضع گردان در منطقه حرکت کنم که دیدم سرباز محمودی و گروهبان بدرقه با یک خودروی شخصی به سمت من آمدند و به سرعت از خودرو پیاده شده و دوان دوان به طرف من آمدند و بلند فریاد زدند جناب سروان جسد پیدا شد. گروهبان بدرقه می گفت: به راننده خودرو گفته‌ام؛ حاضرم مبلغ ۲۰۰ تومان بدهم تا ما را به حمیدیه برساند که خوشبختانه شما را دیدیم. به سرعت برگشتیم و رفتیم جسد را دیدیم، موهای جلوی سرش ریخته بود و دست‌هایش پینه بسته و مشت شده بودند ولی جسد کاملاً شناخته می شد. به کلانتری رفتیم تا کارهای ضروری را انجام دهیم که گفتند فردا بیایید و کلیه اقدامات را انجام دهید که به سوی مواضع گردان حرکت نمودیم.

در روز ۶۰/۶/۱۸، وقتی که مجوز اعزام به مرخصی تعدادی از نفرات صادر شد، جناب سروان عباس صالحی برگه مرخصی من را امضا کرد و گفت: تا مرخصی‌ها مجدداً لغو نشده برو و به خانواده‌ات سری بزن و استراحتی کن که بعدها خیلی کار داریم. من بیش از دو ماه بود که در منطقه حضور داشتم و همانند من هم در یگان زیاد بود. وقتی معاون فرمانده گردان ۴۷ روز در منطقه حضور داشت، معلوم بود که وضعیت درجه‌داران و سربازان یگان به چه صورتی بود. من در آن روز، طی یک سال گذشته جنگ چهارمین باری بود که به مرخصی اعزام می‌شدم و آن هم در هر نوبت کمتر از ده روز، بیشتر عمرمان را در بیابان‌های لم‌یزرع دشت آزادگان و زیر گرمای داغ و سوزان و مرگبارترین گلوله‌های دشمن می‌گذراندیم تا کشورمان را از وضعیتی که ناخواسته گرفتارش شده بود، نجات دهیم که شاید برای خیلی‌ها قابل تصور هم نباشد.

روز ۶۰/۶/۲۶ مرخصی‌ام به پایان رسید و بعدازظهر به همراه تعدادی از دوستانم در ایستگاه راه‌آهن تهران جمع شدیم تا به منطقه عازم شویم. خانواده‌ام برای بدرقه من به ایستگاه راه‌آهن آمده بودند و بعد از خداحافظی با آنان، با چشمانی اشک آلود از هم جدا شدیم و قطار به سوی اهواز به راه افتاد. در قطار اکثر دوستان را ناراحت و غمگین می‌دیدم و خودم هم دست کمی از آنان نداشتم. ساعت ۰۹۰۰ روز ۶۰/۶/۲۷، به اندیمشک رسیدیم و از آنجا با مینی‌بوس به اهواز رفتیم. در اهواز مشاهده کردم مردم مقابل بیمارستان جمع شده و گویا خبری بود. زخمی‌های زیادی را به بیمارستان تخلیه کرده بودند. مردم از ما می‌پرسیدند در کدام طرف حمله شده است که ما هم بی‌اطلاع بودیم. به شهر سوسنگرد رفتیم. با خبر شدیم که رزمندگان اسلام تلفات قابل ملاحظه‌ای را به نیروهای دشمن وارد نموده‌اند و همه شاد و سرحال بودند. یگان‌های لشکر ۱۶ زرهی و تیپ ۵۵ هوابرد و نیروهای گروه چمران و سپاه پاسداران طی عملیاتی موفق، سه خاکریز دشمن را تصرف و آبادی‌های سویدانی و زمانیه را آزاد و ۱۳۹ نفر از نیروهای دشمن را به اسارت درآورده بودند. ضمناً سه فروند از میگ‌های عراقی نیز توسط جنگنده‌های خودی ساقط شده بودند. آن روز سالگرد روزی بود که ما به منطقه رفته بودیم و یکسال از حضورمان در منطقه سپری می‌شد. افراد مقاومتی شده بودیم و به قول معروف سرد و گرم روزگار را چشیده بودیم که خیلی برایمان مفید بود. بعد از حضور در آتشبار خسته و کوفته بودم، اما جناب سروان صالحی را واقعاً در شرایط بدی دیدم که از فرط خستگی و تلاش مداوم دیگر نیرویی برایش باقی نمانده بود. سعی کردم خیلی زود به مسائل آتشبار توجه شوم تا

ایشان بتواند به مرخصی اعزام شود. صبح روز بعد جناب سروان صالحی که او هم بیش از دو ماه در منطقه حضور داشت، به مرخصی اعزام شد. من می‌بایست با مسائل جاری عملیات شهید مدنی که در جریان بود، خودم را آماده می‌کردم.

عملیات‌های پیاپی توسط لشکر ۹۲ زرهی و لشکر ۱۶ زرهی قزوین و دیگر نیروها به همراه ارتش در منطقه جنوب و غرب سوسنگرد و شمال رودخانه کرخه تا ارتفاعات الله اکبر و شحیطیه عرصه را بر دشمن روز به روز تنگ‌تر می‌کرد. یگان‌های دشمن واقعاً در هراس و ترس به سر می‌بردند و عملیات نیروهای خودی خواب را بر چشمانشان حرام کرده بود. عملیات‌های صورت گرفته به منظور تصرف زمین و سرپل‌های مناسب و همچنین بر هم زدن سازمان رزمی و انهدام‌ماشین جنگی دشمن صورت می‌گرفت، هرچند در آن شرایط نابرابر جنگ تلفاتی را هم‌متحمل شده بودیم، اما خوشبختانه در بسیاری از موارد موفقیت از آن نیروهای خودی بود.

فصل ششم

عملیات آفندی شهید مدنی

در شهریور ۱۳۶۰، بعد از عملیات خیبر که سومین عملیات در منطقه ارتفاعات الله اکبر بود، به علت کشف تک نیروهای خودی توسط دشمن و استحکامات بسیار خوب دشمن، عملیات ما ناموفق بود و تلفات قابل توجهی به نیروهای خودی وارد آمد و موفقیت و پیشروی کمی حاصل گردید. در پی عملیات‌های پیاپی نیروهای خودی، چهارمین عملیات نیز با شرکت نیروهای لشکر ۱۶ زرهی و نیروهای سپاه در غرب سوسنگرد طراحی و در تاریخ ۶۰/۶/۲۷ به مدت سه روز با رمز الله اکبر - الله اکبر - الله اکبر، آغاز شد. پیشروی عناصر لشکر ۱۶ زرهی در عملیات طراح ناقص ماند و این نقصان باعث شد که قسمتی از جناح جنوبی لشکر ۹۲ زرهی زیر آتش دیدبانی دشمن قرار گرفته و حرکات لشکر به وسیله دشمن کشف و با آتش توپخانه تلفات قابل ملاحظه به یگان‌های تیپ ۳ زرهی این لشکر وارد آید. به همین علت، لشکر ۹۲ زرهی از نیروی زمینی درخواست کرد تا لشکر ۱۶ زرهی در کرانه جنوبی رودخانه کرخه تا پل سابله پیشروی کند و جناح جنوبی لشکر ۹۲ را از میدان دید و تیر مستقیم دشمن خارج و تهدید این جناح را برطرف سازد. لذا در این عملیات، لشکر ۱۶ زرهی مأموریت داشت در غرب سوسنگرد تک نموده نیروهایش دشمن را در این منطقه منهدم و رودخانه نیسان را تا هورالعظیم تأمین و در شمال رودخانه نیسان به سمت جنوب پدافند کند و از رخنه دشمن به سمت شمال جلوگیری نماید.

یگان‌های شرکت‌کننده

نیروهای شرکت‌کننده در این عملیات؛ لشکر ۱۶ زرهی، تیپ ۵۵ هوارد و عناصری از لشکر ۹۲ زرهی، گروه جنگ‌های نامنظم دکتر چمران و عناصری از سپاه سوسنگرد بودند. در این عملیات، گردان‌های ۳۸۸ توپخانه ۱۷۵م خودکشی و ۳۴۳ توپخانه ۱۳۰م گروه ۳۳ توپخانه تقویت آتش توپخانه لشکر ۱۶ زرهی را به عهده داشتند.

نتیجه عملیات

در این عملیات، هشتاد کیلومتر مربع از خاک کشور در شمال کرخه کور آزاد شد و دشمن با ۵۰۰ نفر کشته و ۹۹۵ نفر اسیر شکست جدیدی را متحمل شد. ضمن اینکه تعداد زیادی تانک و نفربر آنان منهدم شد و تعداد زیادی نیز سالم به دست نیروهای خودی افتاد. هر چند در تمامی این عملیات‌ها تلفاتی به نیروهای خودی وارد می‌شد، اما مبنایی بود برای عملیات‌های بزرگ آینده که تسهیل‌کننده پیشروی نیروهای خودی بودند.

حوادث روزهای شنبه بیست و هشتم شهریور الی چهارشنبه یکم مهر ۱۳۶۰

ساعت ۰۴۰۰ روز ۶۰/۶/۲۸، یگان‌های توپخانه دشمن فعالیت زیادی داشتند و یگان‌های ما را زیر آتش گرفته بودند که با عکس‌العمل توپخانه‌های خودی مواجه و کم‌کم از شدت آتش آنها کاسته شد. اما دشمن از ترس، هر دقیقه گلوله‌ای را به اطراف ما پرتاب می‌کرد تا از نزدیک شدن یگان‌های ما به خود جلوگیری نماید. ساعت ۰۷۰۰، من در داخل سنگر خودم بودم که صدای انفجار گلوله‌های توپخانه مرتب به گوش می‌رسید و هوا نیز خیلی طوفانی شده و گرد و غبار همه جا را فرا گرفته بود. در همین لحظات شش فروند از جنگنده‌های نیروی هوایی ارتش جمهوری اسلامی ایران، قدرتمندانه در آسمان منطقه ظاهر شدند. به سرعت از سنگر برای مشاهده قدرت‌نمایی جنگنده‌های خودی بیرون آمدم. مشاهده کردم عراقی‌ها چندین موشک به طرف آنان شلیک کردند که خوشبختانه هیچ کدام از موشک‌ها به هواپیماهای خودی اصابت نکرد و آنها به مأموریت خود ادامه دادند. در ساعت ۰۱۳۰ نیمه شب توپخانه دشمن که در منطقه بستان مستقر بود، شروع به فعالیت مجدد کرد که با آتش توپخانه‌های خودی خاموش شد. برابر گزارش‌های دریافتی، در پاتک نیروهای دشمن در جنوب کرخه به تیپ همدان و تیپ ۵۵ هوایر شیراز، ۱۷ نفر اسیر و پنج دستگاه تانک و یک نفر زرهی دشمن منهدم گردید. روز ۶۰/۶/۲۹ نیز هوا گردوغبار و طوفانی بود که همه را آزار می‌داد، هرچند شب نسبتاً خوبی را گذرانده بودیم اما گلوله‌های روشن‌کننده زیادی از دشمن را شاهد بودیم که منطقه را روشن کرده بودند و در پناه روشنایی، تک‌تیراندازی‌هایی را انجام می‌داد. نزدیک ظهر بود که سه فروند از جنگنده‌های خودی به طرف بستان یورش برده و یگان‌های دشمن را در آن منطقه بمباران کردند که دود ناشی از بمباران و انهدام وسایل و تجهیزات دشمن به وضوح مشاهده می‌شد. در همین زمان، دو فروند از جنگنده‌های دشمن مورد اصابت پدافندهای خودی مستقر در منطقه قرار گرفته و ساقط شدند. عصر همان روز با خبر شدیم که دیدبانان گردان در منطقه شحیطیه توسط گلوله خمپاره دشمن مجروح شده‌اند که خوشبختانه جراحات وارده به آنان شدت نداشت و معالجه شدند.

روز دوشنبه ۶۰/۶/۳۰، ستوان وظیفه سلیمان‌یان را به جای ستوان خطایی که زخمی شده بود به دیدگاه اعزام کردیم. ساعت ۱۱۰۰، هواپیماهای دشمن در آسمان منطقه ظاهر شدند که بلافاصله با آتش پر حجم پدافندهای منطقه مواجه و متواری شدند. بعد از صرف ناهار ناگهان منطقه ناآرام شد و دشمن دست به یک حمله همه جانبه زد. توپخانه‌های دشمن با

شدت تمام تیراندازی می‌کردند و گلوله‌های دشمن منطقه را فرا گرفته بود. تمام آتشبارهای گردان ما و دیگر توپخانه‌های خودی در منطقه زیر آتش دشمن بودند. در موضع ما و اطراف آن، مرتب گلوله‌های دشمن بعد از اصابت به زمین منفجر می‌شد. بعد از دقایقی، واکنش توپخانه‌های خودی شروع شد و با شدت تمام با دشمن درگیر شدند. درگیری تا یک ساعت با شدت ادامه داشت و نیروهای در خط نیز در برابر گستاخی دشمن مقاومت و حملات آنان را دفع می‌کردند. به مرور شدت آتش توپخانه دشمن تحلیل رفت تا اینکه قطع شد و دشمن با به جا گذاشتن تلفات قابل توجهی عقب نشست. عصر همان روز جنگنده‌های خودی مواضع دشمن را در منطقه هویزه بمباران کرده و به آتش کشیدند که تلفات و ضایعاتی را برای دشمن به همراه داشت.

روز ۳۱/۶/۶۰ نیز با درگیری‌های پراکنده توپخانه آغاز شد و طرفین مواضع یکدیگر را زیر آتش داشتند. اما نیروهای خودی برتری کامل را نسبت به دشمن داشتند و خیلی زود مانع حرکات دشمن می‌شدند. در آن روز نیز جنگنده‌های نیروی هوایی ارتش مواضع دشمن را در نقاط مختلف منطقه بمباران کردند که عصر همان روز اثرات بمباران‌ها را که برخاستن دود ناشی از آتش‌سوزی و انفجار مهمات بود را می‌دیدیم. به گونه‌ای که از غرب سوسنگرد تا کرخه‌کور پر از دود غلیظی بود که از کیلومترها دورتر دیده می‌شد. در حملات جنگنده‌های خودی، پنج انبار مهمات دشمن به کلی نابود شده بود که انفجار مهمات برای یگان‌های در خط خصوصاً دیدبانان کاملاً مشهود بود و آنان مرتب در گزارش‌های خود نتیجه بمباران‌ها را اعلام می‌کردند و خیلی خوشحال بودند. ساعت ۲۴۰۰ من و سرگروه‌بان الماس بازیاران روی نفربر پست فرماندهی شنی‌دار نشسته بودیم و صحبت می‌کردیم. منطقه پر از گلوله‌های روشن‌کننده بود که پیاپی توسط دشمن شلیک می‌شد. از منطقه سوسنگرد تا ارتفاعات الله‌اکبر گلوله‌های روشن‌کننده دشمن منطقه را روشن کرده بود که نشان از ترس و وحشت او از حمله رزمندگان اسلام داشت. سرگروه‌بان بازیاران از من پرسید: جناب سروان، نوری که در قسمت جنوب سوسنگرد دیده می‌شود، چیست؟ از روی پست فرماندهی با دقت به آن منطقه خیره شدم، نور مربوط به انفجاراتی بود که پیاپی صورت می‌گرفت، دریافتم مربوط به انفجار مهمات است. انبار مهمات دشمن که توسط جنگنده‌های خودی مورد هدف قرار گرفته و به آتش کشیده شده بود، تا آن زمان در حال انفجار و سوختن بود. دشمن در آن بمباران‌ها به قدری صدمه دیده بود که به عرض پنج کیلومتر آتش ناشی از انفجارات دیده می‌شد و این

انفجارها تا صبح ادامه داشت. البته روز بعد دیدبانان گردان، مستقر در منطقه لشکر ۱۶ زرهی نیز انفجار انبار مهمات دشمن را تأیید کرده بودند.

روز ۶۰/۷/۱، مجدداً دشمن در جبهه غرب سوسنگرد و آبادی‌های سویدانی که به تصرف نیروهای خودی درآمده بود، دست به حمله زد که عملیات دشمن با هوشیاری یگان‌های مستقر در منطقه دفع گردید و چهار دستگاه تانک دشمن منهدم و بیش از پنجاه نفر از نیروهای دشمن کشته و ۱۲ نفر نیز به اسارت رزمندگان اسلام درآمدند. واقعاً نیروهای لشکر ۱۶ زرهی و تیپ ۵۵ هوابرد و دیگر مدافعان در جنوب رودخانه کرخه و در منطقه عمومی سوسنگرد در برابر حملات پیاپی دشمن مردانه ایستادگی می‌کردند. در آن روز هواپیماهای دشمن در چندین نوبت به مواضع یگان‌های مستقر در منطقه حمله کردند که تلفاتی در بر نداشت و با آتش پر حجم پدافندهای منطقه متواری می‌شدند.

فصل هفتم

ورود قرارگاه گروه ۳۳ توپخانه به منطقه عملیاتی جنوب
حوادث و اتفاقات مهرماه ۱۳۶۰ در منطقه عملیاتی الله اکبر

ورود قرارگاه گروه ۳۳ توپخانه به منطقه عملیاتی جنوب

در روز چهارشنبه تاریخ ۶۰/۷/۱، قرارگاه گروه ۳۳ توپخانه به عنوان مرکز پشتیبانی آتش قرارگاه مقدم نزاجا، در جنوب مستقر و در اندیمشک مشغول به کار شد و با دایر کردن تطبیق آتش با یگان‌های توپخانه سازمانی و زیر امر خود، همچنین با توپخانه لشکرهای مستقر در منطقه از جمله لشکر ۸۴ پیاده خرم‌آباد، لشکر ۲۱ پیاده حمزه، لشکر ۷۷ پیاده خراسان و تیپ ۵۵ هوابرد شیراز ارتباط برقرار کرد و طرح آتش توپخانه منطقه را تهیه و با اجرای آتش مداوم و مؤثر در عمق دشمن باعث تلفات و ضایعات سنگینی به پایگاه‌های موشکی و رادارها و پاسگاه‌های فرماندهی و منابع آمادی سوخت و مهمات دشمن شد. در آن سال، گردان‌های گروه ۳۳ توپخانه به صورت سه و حتی چهار آتشبار فعال در مناطقی به عرض هزار کیلومتر مشغول نبرد با دشمن بودند. دو گردان ۳۲۵ و ۳۳۵ پدافند هوایی با استعداد ۱۰۰ درصد، علاوه بر پدافند هوایی یگان‌های توپخانه صحرایی گروه از جزیره لاوان تا شهر بستان گسترش پیدا کرده بودند و به پدافند از نقاط ثابت مشغول بودند. حضور قرارگاه گروه برای یگان‌های توپخانه صحرایی گروه در منطقه جنوب که از ابتدای جنگ تحمیلی تا آن تاریخ یعنی یک سال از یگان مادر و پشتیبان خود دور بودند، از نظر روحی بسیار مؤثر بود زیرا فرمانده گروه و ستاد گروه می‌توانستند با حضور خود در گردان‌های گروه مشکلات آنان را مرتفع نمایند و در مواقع لزوم یگان‌ها هم‌می‌توانستند با مراجعه به قرارگاه گروه مشکلاتشان را مطرح و تدابیر فرمانده گروه را دریافت نمایند.

سروان مهدی دامغانیان (سرتیپ ۲ بازنشسته) از حوادث روزهای چهارشنبه یکم الی جمعه سوم مهرماه در دفتر ثبت روزانه خود نوشته است:

روز ۶۰/۷/۱ پس از پایان مرخصی به منطقه عازم شدم. از اهواز تا منطقه با سختی بسیاری مواجه شدم، زیرا ماشینم گرم نیامده بود و حدود سه ساعت معطل شده بودم. وقتی با سرگرد الهی که او را در حمیدیه ملاقات کرده بودم به سوسنگرد وارد شدیم، هواپیماهای دشمن، سوسنگرد را به طرز وحشتناکی بمباران کردند. در بین راه در خصوص وضعیت منطقه سؤال کردم که ایشان می‌گفت، دشمن در منطقه دغاغله پدافند ۱۰۰ درصد انجام داده، ولی در سویدانی با انهدام ۴۳ دستگاه تانک توسط نیروهای خودی، دشمن تلفات سنگینی را متحمل شده و از طرفی تعداد ۱۴۰ نفر از نیروهای گروه چمران و تعداد ۶۰ نفر از نیروهای سپاه و حدود ۲۰۰ نفر از نیروهای ارتش شهید و بیش از ۵۰۰ نفر دیگر مجروح شده‌اند و تا کنون توانسته‌ایم چهار کیلومتر

فصل هفتم: ورود قرارگاه گروه ۳۳ توپخانه به منطقه عملیاتی جنوب... / ۲۰۱

پیشروی داشته باشیم. عملیات آنچنان نبود که با سرنگونی ۹ فروند میگ و با تلفات و ضایعات متحمل شده دشمن پیشرفتی در روند جنگ به حساب آید و دشمن را وادار به تسلیم نماید.

روز پنجشنبه ۶۰/۷/۲، هواپیماهای دشمن بدون اینکه اعلام خطر شود در منطقه ما ظاهر شدند و روی مواضعمان پیکه (شیرجه) کردند و بارگبار و بمباران از ما پذیرایی نمودند. توپهای پدافندهوایی یکباره با تمام قدرت شلیک کردند. ناگهان همه شوکه شدند و هرکسی در سنگری جای گرفت. دوستان می گفتند در چند روز اخیر نیز هواپیماهای دشمن در منطقه فعال بوده اند و بیشتر به سراغ مواضع ما آمده اند که در سه روز گذشته بر اثر بمباران هوایی دشمن یک نفر از نفرات پدافندهوایی از ناحیه سر مصدوم شده بود که هم اکنون در بیمارستان در حال اغما و مرگ است. بوی باروت و دود و گبار همه جا را فرا گرفت و حتی دود و گرد و غبار سنگرهای اجتماعی را نیز در برگرفت. شانس آوردیم که صبح زود نبود وگرنه تعدادی از نفرات کشته می شدند. مواضع گردان ما برای هواپیماهای دشمن شناخته شده بود و هر لحظه امکان بمباران مجدد متصور بود که به نفرات توپهای پدافند هوایی و موشک های سهند ۳، تذکرات لازم در مورد هوشیاریشان داده شد. آن روز هوا خیلی گرم بود و مگس هم به خاطر عدم رعایت بهداشت در منطقه فراوان شده بود که همه را آزار می دادند.

سرگرد قاسمی افسر تطبیق آتش منطقه، به عنوان فرمانده گردان ۳۲۰ توپخانه ۱۵۵م معرفی شده بود که برای دیدن او و سرگرد دلسوز به گردان ۳۳۰ توپخانه عازم شدیم. شب از دیدگاه جابرهمدان دیدبانان تقاضای آتش کردند و اعلام داشتند دشمن در حال نقل و انتقال نیروهایش می باشد و ساعت ۲۲۰۰ پیامی از لشکر ۹۲ زرهی دریافت کردیم مبنی بر اینکه همه یگان ها آمادگی ۱۰۰ درصد برای مقابله با حمله دشمن را داشته باشند و تا صبح تأکید می کردند، مراقب باشید دشمن حرکات مشکوکی دارد، که خبری هم نشد اما همه یگان ها آمادگی کامل را داشتند.

ساعت ۰۴۰۰ روز جمعه ۶۰/۷/۳، استوار محمد ده حقی که نگهبان بود، من را از خواب بیدار کرد و گفت: پیامی دریافت کرده که اعلام شده احتمال حمله دشمن می باشد. آن شب پشت سر هم از لشکر پیام دریافت می کردیم. حدود ساعت ۰۷۳۰ ستوان یکم وظیفه سلیمانیان و سرباز نظرالله کاظمی؛ دیدبانان آتشبار یکم با وسایل انهدامی شامل بی سیم، دوربین و... نزد من آمدند و درخواست وسایل جدید برای

دیدگاه داشتند. آنان اظهار داشتند: گلوله دشمن به سنگرشان اصابت کرده و وسایلشان منهدم شده، ولی خودشان جان سالم به در برده‌اند، اما دیدبان گردان ۳۴۳ توپخانه؛ ستوان محمودی نژاد تکه پاره شده و به شهادت رسیده است و درجه‌دار و سرباز همراهش نیز به شدت مجروح شده‌اند. بمباران‌های روز گذشته شش نفر زخمی به همراه داشت که به سوسنگرد انتقال یافتند و پنج نفر آنان سرپایی مداوا شدند که این مسئله من را خیلی نگران کرده بود. گروهبان زودخیزی نیز نامه‌های اداری را از تهران آورده بود. فرمانده گردان طی نامه‌ای گفته بود که تا تاریخ ۶۰/۷/۱۴ به مأموریت خارج از کشور نمی‌روم. لذا معلوم شد تا آخر ماه به منطقه نخواهد آمد و به قول سرگرد فاسمی مأموریت اعزام به کره شمالی او لغو شده و فکر می‌کنم به کشور دیگری اعزام شوند. شب تا صبح درگیری‌های توپخانه ادامه داشت، و تصور من این بود که دشمن قصد خسته کردن نیروهای ما را داشت در صورتی که نیروهای ایرانی با ایمانی که دارند هیچ‌گاه تسلیم نخواهند شد.

حوادث روز پنجشنبه دوم مهرماه و شهادت ستوان دوم وظیفه محمودی نژاد

از ابتدای شب مرتب از گردان پیام دریافت می‌کردیم که دشمن قصد حمله دارد و آمادگی ۱۰۰ درصد داشته باشید. من در طول شب به توپ‌های آتشبار و دیگر قسمت‌ها سرکشی می‌کردم و همه آتشبار جهت مقابله با دشمن آماده بودند که خوشبختانه خبری نشد. ساعت ۱۱۰۰ در سنگر نشسته بودم و مشغول کارهای اداری یگان بودم که ناگهان مورد هجوم هواپیماهای دشمن قرار گرفتیم. هواپیماهای دشمن موضع ما را به رگبار و بمب بستند. من فرصت بیرون آمدن از سنگر را پیدا نکردم. حمله خیلی ناگهانی و با سرعت انجام گرفت. وقتی از سنگر بیرون آمدم، مشاهده کردم تمام مواضع آتشبارهای گردان بمباران، شده است. در اثر بمباران تعدادی از سربازان و درجه‌داران آتشبار دوم به فرماندهی ستوان یکم جمال کریم که در سمت راست ما موضع گرفته بودند، مجروح شدند ولی به نفرات آتشبار ما آسیبی نرسید. دود و گرد و غبار ناشی از بمباران هوایی دشمن آسمان منطقه مواضع گردان را فرا گرفت که تمام نفرات یگان‌های تیپ ۳ زرهی آن را مشاهده و برایمان نگران شدند و فرماندهان یگان‌های تیپ ۳ زرهی مرتب به ما تلفن می‌زدند و می‌خواستند از وضعیت ما با خبر شوند.

فصل هفتم: ورود قرارگاه گروه ۳۳ توپخانه به منطقه عملیاتی جنوب... / ۲۰۳

روز ۶۰/۷/۳، احتمال حمله عراق را می‌دادند که انجام نشد. ساعت ۰۶:۳۰ در سنگر بودم که ستوان یکم وظیفه سلیمانیان دیدبان آتشبار از دیدگاه تپه‌سبز آمد و گفت: دیشب گلوله‌های خمپاره و توپخانه دشمن دمار ما را در آوردند. او می‌گفت: دشمن دیدگاه را شدیداً زیر آتش گرفته و بر اثر اصابت گلوله به سنگر دیدبان گردان ۳۴۳ توپخانه ۱۳۰م، دیدبان آن به نام ستوان محمودی نژاد به شهادت رسیده است.

خیلی پریشان و آشفته بود و از نظر روحی اصلاً شرایط مناسبی نداشت. سنگر دیدبان ما نیز منهدم شده بود که تجهیزاتش کاملاً از بین رفته بود. با شنیدن آن خبر ناگوار من هم بسیار متأثر شدم، زیرا ظهر روز قبل، من با شهید ستوان دوم وظیفه محمودی نژاد در آتشبار ستوان حسین باهر آشنا شده بودم. خیلی افسر خوب، خوش‌رو و شجاعی بود، روحش شاد.

موضوع از این قرار بود که مدتی بود گردان ۳۴۳ توپخانه در شرق ارتفاعات الله‌اکبر مستقر شده بود. در آن زمان دلم خیلی گرفته بود، لذا تصمیم گرفتم به ملاقات دوستانم که مدت زیادی آنها را ندیده بودم، بروم. به همین منظور حدود ساعت ۱۳:۰۰ روز ۶۰/۷/۲ به آتشبار دوم گردان ۳۴۳ توپخانه نزد ستوان یکم حسین باهر که از دوستان بسیار صمیمی من بود و موضع آتشبار او تقریباً یک کیلومتر جلوتر از آتشبار ما و در شیاهای شرق ارتفاعات الله‌اکبر قرار داشت، رفتم، وقتی به موضع رسیدم، از دیدن یکدیگر بسیار خوشحال شدیم. سربازان درجه‌داران و افسران آن آتشبار را ملاقات کردم. از جمله ستوان دوم تقی اسدی، ستوان دوم وظیفه محمودی نژاد و دیگر نفرات آتشبار که با هم چندین عکس یادگاری هم گرفتیم و ناهار را در آتشبار در جمعی بسیار دوستانه و صمیمی صرف کردیم. در جمع ما نیز ستوان محمودی نژاد که دیدبان آتشبار بود، حضور داشت. بسیار انسان والا، مؤمن و باسوادی بود. او فارغ‌التحصیل رشته الکترونیک از دانشگاه شریف بود و سیمای بسیار زیبا و قد و قامت رعنائی داشت. بعد از صرف ناهار با عجله مشغول جمع کردن وسایلش بود. پرسیدم کجا می‌خواهی بروی؟ گفت: باید بروم به دیدگاه و دیدبان قدیم را تعویض کنم. اوضاع منطقه را از او جویا شدم، اطلاعات جامعی به من داد که دقیق و مفید بود. بعد از خداحافظی، او با همه روبوسی کرد و جمع ما را به طرف استقرار در دیدگاه تپه‌سبز ترک کرد. آن روز آخرین ملاقات من با او بود. زیرا روز بعد خبر ناگوار شهادت ایشان را ستوان یکم وظیفه سلیمانیان به من داد. ستوان حسین باهر در اثر آن حادثه تلخ مدتی کم حرف و گوشه‌نشین شده بود و به تدریج مبتلا به یک نوع افسردگی روحی گردید. ستوان محمودی نژاد، اخلاق قابل

تحسینی داشت و جذابیت چشم‌های او همیشه مورد صحبت هم‌زمانش بود. شهادت وی به سختی باور کردنی بود، اما جسم و روحش را در راه خدا اهدا نمود. آیا می‌توانیم دوباره به شماها (شهدا) دسترسی پیدا کنیم؟ داشتن قلب مهربان و رسیدن به خلوص نیت آنها محتاج به عشق و ایمانی است که برای همگان میسر نیست. اما چه زمان می‌توان به آنها رسید؟ هنگامی که عالی‌ترین محسنات یعنی خوشحالی ساده و بی‌تزویر و احتیاج نامحدود به عشق و ایمان تنها انگیزه زندگی باشد. عبور یک جریان عشق ابدی از میان قلوب مردم به دنیای دیگر. من منشأ حضور خودم و هم‌زمانم را در جبهه مشیت الهی می‌دانستم و تمام حوادث و اتفاقاتی که با آنها مواجه می‌شدم را مبتنی بر قانون آفرینش و نسبت به آموزش ذهن و روح و روانم مفید می‌دانستم و همیشه خودم را تسلیم خواست و مقدرات الهی می‌کردم. اما از خداوند می‌خواستم که هر چه زودتر من، هم‌زمان و مردم کشورم را از آن مصیبت‌ها و شرایط سخت و ناگوار نجات دهد. من وقتی اولین بار ستوان محمودی نژاد را ملاقات کردم و با او آشنا شدم، چهره نورانی و با محبت او مرا مجذوب خودش کرد و به فرمانده آتشبار او ستوان حسین باهر گفتم، چهره این افسر خیلی روحانی است و همانند یک معصوم می‌درخشد. واقعاً نوری در چهره او دیدم که در کمتر کسی دیده‌ام. نمی‌دانستم که همان شب به شهادت خواهد رسید، ولی واقعاً در چهره اش شهادت را می‌دیدم و احساس می‌کردم که او به شهادت خواهد رسید. در جبهه حسی به من می‌گفت، که فلان کس شهید می‌شود. گاهی اوقات رزمنده‌ای را که ملاقات می‌کردم، واقعاً برایم مسلم بود که او شهید می‌شود، ولی هیچ‌وقت نمی‌توانستم از شهادت آن جلوگیری نمایم. این حس و آگاهی را من از چهره شهدا و رفتارشان متوجه می‌شدم. زیرا رفتار، کردار، ایمان و منش آنان با بقیه کاملاً متفاوت بود، بسیار صمیمانه و با محبت با دیگران برخورد می‌کردند.

ستوان یکم حسین باهر (سرهنگ بازنشسته) در خصوص نحوه شهادت آن افسر شجاع

می‌گوید:

وقتی به من اطلاع دادند که دیدگاه آتشبار مورد هدف گلوله دشمن قرار گرفته، به سرعت با یک دستگاه خودروی لندروور به تپه‌سبز رفتیم. محل اصابت گلوله را بررسی نمودم، دیدگاه کلاً منهدم شده بود، استوار نوروزی به شدت مجروح، اما سرباز همراهمان سالم ولی بهت‌زده بود. وقتی پیکر شهید محمودی نژاد را دیدم، بسیار متأثر شدم و غم تمامی وجودم را گرفت، زانوانم سست شده بود و می‌لرزید. باغم و اندوه بسیار

پیکر تکه تکه شده شهید را جمع آوری و با آمبولانس به معراج شهدا تخلیه نمودیم. دستور دادم دیدگاه را ترمیم کنند و نفرات جدیدی را جایگزین کردم تا در مأموریتمان خللی وارد نگردد. من در یگانم قبل از شهادت او متحمل تلفات رزمی در منطقه آبادان شده بودم، ولی دیدن صحنه شهادت آن افسر خوب و دوست داشتنی را هیچ‌گاه در زندگی ام فراموش نخواهم کرد. زیرا صحنه به قدری دل خراش بود که توصیف آن واقعاً برایم سخت و دردناک است. فقط این را می‌توانم بگویم که تا چندین روز بهت‌زده و غمگین بودم و از فرط ناراحتی نمی‌توانستم چیزی بگویم. اولین شهید در یگانم شهیدی بود به نام قائدی که بسیجی بود و در کیلومتر ۱۷ جاده آبادان - ماهشهر در کنار توپ در حین تیراندازی بر اثر اصابت گلوله توپخانه دشمن به شهادت رسید. او برایم بسیار عزیز بود و شهادتش مرا خیلی غمگین نمود، اما شهادت ستوان محمودی نژاد تأثیرش به نوعی دیگر بود زیرا تار و پود روحی مرا به هم ریخت و زندگی را در جبهه برایم سخت و تلخ‌تر کرد. واقعاً صحنه شهادت آن شهید بزرگوار به قدری برایم زجرآور بود که توصیف آن نیز آزارم می‌دهد. نفرات دیگری هم به نام‌های ستوان خداینده‌لو، گروه‌بان یکم علی همتی، سرباز مظفر عیوضی، سرباز فروزان هویدایی، سرباز علی اکبر روحی، سرباز عباسعلی فراحی، سرباز جلیل نوروزی جمعی گردان ۳۴۳ توپخانه ۱۳۰م در عملیات طریق‌القدس به شهادت رسیدند که روح تمامی آنان و دیگر شهدای گران‌قدر آن عملیات شاد و یادشان گرامی باد.

حوادث روز شنبه چهارم الی جمعه دهم مهر ماه

عصر روز سوم مهرماه، توپخانه‌های دشمن سرتاسر منطقه را زیر آتش گرفتند که توپخانه‌های خودی نیز درگیر شدند و طرفین به شدت مواضع یکدیگر را زیر آتش گرفته بودند و تا غروب آفتاب تیراندازی‌ها ادامه داشت. در غرب روستای دهلاویه در جنوب رودخانه کرخه، آتش و دود زیادی را مشاهده می‌کردیم که متوجه نشدیم مربوط به خودی است یا دشمن، ولی با تماس با دیدبانان، آنها محل آتش سوزی و دود ناشی از آن را در منطقه دشمن گزارش نمودند که به واسطه اصابت گلوله‌های توپخانه خودی ایجاد شده بود.

ساعت ۰۴۳۰ روز ۶۰/۷/۴، دشمن مجدداً تمامی مناطق و خطوط درگیری را زیر آتش گرفت تا اینکه ساعت ۰۶۰۰ با واکنش توپخانه‌های خودی، آتش توپخانه دشمن قطع گردید.

بعد از خاموش شدن توپخانه‌های دشمن، آن روز تا عصر منطقه نسبتاً آرام بود، فقط گهگاهی طرفین با گلوله‌های توپخانه مواضع یکدیگر را هدف قرار می‌دادند که تبادل اینگونه شلیک‌ها و گلوله‌باران‌ها در جبهه عادی بود. ساعت ۲۳۳۰ در سنگر نشسته بودم که سرگروه‌بان بازیاران مرا صدا زد، به بیرون از سنگر رفتم و مشاهده کردم منطقه با گلوله‌های روشن‌کننده دشمن کاملاً روشن است و لحظاتی بعد دشمن منطقه سوسنگرد را زیر آتش شدید قرار داد. رفته‌رفته درگیری‌ها در منطقه سوسنگرد به اوج خود رسید و ما فقط صدای انفجارات شدید گلوله‌های توپخانه را می‌شنیدیم.

آن شب، درگیری‌ها کم‌کم به طرف منطقه ما (ارتفاعات الله‌اکبر) نیز کشیده شد و دشمن در تمام طول شب مواضع ما را زیر آتش گرفته بود. واقعاً یکی از شب‌های پر حادثه‌ای بود که سپری کردیم، زیرا تا صبح تیراندازی دشمن قطع نشد و توپخانه‌های خودی هم‌مرتباً با شلیک‌های پیاپی به آتش‌های دشمن پاسخ می‌دادند، ولی دشمن دست بردار نبود. صدای غرش شلیک توپخانه‌های طرفین لحظه‌ای قطع نمی‌شد تا اینکه بالأخره در ساعت ۰۶۰۰ تیراندازی‌ها قطع شد. ساعت ۰۸۰۰ رادیو را روشن کردم، شنیدم که با شعارهای حماسی سربازان اسلام را مورد تقدیر قرار می‌دادند. گوینده رادیو با صدایی بسیار زیبا و شورانگیز می‌گفت، به پیش بروید، رزمندگان در راه الله و اسلام جهاد کنید، متوجه شدم در جبهه دار خوین عملیاتی انجام شده است که علت درگیری‌های شب گذشته برایمان مشخص گردید. بعد از ظهر آن روز مطلع شدیم که در منطقه آبادان حمله شدیدی از طرف نیروهای خودی علیه دشمن صورت گرفته و رزمندگان اسلام بخش عمده‌ای از نیروهای دشمن را تارومار کرده‌اند. وقتی تعدادی از نفرات گردان عصر همان روز از اهواز آمده بودند، می‌گفتند: اولین سری اسرای عراقی را دیده‌اند که با این خبر خوشحال شدیم و متوجه شدیم که علت گلوله‌باران دشمن ترس او بوده است. روز بعد با اخبار دریافتی از منطقه آبادان و پیروزی‌های رزمندگان اسلام در آن جبهه همه خوشحال بودند به گونه‌ای که ساعت ۲۱۰۰ همه نفرات در جبهه ارتفاعات الله‌اکبر و سوسنگرد تکبیرگویان خوشحالی خود را ابراز می‌کردند و کلیه توپ‌های پدافند هوایی و تیربارهای یگان‌های منطقه با گلوله‌های رسام تیراندازی هوایی می‌کردند و دشمن هم از ترس هجوم نیروهای ایرانی منطقه را با گلوله‌های منور روشن کرده بود. منظره خاصی در منطقه به وجود آمده بود که بسیار زیبا و تماشایی بود. حدود یک ساعت تیراندازی‌ها ادامه داشت و فرماندهان هم واقعاً قادر به کنترل شادی نفرات خود نبودند. آن شب فراموش

نشدنی به گونه‌ای سپری شد که دشمن هیچ‌گونه فعالیت و واکنشی از خود نشان نداد و ترس و غم ناشی از شکست، آنها را به حالت احتضار درآورده بود.

روز هفتم و هشتم مهرماه، هواپیماهای دشمن در آسمان منطقه ظاهر شدند و هدف‌هایی را بمباران کردند. خصوصاً صبح روز هشتم مهر، ناگهان مواضع ما توسط هواپیماهای دشمن به شدت بمباران شد. وقتی از سنگر بیرون آمدم، مشاهده کردم که سرتاسر منطقه پر از بمب‌های خوشه‌ای است که در برخورد با زمین منفجر می‌شدند. هواپیماها از سوسنگرد تا شمال رودخانه کرخه را که مواضع ما قرار داشت، بمباران شدیدی کردند که خوشبختانه به نفرات و تجهیزات ما آسیبی نرسید ولی از تلفات احتمالی یگان‌های دیگر اطلاعی نیافتیم. روز نهم مهر، درگیری‌های پراکنده‌ای در منطقه وجود داشت اما شب درگیری‌ها شدت یافت و توپخانه‌های دشمن بسیار فعال بودند. ما مواضع دشمن را زیر آتش گرفته بودیم و دشمن هم پاسخ خوبی به توپخانه‌های ما می‌داد. آن قدر تیراندازی‌ها ادامه داشت تا بالأخره با اضافه نمودن آتش توپخانه‌های خودی و برتری آتش نسبت به دشمن، آتش توپخانه دشمن قطع شد. ظهر آن روز جناب سروان عباس صالحی بعد از پایان مرخصی به منطقه وارد شد که از دیدنش همه نفرات آتشبار خوشحال شدند. همه درجه‌داران و سربازان او را دوست داشتند و من با حضور ایشان در منطقه آرامش خاصی داشتم، زیرا پشتوانه و حامی خوبی برای نفرات آتشبار و من بود که عدم حضورش در منطقه کاملاً احساس می‌شد. عصر همان روز یکی از دوستان ایشان به نام جناب سروان رضا جهانگیری که به تازگی به گردان ۱۴۵ پیاده تیپ ۳ زرهی انتقال یافته بود، نزد ما آمد و ساعاتی را با هم بودیم و جبهه هم آرام بود. در جمع ما ستوان تهرانی و سرگروه‌بان الماس بازیاران نیز حضور داشتند که تا ساعت ۰۱۰۰ با هم صحبت می‌کردیم، جناب سروان رضا جهانگیری مرد بسیار خوب و مهربانی بود که از مصاحبت ایشان لذت می‌بردیم. چیزی که من هیچ‌گاه فراموش نخواهم کرد، این است که جناب سروان رضا جهانگیری به ما گفت: مطمئن هستم که من شهید خواهم شد. او می‌گفت: من یتیم بزرگ شده‌ام و می‌دانم فرزندم هم مانند من یتیم بزرگ خواهد شد. وصیت‌هایی را نیز به جناب سروان عباس صالحی که دوست قدیمی اش بود، کرد و در آن زمان ایشان بیشتر روی سخنش با جناب

سروان عباس صالحی بود که دوستی دیرینه‌ای داشتند. ما سعی می‌کردیم صحبت‌های ایشان شوخی تلقی کنیم، اما او از شهادتش اطمینان داشت.^۱

روز دهم مهرماه، به همراه استوار محمد شهبازی به اهواز رفتیم تا به حمام رفته و کمی به اوضاع ظاهری خودمان رسیدگی کنیم. روز انتخابات ریاست جمهوری بود و مردم را در حال رأی دادن مشاهده کردیم. بعد از خاتمه کارهایمان به سوسنگرد آمدیم و شهر را کاملاً تخریب‌شده دیدیم که منظره بسیار ملال‌آوری بود. به مواضع خودمان بازگشتیم که هواپیماهای دشمن در آسمان ظاهر شدند. هواپیماهای دشمن مواضع ما و اطراف آن را بمباران کردند که خوشبختانه به کسی آسیبی نرسید. ما در موضع آتشبار در خصوص احداث سنگرهای انفرادی خیلی سخت‌گیری می‌کردیم و هر سرباز و درجه‌دار می‌بایست چندین سنگر انفرادی برای خودشان حفر می‌کردند تا در برابر حملات هوایی دشمن و گلوله‌های توپخانه از آن سنگرها استفاده نمایند.

بدین‌گونه بود که ما در حملات هوایی دشمن آسیب کمتری می‌دیدیم که البته لطف پروردگار هم همیشه شامل حال ما بود و نگهدارنده واقعی ما خداوند بود، ولی ما هم وظیفه خود را به نحو خوبی انجام می‌دادیم.

سروان مهدی دامغانیان (سرتیپ ۲ بازنشسته) در دفتر ثبت روزانه خود از حوادث و اتفاقات روزهای یکشنبه پنجم الی شنبه یازدهم مهرماه نوشته است:

ساعت ۰۴:۰۰ روز ۶۰/۷/۵، سرگرد بختیاری، افسر رابط گردان ۳۱۸ توپخانه کمک مستقیم تیپ ۳ زرهی در خواست آتش روی دهانه بستان را از گردان نمود که پاسخ آن توسط آتشبار دوم گردان داده شد. اما بعد از تیراندازی، دشمن چنان آتشی روی یگان‌ها اجرا کرد که انگار آتش‌تهیه بود و به مدت یک ساعت ادامه داشت. تیراندازی ما تأثیر زیادی روی دشمن گذاشته بود، زیرا واکنش شدیدی نشان داد و معلوم بود که نقاط حساسی از دشمن هدف قرار گرفته بود. معاون گردان، سروان غلامرضا علمی به خاطر پیام‌هایی که از طریق لشکر تا صبح به گردان داده بود، خیلی خسته به نظر می‌رسید. از طرفی هم با نبودن فرمانده گردان در منطقه مسئولیت او سنگین‌تر شده بود. جناب سرهنگ پورمهران، معاون توپخانه لشکر ۹۲ زرهی به همراه اکیپی متخصص

۱. سروان رضا جهانگیری در عملیات رمضان مفقودالآثر گردید که سرگروهان وی به جناب سروان عباس صالحی گفته بود، نفربر زرهی ایشان را در نزدیکی نهر کتیبان در خاک عراق هدف قرار دادند و منهدم نمودند و او به شهادت رسید (روحش شاد و یادش گرامی باد).

جهت توپ منفجر شده آتشبار دوم به گردان آمدند که سرگرد قاسمی و سرگرد دلسوز نیز در گردان ما حضور داشتند. جناب سرهنگ پورمهران می گفت: لشکر ۷۷ پیاده خراسان با کمک لشکر ۹۲ زرهی و لشکر ۱۶ زرهی از دارخوین و منطقه مارد (بین دارخوین و آبادان) به دشمن حمله کرده است تا شرق رودخانه کارون را پاکسازی نمایند که موفق هم بوده اند. ساعت ۱۹۰۰ از طریق رادیو شنیدیم که نیروهای خودی در شرق کارون، هزار نفر از نیروهای دشمن را به اسارت گرفته اند. اخبار ساعت ۲۰۰۰ شب رادیو با شعرهایی آغاز شد و اعلام کرد، ۱۵۰۰ نفر از نیروهای دشمن اسیر و ۶۰۰ نفر کشته و یکصد دستگاه تانک و وسایل دیگر به غنیمت گرفته شده است. ساعت ۲۱۰۰ در جبهه های میشداغ، الله اکبر، بستان، سوسنگرد، هویزه و طراح رزمندگان اسلام الله اکبرگویان و با تیراندازی مداوم توپ های پدافند و تیربارها جشن گرفته بودند و حدود نیم ساعت به طول انجامید. آن شب برای نیروهای ما جشن ولی برای نیروهای دشمن ماتم بود. زیرا از وحشت چنان ترسیده بودند که خواب بر چشمانشان حرام شده بود و فکر می کردند حمله رزمندگان اسلام سراسری خواهد بود. با اطلاعیه رادیو، آن شب آرام گرفته بودم و در منطقه ارتفاعات الله اکبر هم صدای انفجار گلوله های توپخانه طرفین به گوش می رسید.

حدود ساعت ۰۸۳۰ روز ۶/۷/۶۰، معاون گردان سروان غلامرضا علمی به همراه ستوان جاجرمی عازم دیدگاه شدند و من هم قرار بود جهت انجام کارهای اداری به اهواز بروم که به خاطر احتمال موشک باران اهواز منصرف شدم. با تأیید کلیه خبرنگاری ها در خصوص شکستن حصر آبادان واقعاً خوشحال بودیم زیرا نیروهای ارتش بار دیگر با عملیاتی غرور آفرین و حساب شده توانسته بودند مردم کشور را شاد نموده و برگ زرین دیگری به افتخارات خود بیفزایند.

روز سه شنبه ۶۰/۷/۷، سروان حسن طالبی به اهواز رفت و من هم به همراه سروان انوشیروان خدادوست به پادگان دشت آزادگان رفتیم. جو پادگان تیپ ۳ زرهی خیلی خوب بود و همه شاد بودند. وقتی به خانواده ام در تهران تلفن کردم، متوجه شدم مردم هم در تهران به خاطر پیروزی اخیر شاد هستند. برای عملیات آبادان چند ماهی بود که فکر شده بود و طراحان جنگ تمامی جوانب را در نظر گرفته بودند و در آن زمان به فکر صحبت های شهید رجایی افتادم که گفته بود، جواب غیر متعهدها را در منطقه

جنگ خواهیم داد. در آن عملیات، برابر آخرین گزارش‌های دریافتی حدود دو هزار نفر از نیروهای دشمن به اسارت درآمده بودند و عملیات رزمندگان اسلام در منطقه آبادان منجر به متلاشی شدن چهار تیپ ارتش متجاوز عراق شده بود که برای رزمندگان و مردم کشور و مسئولان سیاسی ایران کسب آبرو شده بود و شاید کسی فکر نمی‌کرد رزمندگان اسلام اینچنین بدرخشند. در آن زمان من فکر می‌کردم با چندین عملیات موفق ما می‌توانیم به مرزهای کشورمان برسیم و آن وقت بتوانیم با پیروزی‌های به دست آورده با دستی پر و از موضع قدرت وارد مذاکرات صلح بشویم. حدود ساعت ۰۸۰۰ از نفرات گردان شنیدم که می‌گفتند: یک فروند هواپیمای سی ۱۳۰ نیروی هوایی ارتش جمهوری اسلامی ایران که جمعی از فرماندهان ارتش و سپاه نیز در آن بوده‌اند، نزدیک شهر تهران سقوط کرده است که بسیار متأثر شدم. اخبار ساعت ۱۴۰۰ رادیو این خبر ناگوار را داد، خبر سقوط هواپیما توأم با شهادت تیمسار فلاحی، سرهنگ فکوری، سرهنگ نامجو و قائم‌مقام سپاه پاسداران را بود. در هواپیما نیز تعداد دیگری از رزمندگان به شهادت رسیده بودند که همه ما را متأثر کرد. با توجه به نظاراتی که در تهران انجام می‌شد و درگیری‌هایی که رخ داده بود، خیلی از نفرات تصورشان این بود که سانحه هوایی نمی‌تواند اتفاقی باشد و صحبت‌ها در مورد موضوع، بین رزمندگان ادامه داشت و هرکس با توجه به ناراحتی که داشت، به نوعی اظهارنظر می‌کرد. اما مسئولیت ما در جنگ چیز دیگری بود و می‌بایست به انجام وظیفه خود می‌انديشیدیم. از فرط ناراحتی شهادت آن عزیزان سردرد گرفته بودم و از طرفی استوار کرمانی سرگروه‌بان آتشبار دوم نیز در آن هواپیما بود که نگران او هم بودیم و مانده بودیم که چگونه به خانواده او خبر دهیم. به هر جهت به دوستان گفتم فردا همه چیز معلوم خواهد شد.

مرحوم استوار کرمانی سرگروه‌بان آتشبار دوم گردان ۳۸۸ توپخانه از آن حادثه می‌گفت:
 من به دلیل مشکل خانوادگی چند روز به مرخصی اعزام شدم، به خاطر فرصت کمی که داشتم به فرودگاه رفتم تا با هواپیما به تهران بروم. در فرودگاه منتظر ماندم تا بالأخره اسمم را در لیست مسافران گنجانند. سوار هواپیما شدم و کروچیف هواپیما من را در هواپیما چند بار جابه‌جا کرد و بالأخره در انتهای هواپیما در جایی که پیکر چند شهید در تابوت قرار داشت، من را جاداد. من ناراحت شدم و گفتم، اینجا که شهدا

هستند، من در این محل نمی‌نشیم. بالأخره بحث و بگو مگوی من با کروچیف هوایما (درجه‌دار مسئول و متخصص پرواز) بالا گرفت و من هم از ناراحتی یک مرتبه تصمیم گرفتم از هوایما پیاده شوم و با اتوبوس به تهران بروم که همین کار را هم انجام دادم. روز بعد که در خانه خودم بودم، خبر سقوط هوایما را شنیدم و پیش خودم گفتم، واقعاً آن درجه‌دار (کروچیف هوایما) فرشته نجات من بود که باعث شد من از هوایما پیاده شوم، هر چند تا تهران از برخورد او ناراحت بودم، ولی خیر من در آن بودم که از هوایما پیاده شوم و این خواست خداوند بود.

سروان مهدی دامغانیان (سرتیپ ۲ بازنشسته) رئیس رکن یکم گردان ۳۸۸ توپخانه در ادامه از حوادث آن روزها در دفتر ثبت روزانه خود نوشته است:

روز پنجشنبه ۶۰/۱۷/۹ حدود ساعت ۱۰۰۰ چند فروند هوایمای دشمن در آسمان منطقه ظاهر شدند. واقعاً وحشتناک بود، زیرا هوایماها بمب‌های بزرگی را از ارتفاع بالا رها می‌کردند که قدرت تخریب بالایی داشتند. هوایماها شش بمب به طرف سوسنگرد و اطراف آن رها کردند که آتش ناشی از انفجار بمب‌ها فوق‌العاده زیاد بود و لحظاتی بعد صدای مهیب انفجارات به گوش رسید. ما که شاهد صحنه بمباران بودیم به وحشت افتاده بودیم چه رسد به کسانی که در زیر بمب‌ها قرار گرفته بودند. در آن روز رادیو اعلام کرد، هوایماهای ما اشتباهاً منطقه ام‌الجیش کویت را بمباران کرده‌اند که خسارات زیادی را به بار آورده است. کشور آمریکا نیز به وسیله هوایماهای آواکس عربستان آن را تأیید نمود که در آن جو نامطمئن بمباران‌های اشتباهی هم می‌توانست مشکل‌ساز باشد. خلاصه جنگ‌های هوایی و بمباران‌ها در منطقه وضعیت بدی را به وجود آورده بودند که وحشتناک بود. عصر آن روز منطقه سوسنگرد ناگهان ناآرام شد و درگیری‌های شدیدی رخ داد و به مرور به شدت آن اضافه گردید، ولی رزمندگان اسلام به خوبی حرکات دشمن را کنترل کردند.

جمعه ۶۰/۱۷/۱۰، روز رأی‌گیری بود که رأی‌گیرندگان با صندوق مخصوص ساعت ۰۷۳۰ در مواضع ما حضور یافتند. ساعت ۱۲۳۰ سروان غلامرضا علمی معاون فرمانده گردان برای همکاری با رأی‌گیرندگان و نظارت و کنترل نفرات به آتشبارهای گردان رفت. هوایماهای دشمن نیز با بمباران یگان‌ها ایجاد رعب و وحشت کرده

بودند و مرتب نفرات به داخل سنگرهای انفرادی می‌رفتند و بعد از خاتمه بمباران‌ها بکار خود ادامه می‌دادند.

روز شنبه ۶۰/۷/۱۱، پیش‌بینی‌ها این گونه بود که حجت‌الاسلام خامنه‌ای ۱۶ میلیون رأی برای ریاست جمهوری می‌آورد و او برنده خواهد شد. در اخبار رادیو شنیدیم که بمباران کویت جنجالی بر پا کرده و کشورهای سوریه و مصر نیز به پشتیبانی کویت صحبت‌هایی کرده‌اند. ساعت ۱۵۳۰ سروان خدادوست اطلاع داد که در آتشبار دوم گردان سه نفر سرباز به علت دست‌کاری و انفجار مهمات‌های عمل نکرده مجروح شده‌اند که یکی از سربازان دو انگشتش قطع و دو نفر دیگر شدیداً مجروح شده‌اند. ستوان مختاری‌نسب، معاون فرمانده آتشبار وسایل تخریب شده را جمع‌آوری و جهت اقدامات لازم تحویل ما داد.

فصل هشتم

حوادث منطقه دشت آزادگان قبل از عملیات طریق القدس

در آبان ماه ۱۳۶۰

تغییر در کادر فرماندهی ارتش

پس از اجرای موفقیت‌آمیز عملیات ثامن‌الائمه (ع) که فقط دو روز به طول انجامید، گروهی از فرماندهان عالی رتبه نظامی از جمله سرتیپ ولی‌الله فلاحی جانشین ستاد مشترک ارتش، سرهنگ جواد فکوری فرمانده نیروی هوایی، سرهنگ سید موسی نامجو وزیر دفاع، سروان زرهی محمد کلاهدوز قائم‌مقام عملیاتی سپاه پاسداران و برادر محمد جهان آرا فرمانده سپاه خرمشهر که با یک فروند هواپیمای سی ۱۳۰ از خوزستان به تهران بازمی‌گشتند، بر اثر سانحه سقوط هواپیما به شهادت رسیدند. با شهادت فرماندهان عالی‌رتبه نظامی، تغییراتی در کادرهای بالای فرماندهی ارتش جمهوری اسلامی ایران به وجود آمد و سرهنگ علی صیادشیرازی که از حمایت و اعتماد کامل نظام برخوردار بود، با قدرت و اتکاء به نفس، فرماندهی نیروی زمینی را به دست گرفت و به سرعت تغییراتی در کادرهای بالای نیروی زمینی به عمل آورد و چهره‌های جدید و جوان‌تری را جایگزین نیروهای قبلی کرد. تیمسار ظهیرنژاد، فرمانده سابق نیروی زمینی به سمت ریاست ستاد مشترک ارتش به جای شهید سرلشکر فلاحی منصوب شد. بحث بین افسران، خصوصاً افسران قدیمی و باتجربه شنیده می‌شد و هر کس در مورد انتصاب سرهنگ علی صیادشیرازی به عنوان فرمانده نیروی زمینی نظری می‌داد. عده‌ای می‌گفتند: درجه اصلی او سرگردی و جوان است و تجربه کافی را برای اداره جنگ ندارد، ضمن اینکه دوره دانشگاه جنگ یا دافوس، (دانشگاه فرماندهی و ستاد) را طی نکرده است. عده‌ای هم عقیده داشتند فرد باایمان و انقلابی است و قادر است با نفوذی که در بین مسئولان و سیاسیون دارد، اعتقاد و اعتماد مسئولان و سیاسیون را نسبت به نیروهای ارتش ارتقاء دهد و بی‌اعتمادی‌ها را از بین برده و همچنین سرنوشت جنگ را تغییر دهد. به هر جهت ما که مجریان جنگ بودیم، امید داشتیم روز به‌روز وضعیتمان در جنگ بهتر شود و پیروزی‌های چشمگیری را داشته باشیم. البته فرماندهی کردن در آن شرایط سخت و کاستی‌های ارتش، بویژه نیروی زمینی ارتش که شرایط بسیار دشواری را در جنگ می‌گذراند، کار هر کسی نبود و پذیرفتن مسئولیت سنگین آن برای هر فرمانده‌ای دشوار بود. زیرا دیوانه‌ای به نام صدام با حمایت حامیانش به کشورمان حمله کرده بود و میلیون‌ها نفر را آواره و تعداد زیادی را به شهادت رسانده و قسمت‌های زیادی از خاک کشورمان را به اشغال ارتش عراق درآورده و مرتب به شهرهای کشورمان از هوا و زمین تجاوز می‌کردند و مردم بی‌گناه را به خاک و خون می‌کشاندند. از طرفی اوضاع داخل کشور هم وضعیت خوبی نداشت، لذا در چنین

شرایط بحرانی با توجه به نواقص و نارسایی‌های موجود در ارتش و توقع مردم نسبت به امنیتشان که به جا هم بود، قطعاً فرماندهی را برای فرماندهان جنگ دشوار می‌کرد، ضمن اینکه وحدت فرماندهی و وحدت تلاش بین نیروهای مسلح کشور وجود نداشت.

حوادث روز یکشنبه دهم الی سه شنبه دوازدهم آبان ماه

روز ۶۰/۸/۱۰، دیدبان یکی از آتشبارهای گردان توپخانه ۱۵۵م خودکشی به فرماندهی سروان عباس دلسوز که ما با آنها ارتباط تنگاتنگی در خصوص عملیات منطقه داشتیم، ستوانی به نام صدری به شهادت رسیده بود. او بر اثر اصابت گلوله توپخانه به بدنش کاملاً تکه پاره شده بود و متأسفانه چیزی از آن شهید باقی نمانده بود که ما از شنیدن این خبر خیلی متأثر شدیم. در آن روزها منطقه ارتفاعات الله اکبر مرتب زیر آتش توپخانه دشمن بود و هر روز یگان‌های مستقر در آن منطقه تلفاتی را متحمل می‌شدند که با شنیدن آن خبرهای تأسف‌آور همه ناراحت می‌شدند.

روز ۶۰/۸/۱۱، فرمانده گردان جناب سرهنگ آجوری بعد از مدتی اقامت در تهران به منظور انجام کارهای اداری جهت اعزام به خارج از کشور به همراه ستوان غلامرضا مجیری تهرانی کمک معاون آتشباریکم و افسر عامل گردان به منطقه آمدند و همه از حضورشان در منطقه خوشحال شدند. اعزام او به خارج از کشور برای خرید سلاح منتفی شده بود و به منطقه بازگشته بود.

روز ۶۰/۸/۱۲، جناب سرهنگ علی صیادشیرازی در منطقه عملیاتی الله اکبر و در قرارگاه تیپ ۳ زرهی حضور یافت. ایشان پس از انتصاب به سمت فرماندهی نیروی زمینی، از یگان‌های نیروی زمینی در مناطق مختلف عملیاتی به دقت بازدید می‌کرد تا برای اجرای عملیات‌هایی که در نظر داشتند از آمادگی رزمی یگان‌ها مطلع و آنها را ارزیابی و کمبودها و نارسایی‌ها را مرتفع می‌کرد. ایشان در آن روز از یگان‌های تیپ ۳ زرهی و آمادگی آنها خصوصاً گردان‌های ۲۶۱ و ۲۹۳ تانک بازدید کرد.

حوادث روز پنجشنبه چهاردهم الی شنبه بیست و سوم آبان ماه

روز ۶۰/۸/۱۴، فرمانده گردان به همراه سروان مهدی دامغانیان به آتشبار یکم آمدند و از نزدیک با همه نفرات آتشبار دیدار کردند و به همه نفرات آتشبار متذکر شدند که آمادگی کامل برای عملیات بعدی داشته باشید که هر لحظه ممکن است اجرا شود و سعی کردند با

صحبت‌هایش به همه روحیه بدهند. سپس به قرار گاه تیپ ۳ زرهی و دیگر یگان‌های مستقر در منطقه رفتند تا ضمن دیدار با فرماندهان آن یگان‌ها هماهنگی‌های لازم را انجام دهند. ساعت ۱۱:۰۰ روز ۱۴/۸/۶۰، هواپیماهای عراق از ارتفاع بالا شهر سوسنگرد را بمباران شدیدی کردند. مواضع ما در شمال غرب سوسنگرد بود و ما می‌توانستیم کاملاً بمباران‌ها را مشاهده کنیم. آتش و دود بسیار وحشتناکی را دیدم. من تا به آن روز در جبهه چنین بمباران شدیدی را ندیده بودم. در همان روز، آتشبار ما و آتشبار دوم در ساعت ۱۲:۰۰ شدیداً توسط هواپیماهای دشمن بمباران شدند که خوشبختانه آسیبی ندیدیم. ماه محرم بود و روزها و شب‌ها نفرات آتشبار در محوطه و سنگرها مشغول عزاداری سالار شهیدان امام حسین (ع) بودند و گاهی در یک آتشبار جمع می‌شدیم و مراسم عزاداری بسیار خوبی برگزار می‌کردیم. دشمن متوجه جابه‌جایی و حمله قریب‌الوقوع نیروهای ایرانی شده بود و مرتباً هواپیماهایش در حال گشت‌زنی در منطقه و بمباران‌های سنگینی بودند تا سازمان رزمی یگان‌ها را برهم زده و شناسایی‌های لازم را به عمل می‌آورند.

روز جمعه ۱۵/۸/۱۳۶۰، آتشبار سوم گردان به فرماندهی ستوان یکم حسین اعتمادی که در منطقه طراح مستقر بود، مورد هجوم هواپیماهای دشمن قرار گرفت و به شدت بمباران شد. ساعت ۱۰:۳۰ جاده سبحانی حوالی سوسنگرد بمباران شد، ساعت ۱۲:۳۰ مجدداً هواپیماهای دشمن مواضع آتشبار یکم، دوم و حوالی آتشبار ارکان که در پشت آتشبار یکم دوم در شرق ارتفاعات الله اکبر بود را بمباران کردند. در ساعت ۲۱:۰۰ به همراه فرمانده گردان و تعدادی از نفرات آتشبار ارکان و دوم در آتشبار یکم مشغول عزاداری و سینه‌زنی بودیم که رأس ساعت ۲۱:۳۰ درگیری شدیدی در منطقه دهلاویه و سوسنگرد به وقوع پیوست. دشمن، آتش بسیار سنگینی روی مواضع یگان‌های مستقر در این مناطق می‌ریخت. درگیری‌ها یک ساعت به طول انجامید که با پاسخ شدید یگان‌های خودی، آتش توپخانه دشمن قطع شد. با این اوصاف ما بعد از اجرای تیراندازی، مراسم عزاداری را تا ساعت ۲۳:۰۰ ادامه دادیم. فکر می‌کنم آن شب، شب عاشورا بود و حال و هوای دیگری داشتیم.

صبح روز شنبه ۱۶/۸/۶۰، فرماندهان آتشبارهای دوم و ارکان گردان با ما هماهنگ کردند که مراسم عزاداری روز عاشورا را در آتشباریکم برگزار نمایند. جناب سروان صالحی فرمانده آتشبار یکم و من به عنوان معاون آتشبار پیش‌بینی‌های لازم را جهت پذیرایی میهمانان و عزاداران حسینی کرده بودیم. روز عاشورا، دشمن ناجوانمردانه ساعت ۹:۰۰ شهر سوسنگرد

را به شدت بمباران و تعدادی از رزمندگان اسلام و مردم را که مشغول عزاداری بودند، به شهادت رساند و تعدادی نیز مجروح شدند. ساعت ۱۲:۲۰ همان روز در موضع آتشبار یکم همگی مشغول عزاداری بودیم و جمع ما تقریباً یکصد نفر می شد. ظهر عاشورا بود که ناگهان صدای مهبیبی به گوش رسید. موضع آتشبار یکم توسط جنگنده های دشمن به شدت بمباران شد که با انفجار بمبها همه نفرات پراکنده شدند. همه فریاد می زدند الله اکبر، الله اکبر، یاحسین، یاحسین، جنگ جنگ تا پیروزی. در این لحظات توپ های پدافند ۲۳م و موشک های سهند ۳ آتشبارهای گردان به سرعت و شدت نشان دادند که هواپیماهای عراقی به دلیل آتش زیاد توپ های پدافندهوایی متواری شدند. به علت شرایط حاکم بر منطقه، معاون فرمانده گردان جناب سروان غلامرضا علمی دستور داد صلاح نیست تجمع کنید، لذا همه نفرات به یگان های خود رفتند و خوشبختانه به هیچ کس آسیبی نرسید. مجدداً در ساعت ۱۳:۰۰ پل شهر حمیدیه توسط هواپیماهای دشمن بمباران شد که بمبها به هدف اصابت نکرد و تیراندازی توسط موشک های سهند ۳ و ضدهوایی انجام می شد، ولی به علت سقف پرواز بلند هواپیماها به آنها اصابت نکرد. در آن روز جنگنده های عراق بسیار فعال بودند که خوشبختانه خلبانان شجاع نیروی هوایی ارتش جمهوری اسلامی ایران در ساعت های ۱۰:۰۰، ۱۲:۳۰، ۱۳:۰۰ و ۱۴:۰۰ در جنگ هوایی چهار فروند از جنگنده های مهاجم عراقی را در منطقه اهواز هدف قرار داده و آنها را ساقط کردند. دشمن در آن روز، در دیگر جبهه ها نیز فعالیت مضاعفی داشت که پاسخ شدید دریافت کرد. به علت فعالیت شدید نیروی هوایی عراق، ما از صبح زود و با روشنایی هوا بسیار آماده بودیم تا مورد هجوم قرار نگیریم. به نفرات آتشبار در مورد حملات هوایی شدید دشمن تذکرات لازم را داده بودیم. نفرات توپ های پدافند آتشبار را نیز مرتباً بازدید می کردیم، و لحظه ای اجازه نمی دادیم کسی پشت توپ ضدهوایی نباشد. با آمادگی ۱۰۰ درصد می بایست به مقابله با حملات هوایی دشمن می پرداختیم.

صبح روز یکشنبه ۶۰/۸/۱۷، طبق معمول هواپیماهای عراقی به منطقه هجوم آوردند، واقعاً شرایط بسیار بدی را شاهد بودیم، زیرا مرتباً مورد هجوم هواپیماهای عراقی قرار داشتیم. در آن روز ساعت ۹:۵۰، ۱۰:۰۰، ۱۲:۱۵، ۱۳:۱۵ و ۱۳:۴۰ مواضع ما توسط جنگنده های عراق در چندین نوبت بمباران شد. در آن روز بمب های جنگنده های عراق آتش زا و بسیار تخریب کننده بودند. ساعت ۱۰:۰۰ سخت ترین حملات هوایی را در موضع آتشبار یکم شاهد بودیم. هواپیماهای عراقی با بمب های آتش زا و تخریب کننده و با رگبارهای شدید تیربار هواپیماها، آتشبار را زیر آتش سهمگین بمبها و راکت های خود گرفتند. همه در سنگر انفرادی

پناه گرفته بودیم و آتش وحشتناکی را ناشی از بمب‌های آتش‌زا شاهد بودیم. من و جناب سروان صالحی کنار یکدیگر در سنگر انفرادی بودیم که ناگهان متوجه شدیم رگبار تیربارهای جنگنده‌های عراقی از چپ و راست روی سرمان و موضع آتشبار فرود می‌آید. صحنه بسیار وحشتناکی بود، فقط به نفرات آتشبار فریاد می‌زدیم، سنگر بگیرید. بعد از خاتمه بمباران سریع به طرف توپ‌ها دویدم، دود و خاک و گرد و غبار همه‌جا را فرا گرفته بود. متوجه سرباز صنوبری و سرباز صلح‌جو شدم، سرباز صنوبری از ناحیه شکم مجروح شده بود و شکمش خونریزی شدیدی داشت، ولی او خیلی سرباز با روحیه‌ای بود. هر وقت به او تذکر می‌دادم، صنوبری داخل سنگر برو! به من می‌گفت: جناب سروان ملالی نیست. واقعاً جوان شجاعی بود. وقتی بالای سر او رسیدم، درازکش روی زمین افتاده بود و یکی از ترکش‌های رگبار هواپیماها او را گرفته بود. او در آن حالت چنان دست من را گرفت و فشرد که گویی انتظار مرا می‌کشید. وقتی مرا دید برای چند لحظه آرام گرفت. ولی من با دیدن آن وضعیت، اشک در چشمانم حلقه زد و به او گفتم: صنوبری چقدر گفتم از کلاه آهنی استفاده کن و سنگر بگیر؟ با آن حال و شکم پاره به من گفت: جناب سروان باز هم ملالی نیست. اگر شهید هم شدم که سعادت آن را ندارم، باز هم ملالی نیست، حلالم کن! سریع او و سرباز صلح‌جو را با آمبولانس به بیمارستان انتقال دادیم. سرباز صلح‌جو خوشبختانه بعد از مداوا به یگان بازگشت، اما سرباز صنوبری بعد از یک سال مداوا، طحال و قسمتی از روده‌اش را برداشته بودند. یک روز به من خبر دادند، سرباز صنوبری برگشته به دیدن او رفتم، از خدمت سربازی به دلیل شدت جراحات وارده معاف شده بود. او بسیار لاغر شده بود. وقتی او را در آغوش گرفتم و پرسیدم چطور قهرمان؟ چرا به این شکل و قیافه در آمده‌ای؟ پاسخ داد: جناب سروان ملالی نیست! گاهی اوقات بعد از بمباران‌های هوایی وقتی خودم را جهت کمک به نفرات به صحنه سانحه می‌رساندم، سربازان جوان، خصوصاً تازه‌واردها با صدایی که از هیجان می‌شکست و می‌لرزید شروع به سخن گفتن می‌کردند و من سعی می‌کردم در آن لحظات با آنها صحبت نکنم تا به آرامش برسند. و گاهی هم رویم را بر می‌گرداندم تا شرمنده و خجول نشوند تا بر ترس خود غلبه کنند. گاهی اوقات هم سربازان با گام‌های لرزان به سوی من می‌آمدند و مشاهداتشان را برایم تشریح می‌کردند. من به آنها می‌گفتم: مراقب خودتان باشید و سنگر بگیرید، زیرا هنگام بمباران و گلوله‌باران، قرار گرفتن در زمین باز دور از حزم و احتیاط است. بعد از آنکه با آنها صحبت می‌کردم و روحیه می‌دادم، با قدم‌های محکم و مصمم، سریع به طرف توپ‌های خود می‌رفتند تا مأموریتشان را انجام دهند. من می‌دانستم آنها ذخایر عظیمی از شجاعت در وجودشان هست که برای بروز

آن ابتدا باید بر خویشتن تسلط یابند. نکته‌ای که در مورد بمب‌های آتش‌زا لازم می‌دانم بگویم، این است که بعد از انفجار بمب‌ها، موادی از داخل بمب‌ها به بیرون پرتاب می‌شد، مانند قیر که به هر کجا اصابت می‌نمود، ایجاد حریق می‌کرد. بسیار خطرناک بودند، زیرا اگر روی افراد می‌ریخت تا مغز استخوان سوزاننده بود. یادم می‌آید مدتی بعد از بمباران در اطراف موضع یگان به شیئی مشکی رنگ و مشکوک برخورد نمودم که نظرم را جلب کرد، با پا لگدی به آن زدم، ناگهان آتش گرفت، آن شیئی ته‌مانده بمب‌های آتش‌زا بود که مدت‌ها بعد هم قابل اشتعال بود. در آن روز عراق از جنایت‌های خود دست‌بردار نبود به طوری که دزفول را نیز مورد هجوم قرار داد، که برابر اخبار واصله چهل نفر از هم‌وطنانمان شهید شدند. همچنین اهواز را با توپخانه و هواپیما گلوله‌باران و بمباران کرد که خسارات زیادی به هم‌میهن‌انمان وارد گردید. در روزهای ۶۰/۸/۱۸ و ۶۰/۸/۱۹ مجدداً مواضع ما توسط جنگنده‌های عراقی بمباران شد. تدابیر جدیدی را بکار گرفته بودیم تا آسیب‌پذیری ما به حداقل برسد. تیربارهای کالیبر ۵۰، توپ‌های ۲۳م ضد هوایی و موشک‌های سه‌سند ۳ را به نحوی مستقر کرده بودیم تا با هواپیماهای دشمن قبل از رسیدن به مواضعمان درگیر شویم از طرفی سنگرهای انفرادی را نیز عمیق کرده بودیم. کلیه خدمه‌های توپ‌ها و سایر قسمت‌ها، سنگر انفرادی حفر کرده بودند تا در مواقع بمباران از آنها استفاده نمایند.

روز ۶۰/۸/۱۸، در سه نوبت بمباران شدیم. روز ۶۰/۸/۱۹ در ساعات ۱۰:۰۰، ۱۲:۳۰ و ۱۵:۰۰ مواضع ما همانند روزهای قبل بمباران شد. تبادل آتش توپخانه هم در این روز با شدت ادامه داشت. در منطقه عمل تیپ ۳ زرهی، حوادثی در شرف انجام بود، همه و همه در پی آمادگی یگان خود بودند تا بتوانند عملیات آینده را که بسیار سرنوشت‌ساز بود، با موفقیت به انجام برسانند.

روز ۶۰/۸/۲۰، در ساعات ۱۰:۳۰ و ۱۲:۳۰ و ۱۵:۰۰ مواضع ما توسط هواپیماهای دشمن در چندین نوبت مجدداً بمباران شد. در آن روزها عراق از هواپیماهای بمب افکن توپولف خود نیز برای بمباران‌های سنگین‌تر استفاده که قدرت انفجار و تخریب بمب‌های آنان بسیار زیاد بود. فرمانده گردان بسیار نگران بود، مرتب به آتشبارها سرکشی می‌کرد و دستورات لازم را صادر می‌کرد. او نمی‌خواست گردان قبل از عملیات بستان آسیبی ببیند. افسران ستاد گردان هرروز از آتشبارهای گردان بازدید می‌کردند و دیدبانان گردان نیز در طول روز تنها نبودند، زیرا در هر دیدگاه عناصری از ستاد گردان حضور داشتند و به آنان قوت قلب و روحیه می‌دادند و آخرین تحرکات دشمن را در منطقه گزارش می‌نمودند تا در طرح‌ریزی عملیات لحاظ شود. در

آن روز از ساعت ۲۱:۰۰ درگیری شدیدی با سلاح‌های سنگین در منطقه جابره‌مدان، دهلاویه، غرب ارتفاعات الله‌اکبر و تپه‌سبز و شمال رودخانه کرخه تا صبح ادامه داشت. دشمن دیوانه‌وار تمامی مناطق را زیر آتش گرفته و واقعاً وحشت‌زده بود. توپخانه‌های دشمن هر شب رزمندگان اسلام را در سرتاسر جبهه زیر آتش می‌گرفتند که با پاسخ شدید توپخانه یگان‌های خودی مستقر در منطقه مواجه می‌شدند. روزهای ۲۲ و ۲۳ آبان مجدداً مورد هجوم هواپیماهای دشمن قرار گرفتیم. سنگرهای خود را عمیق‌کنده بودیم، ولی هواپیماها دست بردار نبودند. آنها تصمیم گرفته بودند یگان ما را منهدم نمایند. توپخانه قدرتمندی که تأثیر بسیاری در منطقه داشت، آتش این توپخانه نیروهای عراق را به ستوه آورده بود و مواضع ما به صورت سیبل درآمد بود، از آسمان و زمین بارش بمب و گلوله بر سرمان هر روز ادامه داشت. از صبح تا شب و از شب تا به صبح آرامش نداشتیم. البته خداوند، قدرت و تحمل و صبر عجیبی به ما داده بود. سربازان شجاعانه با سلاح‌های خود هواپیماها را نشانه می‌گرفتند و تکبیرگویان وظیفه خود را انجام می‌دادند. فرمانده گردان هم ما را دلداری می‌داد و بعد از هر بمباران به دلیل نگرانی زیاد با ما تماس می‌گرفت. وقتی به او اطلاع می‌دادیم که تلفاتی نداشتیم، از ته دل خداوند را سپاس می‌گفت: و مرتب به ما گوشزد می‌کرد، مراقب خودتان و سربازانتان باشید، من به شماها نیاز دارم، ارتش، مردم و خانواده‌هایتان به شما نیاز دارند. همیشه می‌گفت شماها چشم و چراغ این ملت هستید، مطمئن باشید تاریخ به شماها افتخار خواهد کرد. واقعاً زیباترین چیز برای ما در زندگیمان وجدانی آسوده بود که تمامی تلاش ما هم این بود که وجدانی آسوده داشته باشیم. ما و دیگر هم‌زمانمان در دیگر یگان‌های مستقر در منطقه الله‌اکبر با تمامی توان خود تا آخرین لحظه تلاش می‌کردیم، زیرا فکر زنده ماندن در قلب کسانی که پس از ما می‌خواستند در امنیت زندگی کنند، ما را زنده نگه می‌داشت و تلاشمان مضاعف می‌گردید. چه در جمع آنها باشیم چه به شهادت می‌رسیدیم. من برای شهدا و هم‌زمانم همانند چشمه‌ای خواهم بود که از تحسین و احترام به آنها برای همیشه فوران خواهد کرد و هیچ‌گاه این چشمه خشک نخواهد شد. افسران، درجه‌داران و سربازان جوان با مشاهده شرایط ما باید به خود بیالند و آیندگان، پدران و مادران از پیوستن فرزندانشان به صفوف رزمندگان احساس غرور نمایند. لذا بی‌مهری‌ها بیش‌ترین نگرانی من و امثال من برای نیروهای دفاعی کشور می‌باشد که ممکن است هر آینه در جنگ بعدی که شاید شدتش هم بیشتر از جنگ قبلی باشد، لطمه بزرگی را به بدنه رزمندگان بزند که فاجعه‌آفرین است.

سرهنگ آجوری (سرتیپ ۲ بازنشسته) فرمانده گردان ۳۸۸ توپخانه از حوادث و اتفاقات آن روزها در دفتر ثبت روزانه خود نوشته است:

حملات هوایی عراق هر روز شدت می‌یافت و مرا نگران کرده بود که مبادا آتشبارها آسیب ببینند. لحظه‌ای آرام و قرار نداشتم، سعی می‌کردم به همه روحیه بدهم اما نگرانی در وجودم موج می‌زد. نگران عملیات آینده بودم، می‌بایست همه گردان را سالم و با آمادگی کامل در عملیات بستان هدایت می‌کردم. نیاز به افسران، درجه‌داران و سربازان شجاع و متخصص گردان داشتم، آنها بودند که می‌بایست رزم نهایی را به انجام برسانند. همه نفرات در طول مدتی که از جنگ گذشته بود، آمادگی‌های بسیاری را کسب کرده و واقعاً شجاعانه می‌جنگیدند. عملکرد آنها در مواقع بحرانی مرا متحیر می‌کرد. هیچ‌کس از بمباران‌ها هراسی نداشت. همه شاد و خندان بودند، فقدان هر کدام از آن دلاورمردان ضایعه‌سنگینی برای گردان بود. لذا مرتب به آنها متذکر می‌شدم که از خود و مجموعه یگانشان مراقبت نمایند.

در روز ۲۴ / ۰۸ / ۶۰، سروان خواجوی رئیس رکن سوم گردان را جهت هماهنگی‌های لازم به توپخانه لشکر ۱۶ زرهی قزوین اعزام کردم و خودم زاغه مهمات‌های آتشبار را بازدید نمودم. دستور ترمیم آنها را دادم تا مهمات‌ها توسط هواپیماهای دشمن منهدم نگردند. ساعت ۱۳:۰۰ برای استراحت به سنگر خودم آمدم. دقایقی بعد یعنی ساعت ۱۳:۱۰ هواپیماهای عراق به طور هم‌زمان دقیق‌ترین حملات هوایی را روی مواضع آتشبار یکم و دوم انجام دادند. معجزه الهی را در این زمان به چشم خود دیدم. در یک متری توپ‌ها و سنگر سربازان راکت‌هایی پرتاب شد، فاصله راکت‌ها با توپ‌ها و سنگر سربازان و دیگر نفرات آتشبارها بسیار کم بود. اما خوشبختانه با لطف خداوند به هیچ‌کس آسیبی وارد نگردید. بعضی از راکت‌ها هم عمل نکرده بودند. وقتی آنها را با جرثقیل از زمین بیرون می‌کشیدیم، هرکدام حدود یک تن وزن داشتند. واقعاً عراقی‌ها چه تصمیمی داشتند؟ آنچه را که می‌توانستند، انجام دادند. واقعاً اراده سربازان یگانم را تحسین می‌کنم که هیچ‌وقت تسلیم نشدند و خللی در اراده پولادین آنان به وجود نیامد. درود بر همگی آنها.

حوادث روزهای یکشنبه بیست و چهارم الی سه‌شنبه بیست و ششم آبان ماه ۶۰

روز یکشنبه ۲۴/۸/۶۰، در ساعت ۱۳:۴۰ مجدداً هواپیماهای دشمن به مواضع ما یورش آوردند و بمباران کردند. در ساعت ۱۵:۳۰ سوسنگرد هم‌مورد تهاجم قرار گرفت. نکته‌ای که ضروری می‌دانم به آن اشاره کنم این است که خلبانان عراقی در نبردهای هوایی بسیار پایین‌تر از استانداردهای لازم رفتار می‌کردند. در واقع یکی از مشکلات عراق در طول جنگ نداشتن نیروی انسانی کارآزموده برای استفاده از سلاح‌های مدرنی بود که به دست می‌آورد. عراق هیچ‌وقت نتوانست از حداکثر ظرفیت آن سلاح‌ها استفاده کند. برای نمونه چهار سال پس از تحویل هواپیماهای سوخو ۲۴ به عراق، هیچ‌کدام از هواپیماها بهره‌برداری نشده بودند. حتی امروز نیز نمی‌توان تخمین زد که چه تعداد از عراقی‌های کشته شده در طول جنگ، مستقیم و در اثر رویارویی با ایران کشته شده‌اند و چه تعداد از آنان در اثر ضعف فرماندهی و یا اشتباه در کاربرد تسلیحات پیشرفته و مشکل عدم بهره‌برداری صحیح از آن تسلیحات پیشرفته بوده، که این مشکل فقط در نیروی هوایی این کشور وجود نداشت، بلکه در نیروی زمینی این کشور هم به وضوح دیده می‌شد. برای نمونه خدمه تانک‌های عراقی، گونه‌ای از تانک‌های ساخت شوروی که مدرن بودند را در طول جنگ هرگز نتوانستند از سامانه دید در شب تانک‌ها استفاده کنند. چرا که آنها درک نمی‌کردند که تانک‌های آنان به چنین سامانه‌ای مجهز است. تا سال ۱۹۸۳ عراق حدود ۲۰۰ هواپیمای خود را از دست داده بود و بخشی این خسارات نه در جنگ با ایران، بلکه در اثر تصادف و سوانح غیرجنگی و مشکلات تعمیر و نگهداری به وجود آمده بود. خلبانان عراقی به‌هیچ‌عنوان از نظر آموزشی و جسارت و شجاعت در حد و قواره‌های خلبانان ایرانی نبودند. خلبانان ایرانی در طول جنگ ایران و عراق نه تنها با عراقی‌ها می‌جنگیدند، بلکه با خلبانانی با ملیت‌های مختلف از سراسر دنیا نیز می‌جنگیدند. خلبانان برخی از میگ‌های ۲۱ و میگ‌های ۲۳ عراق مصری بودند و خلبانان برخی از میراژهای اف ۱ بین سال‌های ۱۹۸۵ تا ۱۹۸۶ بلژیکی، افریقای جنوبی، استرالیایی و در یک مورد حتی آمریکایی نیز بودند. به علاوه، خلبانان فرانسوی و اردنی نیز به عنوان معلم خلبانان کار می‌کردند. شوروی‌ها و آلمان شرقی‌ها به عنوان خلبان میگ ۲۵ در عملیات‌ها شرکت داشتند. بیشتر گزارش‌هایی که درباره استقرار خلبانان شوروی در عراق است، حکایت از آن دارد که این خلبانان دائماً با اف ۱۴ها برخورد داشته و چندین میگ ۲۵ با خلبان روسی سرنگون شده است. معمولاً روس‌ها چندین خلبان باتجربه خود را برای این عملیات می‌فرستادند. در اینکه خلبانان روسی در جنگ عراق علیه

ایران شرکت داشتند، هیچ شکی وجود ندارد. پسرعموی من که دندانپزشک است روزی در خصوص جنگ و شجاعت خلبانان ایرانی و رزمندگان اسلام به من می‌گفت:

بعد از جنگ، من در کشور اوکراین مشغول تحصیل بودم، یک روز یک شخص روسی به من مراجعه کرد. در حین مداوای دندان او پرسیدم شغلت چیست؟ او گفت من خلبان جنگنده هستم. سپس در بین صحبت‌هایش گفت، در جنگ عراق علیه ایران شرکت داشته‌ام و خاک ایران را زیاد بمباران کرده‌ام. البته آن خلبان روسی نمی‌دانست که من یک پزشک ایرانی هستم. او در مورد حملات هوایی به خاک ایران زیاد صحبت کرد و از شجاعت خلبانان و رزمندگان ایرانی هم تعریف زیادی می‌کرد که در آن لحظات به خود می‌بالیدم که یک ایرانی هستم. یک پزشک روسی هم که استاد من بود، در همان لحظات در مطب حضور داشت که شاهد و ناظر صحبت‌های ما بود. او می‌دانست که من یک ایرانی هستم، بعد از اینکه آن خلبان مطب را ترک نمود، آن پزشک روسی نسبت به صحبت‌های خلبان روسی بسیار اظهار تأسف کرد و به نوعی شرمنده شده بود. ولی من به او گفتم ما در جنگ فقط با عراق نمی‌جنگیدیم، بلکه با تمام دنیا می‌جنگیدیم که خوشبختانه در تاریخ برای همیشه مردمی سرافراز باقی خواهیم ماند.

وقتی من این صحبت‌ها را شنیدم، واقعاً متعجب و بسیار ناراحت شدم و پیش خودم گفتم، خدایا ما در آن زمان با چه کسانی می‌جنگیدیم. همه و همه به عراق کمک می‌کردند ولی از طرفی هم پی به عظمت و بزرگی رزمندگان دلیر کشور عزیزمان خصوصاً خلبانان شجاع نیروی هوایی ارتش بردم.

از ساعت ۲۳۰۰ شب ۶۰/۸/۲۴، درگیری شدیدی با توپخانه و تانک در جبهه الله‌اکبر و دهلاویه شروع شد که بلافاصله همه در مواضع خود قرار گرفته و آماده اجرای مأموریت شدند. از یکایک توپ‌ها بازدید به عمل آمد. همه با روحیه عالی آمادگی کامل داشتند. تبادل آتش توپخانه بین طرفین تا ساعت ۰۴۰۰ روز ۶۰/۸/۲۵، ادامه داشت و کم‌کم از شدت آن در ساعت ۰۴۳۰ کاسته شد و در ساعت ۰۵۰۰ سکوت مجدداً همه‌جا را فرا گرفت.

از ساعت ۱۱:۳۰ روز ۶۰/۸/۲۵، توپخانه دشمن ضلع شمالی ارتفاعات الله‌اکبر را به مدت نیم ساعت مورد هدف قرار داد و در ساعت ۱۳:۴۰ هواپیماهای دشمن روستای سبحانیه را بمباران کردند که دود ناشی از آن منطقه را پوشاند. از ساعت ۲۲:۰۰ در خط مقدم درگیری یگان‌ها تا صبح روز بعد ادامه داشت.

اضافه شدن یگان‌های مختلف در منطقه کاملاً مشهود بود. یگان‌های توپخانه، تانک، پیاده، سپاه پاسداران و همچنین شناسایی‌ها از منطقه و ورود افراد جدیدی را به منطقه شاهد بودیم. برای کسب اطلاعات بیشتر، لازم دانستم تا به مواضع اطراف خود رفته و از آخرین اوضاع منطقه مطلع شوم، ضمن اینکه ارتباط و تماس با آنها ضروری به نظر می‌رسید. به همین منظور سعی کردم ابتدا به یگان‌های گروه ۳۳ توپخانه و ملاقات دوستانم که مدت‌ها بود آنها را ندیده بودم، بروم. بعد از دیدن دوستانم در گروه ۳۳ توپخانه تصمیم گرفتم به یگان‌های لشکر ۹۲ زرهی، تیپ ۵۵ هوارد و لشکر ۱۶ زرهی نیز بروم. ابتدا به گردان‌های توپخانه ۳۲۰ و ۳۳۰ توپخانه ۱۵۵ م خودکشی که در ارتفاعات الله‌اکبر، بین ارتفاعات الله‌اکبر و شحیطیه مستقر بودند، رفتم. ستوان غلامرضا شیری از همدوره‌ای‌هایم در دانشکده افسری را ملاقات کردم، شب در سنگر او بودیم و صحبت می‌کردیم، از جنگ، از خانواده‌هایمان، از دوستانمان در دیگر نقاط جبهه، اوضاع منطقه را از او جویا شدم. اخباری که دیدبانان آن گردان داده بودند، برایم بسیار جالب بود. آن شب ستوان مسعود کاوه هم به جمع ما اضافه شد، افسری خوب و از نظر روحی بسیار شاد بود. تا نیمه‌های شب با آنها بودم سپس به آتشبار خودم که در نزدیکی آنان بود، بازگشتم. از آنها شنیدم که ستوان علی بختیاری‌نیا که او هم هم‌دوره من بود، در شرق ارتفاعات الله‌اکبر در یگان مهندسی رزمی مستقر می‌باشد. تصمیم گرفتم او را هم ملاقات کنم. صبح روز بعد به دیدار او رفتم. از دیدنش خیلی خوشحال شدم، او به من گفت که هر شب به شناسایی می‌رود و مشغول جمع‌آوری مین‌های عراقی در خطوط مقدم است. از استحکامات قوی عراقی‌ها صحبت کرد و می‌گفت: کار بسیار سختی در پیش دارد. مأموریتش بسیار سخت و مسئولیت بسیار سنگینی دارد. زیرا می‌بایست مین‌های جاده الله‌اکبر-بستان را برای حرکت یگان‌های زرهی و پیاده جمع‌آوری و جاده را پاکسازی نماید. ایشان هم از نفرات گروه ۳۳ توپخانه بود که به همراه سرهنگ تبریزی در آن منطقه مأموریت دشواری داشتند. او به من گفت: هر موقع نیاز به وسایل مهندسی داشتی به من بگو تا برایت تأمین کنم. نیازمندی‌هایی از قبیل لودر، بولدوزر و... الحق در عملیات بستان در احداث سنگرهای آتشبار کمک بسیار زیادی به من کرد و کمک‌های او آسیب‌پذیری آتشبار من را در بمباران‌های هوایی دشمن به حداقل رساند. هنگامی که از او خداحافظی می‌کردم، مرا در آغوش گرفت و گفت:

"ممکن است ما دیگر همدیگر را نبینیم، مأموریتی را که من دارم، احتمال زنده ماندنم بسیار کم است."

خودکاری از جیش بیرون درآورد و به من داد و گفت:

"به فرزندم بگو، من با این خودکار وصیت‌نامه خودم را نوشته‌ام، آن را یادگاری نگه دار، اگر شهید شدم، به او بگو من در چه موقعیتی بودم و چه کارهایی را برای این مملکت در جنگ انجام داده‌ام."

من به او گفتم: ما بالأخره پاداش کارهایی که انجام داده‌ایم و می‌دهیم را خواهیم گرفت. شکی ندارم، زیرا خداوند درباره ما قضاوت خواهد کرد، نه فقط بعد از مرگ، بلکه او در هر لحظه اعمال ما را قضاوت می‌کند و اوست که پاداش ما را خواهد داد. چه شهید بشویم و یا زنده بمانیم، به او توکل کن. اشک در چشمانم حلقه زد و دوباره روی او را بوسیدم و گفتم: حتماً بعد از عملیات بستان همدیگر را خواهیم دید. سپس از او جدا شدم (وضعیت پاکسازی جاده الله اکبر-بستان را در جای خود توضیح خواهم داد). واقعاً در زندگی لحظاتی است که اگر اشکی بریزیم، انسان‌های بهتری می‌شویم.

روز بعد به پادگان دشت آزادگان رفتم تا از خودروهائیمان که در حال تعمیر بودند، بازدید کنم. سراغ ستوان یار اژدری جمعی تیپ ۳ زرهی لشکر ۹۲ رفتم. ایشان از دوستان سرگروهان آتشبار ستوان یار الماس بازاران بودند. او کمک بسیاری در تعمیر و نگهداری خودروهای ما می‌کرد. خارج از قواره‌های سازمانی، به دلیل دوستی چندین ساله‌اش با سرگروهان آتشبار، واقعاً به ما کمک می‌کرد. چندین خودروی خراب و تعمیری داشتیم که همه آنها را تعمیر و حاضر به کار کرده بود. بهتر است یادی هم از افراد زحمتکش و بی‌ادعای جهاد اصفهان که در پادگان دشت آزادگان مستقر شده بودند، کرده باشم. افرادی در پادگان به عنوان مکانیک، باطری‌ساز و... بسیار متخصص حضور یافته بودند و بدون وقفه تعمیرات خودرویی را انجام می‌دادند و در راه اندازی خودروها به یگان‌ها کمک زیادی می‌کردند، ادعایی هم نداشتند و با جان و دل کار می‌کردند و روحیه فوق‌العاده متعالی داشتند. من هر وقت در خصوص تعمیرات خودروهای آتشبار به آنها مراجعه کردم، تمامی تلاش آنها کمک کردن بود. حال نمی‌دانم آن مردان خدایی، آن مردان بی‌ادعا، کجا هستند؟ پادشان به خیر، آیا می‌توان دیگر چنین افرادی را با آن روحیه جهادی آموزش داد؟ آن روحیه برای زمانی است که همه پاک و زلال هستند. خدمت کردن به مردم و مملکت همان روحیه بی‌ادعایی و بزرگواری را طلب می‌کند که آن جهادگران داشتند. بدون هیچ‌گونه چشمداشتی از همه چیز خود گذشته بودند تا خود را فدای مردم و کشورشان و آرمان‌هایشان کنند. واقعاً دست‌هایی که خدمت می‌کنند، مقدس‌تر

از لب‌هایی هستند که دعا می‌خوانند. درود بر شرف و غیرت آن بزرگواران عرصه جنگ! بعد از دیدار ایشان به طرف حمیدیه و سپس سوسنگرد رفتم تا اوضاع را از نزدیک مشاهده نمایم. در راه چندین مرتبه، جاده و اطراف جاده توسط هواپیماها بمباران شد که مجبور شدم از خودرو پیاده شده و در کنار جاده با سرباز راننده سنگر بگیریم. سعی داشتم از طرف سوسنگرد به طرف دهلاویه بروم تا از نزدیک شاهد حضور یگان‌ها و عملیات آنها و جمع‌آوری اطلاعات باشم. در همین اثنا به خودرویی برخوردیم، یکی از دوستانم که جمعی تیپ ۵۵ هواپرد بود به نام ستوان جهانگیر خوش‌خواهر را دیدم. از اوضاع و احوال منطقه جويا شدم، اخبار و اطلاعات خوبی را به من داد که حاکی از مواضع محکم عراقی‌ها در غرب سوسنگرد بود. با او قرار گذاشتم تا یک روز به آتشبار ما بیاید و ساعاتی را با هم باشیم، ولی متأسفانه روزهای بعد خبر شهادت وی را به من دادند. ایشان همان شب در یک شناسایی شب مورد اصابت گلوله‌های تیربار عراقی‌ها قرار گرفته و به شهادت رسیده بود. قبلاً هم در آن منطقه دیگر هم دوره‌ای من بنام ستوان محمد وزیری در نزدیکی هویزه به شهادت رسیده بود. هر دوی آنها در دانشکده افسری با من در یک گروهان بودند. روحشان شاد و یادشان گرامی باد.

روزها یکی پس از دیگری سپری می‌شد و آماده می‌شدیم تا بزرگ‌ترین عملیات را انجام دهیم، مرتباً یگان‌ها مورد بازدید قرار می‌گرفتند. نفرات هم خود را آماده می‌کردند تا افتخار بزرگ دیگری برای کشورشان کسب کنند.

سروان مهدی دامغانیان (سرتیپ ۲ بازنشسته) رئیس رکن یکم گردان از حوادث روزهای شنبه شانزدهم الی سه‌شنبه نوزدهم آبان‌ماه در دفتر ثبت روزانه خود نوشته است:

در آن ایام که قبل از عملیات طریق‌القدس بود، آتشبارهای گردان ۳۸۸ توپخانه و دیگر یگان‌های مستقر در منطقه شدیداً بمباران می‌شدند. مکاتبات زیادی را در این زمینه با رده‌های بالا انجام می‌دادیم. بیش از یک ماه به صورت مستمر بمباران می‌شدیم. نیروی هوایی عراق به شدت برتری پیدا کرده بود و همه‌روزه منطقه عملیاتی الله‌اکبر، سوسنگرد، حمیدیه و... را در چندین نوبت بمباران می‌کرد. و از این جهت واقعاً آزرده شده بودیم. اصلاً گویی ما هواپیما یا رادار و یا ضدهوایی نداشتیم. هواپیماهای عراقی با گستاخی تمام منطقه را بمباران می‌کردند، خوشبختانه خدا با ما بود و انگارنه‌انگار که بمباران می‌شدیم، آن هم بمباران به وسیله هواپیماهای توپولوف، میگ و میراژ. شدت بمباران‌ها هم به قدری بود که بمب‌ها تا عمق پنج متر و قطر زیادی

گودال ایجاد می کردند. بمب‌های خوشه‌ای هم همانند زرنیخ عمل می کردند و اگر به آهن هم برخورد می کردند آتش ایجاد می کردند چه رسد به جان رزمندگان، واقعاً وحشتناک بودند!

فرمانده گردان در تاریخ ۶۰/۸/۱۶ به همراه ستوان داود صادقی جهت تعیین موضع جدیدی به آتشبار سوم در منطقه طراح رفتند. حدود ساعت ۰۹۰۰ هواپیماهای دشمن در آسمان منطقه ظاهر شدند که سوسنگرد و پل حمیدیه را بمباران کردند و از طرفی حدود ساعت ۱۲۳۰ منطقه ما خصوصاً آتشبار یکم را که بیش از یکصد نفر در حال عزاداری بودند، با بمب‌های خوشه‌ای بمباران نمودند. بمب‌های خوشه‌ای که از آسمان به زمین در حال فرود بودند را می دیدیم که واقعاً وحشتناک بود. خوشبختانه بمب‌ها به فاصله صد متری نفرات اصابت کرده و منفجر شدند و همه نفرات جان سالم به در بردند. از طرفی دیدبانان خبر دادند که هواپیماهای دشمن منطقه آنان را نیز بمباران کرده و مهمات گروهان پیاده و آنان به آتش کشیده شده است. خوشحال کننده بود که به کسی آسیبی نرسیده بود، اما بمباران‌ها ترس و وحشت خاصی ایجاد کرده بود. بعد از بمباران، به سوی آتشبار یکم حرکت کردم و نزد ستوان یکم علی اکبر اصلانی رفتم. او در کنار یکی از سربازانش که جدیدالورود و بر اثر بمباران هوایی موج انفجار گرفته بود و از ترس غش کرده و لکنت زبان گرفته بود، مشغول مداوا و دلداری به او بود. هر چند خودش هم همیشه از حمله هواپیماها وحشت داشت و دل خوشی نداشت. زیرا صحنه وحشتناک و بدی در اوایل جنگ درست در همان منطقه برایش رقم خورده بود. چون در یک بمباران شدید هوایی که خیلی ناگهانی صورت گرفت، او بر اثر موج انفجار راکت و بمب که به نزدیکی اش اصابت کرده بود، چند متری به هوا پرتاب شد و آسیب هم دیده بود و همانند انسان مار گزیده از مار هراس داشت. در آتشبار یکم بودم که مجدداً بعد از نیم ساعت مورد هجوم قرار گرفتیم و تعدادی هواپیما را هم دیدیم که به طرف اهواز می رفتند.

روز ۶۰/۸/۱۷ نیز در چندین نوبت مورد حمله هواپیماهای دشمن قرار گرفتیم که بیشترین حملات روی آتشبار یکم بود. قصد تغییر موضع آتشبار یکم را داشتیم که دیدیم به صلاح نیست و ممکن است روحیه نفرات تخریب شود و فرمانده گردان با تغییر موضع مخالفت کرد.

روز ۶۰/۸/۱۸ نیز آتشبار یکم در ساعت ۱۱۰۰ بمباران شد که منجر به مجروح شدن دو نفر سرباز گردید که یکی سطحی و دیگری به بیمارستان انتقال یافت و به علت شدت جراحات وارده بستری شد. روحیه نفرات آتشبار یکم کمی متزلزل شده بود و هواپیماها امان آنها را بریده بودند و همه به واسطه بمباران‌های پیاپی، انتظار بمباران‌های بعدی را با ترس و وحشت می‌کشیدند. وقتی ستوان صالحی، ستوان اصلانی و سرگروه‌بان بازپاران را می‌دیدیم که مرتب در تکاپو بودند و سروصورتشان را دود و گردوغبار گرفته بود، واقعاً دلم برایشان می‌سوخت. نفرات آتشبار را هم می‌دیدم زیر گردوغبار ناشی از بمباران‌های شدید روزها را به سختی و مشقت سپری می‌کردند. گویا هواپیماهای دشمن تصمیم گرفته بودند، آتشبار یکم را به هر نحوی که شده در منطقه منهدم نمایند. مرتب برایشان دعا می‌کردم، ولی روزگار ما هم بهتر از آنها نبود. در آن برتری‌های هوایی خیلی از کشورها به صدام کمک می‌کردند، خود صدام اذعان کرده بود که ۲۲ کشور به عراق در جنگ کمک می‌کنند. ما چاره‌ای نداشتیم، می‌بایست تمامی آن رنج‌ها و مشقات را تحمل می‌کردیم تا در زمان مناسب حسابشان را کف دستشان می‌گذاشتیم.

روز سه‌شنبه ۶۰/۸/۱۹، من به همراه فرمانده گردان به قرارگاه تیپ ۳ زرهی رفتیم و با جناب سرهنگ بهرامی فرمانده تیپ راجع به مواضع گردان و خطرات بمباران‌های هوایی دشمن و نیازمندی‌های مهندسی گفتگو کردیم. ما به عرض ایشان رساندیم، همان‌طور که شاهد و ناظر هستید، روزانه در چندین نوبت آتشبارهای گردان بمباران می‌شوند و نفرات در تشویش و نگرانی به سر می‌برند. ما هم نگران هستیم که هواپیماهای دشمن گردان را نابود کنند. به هر ترتیب، با مهندسی جهاد هماهنگی‌هایی به عمل آمد تا در مورد نیازمندی‌های گردان اقدام نمایند. البته مهندسی جهاد شدیداً مشغول احداث جاده رملی بودند و لودر و بولدوزرهایشان درگیر بود، اما چون همه در منطقه شاهد و ناظر بمباران‌های هوایی روی آتشبارهای گردان ما بودند، مهندسی جهاد هم دلش برای ما سوخت و به سرعت اقدام کرد. در برگشت از تیپ به آتشبار یکم رفتیم تا در کنار آنها باشیم و کمی به نفرات آتشبار روحیه بدهیم که هنگام صرف ناهار هواپیماها حمله شدیدی را انجام دادند و با رگبار و بمب آتشبار را مورد هجوم قرار دادند که خوشبختانه تلفاتی به همراه نداشت. نفرات آتشبار به

بمباران‌ها عادت کرده بودند و خیلی سریع با شنیدن صدای هواپیماها سنگ می‌گرفتند و بعد از حمله هم به کارهای خودشان می‌پرداختند که روحیه آنان برایمان واقعاً ستودنی بود. عصر همان روز فرماندهان آتشبارها در گردان جمع شدند و نسبت به تعدیل درجه‌داران آتشبارها جهت عملیات آینده تصمیماتی گرفته شد. روزها بر همین منوال می‌گذشت و با سختی‌های بسیاری دست‌وپنجه نرم می‌کردیم، ما برای عملیات بزرگی مهیا می‌شدیم. روزها فرماندهان به شناسایی می‌رفتند و تمامی تلاش‌ها در راستای عملیات طریق القدس و فتح بستان بود.

سرهنگ آجوری فرمانده گردان ۳۸۸ توپخانه از حوادث روزهای پنجشنبه بیست‌وهشتم آبان الی سه‌شنبه سوم آذرماه در دفتر ثبت روزانه خود نوشته است:

ساعت ۸:۰۰ آن روز به همراه سروان حسین خواجوی رئیس رکن سوم گردان به خط مقدم رفتیم. با فرمانده گردان ۲۶۱ تانک سرگرد اخوان و افسران ملاقات کردیم همه با روحیه عالی رویاروی دشمن در سنگرهای خود قرار داشتند. در همان جا با دیدبان خودمان ستوان عسگری و سربازان همراهش سرباز فولادی و شهرکی نیز دیدار کردیم. راجع به مسائل دیدبانی نکاتی به آنها گوشزد شد، وضعیت دشمن و منطقه را از دیدبانان جویا شدم که کاملاً به منطقه و وظایف خودشان آگاهی داشتند و از روحیه خوبی هم برخوردار بودند. به آنها روحیه دادم، صحبت‌های لازم را با آنها کردم سپس آنجا را ترک کردیم. در برگشت از آنجا با فرمانده تیپ ۳ زرهی دیداری داشتیم و در خصوص مسائل جاری صحبت کردیم که روند خوبی طی می‌شد. ایشان بسیار امیدوار بود که پیروز خواهیم شد. با فرمانده گردان ۳۳۰ توپخانه ۱۵۵م خودکشی سرهنگ سرپاسی ملاقات کردیم و از آنجا به گردان ۳۱۸ توپخانه ۱۵۵م خودکشی به فرماندهی سرهنگ دوم ابراهیمی رفتیم و با سروان ریاحی و افسران همراهش در مورد عملیات و مأموریت آینده یگان‌ها صحبت و هماهنگی‌های لازم را انجام دادیم. همه تلاش‌ها در جهت اجرای بهتر مأموریت آتی بود. در ساعت ۱۲:۰۰ به مواضع گردان ۳۴۳ توپخانه ۱۳۰م در شرق ارتفاعات الله‌اکبر رسیدیم و با سرگرد داود مشیری فرمانده گردان و سروان کشاورز و سروان عریان صحبت‌های لازم را در خصوص عملیات کردیم. همه امیدها دال بر پیروزی بود، ولی باید نکات مهم راجع به هماهنگی کامل

بین لشکر ۱۶ زرهی و لشکر ۹۲ زرهی و سایر یگان‌های شرکت‌کننده در عملیات انجام می‌گرفت. تمرینات لازم روی زمین انجام و کلیه ابهامات را باید از میان برمی‌داشتیم که بتوان به پیروزی دست یافت. ما خود را هر روز برای مواجه شدن جهت اتفاقات بزرگ و عالی آماده می‌کردیم. ما انتظار وقوع حوادث مهمی را داشتیم و با اشتیاق فراوان روزشماری می‌کردیم. آن اتفاق بزرگ در شرف رخ دادن بود و می‌بایست انتظار می‌کشیدیم و خود را در برابر آن اتفاقات عظیم می‌سنجیدیم.

روزهای ۲۹ و ۳۰ آبان، تمامی تلاش گردان در جهت آماده‌سازی تجهیزات و شمارش سلاح‌ها و آموزش نفرات بود. عناصر مختلفی هم از لشکرهای ۹۲ و ۱۶ زرهی مرتباً در رفت و آمد و هماهنگی بودند. سروان ریاحی افسر رابط گردان ۳۱۸ توپخانه کمک مستقیم تیپ ۳ زرهی مرتباً در حال هماهنگی و رفت‌وآمد به یگان ما و دیگر یگان‌های توپخانه بود تا آخرین تغییرات در طرح‌ریزی آتش را به اطلاع رسانده و اطمینان حاصل نماید که یگان‌های تیرانداز از آخرین وضعیت مطلع بوده و به وظایف خودشان آگاهند. در این ایام، هواپیماهای دشمن نیز مرتباً یگان‌ها را بمباران می‌کنند و شناسایی‌های هوایی را انجام می‌دادند.

روز ۱۳/۹/۱۳۶۰، تیم دیدبانی قدیم گردان را در خط تعویض کردیم. دیدبان‌های جدید را بعد از آموزش‌های کافی و تیراندازی‌های بسیار (تیراندازی تفنگ ژ۳، آرپی جی ۷ و نارنجک دستی)، آنها را به سرپرستی ستوان یکم وظیفه سلیمانی به همراه سربازان کریمی، نجفی و جودکی به خط مقدم در منطقه الله‌اکبر اعزام کردیم و در مورد وظایف خطیرشان به آنها تذکرات لازم داده شد. آنان افرادی بودند که جهت عملیات بوستان تربیت شده و آموزش‌های کافی را دیده و از ورزیدگی بالایی برخوردار بودند.

فصل نهم

عملیات طریق القدس (کربلا ۱)

طرح‌ریزی عملیات طریق‌القدس

جناب سرهنگ علی صیادشیرازی، در همان ابتدای شروع فرماندهی خود در نیروی زمینی از افسران قرارگاه مقدم خواسته بود که طرح‌ها و نظرات خود را در زمینه اجرای عملیات آفندی وسیع در منطقه خوزستان به وی ارائه نمایند. قرارگاه جنوب هم به عنوان یک راه‌کار کلی، عملیات در مناطق غرب دزفول و یا غرب سوسنگرد را پیشنهاد کرده بود که در حقیقت از نظرات و طرح‌های تهیه‌شده قبلی آن قرارگاه نشئت می‌گرفت فقط این بار استفاده از نیروهای بسیج و سپاه پاسداران را در بر داشت. در اواخر مهر ۱۳۶۰، قرارگاه مقدم نیروی زمینی در جنوب در محل جدید با نفرات جدید آغاز بکار کرد. تقریباً تمام افسران از استادان دانشکده فرماندهی و ستاد ارتش جمهوری اسلامی انتخاب شده و رسته اکثر آنان نیز توپخانه بود. جنگ نیاز به دانش و تجربه دارد، بدون علم و آگاهی نداشتن به اصول جنگ، نمی‌توان موفقیت به دست آورد. افسران ارتش توانستند در آن شرایط عظمت علم و برتری علمی خود را در طراحی‌های جنگ به رخ دیگران کشیده و خود را به اثبات برسانند. شهید سپهبد صیادشیرازی به این مسئله کاملاً پی برده بود و به همین دلیل عناصر ستاد خود را از افسران باسواد و باتجربه خدمتی در یگان‌های مختلف صف و ستاد و عمدتاً استادان دانشکده فرماندهی و ستاد تعیین و انتخاب کرده بود تا بتواند در عملیات‌ها موفق شود. آنان به اندازه کافی خدمت کرده و باتجربه بودند و با دید بسیار وسیعی طرح‌ریزی‌های جنگ را انجام می‌دادند. طراحی همین افسران زبده منجر به پیروزی‌های بزرگ شد که متأسفانه کمتر در تاریخ جنگ به آنها توجه شده است. مطمئناً پیروزی در جنگ‌ها نتیجه طرح‌ریزی‌های صحیح و منطقی است. بر مبنای تدبیر کلی و طرح ابلاغی مبنی بر اجرای عملیات در منطقه عمومی بستان بررسی‌های مقدماتی آغاز شد. بحث‌های فراوانی در این زمینه به عمل آمد و سرانجام تقدم عمل در جبهه میانی (غرب سوسنگرد و بستان) مورد توافق قرار گرفت و فرم کلی مانور به صورت تک در شمال رودخانه کرخه برای تأمین بستان و تک در جنوب کرخه برای تأمین مناطق غرب سوسنگرد تا کناره شرقی هورالعظیم تعیین شد. دلایل انتخاب این منطقه نسبت به سایر مناطق عملیاتی عبارت بودند از:

- ۱- قطع ارتباط منطقه اشغالی شمالی دشمن یعنی منطقه دزفول با منطقه اشغال جنوبی او در غرب رودخانه کارون و یا شکافتن جبهه دشمن در منطقه خوزستان.

۲- صرفه جوئی در قوا که در طرح ریزی این عملیات اساسی ترین عامل انتخاب این منطقه نبرد بود.

۳- بهره برداری سیاسی، تبلیغاتی، روانی و نظامی علیه رژیم متجاوز عراق که با آزادسازی بستان امکان پذیر می گشت (در شرایط موجود آزادسازی بستان توانمندی نیروهای مسلح را در بازپس گیری شهرها از دشمن مطرح می کرد که ضمن تهییج افکار عمومی و جلب اعتماد آنان به قدرت نیروهای مسلح در دفاع از تجاوز، ضعف و زوال دشمن را نیز به جهانیان نشان می داد).

۴- کسب تجارب عملیاتی و آماده سازی نیروهای خودی برای عملیات بزرگ تر. ستاد جدید، مصمم بود ابتدا در میدان نبرد کوچک تری خود را آزموده و ضمناً با احتمال موفقیت بیشتر در این جبهه، اولین عملیات فرمانده و ستاد جدید در خوزستان را با پیروزی توأم نماید تا از اعتبار لازم و بیشتری برخوردار شوند. فرمانده ما، شهید سپهبد علی صیادشیرازی افسر جوانی بود با شایستگی های بسیار زیاد، آنچنان رفتار مهربانی داشت که محبوب اکثریت واقع شده بود و در امور نظامی گری انضباط خوبی را بین افرادش برقرار کرده بود. او متین ترین فرمانده و انسانی بود که تا آن زمان من در زندگی دیده بودم. او شور و شوق بسیاری داشت و در برخورد با افراد زیردست خود به کرامت انسانی آنها توجه خاصی می نمود و همیشه افراد را به بهتر بودن تشویق می کرد.

تلاش برای یک مانور احاطه ای

با توجه به تجربیات به دست آمده از نبردهای گذشته با دشمن، اجرای مانور جبهه ای همواره با مشکلات و دشواری های فراوان و تحمل تلفات سنگین همراه شده و اغلب هم با عدم موفقیت مواجه گردیده بود. ولی در عوض، اجرای مانور احاطه ای علیه دشمن و تک به جناح و عقبه او سبب ازمه پاشیدگی سریع نیروها و سامانه فرماندهی و سقوط مواضع دشمن شده و نتایج درخشان و چشمگیر و موفقیت آمیزی را به بار آورده بود. محاسن مانور احاطه ای و ارجح بودن آن بر مانور رخنه ای یک وضعیت تاکتیکی بسیار روشنی است و هر فرمانده و طراح عملیاتی در موقع طرح ریزی عملیات، همواره در صدد پیدا کردن راهی برای تهدید جناح و عقبه دشمن و کسب پیروزی سریع و قابل اطمینان با استفاده از این طریق است. به همین دلیل طرفین درگیر همواره توجه خاصی به برقراری تأمین جناح و عقبه خود داشته و اقداماتی را مبذول می دارند تا پهلوه و عقبه خود را از گزند دسترسی دشمن مصون و محفوظ دارند. با در نظر گرفتن این تجارب و آزموده ها بود که پذیرش مانور رخنه ای برای فرماندهان و طراحان مورد تردید واقع شد. به

خصوص که شناسایی‌های به عمل آمده از مواضع پدافندی عراقی‌ها به ویژه در شمال کرخه، آن مواضع را به قدری مستحکم و شکست‌ناپذیر نشان می‌داد که احتمال موفقیت در حمله به آنها بسیار ضعیف و رخنه در آن و شکستن و ساقط کردن آن مواضع را بسیار دشوار و حتی بعید و غیرممکن می‌نمود. در تاریخ ۶۰/۶/۱۱، در آن منطقه، عملیاتی به نام خیبر انجام شده بود که قبلاً به آن اشاره شد. در آن عملیات نیروهای خودی به علت عدم دسترسی به جناحین دشمن ناگزیر از اجرای مانور رخنه‌ای بودند و در نتیجه موفقیت به دست آمده ناچیز و هدف‌های پیش‌بینی شده تأمین نگردید. زیرا دشمن با اتکا به مواضع پدافندی مستحکم و آرایش یافته و پشتیبانی آتش سنگین توپخانه موفق شد تلاش آفندی ما را خنثی کرده و مانع از سقوط خطوط پدافندی خود شود. لذا فرماندهان این مسئله را مورد مطالعه قرار دادند که آیا امکان احاطه و تهدید جناح و عقبه دشمن وجود دارد یا نه و اگر دارد کجا و چطور؟

نتیجه بررسی‌ها این بود که در منطقه جنوبی رودخانه کرخه احاطه دشمن امکان ندارد، زیرا پهلوهای شمالی و جنوبی دشمن در آن منطقه به رودخانه‌های کرخه و نیسان متکی گردیده و گسترش یگان‌های متجاوز به نحوی است که هیچ جناح باز یا ضعیفی که امکان اجرای مانور احاطه‌ای را برای نیروهای مانور کننده فراهم آورد، وجود ندارد و لذا در منطقه عملیاتی جنوب رودخانه کرخه چاره‌ای جز پذیرش مانور رخنه‌ای وجود نداشت. در منطقه عملیاتی شمال رودخانه کرخه نیز تقریباً وضعیت مشابهی وجود داشت؛ به این ترتیب که پهلوهای جنوبی دشمن در آن منطقه به رودخانه کرخه و پهلوهای شمالی به تپه ماهورهای رملی دامنه کوه میشداغ متکی گردیده بود. بنابراین، تهدید جناح جنوبی و دسترسی به عقبه دشمن به خاطر وجود رودخانه کرخه ممکن نبود. زمین‌های رملی شمال نیز غیرقابل عبور بوده و حرکت و مانور نیروها به خصوص نیروهای زرهی و موتوری در آن غیرممکن بود. گرچه معبر باز در جناح شمالی دشمن وجود داشت، ولی به علت رملی بودن زمین از دیدگاه تحرک و مانور نیرو و انجام امور لجستیکی و تدارکاتی، غیرقابل عبور و در واقع یک مانع بود. به همین علت هم نیروهای متجاوز در شمال کرخه پهلوهای چپ خود را جهت برقراری تأمین و جلوگیری از آسیب‌پذیری، به آن منطقه رملی متکی کرده بودند. اما از مدت‌ها پیش در منطقه رملی مزبور شناسایی‌های کامل و دقیقی توسط نیروهای خودی (ارتش و سپاه) انجام گرفته و اطلاعات دقیق و کاملی از وضعیت زمین و دشمن در این منطقه در دست بود. برای دسترسی به جناح دشمن و احاطه نیروهای دشمن در شمال کرخه، بعد از ماه‌ها تلاش، جاده‌ای در رمل‌ها

احداث شد که جاده پیروزی نام گرفت. با پایان یافتن جاده مورد بحث، معابر وصولی جدیدی نیز احداث شد. بدین ترتیب که از قسمت جنوب هر یک از دیدگاه‌های سه‌گانه که قبلاً پیش‌بینی شده بود (دیدگاه‌های ۱، ۲ و ۳) مشرف به منطقه عملیاتی، یک معبر گردانی پیاده نظام، جمعاً سه مسیر جدید جهت وصول به جناح شمالی و عمق دشمن ایجاد گردید. سپس یک معبر مهم نیز از انتهای مسیر شماره ۳ به سمت شمال بستان و در نهایت تنگ چزابه پیش‌بینی، شناسایی و آماده شد که مسافت آن حدود ۲۲ کیلومتر از محل استقرار یگان‌های احتیاط تا هدف (عقبه دشمن) واقع در چزابه بود و ۱۶ کیلومتر از آن مسیر رملی بود. در اثر وزش باد، ماسه‌ها جابه‌جا شده و بستر جاده زیر شن‌های روان پنهان می‌شد. لذا جهت احتراز از چنین وضعی، به ناچار اطراف جاده را با گونی‌های پر از شن و تخته‌های تراورس به صورت دیوارهای مناسب تا ارتفاع دو متر دیوارچینی نمودند و قسمتی از بستر جاده پوشیده از ماسه‌های روان و متحرک بود (تقریباً هشت کیلومتر) که توسط کامیون‌ها خاکریزی و کوبیده و سپس پلیت‌گذاری شد تا از فرورفتن چرخ خودروها و شنی تانک‌ها در بستر آن جلوگیری شود.

زمینه‌های اولیه تفکر و نیاز برای احداث جاده در منطقه رملی

همان‌طور که قبلاً اشاره شد، بعد از عملیات فتح ارتفاعات الله‌اکبر، در تاریخ ۶۰/۶/۱۱ عملیات خیبر انجام گرفت که به علت استحکامات نیروهای عراقی در منطقه عملیات با موفقیت کامل به انجام نرسید. اما تپه کوچک رملی به نام تپه‌سبز که گنجایش یک گروهان پیاده را داشت، در دست نیروهای خودی باقی ماند که روی خاکریز عصا، دارای دید و تیر عالی بود. نیروهای عراقی که متوجه شده بودند از روی آن تپه در معرض دیدبانی قرار گرفته‌اند، آن را به طور مداوم زیر آتش خود داشتند و تلفات تدریجی نیروهای خودی روی این تپه روز به‌روز سنگین‌تر می‌شد. ولی دید و تیر عالی آنکه زیر آتش گرفتن دقیق مواضع دشمن را نیز برای نیروهای خودی مقدور می‌کرد، ارزش فراوان داشت. اکثر دیدبان‌های گردان‌های توپخانه موجود در منطقه روی آن تپه مستقر بودند، دیدبان‌های گردان ۳۸۸ توپخانه ۱۷۵م خودکشی، گردان ۳۴۳ توپخانه ۱۳۰م کشتی، گردان ۳۱۸ توپخانه ۱۵۵م خودکشتی، گردان ۳۳۰ و ۳۲۰ توپخانه ۱۵۵م خودکشتی و... که بیشتر دیدبان‌های توپخانه روی همان تپه به شهادت رسیدند. تپه‌سبز، توسط یک گروهان از تیپ ۳ زرهی لشکر ۹۲ پدافند می‌شد و چون تپه مزبور و مناطق اطراف آن رملی بود، آماد و تدارک آن گروهان به علت غیرقابل عبور بودن زمین‌ها با وسایل نقلیه چرخ‌دار مقدور نبود، لذا برای تسهیل در تدارکات آن یگان، از

دامنه کوه‌های الله‌اکبر و تپه‌های شحیطیه تا پای دامنه تپه‌سبز توسط جهادگران، جاده نسبتاً مناسبی برای حرکت وسایل موتوری با ریختن خاک روی رمل‌ها و کوبیدن آن احداث شد، ولی ادامه آن تا مواضع پدافندی مقدور نگردید. لذا از انتهای آن جاده، آمادها و تدارکات با نفربرهای شنی دار و با زحمت و دشواری فراوان به دست رزمندگان مدافع تپه می‌رسید.

پس از عملیات خیبر و بعد از ملاحظه استحکام مواضع پدافندی دشمن، مانور رخنه‌ای یا جبهه‌ای برای در هم شکستن آن مواضع توسط فرماندهان و افسران ستاد بسیار سنگین برآورد گردید و به علت کمبود نیرو و امکانات لازم، پیشروی به سوی غرب، به منظور بازپس‌گیری شهر بستان، تنها با به کار گرفتن تیپ ۳ زرهی لشکر ۹۲ و یا در جنوب کرخه آزادسازی مناطق غرب سوسنگرد آن هم با تیپ پیاده ۵۵ هوابرد و یک تیپ زرهی از لشکر ۱۶ زرهی منطقی و عملی به نظر نمی‌رسید و ادامه دادن عملیات با وضعیت موجود مقرون به صرفه نبود. لذا تعدادی از طراحان عملیاتی معتقد بودند که به فرض شکستن و ساقط کردن خطوط مقدم پدافندی دشمن، به علت عدم وجود نیروی تازه‌نفس برای استفاده از موفقیت، تأمین هدف‌هایی در عمق و کسب یک برتری محسوس مقدور نبوده و به علت خستگی و تلفات وارده به نیروهای تک‌ور ادامه عملیات و پیشروی بیشتر ممکن نیست و نتیجه عملیات حداکثر چیزی بیش از یک پیشروی چند کیلومتری و تصرف یکی دو خاکریز از دشمن بیشتر نخواهد شد. از سوی دیگر، اساساً اجرای تک‌های محدود نیز دیگر بیش از آن به صرف نیروهای خودی نبود و تأثیراتی سرنوشت‌ساز و تعیین‌کننده در سرنوشت کلی جنگ و جبهه‌ها نداشت. بنابراین برای تعیین تکلیف جنگ و آزادسازی مناطق اشغالی باید به هر نحو به تشکیل و تجهیز یگان‌های رزمی جدیدی که امکان استفاده از موفقیت را در عملیات برای نیروهای خودی فراهم آورند، اقدام شود، زیرا نیروهای موجود حداکثر برای پدافند از مواضع یا یک تک محدود کفایت می‌کردند و با اجرای تک‌های محدود و گام‌به‌گام سال‌ها طول می‌کشید تا نیروهای خودی بتوانند مناطق اشغالی را از دشمن پس بگیرند. با وجود این، پس از عملیات ۶۰/۶/۱۱ چگونگی راه‌های کار برای ادامه عملیات در منطقه مزبور مورد بحث و بررسی مجدد قرار گرفت تا در جبهه‌ها حالت رکود و سکون طولانی پیش نیاید.

شهید سرلشکر فلاحی جانشین وقت ستاد مشترک ارتش به ارزش عملیات در آن منطقه به منظور آزادسازی بستان معتقد بود و می‌گفت:

آزادسازی یک شهر مرزی باعث تقویت روحیه خودی شده و در وضعیت موجود که امکان وارد کردن یک ضربه کلی و اساسی بر دشمن ضعیف است، بازپس گیری شهر بستان تحت عنوان آزادسازی یک شهر دارای نتایج و دستاوردهای نظامی، روانی و تبلیغاتی بسیاری است.

شهید سرلشکر فلاحی جاده‌ای را می‌شناخت که از شمال شهر بستان به سمت تنگ میشداغ (صعده) رفته و از آنجا وارد دشت چهیلا (رقابیه) می‌گردید. این جاده که در زمان‌های پیش در مانورهای نظامی در منطقه بستان مورد استفاده قرار می‌گرفت، به مرور ایام زیر توده‌های شن روان مدفون شده و فقط اینجا و آنجا قسمت‌هایی از آن بیرون مانده بود. ایشان معتقد بود استفاده از جاده مزبور می‌تواند برای حمله و دستیابی به بستان به صورت احاطه‌ای، مورد بررسی قرار گیرد. منظور از ذکر این مطالب این است که یادآوری شود فکر احاطه بستان با عبور از زمین‌های رملی دامنه میشداغ دارای سابقه بوده است. منتها به علت وجود مشکلات و موانع و دشواری‌های فراوان از جمله کمبود نیرو و امکانات مهندسی موجود به اجرا در آوردن آن غیرمقدور به نظر می‌رسید.^۱

فکر احاطه نیروهای دشمن در شمال کرخه و آزادسازی بستان با استفاده از مسیر تنگ میشداغ - بستان، نظر به اینکه به علت ارتفاع آن، از مواضع دشمن قابل دیدبانی بود و حرکت نیروهای خودی را تحت دید و تیر دشمن قرار می‌داد، جامه عمل به خود نپوشید، ولی شهید سرلشکر فلاحی به فکر احداث جاده‌ای از تنگ میشداغ به تپه‌های الله‌اکبر افتاد تا منطقه شمالی رودخانه کرخه را به دشت چهیلا مرتبط ساخته و خط احتمالی بستان عقبه لشکرهای ۱۶ و ۹۲ زرهی را که مرحوم سرلشکر ظهیرنژاد احتمال آن را بعید نمی‌دانست، منتفی سازد. لذا برای تعیین مسیر این جاده شناسایی شروع شد و با امکانات ناچیز مهندسی موجود که در اختیار بود، از سمت تنگ میشداغ احداث آن را آغاز کردند.

بعد از عملیات ۶۰/۶/۱۱ و تصرف تپه‌سبز و کشیدن یک جاده تدارکاتی از ارتفاعات الله‌اکبر به دامنه تپه مزبور، قرار شد که جاده مورد نظر شهید سرلشکر فلاحی (تنگ میشداغ به ارتفاعات الله‌اکبر) به امتداد جاده تپه‌سبز، ارتفاعات الله‌اکبر متصل شده تا مسیر کوتاه‌تری ساخته و پیموده شود، لیکن با محدودیت‌های موجود، تنها قسمت کوتاهی از آن ساخته شد و با شهادت سرلشکر فلاحی کار ساخت جاده مزبور هم توقف گردید. بعد از عملیات الله‌اکبر

۱. بختیاری، مسعود، سرتیپ ۲ (۱۳۸۷)؛ عملیات طریق القدس، تهران، انتشارات ایران سبز، ص ۵۵

تلاش شده بود که از منطقه تپه ماهورهای دامنه میشداغ که متجاوز، پهلوی شمالی خود را برای تأمین، به آن متکی کرده بود، برای رفت‌وآمد عناصر پیاده تا حوالی بستان و کسب اطلاعات از فعالیت‌های دشمن در منطقه شمال رودخانه کرخه استفاده شود. لذا تعدادی از نفرات سپاه و تیپ ۳ لشکر ۹۲ زرهی به سرپرستی یکی از اعضای سپاه خوزستان به نام علی حسینی، شناسایی دقیق مناطق رملی را با جدیت و پشتکار کم‌نظیری آغاز کردند. این عناصر معدود برای خنثی‌سازی هوشیاری دشمن از حضور خود در مناطق رملی، ضمن به کار بستن اقدامات حفاظتی و اطلاعاتی شدید، فعالیت‌ها، اقدامات و حرکات خود را مخفی کرده و برای انجام این مقصود مخفیانه پایگاهی برای اقامت خود در حدود چهار کیلومتری شمال شرقی تپه‌سبز و نزدیک چاه آب متروکه‌ای که در زمان گذشته شتربانان از آن استفاده می‌کردند، برپا و کاملاً استتار نمودند تا هم رفت‌وآمد خودشان را به واحدهای خودی به حداقل رسانیده و جلب توجه نکنند و هم با توجه به دشواری‌های حرکت در رمل‌ها آن هم با پای پیاده، بتوانند با فراغ بال و سهولت و فرصت بیشتری شناسایی‌های خود را انجام دهند. هفته‌های متوالی در شرایط طاقت‌فرسای بیابان‌های خوزستان و طوفان‌های شن و گرمای شدید، آنها با پای پیاده و گاهی با شتر در دل رمل‌های داغ و سوزان به شناسایی پرداخته و سرانجام موفق شدند سه دیدگاه مناسب به شرح زیر روی تپه‌های بلند رملی و مشرف بر مواضع دشمن انتخاب نمایند و از این دیدگاه‌ها اطلاعات دقیق و باارزشی از وضعیت نیروها و مواضع پدافندی و فعالیت‌های دشمن از خط مقدم تا شهر بستان و عقبه آنها کسب نمایند.

۱- دیدگاه اول به فاصله هفت کیلومتری شمال غربی تپه‌سبز روی تپه رملی بلندی که دارای تک‌درخت‌های مخصوص این قبیل نواحی بود، قرار داشت و به خوبی خطوط پدافندی مقدم دشمن را از فاصله پنج الی شش کیلومتری دیدبانی می‌کرد.

۲- دیدگاه دوم به فاصله چهار الی پنج کیلومتری از دیدگاه اول بود و بر منطقه میانی دشمن در شمال رودخانه کرخه تسلط کافی داشت.

۳- دیدگاه سوم به فاصله شش الی هفت کیلومتر از دیدگاه دوم انتخاب شده بود و به عقبه دشمن، شهر بستان و حتی تنگ چزابه دارای دید کافی بود.

پس از دیدگاه سوم دشت باز و وسیعی قرار داشت که تا شهر بستان ادامه می‌یافت و به نام دشت نبعه معروف است.

منطقه رملی طبعاً نمی‌توانست مورد استفاده یگان‌های زرهی قرار بگیرد، زیرا این یگان‌ها از لحاظ حرکت و مانور کاملاً به زمین متکی هستند. سپاه پاسداران، یگان‌های پیاده بسیجی را برای وارد عمل شدن در زمین‌های رملی و احاطه کردن دشمن مناسب می‌دانست و برای این کار یک تیپ متشکل از ۹ گردان پیاده از نیروهای بسیجی را جهت عملیات پیشنهاد نمود. در اجرای یک مانور احاطه‌ای، دو نیرو برای تک‌به‌تک دشمن لازم است. یکی نیروی احاطه‌ای که با اجتناب از مواضع پدافندی مستحکم دشمن و با استفاده از وجود نقاط ضعف در پهلوهای دشمن استفاده کرده و با سرعت خود را به عقبه دشمن رسانده و آن را مورد تهدید قرار می‌دهد و دیگری نیروی فشار مستقیم است که در حقیقت مانور رخنه‌ای را انجام داده و با تک‌مستقیم و سنگینی از روبه‌رو، مواضع مقدم پدافندی دشمن را درگیر می‌نماید.

در طرح مانور این عملیات قرار شد که در جبهه شمالی کرخه یک نیروی فشار مستقیم مرکب از یک تیپ زرهی ارتش و یک تیپ پیاده سپاه به خط مقدم پدافندی دشمن حمله‌ور شده و در آن رخنه کنند و به مجرد ایجاد اولین شکاف در این خاکریز، تیپ دیگر پیاده سپاه که قبلاً در سه نقطه (در حوالی دیدگاه‌های ۱، ۲ و ۳) مستقر و پنهان شده بودند، هم‌زمان در سه ستون به جناح دشمن در جلو، وسط و عقب حمله نمایند (نیروهای احاطه) که با این مانور نیروهای دشمن در شمال کرخه از خط مقدم تا عقبه، تقریباً هم‌زمان از روبه‌رو و پهلو مورد هجوم واقع شده و با درگیر شدن یگان‌های خط مقدم توسط نیروهای فشار مستقیم خودی، یگان‌های احتیاط دشمن در رده‌های مختلف و توپخانه‌ها و عقبه دشمن نیز توسط نیروی احاطه درگیر می‌شد که این کار علاوه بر غافلگیری و ایجاد وحشت و تزلزل روحیه، قدرت هرگونه عکس‌العمل را از متجاوز سلب و قاعدتاً در صورت موفقیت در عملیات در همان ساعات اولیه نبرد، مجبور به پذیرش شکست قطعی در شمال رودخانه کرخه بود. در جنوب رودخانه کرخه امکان احاطه وجود نداشت، ولی مسلم بود که پیروزی در جبهه شمال کرخه اثر مستقیم در کار و عملکرد نیروهای جبهه جنوبی داشته و انجام مأموریت آنها را تسهیل خواهد نمود. تک‌در شمال کرخه، تلاش اصلی نیروها محسوب می‌شد. همچنین تنگ چزابه در شمال شرقی بستان به عنوان هدفی که باید در عقبه دشمن تصرف شود، در نظر گرفته شده که با توجه به ارزش تاکتیکی آن در بستن راه ورودی نیروهای تقویتی دشمن و یا سد راه عقب‌نشینی نیروهای متجاوز در شمال کرخه بهترین هدفی بود که می‌شد انتخاب کرد. تنگ چزابه که در نیمه راه بستان تا خط مرزی ایران و عراق قرار گرفته (هشت کیلومتری شمال شرقی بستان) از

شمال به زمین‌های رملی غیرقابل عبور و از جنوب به زمین‌های مردابی هورالعظیم متکی می‌گردد و با عرضی متغیر از دو تا سه کیلومتر نقطه پدافندی بسیار پرارزشی در معبر حلفائیه - بستان - حمیدیه - اهواز به شمار آمده و در حقیقت یکی از نقاط کنترل‌کننده معبر یاد شده می‌باشد. انتخاب این نقطه به عنوان هدف، یک عامل بسیار مهم و ارزنده و اساسی در انهدام نیروهای عراقی محسوب گردیده و بدون تردید با در دست داشتن این تنگه بود که به رغم تلاش‌های بسیار، عراق نتوانست مجدداً بر شهر بستان دست یابد و ارزش نظامی آن به هیچ‌وجه قابل مقایسه با دهانه بستان یعنی منطقه شمالی بستان تا تپه‌های رملی میشداغ که قبلاً به عنوان هدف منظور شده بود، نبود.

در طرح اولیه عملیاتی، تنگ چزابه به عهده آن قسمت از نیروهای پیاده واگذار گردیده بود که در حوالی دیدگاه سوم استقرار می‌یافتند و نیروی مزبور مأموریت داشت که از شمال به جنوب سرازیر شده و پس از پیمودن یک مسافت هشت کیلومتری در مناطق رملی به جناح دشمن در منطقه شمال بستان نزدیک شده و پس از عبور از میداین مین به یگان‌های توپخانه دشمن که در این ناحیه موضع گرفته بودند حمله‌ور گردیده و پس از انهدام آنها به سمت غرب تغییر جهت دهد و پس از طی یک مسافت ۱۰ الی ۱۱ کیلومتری خود را به تنگ چزابه رسانده و آن را تصرف نماید.

در تکمیل طرح‌ریزی و انجام شناسایی و بررسی‌های بیشتر ملاحظه شد که در عمل، به احتمال بسیار این نیرو که مأموریت تک به عقبه و گلوگاه دشمن (تنگ چزابه) را دارد، به علت خستگی ناشی از درگیری با نیروهای عقبه دشمن و دشواری راهپیمایی طولانی در زمین‌های رملی و کاهش توان رزمی و بُعد مسافت تا تنگ چزابه نخواهد توانست اصلاً و یا به موقع موفق به تصرف تنگ چزابه شود و در نتیجه دشمن فرصت دارد و قادر خواهد بود که با وارد کردن سریع یگان‌های پاتک‌کننده و تقویتی، نیروهای پیاده و خسته و فرسوده ما را در تنگ چزابه مجبور به رزم در وضعیت نامناسب نماید و آنها را در معرض انهدام و از دست دادن موفقیت‌های کسب شده قرار دهد. مشکل ذکر شده به این ترتیب حل می‌شد که در ساعات اولیه نبرد، تنگ چزابه با سرعت و توسط یک نیروی متحرک، ضربتی و قابل اطمینان مورد هجوم قرار گرفته و قبل از آنکه دشمن مجال برای واکنش و درک وضعیت داشته باشد، آن را تأمین نموده و پدافند آن تحکیم شود.

بهترین نیرو برای انجام این منظور، یک گردان تانک و مناسب‌ترین محل برای شروع حرکت این گردان حوالی دیدگاه سوم در ۹ الی ده کیلومتری شمال بستان بود. لذا پیشنهاد گردید

که یک گردان تانک از ارتش مأمور اجرای این مأموریت شود. اما مشکلات این عمل بسیار زیاد و تقریباً لاینحل به نظر می‌رسید.

اول، خطر ناشی از استقرار یک گردان تانک قبل از عملیات در فاصله‌ای تقریباً نزدیک به جناح نیروهای دشمن در عمق ۱۵ الی ۱۶ کیلومتری از خط تماس که طبیعی بود در صورت کشف آن توسط دشمن علاوه بر اینکه عملیات فاش گردیده و بازوی احاطه مانور خنثی می‌گردید، هیچ‌گونه کمکی هم برای جلوگیری از انهدام این گردان تانک و یگان‌های پیاده مستقر در منطقه رملی مقدور نبود و حتی آنها قادر به عقب‌نشینی سریع به سبب زمین رملی نبودند و حداقل دشمن می‌توانست با استفاده از مقدرات هوایی و بمباران سنگین به آن یگان‌ها، صدمات و خسارات شدیدی وارد آورد. علاوه بر همه اینها و پذیرش خطرات احتمالی یاد شده، مشکل عمده این بود که اصولاً چگونه این گردان به حوالی دیدگاه شماره ۳ نقل مکان نماید، زیرا حرکت تانک‌ها و خودروها و حتی خودروهای سبک به‌هیچ‌وجه در تپه ماهورهای رملی مقدور نبود. البته پس از هفت الی هشت کیلومتر اولیه در زمین‌های رملی، یک دشت باز با زمینی محکم و مناسب وجود داشت که حرکت و مانور یگان‌های زرهی و موتوریزه را تا شمال بستان امکان‌پذیر می‌ساخت. اما مسئله اصلی در چگونگی عبور دادن این گردان تانک از تپه‌های رملی بود. ضمناً سپاه پاسداران نیز به این نتیجه رسیده بود که دست‌کم برای سهولت استقرار، تجمع، تدارک و تخلیه مجروحین نیروهای پیاده بسیجی خود در این منطقه در آغاز یا حین عملیات نیاز اساسی به استفاده از خودرو دارد. لذا وجود یک جاده که حداقل ظرفیت رفت و آمد خودروهای سبک را داشته باشد، امری ضروری بود. بدین ترتیب فکر ایجاد یک جاده که جوابگوی حداقل نیازها باشد، قوت گرفت. بالأخره با بررسی‌های دقیق در راستای حل مشکل، پشتیبانی جنگ جهاد سازندگی داوطلبانه اعلام نمود که با بهره‌گیری از امکانات خود و با حداکثر سرعت جاده مورد نظر را احداث خواهد کرد تا در حرکت خودروها و تانک‌ها مشکلی نباشد.

سرتیپ ۲ طیب شعبانی که از افسران مهندس لشکر ۹۲ زرهی در آن زمان بوده است در زمینه تفکر اولیه در مورد ساخت جاده‌ای روی زمینی رملی می‌گوید:

پس از تصرف تپه‌سبز توسط گردان ۱۴۵ پیاده مکانیزه تیپ ۳ زرهی، اساسی‌ترین مشکل این یگان تخلیه مجروحین و تدارک یگان بود، زیرا هیچ نوع خودرویی نمی‌توانست از آنجا عبور کند. فرمانده لشکر ۹۲ زرهی، سرگرد شالچی؛ فرمانده گردان ۴۲۹ مهندس را احضار و دستور ساخت جاده‌ای را صادر کرد. عصر روز پنجم

عملیات، به اتفاق سروان خبیر رئیس رکن سوم گردان مهندسی در کنار جاده نشسته بودیم و به چگونگی اجرای دستور فرمانده لشکر (سرهنگ مسعود منفردنیکی) فکر می کردیم. ناگهان توجه ما به تپه خاک رس در کنارمان جلب شد. همان جا تصمیم گرفتیم از صبح فردا با کمپرسی های گردان، خاک رس را به عرض چهار متر روی رمل ها پخش کنیم و با بلدوزر تسطیح کرده و به این ترتیب مسیر حرکت را مقاوم کنیم. این فعالیت به مدت پنج روز با ده دستگاه کمپرسی انجام گرفت لیکن حجم کار با امکانات موجود هیچ گونه تناسبی نداشت. لذا جهاد خراسان و سپس جهاد سمنان وارد عمل شدند و کار جاده سازی پایان گرفت.

دهه دوم آبان ۱۳۶۰، با نیمه دوم ماه محرم مقارن و فرماندهان نیروی زمینی ارتش و سپاه پاسداران بر آن بودند که اجرای عملیات حتماً در ماه محرم باشد. لذا کار با سرعت و تلاش کم نظیری در دست اجرا قرار گرفت تا پیش از خاتمه ماه محرم به پایان رسد. احداث جاده را جهاد سازندگی استان سمنان به سرپرستی آقای حسن بیگی و با مسئولیت اجرایی آقایان مهندس علی آبادی و میری قبول کردند، حدود ۸۰ کامیون کمپرسی بدون وقفه خاک را از منطقه شحیطیه (حوالی ارتفاعات الله اکبر) حمل کرده و در مسیر تعیین شده روی رمل ها می ریختند که توسط ماشین های مختلف جاده سازی پخش و در رمل کوبیده می شد. برای سهولت حرکت، تپه های بلند رملی بریده شده و شیب مناسبی برای جاده ایجاد شد. بالأخره پس از دو هفته کار خستگی ناپذیر در بعدازظهر روز ۶/۱۹/۶۰ (روز آخر محرم) آخرین کارهای ساخت یک جاده خاکی روی رمل ها در حدود هفت کیلومتر اولیه از جاده تپه سبز تا دیدگاه یکم به پایان رسید و از آنجا به بعد نیز به علت وجود زمین های محکم بین تپه های رملی نیازی به جاده کشی تا دیدگاه سوم نبود و فقط قطعات کوتاه رملی بین این زمین ها را نیز قابل استفاده کردند. در کناره های این راه برای جلوگیری از ریزش تپه های شنی روی جاده و حرکت رمل، با هزاران کیسه شن دیواره سازی شده بود. از دیدگاه ۱ تا ۳ برای مشخص بودن امتداد مسیر و جلوگیری از گم شدن و انحراف خودروها و رزمندگان از مسیر در شب، به فاصله هر صد متر دستک های کوتاه چوبی یا آهنی نصب گردیده و فانوس های کوچکی به آن آویخته بودند. به این ترتیب مسیر مناسبی در دل رمل ها و تقریباً موازی با امتداد جناح شمالی نیروهای دشمن به طول ۱۶ کیلومتر و به فاصله ای متغیر از پنج

الی هشت کیلومتر از آن به وجود آمده و امکان عبور نیروها و احاطه متجاوز و دستیابی سریع به پهلوی و عقبه او فراهم آمد. این کاری بود بس عظیم و پرتلاش که جهادگران جهاد سازندگی انجام دادند و این محل به عنوان یک اقدام برجسته مهندسی و تاکتیکی که ناشی از اراده استوار و خواست آهنین نیروهای مسلح جمهوری اسلامی ایران در جهت پیروزی بر متجاوز و آزادسازی مناطق اشغال شده بود که در تاریخ نظامی میهن اسلامی ما ثبت شده است.

این مسیر که در طول هشت سال دفاع مقدس و بعد از آن متروکه گردیده بود، به همت شهید صیادشیرازی توسط لشکر ۹۲ زرهی خوزستان آماده شد و به عنوان یکی از یادگارهای جنگی حفظ می‌گردد، بعدها شهید صیادشیرازی نام جاده پیروزی را بر آن نهاد.^۱

عملکرد و فعالیت‌های گردان ۳۸۸ توپخانه قبل از عملیات طریق القدس

بعد از عملیات‌های الله اکبر، طراح و شهید مدنی در منطقه دشت آزادگان و شرکت فعال گردان ۳۸۸ توپخانه در آن عملیات‌ها، همان‌طور که قبلاً اشاره شد، همه توجهات برای فتح بستان بود و تحرکات در منطقه کاملاً مشهود بود. آموزش نفرات، نگهداری وسایل و تجهیزات و... در اولویت قرار گرفته بود تا در عملیات آتی مشکل نداشته باشیم. آنچه که در پیش مطرح گردید مربوط به فرماندهان و طراحان جنگ بود که برای توجیه بیشتر خوانندگان عنوان گردید، اما یگان‌های رزمی اعمال و فعالیت‌هایی را انجام می‌دادند که بعضاً مطرح نگردیده است. من چون خودم در یکی از یگان‌های مجری عملیات فتح بستان شرکت داشته‌ام از دیدگاه خودم و هم‌زمانم به جنگ به شرح زیر پرداخته و آنچه را که می‌نویسم شاهد و ناظر بوده‌ام. قبل از عملیات بستان، یگان‌های مختلف خصوصاً یگان‌های توپخانه مرتباً در منطقه حضور می‌یافتند و یگان‌ها در منطقه جهت عملیات تقویت می‌شدند. آبان ۱۳۶۰ بود. رفته‌رفته هوا رو به خنکی می‌رفت. گرما دیگر ما را آزار نمی‌داد ولی باران‌های سیل‌آسا منطقه را فرا می‌گرفت و بعضاً شب‌ها رگبارهای شدید باران همه‌جا را فرا می‌گرفت و سنگرهایمان پر از آب می‌شد و این بارش‌ها به طور متناوب تکرار می‌شد. روزها هم حضور فعال هواپیماهای دشمن در منطقه واقعاً ما و دیگر یگان‌ها را آزار می‌داد. در آن زمان مواضع ما در شرق ارتفاعات الله اکبر

۱. بختیاری، مسعود، سرتیپ ۲ (۱۳۸۷)؛ عملیات طریق القدس، تهران، انتشارات ایران سبز، ص ۶۱.

بود و به علت شرایط زمین، در یک منطقه باز موضع گرفته بودیم و چاره‌ای هم نداشتیم و از نظر بمباران‌های هوایی بسیار آسیب‌پذیر بودیم. تمام تلاش دشمن هم انهدام سامانه پشتیبانی آتش یگان‌های مانوری (یگان‌های توپخانه) بود.

حوادث روز سه‌شنبه سوم الی جمعه ششم آذرماه

فرمانده گردان، یک‌بار دیگر تصمیم گرفت؛ برای اجرای هر چه بهتر عملیات بستان، آتشبارهای گردان را سازماندهی مجدد نماید تا توانایی آتشبارها یکسان باشد. به همین منظور در ساعت ۱۶:۳۰ روز ۱۳۶۰/۹/۳، افسران گردان در پاسگاه فرماندهی گردان حضور یافتند و فرمانده گردان، فرمانده آتشبار یکم ستوان صالحی را به سمت فرمانده آتشبار دوم منصوب کرد و فرمانده آتشبار دوم؛ ستوان یکم جمال کریم را به سمت فرمانده آتشبار یکم، بعد از معرفی فرماندهان جدید، فرمانده گردان آنان را در آن روز به آتشبارها معرفی کرد ضمناً تعدادی از درجه‌داران نیز در سطح آتشبارهای گردان تعدیل شدند. من از آن تاریخ از ستوان یکم عباس صالحی که یکی از بهترین هم‌زمانم بود، جدا شدم. من از او به عنوان فرمانده آتشبار مطالب بسیاری را آموختم که در زندگی نظامی‌ام برایم مفید بود. جدا شدن از او برایم مشکل بود ولی مسائل جنگ مهم‌تر بود و من می‌بایست با آموخته‌هایم برای یگانم و ارتش مفیدتر از قبل عمل می‌کردم زیرا در سطحی قرار گرفته بودم که بتوانم یک آتشبار توپخانه را به خوبی هدایت و کنترل نمایم.

در ساعت ۲۳:۰۰ روز ۱۳۶۰/۹/۳، تیراندازی تانک و توپخانه و سلاح‌های سبک در خط مقدم در امتداد روستاهای صالح‌حسن و دهلاویه و رودخانه کرخه‌کور و جبهه طراح و سوسنگرد به مدت یک ساعت به شدت ادامه داشت، ولی به مرور از شدت آن کاسته شد و تا صبح به صورت تیراندازی‌های پراکنده در منطقه ادامه یافت. خبر ناگوار در آن روز، مربوط به انفجار در ایستگاه راه‌آهن تهران بود که همه ما را نگران کرد. زیرا رزمندگانی که مرخصی آنان پایان یافته و عازم منطقه عملیاتی بودند، ممکن بود آن حادثه به آنان آسیب برساند که خوشبختانه به خیر گذشته بود. من در آن زمان از جناب سروان عباس صالحی جدا شدم، جناب سروان صالحی به آتشبار دوم منتقل شد و معاون ایشان ستوان دوم عیسی مختاری‌نسب وی را همراهی می‌کرد. در شروع عملیات بستان، من عملاً فرمانده آتشبار یکم بودم و عملیات آتشبار را هدایت می‌کردم.

روز ۱۳۶۰/۰۹/۴، طبق برنامه روزانه به کارهای خود مشغول بودیم. سرگرد داود مشیری و سروان ابوالقاسم کیا از گردان ۳۴۳ توپخانه ۱۳۰م به مواضع ما آمدند. در ساعت ۱۰:۳۰ آن روز هواپیماهای مهاجم سوسنگرد را به شدت بمباران کردند. در ساعت ۱۱:۳۰ پدافند هوایی

عراقی‌ها در منطقه چندین موشک به طرف هواپیماهای ما شلیک نمودند که خوشبختانه آسیبی به آنها وارد نشد و موشک‌های آنها از بالای سرمان گذشت و در فاصله چند کیلومتری دورتر از دید ما محو شدند. در این روز، در خصوص تغییر مکان آتشبار و مسائل جاری عملیات آینده با فرمانده گردان صحبت‌هایی داشتیم و تصمیم‌هایی گرفتیم. در ساعت ۲۰:۰۰ درگیری در جبهه الله‌اکبر و سوسنگرد و طراح و دهلاویه به مدت یک ساعت ادامه داشت. عراق با توپخانه، مواضع یگان‌های مستقر در این مناطق را زیر آتش گرفت که پاسخ مناسب و به موقع به آتش آنها توسط توپخانه‌های خودی داده شد.

صبح روز ۱۳۶۰/۰۹/۵، من به همراه فرمانده گردان و سروان حسین خواجه‌جوی رئیس رکن سوم گردان جهت انتخاب موضع جدید آتشبار یکم تقریباً هفت کیلومتر جلوتر رفتیم. شناسایی دقیق و کاملی انجام دادیم در شمال ارتفاعات الله‌اکبر، بین ارتفاعات الله‌اکبر و شحیطیه، از جنوب به شمال در یک دره عمیق مواضعی را انتخاب کردیم. از تمام جهات موضع جدید مورد بررسی قرار گرفت، خصوصاً در مورد راه‌های ورود و خروج، آسیب‌پذیر نبودن در بمباران‌های هوایی، فاصله توپ‌ها، اختفاء برق دهانه توپ‌ها در حین تیر اندازی در شب، امکان مأموریت و پشتیبانی آتش مداوم یگان‌های تک‌کننده و... هواپیماهای دشمن در ساعت ۸:۰۰ زمانی که ما مشغول شناسایی بودیم، مواضع آتشبار را بمباران کردند که با دفاع توپ‌های پدافند هوایی آتشبار، از منطقه متواری شدند. در ساعت ۱۰:۳۰ مجدداً دو فروند هواپیمای دشمن در بالای سرمان ظاهر شدند و با غرش صدای آنها توپ‌های ضدهوایی مستقر در منطقه‌ای که شناسایی می‌کردیم، شدیداً با هواپیماهای دشمن مقابله نمودند، ولی به علت ارتفاع بالای هواپیماهای دشمن آسیبی به آنها نرسید و با بمباران‌های پراکنده روی مناطقی از ارتفاعات الله‌اکبر منطقه را ترک کردند. جهت عملیات آینده و پوشش هوایی یگان‌های عمل‌کننده در عملیات از طریق لشکر ۹۲ زرهی درخواست شده بود تا از سامانه موشکی ضدهوایی با برد ۲۵ کیلومتر در منطقه استفاده شود. عراقی‌ها در آن زمان، سامانه موشکی سام ۲ را در اختیار داشتند و علیه هواپیماهای ما بکار می‌بردند، متأسفانه ما از نظر دفاع ضدهوایی در منطقه کاملاً ضعیف بودیم و آسمان منطقه در اختیار هواپیماهای دشمن بود و می‌بایست برای آن فکری می‌کردند. بعد از شناسایی و انتخاب موضع جدید به آتشبار بازگشتم و قرار شد بعد از ظهر، سنگرهای جدید را در موضع جدید احداث و توپ‌به‌توپ موضع جدید را اشغال نماییم. در ساعت ۱۲:۳۰ شهر حمیدیه بمباران شد که از موضع ما دود ناشی از انفجار بمب‌ها کاملاً مشخص بود. هر چند از

صبح، باد در منطقه می‌وزید، ولی هواپیماهای دشمن مرتب یگان‌ها و شهرهای منطقه را بمباران می‌کردند. بعد از ظهر این روز، من به همراه استوار فریبرز شیخانی یکی از روسای توپ در موضع جدید حضور یافتیم و مشغول آماده کردن سنگر توپ‌های آتشبار با لودری که در اختیارمان قرار داده بودند، شدیم. ساعت ۱۶:۳۰ توپ استوار اصغر اکبری فعال را در موضع جدید مستقر و روانه نمودم. آن روز تعدادی از نفرات آتشبار را تا قبل از تاریکی شب در موضع جدید مستقر کردم.

صبح زود روز ۱۳۶۰/۰۹/۶، توپ‌های آتشبار با راهنمایی نفرات راهنمای آتشبار که در مسیر قرار داده بودیم، توپ به توپ مواضع جدید اعزام و مستقر شدند. من خودم در موضع جدید بودم و توپ‌های آتشبار و دیگر تجهیزات و نفراتی که وارد می‌شدند، سریعاً توپ‌ها را جهت اجرای مأموریت روانه و نفرات را در محل‌های تعیین شده مستقر می‌کردم. سرگروهان آتشبار ستوان یار الماس بازیاران و ستوان سوم غلامرضا مجیری تهرانی، در موضع قبلی نفرات را به سمت موضع جلو هدایت و برابر برنامه تعیین شده و هماهنگی‌های قبلی اعزام می‌کردند. در ساعت ۱۰:۳۰ با دیدبان منطقه مستقر در حوالی ارتفاع میشداغ و دیگر دیدبانان تماس برقرار شد و از آخرین وضعیت آنها مطلع شدیم و از موضع جدید و با اعلام آمادگی یکی از دیدبانان، برابر هماهنگی‌های قبلی، توسط توپ سوم استوار بهروز رستمی روی منطقه تنگ چزابه و مناطقی در محدوده شهر بستان از دیدگاه شماره ۳، در جاده احداث شده (جاده پیروزی) ثبت تیر کردیم. همچنین مشغول تکمیل سنگرها و مواضع جدید بودیم، ولی کمبود لودر در منطقه مشکل آفرین شده بود. یک دستگاه لودر سنگرهای آتشبار را تکمیل می‌کرد که ساعت ۱۱:۳۰ پنچر شد، بلافاصله به یگان مهندسی مراجعه کردم. ستوان بختیاری‌نیا که قبلاً در مورد وی صحبت کرده بودم را ملاقات نمودم. مشکل آتشبار را مطرح کردم او هم سربازی را که راننده لودر بود، صدا زد و به او دستور داد: با جناب سروان به مواضع ایشان می‌روی، هر وقت ایشان دستور دادند و اعلام کردند کار سنگرسازی تمام شده می‌توانی برگردی. ستوان بختیاری‌نیا مجدداً من را در آغوش خود گرفت و همدیگر را بوسیدیم. او وصیت خود را به من کرد و گفت: اصلاً امید ندارم زنده بمانم اگر شهید شدم... آخرین باری بود که ایشان را در منطقه الله اکبر ملاقات کردم و دیگر او را ندیدم. راننده لودر را به طرف موضع آتشبار راهنمایی کردم و او را به استوار فریبرز شیخانی سپردم تا کارهای باقیمانده را به اتمام برساند. همان‌طور که قبلاً گفتم، موضع آتشبار در یک دره و محل گودی قرار داشت. مرکز آتشبار را در بلندترین نقطه انتخاب

کرده بودم تا به همه توپ‌های آتشبار اشراف داشته باشم و بتوانم به راحتی عملیات آنها را کنترل کنم. از آن بلندی لودر را می‌دیدم که مشغول احداث سنگر توپ‌ها، سنگر نفرات و... بود. بعد از اتمام خاکریز سنگر توپ چهارم (توپ استوار شیخانی) و قرار گرفتن توپ در سنگر، به سمت توپ دویدم و به استوار شیخانی گفتم: توپ را ده الی بیست متر عقب‌تر بیاور! محل دیگری را به او نشان دادم و گفتم: سنگر جدید توپ را در این محل احداث کن! سنگر نفرات توپ را هم در یک مکان جدید انتخاب کردم. او با عصبانیت و خستگی که داشت با چهره‌ای کاملاً غبار آلود و خسته و کاملاً عرق کرده به من گفت: جناب سروان چرا ما را اذیت می‌کنی؟ از همان اول محل دقیق احداث سنگرها را به ما می‌گفتی! به او گفتم: با من بحث نکن، سریع سنگرهای جدید را احداث کن تا هواپیماهای دشمن شما را نابود نکرده‌اند! پاسخ داد: جناب سروان ده الی بیست متر در بمباران و یا گلوله‌باران دشمن چقدر تأثیر دارد؟ شاید نمی‌خواست مجدداً زحمتی را متحمل شود، البته حق هم داشت، زیرا واقعاً خسته بود، بالأخره با اصرار من با حالتی عصبی مشغول احداث سنگرهای جدید شد. بعد از احداث سنگرها توپ را در سنگر جدید مستقر و سربازان و وسایل آنها را هم به سنگر جدید منتقل کرد. در این رابطه واقعیتی برایم در آن زمان اتفاق افتاده است که شنیدن آن شاید جالب باشد.

روز ۶۰/۰۹/۵، روز پرکاری را سپری کرده بودم. شب تصمیم گرفتم زود بخوابم و کمی استراحت کنم تا برای روز بعد که کارهای بیشتری پیش روی داشتم، آمادگی کافی داشته باشم. لذا به سرگروه‌بان آتشبار ستوان یار الماس بازیاران که واقعاً برای آتشبار الماسی بود، گفتم سرگروه‌بان من امشب زود می‌خوابم، شما و جناب سروان تهرانی مراقب اوضاع باشید. نیمه‌های شب بود، در خواب دیدم موضع آتشبار توسط هواپیماهای دشمن، بمباران سنگینی شد. شدت بمباران به قدری بود که تلفات سنگینی را متحمل شدیم و در آن میان استوار فریبرز شیخانی و سربازانش بیش‌ترین آسیب را دیدند. من در خواب منطقه‌ای را دیدم که ما بین دو ارتفاع بود و جنگنده‌ها از مابین دو ارتفاع به ما حمله کرده و آسیب رساندند. از خواب پریدم. ضربان قلبم شدت گرفته بود، سر و صورتم نیز عرق کرده و کاملاً خیس بود. از جا بلند شدم و به بیرون از سنگر آمدم. سرباز نگهبان را در کنار سنگر در حال قدم زدن دیدم و صدایش کردم، گفتم نگهبان چه خبر؟ گفت جناب سروان خبر مهمی نیست. شب آرامی بود، البته نسبت به شب‌های قبل. مجدداً به سنگر برگشتم بعد از مدتی در فکر بودم که مجدداً خوابم برد.

در روز ۶/۰۹/۶۰ زمانی که از روی ارتفاع و از بالای بلندی به موضع یگان نگاه و کار نفرات آتشبار را نظاره می‌کردم، در یک لحظه ناخودآگاه زمانی که دیدم استوار شیخانی توپ را به سمت سنگر جدید می‌برد، یاد خواب شب گذشته افتادم. نگاهی به اطراف انداختم، خدا شاهد است دیدم این موضع، این ارتفاعات، همان جایی است که شب گذشته در خواب دیده‌ام. نگران شدم، به همین دلیل به طرف توپ استوار شیخانی دویدم و به او گفتم توپ و نفرات را جابه‌جا کن. بیم آن را داشتم که هواپیماها قبل از اقدام من موضع را بمباران کنند و این عزیزان که صمیمانه دوستشان داشتم، به شهادت برسند. بالأخره با سماجت تمام او را وادار کردم تا اجرای دستور کند، ولی دلیل آن را نمی‌توانستم بگویم. بعد از آنکه در همان روز موضع آتشبار تکمیل شد، ساعت حدوداً ۱۶:۰۰ عصر بود که مشغول صرف ناهار بودیم. ناگهان مورد هجوم هواپیماهای دشمن قرار گرفتیم. هشت فروند از انواع جنگنده‌های دشمن موضع ما را بمباران شدید کردند. هیچ‌جا دیده نمی‌شد، به واسطه دود و گرد و غبار ناشی از انفجار بمب‌ها کسی، کسی را نمی‌دید. پیش خودم گفتم: خدایا خواب بدی که دیدم تعبیر شد. ملت‌مسانه و با تمامی وجودم از خداوند درخواست کردم که به کسی آسیبی نرسد، صدای غرش وحشتناک هواپیماهای دشمن برای لحظاتی آتشبار را فرا گرفت. ابری از دود، گرد و غبار، آتش و... همه‌جا را فرا گرفته بود. بعد از لحظاتی به طرف محل اصابت بمب‌ها دویدم که اگر کسی آسیبی دیده به او کمک کنم. چهار بمب بسیار بزرگ در وسط آتشبار اصابت کرده بود که وزن آنها با توجه به قدرت تخریبشان به بیش از یک تن تخمین زده می‌شد. نزدیک توپ استوار فریبرز شیخانی رفتم و مشاهده کردم یکی از بمب‌ها دقیقاً در سنگر توپ و دیگری بغل سنگر سربازان که خالی بودند، اصابت کرده ولی به محل جدید سنگرها که دستور احداث آنها را داده بودم، هیچ‌گونه آسیبی نرسیده است. به قدری بمب‌ها بزرگ بودند که در محل انفجار آنها از زمین آب در آمده بود و در گودال بمب‌ها آب جمع شده و کاملاً مشخص بود. عمق گودال‌های ایجاد شده حدود پنج متر و قطر آنها حدود هفت الی هشت متر بود. دو بمب هم در نزدیکی توپ استوار اکبری فعال و استوار بهروز رستمی اصابت کرده بود. وقتی استوار شیخانی و سربازانش را سالم دیدم، همه آنها را در آغوش گرفتم و اشک ریختم، اشک شادی. استوار شیخانی بهت‌زده شده بود، روی مرا بوسید و به من گفت: جناب سروان جان من و سربازانم را نجات دادی و ما مدیون تو هستیم. فقط به من بگو چه دلیلی باعث شد تا آن دستور طلایی را بدهی؟ و گفתי جای سنگر توپ و سنگر سربازان خدمه توپ را تغییر بده؟ به او گفتم سعی کن

همیشه حرف فرمانده خودت را در هر شرایطی گوش کنی. گفت: جناب سروان مطمئن باش دیگر هیچ وقت اعتراضی نسبت به دستورات شما نخواهم کرد. من به شما ایمان آوردم!! ولی دلیل این کارت را باید به من بگویی. به او گفتم شب گذشته همین صحنه را در خواب دیده بودم، نمی دانم، شاید این یکی از امدادهای غیبی و الهی بود که سالم بمانید که مطمئناً همین طور هم است. از آن روز تا به حال در حیرتم که این واقعه چگونه رقم خورد؟ هر آنچه را که شب در خواب دیده بودم، در روز در میدان رزم به واقعیت پیوست! گاهی یک بار خواب دیدن به تمام عمر می ارزد. گاهی اوقات در میدان های رزم یک حس و یا یک الهامی در خصوص وضعیت و شرایط جنگ و یا به شهادت رسیدن هم رزمانم به من می شد که بعداً به وقوع می پیوست، ولی نمی توانستم با کسی در میان بگذارم، چون ویرای بسیاری از مسائل روزمره در جنگ بود که برای دیگران باور کردنی هم نبود، اما واقعیتی بود که حس می کردم.

سروان مهدی دامغانیان (سرتیپ ۲ بازنشسته) رئیس رکن یکم گردان ۳۸۸ توپخانه از حوادث روزهای چهارشنبه چهارم الی یکشنبه هشتم آذر در دفتر ثبت روزانه خود نوشته است: روز ۶۰/۹/۴، تیپ ۲ زرهی دزفول که احتیاط نذاجا بود بایک گردان توپخانه ۱۳۰م به منطقه سوسنگرد وارد و مستقر شده بودند، لذا مردم منطقه از حمله قریب الوقوع نیروها آگاهی یافته بودند.

در روز ۶۰/۹/۵، فرمانده گردان به همراه سروان خواجوی افسر عملیات گردان و ستوان یکم علی اکبر اصلانی جهت شناسایی موضع جدید به ارتفاعات الله اکبر رفته بودند. در این روز هواپیماهای دشمن در آسمان منطقه مشغول شناسایی و مشاهده تحرکات نیروها بودند و بعضاً یگان های مستقر در منطقه را هم بمباران می کردند، به طوری که سنگرهای ما به واسطه بمباران های هوایی چنان تکان می خورد که انگار زلزله به وقوع پیوسته بود.

سحرگاه روز ۶۰/۹/۶، آتشبار یکم به فرماندهی ستوان یکم اصلانی به مواضع جلو انتقال داده شد. آتشبار دوم در سه نقطه و آتشبار یکم در دو نقطه در منطقه بستان و تنگ چزابه ثبت تیر کردند. ثبت تیرها از دیدگاه شماره ۳ جاده رملی (جاده پیروزی) صورت گرفت. تیراندازی ها با کمک فرمانده گردان ۲۹۳ تانک سرهنگ صفوی انجام شد که قرار بود عقبه دشمن را دور بزند. او به خوبی می دانست که کدام منطقه برایش در عملیات حیاتی است، لذا روی همان مناطق ثبت تیر کردیم که بسیار عالی بود.

فرمانده گردان و رئیس رکن ۳ گردان ۳۸۸ توپخانه در شب ۶۰/۹/۶ برای شرکت در کمیسونی که با حضور فرمانده نیروی زمینی، فرمانده لشکر ۹۲ زرهی و فرمانده تیپ ۳ زرهی و دیگر افسران و فرماندهان تشکیل شده بود، رفته بودند و برابر هماهنگی دو دستگاه مهمات بر جهت کمک و حمل مهمات به گردان ۲۹۳ تانک اعزام نمودیم. کمسیون تا ساعت ۰۱۳۰ به طول انجامید و موارد مهمی به فرماندهان گوشزد شد و همگی نسبت به طرح عملیات و اقداماتی که می‌بایست انجام دهند توجیه شده بودند. ساعت ۰۸۳۰ روز ۶۰/۹/۸، به همراه فرمانده گردان از آتشباریکم که در مواضعی در حدود ۵۰۰ متری قرارگاه تیپ ۳ زرهی و در سمت راست و شمال ارتفاعات الله‌اکبر مستقر شده بود، رفتیم و توپ به توپ همه نفرات را ملاقات و از نحوه استقرارشان بازدید کردیم. در حین بازدید، هواپیماهای دشمن موضع آتشبار را به شدت بمباران کردند و لحظاتی بعد سوسنگرد نیز بمباران شد. بعد از بازدید از آتشبار یکم، به قرارگاه تیپ ۳ زرهی رفتیم. ستوان وظیفه باقری که طلبه و جزء عقیدتی سیاسی بود را در مسجد تپه‌های الله‌اکبر ملاقات کردیم. در آنجا توجیه دیگری توسط رکن سوم تیپ ۳ زرهی و سرگرد سبزه‌لون (امیری‌راد) به عمل آمد و مجدداً در ساعت ۱۶۳۰ به قرارگاه تیپ ۳ زرهی رفته و با فرمانده تیپ جناب سرهنگ بهرامی ملاقات و سپس به رکن ۳ توپخانه لشکر نزد سروان ریاحی رفته و در جریان آخرین وضعیت در خصوص عملیات قرار گرفتیم. حدود بیست دستگاه اتوبوس برای تخلیه اسرا در نظر گرفته شده بود که به جلو اعزام شده بودند. سرهنگ کوچکی طرح آتش توپخانه را به گردان تحویل داد که من و سروان خواجه‌جوی به آتشبار یکم نزد ستوان یکم اصلانی رفته و پس از تحویل مختصات آماج‌ها و طرح آتش و بردن آنها روی طرح تیر و اطمینان از صحت آنها و بازدید کامل از آخرین وضعیت آتشبار به آتشبار دوم رفتیم و آخرین هماهنگی‌ها را با آنها نیز انجام دادیم. سپس به قرارگاه گردان بازگشتیم و با هیجان بسیار کنار بی‌سیم نشستیم و منتظر آغاز عملیات شدیم تا در حین عملیات اقدامات بایسته را انجام دهیم.

سرهنگ آجوری فرمانده گردان ۳۸۸ توپخانه از حوادث روز ششم آذر ماه در دفتر ثبت روزانه خود نوشته است:

در تاریخ ۶/۹/۱۳۶۰، از صبح زود پس از ادای نماز دنباله برنامه روز قبل ادامه یافت. آتشبار یکم توپ به توپ به موضع جدید در حال تغییر مکان بود. در ساعت

۱۰:۳۰ به فاصله ده کیلومتری از مواضع خودمان در منطقه بستان و جزایه توسط آتشبار یکم ثبت تیر انجام شد. ساعت ۱۱:۳۰ از وضع استقرار و آماده سازی سنگرها در آتشبار یکم بازدید کردم کمبود لودر و تجهیزات مهندسی مشکل یگان های منطقه بود. همه نفرات با شوق و شغف به مواضع جلو می رفتند. راهنمایی توسط رؤسای رسد آتشبار و رکن سوم گردان در منطقه در مسیر انجام می شد. بقیه نفرات نیز در ساعت ۱۴:۰۰ به فاصله زمانی به جلو اعزام می شدند، تا اولاً تردد در جاده منتهی به الله اکبر کمتر باشد، در ثانی آسیب پذیری بر اثر بمباران های هوایی به حداقل برسد. ساعت ۱۵:۰۰ پس از بازدید از باقیمانده آتشبار یکم به مواضع جدید رفتیم. تلاش فرمانده آتشبار، ستوان یکم اصلانی و دیگر نفرات آتشبار برای آماده کردن موضع جدید بسیار چشمگیر بود. با افسر رابط توپخانه، سروان ریاحی ملاقات کردم و از آخرین اوضاع منطقه و کارهای جاری عملیات مطلع شدم. ساعت ۱۹:۳۰ همراه سروان حسین خواجوی به قرارگاه توپخانه لشکر ۹۲ زرهی و قرارگاه لشکر احضار شدیم که هماهنگی های عملیات کربلای ۱ را انجام دهیم. فرمانده عملیات جنوب، جناب سرهنگ نیکی وضعیت را مشخص و تشریح کرد. سپس برادر محسن رضایی صحبت کرد و بعداً فرمانده نیرو جناب سرهنگ صیادشیرازی مطالب لازم را یادآوری کردند. در ساعت ۲۳:۰۰ کمیسیون تمام شد. به طرف موضع خودمان حرکت کردیم و در ساعت ۰۳:۰۰ نیمه شب به قرارگاه خودمان رسیدیم. افسران گردان سروان علمی، سروان مهدی دامغانیان، سروان انوشیروان خدادوست، سروان طالبی و... منتظرمان بودند. آخرین وضعیت منطقه و مواردی مربوط به عملیات را به آنان گفته و دستوراتی راجع به جابه جایی آتشبارها و حمل مهمات به مواضع جدید داده شد. در ساعت ۰۲:۰۰ مهمات مورد نیاز آتشبار یکم در تاریکی شب به مواضع جلو حمل شد. سپس آخرین وضعیت یگان ها و نحوه عمل آنها را برای افسران گردان بدین شرح تشریح کردم: گردان ۳۸۸ توپخانه در شعاع عملیاتی چهل کیلومتری مأموریت را با پشتیبانی از دو لشکر ۹۲ و ۱۶ زرهی در جنوب و شمال کرخه باید انجام دهد. تعداد گردان های توپخانه شرکت کننده در عملیات شمال کرخه، دو گردان توپخانه ۱۵۵م، دو آتشبار توپخانه ۱۳۰م، یک آتشبار کاتیوشا، یک گردان توپخانه ۱۰۵م و یک گردان توپخانه ۱۷۵م (-) که عملیات تیپ ۳ زرهی و دیگر یگان های موجود یعنی یگان های

پیاده بسیج و سپاه پاسداران در محور بستان - چزابه را پشتیبانی خواهند کرد. یک تیپ سپاه پاسداران؛ شامل چهار گردان پیاده با گردان‌های زرهی و تانک و پیاده تیپ ۳ زرهی لشکر ۹۲ زرهی ادغام گردیده است. عملیات جنوب کرخه، شامل دو تیپ در خط که تیپ ۱ لشکر ۱۶ زرهی در قسمت جنوب غرب در محور دهلاویه - سابله - بستان و تیپ ۲ لشکر ۱۶ زرهی در محور جنوب به طرف رودخانه نیسان که با دو تیپ از سپاه پاسداران ترکیب شده با پشتیبانی یگان‌های توپخانه شامل چهار گردان توپخانه ۱۵۵م، یک گردان توپخانه ۲۰۳م، یک گردان توپخانه ۱۳۰م، یک آتشبار توپخانه ۱۷۵م از گردان ۳۸۸ توپخانه (آتشبار سوم) و یک آتشبار کاتیوشا اجرا خواهد شد. هوانیروز و نیروی هوایی ارتش، برتری خود را از شروع عملیات نشان خواهند داد و پوشش هوایی ۱۰۰ درصد با ما خواهد بود. پشتیبانی هوایی نزدیک نداریم و عملیات کربلای ۱ انشالله با موفقیت کامل همراه خواهد بود و انشالله منطقه خرمشهر و آبادان را تحت الشعاع خود قرار خواهد داد. تیپ ۲ زرهی دزفول در احتیاط نزاچا و در اختیار فرمانده عملیات جنوب خواهد بود. بعد از توجیه افسران ستاد گردان چند ساعتی را استراحت کردیم تا برای آینده آمادگی داشته باشیم.

سازمان برای رزم یگان‌ها در عملیات طریق‌القدس (کربلای ۱)

گردان ۲۹۳ تانک تیپ ۳ زرهی لشکر ۹۲ به فرماندهی سرگرد زرهی ستاد سید علی صفوی پس از احداث جاده پیروزی و قابلیت حرکت بر روی آن، مأموریت یافت که از این جاده عملیاتی به عقبه دشمن تک و تنگ چزابه را تصرف و تحکیم کند. مقرر گردید که گردان مذکور به تدریج از محل استقرار فعلی با استفاده از تاریکی شب ۶۰/۹/۷ خود را به حوالی دیدگاه شماره ۳ برساند که به هنگام تهاجم علیه دشمن ضمن کوتاه شدن مسیر، مشکل تردد و جابجایی عمده‌ای وجود نداشته باشد. ضمناً در همین زمان به تدریج گردان‌های عملیاتی تیپ امام سجاده (ع) سپاه پاسداران در حوالی دیدگاه‌های ۱ و ۲ و ۳ استقرار یابند، به گونه‌ای که برش تاکتیکی هر دیدگاه دو گردان تهاجمی سپاهی می‌باشد. بدین ترتیب حمله به جناح شمالی دشمن که غیرقابل نفوذ بوده با تپیی از سپاه و گردان تانک ۲۹۳ لشکر ۹۲ زرهی نفوذپذیر شود. البته تخصیص نیروی رزمنده به محور دیدگاه شماره ۳ به دلیل دسترسی به یگان‌های احتیاط دشمن نسبت به دو محور دیگر بیشتر در نظر گرفته شد. در بررسی وضعیت موجود، زمین

منطقه عملیات به علت وجود شنزارهای روان به چگونگی معابر سه‌گانه فوق‌الذکر اشاره‌ای نشده بود. اما مسیرهای دسترسی به شمال و شرق خط پدافندی دشمن معروف به عصا، مورد بررسی قرار گرفته و چهار معبر عملیاتی در آن منطقه پیش‌بینی شده بود که دو معبر آن محدود به جاده‌های موجود در حاشیه شمالی رودخانه کرخه و دو معبر دیگر در شرق ارتفاعات الله‌اکبر و شمال تپه‌سبز به سمت خاکریز عصایی بود که در ابتدای آن معابر گردان‌های زرهی و مکانیزه تیپ ۳ زرهی به صورت ادغامی با گردان‌های مانوری تیپ امام حسین (ع) گسترش یافته بودند. ترتیب استقرار یگان‌ها عبارت بودند از:

- گردان ۲۲۱ سوار زرهی لشکر ۹۲ زرهی با یک گردان از تیپ امام حسین (ع) در محور شمالی ساحل کرخه (حد جنوبی تیپ).
- گروه رزمی ۲۶۱ تانک به همراه یک گردان از تیپ امام حسین (ع) در محور جنوبی ارتفاعات الله‌اکبر.

- گروه رزمی ۱۰۰ مکانیزه سنگین به همراه یک گردان پاسدار در مسیر محور الله‌اکبر.
- گروه رزمی ۱۰۵ مکانیزه سنگین به همراه یک گردان تقویت شده سپاه پاسداران از تیپ امام حسین (ع) در جنوب ارتفاعات تپه‌سبز به سمت خاکریزهای عصایی گسترش و یگان‌ها مشغول جابه‌جایی و حمل آمادها به مناطق یادشده بودند.

در قسمت جنوب رودخانه کرخه در غرب سوسنگرد نیز لشکر ۱۶ زرهی منهای تیپ ۳ زرهی (تیپ ۳ زرهی در جنوب حمیدیه و شمال کرخه کور در خط پدافندی گسترش داشت) با کلیه پشتیبانی‌های رزمی و خدمات رزمی در خط پدافندی منطقه جنوبی رودخانه کرخه در برابر گسترش دشمن در امتداد جاده دهلاویه-دغاغله-هویزه گسترش یافته بود که جهت اجرای عملیات کربلا ۱ تیپ‌های پیاده سپاه پاسداران به نام عاشورا و کربلا نیز در یگان‌های لشکر ۱۶ زرهی ادغام شده بودند. به گونه‌ای که تیپ عاشورا در تیپ ۱ زرهی لشکر ۱۶، تیپ کربلا در تیپ ۲ زرهی لشکر ۱۶ ادغام و همچنین تیپ ۱ در منطقه زرهی از شط آل‌عباس تا رودخانه نیسان و جاده هویزه- یزدنو و تیپ ۲ زرهی در ساحل جنوبی رودخانه کرخه تا رودخانه خشک آل‌عباس و در برابر مواضع و خاکریزهای دو ردیفه دشمن که با سامانه موانع مصنوعی توأم گردیده، گسترش یافته بودند. یگان‌های عملیاتی به شدت مشغول شناسایی و بررسی معابر بودند و هر لحظه بر عزم آنها برای اجرای عملیات افزوده می‌شد، زیرا برابر برنامه قبلی پایان روز ۱۳۶۰/۰۹/۷ و آغاز ۱۳۶۰/۰۹/۱۳ بایستی عملیات طریق القدس شروع می‌گردید.

روز ۱۳۶۰/۰۹/۶، برای یگان‌های حاضر در منطقه الله‌اکبر واقعاً روزی فراموش‌نشدنی بود. همه یگان‌ها در تلاطم و جنب‌وجوش بودند، تحرکات، شناسایی‌ها، تغییر مکان‌ها و... همه تلاش‌ها را شاهد و ناظر بودم. من ضمن اینکه به تغییر موضع یگانم می‌پرداختم و روز بسیار پرکاری داشتم، شاهد اتفاقات بسیاری بودم. چهره‌های جدیدی را در منطقه می‌دیدم. فرماندهان بلندپایه ارتش، سپاه و دیگر مسئولان که در جاده منتهی به ارتفاعات الله‌اکبر در حال تردد بودند. هواپیماهای دشمن هم مرتب در منطقه در حال گشت‌زنی و بمباران بودند. در این میان می‌بایست صبر می‌کردیم و می‌دیدیم که قرعه به نام کدام یگان می‌افتاد که بمباران شود. یگان من از بمباران‌ها هیچ‌وقت بی‌بهره نمانده بود. جهت مقابله با حملات هوایی دشمن، پدافند آتشبار را در نقاطی مستقر کردم تا کارایی بالایی داشته باشند و تذکرات بسیاری به خدمه آنها دادم، زیرا فرماندهان و طراحان جنگ و نیروهای زیادی در منطقه حضور داشتند و می‌بایست آنها برای عملیات حفظ می‌شدند. ضمناً موشک‌های سه‌سپند ۳ ضد‌هوایی را هم فعال کرده بودیم.

در آن روز برای اجرای عملیات طریق‌القدس، یک قرارگاه تاکتیکی جنب قرارگاه عملیاتی لشکر ۹۲ زرهی در ارتفاعات الله‌اکبر ایجاد شد و فرماندهی این قرارگاه به عهده جناب سرهنگ نیکی فرمانده لشکر ۹۲ زرهی و جانشین فرمانده نیرو در منطقه خوزستان بود. جناب سرهنگ محمدزاده، جناب سرهنگ نوابی و جناب سرهنگ بختیاری از اساتید مجرب دافوس (دانشکده فرماندهی و ستاد ارتش) به عنوان تیم عملیات و جناب سرگرد ذاکری فرمانده گردان اطلاعات منطقه به عنوان رئیس رکن دوم قرارگاه بعد از ظهر روز ۱۳۶۰/۰۹/۶ در قرارگاه جدید مستقر شدند. قرار بود ساعت ۲۰:۰۰ روز جاری در قرارگاه تاکتیکی نزاجا واقع در ارتفاعات الله‌اکبر، توجیه عملیات کربلای ۱ با حضور فرماندهان یگان‌های عمده تا رده تیپ داخل اجرا شود. قرارگاه در ضدشیب ارتفاعات الله‌اکبر احداث شده بود که محل مناسبی بود. ساعت ۱۶:۰۰ به بعد قرارگاه فعال گردید. جناب سرهنگ لطفی فرمانده لشکر ۱۶ زرهی، سرهنگ دوم سیاوش مدیر رئیس رکن سوم لشکر ۱۶، فرماندهان تیپ‌های ۱ و ۲ و ۳ زرهی لشکر ۱۶ به همراه فرماندهان تیپ‌های عاشورا و کربلا از سپاه پاسداران، سرهنگ بهرامی فرمانده تیپ ۳ زرهی لشکر ۹۲ با فرماندهان تیپ‌های امام حسین (ع) و امام سجاد (ع) وارد اتاق عملیات شدند. حوالی ساعت ۱۸:۳۰ فرمانده نیروی زمینی ارتش، شهید سپهبد صیادشیرازی به همراه ریاست ستاد قرارگاه که فرمانده گروه ۲۲ توپخانه نیز بود، به اتفاق افسر

آمد و افسر تطبیق آتش‌های توپخانه و افسر نیروی انسانی در قرارگاه حضور یافتند و بدین ترتیب قرارگاه رسمیت پیدا کرد. لازم به یادآوری است که در یک عملیات، افراد زبده و کارآمدی باید با طرح‌ریزی و هدایت یگان‌ها چه زحماتی را متحمل شوند تا آن عملیات به پیروزی ختم شود. اگر به جمع افسران ارتش در قرارگاه تاکتیکی نزاچا در آن زمان نظری بیندازیم، متوجه خواهیم شد که ستاد برای یک فرمانده برای پیروزی چقدر مهم است. قطعاً طراحی‌های دقیق و مناسب آنها بود که عملیات به پیروزی ختم شد. هر چند تخصص و زبده‌گی و روحیه بالای رزمندگان را هم می‌بایست به آن افزود، ولی در هر صورت ستاد قوی، عملیات موفق را هدایت و کنترل می‌نماید. این پاسخی است به عزیزی که عمداً یا سهواً وجود ستاد را برای فرمانده مناسب ندانسته و منکر نقش ستادها در پیروزی‌های قاطعانه می‌گردند. البته زمانی این ستادها نقش خود را به خوبی ایفا می‌کنند که طراحان آن کسانی باشند که در مسیر خدمت بسیار منطقی حرکت کرده باشند. یعنی از پایین‌ترین سطح یگان‌های رزمی؛ از فرمانده دسته و گروهان تا فرمانده تیپ و لشکر مسئولیت‌هایی داشته و در آن یگان‌ها خدمت کرده باشند. آن وقت می‌توانند به عنوان یک افسر ستاد و یا یک عنصر فعال ستادی به خاطر علم و تجربه کافی به فرمانده کمک کنند. نه اینکه بدون هیچ‌گونه تجربه‌ای ابتدا به ساکن وارد ستاد شده و شروع بکار نمایند. قطعاً اینگونه انتصابات از نظر آگاهان و متخصصان نظامی مقبول نبوده و به ماحصل طراحی‌های انجام شده توسط آنان باید به دیده شک و تردید نگریست.

به هر جهت در اطراف قرارگاه‌ها (قرارگاه مقدم نزاچا و لشکر ۹۲ زرهی) جنب‌وجوش زیادی وجود داشت تعدادی از فرماندهان و مسئولان و دیگر افراد حاضر بر بلندای الله‌اکبر مشغول نظاره بر دشت آزادگان بودند. فرماندهان ارتش و سپاه با امیدواری با یکدیگر صحبت می‌کردند. جهادگرانی که در احداث جاده پیروزی نقش داشتند با خوشحالی از چگونگی احداث جاده و پیشرفت کار در ایامی که گذشت صحبت می‌کردند. همه گفتگوها بنا بر اظهارات شاهدین جلسه در جهت پیروزی عنقریب ارتش اسلام بود.

آخرین وضعیت یگان‌های دشمن قبل از عملیات طریق القدس

الف- نیروهای درگیر در شمال رودخانه کرخه تا بستان دو گردان تانک، یک گردان مکانیزه، سه گردان پیاده جمعاً شش گردان بودند.

ب- نیروهای درگیر در جنوب رودخانه کرخه هم دو گردان تانک، یک گردان مکانیزه، دو گردان پیاده، جمعاً پنج گردان بودند.

ج- نیروهای تقویتی شناخته شده در منطقه هم یک گروه رزمی تیپ‌ی تانک سنگین از لشکر ۵ مکانیزه به استعداد دو گردان تانک و یک گردان مکانیزه حوالی جنوب هویزه مستقر و گروه رزمی تیپ ۱۴ مکانیزه شامل دو گردان تانک، دو گردان مکانیزه، یک گردان پیاده حوالی جنوب سابله و تیپ ۱۲ زرهی لشکر ۳ زرهی در جنوب هویزه و یک گروه رزمی گردانی متعادل (تانک و مکانیزه) در حوالی شهر بستان و قرارگاه تیپ ۹۶ پیاده به انضمام کلیه آتش‌های پشتیبانی موجود در منطقه قرار داشت. ضمن اینکه دشمن توانایی وارد عمل کردن تیپ‌های ۱۲ زرهی و مکانیزه گارد جمهوری از منطقه جفیر و احتمالاً یکی از تیپ‌های نیروی مخصوص را از جبهه جنوبی داشت.

توان رزمی نیروهای خودی در عملیات طریق‌القدس

- ۱- جمع گردان‌های مانوری نیروی زمینی ارتش در عملیات شامل ۲۲ گردان بود. ۹ گردان تانک، هفت گردان مکانیزه، یک گردان سوار زرهی و پنج گردان پیاده.
- ۲- جمع گردان‌های مانوری سپاه پاسداران در عملیات حدود ۳۰ گردان پیاده مجهز به جنگ‌افزارهای انفرادی و اجتماعی سبک بود. استعداد هر گردان، ۲۰۰ نفر رزمنده از نیروهای بسیج مردمی برآورد می‌شد.
- ۳- دو گردان پیاده از گروه جنگ‌های نامنظم شهید دکتر چمران.
- ۴- یگان‌های توپخانه صحرایی نیروی زمینی ارتش که در پشتیبانی آتش عملیات قرار گرفتند، جمعاً ۳۲ آتشبار از انواع کالیبر یعنی ۱۰۵، ۱۳۰، ۱۵۵، ۱۷۵ و ۲۰۳ م‌م و کاتیوشا بالغ می‌شد که ۱۰ آتشبار به پشتیبانی از نیروهای شمال کرخه و ۱۹ آتشبار به نیروهای جنوب کرخه و سه آتشبار به پشتیبانی از تیپ ۱ لشکر ۷۷ ثامن‌الائمه (ع) که در مرحله دوم عملیات وارد منطقه گردید، اختصاص یافته بودند.
- ۵- پشتیبانی‌های مهندسی و سایر پشتیبانی‌های مورد نیاز برای فرماندهی قرارگاه کربلا در تقدم یکم برای سپاه پاسداران لحاظ شده بود.
- ۶- هوانیروز نیروی زمینی ارتش پشتیبانی آتش، حمل‌آمد، نیرو و تخلیه مجروح و دیدبانی هوایی را بر عهده داشت.

۷- نیروی هوایی ارتش جمهوری اسلامی ایران (پشتیبانی هوایی) را انجام می‌داد. قبل از عملیات، تلاش گسترده‌ای در دل رمل‌ها و در فاصله پنج الی شش کیلومتری جناح شمالی نیروهای عراقی در جریان بود. نیروهای متجاوز کاملاً آگاه از حمله قریب‌الوقوع

نیروهای ایرانی بودند، اما بی خبر از چگونگی آن در انتظار بودند. خوشبختانه عراقی‌ها از نحوه عمل نیروهای خودی از سمت زمین‌های رملی آگاه نبودند. هرچند که جناح خود را با استفاده از خاکریز و ایجاد موانع و میادین مین برای جلوگیری از حمله یا نفوذهای احتمالی کاملاً مستحکم کرده بودند.

روابط فرماندهی یگان‌های ارتش و سپاه و نحوه فرماندهی آنها در حین عملیات

یکی از مشکلات اساسی در عملیات طریق القدس، روابط فرماندهی یگان‌های سپاه و ارتش بود که نه حالت تحت امر و نه در کنترل عملیاتی داشت. در صورتی که یکی از اصول مهم جنگ، اصل وحدت فرماندهی است که در صورت نادیده گرفتن، آسیب‌های جبران‌ناپذیری را سبب می‌گردد. رعایت و توجه به این اصل حکم می‌کرد که یگان‌های سپاه در کنترل عملیاتی یگان‌های ارتش باشند که در ابتدا چنین به نظر می‌رسید و فرماندهان و مسئولان عملیاتی سپاه هم ادعای دیگری نداشتند، ولی اینچنین نشد و عملاً یگان‌های سپاه در کنترل عملیاتی ارتش قرار نگرفتند. قرار شده بود که اگر فرماندهی نظامی برای یگان‌های سپاه پاسداران دستوری صادر می‌کند، آن دستور از طریق فرمانده سپاه به آنها ابلاغ شود. تعدادی از نظامیان چه در سطح قرارگاه و چه در سطح یگان‌های عمل‌کننده، اعتقاد بر ضرورت اصل وحدت فرماندهی داشتند و معتقد بودند که یگان‌های سپاه می‌بایست در کنترل عملیاتی فرماندهان ارتشی قرار گرفته تا هدایت نبرد تسهیل و عملیات قابل کنترل و اداره باشد. به هر حال آن مشکل به صورت مبهم تا روز قبل از عملیات به قوت خود باقی ماند. تا اینکه در روز ۶۰/۹/۷ طی امریه‌ای که فرمانده نیروی زمینی ارتش از طریق قرارگاه عملیاتی کربلای ۱ به کلیه یگان‌ها ابلاغ نمود، تکلیف این مسئله را مشخص کرد. قسمت‌هایی از آن امریه عیناً به شرح زیر بود:

نکاتی که بر مبنای تصمیم‌گیری‌های جلسه‌ای مرکب از فرماندهان نظامی و سپاه پاسداران در حضور من و فرمانده سپاه پاسداران انقلاب اسلامی برادر محسن رضایی به عمل آمد به این شرح ابلاغ می‌گردد:

نحوه فرماندهی یگان‌ها:

الف- فرماندهی نیروهای هجوم‌کننده که اکثراً برادران سپاه پاسداران بوده و یا ترکیبی از پیاده ارتش و سپاه بوده، به عهده برادران سپاه می‌باشد.

ب- فرماندهی نیروهای زرهی و مکانیزه به عهده فرماندهی نظامی خود بوده، ولی بایستی طبق تدبیر عملیاتی به موازات پیشروی نیروهای هجومی در نگهداری زمین‌های پاکسازی شده و پشتیبانی یگان‌های در خط کوشش نماید.

ج- فرماندهی عمومی یگان‌های عمل‌کننده در محدوده تیپ‌های ۱ و ۲ زرهی لشکر ۱۶ و تیپ ۳ زرهی لشکر ۹۲ به عهده فرمانده تیپ‌های مربوطه می‌باشد.^۱

بدین ترتیب ترکیب مقدس سپاه و ارتش شکل گرفت تا دو نیروی مسلح با خصوصیات متفاوت بتوانند جنگ را با شرایطی به پایان برسانند که سربلندی کشورمان را به در پی داشته باشد. اما در عملیات بستان به رغم اینکه فرماندهان سپاه در آن زمان کاملاً واقف بودند که از نظر دانش و تجربه فرماندهی و اداره قرارگاه‌ها در سطح فرماندهان مورد قبول نظام جمهوری اسلامی در ارتش نیستند، مع الوصف برخلاف اصول وحدت فرماندهی، فرماندهی را بین فرماندهان ارتش و سپاه تقسیم کردند. شاید در آن زمان پاسخگو بود، اما بسیاری از فرماندهان ارتش مطمئن بودند که اینگونه عملکرد در درازمدت مشکل‌آفرین بوده و به نفع هیچ‌کدام از دو نیرو نمی‌باشد. زیرا داشتن اختیارات لازم و به کار بردن حداکثر تلاش تمام نیروها برای رسیدن به هدف نهایی را اصل وحدت فرماندهی می‌گویند، ولی اصل هدف، کلیه تلاش‌ها را متوجه یک هدف عمومی می‌نماید و برای تکمیل این اصل باید وحدت فرماندهی برای تمرکز کلیه تلاش‌ها وجود داشته باشد که مؤثرترین اقدام جهت وحدت تلاش، وحدت فرماندهی است، یعنی باید اختیارات لازم به فرماندهی تفویض گردد. ناپلئون می‌گوید:

"هدایت و اداره کردن جنگ توسط یک فرمانده بی‌لیاقت بهتر از فرماندهی دو فرمانده لایق در جنگ است."

فرماندهان باتجربه و با دانش ارتش بویژه افسران ستاد و طراحان عملیات که از زبده‌ترین و با دانش‌ترین افسران ارتش بودند، با توجه به اینکه فرصتی نبود تا مشکلات هدایت جنگ را به طور مشترک با دو فرماندهی که در هیچ جنگی دیده نشده بود، مورد بررسی قرار دهند. اما با توجه به تجربیات جنگ‌های تمامی جوامع بشری و اصول جنگ، برای نظامیان با دانش کاملاً مشهود بود که فقدان وحدت فرماندهی مشکلات بسیاری را همراه با حرکات موازی باعث خواهد شد. اما افسران و فرماندهان ارتش با توجه به شرایط کشور و ملاحظات سیاسی، به رغم اشکالات موجود در خصوص عدم وحدت فرماندهی در هدایت عملیات، بهانه‌تراشی نکردند و

۱. بختیاری، مسعود، سرتیپ ۲ (۱۳۸۷)؛ عملیات طریق‌القدس، تهران، انتشارات ایران سبز، ص ۷۶.

سعی کردند با تفاهم، رسالتشان را انجام دهند و تلاش کردند تا به جای بحث‌های بی‌مورد که منتج به نتیجه هم نمی‌شد، سطح دانش نظامی آن عزیزان را در سطوح مختلف ارتقا داده که بتوانند در عملیات‌های بعدی با درک مسائل نظامی و پایبندی به اصول جنگ در شرایطی قرار بگیرند تا بتوانند با زبان مشترک نظامی در خصوص تاکتیک‌های نظامی، با فرماندهان و طراحان نظامی در موضوعات مختلف جنگ بحث و تبادل نظر کرده تا با نتیجه‌گیری‌های منطقی و اصولی بر اساس اصول نُه‌گانه جنگ، پیشرفت قابل توجهی را نصیب کشورمان نمایند. با نگرش به این مطلب مهم توسط نظامیان و احساس مسئولیتی که در دفاع از حریم کشور داشتند و همچنین حس وطن‌پرستی آنان باعث شد تا فرماندهان رده‌های بالای ارتش، افسران، درجه‌داران و کارمندان در سایه هدایت و رهنمودهای حضرت امام خمینی (ره) با گذشت، صداقت، تلاش و دلسوزی در کوتاه‌ترین زمان ممکن تجربه، دانش نظامی و مهارت‌های فنی را به نیروهای علاقمند سپاه پاسداران به گونه‌ای انتقال دهند که حتی در مناطقی بتوانند به تنهایی مشکلات و مسائل مربوط به هدایت عملیات‌ها را برطرف و عملیات را اداره و هدایت نمایند.

در توجیه این توانمندی در بُعد تربیت نیروی انسانی کارآمد و انتقال دانش نظامی، همین بس که اگر نیرویی در یک عملیات به عنوان فرمانده گروهان عمل کرده بود، در عملیات بعدی فرمانده گردان و در عملیات سوم فرماندهی تیپ یا لشکر را عهده‌دار می‌گردید و یا در نمونه دیگر با نادیده گرفته شدن مدارج تحصیلی و اساسنامه‌ها، مراکز آموزشی فقط با هدف انتقال دانش نظامی چه بسیار کسانی که بدون گذراندن آموزش‌های مقدماتی رسته‌ای، اجازه ورود به کلاس‌های آموزش عالی و دانشکده فرماندهی و ستاد را می‌یافتند و از این طریق مجوز احراز مشاغل عمده و به ویژه فرماندهی را دریافت کردند.^۱

یگان‌های رزمی سپاه با گذشت زمان و جنگیدن در کنار نیروهای سازمان‌یافته نیروی زمینی ارتش و به ویژه با تشکیل قرارگاه‌های مشترک که به ابتکار فرماندهی وقت نزاجا جناب سرهنگ صیادشیرازی و ارتقای توانمندی آنان تشکیل گردیده بودند، تجربه‌های خوبی را کسب نمودند.

با توجه به گستردگی و پیچیدگی امور تاکتیکی و تکنیکی جنگ‌های امروزی، اکثر کارشناسان امور امنیتی و دفاعی در سطح جهان معتقد هستند که حداقل ۱۵ الی ۲۰ سال

وقت لازم است تا یک جوان مستعد با طی مراحل مختلف و کسب تجربه بتواند مجوز کسب فرماندهی گردان و تیپ را دریافت نماید و تمام سرمایه‌گذاری‌های دفاعی با توجه به این پندار تشکیل می‌گردد. در آن زمان، اکثر فرماندهان گردان در ارتش دوره دانشکده فرماندهی و ستاد را طی کرده بودند و از دانش و تجربه کافی برخوردار بودند. مثلاً فرمانده گردان ۳۸۸ توپخانه ۱۷۵م خودکشی گروه ۳۳ توپخانه و اکثر فرماندهان گردان‌های تیپ ۳ زرهی حدوداً با بیست سال خدمت در ارتش و طی دوره دافوس مسئولیت هدایت و اداره یک گردان را داشتند. اینگونه مسائل اصولی هستند که می‌بایست به آنها توجه کرد تا یک عنصر رزمنده و نیروی دفاعی کشور از هر جهت توانایی انجام وظایف خود را داشته باشد، وگرنه نتیجه بی‌توجهی‌ها برای کشور بسیار گران تمام خواهد شد و در بسیاری از مواقع نیز خسارات وارده به دلیل عدم مهارت کافی فرماندهان جبران ناپذیر می‌باشد. بسیاری از افسران باتجربه و بادانش در آن زمان به خاطر دلسوزی و وارد شدن تلفات کمتر به نیروهای خودی، روی اصول تأکید داشتند که متأسفانه گاهی به پیشنهادات آنان و حتی ابتدایی‌ترین اصول توجهی نمی‌شد و این امر نگرانی زیادی را در افکار آگاهان دلسوز و متعهد نظامی به وجود می‌آورد.

آغاز عملیات طریق‌القدس

عصر روز شنبه ۱۳۶۰/۰۹/۰۷، بر اساس پیامی از سوی قرارگاه فرماندهی عملیات (قرارگاه کربلای ۱) ساعت (س) روز (ر) (ساعت ۳۰:۰۰ روز ۱۳۶۰/۰۹/۰۸) برابر با دوم ماه صفر تعیین و به یگان‌ها ابلاغ گردیده بود. در امریه یادشده علاوه بر تعیین زمان تک، ابلاغ شده بود که برابر توافق فرمانده سپاه پاسداران و فرمانده نیروی زمینی ارتش، هدف واگذاری به تیپ ۳ زرهی لشکر ۹۲ به جای دهانه بستان به تنگ چزابه (منطقه بین تپه رملی دارالشیاع تا روستای خرابه در شمال شهر بستان) تغییر یافته و همچنین تأمین ساحل شرقی هورالعظیم در منطقه ابوچلاچ به لشکر ۱۶ زرهی مجدداً تأکید شد.

این تغییر هدف حاصل بررسی، شناسایی و تجدیدنظر و تکمیل طرح‌های اولیه بود. اما یگان‌ها از تغییر هدف‌ها از قبل به طور شفاهی آگاه بودند و با این تغییر هدف غافلگیر نشدند. در ساعت ۲۳:۰۰ مورخه ۱۳۶۰/۰۹/۰۷ جناب سرهنگ کوچکی دستور عملیات کربلای ۱ را از توپخانه لشکر ۹۲ به گردان ۳۸۸م کتباً ابلاغ کرد. البته طرح آتش توپخانه توسط گردان ۳۱۸ توپخانه ۱۵۵م کمک مستقیم تیپ ۳ زرهی در ساعت ۲۰:۰۰ به گردان ۳۸۸ توپخانه ابلاغ شده بود که توسط رئیس رکن سوم گردان، جناب سروان حسین خواجوی به آتشبارها ابلاغ گردیده و کلیه اقدامات بر اساس طرح آتش ابلاغی انجام و کلیه آتشبارها آماده اجرای عملیات بودند.

همه نفرات لحظه به لحظه خود را برای عملیاتی بزرگ آماده می‌کردند. هر کس بر اساس وظایف خود، آخرین هماهنگی‌ها را با دیگر هم‌زمانش انجام می‌داد. من در آن زمان پیوسته در هدایت آتش آتشبار، با نفرات هدایت آتش مشغول بردن آماج‌ها بر اساس لیست آماج دریافتی روی طرح تیر و آماده کردن عناصر تیر برای توپ‌های آتشبار بودم. ضمن اینکه به خدمه توپ‌های آتشبار سرکشی و از نحوه آمادگی آنان بازدید می‌کردم. به همه نفرات روحیه می‌دادم و می‌گفتم پیروز خواهیم شد. فقط دقت کنید و مراقب خودتان در هر لحظه بوده و غفلت نکنید. دستور تکمیل سنگرهای انفرادی را می‌دادم و از نزدیک بازدید و کنترل می‌کردم. زیرا می‌دانستم بعد از شروع عملیات حتماً مورد هجوم هواپیماهای دشمن و گلوله‌های توپخانه قرار خواهیم گرفت. لذا داشتن سنگرهای محکم امری ضروری بود که می‌بایست در تقدم یکم کارهایمان انجام می‌دادیم. یگان‌های مانوری و تک‌کننده به آتش بی‌وقفه آتشبار ما نیاز داشتند تا بتوانند به پیشروی خود ادامه دهند. در غیر این صورت مشکلات بسیاری برای یگان‌های تک‌کننده به وجود می‌آمد. با علم به این مطلب مسئولیت ما نسبت به اجرای موارد ایمنی و آتش به موقع و مداوم و مؤثر را روی دشمن بیشتر می‌کرد. حدود ساعت ۲۳۳۰ فرمانده گردان جناب سرهنگ آجوری در موضع ما حضور یافت و از کلیه خدمه توپ‌ها و دیگر قسمت‌های آتشبار بازدید کرد. آخرین دستورات را صادر و با حضور خود در آتشبار روحیه تازه‌ای به نفرات کاملاً آماده نبرد را داد و اظهار امیدواری کرد که حتماً پیروز خواهیم شد.

ما واقعاً لیاقت پیروزی را داشتیم. گرچه یکی از آرزوهایمان پیروزی بود. ما زحمات زیادی را متحمل شده بودیم و امید به پیروزی در ما موج می‌زد. شاید سرنوشت به جای روزهای طولانی، تنها زندگی کوتاهی نصیبمان کرده بود. نمی‌دانم شاید عمر ما ناگزیر کوتاه می‌بود. آن هم در میان سختی‌ها و رنج‌ها می‌بایست عمر کوتاه خود را بگذرانیم. دریغاً که چه سرنوشتی برایمان رقم خورده بود. اما باید به آنچه پیش آمده، بود تن می‌دادیم و اندوه خود را در دل نهان می‌داشتیم، زیرا با آنهمه اندوه و دل‌تنگی نمی‌توانستیم کارایی لازم را داشته باشیم. فرمانده گردان بعد از بازدید کامل آتشبار و روحیه دادن به تک‌تک درجه‌داران و سربازان با من جداگانه صحبت و تأکید کرد مراقب خودتان باشید و سهل‌انگاری نکنید که به قیمت جانتان تمام خواهد شد. ایشان به من دستورات لازم را داد و از طرفی هم به عنوان بزرگ‌تر نصیحت کرد؛ در لحظات بحرانی صبور باش، سعی کن با نفرات آتشبار با آرامی برخورد کنی و در شرایطی که برایمان به وجود خواهد آمد، ممکن است نفرات در شرایط سخت، واکنش‌هایی داشته باشند

که غیرعادی باشد. بنابراین آنان را تحمل کن و سعی داشته باش روحیه جمعی و کلی یگان را حفظ کنی. سپس به من گفت: امیدوارم بعد از عملیات همدیگر را مجدداً ملاقات کنیم. اگر برای من اتفاقی افتاد که نتوانستم دیگر تو را ببینم، حلالم کن. من به ایشان گفتم: جناب سرهنگ من و کلیه نفراتم در آتشبار برای عملیات کاملاً آماده‌ایم و قول می‌دهم به وظایف خودمان به گونه‌ای که شایسته نام گردان است، عمل کنیم و برای شهادت هم آماده‌ایم. ما وقتی قدم به این میدان گذاشته‌ایم، از هر نظر خود را آماده کرده‌ایم. امیدوارم باز هم یکدیگر را ملاقات کنیم و پیروزی مان را جشن بگیریم. ایشان روی من را بوسید و آتشبار را ترک کرد.

بعد از آن، من رؤسای توپ و دیگر رندهای آتشبار را در یک منطقه امن جمع کردم. آخرین هماهنگی‌ها را با آنان انجام داده و مسیر احتمالی حرکت آتشبار را در روزهای آینده برای آنان از روی نقشه منطقه عملیات مشخص و نحوه حرکت و اشغال مواضع آتی را با آنان در میان گذاشتم، تمامی ابهامات را برطرف کردم و کلیه هماهنگی‌ها را انجام دادیم. همگی با آرزوی پیروزی و دعا برای تمامی رزمندگان، از یکدیگر حلالیت طلبیده و برای آغاز عملیات از یکدیگر جدا شدیم. من با معاون آتشبار ستوان سوم، مجیری تهرانی و سرگروهان آتشبار، ستوان یار سوم الماس بازیاران جداگانه صحبت کرده و بار دیگر وصیت خودم را به آنان کرده و دعا کردم بار دیگر بعد از عملیات همدیگر را با سربلندی و پیروزی ملاقات کنیم.

آسمان از غروب روز ۶۰/۹/۷، به مرور ابری شده بود و کم‌کم بارش باران شروع شده و شدت می‌گرفت. ریزش باران در آن زمان برای رزمندگان اسلام بسیار مفید بود. زیرا اولاً حرکت نیروها در رمل‌ها را تسهیل می‌کرد، ثانیاً توان نگهبانی و دید دشمن را کاهش می‌داد و نیروهای خودی در نزدیکی میادین مین دشمن بهتر می‌توانستند عمل کنند. همچنین گلوله‌های روشن‌کننده دشمن در شب روی نیروهای خودی که به خطوط دشمن نزدیک می‌شدند، اثر کمتری داشت. سکوت مطلق همه‌جا را فراگرفته بود و از نگرانی دلم شور می‌زد و گرفته بود. در آن لحظات، دوست داشتم همانند ابرها باشم، زیرا آنها آن قدر شهامت دارند که هر وقت دلشان می‌گیرد، جلوی همه‌گریه می‌کنند! بی‌سیم‌ها روشن و همه به گوش بودند. لحظات به‌کندی سپری می‌شد. سکوت رادیویی در شبکه حکم‌فرما بود. نیروهای خط‌شکن از ساعت ۲۲۰۰ به جلو حرکت کرده و مشغول باز کردن معبر در میدان‌های مین دشمن بودند تا با شروع زمان حمله به دشمن یورش ببرند. روشنایی روز به کلی محو شده بود و آسمان ابری که خبر از طوفان داشت، اکنون خیلی به ما نزدیک‌تر شده بود و هوا کاملاً تاریک بود. باران فرود آمد و در

دوردست‌ها صدای صاعقه نقطه پایانی بود. سرانجام لحظه‌ای فرا می‌رسید که آن مردان بزرگ و فراموش‌نشدنی در انتظارش بودند. نمی‌دانم در اینجا سکوت کنم، یا تمامی آن اضطراب‌ها را در آن شب به یاد بیاورم، یا از آنها بگذرم که با نقل آن اندوه‌ها، نگرانی‌ها، استرس‌ها و... شما را نیازارم. نمی‌دانم می‌توانید تصورش را بکنید که در آن لحظات چه احساسی داشتیم. آن لحظه انتظار، بزرگ‌ترین لحظه حیات ما بود که هرگز فراموش نخواهیم کرد. اما برای آنکه تصویر درستی از صحنه‌هایی که می‌خواهم توصیف کنم، ایجاد نمایم، مجبورم به لحظات عملیات یگان‌ها که دیگر هم‌زمانم عنوان کرده‌اند، اشاره کنم تا بهتر قابل درک باشد. در نفربر پست فرماندهی بودیم و تمامی بی‌سیم‌ها روشن و در جریان عملیات و حرکت نیروها قرار داشتیم و لحظه‌ای را غفلت نمی‌کردیم. نیروهای بسیجی ادغام شده با یگان‌های پیاده مکانیزه ارتش با استفاده از تاریکی شب، زیر بارش باران به سوی مواضع دشمن جلو می‌رفتند و یگان‌های زرهی و مکانیزه ارتش در مواضع خود در انتظار باز شدن معابر بودند. نیروهای عراقی، قبل از حمله نیروهای خودی، توپخانه‌های خود را به کار انداختند و به وسیله گلوله‌های روشن‌کننده، منطقه الله‌اکبر و دهلاویه را در شمال و جنوب کرخه روشن کرده سپس با گلوله‌های سوختار نقاط ثبت تیر شده قبلی خود را به شدت مورد اصابت قرار داده و گلوله‌باران کردند.

در قرارگاه کربلای ۱ تصمیم گرفته شده بود پیامی به یگان‌ها مخابره نشود تا دشمن در جریان عملیات قرار نگیرد. همچنین، یگان‌ها تا قبل از شروع عملیات، واکنشی از خود نشان ندهند. سکوت یگان‌ها قبل از عملیات چشمگیر بود. کم‌کم به ساعت حمله نزدیک می‌شدیم، تندر بر بالای سرمان غرید و آسمان برقی زد و صدای رعب‌آوری همه‌جا را فرا گرفت و بارش باران شروع شد. با قرار گرفتن عقربه ساعت روی ۰۰۳۰ نیمه شب ۸/۹/۶۰، ناگهان صدای شلیک توپخانه‌های لشکر ۹۲ و ۱۶ زرهی از منطقه حمیدیه به سوی محل استقرار یگان‌های دشمن در جنوب کرخه کور در فضای دشت آزادگان پیچید. غرش توپ‌ها به صدا درآمده بود، صدای بیش از ۱۰ گردان توپخانه و صدای انفجار حاصل از گلوله‌های آنها موجی از ترس و وحشت در منطقه دشمن به وجود آورده بود.

صداهای مرگبار و برق دهانه لوله توپ‌ها با امدادهای پنهان خداوند یعنی رعد و برق، درهم آمیخته شده بود که نوید حمله‌ای وسیع از جنوب حمیدیه به سمت کرخه کور و منطقه جنوبی آن را می‌داد و تمام توجه دشمن را به چنین حمله غافلگیرانه‌ای جلب می‌کرد. دلاورمردان تیپ ۳ زرهی لشکر ۱۶ با تظاهر به تک و حرکت به سوی دشمن اثر آن را چندین برابر جدی‌تر

کرده بودند. برق دهانه توپ‌ها و انفجار گلوله‌ها به طور مداوم فضا را روشن کرده و غرش رعدآسای شلیک توپخانه در منطقه طراح و نورد واقع در جنوب غرب اهواز لحظه‌ای قطع نمی‌شد. البته حجم آتش توپخانه عراق نیز در آن منطقه چشمگیر بود. بدین ترتیب، نبرد طرح عملیاتی کربلای ۱ پس از تلاش شبانه‌روزی نیروها جهت آمادگی در ماه‌های گذشته، آغاز شد. حوادث و اتفاقات ساعات اولیه حمله رزمندگان اسلام به مواضع دشمن

یگان‌های تیپ ۳ زرهی لشکر ۹۲ و یگان‌های سپاه پاسداران، در تاریکی مطلق و در حین بارش باران به طرف معابری که می‌بایست تیپ ۳ زرهی از آنها عبور کند، حرکت نمودند و پس از برداشتن موانع با پیشروی خود به دشمن یورش بردند و توپخانه‌های کمک مستقیم به عنوان پشتیبانی یگان‌های تک‌ور پیاده ارتش و سپاه پاسداران و یگان‌های زرهی، منطقه دشمن را کاملاً با گلوله‌های منور نورانی کردند. هر چند به مدت نیم ساعت آتش تهیه پیش‌بینی شده بود، اما در عمل اجرا نشد و از اصل غافلگیری استفاده شد. توپخانه‌های ۱۵۵ م‌م منطقه دشمن را روشن نگه داشتند.

لشکر ۹۲ زرهی ساعت ۰۱۳۰ اعلام کرد، اولین خاکریز دشمن در خط شحیطیه-صالح حسن سقوط کرد و خاکریز عصا شکل از قسمت شمال شکسته شده و دقایقی بعد اعلام کرد که یک گردان بسیجی از سر خاکریز عصا شکل به داخل آن نفوذ کرده‌اند.

تانک‌های تیپ ۳ زرهی تا ساعت ۰۲۰۰ از خاکریز اول عبور نکرده بودند که سرهنگ بهرامی فرمانده تیپ ۳ زرهی دستور سریع عبور آنها را صادر کرد. در این ساعت، بارش باران نیز قطع شد. خوشبختانه در مدت کمتر از دو ساعت خطوط مقدم دشمن با آن همه استحکامات به دست توانای رزمندگان اسلام سقوط کرد و با اعلام این خبر، بلافاصله یگان‌های تیپ چهارم نیروهای بسیج که از سمت جاده و زمین‌های رملی خود را به میادین مین جناح شمالی دشمن نزدیک کرده بودند، هم‌زمان در سه نقطه با گشودن میدان‌های مین از موانع عبور و از جناح شمالی به دشمن حمله‌ور شدند. فرمانده تیپ ۳ لشکر ۹۲ زرهی با باز شدن معابر و سقوط خط مقدم دشمن به یگان‌های زرهی و مکانیزه خود از جمله گردان ۲۹۳ تانک چیفتن به فرماندهی سرهنگ ۲ صفوی که در حوالی دیدگاه ۳ موضع گرفته بود، دستور داد به سرعت از مناطق باز شده وارد منطقه پدافندی متجاوز شده و با انهدام دشمن برای تأمین هدف‌های واگذاری پیشروی کنند. عبور از معابر و میدان‌های مین و نفوذ به مواضع و استحکامات دشمن در آن شرایط و در تاریکی شب واقعاً کار دشواری بود که فقط از عهده مردانی برمی‌آید که عاشقانه در

این راه گام برداشته بودند و با اراده‌ای آهنین و بدون هراس از مرگ، خود را فدای میهن و مردم کنند. این مردان قهرمانان واقعی ایران هستند حتی اگر گمنام و ناشناخته باشند.

در ساعت ۰۲۰۵ فرمانده تیپ ۳ زرهی دستور داد که یگان‌های زرهی و مکانیزه به علت تاریکی چراغ‌ها را روشن و با سرعت تمام به سوی هدف‌های واگذاری پیشروی کنند.

در ساعت ۰۲۳۰ خاکریز دوم متعلق به مواضع نیروهای احتیاط دشمن به وسیله یگان‌های پیاده خودی سقوط کرد و نیروهای خودی در خواست روشنایی در عمق منطقه را کردند. در همین ساعت، نیروهای پیاده خودی به محل استقرار دو گردان از یگان‌های توپخانه ۱۵۵م و ۱۳۰م دشمن در شمال بستان، تپه دارالشیع رسیدند و ضمن اشغال و تصرف آنها با نیروهای دشمن جنگ تن‌به‌تن بسیار سختی را شروع و در نهایت کلیه سنگرها و مواضع توپ‌ها را اشغال کرده و تعداد بسیاری از نفرات دشمن را به هلاکت رساندند و توپخانه‌های مستقر در آن منطقه و نفراتش برای همیشه خاموش شدند. من، شخصاً مواضع آن یگان‌های توپخانه را از نزدیک دیدم. تمامی نفرات آن یگان‌ها یا کشته شده بودند و یا اسیر که کشته‌های آنها در کنار توپ‌ها و مواضعشان بیانگر همه چیز بود.

در ساعت ۰۲۴۵ پس از تصرف مواضع توپخانه‌های دشمن، گردان ۲۹۳ تانک که مأموریت بستن تنگ چزابه را داشت، از جاده احداث شده گذشته و وارد شمال شهر بستان گردید و آمادگی خود را به فرمانده تیپ ۳ زرهی اعلام کرد.

در ساعت ۰۲۴۵ تقریباً دو ساعت و پانزده دقیقه بعد از آغاز عملیات، تیپ ۳ زرهی با مشاهده شرایط موجود و وضعیت دشمن در شمال بستان و تصرف اهداف مورد نظر توسط رزمندگان اسلام، اعلام کرد که منطقه اشغالی متجاوز در شمال کرخه تقریباً سقوط کرده و در دست نیروهای خودی است.

طی آن شب، ۷۰۰ گلوله روشن‌کننده توسط توپخانه‌های لشکر ۹۲ زرهی جهت روشنایی منطقه تیراندازی شده بود و حرکت تانک‌های گردان ۲۶۱ تانک و گردان ۲۲۱ سوار زرهی و نفربرهای گردان ۱۰۰ مکانیزه با چراغ روشن در منطقه دشمن چنان شور و نشاط و شادمانی در بین رزمندگان خودی به وجود آورده بود که هیچکس تا آن لحظه به یاد نداشته بود. این تهور و چالاکی باعث تشدید روحیه جنگی چندین برابری نیروهای خودی در جبهه شمالی و جنوبی گردید. روحیه جنگی رزمندگان اسلام در شمال رودخانه کرخه به گونه‌ای بود که مقاومت در برابر آن جنگجویان از طرف نیروهای عراقی بی‌فایده بود و تأثیری بر اراده و روحیه آفندی آنان نداشت.

یگان‌های خودی پس از ورود به منطقه دشمن با آرایش کامل نظامی در سمت شمال و جنوب جاده الله‌اکبر، بستان به سوی شهر بستان با قدرت و شکوه کوبنده و خیره کننده‌ای حرکت و کلیه مقاومت‌های موجود در منطقه را از بین برده و منطقه را پاکسازی کردند.

ساعت ۰۳۱۵ گردان ۲۹۳ تانک، به موانع و مقاومت دشمن برخورد و اعلام کرد؛ نیاز به وسایل مهندسی جهت برداشتن موانع و تسطیح زمین دارد. عبور از مواضع دشمن در آن شرایط برای هر یگانی بسیار مشکل بود. من شخصاً ناظر استحکامات و موانع ایجاد شده دشمن در منطقه بودم. ارتفاع خاکریزهای ایجاد شده، بسیار بلند و موانع زیادی در مسیر ایجاد شده بود که حرکات نیروهای خودی را کند می‌کرد و عبور از آنها شاهکاری توسط نیروهای خودی بود.

ساعت ۰۳۲۰ یگان‌های عمل کننده با شدت و روحیه‌ای عالی با دشمن درگیر بودند و گردان ۲۹۳ تانک توسط افسر رابط، سروان ریاحی از گردان ۳۸۸ توپخانه ۱۷۵م به دلیل قدرت بالای آتش این گردان، درخواست آتش کرد که خیلی سریع پاسخ داده شد. البته دیدبان آتشبار یکم گردان ۳۸۸ توپخانه، ستوان یکم وظیفه سلیمانیان در گردان ۲۹۳ تانک مستقر بود و دیگر دیدبانان گردان نیز در دیگر نقاط مستقر بودند که به محض درخواست آتش به سرعت پاسخ لازم به آنها داده می‌شد تا وقفه‌ای در پیشروی و روند عملیات پیش نیاید.

گردان ۲۹۳ تانک که از پشت نیروهای احتیاط دشمن را محاصره کرده بود، اعلام کرد؛ دشمن در حال فرار است که فرمانده تیپ ۳ زرهی دستور جلوگیری از فرار آنها را صادر کرد. گزارش‌های دریافتی حاکی از آن بود که دشمن در منطقه جنوب رودخانه کرخه به مقاومت سرسختانه‌ای مبادرت ورزیده است. نیروهای دشمن مستقر در جنوب رودخانه کرخه آن طور که باید، غافلگیر نشده و به مقاومت شدیدی دست زده بودند و یگان‌های تک‌ور خودی را در آن منطقه با دشواری زیادی مواجه ساخته بودند. در ساعت ۰۴۰۰ از طریق بی‌سیم اطلاع داده شد که با استراق سمع متوجه شده‌اند که یکی از فرمانده گردان‌های تانک دشمن کشته شده است. در همین ساعت سپاه پاسداران اعلام داشت؛ یگان‌های دشمن در شمال رودخانه کرخه با سرعت پا به فرار گذاشته‌اند. دشمن، در شمال رودخانه کرخه به دلیل احاطه نیروهایش از طرف شمال استحکامات و غافلگیر شدن یگان‌هایش و یورش سریع نیروهای خودی نتوانست مقاومت آن چنانی انجام دهد و در همان لحظات اولیه، فرماندهی و کنترل آنها از هم پاشیده شد. وضعیت به گونه‌ای بود که یگان‌های در خط عراقی خبر از پشت سرخود نداشتند، در

حالی که رزمندگان اسلام عقبه آنها را بسته و نیروهای در خط عراقی چاره‌ای جز قبول شکست نداشتند. دشمن، وقتی به خود آمد و متوجه شد که از جلو و سمت چپ خود تهدید شده و در مواضع وی رخنه شده، با آن همه استحکامات ایجاد شده از نظر روحی در شرایطی قرار گرفت که توان تدافعی خود را از دست داد. ضمن اینکه از هر طرف هم گلوله‌باران می‌شدند، لذا چاره‌ای جز فرار نداشتند که فرار آنها نیز شکست سنگینی را برایشان رقم زد.

بنا به گفته اهالی شهر بستان اندکی پس از شروع حمله، تراکم بسیار عظیمی از نفرات، خودرو، نفربر تانک و سایر تجهیزات و وسایل دشمن که در حال فرار بودند، روی پل شناور روی کرخه، پل حاج مسلم که توسط عراقی‌ها نصب شده بود، به وجود آمده بود و هرکس سعی می‌کرد زودتر از آن مهلکه بگریزد. بسیاری از نظامیان دشمن به آب رودخانه کرخه زدند و عبور کردند و بسیاری نیز در این رودخانه غرق شدند و امواج گل آلود کرخه اجسادشان را به هورالعظیم انداخت.

گردان ۲۹۳ تانک، اعلام داشت، به هدف نزدیک شده ولی به علت عدم تشخیص دقیق محل هدف متوقف شده است. واقعیت این بود که گردان مزبور پس از حرکت از حدود دیدگاه شماره ۳ به دشت باز شمال بستان که تپه رملی دارالشیاع آن را تنگ‌تر می‌کند، وارد شده بود. به علت اینکه برای کوتاه کردن مسیر هدف، میان بر زده بود از لحاظ سمت قدری منحرف و مسیر را از دست داده و در زمین‌های رملی تپه دارالشیاع متوقف شده بود. تأکید فرمانده تیپ ۳ زرهی به این یگان مبنی بر استفاده از جاده بستان، تنگ چزابه بود که به عنوان یک مسیر قابل تشخیص پیشروی به سوی باختر و وصول به تنگ چزابه را تسهیل می‌کرد. اما یگان یاد شده که به یک منطقه نسبتاً رملی منحرف شده بود، نمی‌توانست جاده مزبور را پیدا کند. لذا در پشت تپه دارالشیاع و در فاصله یک تا دو کیلومتری جاده بستان، تنگ چزابه و به انتظار روشنایی روز و روشن شدن وضعیت متوقف شده بود. واقعاً حرکت در تاریکی شب و پیدا کردن مسیر در آن شرایط هم سخت بود.

در ساعت ۰۵۱۱ گردان ۲۶۱ تانک به هدف واگذاری، حد فاصل شمال بستان تا تپه دارالشیاع که به نام دهانه بستان معروف است، رسید و در ساعت ۰۵۳۵ گردان ۲۲۱ سوار زرهی که در پهلوی جنوبی تیپ ۳ زرهی در امتداد رودخانه کرخه عبور می‌کرد، به پل‌های بستان نزدیک شد و گزارش داد که با آتش آنها را تأمین کرده است. عبور از جناح جنوبی تیپ ۳ در

حاشیه رودخانه کرخه به علت نامساعد بودن زمین نیز کار بسیار دشواری بود که این گردان به نحو مطلوبی انجام داد.

تعدادی از تانک‌ها و خودروهای زرهی دشمن که از عبور از پل بستان و فرار به سمت جنوب ناامید شده بودند، تلاش کردند که از طریق زمین‌های رملی و تنگ چزابه فرار کنند و دست به مقاومت زدند که توسط گردان ۲۶۱ تانک منهدم شدند.

در ساعت ۰۶۳۰ گردان ۲۹۳ تانک اعلام کرد که به سمت تنگ چزابه در حال پیشروی است. سپس گزارش داد که این تنگه را تأمین کرده است ولی عملاً اولین گردان از تیپ ۳ زرهی که به تنگ چزابه رسید، گردان ۱۰۰ مکانیزه تیپ ۳ زرهی بود.^۱

در حالی که دشمن در حیرت و سردرگمی بسیار زیاد به دور خود می‌چرخید و هرگز تصور چنین تهاجمی را نکرده بود، در منطقه جنوبی رودخانه کرخه توسط رزمندگان لشکر ۱۶ زرهی و سپاه پاسداران تحت فشار شدید بود و راه‌های فرار و امید آنها بسته شده بود. دشمن، در تمامی منطقه شمال و جنوب رودخانه کرخه محل استقرار خود، همه راه‌ها را از دست داده بود و چاره‌ای جز تکیه بر هورالهوریه برایش باقی نمانده بود. بعد از چهار ساعت از شروع عملیات همه چیز دگرگون شد. عراقی‌ها با ازدحام نفرات و ممانعت عوامل استخبارات در نزدیکی پل بستان و روی آن موجب شد تعداد زیادی از عراقی‌ها خود را تسلیم موج خروشان رودخانه کرخه کنند و جنازه‌های آنان در کناره آب‌ها و نهایتاً در باتلاق پشت سر آنها شناور شود.

ثبت تیر توپخانه‌های خودی روی پل‌های بستان و سابله چنان قتلگاهی در این عملیات به وجود آورده بود که تاریخ جنگ کمتر به یاد دارد. حدود ساعت ۰۷۳۰ تعداد اسرای ۸۰۰ دشمن نفر اعلام شد. تعداد زیادی تانک و نفربر و تجهیزات نیز منهدم و به آتش کشیده شده بود. با روشن شدن هوا، دود بسیار غلیظی در منطقه که بیانگر سوختن ادوات زرهی و دیگر تجهیزات دشمن بود، کاملاً مشخص بود، ضمن اینکه صدای شلیک رگبار تیربارها و توپخانه و تانک به گوش می‌رسید.

۱. به نقل از سرتیپ ۲ بازنشسته هوشنگ بهرامی فرمانده تیپ ۳ زرهی لشکر ۹۲ زرهی، آرشیو هیئت معارف جنگ شهید سپهبد علی صیادشیرازی

آخرین وضعیت شمال و جنوب رودخانه کرخه در هشتم آذر ماه

در شمال رودخانه کرخه تا ساعت ۱۷۰۰ روز ۸/۹/۶۰، یگان‌های سپاه پاسداران و تیپ ۳ زرهی لشکر ۹۲ زرهی تمامی منطقه محوله را تأمین کردند و دشمن را به مفهوم واقعی شکست داده و در منطقه متصرفی به حال پدافندی درآمدند.

در جنوب رودخانه کرخه، مقاومت دشمن کماکان شدید بود و به رغم از دست دادن چندین مواضع پدافندی بویژه در کناره جنوبی سابله و کناره شمال نیشان، موفق شد فشار حمله رزمندگان اسلام به ویژه در مرکز منطقه (مگاسیس) را کنترل کرده و تک را متوقف سازد. سرهنگ آجوری فرمانده گردان ۳۸۸ توپخانه از حوادث و اتفاقات روز یکشنبه هشتم آذرماه در دفتر ثبت روزانه خود نوشته است:

ساعت ۱۵۳۰ روز ۸/۹/۶۰، عازم بازدید از منطقه غرب الله اکبر و اولین خاکریز دشمن در ۷ کیلومتر غرب ارتفاعات الله اکبر شدم. قبلاً با سروان غلامرضا علمی معاون گردان تماس گرفتم تا در محلی که قرار گذاشته بودیم، بایستد. پس از طی هشت کیلومتر به او ملحق شدم و سپس به راه ادامه دادیم. البته معاون آتشبار دوم، ستوان دوم عیسی مختاری نسب هم جهت شناسایی مواضع جدید همراه ما بود. پس از رسیدن به قرارگاه تیپ ۳ زرهی در ۱۲ کیلومتری غرب ارتفاعات الله اکبر با افسر رابط گردان ۳۱۸ توپخانه کمک مستقیم، سروان ریاحی ملاقات کردیم. اخبار و اطلاعات مورد نیاز مبادله شد. سپس به اولین خاکریز دشمن که در ساعت ۰۱۵۰ نیمه شب توسط رزمندگان اسلام سقوط کرده بود، رسیدیم. از اولین خاکریز دشمن که عبور کردیم، مشاهده نمودیم تعداد بی شماری از نیروهای دشمن کشته شده‌اند که مشخص بود همه آنان در حین فرار توسط رزمندگان اسلام از پای درآمده و به هلاکت رسیده بودند. تعداد زیادی تانک که حدوداً ۳۰ دستگاه بود و حدود ۴۰ دستگاه خودرو و تعدادی بلدوزر و سلاح‌های انفرادی و اجتماعی از دشمن در قسمت شمال و جنوب جاده‌ای که به سمت بستان ادامه داشت، به جا مانده بود. از آنها عکس گرفتم، تا ساعت ۱۶۰۰، حدود ۸۰۰ نفر اسیر از منطقه تخلیه شده بود و تجهیزاتی که در منطقه به جا مانده بود، به علت بارندگی شب گل آلود و منطقه هم گل آلود بود. جمع‌آوری مین‌ها انجام نشده بود و زمین منطقه اصلاً قابل اعتماد نبود. گلوله‌های منفجر نشده، مین و تجهیزات و سلاح‌های زیادی در زمین به همراه اجساد بسیاری پراکنده بودند و بوی تعفن ناشی از

اجساد کشته شدگان همه جا را فرا گرفته بود. تانک‌هایی که در حال فرار بودند، مورد اصابت سلاح‌های ضد تانک نیروهای خودی قرار گرفته و منهدم شده بودند. اجساد سوخته شده نفرات دشمن در لابه لا و در اطراف تانک‌هایی که در حال فرار بودند، منظره‌ای بسیار ناگوار و دل‌خراش را ترسیم کرده بود. در منطقه سابله و جنوب کرخه، بالگردهای هوانیروز در سطح سه تا پنج متری از زمین مشغول انهدام هدف‌های خود بودند. دور تا دور منطقه به طول و عرض تقریبی ۲۰ در پنج کیلومتر در چندین خط از نیمه شب تا کنون تانک‌ها، نفربرها، خودروها، مهمات و... در حال سوختن بودند. انبارهای مهمات هدف قرار گرفته که در حال انفجار بودند. شهامت و از خودگذشتگی برادران بسیجی و سپاهی و ارتشی در یورش به خط اول پدافندی دشمن که منجر به سقوط آن شد، بی‌نظیر بود. تعدادی شهید و تعدادی هم‌مجروح شده بودند. ما شاهد تخلیه سریع شهدای عزیز در این خطوط بودیم که از ساعات اولیه روشنایی از منطقه باعزت بسیار تخلیه می‌شدند. روحشان شاد باد. در فاصله ۳۲ کیلومتری از ارتفاعات الله‌اکبر تا شهر بستان و هفت کیلومتر به شمال غرب بستان دهکده‌های زیادی آزاد شده بودند.

بعد از مشاهده آن مناظر و خطوط پدافندی مستحکم عراقی‌ها که به وسیله میادین مین و سیم خاردار و بلوک‌های سیمانی از رودخانه کرخه تا ارتفاعات شحیطیه کشیده شده بود و سنگرهایی که نفرات آن کشته شده و اجساد و در زمین پراکنده بودند، هیچ‌گاه فکر نمی‌کردم که بتوان این خطوط مستحکم پدافندی را در هم کوبید. اما سربازان اسلام، نیروهای بسیج و سپاه پاسداران با از خودگذشتگی و اتحاد و همدلی با یکدیگر که در تاریخ بی‌نظیر است، چنان ضربه‌ای به دشمن از همه طرف وارد کردند که منجر به سقوط خط مقدم دشمن و در هم ریختگی شدیدی در وحدت فرماندهی آنها شد که تمامی آنان با سردرگمی کامل، واقعاً گیج و مبهوت از این همه رشادت چاره‌ای جز فرار و نابودی برایشان متصور نبود. در زیر باران و تاریکی مطلق شب، بجز صدای گلوله و توپ و تانک و کشته شدن سربازان عراقی چیز دیگری نبود. در خط مقدم، تانک‌ها، ادوات زرهی و خودروهای دشمن منهدم شده بودند و تمام سربازان عراقی یا کشته و یا به اسارت نیروهای رزمنده ایرانی درآمده بودند. این در شرایطی بود که خط اول دشمن با ارتفاعات الله‌اکبر هفت کیلومتر فاصله داشت. (در غرب ارتفاعات

الله اکبر) و به فاصله هر سه کیلومتر از خط مقدم تا شهر بستان دارای چهار خط پدافندی بودند که با تانک و سلاح‌های ضد تانک و توپخانه آرایش شده بود که به دست پرتوان رزمندگان اسلام، سربازان دلاور این مرز و بوم در آغاز روشنایی سقوط کردند. یگان‌های قهرمان تانک تیپ ۳ زرهی لشکر ۹۲ زرهی دشمن را از جناح شمالی و جنوبی دور زده و ضمن تأمین بستان مواضع خود را در پنج کیلومتری غرب بستان در حوالی پاسگاه سوبله اشغال کردند. البته بلدوزرها و یگان‌های مهندسی ارتش و سپاه در این عملیات نقش بسیار مهمی را ایفا کردند. یاد و خاطره شهدای این روز گرامی باد.

من به همراه نفرات آتشبار یکم گردان ۳۸۸ توپخانه از ماه‌ها قبل در انتظار این روز سرنوشت ساز بودیم. با تمامی وجودمان برای سرافرازی و عظمت میهن عزیزمان تلاش می‌کردیم تا افتخاری جاودان برای مردم کشورمان کسب کنیم. دریادلانی بودیم که قایق‌هایمان شکسته شده بود، اما شخصیت بزرگی پیدا کرده بودیم. جسم‌هایمان به زحمت افتاده بود ولی فقط به پیروزی می‌اندیشیدیم. افتخار واقعی این است که انسان کارهایی کرده باشد که قابل گفتن و نوشتن باشد. واقعاً سخت است انسان بمیرد در حالی که برای مردم و کشورش هیچ‌گونه خدمتی نکرده باشد. همه نفرات آتشبار با تلاش شبانه‌روزی می‌خواستند فرد مفیدی برای کشورشان باشند. با شور و اشتیاق فراوان تیراندازی می‌کردند و لحظه‌ای آرام و قرار نداشتند. آن رزمندگان به هیچ چیز جز هدفشان نمی‌اندیشیدند. به دنبال خواب و آسایش نبودند، هدف چشم و اندیشه آنان را پرکرده بود. آنان سلحشورانی بودند که به شناخت رسیده و از همه چیز خود گذشته بودند و در همه حال به سوی هدف پیش می‌رفتند، چه در خواب و چه در بیداری، فکر بیرون راندن دشمن از خاک کشورشان بودند.

همه به پیروزی اعتقاد داشتند؛ از فرمانده لشکر سرهنگ مسعود منفردنیاکی گرفته تا پایین‌ترین رده که این باور از خود پیروزی مهم‌تر بود. زیرا همه مصمم و یک دل و زلال بودند. واقعاً دنیا با تمامی زرق و برق‌ها و اعتباراتش، به مراتب کوچک‌تر از آن است که بخواهد پاداش و ترفیع این مجاهدان فی سبیل الله را بدهد. مردانی که در میدان‌های نبرد و زیر بمباران‌های سهمگین هوایی، غرش تانک‌ها، توپ‌ها و انفجار انواع گلوله‌های مرگبار از شبانگاهان تا سپیده دمان بر دشمن متجاوز تاختند تا صبح ظفر دمید. هراندازه که فداکاری ما در جنگ دشوارتر می‌شد، افتخاری که به دست می‌آمد، باشکوه‌تر بود. ما شاهد زخمی‌ها و شهدای عزیزمان هم

در آن روز بودیم و متأثر می‌شدیم. زخمی‌هایی را می‌دیدیم که شاید هیچکس در زندگی خود نتواند لحظه‌ای شاهد آن صحنه‌های دل‌خراش باشد. اما ما که زنده مانده بودیم وارثان آن خون‌ها بودیم. بازماندگان جوانان رشید، مردانی بزرگ که همچون شهبابی می‌سوختند تا جهانی را نورانی کنند. بنابراین نمی‌بایست از پای می‌نشستیم، تا اینکه فداکاری آنان را به ثمر برسانیم. البته شهادت هدیه‌ای الهی است و به کسانی تعلق می‌گیرد که لایق هستند. نیروهای رزمنده در آن روز متشکل از ارتش، سپاه، بسیج و دیگر نیروهای مردمی بودند که همه باهم متحد بودیم. یک جمعی با سازماندهی خوب که می‌توانست بر دشمنی بزرگ پیروز شود. ما همه به یکدیگر نیاز داشتیم و برای هدفی مشترک می‌جنگیدیم. ما کاملاً درک می‌کردیم که آن جوانان بسیجی به رغم اینکه دوره چندان ندیده بودند، با به دست گرفتن یک تفنگ و یا آر پی جی ۷ خودشان را به جبهه رسانده و آشکارا در سخت‌ترین شرایط جانشان را به مخاطره می‌انداختند تا از کشورشان دفاع کنند. ضمناً آنان به کمک ما شتافته‌اند و ما می‌توانستیم با توان رزمی بیشتر با دشمن بجنگیم. مطمئناً حضور آنها در جبهه‌ها که روح بلند و دل‌هایی مهربان داشتند، از غم و اندوه ما می‌کاست. ما می‌بایست مراقب آنها در هر شرایطی بودیم و با حمایتان از جانشان محافظت می‌کردیم، لذا تمامی تلاشمان را برای حمایت آنان خصوصاً پشتیبانی آتش انجام می‌دادیم. من چشم‌های گریان آنان در شب عملیات که برق شرافت و مردانگی در آنها می‌درخشید و از یکدیگر برای آخرین بار خداحافظی می‌کردند را هرگز فراموش نخواهم کرد و هیچ‌گاه از بیان سپاسگزاری از آنان خود داری نخواهم کرد. آنها عاشقانی بودند که هرگز کسی از عشق و حالت روحیشان آگاه نخواهد شد.

آن شب و آن روز خوشحال بودیم زیرا مبارزه تک‌تک رزمندگان به ثمر نشسته بود. عراقی‌ها اگر می‌توانستند جزئیات حوادث را شناسایی کنند، درمی‌یافتند که جنگ هیچ سودی برای آنان نداشته و فتوحاتشان در قبال خساراتشان بی‌ارزش بوده و این جنگ خونین فقط به تعداد گورهایشان در این منطقه و دیگر مناطق افزوده است، هیچ‌گاه جرئت تجاوز را نمی‌کردند. اجساد که منطقه عملیاتی بستان را فرش کرده بود، منطقه را تبدیل به گورستان آنان نموده بود. ما هم برای به هلاکت رسیدن آن فریب خوردگان خوشحال نبودیم. این پیش‌بینی را ما در اوایل جنگ در همین منطقه کرده بودیم و می‌دانستیم عاقبت منطقه بستان و دشت آزادگان به دست ابر مردان تاریخ جنگ، به گورستان متجاوزین تبدیل خواهد شد و این چنین هم شد.

وضعیت منطقه عملیات در روز دوشنبه نهم آذرماه

منطقه شمال رودخانه کرخه، منطقه تیپ ۳ زرهی لشکر ۹۲ زرهی به دلیل شکست سنگین نیروهای دشمن آرام بود ولی در طول شب، نبرد شدید توپخانه در جنوب رودخانه کرخه در سرتاسر جبهه لشکر ۱۶ زرهی ادامه داشت و لشکر ۱۶ زرهی زیر آتش بسیار شدید توپخانه دشمن بود که با نواخت تیر و آتش بسیار پر حجمی توسط توپخانه‌های دشمن اجرا می‌شد. در ساعت ۰۶۳۰، دشمن با جمع‌آوری و سازماندهی نیروهای شکست خورده خود و بهره برداری از یگان‌های تازه نفس در جنوب رودخانه کرخه، حوالی مگاسیس و امتداد شمالی و جنوبی آن با اجرای یک آتش تهیه سنگین اقدام به پاتک کرد که با مقاومت شدید تیپ ۱ زرهی لشکر ۱۶ زرهی و نیروهای سپاه پاسداران مواجه و دفع شد. در پی ناکام ماندن پاتک دشمن که درهم شکسته شده بود، تعدادی از نیروهای دشمن کشته و تعدادی نیز به اسارت رزمندگان اسلام درآمدند. پاتک نیروهای دشمن با آتش سنگین توپخانه و بمباران‌های هوایی پشتیبانی می‌شد.

آن روز، نبرد در منطقه لشکر ۱۶ زرهی تا حدود ساعت ۲۱۰۰ به شدت ادامه داشت و آتشبار سوم گردان ۳۸۸ توپخانه ۱۷۵م خودکشی به فرماندهی ستوان یکم حسین اعتمادی مستقر در جنوب رودخانه کرخه با اجرای آتش‌های به موقع و دیدبانی شده در دفع پاتک‌های دشمن نقش بسزایی ایفا کرد.

در شمال رودخانه کرخه نیز تیپ ۳ زرهی و یگان‌های سپاه پاسداران، تسلط خود را بر منطقه تکمیل کردند و مقاومت‌های پراکنده دشمن را از بین برده و منطقه را پاکسازی نمودند و یک پاتک سنگین دشمن را در تنگ چزابه دفع و تلفات سنگینی را به نیروهای دشمن وارد آوردند.

آتشبارهای یکم و دوم گردان ۳۸۸ توپخانه ۱۷۵م خودکشی و دیگر توپخانه‌های مستقر در منطقه، با آتش سنگین خود عرصه را بر نیروهای دشمن در منطقه تنگ چزابه، تنگ و تلفات زیادی را بر آنان وارد کردند و مانع عبور آنها از تنگ چزابه و حرکت به سمت نیروهای خودی شدند. نیروهای عراقی مستقر در حوالی شهر بستان که از شمال رودخانه کرخه زیر فشار و آتش سنگین توپخانه‌های نیروهای خودی قرار گرفته بودند، وحشت زده به سمت جنوب متواری و به سمت جنوب رودخانه سابله عقب نشستند. حوالی ظهر، شهر بستان به طور کامل به دست نیروهای خودی افتاد و آزاد شد. دشمن متجاوز به طرز بی‌سابقه‌ای با توپخانه و بمباران‌های وحشیانه شهر بستان را زیر آتش گرفت و باقیمانده ساختمان‌ها را نیز ویران کرد.

سپاه پاسداران به سرعت شروع به تخلیه شهر و روستاهای منطقه از مردم کرد و آنان را به اردوگاه‌هایی در نزدیکی شهر اهواز انتقال داد. کنترل و تخلیه امور غیرنظامیان و اداره شهر بستان و روستاهای اطراف به سپاه پاسداران واگذار شد. هواپیماهای دشمن به شدت بمباران منطقه را ادامه می‌دادند. به رغم پوشش آسمان منطقه توسط توپ‌های پدافند ضد هوایی یگان‌های مستقر در منطقه و جنگنده‌های نیروی هوایی ارتش جمهوری اسلامی، با این وجود، خلبانان عراقی از ارتفاع بالا بمب‌های خود را رها می‌کردند که روی یگان‌های مانوری تأثیر اندکی داشت اما خسارات وارده به تأسیسات و ساختمان‌های شهر بستان بسیار بود. یگان‌های توپخانه و جاده‌های تدارکاتی یگان‌ها نیز از این بمباران‌ها بی‌نصیب نبودند.

در این روز ما علاوه بر کارهای عملیاتی، از شروع روشنایی در آتشبار مشغول تحکیم مواضع خود بودیم. یگان‌های تیپ ۳ زرهی مشغول پاکسازی منطقه بودند و تخلیه اسرا و مجروحین ادامه داشت. در آن روز، برابر دستور فرمانده گردان دو دستگاه خودروی اورال را به رانندگی گروهبان یکم مجید غنی‌پور و گروهبان یکم اکبر باقری برای تخلیه اسرا به قرارگاه تیپ ۳ زرهی اعزام کردم. آتشبار دوم نیز دو دستگاه خودرو به رانندگی استوار محمد شهبازی و استوار محسن یحیایی به قرارگاه تیپ ۳ زرهی اعزام کرده بود. گروهبان یکم مجید غنی‌پور که به این مأموریت اعزام شده بود، بعد از بازگشت از مأموریت از مشاهدات خود اینچنین می‌گفت:

وقتی من وارد منطقه نبرد شدم، به قدری تعداد اسرا در منطقه درگیری زیاد بود که ما چندین مرتبه اسرای عراقی را در زیر بمباران‌های هوایی دشمن به رده عقب تخلیه کردیم ولی همچنان به تعداد آنها اضافه می‌شد. در یکی از این رفت و برگشت‌ها من و استوار محمد شهبازی برای تخلیه اسرا به نزدیکی شهر بستان رفتیم. در بین راه بر اثر کنجکاو و خوشحالی ناشی از پیروزی نزدیک یکی از سنگرهای عراقی‌ها رفتیم تا نگاهی انداخته و از نزدیک وضعیت را مشاهده نماییم. استوار شهبازی به داخل یکی از سنگرهایی که تعدادی از نفرات عراقی در آن کشته شده بودند، رفت و من هم در بیرون سنگر منتظر او بودم که ناگهان صدای استوار شهبازی در درون سنگر بلند شد، موضوع را جویا شدم، و پرسیدم چه خبر شده؟ دیدم یک سرباز عراقی زنده داخل سنگر است و به خاطر اینکه زنده بماند، خود را بین اجساد دوستان کشته شده‌اش مخفی کرده بود. او چاره‌ای جز تسلیم شدن نداشت و به راحتی تسلیم ما شد و من هم او را در خودرو سوار کردم و به طرف محلی که می‌بایست دیگر اسرا را تخلیه می‌کردیم،

حرکت کردم. در مجموع منطقه کاملاً آلوده بود و تعداد زیادی از نفرات دشمن داخل سنگرها مخفی شده بودند که می‌بایست منطقه پاکسازی می‌شد.

ما در آتشبار به دلیل اینکه مواضع مان در کنار جاده بود، شاهد اسرایی بودیم که در منطقه الله‌اکبر به طور مستمر جمع‌آوری می‌شدند تا از آنجا به شهر اهواز اعزام شوند. از طرفی هوایمهای دشمن از چزابه تا ارتفاعات الله‌اکبر و سوسنگرد را پیوسته بمباران می‌کردند. مواضع آتشبار و اطراف آن در آن روز پنج بار توسط هوایمهای دشمن بمباران شد. در آن منطقه، دشمن تمامی هستی خود را از دست داده بود. توپخانه و یگان احتیاط دشمن مستقر در مرز تیراندازی‌های پراکنده‌ای را اجرا می‌کردند که پاسخ آنان به موقع داده می‌شد. من، در آن روز با دیدبان آتشبار مستقر در گردان ۲۹۳ تانک به طور مداوم تماس گرفته و از آخرین وضعیت منطقه مطلع می‌شدم. دیدبان آتشبار ستوان یکم وظیفه سلیمانی بود که از نظر مهارت و سواد در سطح بالایی قرار داشت. بالگردهای خودی در منطقه مرتب در حال پرواز بودند و زره پوش‌های دشمن را مورد هجوم قرار می‌دادند. تخلیه مجروحین در منطقه نیز توسط بالگردهای هوانیروز انجام می‌گرفت. در آن روز، یک فروند هوایمهای دشمن در آسمان اهواز مورد هدف جنگنده‌های خودی قرار گرفت و سرنگون شد. دشمن، در آن منطقه سعی داشت با جمع‌آوری نیرو و برداشت نیرو از نقاط دیگر دست به پاتک بزند که البته این کار را هم انجام داد ولی به علت شکست سنگین نتوانسته بود سازماندهی مجدد کند. سازمان رزمی لشکر ۱۱ عراق به طور کامل منهدم و متلاشی شده بود. هرگونه حرکت یگان‌های عراقی در منطقه با آتش شدید آتشبارهای توپخانه روبه‌رو و دشمن با تلفات زیاد مجبور به عقب‌نشینی می‌شد.

توپخانه ابهت میدان نبرد است که این ابهت را فقط نیروهای پیاده و زرهی در میدان نبرد شاهد و ناظرش هستند. شکست سنگین ارتش عراق در عملیات بستان موجب شرمندگی و لکه‌نگی برای فرماندهان ارتش عراق بود که شاید تا پایان جنگ صدمات آن را نتوانستند جبران کنند. آن عملیات منجر به کشته شدن تعداد بی‌شماری از نیروهای عراقی شد. البته این عملیات نشان از طرح‌ریزی بسیار دقیق و عظمت رزمندگان اسلام را داشت.

سرهنگ آجوری فرمانده گردان ۳۸۸ توپخانه ۱۷۵ م از حوادث روز دوشنبه نهم آذر ماه در

دفتر ثبت روزانه خود نوشته است:

برابر اوامر فرمانده توپخانه لشکر ۱۶ زرهی به توپخانه لشکر واقع در جلالیه رفتیم. با

سرگرد ایمانی رئیس رکن ۳ و سرگرد فریدونیان رئیس رکن ۲ و سایر افسران ستاد توپخانه

لشکر ملاقات کردم و از اوضاع لشکر در عملیات کاملاً مطلع شدم. سپس به ملاقات جناب سرهنگ هوشیار فرمانده توپخانه لشکر رفتم، ناراحت به نظر می‌رسید و اظهار می‌داشت: جناب سرهنگ بهرامی فرمانده تیپ ۳ زرهی لشکر ۹۲ زرهی، پیروزی را ۵۰ در صد پیش‌بینی می‌کرد اما صد درصد پیروز شد. ما که پیش‌بینی ۲۰۰ درصد کرده بودیم، ۵۰ در صد پیروزی هم به دست نیاورده‌ایم. تیپ قزوین از سوبدانی حرکت و هماهنگ با عملیات الله‌اکبر بوده که تا جلوی الوان نتوانسته پیشروی نماید و تلفاتش در ظرف دو روز، هفت افسر، ۳۰ نفر درجه‌دار و سرباز شهید و بیش از ۱۲۰ نفر مجروح داشتند. پل الوان را منفجر کرده بودند، در نتیجه دغاغله و مگاسیس را نیز گرفته و در آن جبهه، دشمن در منطقه شیخ خزعل و مشرفه ۱ و ۲ و ۳ پدافند کرده و حفاظت چند پل از آن نقاط به شط نیسان را در اختیار داشت. تیپ ۲ زنجان عملیات کربلا ۱ را با هماهنگی از دهلاویه شروع و ضمن درو کردن دشمن تا خط سابله پیش رفته و در آن جا نبرد شدید ادامه دارد که ظرف ۴۸ ساعت ضمن تلفات و ضایعات زیاد دشمن، از تیپ ۲ زنجان نیز هشت نفر افسر، ۳۵ نفر درجه‌دار و سرباز شهید و بیش از ۱۴۰ نفر مجروح شده‌اند. و نبرد همچنان ادامه داشت.

حوادث و اتفاقات روز سه‌شنبه دهم آذر ماه

تبادل آتش توپخانه در تنگ چزابه و بستان به شدت ادامه داشت. بمباران‌های هوایی دشمن هم شدیداً ادامه داشت و ما هر لحظه شاهد بمباران‌های هوایی سنگین دشمن بودیم. ارتشی می‌تواند در جنگ پیروز شود که توسط نیروی هوایی تاکتیکی پشتیبانی شود و خطوط تدارکاتش حفظ گردد. ما در آن زمان، توسط جنگنده‌های نیروی هوایی ارتش پشتیبانی می‌شدیم، ولی کافی نبود و حملات هوایی دشمن به طور مکرر انجام می‌گرفت. توپ‌های پدافند هوایی آتشبار به طور دائم در حال تیراندازی بودند و جنگ به اوج خود رسیده بود. دشمن به هر نحو ممکن می‌خواست تنگ چزابه را از دست نیروهای خودی خارج نماید اما قادر به شکستن اراده راد مردان رزمنده ایرانی مستقر در شمال رودخانه کرخه نبودند. جمع‌آوری غنائم رزمی و تجهیزات به جا مانده از دشمن و تخلیه آنها در آن روز هم ادامه داشت. روی جاده مرکزی منتهی به شهر بستان، ترافیک سنگینی از نفرات پیاده، تانک، نفربر، کامیون‌های بزرگ و کوچک، وانت، موتور سیکلت به وجود آمده بود و عده کثیری از خبرنگاران،

روحانیون و رجال سیاسی جهت دیدار با رزمندگان و همچنین مشاهده پیروزی‌های آنان وارد منطقه شده بودند. انواع کامیون از شهرهای مختلف شامل کمک‌های مردمی وارد منطقه می‌شد. خصوصاً آلبیمو که برای تهیه شربت واقعاً مورد نیاز بود و مردم کمک بسیاری در این زمینه کردند بویژه مردم عزیز کازرون که دائماً یگان ما و دیگر یگان‌ها را تدارک می‌کردند. اگر مردم کمک نمی‌کردند، هیچ‌گاه رزمندگان اسلام پیروز نمی‌شدند. جنگ متعلق به مردم بود و خوشان هم از عهده آن بر می‌آمدند. در جنوب رود کرخه، فرماندهان عراقی با جمع‌آوری نیروهای پراکنده خود در ساعت ۰۷۳۰ با یک آتش‌تهیه سنگین اقدام به پاتک علیه تیپ ۱ زرهی لشکر ۱۶ زرهی کردند که با رشادت مردان گردان‌های ۱۲۵ و ۱۱۴ مکانیزه و همکاری مؤثر گردان‌های تانک و نیروهای سپاه پاسداران، پاتک‌های دشمن دفع و مقداری تجهیزات و وسایل به غنیمت گرفته شد. همچنین تعدادی از نفرات دشمن به اسارت رزمندگان مستقر در جنوب کرخه در آمدند. تیپ ۲ زرهی لشکر ۹۲ زرهی که در احتیاط نزاجا بود، با اختصاص گردان‌های ۲۵۶ تانک و ۱۰۵ مکانیزه به کمک تیپ ۲ زرهی لشکر ۱۶ زرهی شتافت و دشمن را از منطقه عمومی شرق سابله بیرون راند. سپس مسئولیت قسمتی از منطقه تیپ ۲ لشکر ۱۶ زرهی به تیپ ۳ زرهی لشکر ۹۲ زرهی واگذار شد و بدین ترتیب خط حد دو تیپ از رودخانه کرخه به رودخانه سابله تغییر یافت. البته وجود یک مانع بزرگ همانند رودخانه کرخه در منطقه عمل یک تیپ از نظر نظامی کار درستی نیست. فرماندهان به این نتیجه رسیده بودند که یگان‌های جنوب رودخانه کرخه به علت مقاومت شدید دشمن قادر به پیشروی و تأمین هدف‌های واگذاری نیستند و علاوه بر آن، به علت ویژگی نیروهای بسیج مردمی و عدم علاقه آنها به توقف در مواضع پدافندی و عدم کنترل آنها، پدافند از منطقه شمال سابله از سپاه پاسداران سلب و به تیپ ۳ زرهی لشکر ۹۲ زرهی داده شد. برای این منظور گردان ۲۹۶ تانک از تیپ احتیاط برای تقویت بیشتر تیپ ۳ زرهی اختصاص داده شد. با وضعیت جدید، خط حد بین مناطق مسئولیت نیروهای شمال و جنوب کرخه از امتداد رودخانه کرخه به خط رودخانه سابله تغییر یافت. در آن روز سپاه پاسداران پیشنهاد کرده بود که ختم عملیات کربلا ۱ اعلام و به عملیات کربلا ۲ در شمال خوزستان پرداخته شود.

آن پیشنهاد مورد موافقت سرهنگ علی صیادشیرازی فرمانده نیروی زمینی ارتش جمهوری اسلامی قرار نگرفت. زیرا شهر بستان و منطقه شمال سابله به دست قوای ایرانی افتاده و پیروزی‌های چشمگیری به دست آمده بود اما نقطه ضعفی هم وجود داشت، زیرا با

عدم دسترسی به تمامی اهداف طرح ریزی شده، منطقه پدافندی نیروهای خودی وسیع تر از قبل شده و نیاز به اختصاص نیروی بیشتری به این منطقه به نسبت قبل از عملیات بود. لذا عدم موافقت فرمانده نیروی زمینی ارتش با پیشنهاد ارائه شده یک تصمیم منطقی و اصولی تلقی می‌گردید؛ زیرا صحنه عملیات اینگونه نشان می‌داد که پنجاه درصد از عملیات انجام شده، هر چند کار اصلی انجام شده بود، چون بستان و تنگ جزایه برای ما خیلی مهم بود که تصرف شده بود. ولی اگر تکلیف محور پایین یعنی جنوب رودخانه کرخه مشخص نمی‌شد، این خطر وجود داشت که مناطق شمال رودخانه کرخه نیز از دست برود. چون رودخانه سابله در کار بود، که یکی از شاخه‌های کرخه است و به آن دسترسی نداشتیم. ولی دشمن روی آن پل دسترسی داشت و ارتباط جاده بستان - پل سابله به طرف رودخانه نیسان، یک ارتباط قوی بود.

معمولاً ستاد خوب برای یک فرمانده، عناصری هستند که تا آخرین لحظه، دقت، نظارت، پیگیری، تعمق و مطالعه‌شان روی برنامه‌های عملیاتی ادامه دارد. در این صورت است که فرمانده می‌تواند به چنین ستادی اعتماد داشته باشد. بنابراین یک فرمانده باید عناصر ستاد خود را از بین کسانی انتخاب نماید که از دانش و تجربه کافی برخوردار باشند تا در مواقع بحرانی با پیشنهادات منطقی و به موقع فرمانده را در تصمیم‌گیری‌های مناسب و نهایتاً کسب پیروزی یاری نمایند. ستادی که فعال باشد، فرمانده در صحنه است و متناسب با لحظه تصمیم می‌گیرد. هر چند نهایتاً حق انتخاب و حق تصمیم با فرمانده است. بالأخره چندین ماه تلاش شبانه‌روزی به ثمر رسیده بود و پیروزی‌های چند روز گذشته روحیه نفرات آتشبار را ارتقا داده بود ولی واقعاً همه زحمت می‌کشیدند و به سختی کار می‌کردند و در تلاش بودند. شب‌ها تا صبح خواب بر چشمان نفرات آتشبار حرام شده بود زیرا مرتب در حال آماده باش و تیراندازی بودیم.

شب گذشته نبرد شدید توپخانه ادامه داشت و اهدافی را در عمق منطقه دشمن زیر آتش قرار داده بودیم. درجه‌داران و سربازان یگانم به شدت درگیر بودند و خستگی را در چهره‌های مردانه‌شان می‌دیدم. مشکل عمده ما بمباران‌های هوایی دشمن در منطقه بود که واقعاً ما را آزار می‌داد.

در این روز ساعت ۰۹:۰۰ روز ۱۰/۹/۶۰، من به همراه سروان غلامرضا علمی معاون فرمانده گردان و سروان مهدی دامغانیان رئیس رکن ۱ گردان با دو دستگاه خودروی جیب میول به طرف شهر بستان برای شناسایی حرکت کردیم. در طول مسیر تانک‌ها و نفربرها و خودروهای سوخته

و اجساد عراقی‌ها را که در کنار جاده و اطراف سنگرهایشان برای همیشه آرام گرفته بودند، را مشاهده می‌کردیم. در همان ابتدای ورودمان به منطقه آزاد شده، در حین عبور از میدان مین در حوالی جاده شنی مرکزی که به شهر بستان ادامه داشت، هواپیماهای عراقی منطقه را بمباران شدیدی کردند. نیروی هوایی عراق با هواپیماهای بمب افکن توپولوف منطقه را با بمب‌های سنگین مورد تهاجم قرار می‌داد، گویا قصد شخم زدن زمین منطقه عملیات را داشتند و به هر نحو قصد داشتند به نیروهای خودی تلفاتی را وارد و مانع ادامه عملیات پیروزمندانه رزمندگان اسلام شوند. در کنار میدان مین، اجساد روی زمین افتاده بود که صحنه دردناکی را ترسیم می‌کرد. هر چند من روز قبل منطقه را دیده بودم، زیرا برای ملاقات با دیدبان آتشبار ستوان وظیفه سلیمانی به همراه استوار محسن کلانتری به تنگ چزابه رفتم و با جستجو و مشکلات بسیار و در بدترین شرایط بالأخره وی را ملاقات کردم. ضمن دیدار با ایشان سرهنگ صفوی فرمانده گردان ۲۹۳ تانک را نیز ملاقات کردم. ایشان از وضعیت دیدبان و عملکرد وی رضایت داشت. همچنین از عملکرد توپخانه‌ها نیز راضی بود و تشکر کرد. آتش بسیار سنگینی در منطقه گردان ۲۹۳ تانک از طرف دشمن اجرا می‌شد. من با ستوان سلیمانی صحبت کردم و از اوضاع منطقه مطلع شدم. او من را نسبت به شرایط جنگ در منطقه کاملاً توجیه کرد. من و استوار محسن کلانتری به دلیل شرایط بد منطقه و وظایفی که داشتیم با دیدبانان خداحافظی کرده و برگشتیم. اکیپ دیدبانان به قدری چهره‌شان را گرد و غبار پوشانده بود که من ابتدا آنان را نشناختم. این افسر جوان دیگر رمقی برایش نمانده بود و صحنه‌های فراموش نشدنی را دیده و تجربه کرده بود. او به من گفت: از شروع عملیات تاکنون فقط آتش و دود و تیراندازی‌های مداوم و خون و مرگ و صحنه‌های دل‌خراش را شاهد و ناظر بوده که تا آن زمان در زندگی خود تجربه نکرده بود. هر چند من سعی کردم به او روحیه بدهم ولی او با کلیه مسائل پیش آمده کنار آمده و خود را توجیه کرده بود. او و دیگر نفرات دیدبان تبدیل به جنگجویانی شجاع شده بودند که دیگر هیچ چیزی برایشان مهم نبود و فقط به جنگ فکر می‌کردند. من در آن روز، هنگام برگشت به مواضع خودمان از مسیری که حرکت می‌کردم، تعداد زیادی اسیر دیدم که توسط عده‌ای از برادران سپاهی کنترل و محافظت می‌شدند. اسرا مرتب التماس می‌کردند، من با دیدن صحنه نزدیک آنان شدم و با یکی از برادران سپاهی که ظاهراً مسئول آنان بود، صحبت کردم. وی اظهار داشت، نگهداری اسرا در شرایط حاضر کار سختی است. بالأخره تعدادی از آنان را با خودروهایی که به سمت عقب می‌رفتند، تخلیه کردیم

البته ما نمی‌بایست نفرات دشمن را در پشت خود قرار می‌دادیم زیرا افراد به جا مانده دشمن همچون مار زخمی خطرناک بودند و در پشت سر تهدید محسوب می‌شدند. نکته جالب این بود که وقتی می‌خواستیم آنان را سوار خودرو کنیم، صدایشان می‌کردیم، ناگهان همگی به طرف خودرو می‌دویدند تا زنده بمانند زیرا به قدری وحشت زده بودند که فقط می‌خواستند از آن مهلکه بگریزند. بالأخره من و جناب سروان غلامرضا علمی در ادامه حرکتیمان با عبور از میدان مین، روی جاده شنی به طرف بستان حرکت کردیم. تانک‌های زیادی در طول مسیر منهدم شده بودند و تانک‌های بسیاری هم سالم در کنار خاکریزها به چشم می‌خورد که هنوز تخلیه نشده بودند. روی تانک‌ها، خودروها و نفربرهای زرهی و کلیه تجهیزات مهندسی به جا مانده دشمن در منطقه توسط تعدادی از برادران سپاهی به وسیله شابلون آرم سپاه، پاسداران با رنگ آبی حک می‌شد تا کلیه وسایل و تجهیزات غنیمت گرفته شده را آنها تصاحب و تخلیه نمایند و جزو وسایل خود می‌دانستند. چون روی وسایل و تجهیزات آرم سپاه پاسداران بود، نیروهای سپاه از آنها کاملاً مراقبت می‌کردند. سعی کردم با دوربینی که داشتم، از تمامی صحنه‌ها عکس بگیرم، زیرا می‌دانستم در آینده جزو اسناد تاریخی محسوب خواهد شد. زمان کافی نداشتیم و می‌بایست برای شناسایی موضع جدید همه جا را بررسی می‌کردیم. در حین حرکت، وضعیت خودمان را با نقشه توجیه می‌کردیم و مواضعی را برای جابه‌جایی آتشبار در نظر می‌گرفتیم. تعدادی از یگان‌های توپخانه به جلو آمده بودند و شدیداً تیراندازی می‌کردند. به نزدیکی شهر بستان رسیدیم. روی یک خاکریزی که از جنوب به شمال ادامه داشت، تعداد زیادی از نیروهای بسیج روی خاکریز بودند و خود را برای عملیات‌های بعدی آماده می‌کردند. شور و هیجان خاصی را در چهره آنان می‌دیدم، همگی آنان بسیار مصمم و شاد بودند. جوانانی که داوطلبانه و با عشق تمام به کشورشان و آرمان‌های آن تلاش می‌کردند. آمبولانس‌ها مرتب در جاده در حال تردد بودند. هواپیماهای دشمن هم جاده و اطراف جاده را بمباران می‌کردند و ما مجبور بودیم مرتب در اطراف جاده سنگر بگیریم. بعد از مدتی، در حوالی شهر بستان و در شمال رودخانه کرخه به توپخانه ۱۵۲م عراق رسیدیم. توپ‌ها سالم در موضع جا مانده بودند و افراد زیادی از این یگان توپخانه کشته شده و برای همیشه خاموش شده بودند؛ هم خودشان و هم تجهیزاتشان. واقعاً صحنه‌های دلخراشی بود، من به جناب سروان علمی محل اصابت گلوله‌های توپ‌های ۱۷۵م خودکشی خودمان که در موضع توپخانه عراق اصابت کرده بود را نشان دادم و گفتم: دقت تیر توپخانه خودی را ببینید! گلوله‌های ما به قدری نزدیک

توپ و سنگرهای آتشبار عراقی‌ها اصابت کرده بود و همین دقت تیر عرصه را برای آنها تنگ کرده بود. من با مشاهده محل اصابت گلوله‌های توپخانه در مواضع دشمن به نفراتم و به دیدبانان آتشبار افتخار کرده و به وجد آمدم. در قسمت شمال آن آتشبار توپخانه عراقی‌ها سنگری نظرم را جلب کرد، به طرف آن سنگر رفتم و دیدم کلیه افراد آن توسط رزمندگان اسلام کشته شده‌اند و از آن سنگر و اجساد به جا مانده نیز عکس گرفتم. کمی آن طرف تر و در شمال شرق این سنگر، اجساد شش نفر عراقی را مشاهده کردیم که به احتمال زیاد در حین فرار به دست رزمندگان خودی به هلاکت رسیده بودند. آنجا تپه ماهورهایی بودند که در شمال شهر بستان قرار داشتند و از آن محل به بستان اشراف داشتیم و در فاصله‌ای دور می‌توانستیم ارتفاعات الله‌اکبر را پشت سرمان ببینیم. نفرات آن سنگر نیز دقیقاً دید مناسبی به قسمت شمال خود داشتند و چنانچه هوشیار بودند، می‌توانستند حرکات نیروهای ما را زیر نظر داشته باشند که گویی خداوند این دید را از آنها گرفته بود. از فتحی که نصیبمان شده بود، واقعاً شادمان بودیم زیرا وعده‌های قرآن کریم تحقق یافته بود. من سعی داشتم تمامی صحنه‌هایی را که مشاهده می‌کردیم در دفتر خاطراتم ثبت کنم. هم عکس تهیه می‌کردم و هم یادداشت بر می‌داختم تا بتوانم روزی مورد استفاده قرار دهم. اگر هم شهید می‌شدم نوشته‌هایم به دست هم‌رزمانم می‌افتاد. در موضع توپخانه ۱۵۲م کشتی عراقی‌ها بودیم که جناب سروان مهدی دامغانیان به ما ملحق شد. سپس تعدادی افسران ستاد و معاون توپخانه لشکر ۹۲ زرهی، جناب سرهنگ پورمهران به جمع ما اضافه شدند که در کنار یکی از توپ‌های آن آتشبار عکس‌هایی را به یادگار گرفتیم. من به جناب سرهنگ پورمهران و همراهانش نیز محل اصابت گلوله‌های توپخانه‌های خودی را که خیلی زیاد و دقیق بودند، نشان دادم و گفتم: آیا توپخانه‌ای می‌تواند زیر چنین حجم آتشی که بسیار دقیق هم هست مأموریت خود را انجام دهد؟ آنها از نزدیک عملکرد ما را دیدند و ضمن تعجب، ستودند. بعد از مدتی گفت‌وگو و تبادل نظر در خصوص عملیات و نقش توپخانه و نیروهای تک‌ور و هماهنگی نیروهای شرکت‌کننده در این منطقه از یکدیگر جدا شدیم. من و جناب سروان علمی به طرف تنگ چزابه به راه افتادیم. از منطقه بستان عبور کردیم. در بین راه نفربرهای متجاوزین که در کنار جاده سالم‌مانده بودند و نفرات آن از صحنه گریخته بودند را مشاهده کردیم. قرارگاه‌های فرماندهان عراقی و... همه و همه گویای عمق فاجعه برای ارتش عراق بود. تیپ ۳ زرهی لشکر ۹۲ زرهی و مجموعه نفرات

یگان‌هایی که در عملیات بستان حضور داشتند، شاید بهترین جنگجویانی بودند که تاریخ کشورمان به خود دیده بود.

اگر هر ارتشی در مقابل این همه مشکلات و سختی‌ها ظرف یکسال گذشته قرارگرفته بود، مطمئناً صبر و تحمل خود را از دست داده و تسلیم‌می‌شد. اما آن مردان، در آن شرایط بسیار سخت در منطقه دشت آزادگان و بستان ایستادگی کردند و شجاعتی از خود به نمایش گذاشتند که برای همیشه تاریخ ماندگار خواهد بود. من با توجه به تجربه چندین ساله‌ام در میدان‌های رزم، مهارت و شجاعت را جزء خصوصیات یک عنصر رزمنده می‌دانم و بعد از آن ویژگی، استقامت و صبر که ناشی از ایمان اوست را نیز از ویژگی‌های بزرگ یک رزمنده می‌دانم و اگر فاقد آن باشد، مسلماً در میدان نبرد با مشکل مواجه خواهد شد. عملیات بستان که در آن رزمندگان اسلام دارای چنین ویژگی‌هایی بودند، بهترین عملیاتی بود که من در آن شرکت داشته و شاهد و ناظر تمامی حوادث و اتفاقاتی بوده‌ام که در هر لحظه آنها درس‌های بزرگی وجود داشت که مرا یک عمر بیمه می‌کرد. اولین عملیات منظمی بود که ارتش و سپاه پاسداران در کنار یکدیگر بدون هیچ‌گونه هوی نفسی علیه دشمن می‌جنگیدند. دشمن در آن زمان، دارای منظم‌ترین یگان‌ها بود. با انضباطی بسیار قوی و نفرات آن یگان‌ها آموزش‌های طولانی را طی کرده بودند و در سطح بسیار خوبی ارزیابی می‌شدند، ضمن اینکه دارای انواع تجهیزات پیشرفته و استحکامات بسیار قوی بودند. ولی ما آنها را با همان ویژگی‌هایی که قبلاً اشاره کردم، شکست دادیم. آنها از شکست و سقوط حقارت آمیز سنگرهایشان یکی پس از دیگری متعجب و حیرت زده شده بودند. ارتش عراق پس از این شکست و شکست‌های قبلی، در عراق و منطقه و در بین حامیان‌شان تحقیر شد و سربازانش احساس حقارت می‌کردند. این موضوع در عملیات‌های بعدی به وضوح مشخص گردید. آنها توسط افسران دوره دیده خارجی مورد حمایت و رهبری قرار می‌گرفتند. بعضی از فرماندهان ارتش عراق که بعداً به اسارت نیروهای خودی درآمدند، به شهامت و سماجت سربازان ایرانی در میدان رزم اعتراف و با احترام از آنان یاد کرده‌اند. متأسفانه در آن زمان، رعایت بیش از حد مسائل امنیتی از طرف مسئولان حفاظت اطلاعات ارتش باعث شد که از دلاوری‌ها و شجاعت رزمندگان ارتش و یگان‌های عملیاتی در نبردها فیلم برداری نشود. این بی‌توجهی موجب شد که اکنون تصاویر چندانی از عملیات‌های نیروهای ارتش وجود نداشته باشد. البته در سپاه پاسداران این گونه نبود و تا جایی که امکان داشته، عملیات‌ها به تصویر کشیده شده است. ناگفته نماند که صدا و سیمای جمهوری

اسلامی هم در این بی‌مهتری نقش بسزایی داشته است. بعد از مشاهده آن مناطق و تنگ جزابه، من و جناب سروان علمی به طرف شهر بستان حرکت کردیم. وارد شهر شدیم، ناگهان خودم را در ویرانه‌های شهر دیدم و هیجان شدیدی به من دست داد. اشک در چشمانم حلقه زد. آنجا، و در آن ویرانه‌ها قلبم برای تمامی مردمی که آواره شده بودند، رنج کشیده بودند، زخمی و یا به شهادت رسیده بودند، گرفت و پاهایم سست شد ولی احساسی در وجودم شکل گرفت که نمی‌دانم چه حسی بود. آن احساس مرا مصمم‌تر ساخت و شاد بودم به خاطر فتحی که به دست آورده بودیم. در افکار خودم غرق بودم ولی بمباران‌های دشمن و گلوله‌باران شهر و اطراف شهر لحظه‌ای قطع نمی‌شد و ما با دلهره ادامه مسیر می‌دادیم. داخل شهر، مردمی که ماه‌ها در اسارت دشمن بودند را می‌دیدیم که همه شاد بودند، مردم با وسایل و احشام خود منطقه را به طرف ارتفاعات الله اکبر ترک می‌کردند. تعدادی زن و بچه که عمدتاً سالخورده بودند را در کنار یکی از نفربرهای تیپ ۳ زرهی مشاهده نمودیم که سربازان آنان را دلداری می‌دادند و نسبت به تخلیه آنان از منطقه کمک می‌کردند. واقعاً روزهای فراموش نشدنی در زندگی‌ام بود.

روز قبل، من وارد شهر شده بودم. جنگ واقعاً سختی را در آن روز شاهد بودم. از بستان به طرف پل سابله حرکت کردم، در آن حوالی از آسمان و زمین مرگ می‌بارید. بارش گلوله‌های طرفین لحظه‌ای قطع نمی‌شد. دشمن با گلوله‌های زمانی توپخانه آن منطقه را هدف قرار داده بود تا نیروهای پیاده خودی را از پای درآورد. نمی‌دانم چه قدرتی بود که رزمندگان را تا پای مرگ و شهادت در این منطقه به ایستادگی در برابر دشمن وادار می‌کرد. مردانی را من در آن صحنه‌های وحشتناک می‌دیدم که بدون هیچ‌گونه چشم‌داشتی مردانه، شجاعانه و با غیرت تمام می‌جنگیدند و خاک آن منطقه را با خون خود سیراب می‌کردند تا دیگران زندگی کنند. زخمی‌های به خون غلتیده را می‌دیدم که ثانیه‌های آخر عمرشان بود ولی در آن لحظات به بقیه روحیه می‌دادند. شاید دیگر نبینم ولی می‌توان مردانی را دید که ادامه دهنده راه آن قهرمانان باشند. رهروان حقیقی آنان می‌توانند مردان بزرگی برای کشورشان محسوب شوند نه کسانی که پیام آور رفاه و آسایش شده و خاکریزها را در این سمت کشیده و در جناحی می‌جنگند که منافع شخصی هدفشان شده است. اینگونه رفتارها برای شهدا و رزمندگان به هیچ وجه پذیرفته نبود. آنان فقط برای رضای خدا می‌جنگیدند، برای رضای خدا هم کشته می‌شدند و از این دنیا فقط خدمت به مردم را پذیرفته بودند و هیچ‌گاه زرق و برق دنیا آنان را گمراه نساخت. این

بهترین شاخص برای شناخت افراد خادم در تمامی دوران به کشوراست. ما باید کاری کنیم که پرچم داران جنگ که شاهد و ناظر اعمال ما هستند، از اعمال و رفتار ما خشنود شوند زیرا برای همیشه تاریخ زنده و نظاره گر ما هستند. بعد از دیدن مصائب شهرستان با جناب سروان علمی به طرف مواضع خودمان حرکت کردیم. در بین راه، به قرارگاه تیپ ۳ زرهی رفتیم. ابتدا با جناب سروان ریاحی که در قرارگاه حضور داشت و با جدیت مشغول هدایت عملیات یگان‌های توپخانه بود، ملاقات کردیم. سپس با جناب سرهنگ بهرامی، فرمانده تیپ ۳ زرهی و دیگر افسران ستاد تیپ که حضور داشتند و هر کدام مشغول کاری بودند، دیدار کردیم. در حین صحبت بودیم که فرمانده نیروی زمینی، سرهنگ علی صیادشیرازی وارد قرارگاه تیپ ۳ زرهی شد. فرمانده نیرو، بعد از احوال‌پرسی با حاضرین با جناب سرهنگ بهرامی در خصوص عملیات روزهای آینده صحبت کرد. فرمانده تیپ ۳ زرهی تلاش می‌کرد؛ فرمانده نیروی زمینی را متقاعد سازد تا یگان‌های تیپ ۳ زرهی به جنوب رودخانه کرخه اعزام نشوند و مرتب می‌گفت: مانع عظیمی مانند کرخه که رودخانه غیرقابل عبوری است، برای یگان‌های تیپ ۳ زرهی که عمدتاً تانک هستند، مشکل آفرین است زیرا اگر چنین مانعی در منطقه عمل یک تیپ قرار گیرد، قطعاً مشکلاتی را فراهم خواهد کرد که جبران ناپذیر خواهد بود. زیرا یگان‌های تیپ فضای کافی برای مانور ندارند و بین شمال و جنوب رودخانه کرخه گسترش می‌یابند که در این صورت پشتیبانی آنها از هر حیث مشکل آفرین خواهد بود. فرمانده نیرو هم سعی داشت ایشان را متقاعد کند که حد تیپ ۳ زرهی تا پل سابله کشیده شود و در نهایت گفت:

"شما یگان‌ها را به آن طرف اعزام کنید من تاشب فکری به حال آن جا خواهم کرد."

ایشان بعد از خداحافظی با جمع حاضر از من پرسید در کدام یگان هستی؟ پاسخ دادم در گردان ۳۸۸ توپخانه ۱۷۵م خودکشی گروه ۳۳ توپخانه. وی با گشاده رویی بسیار زیاد با من احوال‌پرسی کرد و سعی کرد به عنوان استادی که شاگردش را می‌بیند، به من روحیه بدهد. ایشان در سال ۱۳۵۷ در دوران انقلاب، استاد من در مرکز توپخانه اصفهان بود، ضمن اینکه در آن دوران به واسطه جریان‌ات انقلاب ارتباط زیادی با یکدیگر داشتیم و به روحیه من نیز کاملاً آشنا بود. ایشان برای همه آرزوی موفقیت و پیروزی و خداحافظی کرد. یادم هست که در آن جمع، جناب سرهنگ مظفر کشاورز هم در کنار فرمانده نیرو حضور داشت. من با ایشان در کردستان هم‌رزم بودم که از دیدن وی خیلی خوشحال شدم. بعد از کمی صحبت با جناب سرهنگ مظفر کشاورز، متوجه شدم ایشان شب گذشته به نیروهای دشمن در منطقه شبیخون

زده و چندین نفر از نفرات دشمن را به هلاکت رسانده بود و می خواست نتیجه عملیات خود و نفراتش را به عرض فرمانده نیرو برساند. او گوش چند نفر از نیروهای عراقی را در شبیخونی که زده بود، بریده بود و در یک گونی که من خودم شخصاً آن را دیدم، گذاشته بود و می خواست به فرمانده نیرو نشان دهد. من به جناب سرهنگ مظفر کشاورز گفتم، آیا این نفرات را کشته‌اید؟ وی جواب داد: خیر! دلیلش را پرسیدم که گفت:

من به دشمن با نفراتم کمین زدیم و عده‌ای را به هلاکت رساندیم و گوش تعدادی از آنان را بریدم ولی آنان را نکشتیم تا برای همیشه بدانند و در خاطرشان باشد که نتیجه تجاوز به این کشور چه عاقبتی به دنبال خواهد داشت و هرکس گوش آنان را ببیند، عبرت بگیرد.

صحبت‌های جناب سرهنگ مظفر کشاورز و عملکرد وی برایم خیلی جالب و تعجب آور بود. او را کاملاً می‌شناختم و به روحیه و شجاعتش آشنایی داشتم. اما نمی‌دانستم تا این حد شجاعت دارد که در قلب دشمن چنین کاری را انجام دهد. بعد از هماهنگی‌های لازم با قرارگاه تیپ ۳ زرهی و دریافت تجهیزات مهندسی جهت کندن سنگر برای آتشبارهای گردان، به همراه جناب سروان علمی به طرف مواضع خودمان عازم شدیم تا برابر دستور مواضع جدید شناسایی شده را اشغال نماییم.

سرهنگ آجوری فرمانده گردان ۳۸۸ توپخانه ۱۷۵ م خودکشی از حوادث روز سه شنبه دهم آذر ماه در دفتر ثبت روزانه خود نوشته است:

واقعاً روزهای سختی را سپری می‌کردیم. در این روز جهت شناسایی و انتخاب مواضع جدید از جاده الله‌اکبر - شحیطیه و تپه‌های رملی ۳۲ کیلومتر به جلورفنیوم و به پنج کیلومتری شمال چزابه رسیدیم. جاده تا کیلومتر ۱۶ که توسط جهاد دامغان ساخته شده بود، خیلی خوب بود اما بعد از آن امکان ساختن جاده میسر نبود چون شن‌های روان اجازه ساختن جاده را نمی‌داد و در قسمت‌هایی از جاده با انداختن صفحات آهنی توانسته بودند یک تسهیل حرکت برای یگان‌های شنی دار و کلآزرهی به وجود بیاورند. در مسیر جاده تعدادی از نفرات بسیج و جهاد و سپاه پاسداران برای حفاظت از منطقه گمارده شده بودند. این جاده کمربندی، جاده‌ای بود که بین ارتفاعات غیرقابل عبور میشداغ و رمل‌های جنوبی برای دور زدن دشمن انتخاب شده بود و مدت چهار ماه روی این جاده بررسی‌های لازم به عمل آمده بود و دشمن با خیال خام که امکان حرکت روی این منطقه نیست، تدبیری نیاندیشیده بود و بالأخره به شکست او در منطقه بستان و چزابه انجامید. تعداد کشته‌های شمارش شده ۱۵۰۰ نفر، اسیر ۵۲۸ نفر، تانک

۱۰۱ دستگاه، خودرو بیش از ۱۵۰ دستگاه، بلدوزر و لودرهای جاده سازی بیش از ۵۰ دستگاه، توپ ضد هوایی ۲۰ قبضه و توپ ۱۵۲م ۸ قبضه، توپ ۱۳۰م ۱۲ قبضه، توپ شلیکای ضد هوایی یک قبضه، موشک میلان ۱۴ قبضه، موشک مالیوتکا خیلی زیاد و موشک‌های بسیاری با سکوی پرتاب ثابت، خودروهای جیپ و سواری و ۲/۵ و پنج تنی بیش از ۲۰۰ دستگاه بود که من خودم آنها را در منطقه مشاهده کردم. به پل‌های مدرنی که عراقی‌ها روی رودخانه کرخه ایجاد کرده بودند نیز می‌توان اشاره نمود که به دست نیروهای خودی افتاده بود. رمز پیروزی عملیات اولاً اتحاد نیروهای ارتش و سپاه و همدلی آنان بود، در ثانی جاده‌های حادثی در رمل‌ها توسط جهاد دامغان و اراده رزمندگان و روحیه عالی و بی‌نظیر آنان بود که شکست سنگینی را به نیروهای متجاوز تحمیل نمود.

حوادث روز چهارشنبه یازدهم آذر ماه

نیرویی از دشمن به استعداد دو گردان مکانیزه که از محور فکه- سوبله وارد عمل شده بودند، در تنگ چزابه اقدام به پاتک سنگینی کردند که توسط تیپ امام حسین (ع) از سپاه پاسداران و تیپ ۳ زرهی لشکر ۹۲ زرهی دفع و تلفات سنگینی به آنان وارد شد. در دفع پاتک دشمن، نقش توپخانه‌های خودی مستقر در ارتفاعات الله‌اکبر و شرق میش داغ بسیار مؤثر بود. دیدبانی یگان‌های توپخانه در شرق میش داغ از داخل جنگل عمقر و ارتفاعات مشرف به تنگ چزابه صورت می‌گرفت و آتش آنها از آن قسمت نیز هدایت می‌شد که یگان‌هایی از گروه ۳۳ توپخانه در این عملیات شرکت فعال داشتند. عناصری از تیپ امام حسین (ع) در خاکریز تهیه شده و آرایش داده شده و مین گذاری شده در تنگ چزابه به عنوان نیروی پوشش موضعی را اشغال کرده بودند و مواضع اصلی پدافندی توسط یگان‌های ارتش خصوصاً گردان ۲۹۳ تانک تیپ ۳ زرهی اشغال شده بود و از این منطقه به شدت پدافند می‌کردند. موضوع بسیار حیاتی و نگران کننده، منطقه شمال تنگ چزابه بود که تپه‌های رملی نبهه قرار داشت و در شمال آن دشت بازی بود با زمین‌های محکم که نفوذ دشمن را در شمال بستان امکان پذیر می‌کرد و امکان دور زدن تنگ چزابه توسط دشمن از شمال تپه‌های نبهه هر لحظه متصور بود. نگرانی فرماندهان این بود که دشمن از این دشت استفاده کرده و عقبه تنگ چزابه را تهدید و نیروهای پدافند کننده را دور زده و خود را به شمال بستان برساند. به علت کمبود نیرو، پوشش این منطقه میسر نبود، اما تیپ ۳

زرهی با اعزام گشتی از آن منطقه پیوسته مراقبت می کردند. نگرانی دیگر تیپ ۳ زرهی این بود که از منطقه شمال رودخانه سابله نیز باید پدافند نماید.

در این روز، بمباران های هوایی دشمن در منطقه به شدت ادامه یافت به طوری که ۵۵ بار شمارش شد. ضمناً هواپیماهای دشمن شهر بستان، سوسنگرد، حمیدیه و فرودگاه اهواز، تأسیسات نظامی، تجاری و اداری را نیز به شدت بمباران کردند. شدت بمباران های دشمن نشان از شکست سنگین آنها در عملیات طریق القدس داشت. گرچه بمباران ها به دلیل عجلولانه عمل کردن خلبان های دشمن، آسیب های کلی به یگان های رزمی وارد نمی ساخت اما به علت عدم پاسخگویی مناسب هوایی، در روحیه رزمندگان اثرات منفی به جای می گذاشت.

در این روز، برتری هوایی کاملاً با هواپیماهای دشمن بود و متأسفانه دو فروند جنگنده های خودی در دشت آزادگان مورد اصابت قرار گرفتند و سقوط کردند که خوشبختانه خلبانان آنها با چتر سالم به زمین نشستند. آن روز، قرار بود مواضعی که در ۷-۸ کیلومتری ارتفاعات الله اکبر به سمت غرب انتخاب کرده بودیم را اشغال نماییم اما به دلیل اینکه دشمن در منطقه تنگ چزابه اقدام به پاتک کرده بود، به علت برد زیادی که داشتیم از همان مواضع قبلی دشمن را زیر آتش گرفتیم و به طور مداوم به درخواست های آتش دیدبانان و یگان های تیپ ۳ زرهی بویژه گردان ۲۹۳ تانک پاسخ می دادیم. حجم آتش توپخانه های موجود در منطقه روی تنگ چزابه بسیار زیاد بود اما چیزی که واقعاً ما را آزار می داد، حملات هوایی دشمن بود. هواپیماهای دشمن به طور مداوم منطقه را بمباران می کردند. موضع آتشبار ما و آتشبار دوم گردان پی در پی بمباران و بمب های عظیمی روی آتشبارها ریخته می شد. توپ های پدافند هوایی آتشبارها و دیگر ضد هوایی ها در منطقه، به طور مداوم و با شلیک های پیاپی درگیر بودند. هواپیماهای بمب افکن توپولوف دشمن و دیگر جنگنده های عراقی، یگان های پشتیبانی آتش و دیگر یگان های را بمباران می کردند و طبعاً تلفاتی هم به یگان ها وارد می شد. اما مسئله روحی و روانی نفرات آتشبارها بود که هر لحظه آسیب بیشتری می دیدند. ما در زیر آن بمباران های شدید، مأموریت خود را انجام می دادیم. شب های پر التهابی را نیز داشتیم، هر روز برنامه تازه ای پیش روی داشتیم و سعی می کردیم آرامش خود را به دست آوریم. در مواضع، نمی توانستیم تردد چندانی داشته باشیم زیرا گلوله های توپخانه و بمباران های هوایی به ما آسیب می رساند و آرامش ما را به هم می زد. برای شناسایی بیشتر موضع آتی و کندن سنگرها با تعدادی از نفرات آتشبار به جلو رفتیم. در حین حرکت و نزدیک میدان مین روی جاده شنی

ارتفاعات الله اکبر که به بستان منتهی می شد، هواپیماهای دشمن در آسمان منطقه ظاهر شدند و حوالی روستای جابرهمدان قسمت‌هایی از جنوب و شمال رودخانه کرخه را به شدت بمباران کردند. به سرعت از خودرو پیاده شدیم و در کنار جاده پناه گرفتیم، بمب‌های خوشه‌ای بسیاری روی جاده و اطراف جاده توسط هواپیماهای توپولوف دشمن ریخته شد. صحنه بسیار وحشتناکی بود، واقعاً خداوند یاری مان کرد زیرا تعدادی از بمب‌هایی که در نزدیکی ما ریخته شدند، عمل نکردند. ما منتظر انفجار بمب‌ها بودیم و خود را به زمین چسبانده بودیم تا مورد اصابت ترکش بمب‌ها قرار نگیریم، اما خوشبختانه هیچ کدام منفجر نشدند. در آن سوی جاده، جناب سرهنگ تبریزی افسر مهندسی گروه ۳۳ توپخانه را دیدم که با نفرات خود با تلاشی زیاد و در آن شرایط سخت مشغول پاکسازی میدان مین بودند. آسمان و زمین را دود و ترکش فراگرفته بود، نزد او رفتم و از وضعیت ستوان دوم بختیاری نیا که مسئول پاکسازی آن جاده در شب اول عملیات بود، پرسیدم، سرهنگ تبریزی به من گفت: ستوان بختیاری نیا به همراه ۹ نفر از سربازانش در همین محل به شهادت رسیدند که بسیار متأثر شدم. اما بعداً متوجه شدم که او شدیداً مجروح شده و شهید نشده است. ماه‌ها بعد من ستوان بختیاری نیا را در تهران و در پادگان ملاقات کردم و خیلی خوشحال شدم ولی بسیار لاغر و نحیف شده بود. از آن شب عملیات سؤالاتی از او کردم که می‌گفت:

مأموریت من و دیگر نفراتم پاکسازی مین‌ها و دیگر موانع جاده الله اکبر به بستان برای حرکت و نفوذ نیروهای خودی به داخل مواضع دشمن بود. قبل از تاریکی، ما در آن محل مستقر شده بودیم و دشمن با دقت زیاد از میدان مین خود مراقبت و محافظت می‌کرد. من و دیگر نفراتم شب‌های قبل نیز به آن محل می‌رفتیم تا معبری را باز کنیم ولی استحکامات دشمن بسیار زیاد و گاهی جمع‌آوری مین‌ها غیرممکن بود. در شب عملیات وقتی ما مشغول پاکسازی بودیم، دشمن متوجه شد و با تیربارهای سنگین خود و توپ‌های ضد هوایی که در خط مقدم مستقر کرده بود ما را زیر آتش شدید قرار داد. ما به ساعت حمله نزدیک‌تر می‌شدیم و چاره‌ای نداشتیم و بهر شکل ممکن می‌بایست جاده را باز می‌کردیم. با شروع عملیات، تانک‌های خودی به راه افتادند و نزدیکی میدان مین دشمن یکی از تانک‌های ما روی مین رفت و شنی آن از کار افتاد. توجه دشمن به این نقطه متمرکز شد و آتش‌های بسیار سنگینی را روی یگان‌های در حال پیشروی اجرا کردند که توصیف آن واقعاً برایم مشکل است. یگان‌ها تلفات می‌دادند ولی در هر شرایطی قصد عبور از جاده را داشتند که جاده هم‌مسدود بود. من

با توجه به شرایط میدان نبرد و تلفاتی که هم‌زمان متحمل می‌شدند و به واسطه مسئولیتی که داشتم، سوار بولدوزری که خود را به آن محل رسانده بود، شدم و شروع به پاک کردن جاده کردم. جاده پاکسازی شد ولی من دیگر چیزی متوجه نشدم زیرا مورد هدف دشمن قرار گرفتم تا اینکه خودم را در روزهای بعد در بیمارستان دیدم. همه نفراتم در کنار آن جاده به شهادت رسیدند و فکر می‌کردند من هم شهید شده‌ام و می‌گفتند، روی اجساد همه شما پرچم ایران را انداخته بودند تا تخلیه کنند ولی بعداً متوجه شده بودند که من زنده هستم. آن شب را هیچ‌گاه در زندگی‌ام فراموش نخواهم کرد ولی مهم‌تر از آن، این بود که توانستیم جاده را پاک کنیم تا رزمندگان اسلام از آن عبور کنند و پیروزی نصیبمان شود.

من در کنار آن جاده و روی میدان مین دشمن، شهدای زیادی را دیدم که توسط نیروهای در خط دشمن به شهادت رسیده بودند. واقعاً پاکسازی آن جاده و دیگر محل‌ها برای عبور رزمندگان اسلام به داخل مواضع دشمن یکی از شاهکارها و شاید هم معجزه‌ای بود که رزمندگان شجاع و دلیر اسلام در یگان‌های مهندسی ارتش و سپاه انجام دادند. به هر جهت، بعد از دقایقی به راه خود ادامه دادیم. حدود هفت کیلومتری شهر بستان موضعی را انتخاب کرده بودیم، منطقه بازی بود. به نفرات پیشرو و گروه شناسایی آتشبار محل توپ‌ها را نشان دادم. بعد از توجیه آنان را به موضع قبلی آتشبار باز گرداندم. به دنبال لودری رفتیم که روز قبل برایمان پیش‌بینی شده بود، لودر را به موضع جدید برده و مشغول به کار نمودم تا در روز بعد با تکمیل شدن سنگرها موضع را اشغال کنیم. عملیات کندن سنگرها و آرایش موضع جدید با حضور روسای توپ و جمعی از سربازان خدمه توپ‌ها تا شب به طول انجامید. موضع جدید را از انواع گلوله‌های عمل‌نکرده و اجساد عراقی‌ها پاکسازی کردیم. وسایل آتشبار در مواضع قبلی را هم جمع‌آوری کرده بودیم تا در فرصت مناسب موضع جدید را اشغال کنیم. فرمانده گردان، حوالی ساعت ۱۸۰۰ به موضع ما آمد و محل اصابت بمب‌ها را مشاهده کرد. ایشان با دیدن قطر محل انفجار بمب‌ها تعجب کرد و گفت: در موضوع جدید اصل پراکندگی را کاملاً رعایت کنید زیرا هواپیماهای دشمن با بمباران‌هایی که من دیدم، قصد نابودی آتشبار را دارند. آتشبار دوم گردان به فرماندهی ستوان یکم عباس صالحی هم در حوالی ما موضع گرفته بود که آنها نیز مورد بمباران‌های شدیدی قرار گرفته بودند. چاره‌ای نداشتیم به هر طرف که نگاه می‌کردیم، یا حرکتی داشتیم، بمباران‌ها و گلوله‌های توپخانه دشمن ما را احاطه کرده بودند. به همین دلیل می‌بایست دقت بسیاری در پراکندگی و موارد ایمنی انجام می‌دادیم تا آسیب

پذیری خودمان را به حداقل می‌رساندیم. شاید هیچکس نتواند پی به گفته‌های من و یا دیگر هم‌زمانم ببرد و ما را درک کند که واقعاً چه روزهای سختی را سپری کردیم. بدون آرامش و زندگی در شرایط سخت برایمان به صورت عادی درآمد بود. واقعاً جنگ یعنی نفرت، خشونت، انتقام که از فتنه‌ها سرچشمه می‌گیرد. جنگ نتایج منفی بسیاری دارد که هرچه بگویم کم گفته‌ام. در آن زمان، جنگ به قدری شدت داشت که تمامی نقاط گلوله‌باران و یا بمباران می‌شد که فقط مردگان درامان بودند. سکوت عجیبی ما را فرا گرفته بود. فقط به جنگ فکر می‌کردیم و همه چیز را پذیرفته بودیم. جسارت عجیبی در وجودمان می‌دیدیم و راه بسیار دشواری پیش روی خود داشتیم و مرتب به آینده جنگ فکر می‌کردیم.

فرمانده گردان ۳۸۸ توپخانه سرهنگ آجوری از حوادث و اتفاقات روز چهارشنبه یازدهم و پنجشنبه دوازدهم آذر ماه در دفتر ثبت روزانه خود نوشته است:

در روز یازدهم آذرماه، دشمن در ساعت ۰۹:۰۰ با تعدادی تانک و ۶۰۰ نفر کماندو به خطوط مقدم جبهه واقع در تنگ چزابه و سوبله حمله کرد که نتیجه آن کشته شدن بیش از ۲۰۰ نفر کماندو و از دست دادن تعدادی تانک بود. با تلاش یگان‌های در خط و شلیک بی‌امان توپخانه‌های خودی، بالأخره عملیات دشمن خنثی و باعث متلاشی شدن آنها گردید. توپخانه‌های ۱۰۵-۱۵۵-۱۳۰ و ۱۷۵م دیروز و امروز مواضع خود را بین ۱۲ تا ۱۷ کیلومتر به جلو کشیدند، به طوری که آتشبارهای ۱۰۵م بین بستان و تنگ چزابه و توپخانه ۱۵۵م خودکشی در حوالی بستان و توپخانه ۱۳۰م ک در سه کیلومتری شهر بستان و گردان ۳۸۸ توپخانه ۱۷۵م خودکشی هم اکنون یک آتشبار آن در هفت کیلومتری بستان مستقر شده است. در این روز آتش توپخانه بین طرفین مبادله ولی در منطقه سوبله و بستان شدت آتش توپخانه بیشتر بود. در منطقه جنوب رودخانه کرخه، لشکر ۱۶ زرهی درگیری شدیدی با دشمن داشت که نسبت به روز گذشته کمتر بود. هواپیماهای دشمن در هفت نوبت مواضع ما را بمباران کردند. آتشبار یکم در منطقه الله اکبر مورد شدیدترین بمباران‌ها قرار گرفته بود که گودال ایجاد شده بمب‌ها به عمق چهار الی پنج متر و به محیط ۲۰ متر بود. به خواست خداوند تلفاتی نداشتیم. در ساعت ۱۷:۰۰ خاتمه استقرار آتشبار دوم در مختصات (۲۲-۰۹) اعلام و از مواضع جدید عملیاتی گردید. حدود ساعت ۱۷:۰۰ قسمت شمالی رودخانه کرخه مورد شدیدترین بمباران‌ها به طول یک کیلومتر قرار گرفت.

در این روز، ۹ فروند هواپیمای دشمن از نوع میگ و میراژ در منطقه حمیدیه، هویزه، کوت عبدالله و غرب اهواز مورد اصابت پدافندهای زمین به هوا و هواپیماهای خودی قرار گرفتند و سرنگون شدند. در ساعت ۱۸۰۰ هنگام مراجعت از آتشبار یکم، یک قبضه توپ ۱۷۵م خودکشی و یک قبضه توپ ۲۳م ضدهوایی از آتشبار دوم گردان را مشاهده کردم که در جاده مانده بودند. یکی به علت نقص فنی و دیگری با تریلی تصادف کرده بود. پس از دو ساعت کار، موفق به تغییر توپ ۲۳م شدیم. موتور توپ ۱۷۵م خودکشی که رئیس توپ آن استوار خلوصی بود، سوخته بود که به علت تاریکی هوا در محل باقی ماند و صبح زود سروان علمی، معاون گردان و استوار احمد حق پناه، تعمیرکار توپ آن را به عقب تخلیه کردند. توپ ۱۷۵م برای تعویض موتور به پادگان دشت آزادگان تخلیه گردید. سروان غلامرضا علمی، یک قبضه توپ ضد هوایی غنیمت گرفته شده دشمن را به گردان آورده بود که پس از راه اندازی عملیاتی و علیه هواپیماهای دشمن به کار گرفته شد. روز دوازدهم آذر ماه، سروان علمی معاون گردان را به مواضع آتشبارهای یکم و دوم اعزام کردم و من به همراه سروان حسن طالبی و سروان مهدی دامغانیان به آتشبار سوم مستقر در جنوب کرخه و منطقه عملیات لشکر ۱۶ زرهی رفتیم. کارهای داخلی گردان و آماده سازی یک قبضه توپ ۵۷م ضد هوایی به غنیمت گرفته شده از دشمن و آموزش آن به نفرات را به سروان حسین خواجوی رئیس رکن ۳ گردان و سروان صدارتی فرمانده دسته پدافند هوایی گردان سپردم. از ساعت ۰۸۰۰ حملات هوایی دشمن با شدت زیاد شروع شد و تمام مواضع موجود در منطقه یکی پس از دیگری بمباران شدند.

مجدداً در ساعات ۱۳۴۰، ۱۳۰۰، ۱۰۳۰، ۰۹۰۰ مواضع آتشبارهای گردان بمباران شدند. در آتشبار سوم بودیم که بمباران‌ها ادامه داشت. پس از صرف ناهار در ساعت ۱۴۴۰ هواپیماهای دشمن، آتشبار سوم به فرماندهی ستوان یکم حسین اعتمادی را مورد هجوم قرار دادند. هواپیماهای دشمن با ریختن بمب‌های یک تنی شرایطی را به وجود آوردند که توصیف کردنش واقعاً مشکل است. بر اثر این بمباران وحشیانه دشمن، سرباز مظفری بلافاصله شهید و سرباز دیلمی از ناحیه کتف و بازو مجروح شد که سریعاً سرباز مجروح با آمبولانس به بیمارستان اهواز انتقال یافت. بعد از مدتی اقامت در

آتشبار سوم و روحیه دادن به آنان، ساعت ۱۶۰۰ از آتشبار سوم به طرف قرارگاه گردان واقع در شرق ارتفاعات الله اکبر مختصات (۳۱-۰۵) مراجعت کردیم.

در بین راه و حین عبور از شهر سوسنگرد، هواپیماهای دشمن سوسنگرد را بمباران کردند که در این حمله وحشیانه تعداد زیادی از ساختمان‌های باقیمانده شهر ویران شدند. خوشبختانه دو فروند از هواپیماهای مهاجم دشمن در منطقه سقوط کردند که یکی از خلبانان عراقی با درجه ستوان یکمی زنده دستگیر شد. در این روز، وضعیت جبهه در ۱۰ کیلومتری شمال غرب بستان با تثبیت مواضع و گرفتن حالت پدافندی ادامه داشت و توپخانه‌های موجود در منطقه شمال کرخه به شدت مواضع دشمن را زیر آتش گرفته بودند. در جبهه شیخ خزعل و پل الوان و مشرفه و پل سابله در منطقه لشکر ۱۶ زرهی نیز درگیری‌ها همچنان ادامه داشت.

سروان مهدی دامغانیان (سرتیپ ۲ بازنشسته) رئیس رکن یکم گردان در دفتر ثبت روزانه خود از عملیات طریق القدس نوشته است:

با آغاز عملیات، یگان‌های تیپ ۳ زرهی لشکر ۹۲ زرهی خیلی سریع و قهرمانانه به اهداف خود رسیدند و روستاهای زیادی آزاد شدند. تعداد بی‌شماری از نفرات دشمن کشته شده بودند که بیشتر آنان در حین فرار توسط رزمندگان اسلام به هلاکت رسیده بودند. تعداد زیادی نیز تانک، نفربر، خودروی سبک و سنگین، لودر، بولدوزر و دیگر تجهیزات و وسایل در قسمت شمال و جنوب جاده خاکی الله اکبر به بستان به جامانده بود و تعداد بسیاری از نفرات دشمن هم به اسارت نیروهای خودی در آمده بودند. اجساد زیادی از نفرات دشمن در منطقه عملیات پراکنده بودند که به علت درگیری یگان‌ها و شرایط خاص میدان نبرد، جمع‌آوری نشده بودند و صحنه‌های دل‌خراش و وحشتناکی را ترسیم کرده بودند، زیرا زمین منطقه از اجساد نفرات دشمن فرش شده بود. انسان‌های بدبخت و فریب خورده‌ای که به طرز فجیعی کشته شده بودند. البته تعداد زیادی از آنها نیز با زور و فشار رژیم سفاک صدام در این دام افتاده و تکه پاره شده بودند که شاید جمعی از آنها بی‌گناه هم بودند. لذا به همین خاطر دلم برای خانواده‌هایشان سوخت و غم وجودم را گرفت و پیش خود می‌گفتم، واقعاً چه کسی جواب‌گوی خانواده‌های بی‌گناه آنها که مسلمان هم هستند، خواهد بود. اما از طرفی

می گفتم آنها به خاک ما تجاوز کرده اند و ما هم چاره ای نداریم. از طرف مسئولان کشور خصوصاً آیت الله خامنه‌ای هم به رزمندگان اسلام تذکر داده شده بود؛ تا جایی که امکان دارد، نفرات دشمن را به اسارت در آورند تا بعد از جنگ نزد خانواده‌هایشان باز گردند که نشانه جوانمردی و رفتار اسلامی اداره کنندگان و مسئولان ایران اسلامی بود، ولی در آن شرایط واقعاً رزمندگان چاره‌ای جز آن نداشتند. من خودم خاکریزها و سنگرهای دشمن را از نزدیک مشاهده کردم که واقعاً هنر جنگیدن رزمندگان اسلام را به نمایش می گذاشت. زیرا در کنار هر سنگری چندین نفر از نیروهای دشمن کشته شده بود و کسی نتوانسته بود به واسطه طرح‌ریزی‌های دقیق و شجاعت رزمندگان اسلام در میدان جنگ از آن مهلکه بگریزد. تانک‌هایی را مشاهده کردم که اجساد سوخته شده خدمه آنها در روی تانک‌ها و در اطراف تانک‌ها و نفربرها افتاده بود. همچنین مهمات بسیار زیادی در روی زمین پراکنده و منطقه کاملاً آلوده بود. به شعاع ۲۴ کیلومتر از مرکز منطقه، تانک، نفربر، خودرو و وسایل منهدم شده و سالم پراکنده بود. گروه‌های ۲۰ تا ۴۰ نفری از نفرات دشمن را دیدم که هنگام فرار بر اثر اصابت گلوله‌های توپ و تانک و سلاح‌های سبک و تیربار کشته شده بودند و اجسادشان در منطقه به جا مانده بود. در آن زمان به صدام لعنت فرستادم که یک انسان چقدر باید خونخوار و بی‌وجدان باشد تا اینگونه زندگی را برای مردم کشورش تنگ و نفرت‌انگیز کند و مردم کشورش اینگونه آمل و آرزوهایشان را به گورستان خوزستان ببرند. با دیدن آن مناظر و اجساد بسیاری که همانند برگ پاییزی روی زمین ریخته شده بود، طاقت نمی‌آوردم. سرهنگ صفوی، فرمانده گردان ۲۹۳ تانک در تنگ چزابه مستقر شده بود و تعدادی از نیروهای دشمن در مقابل آن گردان در تپه‌های رملی چزابه مقاومت می کردند که هر لحظه با فشار نیروهای خودی امکان اسارت آنها بیشتر می شد. در شمال کرخه، عملیات خیلی خوب انجام شد و یگان‌های درگیر در شمال رودخانه کرخه به اهداف خود رسیده بودند. من شخصاً مقر فرمانده تیپ دشمن را در نزدیکی بستان از نزدیک مشاهده کردم که در کنار آن نیز اجساد زیادی از نفرات دشمن روی زمین ریخته بودند و فرمانده تیپ متواری شده بود. اجساد متلاشی شده دشمن بوی تعفن می دادند. اجساد باد کرده نفرات دشمن بهداشت منطقه را نیز به مخاطره انداخته و فرصتی هم برای جمع‌آوری اجساد نبود و بیم آن می رفت با ادامه این وضع و با شیوع

بیماری‌های خطرناک، سلامتی رزمندگان اسلام به خطر افتاده و برای سلامتی همه مشکلاتی را به وجود آورد که تهدیدی جدی به شمار می‌رفت. مکاتباتی را با فرمانده تیپ ۳ زرهی در خصوص جمع‌آوری اجساد دشمن و بهداشت منطقه از طریق فرمانده گردان انجام دادیم.

اما در جنوب رودخانه کرخه یگان‌های لشکر ۱۶ زرهی و یگان‌های پیاده سپاه پاسداران و نیروهای بسیج آن چنان موفقیتی به دست نیاورده بودند. فرماندهان نیروهای مسلح و مسئولان کشور از خبرنگاران خارجی دعوت به عمل آورده بودند تا آن وضعیت اسفناک دشمن را از نزدیک مشاهده نمایند که می‌توانست برگ برنده‌ای برای ایران باشد. زیرا صدام که مستأصل شده و وقتی می‌بیند که نیروهایش یارای مقاومت در برابر رزمندگان اسلام را ندارند، از کشورهای غیر متعهد و یا حبیب شطی عاجزانه درخواست کرده بود؛ به ایران آمده و درخواست صلح نمایند تا ارتش خود را از خاک ایران بیرون کشاند زیرا در منطقه بستان رزمندگان اسلام با رشادت‌های خود انتقام خون شهدا را از متجاوزین گرفته و دشمن را خوار و زبون کرده بودند.

در حین عملیات و در روزهای بعد از عملیات، هواپیماهای دشمن به طور مداوم یگان‌ها و حتی بیابان‌های منطقه بستان را بمباران می‌کردند. من برای شناسایی به منطقه نبرد رفته بودم که جایگاه موشک انداز دشمن با ۱۰۰ موشک را به همراه وسایل الکترونیکی از نزدیک دیدم، حتی آنتن‌های تلویزیون فرماندهشان و خودروهای مهمات برشان دست نخورده در عقبه دشمن باقیمانده و نفراش متواری و یا کشته شده بودند. من از سمت چپ منطقه یعنی از جاده الله‌اکبر - بستان حرکت کرده بودم و تا نزدیکی تنگ چزابه، سپس بستان و پل سابله رفته و در بازگشت از جاده شمالی به طرف شحیطیه بازگشتم که در آن منطقه نیز اجساد بسیاری روی زمین پراکنده بودند و همگی بر اثر گلوله‌های کالیبر سبک از پای درآمده بودند، تا اینکه به طرف خروجی خاکریز دشمن رسیدم که در عملیات قبلی (خیبر) باعث شکست نیروهای ما شده بود. در آنجا هنوز اجساد شهدای نیروهای خودی جمع‌آوری نشده بود و آنها نیز روی زمین افتاده بودند که بسیار متأثر شدم و به روح همگی آنان درود فرستادم و سر تعظیم در برابرشان فرود آوردم و از خداوند برای خانواده‌های آنان صبر و شکیبایی مسئلت نمودم. تانک‌های سوخته و منهدم شده دشمن و اجساد به جا مانده آنها بیانگر اصل غافلگیری

و طرح ریزی بسیار مناسب و همچنین شجاعت و از خودگذشتگی نیروهای خودی بود که صد در صد اجرا شده بود. بیشترین غافلگیری دشمن مربوط به احاطه آنها از طرف رمل‌های یعنی جاده پیروزی بود که نیروهای دشمن اصلاً فکر آن را نمی‌کردند. نیروهای دشمن، با توجه به اینکه کاملاً غافلگیر و توسط رزمندگان اسلام دور زده شده بودند، توانایی مقابله با رزمندگان اسلام را نداشتند و مستأصل شده و سامانه کنترل و فرماندهی آنها و همچنین سازمان رزمیشان از هم پاشیده و فرو ریخته بود. عملیات رزمندگان اسلام به گونه‌ای بود که تاریخ هم روی آن قضاوت خوبی خواهد داشت و صفحات تاریخ. کشور را مزین خواهد کرد، زیرا رزمندگان اسلام تعداد بی‌شماری از نفرت دشمن را که با خفت و خواری کشته شده بودند، در خاک خوزستان دفن و تعدادی زیادی نیز متواری و بیرون رانده شده بودند و منطقه تبدیل به گورستان دشمن شده بود. در آن زمان فکر می‌کردم؛ فرماندهان و مسئولان کشور عراق به خانواده‌های کشته شدگان چه خواهند گفت؟ و چه توجیهی برای چنین شکست عظیمی خواهند داشت؟ در جنوب رودخانه کرخه نیز لشکر ۱۶ زرهی به همراه برادران سپاهی و بسیجی لشکر کربلا که در آبادان نیز حماسه آفریده بودند، به سرپرستی برادر جمشیدی با دشمن درگیری شدیدی داشتند که برابر گزارشات دریافتی تلفات آن منطقه زیاد بود و دشمن شدیداً مقاومت می‌کرد. آنها می‌گفتند هر چقدر موانع سخت‌تر باشد، اجرمان بیشتر است. تعدادی از نیروهای بسیج داوطلب شده بودند تا روی مین رفته و حرکت را برای نیروهای پیاده و تانک تسهیل نمایند و می‌گفتند؛ کار را برای حرکت شما آسان خواهیم کرد و واقعاً همه را حیرت زده کرده بودند. لشکر کربلا با سه تیپ، تیپ امام حسین (ع) در شمال رودخانه کرخه و تیپ کربلا در اختیار لشکر ۱۶ زرهی در جنوب کرخه و تیپ عاشورا با تیپ ۲ زرهی لشکر ۱۶ زرهی عملیات خود را انجام داده بودند که متأسفانه تلفات زیادی داشتند ولی به دلیل عدم دسترسی به آمار تلفات لشکر کربلا نمی‌توانستیم از وضعیت دقیق آنها مطلع شویم. من در روزهای بعد، از روستای دهلاویه تا پل سابله نیز اجساد را از دشمن که روی زمین ریخته بودند، مشاهده کردم. در بنه بهداری تیپ ۳ زرهی لشکر ۹۲ زرهی در حوالی تپه‌های الله اکبر با بیل مکانیکی گورستانی تأسیس و تعداد ۴۰۸ جسد با مشخصات آنان دفن گردید. لشکر ۱۶ زرهی و

نیروهای سپاه و بسیج در جنوب کرخه تلفات زیادی را به دشمن وارد کرده بودند ولی پیشروی چندانی نداشتند.

یگان‌های تیپ ۲ زنجان نیز در منطقه سابله به مشکل برخورد کرده بودند و قرار بود از تیپ ۳ زرهی لشکر ۹۲ زرهی، نیروی کمکی برای آنها ارسال گردد و وارد عمل شوند تا تیپ ۲ زنجان را از زیر فشار دشمن برهانند. در مجموع برابر اطلاعی که یافتیم تیپ ۱ زرهی و تیپ ۲ زرهی لشکر ۱۶ زرهی، تلفات زیادی را متحمل شده بودند. برابر اظهارات افسران لشکر ۱۶ زرهی، از تیپ ۲ زنجان تا ساعت ۱۵۳۰ روز ۱۰/۹/۶۰، ۸ افسر و ۳۰ درجه‌دار و تعداد زیادی سرباز شهید و تعداد ۱۲۰ نفر مجروح شده بودند. از تیپ ۱ قزوین ۱۵ افسر و ۳۵ نفر درجه‌دار و تعداد زیادی سرباز شهید و بیش از ۱۲۰ نفر نیز مجروح شده بودند. در آن زمان و در شرایط سخت و بحرانی صحبت‌هایی مطرح بود و می‌گفتند؛ لشکر کربلا از سپاه پاسداران قصد دارد منطقه را ترک و یگان‌های ارتش از منطقه پدافند نمایند و آنها در آینده در منطقه شوش وارد عمل شوند که با توجه به شرایط موجود، نگران کننده بود زیرا یگان‌های لشکر ۱۶ زرهی در عملیات متحمل تلفات زیادی شده بودند و پدافند از منطقه به تنهایی برایشان بسیار دشوار بود. ما در مسیر بستان به اهواز همه روزه آمبولانس‌ها را می‌دیدیم که آذین کشان در حال تردد بودند و مجروحین را تخلیه می‌کردند. و اکثر مجروحان مربوط به لشکر ۱۶ زرهی بود، لذا قرار گرفتن در آن شرایط واقعاً برایشان مشکل به نظر می‌رسید. مسئله‌ای که من را هنگام برخورد و تماس با برادران لشکر کربلا که بسیجی بودند، نگران می‌کرد، این بود که آنها از کلاه آهنی استفاده نمی‌کردند و وقتی به آنها برادرانه و به عنوان نصیحت متذکر می‌شدم از کلاه آهنی استفاده کنید زیرا یگان‌تان و خانواده‌تان و کشورتان به شماها نیاز دارند و نباید با بی‌توجهی از میدان نبرد خارج شوید، در پاسخ به من می‌گفتند: کلاه آهنی مانع شهادت می‌شود و با نوار سبز و سفید بیشتر عشق می‌ورزیم.

پاتک دشمن در منطقه سابله در نیمه شب سیزدهم آذرماه

نیروهای خودی، با اقتدار تمام بر مناطق آزاد شده در شمال و جنوب کرخه تسلط داشتند و از روحیه خوبی برخوردار بودند. نتیجه عملیات کربلا ۱ بسیار چشمگیر بود و در تمامی نقاط کشور از رزمندگان و فرماندهان جنگ تعریف و تمجید می‌شد. چند روز عملیات سنگین و لحظات پر التهابی را پشت سر گذاشته بودیم. واقعاً اتفاقات به قدری سریع و با قدرت نیروهای

خودی رخ داده بود که نمی‌توانم آن لحظات را توصیف نمایم، ضمن اینکه اولاً دسترسی به آن حماسه‌سازان میسر نیست، ثانیاً تعدادی از فرماندهان تأثیرگذار در آن عملیات به شهادت رسیده‌اند و تعدادی هم از گفتن خاطرات خود طفره رفته و نمی‌خواهند به آن روزها برگردند زیرا صحنه‌های جنگ و تعریف آن حوادث و اتفاقات و صحنه‌ها برایشان ناراحت‌کننده است، بویژه کسانی که در رده‌های پایین یگان‌های ارتش بوده و بار اصلی جنگ بر دوش آنان بوده است و مستقیماً در رویارویی با دشمن بوده و صحنه‌های زجرآوری را شاهد و ناظر بوده‌اند و از همه مهم‌تر اینکه فراموش شده‌اند و از زحمات آنها آنچنان که شایسته آنان است قدردانی به عمل نیامده و کسی هم حتی در ارتش سراغ آنها به عنوان پیشکسوتان و قهرمانان جنگ را نگرفته است. من برای ثبت خاطرات آن دوران با تعدادی از هم‌زمانم تماس گرفته‌ام. آنان خاطرات زیادی دارند که متأسفانه جزء اسرار درونیشان قرار داده‌اند و نمی‌خواهند از آن دوران سخت صحبتی به میان بیاورند. هنوز هم کسی نتوانسته پرده اسرار آنان را کنار بزند. آنان همچون گور قدیمی ساکت و آرامند فقط می‌گویند: ما از فراموش شدگان جنگ هستیم!!

آنان نمونه‌های بارز همه دردمندان آن دوران خون و آتش و مرگ هستند. آنان کسانی بودند که تا کارد به استخوان‌هایشان نمی‌رسید، لب به شکوه نمی‌گشودند و در بعضی موارد هم شکوه‌ها و آرزوهایشان را به گور می‌بردند. واقعاً زندگی به ما بدهکار بود، شاید هم همه مردم، نمی‌دانم! البته من به هیچ وجه نمی‌توانم آن مردان بزرگ که در حافظه تاریخی زندگی‌ام جای گرفته و نقش بسته‌اند را فراموش کنم. آن بزرگواران در تمامی نیروهای مسلح برادران و هم‌زمان من بودند که دل همیشه عاشقم را به تب و تاب وامی‌دارند.

برای کسانی که این خاطرات را می‌خوانند، می‌گویم؛ واقعاً کمتر یگانی را می‌توان اینچنین باصلاحت و فداکار دید. افرادی که در حال حاضر و در آینده در تیپ ۳ زرهی در دشت آزادگان خدمت خواهند کرد، باید بدانند وارث افتخارات مردان بزرگی هستند که در تاریخ این سرزمین همچون نگینی درخشیده و خواهند درخشید. البته به تمامی یگان‌های پر افتخار ارتش بویژه رزمندگان لشکر ۱۶ زرهی و دیگر هم‌زمانم در نیروهای مسلح، سپاه پاسداران، نیروهای بسیج، ژاندارمری و نیروهای مردمی که در عملیات فتح‌بستان شرکت داشته‌اند، سر تعظیم فرود آورده و همیشه با افتخار و سر بلندی از آنان یاد می‌کنم، اما من به واسطه مأموریت یگانم، از نزدیک شاهد دلاوری‌های نیروهای تیپ ۳ زرهی بوده‌ام و خودم را جزئی از آن یگان در آن دوران بحرانی

در منطقه میانی جبهه خوزستان که شدیدترین نبردها در آن منطقه رخ داده، می‌دانم و برای همیشه تاریخ سر بلندی این یگان و دیگر یگان‌های نیروهای مسلح را خواهانم.

شاید کمتر کسی درک کند که در گرمای ۵۰ درجه سانتی‌گراد در منطقه دشت آزادگان در داخل ارابه‌های آهنین، جنگیدن با دشمن یعنی چه؟ و یا حرکت با این ارابه‌ها در شن زارهای داغ و سوزان همراه با گرد و غباری که تمامی وجود انسان را در آن ارابه و زره پوش‌ها می‌پوشاند یعنی چه؟ حرکت شن زارهای داغ و اصابت شن‌ها به صورت‌های سوخته شده در آفتاب سوزان و آبله‌گون کردن چهره‌های جوانانی که از تمامی امیال خود گذشته و فقط به پیروزی یگانشان، کشورشان می‌اندیشیدند را کمتر کسی می‌تواند درک نماید. همین عاشقان بودند که در دل تاریکی شب با جسارت و شجاعت تمام به خصم تاختند و شهر بستان که مظلومانه ماه‌ها در چنگال متجاوزین بود را آزاد کردند و درس بزرگی برای همیشه تاریخ به متجاوزین دادند که هیچ‌گاه فراموش نخواهند کرد. ما در جبهه بستان سرشار از شور و هیجان بودیم و به خود می‌بالیدیم و از خدای خود سپاسگزار بودیم که چنین پیروزی بزرگی را برایمان رقم زد. ما صبوری کرده بودیم، اما از تلاش شبانه‌روزی دست برنداشتیم و گله هم نکردیم ولی انتقام لحظات سخت اول جنگ را گرفته و در منطقه تنگ چزابه با چنگ و دندان از پیروزی‌های خودمان جانانه دفاع می‌کردیم و به دشمن اجازه هیچ‌گونه تحرکی را نمی‌دادیم. در چنین شرایطی، دشمن نیت پلیدی در سر می‌پروراند و قصد باز پس‌گیری مناطق از دست داده که متعلق به مردم ایران بود را داشت. تحرکاتش افزایش و مکالمات بی‌سیم‌های آنان شدت یافته بود. پست شنود لشکر ۹۲ زرهی، پیام‌هایی را از یگان‌های دشمن دریافت کرده بود که حاکی از عملیات قریب‌الوقوع آنان بود. در ساعت ۱۹۵۵ روز ۱۲ / ۹ / ۶۰، فرمانده تیپ ۱۲ زرهی دشمن به یگان‌های زیر دست خود آماده باش کامل داده بود و گفته بود که مراقب نیروهای ایرانی باشند. از این ساعت به بعد تقریباً هر ۱۰ دقیقه، یک پیام‌مبنی بر جابه‌جایی یگان‌های عراقی بویژه تیپ ۱۲ زرهی ابن ولید و سایر یگان‌هایی که در جدول سازمان برای رزم با این یگان بودند به قرارگاه تاکتیکی در ارتفاعات الله‌اکبر می‌رسید. در پی تحرکات و پیش‌بینی تک دشمن، به تمامی یگان‌های خودی مستقر در شمال و جنوب رودخانه کرخه از طریق قرارگاه آماده باش داده شد. ما در آتشبار با دریافت پیام آماده باش، همچون شب‌های گذشته آماده شدیم اما با دقت بیشتر و من‌دستور دادم، پای هر توپ چهار نفر سرباز با رئیس توپ و یا معاون رئیس توپ با گلوله‌های آماده شده برای تیراندازی حضور داشته باشند تا هنگام تک دشمن

تأخیری در پاسخگویی به گلوله باران دشمن نداشته باشیم. خواب بر چشم همه حرام شده بود و همه نگران بودند که مبادا آن چه را که به دست آورده ایم از دست بدهیم. تا ساعت ۰۱۱۰ شب ۶۰/۹/۱۳ به رغم دستورات مراقبتی و آماده باش کامل، هیچ یگان خودی گزارشی مبنی بر رؤیت و حرکت و یا شنیدن صدایی از دشمن را نکرده بود. اما بعداً مشخص شد که نیروهای پیاده دشمن کم کم خود را به پل سابله نزدیک و از پل هم عبور کرده بودند زیرا در منطقه سابله و غرب آن، نیروی زیادی وجود نداشت.

در ساعت ۰۴۰۰ دیدبانان توپخانه لشکر ۹۲ زرهی که به همراه نیروهای سپاه پاسداران در شمال رودخانه سابله مستقر شده بودند، حضور یگان‌های دشمن را به وسیله صدای حرکات آنها تشخیص داده و گزارش کردند. بر اساس گزارش‌های دریافتی، به یک گردان تانک از تیپ ۲ زرهی لشکر ۹۲ زرهی به فرماندهی سرگرد لهراسبی و یک گردان مکانیزه از لشکر ۱۶ زرهی به فرماندهی سرگرد مخبری و یک گردان از سپاه پاسداران که در حوالی پل سابله و سعیدیه مستقر بودند، دستور حرکت به سمت دشمن داده شد. نیروهای سپاه پاسداران از سمت روستای سعیدیه بستان خود را به غرب منطقه سابله رسانده و گسترش یافتند و گردان ۱۲۵ مکانیزه تیپ ۲ زرهی لشکر ۱۶ زرهی در جنوب پل سابله استقرار یافتند و گردان ۲۵۶ تانک تیپ ۲ زرهی لشکر ۹۲ زرهی هم منطقه شمال پل سابله را اشغال و دشمن را احاطه کردند. با آشکار شدن عملیات دشمن، توپخانه‌های خودی با توجه به مختصات پل‌ها چنان آتشی روی پل‌ها و دشمن اجرا کردند که باعث شد منطقه برای حرکت نیروهای دشمن ناامن شود. تا این زمان، دو گردان پیاده، دو گردان تانک و یک گردان مکانیزه دشمن در منطقه شمال غرب پل سابله گسترش یافته بودند که کاملاً در تیررس یگان‌های توپخانه خودی قرار گرفته بودند. آتشبارهای یکم و دوم گردان ۳۸۸ توپخانه ۱۷۵م خودکشی، در شمال کرخه مستقر بودند و یگان‌های تیپ ۳ زرهی را پشتیبانی می‌کردند. نیمه‌های شب، تیپ ۳ زرهی و دیدبانان گردان ۳۸۸ توپخانه مستقر در تنگ چزابه، خبر از درگیری شدیدی با نیروهای دشمن دادند. دشمن قصد داشت با شکستن خط دفاعی منطقه چزابه و عقب راندن نیروهای مدافع در تنگ چزابه خود را از شمال رودخانه کرخه به بستان رسانده و از عملیات نیروهایش در پل سابله و از جناح بستان یعنی غرب پل سابله حمایت و پشتیبانی نماید. از همان شروع درگیری‌ها مواضع دشمن در آن سوی بستان و تنگ چزابه را به شدت زیر آتش گرفته بودیم و اجازه تحرک به دشمن را نمی‌دادیم تا نیروهای دشمن در شمال رودخانه کرخه الحاق خود را با نیروهای جنوب

رودخانه کرخه انجام ندهند. از نیمه‌های شب، فرمانده گردان جناب سرهنگ آجوری و سروان حسین خواجوی رئیس رکن ۳ گردان ۳۸۸ توپخانه به موضع آتشبار ما آمدند و عملیات آتشبار را از نزدیک نظارت می‌کردند و با رفتن پای توپ‌ها به نفرات در حال تیراندازی روحیه می‌دادند. آتشبار دوم، به فرماندهی ستوان یکم عباس صالحی که در شرق بستان و شمال کرخه مستقر و درگیر بود، زیر آتش توپخانه دشمن قرار داشت که فرمانده گردان سریع خود را به آتشبار دوم رساند اما سروان خواجوی تا صبح در آتشبار یکم ماند. کم‌کم درگیری‌ها در جنوب و شمال رودخانه کرخه شدت گرفت و توپخانه‌های خودی چنان آتشی روی دشمن می‌ریختند که توصیف کردنش مشکل است. جنگ سختی از منطقه تنگ چزابه تا شرق پل سابله آغاز و به شدت ادامه داشت و یگان‌های لشکرهای ۹۲ و ۱۶ زرهی و سپاه پاسداران با تمامی توان و قدرت خود با دشمن درگیر بودند.

در ساعت ۰۴۰۰، درگیری شدید نیروهای خودی شامل؛ تیپ ۲ کربلا سپاه پاسداران و گردان ۱۲۵ مکانیزه تیپ ۲ لشکر ۱۶ زرهی و گردان ۲۵۶ تانک تیپ ۲ زرهی لشکر ۹۲ زرهی با دشمن آغاز شد و توپخانه‌های خودی با تمام قدرت شلیک می‌کردند. آتش بسیار سنگینی را روی پل و اطراف پل می‌ریختند که عرصه را برای دشمن هر لحظه تنگ‌تر می‌کردند. نیروهای پیاده ارتش و سپاه با موشک‌های آرپی جی ۷ و یگان‌های زرهی با تانک و یگان‌های توپخانه با آتش سنگین به شدت با دشمن درگیر بودند و تانک‌ها و نفربرهای زرهی دشمن را یکی پس از دیگری شکار و منهدم می‌کردند. دشمن امیدوار بود؛ با عبور یگان‌های خود از پل سابله و اشغال یک سرپل مناسب که دارای فضای مانوری لازم و کافی باشد، آماده شود تا از طریق جاده پل سابله به طرف بستان حرکت و ضمن اشغال مجدد حاشیه شرقی شهر بستان، از طریق پل‌های موجود بر روی رودخانه کرخه به سرعت خود را به شمال بستان که دارای زمین مناسب عملیات زرهی است، برساند تا با یگانی که در محور فکه-سوبله-چزابه از روز قبل با یگان‌های خودی درگیر بودند، الحاق حاصل کند و پس از شکست نیروهای ایرانی و تقویت هر دو یگان، تک هماهنگ شده‌ای را علیه یگان‌های ایرانی به مرحله اجرا گذارده و عملیات باز پس‌گیری بستان را آغاز نماید. به محض شروع روشنایی، نیروهای عراقی متوجه شدند از سه طرف در محاصره نیروهای ایرانی قرار دارند و تقاضای نیروهای کمکی کردند تا حلقه محاصره را شکسته و خود را نجات دهند که در همین لحظات پل سابله در اثر تیر مستقیم تانک‌های خودی برای دشمن ناامن و در اثر انفجار دو دستگاه تانک و نفربر و به هم خوردن چند وسیله نقلیه دیگر روی پل

سابله، تنها راه نجات عراقی‌ها مسدود شد. با بسته شدن پل سابله، قلب فرماندهان عراقی یک‌باره در هم شکست و از تپش ایستاد زیرا همه تلاش‌هایشان نقش بر آب شد و راه دسترسی به منطقه مسدود و نیروهای دشمن در یک منطقه کشتار به محاصره رزمندگان اسلام افتادند و با کشته شدن نفرات و تانک‌هایشان سازمان رزمی یگان‌هایشان به یکباره فرو ریخت و هیچ چاره‌ای جز تسلیم و یا کشته شدن نداشتند. در این زمان، دشمن در تنگ چزابه فشار خود را روی نیروهای تیپ ۳ زرهی به فرماندهی سرهنگ هوشنگ بهرامی و تیپ امام سجاد(ع) به فرماندهی برادر رحیم صفوی بیشتر و بیشتر می‌کرد تا راه نجاتی برای نیروهایش در جنوب رودخانه کرخه ایجاد کند، اما دشمن هم در تنگ چزابه و هم در جنوب کرخه در پنجه قوی شیر مردان تاریخ ایران گرفتار شده بود و هیچ راه نجاتی جز قبول شکست و تسلیم شدن نداشت. بر اساس گزارش‌های پست شنود، فرماندهان نیروهای عمل‌کننده دشمن مقاومت و قدرت تیراندازی نیروهای ایرانی را بسیار شدید توصیف می‌کردند و از رده‌های بالای خود مرتباً درخواست نیروی کمکی می‌کردند و پاسخ منفی دریافت می‌داشتند. در ساعت ۰۵۳۰ نیروهای عراقی فقط برای نجات جان خود تلاش می‌کردند و تک دشمن از دور افتاده بود. در صورتی که شلیک توپخانه‌های خودی روی نیروهای دشمن و انفجار گلوله‌های توپ در آن منطقه چنان جهنمی را برای متجاوزین عراقی به وجود آورده بود که فرار از آن مهلکه امکان پذیر نبود و استعداد نیروهای دشمن هر لحظه رو به کاهش بود.

در ساعت ۰۶۰۰ گردان ۴ تیپ ۱۲ زرهی دشمن گزارش نمود: ما زودتر از همه یگان‌های عراقی فدا شدیم و تلفات جانی زیادی دادیم. در همین حال گردان یکم نیز گزارش نمود، تلفات ما هم زیاد است. در ساعت ۰۶۳۰ گردان محافظ پل دشمن اعلام کرد:

به علت عقب‌نشینی تانک‌ها از روی پل به سوی جنوب و برخورد پنج دستگاه به یکدیگر، مجدداً پل بسته شده است. تلاش برای باز کردن آن ادامه دارد ولی آتش دقیق و مؤثر ایرانی‌ها توان هر اقدامی را از ما گرفته است.

پست شنود قرارگاه کربلا ۱ با دریافت این پیام، یعنی مسدود شدن پل سابله و غیرقابل عبور بودن پل و تصرف دیگر پل‌ها توسط رزمندگان اسلام آن را نشانه شکست دشمن در این منطقه قلمداد کرد و بعد از ساعت‌ها اضطراب و نگرانی و تلاش به نظر می‌رسید که منطقه سابله دیگر خالی از نیرو و بدون مقاومت بوده و دسترسی دشمن به بستان دیگر ممکن نیست. در کسب این پیروزی ارزنده، نقش دلآور مردان بسیجی سپاه پاسداران در تیپ ۲ کربلا به فرماندهی

مرتضی قربانی و عناصر گردان ۱۲۵ مکانیزه تیپ ۲ زرهی لشکر ۱۶ زرهی به فرماندهی سرگرد مخبری در تحت فشار قرار دادن دشمن در شمال و جنوب پل سابله و توپخانه‌های لشکر ۱۶ و ۹۲ زرهی در اجرای آتش‌های انبوه و دقیق و به موقع در نبردگاه سابله و ورود سریع گردان ۲۵۶ تانک تیپ ۲ زرهی لشکر ۹۲ زرهی به فرماندهی سرگرد لهراسبی با حرکت در تاریکی شب و در منطقه‌ای ناشناخته و تنها با اتکا به نقشه در امتداد جاده بستان - پل سابله شایان تحسین است. آن چه نباید فراموش کرد، ارزش کار نفرات شنود ارتش و سپاه بود که باعث کشف تک غافلگیرانه عراق شد و بدون تردید سهم عظیمی از این پیروزی در جلوگیری از سقوط مجدد بستان و شهید شدن صدها نفر از نیروهای ارتش و سپاه متعلق به آنان است. آنان با پیگیری مداوم و خستگی ناپذیر خود موفق به دریافت امواج بی‌سیم‌های عراقی شده و با شنود و کشف پیام‌های مبادله شده بین نیروهای تک‌ور و ستاد عملیاتی دشمن، نیروهای خودی را در واکنش به موقع یاری کردند.

در این عملیات، تیپ ۱۲ زرهی لشکر ۳ زرهی، تیپ ۴۸ پیاده لشکر ۱۱ پیاده و تیپ ۳۱ نیرو مخصوص ستاد کل دشمن، تلفات و ضایعات فراوانی را متحمل شدند تا آن جا که توان رزمی این یگان‌ها بر حسب اطلاعات واصله از شنود به کمتر از ۶۰ درصد جدول سازمانی تنزل یافت. در پایان عملیات کربلا اعلام شد که دشمن ۱۵ هزار تن کشته، زخمی و اسیر داده و مساحتی معادل ۶۰۰ کیلومتر مربع خاک کشور از دست متجاوزین آزاد شده است.

در روز ۶۰/۹/۱۳، قرار بود آتشبار یکم به مواضع جدید تغییر مکان داده و در حوالی بستان مواضعی را اشغال نماید اما به دلیل تک عراق در جنوب کرخه و تنگ چزابه این تغییر مکان که خوشبختانه به نفع نیروهای خودی تمام شد، انجام نگرفت. با روشنایی هوا، هواپیماهای دشمن به تلافی شکست نیروهایشان در منطقه سابله و تنگ چزابه تا ظهر شش بار منطقه بستان، سوسنگرد، الله‌اکبر و روستای جابره‌مدان را بمباران کردند. ساعت ۱۰۰۰ بمباران‌ها شدت گرفت و آتشبار یکم در این ساعت به وسیله بمب‌های یک تنی بمباران شد. بمب‌ها به فاصله بسیار نزدیکی با توپ‌های آتشبار به زمین اصابت کرده و یکی پس از دیگری منفجر می‌شدند. دود و گرد و غبار آسمان آتشبار را فرا گرفته بود که در منطقه عملیات کاملاً مشخص و از مسافت‌های دور نیز قابل رؤیت بود. پدافندهای منطقه و آتشبار به شدت تیراندازی می‌کردند. دشمن قصد از بین بردن سامانه پشتیبانی آتش یگان‌های مانوری را داشت تا راحت‌تر بتواند در خطوط مقدم با آنها درگیر شود. واقعاً توپخانه‌های خودی برای نیروهای دشمن جهنمی را به وجود آورده بودند

که هرگونه حرکت را برای آنها ناممکن کرده بودند. شلیک گلوله‌های توپخانه خودی اولاً به یگان‌های پیاده دشمن آسیب بسیار می‌رساند، ثانیاً چون یگان‌های دشمن عمدتاً تانک بودند، لذا وقتی با آتش توپخانه مواجه می‌شدند، به ناچار درون تانک‌هایشان محبوس می‌شدند تا از اصابت ترکش‌های گلوله‌های توپخانه در امان باشند و همین مسئله برایشان محدودیت دید به وجود می‌آورد. البته نیرومندترین سلاح ما ابتدا روحیه ما بود که به دشمن شلیک می‌کرد. محدودیت دید تانک‌های دشمن باعث می‌شد آربی جی زن‌های سپاه پاسداران و نیروهای پیاده ارتش، تانک‌های دشمن را به خوبی مورد اصابت موشک‌های ضد زره خود قرار دهند، ضمن اینکه شلیک گلوله‌های دود انگیز توپخانه نیز دید نفرات دشمن و تانک‌هایشان را کور می‌کرد که مزیتی برای نیروهای در خط خودی محسوب می‌شد. تمامی این اعمال ناشی از اقدامات به موقع و دقیق توپخانه نیروهای خودی بود که واقعاً نیروهای دشمن را آزار می‌داد. به همین دلیل از بین بردن یگان‌های توپخانه در اولویت نیروی هوایی ارتش عراق قرار گرفته بود. خوشبختانه آتشبار ما از آن بمباران وحشتناک تلفاتی را متحمل نشد که ناشی از سنگرهای انفرادی بسیار خوبی بود که در روزهای گذشته با تلاش زیاد حفر کرده بودیم. البته نباید فراموش کنیم که در هر حال خداوند ما را یاری می‌کرد و واقعاً امدادهای غیبی را در اینگونه بمباران‌ها شاهد و ناظر بودیم و همواره شکرگزار الطاف الهی بودیم.

تا پایان روز ۶۰/۹/۱۳، مجموعه آتشبارهای گردان ۳۸۸ توپخانه و دیگر توپخانه‌های موجود در منطقه، مواضع دشمن را به شدت گلوله‌باران می‌کردند تا یگان‌های لشکرهای ۹۲ و ۱۶ زرهی و سپاه پاسداران، در تحکیم و تثبیت مواضع خود در جنوب و شمال کرخه با آسودگی خیال اقدام نمایند.

در تاریخ ۶۰/۹/۱۴، از شروع روشنایی، هواپیماهای دشمن همانند روزهای قبل در آسمان منطقه بستان، الله‌اکبر، سوسنگرد، حمیدیه و اهواز ظاهر شدند و هدف‌های خود را از سقف پرواز بالا بمباران کردند. در بمباران‌های این روز، به رغم شدت و تعداد دفعات بمباران‌ها خوشبختانه تلفاتی نداشتیم. در این روز، از آتشبار یکم و دوم توسط سرهنگ پرشاد یکی از افسران ستاد گروه ۳۳ توپخانه بازدید به عمل آمد و مراتب رضایت فرمانده گروه و دیگر مسئولان رده بالا را به نفرات ابلاغ کردند.

در این روز نیز تبادل آتش بین یگان‌های توپخانه در منطقه سابله اجرا شد. درگیری در منطقه لشکر ۱۶ زرهی در امتداد رودخانه نیسان، ده مشرفه، دغاغله، مگاسیس، الوان و شیخ

خزعل همچنان ادامه داشت. در ساعت ۲۲۰۰ درگیری شدیدی در جبهه ساپله شروع شد که رئیس رکن سوم گردان، سروان حسین خواجوی به علت شدت درگیری‌ها در آتشبار دوم حضور یافت تا به عملیات آتشبار در صورت لزوم کمک نماید. در این روز، شاهد انتقال زنان، کودکان و مردانی از اهالی شهر بستان و اطراف آن بودیم که دسته‌دسته پس از بازرسی با کلیه وسایلشان به شهر اهواز انتقال داده می‌شدند تا از بمباران‌های هوایی و گلوله‌های توپخانه دشمن درامان باشند زیرا دشمن از داخل خاک خود، شهر بستان و اطراف آن را به طرز وحشیانه‌ای با توپخانه گلوله‌باران می‌کرد.

سرهنگ آجوری (سرتیپ ۲ بازنشسته) فرمانده گردان ۳۸۸ توپخانه از حوادث روز یکشنبه پانزدهم آذر ماه در دفتر ثبت روزانه خود نوشته است:

ساعت ۰۸۰۰ موضوع آتشبار دوم به فرماندهی ستوان یکم عباس صالحی واقع در شرق بستان، توسط هواپیماهای دشمن بمباران خوشه‌ای شد. هواپیماهای دشمن با شدت بسیاری ضمن بمباران با تیربار از هوا آتشبار را مورد هجوم قرار می‌دادند که بر اثر این بمباران وحشیانه سرباز شرف پور بلافاصله شهید و چهار نفر سرباز به نام‌های خلیل بیات، مسعود امینی، محمدعلی جهانگیری و مسعود مرادمند مجروح شدند. سرباز غلامی و عبدالرضا پاپی که آنها هم مجروح شده بودند، سرپایی مداوا شدند اما بقیه سربازان به بیمارستان تخلیه شدند. سروان غلامرضا علمی معاون گردان به آتشبار سوم در جنوب کرخه منطقه لشکر ۱۶ زرهی اعزام شده بود که وضعیت آنان را خوب گزارش داد. در منطقه جزابه و سوبله مشرف به مرز عراق، تبادل آتش ادامه داشت که یگان‌های تیپ ۳ زرهی زیر آتش‌های توپخانه دشمن مواضع پدافندی خود را تحکیم می‌کردند و تعدادی مجروح هم داشتند. در جبهه لشکر ۱۶ زرهی مشرف به رودخانه نیسان - الوان - شیخ خزعل - مگاسیس و دغاغله تبادل آتش بین یگان‌های خودی و دشمن ادامه داشت. بمباران مواضع یگان‌های خودی در این روز توسط بمب‌افکن‌های توپولوف و جنگنده‌های دشمن در چندین نوبت انجام گرفت که تلفاتی هم داشتیم. فعالیت توپخانه و موشک‌اندازهای کاتیوشای دشمن در این روز نسبت به روزهای گذشته بیشتر بود. برابر گزارش دیدبان آتشبار یکم، ستوان یکم سلیمانی مستقر در گردان ۲۹۳ تانک، یکی از بالگردهای دشمن مورد اصابت موشک تاو قرار گرفت و منهدم

شد. در این روز تغییر، مکان آتشبار یکم از ساعت ۲۲۰۰ به هشت کیلومتر جلوتر در مختصات (۲۳-۰۹) انجام شد.

حوادث روز دوشنبه شانزدهم آذرماه

در آن زمان، مأموریت تیپ ۳ زرهی در منطقه پدافند از تنگ چزابه بود. شرح مانور تیپ ۳ بدین شرح اعلام شده بود:

تیپ ۳ زرهی با دو گروه رزمی در دهانه چزابه، گروه رزمی ۲۹۳ تانک در چپ و گروه رزمی ۱۴۵ پیاده در راست و گردان ۲۲۱ سوار زرهی و ۲۵۶ تانک در ساحل جنوبی سابله پدافند می‌نمایند. تقدم آتش به منطقه چزابه و گردان ۲۶۱ تانک و گردان منهای ۱۰۰ پیاده در احتیاط تیپ ۳ زرهی قرار گرفته بودند.

یگان ما چون در منطقه تیپ ۳ زرهی قرار گرفته بود، تمامی تلاشمان در راستای حفظ تنگ چزابه و اجرای آتش‌های مؤثر در این منطقه بود. از ساعت ۲۲۰۰ پانزدهم آذر، به همراه نفرات آتشبار یکم با رعایت اصول ایمنی و با دقت و هوشیاری بسیار مواضع انتخاب شده روزهای قبل را با نظم خاصی اشغال کردیم. بعد از اشغال موضع، خیلی سریع توپ‌ها را روانه کرده و نسبت به آرایش موضع تا قبل از شروع روشنایی و تهدید هواپیماهای دشمن اقدام کردیم. موضع جدید در شرق بستان و در زمینی باز و مسطح بود که به دلیل حملات هوایی شدید دشمن فاصله توپ‌ها را زیاد گرفتیم تا از آسیب پذیری جلوگیری شود. در مورد سنگر نفرات هم پراکندگی را رعایت کرده بودیم اما به دلیل کمبود تجهیزات مهندسی و سست بودن زمین مشکل داشتیم، ولی چاره‌ای نبود و می‌بایست هرچه سریع‌تر در مواضع جدید عملیاتی مستقر می‌شدیم. با تلاش نفرات آتشبار تا قبل از روشنایی صبح، آتشبار آماده و عملیاتی گردید که مراتب آمادگی آتشبار را به فرمانده گردان اعلام کردم.

در آن زمان، وقتی به چهره درجه‌داران و سربازان یگانم نگاه می‌کردم، آثار سوختگی و خستگی را در چهره مردانه‌شان مشاهده می‌کردم و ناراحت می‌شدم و سعی می‌کردم با استفاده از کلمات زیبایی به آنان روحیه بدهم تا مقداری از خستگی آنان برطرف شود و آرامش یابند. نفرات آتشبار، روزها و شب‌های زیادی بود که در تلاش بودند. در منطقه به غیر از دود و آتش و انفجار بمب و گلوله‌های توپخانه، تانک و... مرگ و صحنه‌های دل‌خراش چیز دیگری نمی‌دیدیم. صورت‌های سوخته نفرات گواهی می‌داد که آنان چه زحماتی را متحمل شده‌اند و

هنوز هم معلوم نبود تلاش‌ها تا چه موقع و چه زمانی ادامه خواهد داشت. خیلی‌ها به دیدارمان می‌آمدند، مسئولان حکومتی، علما، روحانیون و... روحیه می‌گرفتیم، ولی از خانواده‌هایمان هیچ خبری نداشتیم، فرصتی نداشتیم حتی تلفن بزنیم، همان‌طور که قبلاً نیز اشاره کرده‌ام، امکانات تلفن در منطقه وجود نداشت، امکان رفتن به شهر با توجه به مسئولیت سنگینی که داشتیم، برایمان میسر نبود. با شهر اهواز هم فاصله زیادی داشتیم و خودروهایی که در اختیار داشتیم، مناسب نبودند و تردد با آن خودروها مشکل‌آفرین بود. در دشتی باز قرار گرفته بودیم که از همه طرف محصور شده بودیم. به غیر از رمل‌ها و بیابان‌های لم‌پزرع و سوزان و صحنه‌های دل‌خراش چیز دیگری را مشاهده نمی‌کردیم. روزی یکی از درجه‌داران آتشبار به من گفت:

"جناب سروان شما هیچ وقت نمی‌توانی ما را درک کنی چون مجرد هستی! من بیش از دو ماه است که از همسر و فرزندانم هیچ اطلاعی ندارم و در حال حاضر نمی‌دانم در چه شرایطی هستند. چه از نظر روحی و چه از نظر معیشتی، فکر وضعیت آنان مرا رنج می‌دهد."

من به آن درجه‌دار گفتم، همسر و فرزندانم یا دوست خدا هستند و یا خدای ناکرده دشمن خدا. اگر خانواده‌ات دوست خدا هستند که اینچنین است، مطمئن باش خداوند به آنها کمک می‌کند و تو هم توکل به خدا کن و آنان را به خدای بزرگ بسپار و فکر هم نکن. در ادامه به او گفتم، من تو را درک می‌کنم، و حق هم داری که نگران باشی، اما زنان مسلمان ما در کشور، چه در جایگاه مادری و چه در جایگاه همسری، باایمانشان آسایش مردان جنگاور را در جبهه‌ها فراهم می‌آورند تا عزیزانشان در جبهه‌ها با دشمنان دین و کشور بجنگند و تا الآن هم این وظیفه بسیار مهم را که ناشی از ایمان آنهاست، اثبات کرده‌اند. به هر جهت من سعی می‌کردم در کنار نفرتام باشم و نبض آنان را در هر لحظه کنترل نمایم و به شرایط روحیشان واقف باشم تا با نزدیک شدن دل‌هایمان به یکدیگر بتوانیم به وظیفه خطیرمان که دفاع از میهن بود، ادامه دهیم. با نفرت آتشبار، هر سن و سالی که داشتند، با روحیه مختص به خودشان برخورد و صحبت می‌کردم. به سربازان جوان می‌گفتم، من و ارتش و مردم به شماها نیاز داریم، شما چشم و چراغ ملتید، بنابراین به شما احترام می‌گذاریم. خانواده‌تان هم به شما نیاز دارند، تاریخ به شما افتخار خواهد کرد.

جنگ افتخاری است که نصیب ما شده است، ما همگی انتخاب شده پروردگارمان هستیم، پس شما هم به خودتان افتخار کنید و قدر خودتان را بدانید و به دستورات و پندها و نصیحت‌های فرمانده خود گوش کنید، مطمئناً سالم و سلامت و باافتخاری ابدی نزد

خانواده‌هایتان باز خواهید گشت. اگر هم شهید شدید، بدانید که تا ابد زنده‌اید و بر تارک این مرز و بوم چون نگینی خواهید درخشید. من به آنچه که می‌گفتم، اعتقاد کامل داشتم و می‌باید روحیه نفرات آتشبار را حفظ می‌کردم. نفرات بیش از دو ماه بود که با تمامی فشارهای روحی و روانی موجود در منطقه حضور داشتند. شاید کمتر کسی این مسائل را مطرح کرده است، واقعاً روزگار سخت و توصیف ناکردنی را داشتیم. ما درکل یک روح بودیم در یک واحد، ولی در جسم‌های مختلف، و آن روح کل، آتشبار و نام آتشبار بود که برای همه نفرات مهم تلقی می‌شد و جدایی از آن بسیار ناراحت کننده بود. تلاش برای موجودیت آتشبار از اهم اقدامات بود که نفرات عاشقانه در این راه گام برمی‌داشتند. من شاهد و ناظر آنان در طول عملیات‌ها بوده‌ام. روحیه دسته جمعی آتشبار می‌توانست جایگزین خوبی برای ناراحتی‌های ناشی از دوری خانواده‌ها برای نفرات باشد.

فرمانده گردان سرهنگ آجوری (سرتیپ ۲ بازنشسته) از حوادث روز دوشنبه شانزدهم و سه شنبه هفدهم آذرماه در دفتر ثبت روزانه خود نوشته است:

از نیمه‌های شب دشمن در منطقه سابله مجدداً اقدام به حمله کرد تا شاید با تصرف پل سابله و گرفتن آن نیروهای ایرانی را به دو قسمت تقسیم کند تا بدین وسیله بتواند شهر بستان را از قسمت جنوب مورد تهدید قرار دهد که مدافعان هوشیار ایرانی پاسخ دندان شکنی به آنها داده و دشمن با به جای گذاشتن تلفاتی، عقب نشست. منطقه سابله به عرض سه کیلومتر و عمق ۱۰ کیلومتر خطری جدی برای ما محسوب می‌شد که امید داشتیم با طرح و اجرای عملیات آینده که در ۴۸ ساعت آینده انجام می‌شد، مشکل سابله برای همیشه حل شود. تلفات تقریبی در عملیات طریق القدس تا کنون حدود ۷۰۰ شهید و دو هزار مجروح در منطقه لشکر ۱۶ و لشکر ۹۲ زرهی اعم از نظامی، سپاهی و بسیج برآورد شده است. در این روز، فرماندهان توپخانه منطقه در مختصات (۲۲-۰۹) جمع شدیم و جهت هماهنگی عملیات تصمیمات مهمی گرفتیم. قرارگاه تاکتیکی گردان ۳۸۸ توپخانه ۱۷۵م خودکشی از مختصات (۳۱-۰۰) در شرق ارتفاعات الله اکبر به مختصات (۳۲-۰۶) در حوالی روستای جابرهمدان منتقل و عملیاتی شد و آتشبار یکم هم در موضع جدید در شرق بستان عملیاتی گردید.

توپخانه دشمن در این روز در منطقه سابله فعال بود که با آتش سنگین توپخانه‌های خودی مواجه و خاموش شدند. یگان‌های در خط نیز کماکان به تحکیم مواضع خود

ادامه می دادند. امروز هواپیماهای دشمن با عبور از آسمان بستان، الله اکبر و سوسنگرد فعالیت چشمگیری داشتند و مرتب در حال پرواز بودند ولی بمباران چندانی صورت نگرفت که بیشتر به شناسایی و جابه جایی یگان ها در منطقه دقت داشتند. گردان ۱۴۷ پیاده، شب گذشته به این منطقه وارد و به منطقه سابله اعزام شد تا مواضع جدیدی را اشغال و پس از هماهنگی های لازم با یگان های مجاور یک تک محدود را در منطقه سابله انجام دهد تا دشمن را که از رودخانه نیسان جلوآمده است، با در هم ریختن سازمان رزمی اش عقب براند.

روز ۶۰/۹/۱۷، تبادل آتش در جبهه بستان، سوبله، پل سابله حوالی رودخانه الوان و پل الوان ادامه داشت. روی پل سابله تبادل آتش بیشتر از دیگر مناطق بود، یگان های تقویتی نیروهای خودی به مواضع تعیین شده خود در حرکت بودند و جابه جایی ها هم چنان ادامه داشت. آتشبارهای یکم و دوم گردان ۳۸۸ توپخانه در این روز، نقاطی را در نزدیکی مرز عراق ثبت تیر کردند و ثبت تیرها در چند نقطه با موفقیت انجام شد تا در مواقع لزوم آتش مؤثری داشته باشیم. تعدادی از وسایل و تجهیزات آتشبار یکم به علت نبودن وسایل مهندسی بیرون از سنگر گسترش یافته بودند که خطرناک بود ولی چاره ای نداشتیم. هواپیماهای دشمن در این روز پنج بار حوالی مواضع گردان و آتشبارها را بمباران کردند.

نحوه تلاش و عملکرد نفرات گردان ۳۸۸ توپخانه در مواضع شرق بستان

تلاش و فعالیت کلیه نفرات گردان با جدیت تمام در ادامه عملیات همچنان ادامه داشت. آتشبارهای گردان در تحکیم مواضع خود تلاش زیادی می کردند زیرا احداث سنگر به دلیل فعالیت هوایی دشمن در منطقه، جهت آسیب پذیری کمتر، از اقداماتی بود که اولویت داشت. بعد از اتفاقات و حوادث جنگ در منطقه پل سابله که ارتش عراق تلاش کرد به شمال رودخانه سابله دستیابی و از آن منطقه مجدداً شهر بستان را تصرف و ارتباط جبهه شمالی و جنوبی خود را برقرار سازد، از آن به بعد، با شکست نیروهای عراقی در این منطقه جبهه میانی خوزستان وضعیت فعالی نداشت و هر دو طرف حالت پدافندی اتخاذ کرده بودند و درگیری ها به صورت تبادل شدید آتش توپخانه و گاهی هم با درگیری های کمی در خطوط تماس ادامه داشت. با توجه به اهداف طرح کربلا ۱ هنوز طرح به صورت کامل انجام نشده بود چون بخش

کوچکی از منطقه عملیات به وسعت ۱۰۰ کیلومتر مربع به شکل یک چهار ضلعی در تصرف دشمن قرار داشت که از شمال به خط تماس جنوب سابله، از شرق به خط تماس لشکر ۱۶ زرهی، از جنوب به رودخانه نیسان و از غرب به حوالی حاشیه هورالعظیم محصور بود. در این حالت، مأموریت یگان‌های توپخانه بیشتر شده و عمدتاً توسط هواپیماهای دشمن مواضعشان مورد هجوم قرار می‌گرفت.

نیمه دوم آذر ماه، در آتشباریکم در شمال رودخانه کرخه حوالی روستای جابرهمدان در حال تیراندازی بودیم که هواپیماهای دشمن مواضع ما را بمباران کردند. شدت بمباران‌ها زیاد بود و تا مسافت زیادی ادامه داشت. در کنار مواضع آتشبار به فاصله دو کیلومتر یک گله گوسفند متعلق به اهالی روستاهای اطراف در حال چرا بودند که مورد بمباران هواپیماهای دشمن قرار گرفتند. صحنه بسیار دلخراشی بود. در میان دود و گرد و غبار ناشی از بمباران، پسر بچه‌ای را دیدم که به طرف مواضع آتشبار در حال دویدن است. سریع با خودرویی به همراه استوار محسن کلاتتری و استوار امین سبزعلی گل به طرف آنها رفتیم. صحنه بسیار دلخراشی را دیدم، پدر آن پسر بچه به شهادت رسیده بود و گوسفندانشان کاملاً تار و مار شده بودند و حدود ۳۰ رأس گوسفند کلاً تکه پاره شده و از بین رفته بودند. پسر بچه که حدود ۱۲ سال داشت، برای پدرش می‌گریست و ناله می‌کرد. من و همراهانم سعی کردیم به آن پسر داغ‌دیده، مصیبت زده و وحشت زده آرامش دهیم. گوسفندانشان را جمع و جور کردیم، تعدادی که در حال از بین رفتن بودند را سر بریدیم و خانواده‌شان که در چند کیلومتر آن طرف تر در چادری زندگی می‌کردند را از این حادثه مطلع کردیم.

همسر مرد چوپان را که به شهادت رسیده بود، ملاقات کردیم. واقعاً نمی‌توانم شرایط ناگوار آن زن را توصیف کنم. همه چیز زندگی‌اش را از دست داده بود، غم وجودش را به نحوی گرفته بود که نمی‌توانست صحبت کند. من به همراه تعدادی از درجه‌داران آتشبار به آنان که هموطنان عزیز و داغدارمان بودند، کمک کرده و سعی کردیم شرایط مناسبی را برایشان در شرق ارتفاعات الله‌اکبر فراهم نماییم. وقتی نفرات گردان از این بمباران وحشیانه دشمن و وضعیت آن عزیزان مطلع شدند، همه متأثر شده و هرکس به نوبه خود می‌خواست کمکی به آنان بنماید. برای جبران خسارت آن مصیبت دیدگان، کارکنان گردان پولی را جمع‌آوری کردند تا به بازماندگان آن چوپان بدهند. پول جمع‌آوری شده مبلغ قابل ملاحظه‌ای بود که بعد از اینکه خانواده آن چوپان به اندیمشک کوچ کردند، توسط نماینده آتشبار، استوار بهروز رستمی

به آنان تحویل داده شد. بعداً چندین مرتبه در فرصت‌های مناسب به آن خانواده سرکشی کردیم و تا آن جایی که امکان داشت، آن پسر بچه را که صحنه وحشتناک و فراموش نشدنی را از نزدیک دیده بود، دلداری می‌دادیم. شاید توانسته باشیم به عنوان یک هموطن با آن عزیزان همدردی کرده باشیم، هر چند آن واقعه دردناک هیچ وقت از یاد و خاطر آن پسر محو نخواهد شد، ولی مطمئناً محبت‌های رزمندگان را هم فراموش نخواهد کرد. وضعیت در آن زمان به گونه‌ای بود که برای تأمین منطقه و اتمام طرح کربلا ۱ با شرایط موجود در منطقه نیاز به یک نیروی تازه نفس بود تا استحکامات دشمن را در مناطقی که در تصرف آنان بود، در هم بشکند ولی لشکر ۱۶ زرهی و سپاه پاسداران به علت حملات پیاپی و تلفات وارده به آنان در شرایطی نبودند که بتوانند دشمن را کاملاً در این منطقه بیرون برانند، ضمن اینکه احتمال تک به پل سابله که نیروهای عراقی حدوداً در یک کیلومتری جنوب آن موضع داشتند، هر زمان متصور بود. لذا تیپ ۱ لشکر ۷۷ ثامن‌الائمه برابر دستور، از منطقه شوش به شمال سابله تغییر مکان داد تا بتواند از این منطقه حیاتی پدافند کند.

حضور نیروهای عراقی در شمال رودخانه نیسان، یک خطر جدی برای تأمین مجدد بستان و دور زدن لشکر ۱۶ زرهی و حتی دستیابی به سوسنگرد تلقی می‌شد. لذا تأمین کامل شمال شط نیسان تا کناره‌های هورالعظیم از اهم اقدامات بود که پس از پیگیری‌های بسیار توسط فرماندهان ارتش و سپاه پاسداران، طرح عملیاتی جدیدی برای پاکسازی منطقه کربلا ۱ تدوین و به طور مشترک با نیروهای ارتش و سپاه پاسداران قرار شد، اجرا گردد. بعد از ماه‌ها تلاش شبانه‌روزی، یگان‌های حاضر در منطقه عملیاتی کربلا ۱ و عدم تأمین کلیه اهداف طرح، یگان‌های مستقر در منطقه در تکاپوی بازسازی، تحکیم مواضع و... بودند. تجدید روحیه رزمی نفرات هم یکی از نکاتی بود که می‌بایست صورت پذیرد، لذا با تلاش فرماندهان و با وضعیت منطقه عملیاتی تصمیم گرفته شد که یگان‌ها به نحوی نفرات خود را به مرخصی اعزام نمایند تا آمادگی رزمیشان حفظ و خللی بر آن وارد نشود. در همین راستا در دهه سوم آذر ماه، تعدادی از نفرات آتشبارهای گردان ۳۸۸ توپخانه به مرخصی چند روزه اعزام شدند تا روحیه خود را برای عملیات‌های آینده ارتقا دهند. من بیش از ۷۰ روز بود که در منطقه حضور داشتم. اولاً شرایط منطقه به نحوی بود که وجود افسران و درجه‌داران کلیدی آتشبار در منطقه بسیار مهم بود، از طرفی، من در آن زمان مجرد بودم و سعی می‌کردم بیشتر دوستان و هم‌رزمان متأهلم از مرخصی استفاده نمایند، هر چند گاهی در منطقه عملیات واقعاً دلم می‌گرفت و فشارهای

روحی و روانی و استرس‌های عملیات و کار و تلاش مداوم مرا آزار می‌داد، اما امید داشتم بتوانم دشمن را از خاک کشورمان بیرون کنیم. در همین ایام، من هم فرصتی یافتم تا به مرخصی بروم. مدت هفت روز به مرخصی اعزام شدم، سعی کردم در کنار خانواده‌ام روحیه‌ام را بازسازی کنم. خانواده‌ام، هر بار که مرا می‌دیدند بسیار خوشحال می‌شدند. وقتی به خانه می‌رسیدم، نمی‌دانستم آن همه قلب مهربان برای دوست داشتن من وجود دارد. اما وقتی که می‌خواستم از آنها جدا شوم و به منطقه بروم، دیگر فکر نمی‌کردم که بتوانم بار دیگر آنها را ببینم و فکر می‌کردم این آخرین دیدارم با خانواده‌ام خواهد بود. روزی به مرحوم پدرم گفتم: نگران من نباش، او به من گفت: نمی‌شود پدر باشی و نگران نباشی. با تمامی این اوصاف به من روحیه می‌داد، ولی مادرم اصلاً طاقت نداشت و هنگام جدا شدن از او به چشمانش نگاه نمی‌کردم تا قطرات اشکی که از چشمانش جاری می‌شد را نبینم. زیرا این وابستگی‌ها ممکن بود در میدان رزم در کارایی من تأثیرگذار باشد. با خداحافظی از آنها دیگر آنان را از زندگی خودم حذف می‌کردم، فقط و فقط به یگانم، به درجه‌داران و سربازانی که من را فرمانده و امید خود می‌دانستند، فکر می‌کردم و به جنگی که پیش روی داشتیم، می‌اندیشیدم. فقط در این شرایط بود که می‌توانستم خودم را از نظر روحی حفظ کنم. روزی یکی از هم‌زمانم در جبهه به من گفت: دوست دارم زنده بمانم تا ببینم بعد از جنگ، با این همه فداکاری‌هایی که می‌کنیم، با ما چه رفتاری خواهند کرد؟ به او گفتم: ما به تکلیف و وظیفه خود عمل می‌کنیم، هرکس هر فکری می‌خواهد بکند. ما برای رضای خدا می‌جنگیم و بس. متأسفانه یا خوشبختانه آن هم‌رزم عزیز در جبهه به شهادت رسید و پایان جنگ را ندید.

ستوان یکم عباس صالحی (سرهنگ بازنشسته) فرمانده آتشبار دوم گردان ۳۸۸ توپخانه در خاطراتش از عملیات طریق القدس می‌گوید:

قبل از عملیات بستان، من در مرخصی بودم. با شروع عملیات، روز دوم عملیات خودم را به منطقه رساندم. از اهواز که به طرف دشت آزادگان، بویژه ارتفاعات الله‌اکبر در حرکت بودم، بمباران‌های هواپیماهای عراقی را می‌دیدم که دیوانه‌وار سرتاسر منطقه را بمباران می‌کردند. شهرها، خطوط مواصلاتی و مواضع یگان‌های مستقر در منطقه اهدافی بود که به طور مداوم بمباران می‌شد. من از شروع عملیاتی بزرگ در منطقه بستان آگاهی داشتم و یگانم را از هر حیث آماده عملیات کرده بودم، اما با مشاهده صحنه‌های بمباران متوجه شدم که رزمندگان اسلام ضربه مهلکی به عراقی‌ها وارد

کرده‌اند. خیلی سریع خودم را به یگانم واقع در شرق ارتفاعات الله‌اکبر رساندم. از اوضاع و احوال و شرایط منطقه جويا شدم. معاون آتشبار، ستوان عیسی مختاری نسب (شهید مختاری نسب) من را توجیه کرد و خبر پیروزی رزمندگان اسلام بویژه تیپ ۳ زرهی لشکر ۹۲ زرهی را به من داد. خیلی خوشحال شدم، بعد از دیدار با کلیه نفرات آتشبار به پاسگاه فرماندهی گردان رفتم و فرمانده گردان و افسران ستاد گردان را ملاقات و از اوضاع منطقه اخبار خوبی را دریافت کردم. فرمانده گردان، مختصاتی را در منطقه عملیاتی بستان به من داد و گفت: حوالی این مختصات مواضعی را شناسایی و انتخاب کن و سریع آتشبار را برای ادامه عملیات جابه‌جا کن و از مواضع جدید، عملیات تیپ ۳ زرهی و سایر یگان‌های درگیر را پشتیبانی کن. ایشان کاملاً من را با طرح کلی مانور و مسیرهای ورودی به بستان توجیه و تأکید بسیاری روی آلودگی زمین منطقه عملیات کرد.

صبح روز ۱۰ / ۹ / ۶۰، من با معاون آتشبار از مسیر جاده خاکی منتهی به شهر بستان وارد منطقه شدیم. مواضعی را در حوالی مختصات ابلاغی فرمانده گردان شناسایی و انتخاب کردیم. بعد از شناسایی دقیق، منطقه‌ای را که به نظرمان مناسب می‌رسید، برای اشغال موضع آتشبار انتخاب کردیم. پس تعیین محل توپ‌ها و دیگر رندهای آتشبار، ساعاتی بعد احداث سنگرها را شروع کردیم. لودر مشغول کندن سنگر بود که من در مرکز آتشبار متوجه شدم حدود ۵۰ جنازه از افراد عراقی در زیر خاک هستند که به صورت تعجیلی روی آنها خاک ریخته شده بود تا از بوی تعفن آنها جلوگیری شود. با مشاهده این صحنه، کندن سنگرها را متوقف کردیم و مجبور شدیم مقداری محل آتشبار را به سمت راست و به طرف شمال انتقال دهیم که همین کار را هم انجام دادیم ولی در آن محل هم وجود اجساد عراقی‌ها و گلوله‌های عمل نکرده و... زمین را آلوده کرده بود.

چاره‌ای نداشتیم مشغول آرایش موضع شدیم و تمامی سنگرها را تکمیل نمودیم اما در طول روز بمباران‌های هوایی دشمن به شدت ادامه داشت.

در تاریخ ۱۱ / ۹ / ۶۰، با رعایت کلیه اصول ایمنی و اقدامات حفاظتی، آتشبار را حرکت داده و مواضع جدید را اشغال کردیم. ساعت ۱۷۰۰ استقرارمان پایان یافت و آتشبار در موضع جدید عملیاتی شد. آمادگی آتشبار را برای عملیات اعلام کردم.

تیراندازی‌های ما بیشتر روی یگان‌های عراقی در غرب تنگ چزابه بود. البته اهداف خوبی را هم در عمق خاک عراق زیر آتش داشتیم که می‌توانست روحیه سربازان عراقی را متزلزل کند.

شدت بمباران‌های هوایی دشمن به قدری زیاد بود که در عملکرد نفرات آتشبار و روحیه آنان تأثیر سوپی گذاشته بود و واقعاً ما را آزار می‌داد. دستور دادم روی سنگرها را خاک بریزند تا آسیب‌پذیری نفرات به حداقل برسد اما بمب‌های رها شده توسط هواپیماهای عراقی به قدری بزرگ و قدرت انفجارشان زیاد بود که تا عمق پنج متر گودال ایجاد می‌کرد و قطر گودال را هم اگر بگویم بالای ۱۰ متر کم گفته‌ام.

در یکی از روزها در همین موضع، من در سنگر سرگروه‌بان آتشبار، ستوان‌بار سوم کرمانی بودم. استوار علی فتوحی و استوار رفیع صلاحی هم آن‌جا حضور داشتند، مشغول صرف ناهار بودیم که هواپیماهای عراقی حملات شدیدی را علیه آتشبار ما انجام دادند. چندین بمب و راکت به موضع آتشبار اصابت کرد. یکی از آنها به سنگر من که درست پشت سنگر سرگروه‌بان بود، اصابت کرد. تعدادی از نفرات آتشبار را دیدم که به سمت من می‌دوند. فکر کردند من داخل سنگر هستم و می‌خواستند به یاری من بشتابند. خوشبختانه من در آن‌جا حضور نداشتم. وقتی نزدیک سنگر خودم رفتم، مشاهده کردم سنگر بر اثر بمباران کاملاً منهدم شده است. وسایل به جای مانده را جمع‌آوری کردیم و داخل مهمات‌بر گذاشتیم تا در فرصتی مناسب سنگر دیگری احداث کنم. نفرات آتشبار واقعاً از بمباران‌ها ناراحت بودند و کم‌کم در وضع روحی آنان تأثیر منفی می‌گذاشت. صبح زود که نفرات از خواب بیدار می‌شدند، اگر هوا ابری بود، بلند فریاد می‌زدند. برتری هوایی با ما است! زیرا در روزهای ابری هواپیماهای دشمن وارد منطقه نمی‌شدند و نفرات آتشبار این شرایط را برای خود برتری می‌دانستند و آن روز جان تازه‌ای می‌گرفتند. بالأخره بمباران‌های هوایی دشمن صحنه‌های بدی را برای ما ایجاد کرد، زیرا در یکی از این بمباران‌ها در نزدیکی توپ‌های آتشبار، سرباز متین دفتری به شهادت رسید. پزشکیار آتشبار به سرعت خود را به محل سانحه رساند، من و تعداد دیگری از نفرات آتشبار به کمک آنها شتافتیم ولی متأسفانه سرباز متین دفتری به شهادت رسیده بود و کاری از ما ساخته نبود. نفرات مجروح را سوار آمبولانس کردیم،

گروه‌بان علیرضا جوادی، پزشک‌یار آتشبار هم به همراه مجروحین با آمبولانس رفت. در بین راه نزدیکی پل بستان، آمبولانس هم‌مورد هجوم هواپیماهای دشمن قرار گرفت و بمباران شد، نفرات آتشبار یکم به فرماندهی ستوان یکم علی اکبر اصلانی به کمک آنها شتافتند، واقعاً روز بدی برای من و مجموعه آتشبار و گردان ۳۸۸ توپخانه بود.

در آن روز، در حوالی شهر بستان در آتشبار یکم به همراه نفرات آتشبار مشغول تیراندازی به طرف تنگ چزابه بودیم. درگیری شدید بود و جلوتر از آتشبار ما یک آتشبار کاتیوشا هم به فرماندهی ستوان یکم عیسی چهارگامه از گردان ۳۷۲ توپخانه گروه ۳۳ توپخانه، در حال تیراندازی و شلیک پیاپی موشک‌های کاتیوشا بودند که دشمن را با تیراندازی‌هایمان به ستوه آورده بودیم. هواپیماهای دشمن به واسطه اوضاع بد یگان‌های زمینی خود، منطقه را به شدت بمباران می‌کردند تا از فشار روی نیروهای زمینی خود بکاهند. به همین منظور مواضع یگان‌های توپخانه که حمایت‌کننده یگان‌های خودی در خط بودند را نشانه گرفته بودند زیرا یگان‌های توپخانه موجود در منطقه بستان، عناصری آزار دهنده و سدی محکم در برابر یگان‌های تک‌ور عراقی بودند.

در حین عملیات بودیم که در یک لحظه متوجه شدم، آتشبار دوم گردان ۳۸۸ توپخانه به شدت بمباران می‌شود. گرد و غبار ناشی از بمباران‌ها همه جا را فرا گرفته بود و شلیک توپ‌های پدافند هوایی یگان‌ها لحظه‌ای قطع نمی‌شد. توپخانه‌ها هم بلا انقطاع در حال شلیک بودند. در همین اثنا با مشاهده گرد و غبار و دود ناشی از بمباران‌ها، با آتشبار دوم تلفنی تماس گرفتم و از اوضاع آتشبار مطلع شدم. آمبولانس آتشبار دوم را دیدم که روی جاده شنی منتهی به بستان آژیرکشان در حرکت است. خیلی نگران شدم و نگاهم روی آمبولانس بود که نزدیک آتشبار ما آمبولانس بمباران شد. من به سرعت آمبولانس آتشبار را به همراه پزشک‌یار به کمک آنان فرستادم. مجروحین آتشبار دوم را از آمبولانس واژگون شده تخلیه کردیم. پزشک‌یار آتشبار دوم، گروه‌بان وظیفه علیرضا جوادی که درجه‌دار خیلی شجاع و فعالی بود، بر اثر بمباران مجروح شده بود. تمامی مجروحان را داخل آمبولانس آتشبار یکم قرار دادند و از محل تخلیه کردند. ولی واقعاً برایم عجیب بود زیرا هواپیماهای دشمن تصمیم داشتند به هر نحوی که شده مجروحین را از بین ببرند. لذا بعد از حرکت آمبولانس آتشبار یکم، بمباران‌ها تا پل

بستان روی آمبولانس ادامه یافت تا بالأخره آمبولانس آتشبار یکم نیز از جاده منحرف و در کنار جاده متوقف شد. من شاهد تمامی این صحنه‌ها بودم، لذا برای کمک به آنان از مهمات بر شنی دار استفاده کردم و استوار فریبرز شیخانی را با یک دستگاه مهمات بر به کمک آنان اعزام نمودم. بعد از بکسل کردن آمبولانس و در مسیر قرار دادن آن روی جاده، مجروحان را به بیمارستان تخلیه کردند. سرباز متین دفتری از سربازان آتشبار یکم بود که روز قبل به اصرار خودش من او را به آتشبار دوم مأمور کرده بودم. و موضوع از این قرار بود که به علت نیاز آتشبار دوم، من سه نفر سرباز را برابر دستور فرمانده گردان در اختیار آنها گذاشته بودم که یکی از آنان سرباز متین دفتری بود و متأسفانه در بمباران هوایی دشمن به شهادت رسید. (روحش شاد و یادش گرامی باد)

ستوان یکم عباس صالحی در ادامه خاطراتش از عملیات طریق القدس می‌گوید:

در ادامه عملیات آزادسازی شهر بستان من به همراه فرمانده گردان جهت یک شناسایی مهم به اطراف روستای سعیدیه در جنوب بستان و کنار هورالعظیم رفتیم. قصد داشتیم مناطق نفتی عراق را آن سوی مرزهای بین‌المللی گلوله‌باران کنیم زیرا از نظر سیاسی بسیار مهم بود ضمن اینکه عمق خاک دشمن را مورد تهاجم قرار می‌دادیم که می‌توانست از نظر روحی و روانی بر نظامیان عراق تأثیر سویی بگذارد. در مسیر حرکت خودمان، روستاهای تخلیه شده را می‌دیدم، روستاهایی که اکثراً تخریب شده و همه چیز مردم نابود و از بین رفته بود. صحنه‌های بسیار دردناکی را می‌دیدم که واقعاً تأسف بار بود. همدردی با هموطنانی که همه هستی خود را از دست داده بودند، واقعاً مشکل بود. عراقی‌ها جنایاتی را در منطقه دشت آزادگان مرتکب شده بودند، که نمی‌دانم چگونه پاسخگوی خداوند خواهند بود ولی مطمئن هستم جنایت کاران در هرکجا که باشند، تاوان سنگینی بابت جنایات خود خواهند داد.

واقعاً تاریخ جنگ‌ها به معنی شرح زندگی چند نفر اندک شمار نیست که چه کرده‌اند و یا فرماندهان و سرداران بزرگی بوده‌اند و... تاریخ باید درباره مردم یک کشور برای ما سخن بگوید که مردم چگونه در آن شرایط سخت زندگی می‌کرده‌اند، چه کارهایی انجام می‌دادند و چگونه می‌اندیشیدند. تاریخ باید از رنج‌ها و شادی‌های آنان و از دشواری‌ها و مشکلاتشان برای ما

سخن بگوید و بگوید که چگونه بر دشواری‌ها چیره شده‌اند. به همین منظور، من در آن زمان بحرانی که شاهد و ناظر مشقات هم‌وطنان عزیزم بوده‌ام، سعی کرده‌ام در فرصت‌های مناسب و در لابه لای خاطراتم از مشکلات مردم منطقه دشت آزادگان و رنج‌های آنان سخن بگویم تا یک تصویر کلی از آن وضعیت و مصائب ارائه دهم.

ستوان دوم تقی اسدی (سرهنگ بازنشسته) معاون فرمانده آتشبار دوم گردان ۳۴۳ توپخانه ۱۳۰م کششی، در خاطراتش از منطقه عملیاتی دشت آزادگان می‌گوید:

من بعد از طی دوره مقدماتی فشرده و انتقال به گروه ۳۳ توپخانه، برابر دستور فرمانده گروه سرهنگ مهدی صدری در تاریخ ۶۰/۱۶/۱۷ در منطقه ارتفاعات الله‌اکبر خودم را به فرمانده آتشبار دوم گردان ۳۴۳ توپخانه ۱۳۰م، ستوان یکم حسین باهر معرفی و مشغول انجام وظیفه شدم. پس از چند روز حضور در آتشبار و توجیه در یگان و آشنایی با نفرات و منطقه، فرمانده آتشبار من را کاملاً به مأموریت آتشبار و کل منطقه توجیه کردند و به عنوان افسر شناسایی (دیدبان) به آتشبار معرفی شدم و با ستوان دوم محمود صحت و ستوان دوم وظیفه علیرضا محمودی نژاد که دیدبانان آتشبار بودند و در تپه‌سبز به شهادت رسیدند، آشنا شدم و ارتباط خوبی پیدا کردم. من با حضور در دیدگاه‌های آتشبار در منطقه، به همراه آنان و درک نارشان کاملاً به اوضاع منطقه آشنایی پیدا کردم. در منطقه ارتفاعات الله‌اکبر دو آتشبار از گردان ۳۴۳ توپخانه، آتشبارهای دوم و سوم همراه با دیگر یگان‌های لشکر ۹۲ زرهی و یگان‌های غیر سرزمینی (لشکر ۱۶ زرهی) خود را برای عملیات طریق‌القدس و آزاد می‌نمودن شهر بستان آماده می‌کردند. در همین راستا اکیپ‌های دیدبانی فعالیت‌های مضاعفی را در منطقه دشمن جهت ثبت تیر در نقاط مختلف و حساس انجام می‌دادند. اصلی‌ترین فعالیت‌ها و استقرار اکیپ‌های دیدبانی، منطقه‌ای در نزدیکی روستای جابرهمدان (شمال رودخانه کرخه) و ارتفاعی در تپه‌های شحیطیه بود به نام تپه‌سبز، که به میدان مین وسیع و مستحکم ما بین نیروهای خودی و دشمن و یگان‌های عراقی مستقر در آن منطقه دید بسیار خوبی داشت. نیروهای دشمن دیدگاه‌های دیدبانان را کاملاً زیر نظر داشتند و به طور مداوم روی آنها انواع آتش‌ها را اجرا می‌کردند که نتیجه این فعالیت‌های دشمن قبل از عملیات طریق‌القدس به شهادت رسیدن ستوان دوم علیرضا محمودی نژاد و دیدبانان دیگر در تپه‌سبز بود. همچنین مورد اصابت قرار گرفتن دیدگاه

آتشبار در جابره‌مدان در هنگام دیدبانی توسط ستوان دوم محمود صحت بود که خوشبختانه به وی آسیبی نرسید اما کلیه تجهیزات دیدبانان در دیدگاه به علت اصابت گلوله توپ منهدم شد. ما پیوسته در حال ترمیم سنگرهایمان در دیدگاه بودیم، دشمن لحظه‌ای ما را در دیدگاه آرام نمی‌گذاشت. اما ما می‌بایست دیدگاه‌ها را حفظ می‌کردیم زیرا برای عملیات‌های بعدی رزمندگان اسلام بسیار مؤثر و حیاتی بودند و عملیات نیروهای خودی را در آینده تسهیل می‌کردند، ضمن اینکه ما از فعالیت‌های دشمن در آن منطقه آگاهی کامل می‌یافتیم و با اشرافی که روی منطقه دشمن داشتیم، اطلاعات دقیقی در هر لحظه برایمان آشکار می‌شد.

با نزدیک شدن عملیات طریق القدس (کربلا ۱) آتشبار ما نیز در تلاش بود تا در بهترین وضعیت و آمادگی رزمی کامل در عملیات شرکت نماید. در عملیات بستان، مأموریت گردان ۳۴۳ توپخانه ۱۳۰م تقویت آتش توپخانه لشکر ۹۲ زرهی در محور بستان بود که می‌بایست با توپ‌های ۱۳۰م ضمن تقویت آتش توپخانه لشکر ۹۲ زرهی اهدافی را در عمق منطقه دشمن زیر آتش قرار می‌داد. با توجه به اینکه ستوان دوم محمود صحت از آتشبار دوم گردان ۳۴۳ توپخانه که به عنوان مأمور انجام وظیفه می‌کرد، منفک و به یگان اصلی خود یعنی گردان ۳۳۵ پدافندهوایی انتقال یافت، تغییراتی نیز در سامانه فرماندهی آتشبار به وجود آمد. بدین ترتیب که ستوان دوم بیت‌ا... خدابنده‌لو از آتشبار سوم گردان ۳۴۳ توپخانه به عنوان معاون فرمانده آتشبار به آتشبار دوم انتقال یافت و قرار شد من هم به عنوان معاون وی در عملیات بستان شرکت کنم. عملیات طریق القدس هر چند در مقایسه با دیگر عملیات‌ها که بعداً انجام شد، از وسعت کمتری برخوردار بود ولی از حیث نتیجه، یکی از باشکوه‌ترین نتایج را در پی داشت. با شروع عملیات در شب اول که باران هم می‌بارید، دشمن غافلگیر شد و در همان لحظات اولیه عملیات، برتری نیروهای خودی کاملاً محسوس بود. در آن عملیات، ستوان یکم حسین باهر در تهران بود، من و ستوان دوم خدابنده‌لو عملیات آتشبار را اداره و هدایت می‌کردیم. شور و شوق بسیاری داشتیم و با تمامی وجودمان برای پیروزی تلاش می‌کردیم. نتایج عملیات در همان ابتدا ما را به وجد آورده بود، به همین دلیل تلاشمان را بیشتر می‌کردیم. در آن شب، همه جا صدای شلیک و انفجار به گوش می‌رسید و آتش و دود منطقه

را فرا گرفته بود که گویای صدای ناقوس مرگ برای متجاوزین بود. باید آنها را در خاک کشورمان نابود می کردیم تا بتوانیم به مرزهای کشورمان برسیم زیرا تنها راه برای بیرون راندن دشمن اهرم زور بود. جنگ در شمال و جنوب رودخانه کرخه به شدت در جریان بود، بعد از پایان روز اول عملیات و انهدام نیروهای دشمن در منطقه بستان و پاک سازی منطقه از لوٹ وجود متجاوزین و متواری شدن آنان، در روز بعد به معاون آتشبار ستوان خداینده لو ابلاغ شد که آتشبار را جابه جا و اطراف شهر بستان موضع جدیدی را برای ادامه نبرد اشغال کند. پس از شناسایی های لازم توسط فرمانده و افسر عملیات گردان و گروه شناسایی آتشبار تیر، در اجرای دستور صادره شروع به جابه جایی آتشبار کردیم. در جابه جایی آتشبار، ستوان دوم خداینده لو در جلوی ستون آتشبار حرکت می کرد و در انتهای ستون من حرکت و انجام وظیفه می کردم. برای رسیدن به موضع جدید در مسیر حرکت می بایست از میدان مینی که ماه ها روی آن دیدبانی کرده بودیم، عبور می کردیم. در میدان مین ذکر شده که استحکامات بسیار محکمی بود، معبری توسط نفرات مهندسی لشکر ۹۲ زرهی و دیگر رزمندگان باز شده بود که در اطراف آن نوارکشی شده و کاملاً مشخص بود. ستوان دوم خداینده لو، هنگام عبور از معبر متوجه یک تانک عراقی در حوالی میدان مین می شود. با راننده خودرو سرباز حیدری سعی می کنند سیم بکسلی را که به تانک آویخته شده بود، بردارند چون مورد نیاز آتشبار بود. هنگام جابه جایی سیم بکسل و قرار دادن آن پشت خودروی لندروور که با آن در حرکت بودند، ناگهان سرباز حیدری روی مین رفته و پای او قطع می شود و ترکش های ناشی از انفجار مین به سمت ستوان دوم خداینده لو پرتاب شده و تعدادی از ترکش ها به وی اصابت می نماید که بر اثر اصابت یکی از ترکش ها به قلبش، دقایقی بعد بر اثر جراحات وارده به شهادت می رسد. من با شنیدن این حادثه بسیار متأثر شدم و نمی دانستم چه کاری باید انجام دهم، دیگر کاری هم از من ساخته نبود، روحیه نفرات آتشبار هم با وقوع این حادثه متزلزل و همه با شنیدن خبر شهادت او بهت زده شده بودند. اما می بایست به وظیفه خطیرمان که جنگیدن با متجاوز و پشتیبانی آتش نیروهای در خط بود، ادامه می دادیم. من با تجربه کم خود می بایست آتشبار را هدایت و فرماندهی می کردم. شهادت هم رزم بسیار خوبم در

آن شرایط بحرانی ضربه بسیار سنگین و تجربه تلخی برایم بود که هیچ‌گاه قادر به فراموش کردن آن نشده‌ام. بعد از آن حادثه تلخ، فرمانده آتشبار سوم، ستوان یکم مهدی شاعری به کمک من شتافت و من را در ادامه مأموریت و جابه‌جایی آتشبار و اشغال موضع جدید کمک کرد که در آمادگی آتشبار برای ادامه عملیات بسیار مؤثر بود. راهنمایی‌های آن هم‌رزم در آن زمان باعث ایجاد دوستی خوبی بین ما شد. واقعاً روحیه جوانمردی را در انسان‌های والا در شرایط سخت می‌توان مشاهده کرد، با توجه به اینکه افسر یاد شده فرمانده آتشبار بود و درگیری‌های خاص خود را داشت، مع‌الوصف برای کمک به دیگر هم‌زمانش تلاش مضاعفی کرد و این روحیه واقعاً ستودنی است. ما در نزدیکی شهر بستان و در شمال رودخانه کرخه استقرار یافتیم و با شلیک‌های پیاپی روی مواضع دشمن در تنگ چزابه و آن سوی تنگ حرکات دشمن را سد و با اجرای آتش‌های دیدبانی شده و مؤثر عرصه را به دشمن تنگ‌تر می‌کردیم و یگان‌های مانوری تیپ ۳ زرهی لشکر ۹۲ زرهی و سپاه پاسداران را در این منطقه حیاتی یاری و عملیات آنها را پشتیبانی و تسهیل می‌نمودیم.

من در عملیات بستان، شاهد صحنه‌هایی بودم که هیچ‌گاه در جنگ برایم به آن صورت تکرار نشد. مشاهده اجساد عراقی‌ها در منطقه و انواع تانک، نفربر، خودرو و دیگر تجهیزاتی که از دشمن به جا مانده بود، گواه بر شکست سنگین آنان در منطقه بستان بود. شاهد تخلیه مردم بومی منطقه بودیم که حدود ۱۵ ماه تحت نظر نیروهای دشمن در سخت‌ترین شرایط زندگی کرده بودند و اموالشان توسط دشمن چپاول، و خانه‌ها و مزارعشان نیز ویران و به آتش کشیده شده بود. دشمن در منطقه بستان جنایاتی را با بی‌رحمی تمام مرتکب شده بود که از باز گو نمودن آنها شرم دارم. گلوله‌باران و بمباران شهر بستان و روستاهای آن همچنان ادامه داشت و اراده پولادین رزمندگان اسلام بر این بود که دست دشمن را برای همیشه از منطقه قطع نمایند. نیروهای ایرانی مردانه می‌جنگیدند و هرگونه اقدام دشمن را با واکنش شدید پاسخ می‌دادند، بویژه در تنگ چزابه که از اهمیت زیادی برخوردار بود.

دلآوری‌های رزمندگان گردان‌های ۳۴۳، ۳۴۲، ۳۸۸ و ۳۷۲ توپخانه صحرائی و گردان‌های پدافند هوایی ۳۲۵ و ۳۳۵ گروه ۳۳ توپخانه و دیگر توپخانه‌های نیروی

زمینی ارتش که با آتش‌های دقیق و به موقع خود در منطقه اعمال نفوذ می‌کردند را شاهد و ناظر بودم که با پشتیبانی آتش خود از یگان‌های پیاده و زرهی و دیگر رزمندگان یاس و ناامیدی را در دشمن بیشتر می‌کردند و مصمم بودند دشمن را در خاک کشورمان منهدم و برای همیشه بیرون برانند. در خاتمه باید بگویم گردان ۳۴۳ توپخانه در عملیات بستان شش هزار گلوله تا تثبیت اهداف توسط نیروهای خودی تیراندازی کرد. یاد تمامی شهدا و رزمندگان آن عملیات بزرگ گرامی باد.

من بعد از خاتمه مرخصی چند روزه در نیمه دوم آذر ماه و دیدار با خانواده‌ام به ایستگاه راه آهن تهران رفتم تا عازم منطقه شوم. در آن زمان رفتن به مرخصی و برگشتن به منطقه مشکلات خاص خود را داشت و بعضاً از عملیات رزمی در منطقه هم مشکل‌تر بود، که توصیف کردن آن نیز مشکل است. زمانی که برگه مرخصی را بعد از ظهر در منطقه دریافت می‌کردیم، برای رساندن خود به اهواز آنچنان امکاناتی وجود نداشت. می‌بایست کنار جاده می‌ایستادیم و با خودروهایی که در مسیر در تردد بودند، به نزدیک‌ترین شهر که حمیدیه بود، می‌رفتیم. خودروهایی که با سرعت مسیر را طی می‌کردند و به واسطه سرعت بالای خودروها نفرات امنیتی هم نداشتند. یگان‌های مستقر در منطقه از این بابت تلفاتی را نیز متحمل می‌شدند که واقعاً تأسف آور بود. البته از شهر بستان تا اهواز، جاده زیر بمباران‌های هوایی و گاهی هم زیر گلوله‌های توپخانه دشمن قرار داشت. از شهر حمیدیه با مینی‌بوس‌های بین شهری به اهواز می‌رفتیم و در اهواز منتظر قطار می‌ماندیم، تا با قطار به تهران برویم. بعضی اوقات به علت بمباران‌های شدید هوایی اهواز، قطار تا شهر اندیمشک می‌آمد و ما مجبور می‌شدیم با هر وسیله‌ای که شده از شهر اهواز خودمان را به شهر اندیمشک برسانیم تا سوار قطار شویم. اگر قطاری هم در آن زمان به مقصد تهران نبود، مجبور بودیم شهر به شهر به تهران برویم که واقعاً مشکل بود. به یاد دارم زمانی را که برای رساندن خود به شهر اندیمشک با استوار حسن حاجوی یکی از درجه‌داران آتشبار، از شهر اهواز در هوای بارانی پشت کامیونی سوار شدیم تا به اندیمشک رسیدیم و با قطار به تهران رفتیم. در بازگشت از مرخصی با قطار به اهواز آمدم و از اهواز خودم را به حمیدیه رساندم. غروب بود. از شهر حمیدیه بعد از مدتی ایستادن با یکی از خودروهای لشکر ۱۶ زرهی تا سوسنگرد رفتم، سپس از سوسنگرد با یک جیب‌اواز روسی مستهلک و ترکش خورده و... خودم را به دهلاویه رساندم و از خودرو پیاده شدم. هوا

کم کم رو به تاریکی می‌رفت تنها راه من این بود که از دهلاویه (محل شهادت شهید دکتر چمران) که واقع در جنوب رودخانه کرخه بود، به طرف شمال حرکت کنم. با توجه به آشنایی که به منطقه داشتم، به سمت شمال رودخانه و پای پیاده به راه افتادم. از کنار خاکریزی که دکتر چمران شهید شده بود، عبور کردم و به رودخانه کرخه رسیدم. از رودخانه از روی یک پل چوبی که مخصوص نیروهای رزمنده در آن منطقه بود و از روی آن تردد می‌کردند، عبور کردم و به شمال رودخانه رسیدم. کاملاً به منطقه آشنا بودم، سعی می‌کردم از محل‌ها و زمین‌هایی عبور کنم که فاقد مین بود. در آن زمان، آتشبار ما در حوالی شمال غرب روستای جابره‌مدان مستقر بود. هم چنان به حرکت خود ادامه دادم، بیش از دو ساعت راهپیمایی کردم، هوا دیگر تاریک شده و به سردی می‌گرایید. برق دهانه شلیک توپ‌ها را از دور می‌دیدم و صدای انفجارات به گوش می‌رسید. الآن که در حال نوشتن این مطالب هستم، خودم هم تعجب می‌کنم که واقعاً چه روحیه‌ای داشته‌ام که می‌توانستم با این همه مشکلات دست و پنجه نرم کنم ولی هم چنان ایستادگی کرده و با مقاومت و پایداری و امیدواری بسیار در منطقه حضوری فعال داشته باشم.

ساعت ۲۲:۰۰ بعد از ساعاتی راهپیمایی به موضع آتشبار و به سنگر خود رسیدم، جناب سروان جمال کریم را دیدم. بعد از احوال‌پرسی از من پرسید چطور آمدی؟ الآن چرا؟ به او گفتم از دهلاویه تا به این جا پیاده آمده‌ام، خیلی ناراحت شد، کمی در فکر فرو رفت، نگاهی عمیق از روی دلسوزی به من انداخت، کاری از او ساخته نبود فقط تعجب کرد. شربت‌تی خنک نوشیدم و بعد از آن همه راهپیمایی جان تازه‌ای گرفتم، از اوضاع منطقه جويا شدم که وی کاملاً من را توجیه کرد. از همان لحظه عملیاتی شدم. در آن زمان، وقتی یک افسر به مرخصی می‌رفت حتماً یک افسر می‌بایست جایگزین او می‌شد تا در اداره و هدایت عملیات یگان وقفه‌ای ایجاد نشود. من و ستوان یکم جمال کریم یکدیگر را تعویض می‌کردیم و بعضاً در کنار هم بودیم تا اینکه ایشان در پایان عملیات بستان از گردان ۳۸۸ توپخانه منتقل و از ما جدا شد.

بعد از حضور من در آتشبار، ستوان یکم جمال کریم به مرخصی اعزام شد و فرمانده گردان به من دستور جابه‌جایی آتشبار را صادر کرد. از نظر روحی کمی بازسازی شده بودم، عمدتاً نفرات آتشبار نیز از مرخصی استفاده کرده بودند و همگی کمی آرامش داشتیم. مأموریت‌های مختلفی به گردان ابلاغ می‌شد، فرمانده گردان سعی می‌کرد هر چه توان دارد، به کارگرید تا عمق خاک عراق را با توپ‌های ۱۷۵مم خودکشی مورد هدف قرار دهد و همواره به شناسایی

می‌رفت تا محل امن و مناسبی را شناسایی و مأموریت جدیدی را اجرا کند و باعث تقویت روحی رزمندگان اسلام شود.

آخرین وضعیت منطقه عملیاتی کربلا ۱ در اواخر آذرماه

بر اساس تصمیم فرماندهان و وضعیت جنوب کرخه، تیپ ۱ لشکر ۷۷ پیاده ثامن الائمه (ع) در مواضع پدافندی شمال رودخانه سابله با تعویض عناصر تیپ ۳ زرهی لشکر ۹۲ زرهی مستقر شد و به شناسایی منطقه به ویژه جنوب رودخانه سابله پرداخت. شناسایی‌های این تیپ نشان داد که حاشیه هورالعظیم تا نزدیکی‌های نیشان بدون حفاظت و خالی از نیروهای دشمن است و پشت دشمن خالی از نیرو است ولی زمین‌های مردابی و انشعابات رودخانه‌ها تحرک نیروهای خودی را بسیار کند می‌کنند. در روزهای ۲۷ و ۲۸ آذر ماه، حجم آتش دشمن در منطقه بسیار شدید شد و گزارش‌های اطلاعاتی لشکر ۱۶ زرهی نشان می‌داد که دشمن در حال انجام نقل و انتقالاتی از جنوب به شمال است. از ساعت ۲۳۳۰ روز ۲۸ / ۹ / ۶۰ تا ۰۷۴۵ روز ۲۹ / ۹ / ۶۰، آتش دشمن از شدت بیشتری برخوردار بود و گزارش‌های لشکر ۱۶ زرهی حاکی از این بود که چند دستگاه تانک دشمن از شمال به جنوب در حال حرکت مشاهده شده‌اند. از ساعت ۱۸۰۰ روز ۲۹ / ۹ / ۶۰ مجدداً مواضع یگان‌های لشکر ۱۶ زرهی و تیپ ۱ لشکر ۷۷ ثامن الائمه (ع) به طرز بی‌سابقه‌ای زیر آتش توپخانه دشمن قرار گرفتند. آتش شدید دشمن در مناطق جنوبی سابله به جبهه لشکر ۱۶ زرهی بی‌وقفه تا ساعت ۰۴۰۰ روز ۳۰ / ۹ / ۶۰ ادامه داشت.

در ساعت ۱۱۴۵ روز ۳۰ / ۹ / ۶۰، لشکر ۱۶ زرهی طی گزارشی اعلام کرد که احتمالاً دشمن منطقه را در جبهه تیپ ۲ لشکر ۱۶ زرهی تخلیه و به سمت جنوب تغییر مکان داده است. در ساعت ۱۷۰۰ روز ۳۰ / ۹ / ۶۰، تیپ ۱ لشکر ۱۶ زرهی زیر آتش شدید قرار گرفت که تا ساعت ۰۱۰۰ بامداد روز ۱ / ۱۰ / ۶۰، ادامه داشت.

در اواخر روز ۳۰ / ۹ / ۶۰، تیپ ۱ لشکر ۷۷ ثامن الائمه (ع) اعلام داشت؛ دشمن تا حدود رودخانه نیشان عقب‌نشینی کرده است.

در تاریخ ۱ / ۱۰ / ۶۰، قرارگاه کربلا ۱ به لشکر ۱۶ زرهی دستور داد برای اخذ تماس و جلوگیری از عقب‌نشینی منظم یگان‌های دشمن حرکت نماید. نیروهای عراقی در منطقه جنوب سابله در پناه آتش شدید توپخانه با یک طرح دقیق اقدام به عقب‌نشینی به پشت رودخانه نیشان و مواضع از قبل آماده شده کردند و عناصر پوششی کمی را در شمال رودخانه

نیسان باقی گذاشته تا عبور نیروها از پل‌های رودخانه و استقرار آن‌ها در مواضع پدافندی جدید پایان پذیرد. لشکر ۱۶ زرهی، پیشروی کرد و به رودخانه نیشان نزدیک و در ساحل شمالی آن مستقر شد. بدین ترتیب سرتاسر ساحل شمال شط نیشان به دست نیروهای خودی افتاد و هدف‌های طرح کربلای ۱ به طور کامل تأمین گردید. دشمن در عقب‌نشینی خود اقدامی حساب شده، منطقی و ماهرانه‌ای را انجام داد زیرا قطعاً نیروهای دشمن در صورت عملیات آتی رزمندگان اسلام که طرح‌ریزی هم شده بود، در این منطقه کاملاً منهدم و تلفات زیادی را متحمل می‌شدند. بدین ترتیب عملیات طریق القدس (فتح الفتوح) در تاریخ ۳۰ / ۹ / ۶۰ با عقب‌نشینی نیروهای دشمن به جنوب شط نیشان پایان گرفت.

فصل دهم

حوادث و اتفاقات منطقه عملیاتی بستان در دی ماه ۱۳۶۰

سرهنگ آجوری (سرتیپ ۲ بازنشسته) فرمانده گردان ۳۸۸ توپخانه از حوادث روز چهارشنبه دوم دی ماه در دفتر ثبت روزانه خود نوشته است:

در این روز، به همراه سروان حسین خواجوی رئیس رکن ۳ گردان و ستوان یکم عباس صالحی فرمانده آتشبار دوم، استوار محمد تقی نژاد، استوار محسن آقا شریفیان، روسای توپ آتشبار دوم، با دو دستگاه جیپ جهت شناسایی از دو موضع جدید در ساعت ۰۸۰۰ عازم مختصات (۱۲-۷۶) واقع در روستای سعیدیه در جنوب بستان شدیم و تا ساعت ۱۲۳۰ مشغول شناسایی بودیم. پس از شناسایی و انتخاب مواضع، مردم منطقه و روستاهای اطراف را مشاهده می کردیم که توسط خودروهای ارتش در حال جابه جایی و کوچ دادن آنان به سمت اهواز بودند. سعیدیه در هفت کیلومتری مرز عراق قرار دارد، این فاصله را باتلاق خشک تشکیل داده که به محض بارش باران، منطقه برای عبور خودروهای شنی دار به سختی قابل عبور است. شاخه‌ای از رودخانه کرخه که در سوسنگرد، سابله، بستان، رمیم و سعیدیه شاخه شاخه شده در آبیاری این مناطق مفید است. به همین دلیل مرزنشینان در این قسمت متمرکز شده اند و جز پرورش دام حرفه دیگری ندارند. این منطقه به منظور جلوگیری از تلفات احتمالی جنگ و همچنین جلوگیری از تلفات بمباران‌های هوایی دشمن می بایست پاکسازی می شد. لذا به سرعت منازل روستائیان تخلیه می شد. مردم آن منطقه بجز وسایل ابتدایی و احشام خود چیز دیگری نداشتند و خیلی سریع با احشامشان به طرف اهواز و دیگر نقاط کوچ داده می شدند. وضع مردم آنجا فلاکت بار بود که در جنگ نقشی نداشتند و وضع اسفناک آنان را می شد از چهره هایشان تشخیص داد. با تعدادی از آنها صحبت کردم و پرسیدم از کجا می آید؟ گفتند: از روستای امام زین العابدین واقع در حوالی رودخانه نیسان و همچنین تعدادی از اهالی روستاهای شیخ خزعل و مشرفه نیز می گفتند روز گذشته عراقی‌ها تمام روستاهای ما را با لودر و بلدوزر با خاک یکسان کردند و همه را به سمت جنوب رودخانه کرخه کور کوچ دادند که آن جا هم اکنون محل استقرار نیروهای دشمن است و ما با طراده از رودخانه فرار کرده و به این طرف آمده ایم. مشاهدات ما در منطقه این بود که دشمن به علت شکست در بستان و عدم پیروزی در پل سابله دست به یک عقب نشینی تاکتیکی زده بود و نیروهای خود را به طور منظم به پشت رودخانه کرخه کور می بردند و قصد داشتند به علت اینکه به محاصره رزمندگان

اسلام در نیابند در امتداد هویزه، کرخه کور و طراح پدافند کنند. بعد از شناسایی و آگاهی از وضعیت منطقه به همراه سروان خواجوی به توپخانه لشکر ۱۶ زرهی رفتیم. پس از ملاقات با سرهنگ دهقان و سرهنگ نوابی، هماهنگی های لازم را در مورد مأموریت استان العماره انجام دادیم و در ساعت ۱۸۰۰ به پاسگاه فرماندهی گردان باز گشتیم. در گردان با حاج آقا یوسف علوی که از حوزه علمیه قم برای ارشاد نفرات گردان اعزام شده بود، ملاقات کردیم بعد از نماز مغرب و عشا با حاج آقا علوی در مورد عملیات بستان صحبت های زیادی کردیم که وی بسیار خوشحال شد و در مورد مأموریتشان به توافق های لازم رسیدیم تا از نظر روحی و روانی به نفرات گردان کمک نماید. در این روز سرباز نقدی به علت انفجار نارنجک از ناحیه پا مجروح و به بیمارستان اعزام شد.

حوادث روز پنجشنبه سوم الی دوشنبه هفتم دی ماه

در این روز، من با فرمانده گردان، سروان حسین خواجوی افسر عملیات، سروان انوشیروان خدادوست رئیس رکن ۴ گردان، ستوان یکم عباس صالحی، فرمانده آتشبار دوم و تعدادی از روسای توپ های آتشبار یکم و دوم جهت شناسایی به منطقه بستان رفتیم که بعد از شناسایی و انتخاب مواضع مناسب تصمیم گرفته شد خیلی سریع مواضع مورد نظر را اشغال کنیم. ساعت ۱۷۰۰ در موضع انتخابی مشغول کندن سنگر توپ ها و دیگر رسدها بودیم که اجساد عراقی ها در منطقه برایمان مزاحمت ایجاد می کرد. تعدادی از اجساد نفرات عراقی هنوز به صورت پراکنده در مواضع وجود داشتند که سعی در جمع آوری آنها نمودیم ولی بوی تعفن به قدری زیاد بود که واقعاً قابل تحمل نبود. حدود ۶۰ جنازه در موضع بود که می بایست تخلیه یا دفن می شدند. موضوع را با فرمانده گردان مطرح کردم، وی دستور داد دو کیلومتر جلوتر رفته و تغییر مکان دهیم. صبح روز بعد در مواضع جدید مجدداً اقدام به احداث سنگرها کردیم. من دستور دادم، اجساد کشته شدگان را جمع آوری و در محلی آنها را دفن کردیم. ما با مشاهده اجساد کشته شدگان که دشمنان ما بودند، متأثر می شدیم چون فکر می کردیم آنان مقصر نیستند بلکه حاکمانشان و حامیانشان مقصران اصلی هستند. در مورد استقرار یک قبضه توپ ۱۷۵م خودکشی در حوالی روستای سعیدیه هم اقداماتی را انجام داده بودیم. استوار بهروز رستمی از آتشبار یکم جهت انجام مأموریت انتخاب شده بود. در این روز، برابر اطلاع واصله، منطقه واقع بین سابله و رودخانه نیسان از وجود دشمن پاکسازی شده و دشمن

مسافتی حدود ۱۲۰ کیلومتر مربع را تخلیه و در قسمت جنوب رودخانه نیسان در امتداد هوپزه - کرخه کور و طراح مواضع سرتاسری خود را برای پدافند انتخاب کرده بود. یگان‌های مستقر در منطقه سابقه که یگان‌های تیپ ۱ لشکر ۷۷ ثامن الائمه بودند، مشغول آماده سازی مواضع خود در مقابل رودخانه نیسان بودند و با دشمن در تماس و حرکات آنها را در این منطقه زیر نظر داشتند. از شهر بستان تا پاسگاه سوبله واقع در نوار مرز تیپ ۳ زرهی لشکر ۹۲ زرهی، هر نوع حرکت دشمن را سد کرده و دیدبان‌های توپخانه تحرکات دشمن را کاملاً زیر نظر داشتند و در ساعات مختلف روز روی یگان‌های دشمن تقاضای آتش می‌کردند. در این روز، سرباز کرامتی به علت دستکاری با مهمات‌های عمل نکرده از ناحیه سینه مجروح شد.

صبح روز ۴/۱۰/۶۰ با تعدادی از نفرات آتشبار به حوالی شمال شهر بستان رفتیم و مشغول احداث سنگرهای آتشبار شدیم. تعدادی از اجساد عراقی‌ها را که پراکنده بودند، جمع‌آوری و دفن کردیم. چاره‌ای نداشتیم همه جای منطقه آلوده بود هرچند تعداد بی‌شماری از اجساد به غرب ارتفاعات الله‌اکبر انتقال یافته بودند تا در گورستان احداث شده دفن شوند ولی به صورت پراکنده اجساد زیاد دیگری در منطقه بود که متلاشی شده و بوی تعفن می‌دادند. واقعاً با مشاهده اجساد کشته شدگان ناراحت می‌شدیم، اما آنها در خاک کشورمان کشته شده بودند و ما برای دفاع از حریم خودمان آنها را به هلاکت رسانده بودیم. جنگ تهاجمی، جنگ وحشی‌ها است، اما آنان که از کشور و نوامیس خود دفاع می‌کنند، سزاوار آن جنگ هستند. با این وجود صحنه‌هایی را که مشاهده می‌کردیم، برایمان خوشایند نبود. هرچند آنها می‌خواستند از ایران ویرانه‌ای بسازند و مردم کشورمان را آواره کنند و به بردگی بگیرند اما رزمندگان اسلام به دنبال حفظ کشور و امنیت آن و مردم بودند و با رشادت خود تاریخ کشور را مزین کردند. ما برای مغلوب شدگان در جنگ، برابر فرهنگ دینی و انسانی خودمان می‌بایست جوانمردی را فراموش نمی‌کردیم، چه برای کشته شدگان در جنگ و چه برای اسرایی که گرفته بودیم. بسیاری از نیروهای عراقی به باتلاق‌های اطراف شهر بستان، در نزارها و تپه‌های رملی تنگ چزابه که محل اختفای روباه‌ها بود متواری و پناه بردند. بسیاری از آنها نیز در گوشه‌ای دورافتاده از کشورشان در بیابان‌های اطراف بستان به خاک سپرده شدند. در این روز آسمان شروع به باریدن کرد. اجساد که فقط روی آنها کمی خاک ریخته شده بود، یکی بعد از دیگری نمایان می‌شدند که آنها را مجدداً جمع‌آوری و دفن می‌کردیم. در یکی از شب‌ها که باران شدیدی می‌بارید، من در پشت موضع آتشبار حرکات مشکوکی را مشاهده کردم که نظرم را

جلب کرد سریع خودم را به آن محل رساندم. سرباز نگهبان را که نزدیکم بود، صدا کردم. به همراه هم به جستجو پرداختیم. مشاهده کردم یک کفتار جسدی را کشان‌کشان می‌برد. کفتار با دیدن ما فرار کرد. آن جسد را در تاریکی دفن کرده و به نگهبانان آتشبار تأکید کردم که مراقب حیوانات وحشی باشند. منطقه به قدری آلوده بود که سگ‌های اهلی روستاهای اطراف نیز وحشی شده بودند و اگر کسی را تنها می‌یافتند، به او حمله می‌کردند. در روزهای قبل، اخباری را دریافت کرده بودیم مبنی بر اینکه سگ‌های اطراف بستان به یک سرباز از یگان‌های لشکر ۱۶ زرهی که صبح زود از مرخصی بر می‌گشته و مسلح نبوده حمله کرده و آن سرباز را کشته و جسدش را تکه پاره کرده بودند. منطقه آلودگی‌های دیگری نیز داشت.^(۱) صورت‌هایمان زخمی شده بود، زخم‌های شدید چرکی برایمان در آن شرایط رزمی واقعاً زجرآور بود. هر شب پزشک‌یار آتشبار استوار ابراهیم ضحاک‌ی به زخم‌هایمان آمپول تزریق می‌کرد که درد بسیاری داشت. همان طور که از نامش پیداست، چنانچه به بیماری رسیدگی نشود تا یک سال بیماری طول خواهد کشید. البته در منطقه دوسلک در چنانه واقع در غرب شوش زخم‌ها احتمال داشت تا دو سال بهبود نیابند. پشه‌های خاکی پس از گزش افراد مبتلا به سالک یا جوندگان مبتلا، آلوده و در گزش‌های بعدی موجب انتقال انگل به افراد سالم می‌شوند. معمولاً پس از چند روز تا چند ماه، محل گزش مختصر قرمز سپس متورم و به حالت جوش ماندنی تبدیل می‌شود و به تدریج از وسط آن ناحیه زخمی ایجاد و اطراف آن قرمز می‌شود. ممکن است این ضایعه خشک دارای ترشح هم باشد و به دنبال چند بار گزش ممکن است چندین زخم در فرد ایجاد شود. عفونت محل زخم با سایر میکروب‌ها گاهی منجر به عوارض شدید می‌شود. بعضی اوقات نیز سالک در اعضای حساس مثل بینی، پلک، گوش موجب سوراخ شدگی و تغییر شکل قابل توجه آنها می‌شود. به علاوه، ورود و شیوع بیماری سالک در هر منطقه موجب ابتلای بسیاری از افراد می‌گردد. برای جلوگیری از شیوع بیماری می‌بایست از اعمال حفاظتی مانند نصب پشه بند و توری در جلوی درب و پنجره‌ها و... استفاده شود که متأسفانه اینگونه اعمال برای رزمندگان اسلام در مناطق عملیاتی که در زمین باز مستقر بودند، میسر نبود و همین علت باعث شیوع بیشتر بیماری می‌شد.

۱. بیماری سالک یک عفونت انگلی پوستی است که توسط نوعی پشه خاکی به نام فلیوتوم منتقل می‌شود و ایجاد ضایعه پوستی می‌کند.

ما می‌بایست در آن شرایط سخت زندگی می‌کردیم، شب‌ها از بوی تعفن خوابم نمی‌برد و غذا خوردن هم برایمان سخت و چندان‌آور بود. البته در دل هر موفقیتی، تحمل سختی و ناملایمات نیز وجود دارد.

در روز ۴/۱۰/۶۰، فرمانده آتشبار دوم ستوان یکم صالحی به همراه افسران مهندسی لشکر ۹۲ زرهی، برای احداث پل در منطقه سعیدیه به منظور اجرای مأموریت ویژه توسط توپ‌های ۱۷۵م خودکشی به حوالی روستای سعیدیه اعزام شدند. در این روز، همه تلاش می‌کردند تا توپ‌های آتشبار را به موضع جلو انتقال دهیم و با استقرار در مواضع جدید عمق بیشتری از منطقه دشمن را زیر آتش بگیریم. آتشبار ارکان گردان ۳۸۸ توپخانه نیز در این روز به جلو تغییر مکان داد. بعد از استقرار گردان در شمال کرخه و حوالی بستان، آتشبار ارکان در مختصات (۱۰-۲۲) در شمال رودخانه کرخه حوالی بستان و آتشبار دوم گردان ۳۸۸ توپخانه در مختصات (۱۲-۱۹) در شمال رودخانه کرخه حوالی بستان و آتشبار یکم دو کیلومتر جلوتر از آتشبار دوم نزدیک پل بستان و در شمال رودخانه کرخه و آتشبار سوم گردان ۳۸۸ توپخانه در جنوب رودخانه کرخه حوالی روستای متعات استقرار یافته بودند.

در قسمت دست راست و شمال مواضع ما و در آن سوی جاده احداثی توسط عراقی‌ها گردان ۳۴۳ توپخانه ۱۳۰م به فرماندهی سرگرد داود مشیری (سرتیپ ۲ بازنشسته) و فرماندهان آتشبار سروان صفت الله رضایی (سرتیپ بازنشسته) و ستوان یکم حسین باهر (سرهنگ بازنشسته) استقرار داشتند و کمی جلوتر از آتشبار یکم گردان ۳۸۸ توپخانه، یک آتشبار کاتیوشا از گردان ۳۷۲ گروه ۳۳ توپخانه به فرماندهی ستوان یکم عیسی چهارگامه (سرهنگ بازنشسته) مستقر بودند. در قسمت شمال غرب بستان هم یک گردان توپخانه ۱۰۵م مستقر بود که پشتیبانی آتش یگان‌های مستقر در تنگ چزابه را فراهم می‌کرد و به علت محدودیت نداشتن مهمات، حجم آتش بسیار خوبی را روی نیروهای دشمن اجرا می‌کرد. علاوه بر این یگان‌های توپخانه، توپخانه‌های ۱۵۵م خودکشی کمک مستقیم تیپ‌های زرهی نیز در منطقه آرایش گرفته بودند. حجم آتش در منطقه تنگ چزابه به قدری بود که نیروهای دشمن نمی‌توانستند خطوط مقدم نیروهای خودی را به خطر بیندازند. خط دفاعی تنگ چزابه هر لحظه مستحکم‌تر می‌شد چون منطقه بسیار حیاتی و حساس بود. موفقیت به اندازه شکست خطرناک است لذا ما می‌بایست از موفقیت‌هایمان محافظت می‌کردیم.

یگان‌های توپخانه مستقر در منطقه بستان، واقعاً همچون نگینی می‌درخشیدند و هرگونه تحرک را از دشمن سلب می‌کردند. یگان‌های مانوری، بدون توپخانه اصلاً قادر نخواهند بود که از منطقه‌ای پدافند نمایند. سد آتش توپخانه است که مانع پیشروی دشمن می‌شود که نفرات آن یگان‌ها واقعاً فراموش شدگانی پر افتخار هستند.

در روزهای ۵ و ۶/۱۰/۶۰ مشغول استقرار آتشبار بودیم. منطقه نسبتاً آرام و تبادل آتش توپخانه در جریان بود. همه در تلاش بودند و سنگرهای خود را مستحکم می‌کردند. برای روزهای آینده، آینده‌ای نامعلوم، ولی می‌بایست کاملاً آمادگی رزمی خود را حفظ می‌کردیم. سنگرهای جدید با توجه به تجربیات جنگ بسیار با دقت و با استحکام بیشتری ساخته می‌شد. نفرات آتشبار آشنایی کامل به احداث سنگر پیدا کرده بودند و با جان و دل تلاش می‌کردند ولی من به واسطه زخم ایجاد شده روی پایم که سالک بود، نمی‌توانستم راه بروم و سعی می‌کردم کمتر راه بروم تا زخم پایم که واقعاً چندان آس آور بود، به اندازه کافی بهبود یابد. اما در آن شرایط برایم دشوار بود چون پزشک‌یار یگان، استوار ابراهیم ضحاک‌ی هر شب زخم‌های پایم را شستشو می‌داد و با تزریق آمپول گلی‌مان تین به درون زخم سعی می‌کرد من را مداوا نماید. تزریق آمپول‌ها خیلی دردناک بود و مشاهده زخم‌ها حالم را به هم می‌زد. استوار ضحاک‌ی در آن شرایط به عنوان پزشک‌یار واقعاً زحمات زیادی را متحمل می‌شد زیرا هر شب می‌بایست سربازان، درجه‌داران و افسرانی زیادی را که همگی سالک داشتند، مداوا می‌کرد. بیش از نیمی از نفرات آتشبار که بالای ۵۰ نفر بودند، سالک داشتند و او با تعیین وقت قبلی برای نفرات آلوده به سنگر نفرات مراجعه و اقدامات لازم را با حوصله و با دقت تمام انجام می‌داد.

در ساعت ۱۱۰۰ روز ۷/۱۰/۶۰ از مواضع جدید با برد بیش از ۳۰ کیلومتر مواضع دشمن را در آن سوی مرز مورد حمله قرار دادیم. ساعت ۱۸۰۰ فرمانده توپخانه لشکر ۹۲ زرهی سرهنگ آخوندزاده به همراه سرهنگ کوچکی و سرگرد نوری از مواضع جدید گردان ۳۸۸ توپخانه بازدید کردند و از عملکرد نفرات خشنود بودند.

در ساعت ۲۱۳۰ بین توپخانه‌های طرفین درگیری به وجود آمد که کم‌کم به اوج خود رسید و در ساعت ۲۲۰۰ شب از شدت آن کاسته شد اما تک تیراندازی‌هایی تا صبح ادامه داشت. کوچک‌ترین حرکت دشمن با انواع آتش‌های موجود در منطقه پاسخ داده می‌شد که نشان از قدرت رزمی رزمندگان در منطقه داشت.

در روز ۶۰/۱۰/۷، قرارگاه موقت عملیاتی کربلای ۱ با توجه به تأمین اهداف از پیش تعیین شده طی پیامی به یگان‌ها انحلال خود را اعلام و یگان‌های تحت کنترل عملیاتی را رها کرد.

پایان عملیات طریق القدس و دستاوردهای آن

در کارزارهای سخت، تفکر، اندیشه و طرح‌ریزی‌های طراحان بزرگ و افسران توانمند و اساتید بزرگ و با دانش جنگ، کارهای بزرگ را پیش می‌برند.

در عملیات کربلای ۱ شهید سپهبد علی صیادشیرازی فرمانده نیروی زمینی ارتش سعی کرد در ستاد خود از با علم‌ترین و باتجربه‌ترین افسران دانشگاه جنگ ارتش استفاده نماید که نتیجه هم موفقیت‌آمیز بود. نیروهای ارتش در این عملیات با ماه‌ها تلاش و ارتقای رزمی یگان‌های خود و با دلبستگی و عشقی وافر به کشورشان با همکاری سایر نیروهای مسلح در کنار یکدیگر شجاعانه جنگیدند.

صاحب نظران بسیاری با توجه به تجهیزات و استعداد نیروی انسانی و آموزش و نهایتاً آمادگی رزمی یگان‌های ارتش که از توانمندی بسیاری برخوردار بودند، نقش ارتش را در پیروزی بسیار زیاد دانسته‌اند، ضمن اینکه ترکیب نیروهای ارتش، سپاه و بسیج در این عملیات برای نیروهای مسلح کشور بسیار تأثیرگذار و اساسی بوده است. در صورتی که هریک از نیروهای مسلح به تنهایی قادر به اجرای چنین عملیاتی نبودند. بنا بر این، ترکیب بسیار خوب نیروها و همدلی آنان بود که توانست ارتش عراق را به زانو درآورد. در این عملیات، قرارگاه گروه ۳۳ توپخانه در ارتفاعات میش داغ مستقر بود و هماهنگی پشتیبانی آتش بین یگان‌های توپخانه اعزامی از گروه ۳۳ و گروه ۵۵ توپخانه را که مأموریت تقویت آتش یگان‌های خودی در تنگ چزابه را به عهده داشتند، انجام می‌داد.

در این عملیات بزرگ، گردان ۳۸۸ توپخانه ۱۷۵م خودکشی با مأموریت عمل کلی توپخانه لشکرهای ۱۶ و ۹۲ زرهی ۳۸۰۰ گلوله در پشتیبانی از یگان‌های مانوری ارتش و سپاه تیراندازی کرد. گردان‌های ۳۴۳ و ۳۴۲ توپخانه ۱۳۰م گروه ۳۳ توپخانه به ترتیب ۶۰۰۰ و ۳۶۰۰ گلوله تا تثبیت هدف توسط نیروهای خودی، تیراندازی کردند. گردان ۳۴۲ توپخانه ۱۳۰م با مأموریت عمل کلی قرارگاه مقدم نزاچا در جنوب تنگ زلیخان مستقر بود و از آن منطقه، عملیات نیروهای منطقه کربلا را پشتیبانی می‌کرد. در پایان این عملیات، جای هم‌رزمان بسیار خوبمان که به شهادت رسیده بودند، خالی بود. بهترین مردان ما در این عملیات به شهادت رسیدند که صفا، صمیمیت، صداقت، درستی‌کاری، شجاعت، ایمان و... در

فصل دهم: حوادث و اتفاقات منطقه عملیاتی بستان در دی ماه ۱۳۶۰ / ۳۳۳

وجودشان موج می‌زد و اینک در خاک خفته‌اند. چه سختی‌ها و رنج‌ها را نکشیدند؟ که نمی‌توان آنها را برای همگان به زبان آورد و بازگو نمود. ما یک دل و یک اندیشه با هم و در کنار هم همکاری نزدیکی می‌کردیم تا بهترین پیشرفت‌ها در جنگ نصیبمان شود.

دستاورد های عملیات طریق القدس

الف: اهداف عملیات

- ۱- آزادسازی شهر بستان و ۷۰ روستای مرزی
 - ۲- قطع ارتباط بین نیروهای شمال و جنوب دشمن
 - ۳- رسیدن به مرز بین المللی در منطقه شیب و هورالعظیم
 - ۴- تصرف و تأمین منطقه سوسنگرد- تنگ جزابه
- ب: وسعت مناطق آزادشده در عملیات: بیش از ۶۰۰ کیلومتر مربع
- ج: خسارات و ضایعات دشمن

- | | |
|------------------------|------------|
| ۱- تانک و نفربر | ۱۸۰ دستگاه |
| ۲- خودروهای مختلف | ۲۰۰ دستگاه |
| ۳- هواپیما | ۱۸ فروند |
| ۴- بالگرد | ۵ فروند |
| ۵- ماشین آلات راه سازی | ۳۰ دستگاه |
- د: تلفات انسانی دشمن
- ۱- کشته ۳۰۰۰ نفر
 - ۲- زخمی ۲۰۰۰ نفر
 - ۳- اسیر ۵۴۶ نفر

در بین افسران کشته و زخمی شدگان، فرماندهان ارتش عراق نیز بودند که اسامی تعدادی از آنان عبارت بود از:

- ۱- فرمانده تیپ ۳۱ نیروی مخصوص، سرهنگ ستاد طاهر احمدعلی مجروح گردید و درجه سرتیپی گرفت.
- ۲- سرتیپ ستاد عبدالهادی فرمانده تیپ ۱۰ گارد ریاست جمهوری عراق کشته شد.
- ۳- رئیس ستاد تیپ ۴۲۴ سرهنگ دوم ستاد ذیب بر اثر آتش توپخانه کشته شد.
- ۴- فرمانده تیپ ۲۶ زرهی سرهنگ طارق فیزی هواع کشته شد.

- ۵- معاون گردان ۳ تیپ ۳۱ نیروی مخصوص سرگرد هشام کشته شد.
 ۶- فرمانده تیپ ۴۸ پیاده نیروی مخصوص سرتیپ علی خمیس الحواسس کشته شد.
 ۷- فرمانده نیروهای ارتش خلقی در منطقه شیب از اعضای مهم حزب بعث عراق بود که به علت ترس و عقب‌نشینی به دستور صدام اعدام شد.

ه- غنائم جنگی

۱-تانک	۱۰۰ دستگاه
۲-نفربر	۷۰ دستگاه
۳-خودرو	۲۵۰ دستگاه
۴-ماشین آلات راهسازی	۱۲۸ دستگاه
۵-جنگ افزار ضد هوایی	۷۵ قبضه
۶-توپ ۱۵۲ و ۱۳۰م	۱۹ قبضه
۷-موشک انداز کاتیوشا	۱ قبضه
۹-انواع مختلف تفنگ	هزاران قبضه
۱۰-خمپاره انداز ۸۱ و ۱۲۰م	۳۰ قبضه

بعد از عقب‌نشینی نیروهای دشمن به جنوب رودخانه نیسان و اعلام خاتمه نبرد طریق القدس، وظیفه سنگینی به عهده یگان‌های پدافند کننده از منطقه بود که می‌بایست از کناره شمالی رود نیسان تا هورالعظیم در جنوب کرخه و منطقه بستان و تنگ چزابه و تپه‌های رملی نیبه تا دامنه ارتفاعات میشداغ در شمال کرخه برای پدافند گسترش یابند. ما در جنگ با رسیدن به هدف، هدف دیگری برایمان آغاز می‌شد و اتلاف وقت و بی‌دقتی برای ما در آن زمان حکم خودکشی واقعی را داشت. در این راستا مأموریت یگان‌های توپخانه با توجه به شرایط موجود حساس‌تر نیز شده بود. تمامی تلاش یگان‌های توپخانه در منطقه اجرای آتش‌های به موقع و مؤثر در منطقه بود تا به هرگونه تعرض احتمالی دشمن پاسخ دندان شکنی داده و یگان‌های قهرمان در خط را یاری نمایند. خواب خوش و راحت و استراحت در آن منطقه سرابی برایمان بود. آن جا راهی برای عروج به آسمان بود و برای دشمن دوزخی بود که سرگردانی روح را برایشان به ارمغان می‌آورد.

میراث روزگار برای ما محنت و رنجی بود که با عشق به کشور، مردم و ارتش آن را تسلی می دادیم. سختی ها و رنج های بسیاری را متحمل شده ایم که مجال برشماری آنها نیست و از حوصله هم خارج است. فقط می توانم بگویم ما از خودمان و مردم کشورمان شرمسار نیستیم و وجدانی آسوده داریم زیرا هرآن چه را که می توانستیم، حتی فراتر از وظیفه خود انجام داده ایم، اما کسانی که برای رزمندگان از خود گذشته می توانستند کاری انجام دهند و نداده اند، چگونه با شرمساری خود کنار خواهند آمد؟ مطمئناً خوف و پریشانی وجودشان را خواهد گرفت.

فرمانده گردان سرهنگ آجوری (سرتیپ ۲ بازنشسته) از حوادث و اتفاقات روز سه شنبه هشتم دی ماه در دفتر ثبت روزانه خود نوشته است:

در این روز، هوا ابری بود و پیرو مأموریت ابلاغی به گردان در خصوص مأموریت برون مرزی تصمیم گرفته شد یک قبضه توپ ۱۷۵م خودکشی را به مختصات (۳۵-۵۶) تغییر موضع داده و از آن محل تیراندازی هایی را بر اساس اهداف مورد نظر انجام دهیم. من به همراه سروان حسین خواجهوی به آتشبار دوم رفتیم و دستورات لازم را دادم. ستوان یکم عباس صالحی، فرمانده آتشبار دوم با یک دستگاه لودر جهت سنگر کندن به منطقه مورد نظر که حوالی روستای سعیدیه بود، حرکت کرد و قرار شد توپ ۱۷۵م خودکشی به همراه خدمه در ساعت ۱۰۰۰ به سمت آن موضع حرکت نمایند.

من به همراه سروان خواجهوی به قرارگاه تیپ ۳ زرهی رفتیم. در آنجا با جناب سرهنگ نوایی و جناب سرهنگ مسعود بختیاری از طراحان جنگ و فرمانده تیپ ۳ زرهی جناب سرهنگ هوشنگ بهرامی ملاقات کردیم. پس از هماهنگی های لازم با افسر رابط تیپ ۳ زرهی به نقطه مورد نظر جهت اجرای مأموریت حرکت کردیم. در بین راه من وسیله نقلیه خود را عوض کردم و روی پل بستان با توپ ۱۷۵م و نفرات آن به طرف جلو حرکت کردیم. در ساعت ۱۱۰۰ به محل اجرای مأموریت رسیدیم، پس از روانه شدن توپ در ساعت ۱۲۰۰ با شلیک های پیاپی روی اهداف مهمی که در نظر گرفته شده بود، مأموریت را با موفقیت به پایان رساندم و در ساعت ۱۲۳۰ به طرف قرارگاه خودمان حرکت کردیم. در بازگشت از طریق جاده بستان - پل سابله آمدیم. در کنار پل، تانک های منهدم شده عراقی که در ضد حمله مورخه ۶۰/۹/۹ می خواستند تک کنند و عملیات طریق القدس را با شکست مواجه نمایند را مشاهده نمودیم که با وضع بسیار

فلاکت باری توسط رزمندگان پرتوان و شجاع اسلام به آتش کشیده و منهدم شده بودند. تانک‌های منهدم شده بی‌شماری به چشم‌می‌خورد و تعدادی نیز سالم در آن منطقه به جای مانده بودند. تانک‌های سالم را رزمندگان اسلام تخلیه می‌کردند و تانک‌های سوخته شده دشمن همانند قبرستانی از تانک و نفربر در دو طرف پل سابله در سمت راست و چپ جاده به صورت ستونی قابل رؤیت بودند و نفرات زیادی از دشمن نیز در آن مهلکه به هلاکت رسیده بودند.

غلبه بر مشکلات اولیه و انسجام یگان‌ها فرصتی طلایی را برای نابودی دشمن فراهم ساخته بود و مجموع رزمندگان نیروهای مسلح با همکاری و صمیمیتی بی‌نظیر و با یورش متهورانه خود به ادوات زرهی و نیروهای پیاده دشمن موفق به انهدام و بیرون راندن آنان از سرزمین کشورمان شده بودند که شجاعت، فداکاری و ایثارگری آن مردان شجاع و بی‌باک و بالیمان در آن عملیات بسیار دشوار برای همیشه تاریخ ماندگار و قابل تحسین خواهد بود.

سربازان گردان ۳۸۸ توپخانه، اولین یگان در منطقه عملیاتی طریق القدس بودند که نیروهای عراق را تا آن سوی مرزها زیر آتش شدید خود قرار دادند. آنها با مشاهده تانک‌های منهدم شده دشمن و اثرات شلیک‌های پیاپی‌شان در منطقه به وجد آمده و روحیه‌ای تازه گرفتند که در روحیه جنگی آنان بسیار مؤثر بود. در آن روز و روزهای بعد از آن، موضع توپ ۱۷۵م خودکشی، مأموریت‌های برون مرزی بسیار خوبی را انجام دادیم. از آتشبار یکم استوار بهروز رستمی به همراه خدمه ورزیده و شجاع خود چندین بار از آن محل تیراندازی‌های مؤثری را روی تأسیسات نفتی و منابع حیاتی دشمن در منطقه استان عماره انجام دادند. در این روز هواپیماهای خودی در ساعت ۱۲۳۰ محل تجمع نیروهای دشمن را در منطقه جفیر واقع در جنوب کرخه کور بمباران کردند که باعث ارتقای روحیه رزمندگان اسلام شد.

حوادث و اتفاقات روز چهارشنبه نهم الی جمعه یازدهم دی ماه

ساعت ۰۹۰۰، فرمانده توپخانه لشکر و سرهنگ دوم زمان و سرگرد علی محمدی جهت هماهنگی به گردان ۳۸۸ توپخانه آمدند و بازدیدی نیز از آتشبارهای گردان کردند. نفرات آتشبارها به ادامه تکمیل موضع و سنگرهای انفرادی و اجتماعی مشغول بودند. در

ساعت ۱۷۰۰ کاروان کمک‌رسانی به جبهه‌های جنگ، به یگان ما آمدند و وسایل و لوازم مورد نیاز رزمندگان را به همراه خود آورده بودند.

افراد خیر کسانی بودند که بدون هیچ‌گونه چشم داشتی عاشقانه به جبهه‌ها می‌آمدند و کمک‌های خود و مردم را برایمان می‌آوردند. من بارها شاهد کمک‌رسانی این عزیزان بوده‌ام. چند روزی در کنار ما می‌ماندند و با صحبت‌هایشان به رزمندگان روحیه می‌دادند و نیازمندی‌ها را برآورد کرده و در روزها و یا هفته‌های بعد برایمان می‌آوردند. البته ما هیچ‌گونه انتظاری از این عزیزان خیر نداشتیم ولی آنها می‌گفتند: مردم با تمامی وجودشان دوست دارند به رزمندگان کمک کنند. یاد دارم، به یک فرد مؤمن و خیر روزی گفتم: چه کمکی می‌توانی به سربازان متأهل که به علت دوری از خانواده‌هایشان دارای مشکلات مالی هستند، بکنی؟ ایشان بعد از کمی فکر کردن به من گفت: فقط تعداد آنها را به من بگو. ایشان بعد از اینکه آمار سربازان متأهل را از من گرفت، ماهیانه مبلغی را به عنوان کمک مالی به من می‌داد و من هم توسط سرگروه‌بان آتشبار ستوان یار الماس بازاران که او نیز فرد مؤمنی بود، بین آنان تقسیم می‌کردم. موضوع مهم این است که آن فرد خیر مخفیانه این عمل را انجام می‌داد. همین افراد وقتی خودشان در جبهه مشاهده کردند که یگان ما آمبولانس ندارد، دو دستگاه آمبولانس نپسان خریداری و تحویل یگان دادند. بله این اشخاص بودند که پشتیبان سربازان اسلام در جبهه‌های جنگ بودند و کمک‌های بسیاری می‌کردند. اسامی تعدادی از افراد خیر را که در خاطرمان مانده‌اند و به یگان ما و دیگر یگان‌ها می‌آمدند و با کمک‌های خود و مردم رزمندگان اسلام را در جبهه‌ها یاری می‌کردند عبارت بودند از:

حاج آقا حسین یزدانی تابلوساز فشارقوی برق از خیابان فدائیان اسلام تهران

حاج رضا توانایی خیابان هلال احمر تعمیرگاه فیات

حاج آقا اکبر خانلو خیابان هلال احمر بازنشسته شرکت واحد

حاج حسن نیکنام خیابان هلال احمر تعمیرگاه برادران اتحاد

در تاریخ‌های ذیل اشخاص متدین و خیر نامبرده کمک‌های مردمی را در جبهه به گردان ۳۸۸ توپخانه اهدا کردند.

۶۰/۲/۸ حاج شیخ انصاری

۶۰/۲/۲۷ گروه اعزامی از کازرون به سرپرستی آقای دانشجو و حاج انصاری

۶۰/۴/۹ سرپرست جهاد آقای حدادی

۶۰/۱۰/۹ حاج آقا یزدانی- حاج رضا توانا- علی اکبر خانلو- حاج حسن نیکنام

۶۰/۱۱/۹ کاروان اهدایی کازرون

۶۰/۱۲/۲۰ آقایان احمد اسکویی نژاد- حسین ضرغامیان- صادق اسحاقیان

۶۱/۳/۱۸ حاج رضا توانا و همراهان

۶۱/۳/۳۱ حاج آقا اسحاقیان و همراهان

۶۱/۴/۲۰ حاج آقا اسحاقیان و همراهان

۶۱/۷/۳ حاج آقا حسینی و همراهان

۶۱/۸/۲۴ حاج رضا توانا- آقای لطفی، مرادی- حاج علی نجار- قدیر دوغی

۶۱/۹/۶ حاج اسحاقیان- حاج رضا توانا- قدیر دوغی- حاج مشکینی- آقای جهانگیر احمدی

آنها وقتی در یگان ما حضور می یافتند، چند روزی را در کنار ما می ماندند و هر گونه کمکی از دستشان برمی آمد، برای رزمندگان اسلام انجام می دادند. گاهی اوقات نفراتی را نیز همراه خود به جبهه می آوردند تا ما را یاری نمایند. افرادی مانند آرایشگر، راننده پایه یک، پزشکیار، مکانیک و غیره که با جان و دل در جبهه کار می کردند. واقعاً جنگ ما یک جنگ مردمی بود و مردم ما را یاری کردند. مردم کشور با ایمانی راسخ از جان و مال خود برای دفاع از کشور گذشتند و دنیا را به حیرت واداشتند.

روز ۶۰/۱۰/۱۰، هوا نیمه ابری بود. هواپیماهای دشمن در سه نوبت در ساعات ۱۰۰۰ و ۱۱۰۰ مواضع آتشباریکم و دوم گردان ۳۸۸ توپخانه را بمباران کردند. شهرهای بستان و سوسنگرد نیز در این روز بمباران شدند. یکی از خودروهایی جیب آتشبار دوم مورد اصابت قرار گرفت و آسیب دید. در این روز، فرمانده گردان به همراه سروان حسن طالبی از مواضع آتشبار یکم و نحوه تقسیم کمک های مردمی بازدید کردند و روحیه بالای سربازان آتشبار را ستودند و دستور دادند به یگان مهندسی و یگان های همجوار نیز هدایای اهدایی مردم تقسیم شود.

روز ۶۰/۱۰/۱۱ نیز هوا نیمه ابری بود، کارهای تکمیل مواضع همچنان ادامه داشت. ساعت ۱۱۰۰، چهار فروند هواپیمای دشمن به حریم هوایی شهر بستان تجاوز کردند که با آتش پر حجم توپ های پدافند ضد هوایی یگان ها متواری شدند. تبادل آتش با سلاح های سبک و سنگین در این روز ادامه داشت. در ساعت ۲۴۰۰ روی یگان های دشمن در پاسگاه مرزی سوبله آتش گشودیم. تانک های به جا مانده دشمن در عملیات بستان در این روز، در حال تخلیه از منطقه بودند که ما شاهد و ناظر آنها بودیم. یگان های منطقه در این ایام در حال پدافند بودند،

روزها با بمباران‌های هوایی دشمن و تبادل آتش توپخانه بویژه در شب‌ها جریان داشت. یگان‌ها هم به تحکیم مواضع خود ادامه می‌دادند و یگان‌های مانوری هم به تجدید سازمان رزمی خود مشغول بودند تا عملیات‌های آتی آماده باشند زیرا معلوم نبود شرایط جنگ چگونه رقم خواهد خورد و از پایان جنگ هم خبری نبود.

فرمانده گردان، سرهنگ آجوری از حوادث روزهای پنجشنبه هفدهم الی جمعه بیست و پنجم دی ماه در دفتر ثبت روزانه خود نوشته است:

ساعت ۰۹:۰۰، به همراه سروان حسین خواجوی و سروان مهدی دامغانیان برای تعویض دیدبانان و اطلاع از وضعیت منطقه به منطقه دبیبه در مختصات (۱۹-۷۵) رفتیم. هر چه به دیدگاه نزدیک‌تر می‌شدیم، صدای انفجار گلوله‌های خمپاره و توپ نزدیک‌تر می‌شد. از روستای شماریه بستان گذشتیم، پس از طی مسافت پنج کیلومتر به روستای ابوچلاچ رسیدیم که در حاشیه رودخانه کرخه قرار داشت. تمام ساختمان‌ها با خاک یکسان شده بودند و وسایل زندگی مردم همه روستا در لابه لای خرابی‌ها بود. آذوقه زمستانی حیوانات تماماً به آتش کشیده شده بود و اثری از مردم منطقه در آنجا نبود. چون تمامی اهالی آنجا توسط دولت جمهوری اسلامی به عقب تخلیه شده بودند تا از گزند و آسیب درامان باشند. از روستای ابوچلاچ پس از طی سه کیلومتر به روستای چزابه رسیدیم، آنجا نیز ویران و با خاک یکسان شده بود. از چزابه پس از طی چهار کیلومتر در جاده باتلاقی با مشکلات فراوانی به شمال دبیبه محل استقرار دیدبانان گردان ۳۸۸ توپخانه ۱۷۵م خودکشی رسیدیم. ستوان دوم وظیفه رزاقی و سربازان توانا و بیل‌کار در دیدگاه مستقر بودند. نیروهای اعزامی بسیج از شمال کشور در این منطقه به تعداد ۱۵۰ نفر حضور داشتند که به سلاح‌های مختصری شامل یک قبضه خمپاره ۱۲۰م و یک توپ ضد هوایی ۵۷م به غنیمت گرفته شده از عراق و سلاح‌های سبک سازمانی شامل تفنگ کلاشینکف و آرپی جی ۷ مجهز بودند. به علت بارندگی دو روز اخیر و باتلاقی بودن منطقه، تمامی وسایل زیست آنان در آب بود و جاده اصلاً قابل تردد نبود. سه دستگاه لودر و گریدر سعی داشتند جاده‌ای را باز کنند تا حداقل خودروهای سبک بتوانند جهت رساندن آذوقه تردد کنند. در منطقه اصلاً شن و ماسه یافت نمی‌شد، و به محض باران همه جا باتلاق می‌شد. این خلاصه‌ای از وضع بد منطقه بود، گلوله‌های خمپاره و توپخانه دشمن هم مرتب مانند باران در منطقه فرود می‌آمد.

ما برای در امان ماندن به سنگر دیدبانان گردان رفتیم و به مدت نیم ساعت زیر آتش توپخانه دشمن بودیم، البته توپخانه‌های خودی به این آتش‌ها پاسخ می‌دادند. واقعاً اوضاع اسفناکی بود، گذراندن روز و شب در آن شرایط بسیار سخت و در بعضی مواقع غیرقابل تحمل و تصور بود. من نمی‌توانم وضعیت بد آن جا را کاملاً توصیف کنم، هم‌مطمئن هستم کسی هم نمی‌تواند به خوبی درک کند زندگی در آن شرایط یعنی چه؟ نمی‌دانم اجر رزمندگانی که اینچنین مقاومت و پایداری می‌کنند را چگونه می‌توان داد؟ با چه زبانی می‌توان از آنها تشکر و قدردانی نمود؟ البته آنها برای رضای خدا می‌جنگیدند اما فراموش کردن زحمات و تلاش‌ها و رشادت‌های آنان بی‌مهری و بی‌انصافی است.

پس از شرایط بدی که داشتیم، دیدبانان جدید را با دیدبانان قدیم تعویض و آنان را کاملاً توجیه نمودم و در ساعت ۱۱۳۰ به سمت مواضع گردان حرکت کردیم. توپخانه‌های ۱۳۰م طرفین یکدیگر را به شدت زیر آتش داشتند. گلوله‌های فسفر سفید دود انگیز، منطقه هر یک را به علامت نقطه نشانی برای دیدبانی آسان به خوبی مشخص می‌کرد. جنب و جوش از منطقه بستان به جزابه و سوبله واقع در مرز دو کشور بعد از عملیات آذر ماه کمتر شده بود و طرفین فقط مواضع پدافندی خود را آرایش داده و مستحکم می‌کردند ولی با آتش توپخانه سعی بر مزاحمت برای یکدیگر داشتند.

روز ۶۰/۱۰/۱۸ هوا ابری بود و تبادل آتش همچنان در جبهه بستان و کرخه‌کور ادامه داشت. سروان غلامرضا علمی، معاون گردان و سروان حسین خواجوی، رئیس رکن سوم گردان را جهت بازدید از آتشبار دوم فرستادم تا از آن جا به سمت کرخه‌کور رفته و با سرهنگ قاسمی، افسر تطبیق هماهنگی‌هایی را انجام دهند که متأسفانه تا ساعت ۲۱۰۰ مراجعت نکردند و خبری هم از آنها نداشتیم. از طریق بی‌سیم هم نتوانستیم خبر صحیحی از آنها به دست آورم، به همین دلیل شب را با نگرانی تمام خوابیدم. در این روز، تبادل آتش در جبهه کرخه‌کور تا شب ادامه داشت. صبح زود به علت نگرانی از خواب بیدار شدم و به بیرون از سنگر آمدم، مه بسیار غلیظی همه جا را فرا گرفته و پوشانده بود، به نحوی که تا فاصله ۱۰ متری چیزی دیده نمی‌شد. در آن ایام مه صبحگاهی همه جای منطقه را فرا می‌گرفت و محدودیت‌هایی را از نظر دید به وجود می‌آورد که خطرناک بود. ساعت ۱۰۰۰ صبح روز ۶۰/۱۰/۱۹ سروان غلامرضا

علمی و سروان خواجه‌جوی به موضع گردان رسیدند و از نگرانی‌های یافتن آنان اظهار داشتند: شب گذشته خودروی شان در بیابان فرمان بریده و بدون کمک در بیابان مانده و با پای پیاده خود را به موضع رسانده بودند. در این روز، درگیری شدیدی در منطقه نیشان در جنوب مواضع ما از ساعت ۰۹۰۰ تا ۲۲۰۰ ادامه داشت. توپخانه طرفین مواضع یکدیگر را زیر آتش داشتند و نیروهای در خط با انواع سلاح‌ها یکدیگر را زیر آتش گرفته بودند. عراقی‌ها یک سرپل مهم در قسمت شمال نیشان را در اختیار داشتند تا یگان‌های مستقر در جنوب نیشان بتوانند به راحتی مواضع پدافندی خود را مهیا کنند و تدارک نیروهایشان آسان‌تر باشد. پل‌های موجود روی مشرفه نیز در دست دشمن به عنوان سرپل نگهداری شده بود. تلاش تیپ ۲ لشکر ۱۶ زرهی (تیپ زنجان) در آن بود که بتواند این سرپل را تصاحب نماید ولی ادامه تلاش‌ها به جایی نرسیده و در این روز، بزرگ‌ترین درگیری‌ها در این منطقه به صورت ساکن و اجرای آتش توپخانه و کاتیوشا از شروع روشنایی تا شب ادامه داشت.

در تاریخ ۶۰/۱۰/۲۰، یک اکیپ تعمیراتی از دپو (پادگان دپوی شهریار) در ساعت ۱۳۰۰ جهت تعمیر توپ‌ها به گردان آمدند و از ساعت ۱۴۰۰ در آتشبار یکم و دوم مستقر در بستان مشغول تعمیر توپ‌ها شدند. یک اکیپ از آنها هم همراه سروان حسین خواجه‌جوی به آتشبار سوم گردان واقع در کوت رفتند تا کارهای تعمیراتی توپ‌های آنان را انجام دهند. این افراد واقعاً زحمت کش و متخصص بودند و به قدری در کار خود مسلط بودند که به سرعت اشکال توپ‌ها و مهمات بره‌های شنی دار را تشخیص و در رفع آنها اقدام می‌کردند.

در این روز، به توپخانه لشکر ۹۲ زرهی رفتم و با سرهنگ پورمهران، فرمانده توپخانه لشکر و سرهنگ قاسمی، افسر تطبیق آتش ملاقات کرده و در خصوص کارهای اداری و عملیاتی هماهنگی‌هایی را انجام دادم. در مورد تعویض دیدگاه گردان در تاریخ ۶۰/۱۰/۲۱ اقدام کردم. وضعیت منطقه آرام بود، پاسگاه سوبله به علت مشخص بودن نقطه‌ای در وسط نیروهای طرفین با خاک یکسان شده بود. در این روز، هواپیمای دشمن در سه نوبت در ساعات ۱۳۰۰، ۱۰۰۰ و ۱۴۳۰ به مواضع آتشبارها و منطقه شرق مواضع آتشبارها و ارتفاعات میشداغ حمله کرده و آنها را بمباران نمودند که در همین اثنا تبادل آتش توپخانه نیز به شدت ادامه داشت. قرار بود عملیات دیگری در سطح

وسیع‌تری در منطقه دزفول انجام شود به همین منظور یگان‌هایی که برای عملیات جدید در نظر گرفته شده بودند، از یک هفته قبل حرکات خود را به طرف دزفول از منطقه دشت آزادگان شروع کرده بودند که حرکات و جابه‌جایی آنها برای ما کاملاً مشهود بود. هرچند هواپیماهای دشمن هم با شناسایی‌های روزانه خود از این حرکات غافل نبودند و مرتباً در منطقه گشت می‌زدند.

در ساعت ۰۹:۰۰ روز ۲۲/۱۰/۶۰، به همراه سروان غلامرضا علمی معاون گردان، ستوان سوم رحیم حسین‌نژاد، بسیجی موسوی و سرباز توانا به طرف دیدگاه جدید واقع در پنج کیلومتری مرز ایران و عراق رفتیم. پس از طی مسافتی به منطقه دبیه رسیدیم. در آنجا ستوان رزاقی و سرباز بیل کار دیدبانان گردان منتظر ما بودند. پس از تماس با فرمانده گردان ۲۲۱ سوار زرهی تیپ ۳ زرهی که منطقه را به تازگی اشغال کرده بود هماهنگی‌های لازم را انجام دادیم. از دبیه به سمت غرب که تقریباً پنج کیلومتر با مرز فاصله داشت زمین به علت باتلاق بودن غیرقابل عبور برای یگان‌های زرهی بود و نفرات پیاده تا سه کیلومتر می‌توانستند جلو بروند. در قسمت سمت چپ، کانالی بود که یگان‌های عراقی آن را برای نفوذ انتخاب کرده بودند و شب قبل، از این کانال به واحد سوار زرهی حمله کرده بودند که با هوشیاری آنان نیروهای عراقی پس از باقی گذاشتن وسایل خودشان در کانال از منطقه متواری و به داخل خاک عراق گریخته بودند. وضعیت نیروهای خودی در امتداد چزابه، دبیه، سعیدیه در آن روز بسیار خوب بود و تبادل توپخانه‌های طرفین روی مواضع یکدیگر در امتداد چزابه به مرز ادامه داشت. هواپیماهای دشمن در ساعت ۱۰:۰۰، از بالای دبیه به طرف میشداغ برای بمباران اهداف خود در آسمان ظاهر شدند و پدافندها شروع به تیراندازی کردند. از دیدگاه دبیه دو گلوله روی مختصات (۶۶-۲۲) و (۶۵-۲۳) در خواست کردیم و در منطقه مورد نظر گلوله‌ها در ۱۰ کیلومتری مرز اصابت نمودند.

در تاریخ ۲۳/۱۰/۶۰ نیز تبادل آتش توپخانه ادامه داشت، همچنین جنگنده‌های دشمن در آسمان منطقه ظاهر شدند. در این روز دستور آگهی جابه‌جایی یک آتشبار ۱۷۵م خودکشی، جهت عملیات آتی به منطقه دزفول صادر شد.

در ساعت ۰۱:۰۰ روز ۲۴/۱۰/۶۰، مواضع خط مقدم تیپ ۳ زرهی لشکر ۹۲ زرهی از چزابه تا دبیه به شدت توسط توپخانه‌های دشمن گلوله‌باران شد که بلافاصله با شدت

فصل دهم: حوادث و اتفاقات منطقه عملیاتی بستان در دی ماه ۱۳۶۰ / ۳۴۳

هر چه بیشتر پاسخ آنان توسط توپخانه‌های موجود در منطقه داده شد. جنگ توپخانه تا ساعاتی از شب ادامه داشت تا اینکه از شدت آن رفته‌رفته کاسته شد. دشمن قصد ضربه زدن به نیروهای مستقر در این منطقه را داشت و منطقه چزابه برایش بسیار حیاتی بود و به هر ترتیب ممکن قصد تصرف آن را داشت و یگان‌های توپخانه در منطقه بستان همه شب درگیر بودند.

در روز ۶۰/۱۰/۲۵، سروان مهدی دامغانیان، ستوان دوم غفور عظیم‌زاده و ستوان سوم رحیم حسین‌نژاد جهت هماهنگی و آشنایی به منطقه جدید دیدبانی به منطقه مکره اعزام شدند و سروان غلامرضا علمی جهت هماهنگی‌های لازم به توپخانه لشکر ۱۶ زرهی عزیمت کرد. در این روز، فرمانده توپخانه لشکر به قرارگاه گردان آمدند و پس از بازدید از یگان‌های گردان و هماهنگی‌های لازم در خصوص امور جاری و عملیاتی با ۱۰ روز مرخصی عملیاتی من موافقت کردند.

سروان مهدی دامغانیان (سرتیپ ۲ بازنشسته) رئیس رکن یکم گردان ۳۸۸ توپخانه از حوادث روزهای جمعه بیست و پنجم الی سه شنبه بیست و نهم دی ماه در دفتر ثبت روزانه خود نوشته است:

روز جمعه ۶۰/۱۰/۲۵ به اتفاق ستوان غفور عظیم‌زاده رکن ۲، ستوان رحیم حسین‌نژاد افسر مخابرات، سروان داود صالح فرمانده آتشبار ارکان، استوار محمد طوسی درجه دار مخابرات و سرباز یزدانیان راننده خودرو جهت بازدید از دیدبانان گردان و رفع مشکلاتشان به طرف خطوط مقدم اعزام شدیم. دیدگاه و موضع دیدبانان نسبت به قبل که در چزابه در کنار نیروهای بسیج مستقر بودند، تغییر یافته بود و علت آن عدم اطلاع نیروهای بسیج از مأموریت دیدبانان بود. مأموریت گردان عمل کلی بود و وظیفه دیدبانان گردان نسبت به مأموریتشان با دیگر دیدبانان منطقه تفاوت داشت ولی نیروهای بسیج به این امر آگاهی نداشتند و مرتب تقاضای آتش می‌کردند و در صورت جواب ندادن به تقاضاهای آنان دیدبانان را متهم می‌کردند. خلاصه وضعیت برای آنان قابل تحمل نبود و به همین دلیل محل دیدگاه تعویض شده بود و در روستای دبیبه در گردان ۲۲۱ سوار زرهی مستقر شده بودند. گردان ۲۲۱ سوار زرهی جزء یگان‌های لشکر ۹۲ زرهی بود و در عملیات بستان با کد جابر ۲۴ شناخته

می شد که در آن عملیات سه نفر شهید و حدود ۲۰ نفر زخمی داده بود و نفرات آن گردان وسایل زیادی از دشمن را به غنیمت گرفته و جمع آوری کرده بودند. دیدگاه جدید دیدبانان نسبت به دیدگاه قدیم کمی آرام تر بود و در یک کیلومتری دیدگاه باتلاق قرار داشت که کانال های مهمی به وسیله ارتش عراق احداث شده بود تا منطقه باتلاقی نشده و آب های اضافی در باتلاق ریخته شود. در آن منطقه، یک شب نیروهای گشتی دشمن از کانال عبور کرده بودند و تا نزدیک دیدبان آمده بودند تا به نیروها ضربه وارد کنند که با نیروهای سپاه پاسداران درگیر شده و با به جا گذاشتن تعدادی خمپاره انداز و تعدادی تجهیزات دیگر متواری شده بودند. شب ها پیوسته در آن منطقه تبادل آتش وجود داشت و گشتی های طرفین با یکدیگر درگیر می شدند اما عمده نیروهای دشمن از چزابه تا سوبله گسترش داشتند. با دیدبانان و فرمانده گردان ۲۲۱ سوار زرهی هماهنگی های لازم را انجام دادیم. آن منطقه حدود ۱۴ ماه در اشغال دشمن بود و نیروهای دشمن در آن زمان با توجه به استقرار نیروهای خودی دیگر جرئت نداشتند به آنجا قدم بگذارند. احشام مردم در منطقه پراکنده و سرگردان بودند و دیدبانان می گفتند: حیوانات مورد اصابت ترکش گلوله های توپخانه دشمن قرار می گیرند و از بین می روند که گاهی اوقات رزمندگان اسلام برای جلوگیری از اسراف از گوشت آنان استفاده می کنند ولی از طریق جهاد اعلام شده بود که خوردن گوشت این احشام بدون مجوز حرام است و باید با مجوز در آشپزخانه ها پخت شوند. بعد از بازدید از دیدگاه به طرف سعیدیه حرکت کردیم اما یک درجه دار که آذر بایجانی بود، به ما گفت: به روستای سعیدیه با توجه به موانع موجود، نمی توان با خودرو رفت و می بایست پیاده مسیر را طی نماییم. می گفت: بعضی اوقات دشمن به روستای سعیدیه وارد شده و با واکنش نیروهای خودی متواری می شوند. با توضیحاتی که آن درجه دار به ما داد، اطلاعات خوبی را دریافت کردیم و با توجه به مشکلات موجود از رفتن به روستای سعیدیه منصرف شدیم. در اکثر نقاطی که دشمن مستقر شده بود، ساختمان ها را تخریب کرده بودند تا امکان عکس برداری هوایی نیروهای دشمن که در آن نقاط تجمع داشتند، نباشد. به یک نقطه آماد در نزدیکی بستان رفتیم. دشمن واقعاً سنگرهای خوبی درست کرده بود و از نظر نظامی در تمامی جهات امنیت را

مراعات و کلیه سنگرها دارای پوشش و اختفا و استتار بودند و در جاهای مهم نیز برای عبور و مرور وسایل پل نصب کرده بودند. نقطه آماد آب را آسفالت کرده بودند که ابتدا فکر کردم محل فرود بالگرد است و در نقطه دیگر دو اتاق بسیار خوب احداث شده بود که به نظر محل فرماندهان پشتیبانی بوده است. البته آنجا توسط رزمندگان اسلام در حین عملیات منهدم شده بود. بعد از مشاهده این مناظر و استحکامات پی به عظمت کار رزمندگان اسلام بردیم و در ساعت حدود ۱۴۰۰ به مواضع خود بازگشتیم.

روز ۶۰/۱۰/۲۶ از صبح ریزش باران شروع شده بود و هوای سردی را داشتیم که در کنار بخاری گرم می شدیم. در آن روز، مطلع شدیم ارتش عراق در منطقه شط نیسان جنایات بزرگی را مرتکب شده و دست به کشتار زنان زده و از شط نیسان نیز به خاطر محاصره نشدن توسط رزمندگان اسلام به سمت رودخانه کرخه کور عقب نشسته است. روز یکشنبه ۶۰/۱۰/۲۷، من به همراه معاون فرمانده گردان سروان غلامرضا علمی، ستوان حسین نژاد، گروهبان شهسواری و ستوان سلیمانیان دیدبان آتشبار یکم به اتفاق سرباز کریمی راننده خودرو به دیدگاه دبیه رفتیم. به علت بارندگی و نامساعد بودن جاده، بعد از یک ساعت به دیدگاه رسیدیم. گردان ۲۲۱ سوار زرهی لشکر ۹۲ زرهی با یک گروهان پیاده از لشکر ۱۶ زرهی تعویض شده بود. ستوان رزاقی و سرباز بیل کار که دیدبانان قدیم بودند با چای از ما پذیرایی کردند. بعد از بازدید کلی از شرایط منطقه و دیدار بانفراات گروهان پیاده لشکر ۱۶ زرهی و تعویض دیدبان گردان به قرارگاه گردان بازگشتیم. از شب گذشته، نیروهای تیپ ۳ زرهی لشکر ۹۲ زرهی در حال تخلیه منطقه بودند و به جای آنها یگان‌های تیپ ۲ زنجان در خط قرار می گرفتند که برای موفقیتشان دعا می کردیم زیرا منطقه بسیار خطرناکی را تحویل می گرفتند. در آن روز، هواپیماهای دشمن در آسمان منطقه ظاهر شدند و شهر سوسنگرد را بمباران کردند و در منطقه چزابه گلوله‌های فسفر سفید و سوختار توپخانه شلیک می شد که بیانگر ثبت تیرهای دشمن روی مواضع یگان‌های خودی بود.

روز سه شنبه ۶۰/۱۰/۲۹، هوا آفتابی و سکوتی مطلق در منطقه حاکم بود. جناب سرهنگ شهنام، رئیس رکن ۳ توپخانه لشکری نزد ما آمد و اظهار داشت: قرار است توپخانه لشکر ۹۲ زرهی به منطقه شوش رفته و مستقر شود. چند روزی بود که یگان‌های

تیپ ۳ زرهی لشکر ۹۲ زرهی به عقب تخلیه شده و در نزدیکی تپه‌های فولی آباد در حوالی شهر اهواز مستقر می‌شدند تا در احتیاط نزاچا قرار گیرند. بعید نبود جایگزین تیپ‌های لشکر ۲۱ حمزه در منطقه دزفول قرار نگیرند. در آن روز ستوان دوم وظیفه بهزاد شلویری به عنوان دیدبان به گردان ما اختصاص یافته بود و با حضورش در منطقه با توجه به آموزش و دوره طی کرده در مرکز توپخانه می‌توانست دیدبان خوبی برای گردان باشد.

فصل یازدهم

حوادث و اتفاقات منطقه عملیاتی بستان در بهمن ماه ۱۳۶۰

و عملیات پدافندی تنگ چرابه

حوادث و اتفاقات روز پنجشنبه هشتم بهمن ماه

در مواضع پدافندی منطقه تنگ چزابه قرار داشتیم و با تلاش بسیار از منطقه دفاع می‌کردیم و یگان‌ها هم به مرور جابه‌جا و در محل‌های خود مستقر می‌شدند. تیپ ۲ لشکر ۱۶ زرهی به تازگی در تنگ چزابه مستقر و مشغول تحکیم سنگرهای خود بود، ولی بارش باران در منطقه حرکات آنها را کند و برایشان مزاحمت ایجاد می‌کرد.

روز ۶۰/۱۱/۸، باران به شدت می‌بارید. در هوای بارانی ما می‌توانستیم به راحتی در مواضع قدم بزنیم زیرا از بمباران‌های هوایی خبری نبود و از گلوله‌های توپخانه هم واهمه‌ای نداشتیم. باران منطقه را کاملاً گل‌آلود و عبور و مرور را سخت کرده بود و اکثر سنگرها آسیب دیده بودند که می‌بایست ترمیم می‌شدند. سخت‌ترین شرایط را در اینگونه اوقات نیروهای پیاده در خط داشتند زیرا می‌بایست در خاکریزها دوام بیاورند. واقعاً زندگی در آن شرایط سخت بود، تردد خودروها در چنین شرایطی سخت و گاهی اوقات غیرممکن بود بویژه در خطوط مقدم و در مقابل دید دشمن. به هر جهت، می‌بایست جنگ را ادامه می‌دادیم و با هر سختی و مشقتی به پیروزی می‌اندیشیدیم. در این روز، فرمانده گردان از مرخصی برگشت، البته به همراه مادرش. فرمانده گردان مادرش را برای دیدار با رزمندگان گردان ۳۸۸ توپخانه و دیگر رزمندگان و بازدید از پیروزی‌های رزمندگان اسلام به منطقه آورده بود. ایشان به همراه مادرش به آتشبارهای گردان آمد و دیداری با همه نفرات داشت. یادم می‌آید که فرمانده گردان به مادرش می‌گفت: مادر اگر نظری داری به این رزمندگان بگو و دعایی هم داری به این عزیزان بکن. مادر فرمانده گردان که همانند مادرمان برایمان عزیز بود، مرتب ما را دعا می‌کرد و به همه سربازان آتشبار قول داد برای همه یک جفت جوراب به جبهه ارسال کند، ولی ما واقعاً نگران او بودیم. من به فرمانده گردان گفتم: جناب سرهنگ، اصلاً صلاح نیست ایشان در این شرایط بحرانی در جبهه باشند. ولی او در پاسخ گفت: به قدری مادرم اصرار کرد تا من او را به جبهه آوردم. او با چشمان اشک‌آلود برای موفقیت تمامی رزمندگان دعا می‌کرد.

سرهنگ آجوری فرمانده گردان از حوادث و اتفاقات روز جمعه نهم الی پنجشنبه پانزدهم بهمن ماه در دفتر روزانه خود نوشته است:

در این روز، جبهه بستان آرام بود، هوا آفتابی توأم با ابر ولی کمی سرد بود. به همراه سروان غلامرضا علمی از آتشبار ارکان و یکم بازدید کردم. ساعت ۱۴۰۰ کاروان هدایای اهدایی مردم، توسط حاج آقا اسحاقیان به موضع رسید. کسری چکمه‌ها و وسایل مورد

فصل یازدهم: حوادث و اتفاقات منطقه عملیاتی بستان در بهمن ماه ۱۳۶۰ و ... / ۳۴۹

نیاز نفرات را که صورت داده بودم، آورده بودند. ساعت ۱۵۰۰ همراه مادرم از خط مستحکم عراقی‌ها از کنار رودخانه کرخه تا ارتفاعات میشداغ بازدید کردیم. به راستی عراقی‌ها اصلاً فکر نمی‌کردند که این خطوط مستحکمی که ایجاد کرده بودند، سقوط کند ولی این خط مستحکم توسط رزمندگان اسلام در هم شکسته شده بود و عراقی‌ها در سنگرهایشان دفن شدند.

روز ۶۰/۱۱/۱۰، به همراه مادرم از ارتفاعات الله اکبر و خط پدافندی عراقی‌ها قبل از عملیات بستان و شهر بستان، روستاها و پل‌های سابله و رمیم و جاده مشرف به دیدگاه خط مقدم بازدید کردیم. ساعت ۱۱۰۰ از آتشبار دوم بازدید و در ساعت ۱۳۳۰ با مادرم خداحافظی کردم و او را به تهران فرستادم.

در ساعت ۰۷۳۰ روز ۶۰/۱۱/۱۱ به همراه فرماندهان و سرگروه‌بان‌های آتشبارهای گردان و تعدادی از افسران ستاد گردان به توپخانه لشکر ۱۶ زرهی رفتیم.

ساعت ۱۰۳۰ فرمانده نیروی زمینی، سرهنگ علی صیادشیرازی با سه نفر روحانی به آنجا آمدند و مطالبی را بیان و از تمامی نیروها تقدیر و تشکر کردند. در ساعت ۱۲۰۰ در مورد کارهای اداری و نیازمندی‌ها و مسائل عملیاتی گردان با فرمانده نیروی زمینی، جناب سرهنگ علی صیادشیرازی صحبت کردم و ایشان را در جریان مشکلات گردان قرار دادم. ساعت ۱۴۰۰ ناهار را با نفرات همراه خود از آتشبارها، در آتشبار سوم گردان در کنار فرمانده آتشبار و تعدادی از درجه‌داران آن یگان صرف کردیم و سپس به یگان‌های خودمان برگشتیم.

در تاریخ ۶۰/۱۱/۱۲ به همراه ستوان علی اکبر اصلانی، ستوان تهرانی و استوار داود محمودزاده برای انجام شناسایی مواضع جدید در منطقه دزفول، برای عملیات آتی به دزفول رفتیم. با جناب سرهنگ پرشاد، سرگرد امیر آفتابی رئیس رکن دوم و سروان ملک محمدی افسر عملیات رکن سوم گروه، دیداری داشتیم. همچنین با سرگرد راسخ احمدی فرمانده پشتیبانی گروه و سروان یوسفی جمعی پشتیبانی گروه ۳۳ توپخانه ملاقات و در خصوص کارهای اداری و مسائل عملیاتی هماهنگی‌هایی را انجام دادیم. شب را در قرارگاه گروه در دزفول گذرانیدیم. ساعت ۰۸۳۰ روز ۶۰/۱۱/۱۳ از دزفول جهت شناسایی منطقه جدید به تنگه رقابیه رفتیم و از خط مقدم تیپ ۵۵ هوابرد در گردنه میشداغ بازدید کردیم. در ساعت ۱۱۳۰، ۱۰۳۰ و ۱۳۳۰ در تنگ رقابیه توسط

هوایم‌های دشمن بمباران شدیم که خوشبختانه آسیبی ندیدیم. در مورد محل جدید آتشبار یکم واقع در نقشه چهیلا مختصات (۴۰-۲۰) شناسایی به عمل آمد. نهار را در گردان ۳۳۳ توپخانه به فرماندهی جناب سرهنگ سرپاسی صرف کردیم. در ساعت ۱۴۳۰ پس از خداحافظی با جناب سرهنگ پرشاد و جناب سروان ملک محمدی که از قرارگاه گروه ۳۳ توپخانه در دزفول جهت شناسایی ما را همراهی کرده بودند، به طرف بستان حرکت کردیم و در ساعت ۱۸۰۰ به مواضع گردان در بستان رسیدیم. در این روز در ساعت ۱۵۰۰، جاده سوسنگرد توسط توپخانه دشمن گلوله‌باران شد که خوشبختانه خساراتی نداشت. ضمناً شهر اهواز نیز مورد اصابت چندین گلوله توپ قرار گرفت. ساعت ۰۹۰۰ صبح تاریخ ۱۴ / ۱۱ / ۶۰ به همراه رئیس رکن ۲ و ۲ گردان و دیدبانان جدید به دیدگاه دیبه عازم شدیم. در مسیر با فرمانده گردان ۳۵۵ توپخانه ملاقات و هماهنگی‌های لازم را انجام دادم و در ساعت ۱۰۳۰ به دیدگاه رسیدیم. ستوان سلیمانان دیدبان آتشبار یکم و سربازان توانا و سرباز عظیمی را در دیدگاه ملاقات کردیم. سپس از خط مقدم گردان ۱۲۵ پیاده تیپ ۲ زنجان که گردان بسیار خوب و دارای توانمندی‌های بسیاری بود، بازدید کردم. منطقه آرام بود و عراقی‌ها در این خط با نیروهای ماقطع تماس کرده بودند ولی به علت باتلاقی بودن منطقه رفتن به جلو امکان پذیر نبود. برابر گزارش دیدبانان، بالگردهای دشمن به حریم هوایی منطقه می‌آیند و طبق اظهارات آنان در روز ۱۳ / ۱۱ / ۶۰ یک فروند از بالگردهای مهاجم دشمن در این منطقه توسط پدافند نیروهای خودی سرنگون شد. کلیه نفرات روستاهای مرزی بعد از شکست دشمن در این منطقه تخلیه شده و احشام آنان بی‌سرپرست در بیابان‌ها سرگردان بودند. تمام وسایل و آذوقه زمستانی دام‌ها در منطقه به جا مانده و یا آتش گرفته بود و وسایل مردم‌مرزنشین در اثر جنگ از بین رفته و آن‌چه را که قادر بوده‌اند، همراه خود برده بودند. اهالی منطقه، تمامی وسایل خود را نتوانسته بودند به عقب حمل نمایند. زنان و کودکان و مردان و پیران با پای برهنه در بیابان‌ها با احشام خود باید کیلومترها راه را طی می‌کردند. آنان می‌بایست مسافتی حداقل ۵۰ کیلومتر تا به عقب جبهه بروند و در آنجا در بیابانی که نه خانه‌ای، نه مسکنی دارند، همان‌طور در زیر آسمان در سرما زندگی کنند. آنها جز دام‌پروری عایدات دیگری نداشتند. زن‌ها

مسئول آوردن خارهای بیابان برای ایجاد گرما و پختن نان در صحرا بودند و متأسفانه اکثر آنان فاقد آذوقه بودند. کمک‌های مردمی گه گاهی به آنها می‌رسید ولی کافی نبود. در تاریخ ۶۰/۱۱/۱۵ از آمادگی آتشبار دوم بازدید کردم. نفرات آتشبار آمادگی کامل برای تغییر مکان به منطقه جدید را داشتند. روحیه همه هم عالی بود. در این روز هوا طوفانی بود و تبادل آتش در منطقه چزابه و نیشان همچنان ادامه داشت.

نقش یگان‌های توپخانه در عملیات پدافندی تنگ چزابه

ساعت ۱۱۰۰ روز ۱۶ / ۱۱ / ۶۰، فرمانده گردان به فرارگاه گروه ۳۳ توپخانه واقع در دزفول احضار و من نیز به همراه ایشان در ساعت ۱۴۰۰ عازم دزفول شدیم. زیرا قرار بود آتشبار یکم در عملیات منطقه دزفول یعنی عملیات فتح‌المبین به کار گرفته شود. به همین منظور، من با نفرات گروه شناسایی آتشبار مرتباً به شناسایی در منطقه تنگ رقابیه می‌رفتیم. ساعت ۱۸۰۰ به ستاد گروه ۳۳ توپخانه در دزفول رسیدیم. شب را به همراه فرمانده گردان در فرارگاه گروه ۳۳ توپخانه بودیم. ساعت ۰۸۰۰ فرمانده گردان به همراه جناب سرهنگ پرشاد از دزفول به هفت تپه برای شرکت در جلسه هماهنگی‌های اداری و عملیاتی رفتند. فرماندهان لشکرهای ۲۱ و ۷۷ پیاده مکانیزه و روسای رکن‌های مربوطه و تعدادی از فرماندهان گردان‌های رزمی نیز در آن جلسه حضور داشتند. جناب سرهنگ منظوری در مورد وسایل و تجدید سازمان یگان‌های ارتش برای عملیات، همگان را در آن جلسه توجیه کرده بود.

ساعت ۱۵۰۰ جلسه به پایان رسیده بود. بعد از ظهر، برای ادامه هماهنگی‌ها و شناسایی‌های بعدی، گروه ۳۳ توپخانه حضور داشتیم. ناگهان در ساعت ۲۱۰۰ وضعیت منطقه در جبهه‌های شوش، رقابیه، طراح و تنگ چزابه ناآرام شد. از طریق بی‌سیم مطلع شدیم که دیدبانان توپخانه مستقر در منطقه دزفول مرتباً تقاضای آتش می‌کنند و در دیگر جبهه‌ها نیز آتش تهیه شدیدی توسط دشمن در حال اجرا است. دشمن قصد فریب نیروهای ما در جبهه‌های دزفول و طراح و رقابیه را داشت ولی هدف اصلی اش تنگ چزابه بود که می‌خواست از آن طریق خط مقدم تیپ ۲ زرهی لشکر ۱۶ زرهی را در منطقه بستان در هم بشکند و مجدداً شهر بستان را تصرف کند. شدت عملیات و درگیری‌ها از ساعت ۲۱۳۰ در منطقه تنگ چزابه به اوج خود رسید. به وسیله بی‌سیم در ساعت ۰۲۰۰ بامداد روز ۶۰/۱۱/۱۸ از وضعیت یگان‌ها آگاهی یافتیم. ساعت ۰۴۰۰ فرماندهان گردان‌های ۳۷۲

کاتیوشا و گردان ۳۴۲ توپخانه ۱۳۰م گروه ۳۳ توپخانه از منطقه رقابیه آمادگی خود را برای کمک به یگان‌ها در تنگ چزابه اعلام کردند. عملیات همچنان در جریان بود. یک یگان زرهی عراق با کلیه تجهیزات و تانک‌هایشان، با یک تیپ دیگرشان که در خط، مسئولیت پدافند در مقابل تیپ ۲ زرهی زنجان در تنگ چزابه را بر عهده داشتند، به کمک یک تیپ دیگر به عنوان عبور از خط ارتفاع مشرف به ارتفاعات میشداغ، قصد شکافتن خط مقدم نیروهای خودی را داشتند تا از آن جناح به سمت منطقه بستان وارد شوند که با آتش شدید توپخانه‌های موجود در منطقه مواجه شدند. تانک‌های تیپ ۲ زرهی زنجان در خط، به شدت درگیر بودند و تیراندازی می‌کردند. نیروهای پیاده خودی نیز تک دشمن را سد و با تمام وجود و با ایثار و از خودگذشتگی دشمن را وادار به عقب‌نشینی می‌کردند. دشمن با تحمل تلفات قابل توجهی مجدداً به مواضع پدافندی خود بازگشت. آن شب، یکی از بدترین شب‌هایی بود که ما گذراندیم. زیرا از یگان اصلی خود دور افتاده بودیم. در ضمن نگران نفرات یگان خودمان نیز بودیم که با جناب سرهنگ آجوری از قرارگاه گروه در دزفول حرکت و از طریق جاده شوش - رقابیه - الله‌اکبر وارد منطقه بستان شدیم. همه توپخانه‌های مستقر در منطقه در حال تیراندازی بودند و صدای شلیک‌های پیاپی توپخانه‌های خودی، منطقه را فراگرفته بود و صدای غرش آنها به گوش می‌رسید. بعد از رسیدن به مواضع خودمان متوجه شدیم که شرایط منطقه بدین گونه بوده است: دشمن از ساعت ۲۲۳۰ مورخه ۶۰/۱۱/۱۷ با اجرای آتش انبوه توپخانه روی مواضع تیپ ۲ زرهی زنجان در تنگ چزابه یک تک هماهنگ شده را انجام و پس از فشار آوردن به یگان‌های مستقر در خط مقدم، موفق به رخنه در مواضع گردان ۱۲۵ پیاده مکانیزه در حوالی مختصات (۷۸ - ۲۵) و (۷۹ - ۲۱) شده بود. حمله دشمن با پایداری و رشادت نیروهای رزمنده ارتش در ساعت ۰۳۴۰ روز ۶۰/۱۱/۱۸ سد و رخنه ایجاد شده ترمیم می‌شود. من با حضور خود در آتشبار آرامش گرفته و اقدامات لازم را به عمل آوردم. نفرات آتشبار عملکرد بسیار خوبی را تا آن لحظه داشتند و به شدت با دشمن درگیر بودند و درگیری‌ها کماکان ادامه داشت.

از ساعت ۰۳۰۰ مورخه ۶۰/۱۱/۱۹، منطقه تنگ چزابه مجدداً ناآرام شد. توپخانه‌های طرفین مواضع یکدیگر را به شدت زیر آتش گرفته بودند و لحظه‌ای آتش آنها قطع نمی‌شد. نیروهای در خط طرفین سعی می‌کردند در خطوط یکدیگر شکاف ایجاد کنند. شب عجیبی بود. صدای شلیک توپ‌ها و مشاهده برق دهانه آنها جلوه‌ای زیبا در عین حال وحشتناک به

منطقه داده بود که هیچ گاه فراموش نخواهم کرد. آتش توپخانه‌های خودی به طور مداوم روی یگان‌های دشمن اجرا می‌شد. البته حجم آتش دشمن نیز روی یگان‌های ما بسیار زیاد بود و تأثیر زیادی در عملکرد نیروهای خودی داشت. تمامی سعی و تلاش توپخانه‌های خودی این بود که با شلیک‌های مداوم و زیر آتش قرار دادن توپخانه‌های دشمن، از قدرت آتش توپخانه آنان کاسته و همچنین از نزدیک شدن یگان‌های مانوری دشمن به خطوط مقدم جلوگیری کنند. در سمت راست موضع آتشبار ما، دو آتشبار ۱۳۰م گردان ۳۴۳ توپخانه و در جلوی آتشبار ما دو قبضه موشک انداز کاتیوشا از گردان ۳۷۲ گروه ۳۳ توپخانه استقرار داشتند که آتش پر حجمی را روی دشمن می‌ریختند. کمی جلوتر از یگان کاتیوشا، یک گردان توپخانه ۱۰۵م مستقر و مرتباً روی دشمن اجرای آتش می‌کردند. در پشت مواضعمان هم آتشبار دوم گردان ۳۸۸ توپخانه استقرار داشت که آنها نیز مداوم اجرای آتش می‌کردند. البته توپخانه‌های کمک مستقیم ۱۵۵م خودکشی در منطقه بستان و دیگر توپخانه‌ها نیز از ارتفاعات رقابیه مانند گردان ۳۴۲ توپخانه ۱۳۰م گروه ۳۳ توپخانه، روی تنگ چزابه آتش داشتند که پیشروی را برای نیروهای دشمن بسیار سخت می‌کرد. همه آن آتشبارهای توپخانه بدون وقفه تیراندازی و حجم آتش بسیار سنگینی را روی دشمن اجرا می‌کردند و هر گونه حرکت دشمن را با شدت تمام پاسخ می‌دادند. غرش شلیک توپ‌ها، منطقه را فرا گرفته بود و ما شاهد و ناظر شلیک آن همه یگان توپخانه در منطقه بودیم. بوی باروت ناشی از شلیک‌های پیاپی و دود ناشی از انفجارات و انهدام تجهیزات طرفین جنگ کاملاً به مشام می‌رسید. واقعاً شرایطی را می‌گذرانیدیم و شاهد بودیم که توصیف کردنش مشکل است. نیروهای دشمن ۴۸ ساعت بود که تلاش می‌کردند تا خطوط مقدم نیروهای ما را تصرف کنند اما زیر آتش مرگبار یگان‌های توپخانه نیروی زمینی ارتش جمهوری اسلامی ایران گرفتار شده بودند و هر لحظه که می‌گذشت تلفاتشان زیادتر می‌شد. شدت آتش توپخانه‌های خودی به قدری بود که اجازه هیچ‌گونه حرکتی را به دشمن نمی‌داد. اما جنگ بود و دشمن هم قصد عبور از آن سد عظیم آتش را داشت، لذا برای دستیابی به اهدافش تلاش بسیاری می‌کرد. ما دیگر افرادی آبدیده شده بودیم، زیرا در میدان‌های آموزش عملی در جنگ به اندازه کافی عرق و خون ریخته و تجربه کسب کرده بودیم، سعی می‌کردیم تا بفهمیم علت سقوط چه بوده و با ناکامی‌هایمان درست و منطقی برخورد می‌کردیم. ما با شکست در یک منطقه به انتها نمی‌رسیدیم، زمانی به انتها می‌رسیدیم که تسلیم می‌شدیم. شکست یک واقعه است،

شکست نخوردن هم موفقیت نیست، موفقیت حقیقی یعنی بعد از هر شکست دوباره برخاستن و اگر بعد از هر شکست و ناکامی، باز هم احساس شجاعت کردیم، آن گاه باید مطمئن باشیم که پیروزی از آن ما خواهد بود. ما در آن زمان می‌بایست عظمت کشورمان و مردمان را به اثبات می‌رساندیم که این کار را رزمندگان ارتش اسلام به نحو شایسته‌ای انجام دادند. من در آن زمان به نفرات یگانم مباحثات می‌کردم و برای همیشه اینچنین خواهم بود. عملیات پدافند از تنگ چزابه هم امتحان دیگری بود که ما می‌بایست از آن پیروز و سر بلند بیرون می‌آمدیم، که خوشبختانه موفق شدیم.

سرهنگ آجوری فرمانده گردان ۳۸۸ توپخانه ۱۷۵م از حوادث و اتفاقات روز دوشنبه نوزدهم و سه شنبه بیستم بهمن ماه در دفتر ثبت روزانه خود نوشته است:

ساعت ۰۶۳۰ به موضع آتشبار یکم رفتم، ستوان یکم علی اکبر اصلانی و درجه‌داران و سربازان آتشبار را ملاقات کردم. روحیه نفرات آتشبار عالی بود. تمام گلوله‌هایشان طبق اظهار دیدبانان و یگان‌های مانوری با دقت زیاد شلیک می‌شد و روی هدف‌های مورد نظر اصابت می‌کرد، بسیار مؤثر تیراندازی می‌کردند و لحظه‌ای آرام و قرار نداشتند و همه نفرات آتشبار به نحو چشمگیری تلاش می‌کردند که من روحیه جنگی آنان را ستودم. آنان از پیروزی‌هایشان در ماه‌های اخیر با تمامی وجود مراقبت و محافظت و با چنگ و دندان از خاک کشورشان حراست می‌کردند و دیگر به هیچ عنوان اجازه نمی‌دادند دشمن وجبی جلوتر بیاید. ساعت ۰۸۳۰ به گردان ۳۵۵ توپخانه ۱۵۵م خودکشی کمک مستقیم تیپ ۲ زرهی زنجان رفتم و آنان را مشغول تیراندازی دیدم. گردان ۳۴۳ توپخانه ۱۳۰م نیز به شدت اجرای آتش می‌کرد. آتشبار گردان ۳۷۲ کاتیوشای گروه ۳۳ توپخانه نیز در حوالی پل بستان هدف‌هایش را با شلیک‌های پیاپی خود زیر آتش شدید قرار داده بود و یکی بعد از دیگری آنها را منهدم می‌کرد. گردان مختلط ۱۵۵م خودکشی و ۱۳۰م کشتی نیز در ضلع جنوب رودخانه کرخه در مجاورت روستای فنیخی هدف‌هایش را زیر آتش داشت. یگان‌های تانک و پیاده نیز با کلیه سلاح‌های سبک و سنگین تیراندازی می‌کردند. منطقه را دود و بوی باروت فرا گرفته بود، و صدای انفجار لحظه‌ای در قطع نمی‌شد. شدت عملیات رفته‌رفته از ساعت ۱۲۰۰ کم و ساعت ۱۴۰۰ از شدت درگیری‌ها کاسته شد. تا ساعت ۱۷۰۰، منطقه تقریباً آرام و توپخانه‌ها به صورت تک‌تک به اجرای مأموریت می‌پرداختند. در آن

روز، فرمانده تیپ ۳ زرهی لشکر ۹۲ زرهی جناب سرهنگ بهرامی با توجه به نگرانی که داشت، در قرارگاه گردان ۳۸۸ توپخانه حضور یافت و در مورد روند کلی عملیات صحبت و اظهار نظرهایی انجام داد. تا ساعت ۲۲۰۰ منطقه آرام بود و سکوت همه جا را فرا گرفته بود. از ساعت ۲۳۰۰ سکوت مجدداً درهم شکسته شد و طرفین مواضع یکدیگر را در عمق زیر آتش گرفتند. یگان‌های کمکی از تیپ ۳ زرهی لشکر ۹۲ زرهی که به منطقه آشنایی کامل داشتند، به تیپ ۲ زنجان در تنگ چزابه ملحق شدند. یگان‌های نیروهای خودی و دشمن در خطوط مقدم با تمامی سلاح‌های موجودشان، سلاح‌های سبک، متوسط و سنگین و کلیه ادوات ضد تانک و خمپاره انداز مواضع یکدیگر را تا ساعت ۰۸۰۰ زیر آتش داشتند. توپخانه‌های خودی جانانه و قهرمانانه و بسیار دقیق هدف‌های خود را زیر آتش داشتند و پشتیبانان بسیار خوبی برای هم‌زمانشان در خطوط مقدم بودند. غرش توپ‌های موجود در منطقه واقعاً قوت قلب نیروهای در خط بود و نیروهای در خط ایست و عظمت و دقت یگان‌های توپخانه را شاهد و ناظر بودند و از عملیات توپخانه‌های خودی لذت می‌بردند و زیبایی جنگ و نقش توپخانه را از نزدیک به خوبی مشاهده می‌کردند.

ساعت ۰۹۰۰ روز ۲۰ / ۱۱ / ۶۰، به همراه سروان حسین خواجوی به آتشبار یکم گردان رفتیم و موارد ایمنی را به ستوان یکم اصلانی و بقیه نفرات تذکر داده و به آنان روحیه دادیم، هرچند از نظر روحی در حد ممتاز بودند. از آنجا به گردان ۳۴۳ توپخانه ۱۳۰م رفتیم و با فرماندهان آنها ملاقات کردیم. وضع روحی آنان نیز عالی بود. از گردان ۳۴۳ توپخانه عازم دیدگاه شدیم. به علت سنگینی آتش توپخانه دشمن، چندین ساعت در بین راه زمین گیر شده و از سنگرهای موجود استفاده کردیم. در حال حرکت به وسیله بی‌سیم تقاضای آتش کردیم و هدف‌های نقشه‌ای و همچنین اهدافی را در عمق که آشنایی کامل به آنها داشتیم، مورد اصابت قرار دادیم. در خط مقدم، بر اثر اصابت گلوله‌های طرفین خطی به طول تقریبی شش کیلومتر که از شمال به جنوب کشیده شده بود را آتش و دود فرا گرفته بود. در نزدیکی دیدگاه، به علت سنگینی آتش و اجرای آتش روی خودروی مان مجبور شدیم مجدداً با سروان خواجوی، ستوان رزاقی و سرباز شیبانی در پشت یک خاکریز حدود یک ساعت زمین گیر شویم.

ستوان چراغانی که به وسیله دو دستگاه نفربر از جلوی ما عبور می کرد، زیر آتش شدید توپخانه دشمن قرار گرفت که خیلی نگرانش شدیم. بالاخره در ساعت ۱۲۰۰ به دیدگاه رسیدیم. ستوان شلویری، سرباز علی توانا و سرباز عظیمی در دیدگاه مستقر بودند. خط جلویی دیدگاه زیر آتش شدید توپخانه و خمپاره اندازهای دشمن بود، صدای انفجارها اجازه شنیدن صحبت های دیدبانان را نمی داد. پس از بازدید از منطقه و توجه به خط مقدم که شکاف کوچکی توسط دشمن در تپه های نبعه در تاریخ های ۱۷ و ۱۸ ایجاد شده بود، مجدداً توسط رزمندگان دلیر تیپ ۲ زرهی زنجان پوشش داده شده بود. من شاهد بودم که توپخانه کاتیوشای گردان ۳۷۲ گروه ۳۳ توپخانه به فرماندهی ستوان یکم عیسی چهارگامه و ستوان دوم محمد رهبری لایق مرتباً با شلیک های ۴۰ تایی موشک های خود بر سر دشمن، عرصه را بر آنها در تنگ چزابه تنگ کرده و تلفاتی را به آنان وارد می کردند و باعث سد پیشروی دشمن می شدند. تیپ ۳ زرهی لشکر ۹۲ زرهی نیز که پس از عملیات بستان در احتیاط نیروی زمینی قرار گرفته بود، در این روز برای کمک به نیروهای تیپ ۲ زرهی زنجان مجدداً وارد کارزار شده بود. من تا ساعت ۱۴۰۰ که در دیدگاه گردان نزد دیدبانان بودم، جنگ به شدت ادامه داشت و هواپیماهای دشمن در این روز ۲۶ بار مواضع یگان ها در منطقه چزابه و بستان را بمباران کردند که تا آن زمان، چنین جنگی در مدت ۱۷ ماه گذشته بی سابقه بود و از شدت آن پس از چهار روز کاسته نشده بود. طرفین، به سرعت نفرات و تجهیزات از دست داده را جبران و وارد خطوط مقدم می کردند. جنگ تا ساعت ۲۰۰۰ آن روز همچنان به شدت ادامه داشت و در ساعت ۲۳۴۰ به اوج خود رسید. سربازان، درجه داران و افسران جان برکف ارتش جمهوری اسلامی ایران در خط مقدم و توپخانه های موجود در منطقه، مدت پنج شب و روز بی وقفه و بدون استراحت با دشمن در ستیز و نبردی شدید بودند.

یادم می آید که در آن عملیات بزرگ، نفرات آتشبار یکم و دوم گردان ۳۸۸ توپخانه ۱۷۵م خودکشی و دیگر توپخانه های مستقر در منطقه که ما شاهد تیراندازی های آنها بودیم، خواب را بر چشم هایشان حرام کرده بودند و شرایط به گونه ای بود که کسی نمی توانست با آرامش چیزی بخورد، همگی به فکر هم زمانشان در خطوط مقدم بودند. سربازانم را می دیدم که در

حین تیراندازی لقمه نانی را می‌خوردند تا جان دوباره‌ای بگیرند و اکثر نفرات آتشبار نگران بودند و با صورت‌های سوخته و بعضاً سالک زده که نشان لیاقت و مدال جنگی‌شان بود و طبیعت خداوند بر چهره‌هایشان نقش کرده بود، می‌جنگیدند و گاهی هم با حالتی بغض کرده مأموریتشان را انجام می‌دادند. ما هم مانند یگان‌های در خط بودیم و مرتباً در مواضع مان گلوله‌های توپخانه و انواع بمب و راکت اصابت می‌کرد. ما از جنگ و خونریزی و طولانی شدن آن بیزار بودیم ولی چون این جنگ خانمان سوز از سوی صدام و حامیانش بر ما تحمیل شده بود، جنگ به گونه‌ای برای ما شیرین و عزیز بود و تا بیرون راندن دشمن متجاوز از خاک کشورمان مردانه می‌جنگیدیم حتی اگر سالیان درازی هم جنگ طول می‌کشید، ما همچنان استوار ایستاده بودیم.

روزها بمباران‌های هوایی جنگنده‌های دشمن بی‌وقفه صورت می‌گرفت و لحظه‌ای قطع نمی‌شد، اما جوانان این مرز و بوم با آن شرایط سخت زیر انواع گلوله‌های توپخانه و بمب‌ها، هم‌رزمانشان را با آتش شدید توپخانه حمایت می‌کردند. واقعاً آنها همانند ستارگانی بودند که در روی زمین می‌درخشیدند و از نور آنها همه استفاده می‌کردند. شاید چنین ستارگانی هرگز در آسمان‌ها یافت نمی‌شد! در تاریکی شب ستارگان را می‌توان دید. ولی در آن ظلمات، قهرمانان همیشه تاریخ این کشور به عنوان رزمنده که گمنام هم بودند و هستند، می‌درخشیدند و بخشی از تاریخ پرشکوه این کشور را رقم می‌زدند.

حوادث روز چهارشنبه بیست و یکم الی جمعه بیست و سوم بهمن ماه

ساعت ۰۱۰۰ نیمه شب ۲۱ / ۱۱ / ۶۰، نیروهای کمکی از جاده نزدیک مواضع آتشبار ما، شامل تانک و نفربر به سرعت در تاریکی شب برای کمک به خطوط مقدم در حال جابه‌جایی بودند. توپخانه‌های موجود در منطقه نیز بی‌وقفه در حال تیراندازی بودند و مانع حرکات دشمن می‌شدند و تلفات سنگینی را به آنها وارد می‌کردند. آتش‌های ضد آتشبار توپخانه‌های خودی روی یگان‌های توپخانه دشمن به شدت اجرا می‌شد. تنگ چزابه تبدیل به قتلگاه تانک‌ها، نفربرها و نفرات دشمن شده بود. این شدیدترین جنگ منظم تا آن زمان بین دو ارتش بود. از نیروهای بسیج و سپاه در آن عملیات استفاده نشده بود و خبری نبود، زیرا آنها را پس از تثبیت مواضع بعد از عملیات طریق‌القدس از خط مقدم تخلیه کرده بودند تا در جای دیگری مورد استفاده قرار دهند. عملیات پدافندی تنگ چزابه، عملیات خیلی مهم و سرنوشت‌ساز بود و اگر عراقی‌ها از تنگه عبور می‌کردند، وضعیت منطقه بسیار بغرنج می‌شد. تیپ ۳ زرهی لشکر ۹۲

زرهی در نزدیکی‌های اهواز در احتیاط قرار داشت و حدود ۹۰ کیلومتر با تنگ چزابه فاصله داشت. تیپ ۲ زرهی دزفول نیز در شرق ارتفاعات الله‌اکبر حوالی روستای سگور در احتیاط قرار گرفته بود تا تجدید سازمان و خود را بازسازی کند. این وضعیت نگران کننده در منطقه بستان و تنگ چزابه رزمندگان را نگران کرده بود و به گونه‌ای تلاش می‌کردند که فقط خداوند می‌تواند اجر آنان را بدهد. به یقین، آیندگان این مرز و بوم به تاریخ سازان تنگ چزابه برای همیشه افتخار خواهند کرد و نام تنگ چزابه و دلوری‌های مردان بزرگ و قهرمان به عنوان رزمندگان اسلام برای همیشه ایران باقی خواهند ماند. مردان گمنامی که شاید هیچ وقت اسمی از آنها در تاریخ برده نشود ولی زمین چزابه برای ابد به رشادت‌های آنان گواهی خواهد داد. مردانی که به حوادث آن روزگار تاختند و با آغوش باز مرگ را پذیرا شدند و به مرگ لبخند زدند تا فرزندانشان در این مرز و بوم برای همیشه سرافراز باقی بمانند. نمی‌دانم کسانی که به عنوان مسئول در آینده، راه شهدا، جانبازان و ایثارگران را که با آن همه و فداکاری و شجاعت از جان خود گذشتند، اگر بی‌توجهی یا بی‌مهری می‌کنند، چگونه می‌توانند در برابر خداوند و تاریخ. کشور پاسخگو باشند؟

در ادامه جنگ در این روز، هواپیماهای دشمن حدود ۴۰ بار مواضع یگان‌ها در منطقه کوچک بستان را بمباران کردند که واقعاً وحشتناک بود. مرکز آتشبار یکم و تعمیرگاه رده ۲ گردان ۳۸۸ توپخانه به شدت بمباران شد که در این بمباران‌ها خوشبختانه به نفرات آسیبی نرسید و فقط به دو دستگاه خودروی گردان خسارت جدی وارد شد. ما تمامی اقدامات لازم را برای جلوگیری از اثرات بمباران‌ها انجام داده بودیم ولی واقعیت این است که خداوند ما را در برابر آن همه بمباران محافظت می‌نمود که شبیه به معجزه بود. در مرکز آتشبار یکم و اطراف توپ‌ها و دیگر سنگرها اجساد عراقی‌ها را که در عملیات بستان به هلاکت رسیده بودند، دفن کرده بودیم. تعداد آنان در قسمت‌های مختلف آتشبار به ۵۰ تا ۸۰ نفر می‌رسید که بر اثر بمباران‌های دشمن، بمب‌های رها شده به گورهای دسته جمعی اصابت می‌کرد و اجساد کشته شدگان دشمن مجدداً در آتش بمب‌های خودشان سوخته و تکه پاره می‌شدند.^۱

ما هم برای حفظ سلامت خودمان مجدداً آنها را به صورت اضطراری به خاک می‌سپردیم. در آن روز، حوالی ظهر بر اثر شدت بمباران‌ها و گلوله‌های توپخانه دشمن، در مرکز آتشبار یکم

۱. من در سال ۷۹ در سالروز آزادسازی شهر بستان محدوده محل دفن آنان را به مسئولان در منطقه بستان نشان دادم تا به کشور عراق تحویل دهند.

یک گوساله که متعلق به مردم منطقه بود، با صدای انفجارات بمب‌ها سرگردان و حیران به این سو و آن سو می‌دوید که بالأخره مورد اصابت ترکش بمب‌ها قرار گرفت. حیوان بین توپ‌های آتشبار و مرکز آتشبار به زمین خورد و دست و پا می‌زد و در خون خود می‌غلتید. گوساله توسط استوار هدایت ا... خزایی ذبح شد. وقتی وضعیت آن حیوان را دیدم، به شدت متأثر شدم که استوار خزایی به من گفت: جناب سروان ناراحت نشو، شاید این قربانی الهی بوده تا به نفرات آتشبار با این همه بمباران، صدمه‌ای وارد نشود.

ساعت ۰۱۰۰ نیمه شب ۲۲ / ۱۱ / ۶۰، جبهه بستان و جزابه مجدداً ناآرام شد. توپخانه‌های طرفین سکوت منطقه را در هم شکستند و خطوط مقدم طرفین زیر آتش‌های سلاح‌های مرگبار قرار گرفت. وضعیت جبهه نیسان تا زین‌العابدین و دغاغله در قسمت جنوب مواضع ما (جنوب رودخانه کرخه) نیز ناآرام شد و درگیری‌ها به منطقه طراح کشیده شد. عملیات در طول شب و تا ساعت ۰۷۰۰ ادامه داشت.

دشمن در منطقه نیسان، با وارد عمل کردن یک تیپ زرهی اقدام به تک کرد که پیشروی آنها توسط رزمندگان اسلام در منطقه زین‌العابدین و دغاغله سد و تلفاتی به دشمن وارد شد، و ۲ نفر هم به اسارت نیروهای خودی درآمدند. دشمن از شمال و جنوب رودخانه کرخه فشار می‌آورد تا به هر نحوی که شده به منطقه بستان دست یابد. در این روز منطقه جزابه، بستان و جنوب رودخانه کرخه ۴۶ بار توسط هواپیماهای دشمن بمباران و تلفاتی به نیروهای خودی وارد شد. ما در آن زمان با مشاهده حوادث اسفناک و مرگباری که رخ می‌داد، می‌دیدیم که همه زیبایی‌های اطرافمان فرو می‌ریزند و از بین می‌روند. حقیقتاً دلم می‌گرفت ولی زندگی زنجیره‌ای از اتفاقات است که جنگ هم یکی از آنهاست که تعداد زیادی را به کام‌مرگ و نیستی می‌کشاند و عده‌ای هم سود می‌برند. اما مثل روز برای ما روشن بود که اگر توفان جنگ روزی فروکش کند و جنگ خاتمه یابد، ما نظامیان به واسطه حضور در جبهه‌ها و دوری از جامعه و خانواده‌هایمان بیش‌ترین لطمه را از نظر اقتصادی و تربیت فرزند، و روحی و روانی و... خواهیم خورد. میراث ما از آن همه فداکاری و رشادت و ایثارگری‌ها و محرومیت‌ها بعد از جنگ چه خواهد بود؟ گاهی اوقات اینگونه افکار رنج‌آور بود ولی همیشه به عنایات و لطف پروردگاران امید داشتیم و قبل از اینکه در آن شرایط به زیر زمین منتقلمان، کنند می‌بایست از زندگی روی زمین لذت می‌بردیم و از تلاش باز نمی‌ایستادیم تا سرانجام در جنگ موفق شویم. در این روز تعداد ۵۲ نفر سرباز جدید به

گردان واگذار شد که به علت شدت بمباران‌های هوایی دشمن همگی آنان هراسان بودند. البته آنها حق داشتند زیرا اولین بار در زندگی‌شان بود که شاهد چنین صحنه‌های وحشتناکی بودند. پس از توجیه توسط فرمانده گردان و رئیس رکن یکم گردان، جناب سروان مهدی دامغانیان به آتشبارهای گردان اختصاص یافتند. وقتی سرباز جدیدی به آتشبار اختصاص می‌یافت، من به عنوان فرمانده آتشبار به تازه واردها مسئولیتی واگذار نمی‌کردم و سعی می‌کردم با ارائه آموزش‌های ضروری توسط درجه‌داران آتشبار سطح آموزش‌های تخصصی آنان را که در منطقه عملیاتی الزامی بود، ارتقا دهم. آنها می‌بایست به شرایط آب و هوایی منطقه و دیگر مسائل نیز آشنایی پیدا می‌کردند. آنها چنان باید با نفس خود می‌جنگیدند که دیگر به وجود خود چشمداشتی نداشته و چنان وجودشان تغییر می‌یافت تا تبدیل به فرد دیگری می‌شدند، در آن صورت ادامه زندگی برایشان در آن شرایط میسر می‌شد. آنها در صورت پیروزی در این نبرد می‌توانستند به نبرد با دشمن ادامه دهند و در غیر این صورت، مشکلات هر روز آنها را احاطه می‌کرد و روزگار سختی را می‌گذراندند. تازه واردها با مشاهده صحنه‌های تکان دهنده و تیراندازی‌ها و... به مرور تبدیل به مردانی بزرگ می‌شدند. من می‌بایست به عنوان فرمانده این فرصت را به آنان می‌دادم تا خودشان را دریابند و لحظه به لحظه افکارشان را با شرایط جنگ منطبق نمایند. مورد دیگر این بود که آغوش یگان تازه واردها باز بود و با آنها بسیار مهربانی می‌کردیم تا از خدمت در منطقه دل زده و متنفر نشوند. خوشبختانه آنها خیلی زود به واسطه شرایط خوب حاکم بر خوب آتشبار با سربازان قدیمی دوست می‌شدند و دوستی آنها روزبه‌روز عمیق‌تر می‌شد تا جایی که جان خود را برای یکدیگر فدا می‌کردند. این روحیه رفاقت را شاید در هیچ سازمانی نمی‌توان یافت. رفاقت تا مرز فدا شدن برای یکدیگر. از سنگرهای سربازان و دیگر نفراتم بوی رفاقت، صمیمیت و فداکاری به مشام می‌رسید. در آتشبار، خصوصاً در حین اجرای مأموریت، در نگهبانی‌ها، هنگام غذا خوردن و... رفاقت‌های عمیق را می‌دیدم و از حس رفاقت و فداکاری آنها به عنوان فرمانده آتشبار لذت می‌بردم و به هیچ عنوان حاضر نبودم آن جمع را با دنیایی عوض نمایم.

روز ۲۳ / ۱۱ / ۶۰ به علت ابری بودن آسمان، هواپیماهای دشمن در منطقه ظاهر نشدند. شب گذشته، وضعیت جبهه چزابه و بستان که از هفدهم بهمن ماه ناآرام شده بود، کمی از شدت تیراندازی‌ها کاسته شد و منطقه آرام بود. شب گذشته، نفرات بعد از شش شبانه‌روز

درگیری و جنگ شدید فرصتی کردند تا ساعاتی بخوابند. نزدیکی‌های صبح بود که درگیری‌ها مجدداً شروع شد. با شروع درگیری‌ها توپ آماده آتشبار مشغول تیراندازی شد که به مرور تمامی نفرات آتشبار درگیر شدند. توپخانه‌های موجود در منطقه نیز با هوشیاری بسیار زیاد وارد عمل شدند که نشان از آمادگی رزمی بالای آنها داشت. با وارد عمل شدن یگان‌های توپخانه‌های خودی، از جابه‌جایی و حرکات دشمن در تنگ چزابه جلوگیری به عمل آمد. در منطقه نیسان؛ در جنوب رودخانه کرخه نیز به دشمن هجوم برده شد و در قسمت زین‌العابدین و دغاغله دشمن زمین‌گیر شد. در منطقه طراح هم که دشمن قصد نفوذ در مواضع نیروهای خودی را داشت، توسط گروه‌های گشتی نیروهای خودی، حرکاتشان عقیم‌مانده و آتش‌تهیه آنان خنثی شد.

تلفات دشمن از شروع درگیری‌ها در منطقه چزابه تا تاریخ ۶۰/۱۱/۲۲ بر اساس گزارش‌های دریافتی، حدود ۱۵۰۰ نفر و خسارت آنها تعداد زیادی تانک و نفربر و کامیون مهمات بوده است. برابر اطلاعات به دست آمده از اسرای عراقی در عملیات پدافندی تنگ چزابه که در تاریخ ۶۰/۱۱/۱۹ در تنگ چزابه به اسارت نیروهای خودی درآمد بودند، ساعت آغاز حمله در منطقه شیب ۱۸۲۰ روز ۶۰/۱۱/۱۷ بوده است. نیروهای مهاجم شامل تیپ ۱۸ کماندو و تیپ ۱۰۸ پیاده هر کدام سه گردان و گردان تانک خالد نیز جزء نیروهای احتیاط بوده که احتمالاً عبور از خط می‌کرده است. تیپ ۳۰ زرهی شامل گردان‌های شرجیل، طارق، المثنی، گردان ۶ پیاده که احتمالاً مکانیزه بوده، نیز در عملیات شرکت داشتند. مأموریت تیپ‌های ۱۸ و ۱۰۸ اشغال سه خاکریز و سنگرهای نیروهای ایرانی در پشت تپه‌های رملی و تپه‌های مشرف به تنگ چزابه بوده است. حمله، بدون آتش‌تهیه آغاز و زمانی که به پشت خاکریز نیروهای ایرانی می‌رسند، حمله آنها کشف می‌شود که در این لحظه توپخانه طرفین، آتش می‌کنند. حمله پس از هفت کیلومتر پیشروی کشف و وضعیت مشخص می‌شود. در نتیجه تیپ‌های ۱۸ و ۱۰۸ با دادن تلفات مجبور به عقب‌نشینی می‌شوند که تعدادی از نفرات ارتش عراق توسط توپخانه‌های خودشان کشته و مجروح می‌شوند. صورت بندی دشمن در حمله به تنگ چزابه:

تیپ ۱۰۸ پیاده، تیپ ۱۸، تیپ ۳۰ زرهی تقویت شده با گردان خالد، گردان‌های توپخانه سنگین، گردان ۱۵۲ توپخانه و تیپ ۳۱ نیروی مخصوص.

اطلاعات متفرقه: صدام در ساعت ۱۳۳۰ روز ۱۷ / ۱۱ / ۶۰ در جبهه شیب حاضر و برای سربازان سخنرانی کرد و گفت: باید شهر بستان را اشغال کنید، افسران باید در جلو حرکت نمایند و هرکس فرار کند اعدام خواهد شد. سپهبد شنشل نیز صدام را همراهی می کرده است. قرار بود پس از به نتیجه رسیدن حمله در تنگ چزابه، یک لشکر زرهی به اضافه تیپ ۳۱ نیروی مخصوص عملیات را تکمیل کنند. یکی از اسرا گفته بود که تیپ ۱۰ به سمت هورالعظیم حرکت کرده و قرار بود از داخل هور به بستان حمله کند. منطقه زوره در مختصات (۲۱-۶۹) و این جزیره در غرب هورالعظیم قرار دارد و دارای جاده است.

حوادث روز یکشنبه بیست و پنجم الی پنجشنبه بیست و نهم بهمن ماه

روز ۲۵ / ۱۱ / ۶۰، هوا نیمه ابری بود. از نیمه های شب، توپخانه طرفین مواضع یکدیگر را به طور متناوب در جبهه بستان، چزابه، نیسان، کرخه کور و طراح زیر آتش داشتند. درگیری ها همچنان با شروع روشنایی نیز ادامه داشت. در تپه های نبعه، دشمن با استفاده از یک گردان زرهی که همراه با یگان های تکاور همراهی می شدند، قصد نفوذ در مواضع نیروهای خودی در خطوط مقدم را داشتند که پس از چند ساعت درگیری و جنگ تن به تن با دادن تلفات به عقب نشست و کشته ها و مجروحین دشمن ما بین خطوط مقدم طرفین به جا مانده بود که می بایست با استفاده از تاریکی شب مجروحین و کشته شدگان خود را تخلیه می نمودند.

برابر اطلاع واصله، شهدای درگیری های روز ۲۳ / ۱۱ / ۶۰، ۴۳ نفر از نیروی زمینی گزارش شده بود. در این روز به من ابلاغ شد؛ در منطقه شهر بستان مواضع جدیدی را اشغال کنیم تا بتوانیم عمق بیشتری از مواضع دشمن را بویژه در خاک عراق گلوله باران نماییم. بویژه پاسگاه های فرماندهی دشمن در خاک عراق و مناطق حساس مرزی و نفت خیز را تا فشار از روی نیروهای خودی در تنگ چزابه برداشته شود، ضمن اینکه دشمن را که از نظر روحی در وضع مناسبی قرار ندارد، بیشتر تحت فشار روحی و روانی قرار دهیم زیرا گلوله باران عمق دشمن با توپ های ۱۷۵ م خودکشی مطمئناً روحیه دشمن آنان تخریب می کرد. کشیدن آتشبار توپخانه دور برد ما به جلو این امکان را برایمان فراهم می کرد تا بتوانیم نقاط نفت خیز و چاه های نفت عراق را در آن سوی مرز مورد تهدید قرار دهیم. با توجه به دستور صادره، به سرعت موضع آتشبار را یک خیز به جلو کشیدیم و در شمال کرخه حوالی بستان مستقر شدیم. چون فاصله جابه جایی کم بود، خیلی زود مواضع جلو را اشغال کردیم و از موضع جدید اجرای

مأموریت کردیم و اهداف از پیش تعیین شده را زیر آتش گرفتیم. در این روز، آتشبار ارکان نیز تغییر موضع داد و کمی به جلوتر آمد و تعدادی از نفرات آتشبار در موضع جدید استقرار یافتند. دلیل دیگر تغییر موضع این بود که دشمن مواضع ما را شناسایی کرده بود و اغلب زیر آتش توپخانه و بمباران‌های هوایی قرار داشتیم. لذا تغییر موضع به ما فرصت می‌داد که برای مدتی از زیر فشار گلوله‌های دشمن و بمباران‌ها رهایی یابیم، هر چند مواضع مان خیلی زود کشف می‌شد اما تغییر مواضع لازم بود.

روز ۶۰/۱۱/۲۶ هوا نیمه ابری بود، لذا هواپیماهای دشمن در آسمان منطقه ظاهر نشدند. در نتیجه بهتر توانستیم کارهایمان را انجام دهیم. درگیری توپخانه در تنگ چزابه، نیشان، طراح نسبت به روزهای گذشته کمتر شده بود و طرفین درگیر مشغول آماده سازی مواضع جدید خود بودند و آماده می‌شدند تا عملیات جدیدی را در منطقه چزابه و رودخانه نیشان انجام دهند. جابه‌جایی یگان‌های لشکر ۱۶ زرهی با یگان‌های لشکر ۹۲ زرهی نیز به سرعت ادامه داشت. تیپ ۲ زنگان به واسطه تلفات وارده در عملیات پدافندی تنگ چزابه، از منطقه خارج و تیپ ۳ لشکر ۹۲ زرهی در این روز مسئولیت منطقه را عهده دار شد. نیروهای تیپ ۲ زرهی لشکر ۱۶ زرهی در عملیات‌های چند شبانه روز گذشته واقعاً مردانه، جانانه و قهرمانانه جنگیدند اما تلفات تیپ ۲ زنگان زیاد و قابل توجه بود. ولی خداوند در آن شب‌های سخت و طولانی همراه آن مردان بزرگ بود و آنها را یاری کرد. در این روز، فرمانده توپخانه لشکر ۹۲ زرهی با یگان‌های سازمانی و زیر امر خود مسئولیت منطقه را با یک برتری آتش نسبت به دشمن آزمود. چند سری آتش شبه آتش‌تهیه توسط توپخانه‌های خودی اجرا شد تا عکس‌العمل توپخانه‌های دشمن مشخص و بهتر شناسایی شوند. تعداد گلوله‌های روشن‌کننده در این شب نسبت به شب‌های گذشته بیشتر بود و درگیری‌ها و تیراندازی‌ها به صورت ایذایی اجرا شد و حجم آتش در نزدیکی صبح بیشتر بود. بر اساس گزارش‌های دریافتی آمار شهدا در این روز هفت نفر بود.

روز ۶۰/۱۱/۲۷ مشغول تحکیم موضع و در حال تکمیل سنگرها بودیم. به علت ابری بودن آسمان از حملات هوایی دشمن خبری نبود و کارها با سرعت انجام می‌گرفت که فرصت بسیار خوب و مناسبی بود. نفرات به علت جابه‌جایی و فعالیت بسیار خسته بودند ولی همچنان به فعالیتشان ادامه می‌دادند. عصر این روز هوا بارانی شد و تاریکی و ظلمات شب بسیار زیاد بود. بارش شدید باران ادامه داشت و به علت عدم تکمیل سنگرها دچار مشکل شدیم. اما ما دیگر

افراد یکسال گذشته نبودیم زیرا به تحمل سختی‌ها و مصائب عادت کرده بودیم و مقاومتمان بیشتر شده بود.

روز ۶۰/۱۱/۲۸، آسمان کاملاً صاف بود. در ساعات ۱۱۳۰، ۱۰۳۰ و ۱۲۳۰ هواپیماهای دشمن به شدت مواضع ما را بمباران کردند که خوشبختانه به کسی آسیبی نرسید. پس از این بمباران‌ها، شهر بستان نیز دو بار بمباران شد. تبادل آتش توپخانه نیز در منطقه جزابه به شدت ادامه داشت. فشار سنگینی روی کلیه نیروها بود که به وضوح مشخص بود ولی همه با روحیه‌ای عالی می‌جنگیدند. همه می‌خواستند جنگ هر چه زودتر با پیروزی رزمندگان اسلام به پایان برسد لذا رزمندگان اسلام فعالیت چشمگیری داشتند. دیدبان مستقر در دبیه در ساعت ۱۵۰۰ برای انجام مأموریت‌های آتی و توجه به گردان احضار شد و پس از اخذ دستورات لازم قرار شد ساعت ۰۷۰۰ روز بعد به دیدگاه اعزام شود. جناب سرهنگ پورمهران و سرهنگ شهنام برای هماهنگی ساعت ۱۸۰۰ به قرارگاه جدید گردان آمدند و اظهار داشتند؛ عملیاتی در پیش است که انشالله آن هم با پیروزی به انجام خواهد رسید.

گردان‌های توپخانه ۳۱۲، ۳۱۵، ۳۸۸، ۳۴۳، ۳۳۰، ۳۲۰، ۳۱۸، و آتشبار یکم گردان ۳۰۵ و آتشبار یکم گردان ۳۶۹ کاتیوشا و آتشبار یکم گردان ۳۷۶ کاتیوشا و آتشبار یکم گردان ۳۰۱ در منطقه مستقر بودند تا عملیات آینده را انجام دهند.

صبح روز ۶۰/۱۱/۲۹ دیدبان جدید گردان، بعد از توجه کامل به دیدگاه تپه ۱۸۳ در تنگ جزابه اعزام شد و در ساعت ۰۹۰۰ روی مواضع توپخانه‌های تأثیرگذار دشمن و نقاط حساس در منطقه ثبت تیرهایی را انجام داد تا برای عملیات آینده، آتش‌های توپخانه ما مؤثرتر باشد. هواپیماهای دشمن در این روز پنج بار مواضع ما را بمباران کردند. حمل و نقل و تحرک یگان‌ها در این روز که برای تدارک یک حمله آماده می‌شدند، به سرعت ادامه داشت. تبادل آتش در این روز در منطقه بستان و نیسان ادامه داشت و هوا سرد و آفتابی بود.

فرمانده گردان، سرهنگ آجوری از حوادث روز جمعه سی‌ام بهمن ماه در دفتر ثبت روزانه خود نوشته است:

ساعت ۱۰۳۰ هواپیماهای دشمن مواضع آتشبار ارکان گردان را بمباران کردند. از محل بمباران بازدید کردم؛ بجز معجزه، هیچ چیز دیگری رانمی‌توانم بگویم و تصور کنم. انفجار بمب‌ها نفرات رده ۲ تعمیراتی گردان را به اطراف پرتاب کرده بود ولی بحمدالله همه نفرات جان سالم به در برده بودند. راننده جرثقیل بسیج، منصور حسنی نیز به طور

معجزه آسایی سالم مانده بود. در این روز جمعاً شش بار مواضع مان بمباران شد. در ساعت ۱۵۰۰ جناب سرهنگ پورمهران به قرارگاه گردان آمد و دستور و زمان حمله را به من ابلاغ کرد. فرماندهان آتشبار را احضار کردم و دستورات لازم در مورد عملیات را به آنها داده و در مورد کارهایی که می بایست انجام می دادیم، هماهنگی کردیم. تمامی هماهنگی ها با فرماندهان آتشبار و افسران ستاد گردان انجام شد. در ساعت ۱۷۳۰ و ۱۸۰۰ از آمادگی آتشبارهای یکم و دوم که در حوالی بستان مستقر بودند، بازدید کردم. تمامی نفرات آمادگی عملیات را داشتند و همه وسایل و تجهیزات مهیا بود.

فصل دوازدهم

عملیات آفندی تنگ چزابه

طرح پیروزمندانه یا علی^(ع)

فرمانده گردان سرهنگ آجوری از حوادث روز شنبه یکم اسفند ماه در دفتر ثبت روزانه خود نوشته است:

دربی اشغال خاکریز اول نیروهای خودی توسط دشمن در عملیات ۱۷/۱۱/۶۰، قرار بود عملیاتی برای باز پس گیری آن خاکریز انجام شود که از چند روز قبل تمامی کارها و هماهنگی‌ها انجام گرفت. عملیات قرار بود در ساعت ۰۲۰۰ یکم اسفندماه انجام شود. در ساعت ۱۵۰۰ روز ۳۰/۱۱/۶۰ اجرای مأموریت توسط فرماندهی توپخانه لشکر ۹۲ زرهی جناب سرهنگ پورمهران به من ابلاغ شد. در ساعت ۰۱۰۰، پیامی کتبی دریافت کردم که ساعت حمله به تعویق افتاده است و عملیات در ساعت ۰۳۰۰ بامداد اجرا خواهد شد. همه خدمه توپ‌های آتشبارها آماده بودند، با فرماندهان آتشبار تلفنی نیم ساعت قبل از شروع عملیات صحبت و ساعت عملیات و اجرای آتش تهیه را به آنان ابلاغ کردم. نفرات هدایت آتش آتشبارها و گردان به خوبی خود را برای اجرای مأموریت آماده کرده بودند. مختصات توپخانه‌های دشمن را روی طرح تیرهای آتشبارها برده و عناصر تیر هم برای زیر آتش قرار دادن آنها محاسبه و به روسای توپ‌های آتشبار داده شده بود. تعمیر کاران توپ در نزدیک پاسگاه فرماندهی گردان به صورت سیار به حالت آماده باش حضور داشتند تا به محض اشکال فنی توپ‌ها به محل اعزام و در حین عملیات مشکل فنی را برطرف کنند. آمبولانس‌ها و پزشکی که از قبل پیش‌بینی شده بود، نیز به حالت آماده باش بودند. کم‌کم به ساعت حمله نزدیک می‌شدیم، بالأخره سکوت شکسته شد و صدای شلیک سلاح‌های کالیبر کوچک و صغیر شلیک تانک‌ها و توپ‌ها و... به یکباره فضای آسمان بستان و چزابه را شکافت. گلوله‌های روشن‌کننده در آسمان منطقه یکی بعد از دیگری ظاهر می‌شدند. آسمان منطقه چزابه کاملاً روشن بود و توپخانه‌ها به شدت تیراندازی می‌کردند. دشمن به پایان عمر و حضورش در آن منطقه نزدیک می‌شد. سپاهیان اسلام قلب دشمن را نشانه گرفته بودند تا آنها را به هلاکت برسانند. حرکت هجومی به وسیله یگان‌های پیاده در منطقه چزابه و تپه‌های نبعه شروع و تانک‌ها پیشروی خود را به سمت اهداف تعیین شده آغاز کردند. عملیات یگان‌های پیاده و زرهی به وسیله حداقل هشت گردان توپخانه ارتش به نحو شایسته‌ای پشتیبانی می‌شد. هر چه به صبح و روشنایی نزدیک‌تر می‌شدیم، شدت عملیات و درگیری‌ها زیادتر می‌شد. در ساعت ۰۹۰۰ جنگ به اوج خود رسید و نیروهای طرفین

به شدت درگیر بودند. درگیری هم چنان ادامه داشت، تا اینکه در بعد از ظهر از شدت درگیری‌ها کاسته و در ساعت ۱۸۰۰ منطقه نسبتاً آرام شد و یگان‌ها در مواضع جدید مشغول تحکیم هدف بودند. خاکریز از دست رفته، مجدداً به تصرف نیروهای خودی در آمده بود و یک خاکریز نیروهای دشمن نیز توسط رزمندگان اسلام اشغال شده بود. تعدادی از برادران سرباز، در جبهه دار و افسر و برادران سپاهی و بسیجی به شهادت رسیده بودند و عده‌ای نیز مجروح شده که یگان‌های تک‌ور می‌بایست آنها را جایگزین و زود تجدید سازمان می‌کردند. مجروحین توسط ۱۲ فروند بالگرد هوانیروز نیروی زمینی ارتش از منطقه بستان به اهواز تخلیه می‌شدند. عملکرد خلبانان هوانیروز بسیار عالی و شجاعانه بود. در آن عملیات، نیروهای بسیج مردمی همراه سپاه پاسداران به صورت ادغامی با نیروهای ارتش شرکت داشتند. دو گردان پیاده از سپاه پاسداران و یک گردان از ارتش در محور تپه‌های نبعه و در محور چزابه، دو گردان پیاده از سپاه پاسداران و یک گردان از ارتش با هدایت قرارگاه لشکر ۹۲ زرهی همگی در کنار هم شجاعانه جنگیدند و یکدیگر را یاری کردند. تلفات دشمن بسیار زیاد بود و خود را آماده می‌کرد تا یک پاتک در منطقه انجام دهد، زیرا برابر گزارش‌های دیدبانان، دشمن در حال جابه‌جایی نیروهای تقویتی خود بود که نشان از عملیات او داشت. اما نیروهای در خط، تحرکات دشمن را کاملاً زیر نظر داشتند. با تاریکی هوا درگیری‌ها به صورت پراکنده ادامه داشت ولی یگان‌ها بیشتر مشغول تحکیم مواضع خود بودند. رادیو عراق در گزارش خود اذعان کرد؛ ۲۰۹ نفر از نیروهایش در عملیات یکم اسفند ماه در تنگ چزابه کشته شده‌اند. در روز دوم اسفند ماه، وضعیت جبهه کم‌کم آرام شده بود. گاه‌گاهی تعدادی گلوله شلیک می‌شد، طرفین درگیر تا صبح مشغول تجدید سازمان و جابه‌جایی زخمی‌ها و کشته‌ها بودند. هوا تا صبح بارانی بود و به علت بارش باران تحرک یگان‌ها نیز کم شده بود. نیروهای تازه نفس در خط قرار می‌گرفتند و جابه‌جا می‌شدند. در حمله روز گذشته، دشمن بیش از انتظار ظاهر شد و مقاومت سرسختانه‌ای از خود به نمایش گذاشت که به همین دلیل، گروه رزمی ۱۶۳ از لشکر ۷۷ خراسان تلفات زیادی داشت و همچنین اسیر هم داشت که به علت مقاومت سرسختانه دشمن آن چنان موفق نبود و گروه رزمی ۱۷۸ جایگزین آن شد. در آن روز، حدود ساعت ۱۳۰۰ ناگهان وضعیت تنگ چزابه دگرگون شد و سکوت یک‌باره درهم شکسته و دیدبان‌ها در خط گزارش دادند که

عراقی‌ها دست به یک پاتک سنگین از مختصات (۲۵-۷۹) الی (۲۱-۷۳) یعنی تپه‌های شنی به طرف نبعه به سمت تنگ چزابه زده‌اند و واحدهای تانک و پیاده دشمن در حال پیشروی بویژه از قسمت غرب تنگ چزابه هستند. در همین هنگام، کلیه یگان‌های در خط و توپخانه‌های موجود در منطقه به سمت دشمن آتش گشودند. مجدداً جنگ سختی در تنگ چزابه به وقوع پیوست، یگان‌های توپخانه کاتیوشا مرتباً موشک‌های خود را روی دشمن می‌ریختند، و دشمن را زیر آتش سنگین خود قرار داده بودند. دود و بوی باروت بار دیگر فضای بستان و چزابه را فرا گرفت. دشمن طی بیش از یک ساعت تلاش با به جا گذاشتن کشته و زخمی‌های بسیار دیگر، عقب‌نشینی کرد. در نتیجه آن درگیری‌های سنگین، فقط خاکریز اول از دست رفته در دست نیروهای خودی باقی ماند و نیروهای دشمن هم به مواضع خود بازگشتند.

ساعت ۰۶:۰۰ روز ۳/۱۲/۶۰، دشمن مجدداً در منطقه چزابه دست به یک پاتک زد و پس از یک ساعت با دادن تلفات انسانی و تجهیزاتی عقب‌نشینی کرد که دود ناشی از سوختن وسایل آنان در خط به خوبی دیده می‌شد.

در ساعت ۰۸:۳۰ به همراه سروان علمی، معاون برای جهت بازدید از تنگ چزابه و محل دیدگاه گردان واقع در مختصات (۲۹-۸۱) تپه ۱۱۵ در پنج کیلومتری تپه نبعه حرکت کردیم. پس از عبور از گردان‌های ۲۶۱ تانک، ۲۹۳ تانک، ۱۷۸ و ۱۵۱ و ۱۳۶ پیاده، طی مسافتی از خط مقدم به طرف دیدگاه خودمان حرکت کردیم. جاده رملی و غیرقابل عبور بود، در حدود پنج کیلومتر به سمت شمال تپه نبعه حرکت و یگان‌های احتیاط گردان‌های مستقر در خط را در مسیر مشاهده کردیم که آماده عملیات بودند. همان طور که به دیدگاه نزدیک می‌شدیم، به علت غیرقابل عبور بودن مسیر، هیچ واحد نظامی تا فاصله پنج کیلومتری دیدگاه گردان مستقر نبود. بالأخره در ساعت ۱۰:۰۰ به دیدگاه رسیدیم، تعدادی از نفرات بسیج مشهد در آنجا حضور داشتند. ستوان رزاقی، سرباز بیل‌کار و سرباز کریمی در دیدگاه مستقر بودند. پس از احوال‌پرسی، روی بلندترین نقطه تپه رفتیم. هوا کاملاً آبری و منطقه پوشیده از دود ناشی از انفجارات و انهدام وسایل و تجهیزات بود. یگان‌های دشمن چندان قابل تشخیص و رؤیت نبودند. تیراندازی توپخانه دشمن روی مواضع ما قطع نمی‌شد. گلوله‌های فسفر سفید (دودانگیز) و گلوله‌های زمانی روی یگان‌های پیاده و زرهی نیروهای خودی در خط

توسط دشمن اجرا می‌شد. صدای انواع تیربار و سلاح‌های سبک به خوبی شنیده می‌شد، از ساعت ۱۳۰۰ دیدگاه مورد حمله توپخانه دشمن قرار گرفت. تمام گلوله‌ها به پشت سر ما و عقب دیدگاه به فاصله ۲۰۰ متری صفرکشان اصابت می‌کرد. دشمن با شش قبضه توپ تا ساعت ۱۴۰۰ دیدگاه را گلوله‌باران کرد. در ساعت ۱۴۰۰ ناهار برای برادران بسیجی آوردند، آنها ما را دعوت کردند. ما ناهار را میهمان آن برادران بسیجی بودیم، جمع بسیار خوب و بی‌ریایی بود. روی درب قابلمه، برای هفت نفر ما غذا کشیدند که خیلی لذت بخش بود. غذا را که باقالی‌پلو بود، از اهواز برایشان آورده بودند. مسافتی حدود ۹۰ کیلومتر که نشان از سختی تدارکات در جنگ است. واقعاً تأمین ابتدایی‌ترین نیاز رزمندگان در جنگ کار دشواری است که خیلی‌ها می‌بایست تلاش کنند تا رزمنده‌ای در جنگ بتواند بچنگد. برادران بسیجی از نظر آب آشامیدنی واقعاً در مضیقه بودند، تعدادی از گالن‌های ۲۰ لیتری را پرآب کرده بودند و مورد استفاده قرار می‌دادند. آنها روی رمل‌ها مستقر بودند که حرکت بسیار دشوار بود. فقط قسمت‌هایی که باران روی آنها باریده بود، سفت شده و می‌توانستند حرکت کنند. منطقه را کاملاً از روی ارتفاع دیدگاه بررسی کردیم، در ساعت ۱۴۳۰ در منطقه تجمع دشمن و روی خط مرزی درخواست آتش کردیم که تیراندازی خوب و رضایت بخشی بود. برادران بسیجی هم با مشاهده انفجار گلوله‌های شلیک شده به وجد آمدند. در ساعت ۱۵۰۰ پس از خداحافظی با دیدبانان و برادران بسیجی و آرزوی موفقیت برای تمامی رزمندگان اسلام در هر لباسی، به سمت منطقه مواضع خودمان حرکت کردیم. در بین راه، نیروهای گردان‌های در خط را که در تلاش مداوم بودند، دیدیم و با آنها احوال‌پرسی گرمی داشتیم. در ساعت ۱۵۳۰ به پاسگاه فرماندهی گردان ۲۶۱ تانک رفتیم. معاون فرمانده گردان، جناب سرگرد عباسی را ملاقات کردیم و مدت یک ربع ساعت آن جا بودیم و در مورد منطقه عملیات و اتفاقات رخ داده توجیه شدیم و اطلاعات خود را با یکدیگر مبادله کردیم. توپخانه دشمن مواضع آنان را نیز زیر آتش داشت. در ساعت ۱۶۰۰ پس از خداحافظی از جاده چزابه به طرف بستان حرکت کردیم. گلوله‌های توپخانه دشمن سرتاسر جاده و مواضع متکی به آن را زیر آتش داشتند. در ساعت ۱۷۳۰ به پاسگاه خودمان رسیدیم. کاروان وسایل اهدایی خیابان هلال احمر چهار راه عباسی به سرپرستی حاج رضا به موضع ما آمده بودند و شب را نزد ما ماندند.

منطقه در طول شب نسبت به شب‌های گذشته تقریباً آرام بود. برابر اطلاع واصله، قرار بود عراقی‌ها در آن شب حمله‌ای را انجام دهند ولی انجام نشد. در طول شب توپخانه‌های طرفین مواضع یکدیگر را به طور متناوب زیر آتش داشتند و گلوله‌های روشن کننده مواضع یکدیگر را روشن می کردند.

سرباز بیل کار جزء اکیپ دیدبانان گردان ۳۸۸ توپخانه از خاطرات خود در تنگ چزابه می گوید:

روزی در تنگ چزابه (تپه‌های نبعه) که جنگ به شدت در جریان بود، فرمانده لشکر ۹۲ زرهی جناب سرهنگ نیاکی (شهید سرلشکر مسعود منفردنیاکی) برای بازدید به دیدگاه ما در تنگ چزابه آمد. وضعیت نامساعد ما را در آن شرایط از نزدیک دید. ما به ایشان گفتیم: ما شب‌ها تا صبح بیدار و هوشیار هستیم و هیچ‌گاه نمی‌توانیم راحت بخوابیم. در طول شبانه‌روز زیر آتش‌های سنگین دشمن فعالیت می‌کنیم که خسته کننده است، اما گله‌ای نداریم. نخواهید در شب‌ها برایمان عادت شده است هر چند سخت است اما این سختی و عذاب مقدس است زیرا ما برای خودمان نیستیم. ما متعلق به مردم هستیم تا امنیت آنها را برقرار کنیم. ما نمی‌خواهیم تا دیگران آسوده بخوابند. وقتی ایشان صحبت کرد، ابتدا زحمات ما را ستود و در ادامه به گونه‌ای دلربا و دلنشین صحبت می‌کرد که انگار قلب ما را نشانه گرفته بود، همه مجذوب او شدند. گویی صدا از کنده‌ای کهن بر می‌خاست و هارمونی خاصی داشت و مهربانی و صداقت در چهره اش موج می‌زد. وقتی با ما صحبت می‌کرد، انگار قلب، روح و روانمان را تسخیر می‌نمود. بعد از دقایقی صحبت کردن با همه نفرت و سوآلاتی در خصوص وضعیت منطقه، هنگامی که آتش توپخانه‌های طرفین به شدت اجرا می‌شد و هواپیماهای دشمن نیز غرش کنان در منطقه ظاهر شده و بمباران می‌کردند، رو به ما کرد و گفت: "فرزندانم می‌بینید جنگ چه زیباست! و چه زیبایی‌هایی را در آن می‌توان یافت!" وقتی ایشان با ما خداحافظی و دیدگاه را ترک کرد، نمی‌دانم در کجای روح من جای گرفت که شیفته او شدم. هیچ‌گاه چهره مصمم و مهربان، و صحبت‌های دلنشین آن فرمانده بزرگ را فراموش نخواهم کرد.

واقعیت این است که یک فرمانده لایق، شوکت و عظمت خود را از سوابق خدمتی اش به دست می آورد نه از ارتباطی که با مراکز قدرت دارد. نفرات این گونه فرماندهان را می پسندند و دوست دارند و تا پای جانشان از دستورات چنین فرمانده ای اطاعت می کنند. شوکت و ابهت یک فرمانده در پندار، کلام، کردار و عملکرد اوست که از دانش، سوابق برجسته خدمتی و تجربه او سرچشمه می گیرد.

سروان حسین خواجهوی (سرتیپ ۲ بازنشسته) رئیس رکن سوم گردان ۳۸۸ توپخانه در خصوص عملیات تنگ چزابه می گوید:

دشمن برای به تاخیر انداختن عملیات نیروهای ایرانی، در صبح روز ۱۷ بهمن ۱۳۶۰، تک سنگینی را به چزابه آغاز کرد که با مقاومت دلیرانه نفرات گردان ۱۲۵ مکانیزه تیپ ۲ لشکر ۱۶ زرهی به فرماندهی شهید مخری مواجه و پس از دادن تلفات سنگین، موفق شد خطوط مقدم نیروهای خودی را اشغال کند. عملیات ۱۵ روز به طول انجامید و در ساعت ۲۴۰۰ روز ۳/۱۲/۶۰ به پایان رسید. برای بازپس گیری خاکریز اشغال شده توسط دشمن، لشکر ۹۲ زرهی با زیر امر گرفتن تیپ ۱ لشکر ۷۷ خراسان و یک تیپ از سپاه پاسداران در یکم اسفند ۱۳۶۰، برای تصرف تپه های غرب و خاکریز اول دشمن و تحکیم خطوط پدافندی تک کرد. مهم ترین موضوع در آن عملیات، بمباران های بی سابقه جنگنده های نیروی هوایی عراق بود که به شدت از عملیات یگان های زمینی عراق پشتیبانی می کردند و هر چند دقیقه، یک سورتی پرواز داشتند. شدت بمباران از ساعت ۰۹۰۰ الی ۱۷۰۰ همه روزه ادامه داشت. روز ۱۷/۱۱/۶۰، فقط مواضع آتشبارهای گردان ۳۸۸ توپخانه ۱۳ نوبت بمباران شدند و الطاف خداوندی بود که باعث شد یگان ها زیر آن همه آتش بتوانند به مأموریت خود ادامه دهند. نحوه عملکرد توپخانه عراق نیز با گذشته فرق کرده بود، شلیک های ۸۰ فروندی موشک های کاتیوشا و شلیک توپ های ۱۳۰م به صورت گردانی یعنی ۱۸ توپه زمین منطقه را سوزانده و به خاکستر تبدیل کرده بودند.^۱

۱. عراق توپ های کاتیوشای ۱۲۰ لوله ای داشت که یک قبضه از آنها را که توسط رزمندگان اسلام در جنوب کرخه به غنیمت گرفته شده بود، در سوسنگرد مشاهده نمودم. واقعاً برایم حیرت آور بود زیرا یک آتشبار از آنها می توانست منطقه ای را به جهنم تبدیل نماید. البته آن جهنم هم قهرمانان خود را داشت زیرا رزمندگان اسلام در زیر آن حجم آتش قهرمانانه ایستادگی کردند و دشمن را وادار به شکست و تسلیم نمودند. نگارنده

نیاز به پشتیبانی آتش نیروها به حدی بود که تعدادی از توپخانه‌های خودی به خصوص آتشبارهای ۱۳۰م از یک سوم بار مبنای خود استفاده نمودند و دیدبانان گردان‌های توپخانه صحرائی نقش بسیار تعیین کننده‌ای را ایفا کردند. در آن روز به علت زخمی شدن دیدبان‌های گردان در سه نوبت متوالی نفرات جدید دیدبان به دیدگاه اعزام شدند.

حوادث و اتفاقات روز دوشنبه سوم اسفند ماه

نیمه‌های شب بود و هوا هم بارانی، توپخانه‌ها در منطقه درگیر بودند. من در طول شب‌ها سعی می‌کردم به تمامی نگهبانان توپ‌های آتشبار و دیگر نفرات سرکشی کنم. همان‌طور که قبلاً اشاره کردم وقتی باران می‌بارید، در مواضع ما اجسادی بودند که به علت بارش باران و کنار رفتن خاک از روی آنان، می‌توانستیم اجساد کشته شدگان را که وضعیت بسیار ناگواری داشتند، ببینیم. بعضاً آن اجساد توسط حیوانات وحشی مانند کفتارها از خاک بیرون کشیده می‌شدند. نزدیکی‌های صبح بود که وضعیت منطقه به هم ریخت. عراق مجدداً پاتک کرده بود، آنها قصد داشتند به هر ترتیبی که شده تنگ چزابه را که شاهراه کلیدی منطقه بود، تصرف کنند. دشمن به قدری در آن منطقه جنایت کرده بود که نمی‌توان آنها را برشمرد حتی برابر گزارش‌های دریافتی و اطلاعات واصله، در تنگ چزابه، فرماندهان دشمن دستور تیرباران اسرای ایرانی را صادر کرده بودند تا خشم خود را اینگونه فروکش نمایند. صدام شخصاً عملیات منطقه تنگ چزابه را هدایت می‌کرد، لذا بی‌رحمی و قساوت به حد اعلای خود رسیده بود و کشتار زیادی از طرفین درگیر در منطقه شده بود. تنگ چزابه زمین محدودی داشت و بارش گلوله‌های توپخانه طرفین و دیگر سلاح‌ها واقعاً هر جنبنده‌ای را از بین می‌برد. زمانی که در حال نوشتن این وقایع بودم، چند روزی دلم گرفته و قلم به درد آمده بود زیرا به یاد هم‌زمانم در زیر آن آتش سنگین در تنگ چزابه می‌افتم که چگونه جان باختند. برای مجروحینی که حتی نمی‌شد به آنان کمک کرد، به یاد آن همه محرومیت‌ها، مطمئن هستم کسانی که از آن مهلکه جان سالم به در برده‌اند، هیچ‌گاه صحنه‌های وحشتناک آن روزها و شب‌ها را فراموش نخواهند کرد. مگر می‌توان با قلم آن همه مشقات و سختی‌ها را در تنگ چزابه نوشت؟ من به جرئت می‌توانم بگویم؛ مردانی که در آنجا شجاعانه برای کشورشان جنگیدند و به شهادت رسیدند و با آرامشی خاص در تپه‌های شنی و رملی تنگ چزابه آرمیدند، در تمام طول تاریخ ایران به بی‌باکی، دلیری و تعهد و ایمان به

سرزمینشان شهرت خواهند داشت. دشمن زمانی می‌توانست در تنگ چزابه پیشروی کند که از روی اجساد رزمندگان اسلام بگذرد. زمانی که یکی از خاکریزهای ما در همان روزهای اول درگیری‌ها در تنگ چزابه به دست نیروهای دشمن افتاد، همه نفرات تا آخر ایستاده بودند و دیگر کسی باقی نمانده بود که از خاکریز دفاع کند، زیرا همه سربازان، درجه‌داران واحدهای تیپ ۲ زنجان، در زیر مرگبارترین آتش‌ها مجروح شده و یا به شهادت رسیده بودند. در آن شرایط بود که دشمن خاکریز را تصرف کرد. البته نیروهای زیادی هم از دشمن در منطقه کشته شده بودند و اجساد آنان زمین را پوشانده بود. این واقعیت تنگ چزابه بود که ما شاهد و ناظر آن روزگار تلخ بوده‌ایم و با یاد آن ایام، غم وجودمان را فرا می‌گیرد.

بالآخره بعد از ۱۵ روز جنگ شدید، وضعیت در تنگ چزابه تثبیت شد و هرگونه حرکت دشمن زیر نظر یگان‌های در خط قرار گرفت. نیروهای دشمن هم که تار و مار شده بودند، عقب‌نشینی کرده و به طرف پاسگاه سوبله رفتند تا یگان‌هایشان را باز سازی کنند. به هر جهت، روزگار بسیار سخت و مشقت باری را سپری کرده بودیم که شاید کمتر کسی بتواند درک کند. از طرفی به واسطه شرایط بد منطقه حضور نفرات در منطقه بسیار ضروری بود و نمی‌توانستند از مرخصی استفاده فرماندهان سعی می‌کردند نیروهایشان را در منطقه نگه دارند تا آمادگی رزمی یگانشان حفظ شود. من در نیمه دوم آذر ماه به مرخصی رفته بودم و بیش از دو ماه بود که در منطقه حضور داشتم و با توجه به شرایط منطقه و مسئولیتی که داشتم، به خودم اجازه نمی‌دادم که به مرخصی بروم زیرا تمامی وجودم، فکرم و... در خدمت جنگ و هم‌زمانم و یگانم بود. اما جنگ که تمام شدنی نبود و هر انسانی نیاز به استراحت دارد. تلاش ما هم شبانه‌روزی بود. یک ماه حضور در جنگ، حکم ۳ ماه خدمت و تلاش را در شرایط عادی داشت. فرمانده گردان در آن روز به من گفته بود به مرخصی بروم تا برای عملیات بعدی که فتح‌المبین بود، آمادگی روحی بهتری داشته باشم. ما در آن زمان، معمولاً برگه مرخصی را بعد از ساعت ۱۲۰۰ ظهر دریافت می‌کردیم. من ساعت ۱۳۰۰ به پاسگاه فرماندهی گردان رفتم، فرمانده گردان در پاسگاه حضور نداشت. سراغش را گرفتم، سروان خدادوست، رئیس رکن چهارم گردان گفت: جناب سرهنگ در دیدگاه و خط مقدم است. ایشان به من گفت، برو به آتشبار، اگر فرمانده گردان آمد، اطلاع می‌دهم. من به یگانم بازگشتم و ساعت‌ها بعد خبری نشد. هوا دیگر تاریک شده بود و من هم از رفتن به مرخصی منصرف شدم. صبح روز ۴/۱۲/۶۰ با فرمانده گردان تماس تلفنی گرفتم و در خصوص مرخصی صحبت‌هایی کردیم و به ایشان گفتم: روز قبل آمده

بودم ولی موفق به دیدار شما نشدم. ایشان به من گفت: ساعت ۱۲۰۰ به بعد به پاسگاه فرماندهی گردان بیا و برگه مرخصی ات را بگیر. بعد از ظهر به پاسگاه فرماندهی گردان رفتم و این بار هم فرمانده گردان در پاسگاه نبود. از افسران ستاد گردان در مورد برگه مرخصی ام جویا شدم که آنان اظهار بی اطلاعی کردند. یکی از افسران گردان طی تماسی با بی سیم در خصوص برگه مرخصی من از ایشان کسب تکلیف کرد، فرمانده گردان هم با عصبانیت پاسخ داد، الآن وقت این صحبت ها نیست. من با شنیدن گفتگوها در بی سیم، بسیار عصبی شدم و با عصبانیت به موضع آتشبار برگشتم. با سرگروه بان آتشبار، ستوان یار سوم الماس باز یاران کمی درد دل کردیم. خیلی عصبی بودم، ما با توجه به شرایطی که می گذراندیم، دیگر تحمل اینگونه مسائل و برخوردها را نداشتیم. ساعت ۲۲۰۰ به پاسگاه فرمانده گردان رفتم و می دانستم که فرمانده گردان حتماً حضور دارد. به ایشان عرض کردم، جناب سرهنگ قرار بود که من به مرخصی بروم. ایشان در پاسخ به من گفت: مگر نمی بینی چه خبر است؟ گفتم بیش از یک سال است که در این منطقه هستیم و هر روز هم جنگ است، ما که تمام عمر خودمان را در این جا می گذرانیم و ترک خانه و کاشانه کرده ایم، خانواده های ما نگران هستند و ما هم کسانی را داریم که چشم انتظارمان هستند. من فقط به خاطر آنها مرخصی می خواهم، نه خودم. فرمانده گردان دستور داد تا برگ مرخصی من را نزدش ببرند و امضا کند. وقتی برگ مرخصی را می خواست امضا کند، از من پرسید، الآن می خواهی بروی یا فردا؟ تعجب کردم، گفتم: جناب سرهنگ الآن ساعت ده و نیم شب است، ولی او گفت: می توانی الآن هم بروی! گفتم اشکالی ندارد همین الآن می روم. وقتی برگه مرخصی را گرفتم، نگاهی به تاریخ رفت و برگشت انداختم، دیدم فرمانده گردان همان شب را هم که ۱/۵ ساعت از آن روز باقیمانده را نیز جزو مرخصی من محسوب کرده است. برگشتم و پرسیدم جناب سرهنگ الآن ساعت ده و نیم شب است که برگه مرخصی را دریافت کرده ام آیا این روز را هم جزء مرخصی حساب می کنید؟ گفت: بله! من خیلی ناراحت و عصبی شدم اما خودم را کنترل کردم و خویشتن داری کردم. بعد از آن همه تلاش و فداکاری و... دیدم، هم‌زمانم قدر شناسی نمی کنند چه رسد به دیگران. چیزی نگفتم و پاسگاه فرمانده گردان را با ناراحتی ترک کردم. در حال رفتن بودم که جناب سروان انوشیروان خدادوست من را صدا زد و گفت: جناب اصلانی، جناب سرهنگ آجوری گفت یک روز دیرتر بیا. گفتم دیرتر! من همان تاریخی که در برگه ام ثبت شده به منطقه خواهم آمد و به تصمیم فرماندهم احترام می گذارم. این مسائلی را که بازگو می کنم جزء ناراحتی های

من نیست، بلکه می‌خواهم بگویم، تمامی توجهات فرماندهان در آن زمان فقط و فقط معطوف به جنگ بود و فقط به جنگ فکر می‌کردند. شاید در حال حاضر برای کسی قابل تصور نباشد ولی واقعیاتی بودند که وجود داشتند، حتی از بهترین فرماندهان گاهی اوقات حرکاتی مشاهده می‌شد که باورکردنی نبود. ما آموخته بودیم که اگر بخواهیم خوشبخت باشیم، باید به شغل خود علاقه‌مند و عاشق باشیم. همان علاقمندی سختی‌ها را برایمان آسان می‌کرد. این اصلی است برای یک نظامی، نظامیانی که فقط به عنوان شغل وارد ارتش می‌شوند و عشقی ندارند، کاملاً در اشتباه هستند زیرا برای تحمل شداید می‌بایست عاشق بود.

من همان شب با استوار حسن حاجوی به راه افتادیم و با سختی تمام به سوسنگرد رسیدیم. در بین راه چه بر ما گذشت که داستانی طولانی دارد. در بین راه در افکار خودم غرق شده بودم، صدای انفجارات سکوت درونم را درهم می‌شکست. در افکارم می‌اندیشیدم که با تمامی حماسه‌هایمان بالأخره به گورستان خواهیم رفت، زندگی در جبهه برای ما تصادفی بود و مرگ هم یک واقعیت. آرزوی مرگم را می‌کردم، اما می‌دانستم تا زمانی که زنده هستیم، هنوز به آن جایگاهی که باید باشم نرسیده‌ام. در این گفتگوی درونی خود غرق بودم اما پیش خود می‌گفتم، قلب ما جایگاه خداوند، و زمینی که روی آن قدم برمی‌داریم قلمرو خداوند است و اندوهی که تحمل می‌کنیم درسی است از جانب خداوند، با این افکار و اندیشه آرام گرفتم.

ساعت ۰۷۰۰ با سوار و پیاده شدن خودروهایی که در مسیر تردد داشتند، بالأخره به سه راهی خرمشهر - اهواز رسیدیم، یک روز از مرخصی‌ام گذشته بود و روز دوم مرخصی، هنوز در اهواز بودم. خیلی خسته بودیم، کنار جاده رزمندگانی را دیدیم که آتشی را بر پا کرده بودند تا گرم شوند. ما هم به جمع آنان اضافه شدیم، بعد از مدتی به طرف ایستگاه راه آهن اهواز رفتیم. فردای آن روز به تهران رسیدیم، وقتی به خانه می‌رسیدم باید چند روزی را می‌خواهیدم تا خستگی ناشی از جنگ از من دور می‌شد ولی برعکس خواب به سراغم نمی‌آمد و فکر جبهه لحظه‌ای رهایم نمی‌کرد. اگر هم می‌خواهیدم، کابوس جبهه به سراغم می‌آمد و احاطه‌ام می‌کرد و لحظه‌ای من را به حال خودم نمی‌گذاشت.

ستوان یکم جمال کریم از حوادث روز جمعه هفتم اسفند ماه می‌گوید:

ساعت ۱۷۳۵ در آتشبار یکم در حال تیراندازی بودیم، من در حال قدم زدن و کنترل خدمه توپ‌ها در مرکز آتشبار بودم، ناگهان یکی از توپ‌های ۱۷۵م آتشبار در حین تیراندازی منفجر شد. به طرف توپ دویدم و گروهبان توکلی و سه نفر سرباز که مجروح

شده بودند را به بیمارستان اعزام کردیم. خوشبختانه به دلیل تجربه بالای نفرات از انفجار توپ و رعایت اصول ایمنی تلفات بالایی نداشتیم و آسیب دیدگی مجروحین زیاد نبود. در تاریخ ۶۰/۱۲/۱۲ نیز در ساعت ۲۳:۰۰ در حین اجرای مأموریت یک قبضه دیگر از توپ‌های ۱۷۵م خودکشی منفجر شد که خوشبختانه به علت هوشیاری نفرات در آن حادثه هم به کسی آسیبی نرسید. علت انفجار توپ‌ها تیراندازی پیاپی و عملیات‌هایی بود که در ۱۸ ماه گذشته توپ‌های آتشبار بدون وقفه شرکت داشته و با آنها تیراندازی کرده بودیم ضمن اینکه تأمین قطعات آنها مقدور نبود. زیرا توپ‌ها آمریکایی بودند و به علت تحریم نمی‌توانستیم به موقع لوله آنها را عوض کنیم که مشکل آفرین می‌شدند.

یکی از مهم‌ترین خاطراتی که من از عملیات تنگ چزابه از توپخانه‌ها دارم این است که یک گردان توپخانه ۱۰۵م لشکر ۷۷ خراسان در حوالی بستان و در نزدیکی خطوط مقدم تنگ چزابه مستقر بود و روی دشمن چنان آتشی می‌ریخت که تا آن تاریخ در جنگ بی‌سابقه بود. واقعاً رشادت و فداکاری و از خودگذشتگی نفرات آن گردان را نباید در نگهداری تنگ چزابه فراموش کرد. لحظه‌ای آتش آن گردان قطع نمی‌شد، لحظه‌ای هم آتش دشمن روی آنها قطع نمی‌شد اما با شجاعت کامل می‌جنگیدند. از نظر مهمات هم محدودیتی نداشتند و می‌بایست جور یگان‌های توپخانه‌هایی که محدودیت مهمات داشتند را با تلاش مضاعف خود می‌کشیدند. آنها دشمن را با آتش خود کلافه کرده بودند زیرا شب اول عملیات بر اساس اظهارات نفرات آن گردان، بیش از چهار هزار گلوله شلیک کرده بودند که آمار بسیار بالایی بود. تعداد مهمات مصرفی یگان‌های توپخانه در آن عملیات که به بیش از ده‌ها هزار گلوله می‌رسد، بیانگر زحمات و تلاش نفرات توپخانه ارتش می‌باشد. دریافت مهمات از پادگان دوکوهه اندیمشک صورت می‌گرفت و با توجه به بعد مسافت اندیمشک تا بستان و تنگ چزابه می‌توان دریافت که چه حجم عظیمی از تریلی‌ها و مهمات برهای ارتش برای تدارک مهمات یگان‌های خود در آن عملیات در حال تردد بوده‌اند. در مسیری که هیچ‌گاه از بمباران‌های هوایی و گلوله‌های توپخانه دشمن در امان نبودند، لذا فقط مدیریت حمل مهمات و رساندن آنها در این مسیر پر از حادثه برای فرماندهان یگان‌های توپخانه ارتش کار بسیار عظیمی بود.

فرمانده گردان ۳۸۸ توپخانه سرهنگ آجوری از حوادث روز چهارشنبه نوزدهم اسفند ماه در دفتر ثبت روزانه خود نوشته است:

در آن روز، هوا ابری بود و در ساعت ۰۹۰۰ فرمانده توپخانه لشکر ۱۶ زرهی به قرارگاه گردان آمد. به همراه وی به منطقه زوره در مختصات (۷۵-۱۲) که در پنج کیلومتری مرز قرار داشت، رفتیم. یک دسته از واحد سوار زرهی لشکر ۱۶ زرهی در آنجا مستقر بود. امکان رفتن به جلوتر اصلاً میسر نبود، چون منطقه کاملاً باتلاقی بود. عراقی‌ها نیز در آن طرف باتلاق در محل خشکی موضع گرفته بودند. بالگردهای دشمن برای شناسایی در آن منطقه در سطح پایین پرواز داشتند.

نیروهای دشمن از جاده‌ای که در داخل باتلاق و در جاهایی که آب وارد خطوط ما می‌شد، در شب‌ها نزدیک می‌شدند و با خمپاره و سلاح‌های سبک نیروهای خودی را مورد هجوم و اصابت قرار می‌دادند. چند شب قبل، حدود ۶۰ نفر از نیروهای دشمن در آن منطقه شبانه وارد شده و پس از یک عملیات گریز و فرار که منجر به شهادت یک پاسدار و مجروح شدن دو بسیجی گردیده بود، متواری شده بودند. با فرمانده گردان سوار زرهی، سرهنگ دوم عربی در آن منطقه آشنا شدیم و پس از شناسایی از خط در ساعت ۱۲۰۰ و انتخاب موضع توپ ۱۷۵م خودکشی برای عملیات آینده به پاسگاه خودمان بازگشتیم. ساعت ۱۵۰۰ فرمانده گروه ۳۳ توپخانه، سرهنگ مهدی صدری (مرحوم سرتیپ ۲ بازنشسته) همراه سروان داریوش کاوه یی (مرحوم سرتیپ ۲ بازنشسته) به موضع ما آمدند. پس از هماهنگی در مورد کارها و عملیات گردان و شرکت در نماز جماعت، شب را تا ساعت ۰۲۰۰ نیمه شب بیدار بودیم و در مورد مسائل جاری صحبت می‌کردیم.

حوادث و اتفاقات روز پنجشنبه بیستم اسفند ماه

در آن روز، فرمانده گردان به همراه فرمانده گروه ۳۳ توپخانه به موضع آتشبار یکم آمدند. فرمانده گروه با کلیه نفرات آتشبار دیدار وسیعی کرد به همه روحیه بدهد. نواقص و مشکلات را برای ایشان مطرح کردیم که در خصوص رفع آنها قول مساعد داد. سپس به داخل سنگر رفتیم، فرمانده گروه مسابقه‌ای ترتیب داد و گفت: هرکس خوب قرآن بخواند جایزه‌ای نفیس به او خواهد داد. اکثر نفرات که قرائت قرآن خوبی داشتند، آیاتی را از قرآن کریم تلاوت کردند و از

طرف فرمانده گروه ۳۳ توپخانه با هدایایی مورد تقدیر قرار گرفتند. فرمانده گروه مدتی در آتشبار ماند و از گورهای دسته جمعی نیروهای عراقی که در عملیات طریق القدس کشته شده بودند، دیدن کرد و مواردی را در خصوص رعایت بهداشت متذکر شد که من در پاسخ به ایشان گفتم: ما با توجه به شرایط جنگ و کمبود امکانات فعلاً چاره‌ای نداریم اما تا کنون تا جایی که امکان داشته موارد بهداشتی را رعایت کرده‌ایم ولی منطقه آلوده است و از دست ما هم کاری ساخته نیست. در ادامه به فرمانده گروه گفتم: اقدامات ما اضطراری بوده و تمامی تلاش من و نفرا تم در جهت پیشبرد جنگ است و شرایط دشواری را سپری کرده‌ایم و فرصتی برای کارهای جانبی نداشته‌ایم. فرمانده گروه تا ساعت ۱۵۰۰ در موضع آتشبار ما بود، سپس به موضع گردان ۳۴۳ توپخانه ۱۳۰م گروه که در حوالی موضع ما بود رفت. لازم به یاد آوری است که شرایط یگان‌های ارتش در منطقه عملیات از طریق فرماندهان رده بالای ارتش بر اساس شرایط جنگ و ملاحظات سیاسی، و آن هم به وسیله دستورالعمل‌ها و مقررات اجرایی که دچار دگرگونی و تغییرات مختلفی نیز می‌شد، تعیین می‌گردید، و چگونگی رفتار و کردار و عملکردها از طریق سلسله مراتب فرماندهی مشخص و اعمال می‌شد و فرماندهان یگان‌های مجری ملزم به اجرای آن بودند و هیچ فرماندهی نمی‌توانست غیر از چهارچوب تعیین شده عمل نماید. لذا فرماندهان، رفتار افراد تحت فرماندهی خود را در رابطه با وظایفشان تعیین می‌کردند و بدین خاطر فرمانده می‌بایست موضع‌گیری‌های خود را بر همین اساس تعیین و به مورد اجرا بگذارد. ** نکته مهم دیگر اینکه نزدیکی فرماندهان آتشبار و یا گروهان و گردان با افراد تحت فرماندهی‌شان در شرایط جنگ، بویژه با ادامه یافتن و طولانی شدن جنگ، باعث شده بود که رفتار افسران یگان‌های رزمی و مجری با نفراشان بسیار صمیمانه شده و همبستگی زیادی بین آنان به وجود آید. زیرا نفرا ت با فرماندهانشان شبانه‌روز در ارتباط و در تمامی مشکلات ناشی از جنگ با هم‌مشترک بودند و به نوعی دردها و رنج‌های یکدیگر را حس می‌کردند. هر اندازه هم جنگ طولانی‌تر و مدت اقامت نفرا ت در جنگ بیشتر می‌شد این روابط بیشتر و صمیمی‌تر می‌شد.

روز ۶۰/۱۲/۲۰ منطقه آرام بود ولی در ساعت ۲۱۰۰ در تنگ چزابه به مدت نیم ساعت نا آرام شد. درگیری‌ها با سلاح‌های کالیبر کوچک ادامه داشت، گلوله‌های منور دشمن نیز منطقه را روشن کرده بود. در آن روز اکیپ کمک‌های مردمی برای چندمین بار به سرپرستی حاج رضا توانایی به موضع ما آمدند و هدایای مردمی را تحویل نفرا ت یگان دادند. **

فرمانده گردان، سرهنگ آجوری از حوادث و اتفاقات روزهای جمعه بیست و یکم الی دوشنبه بیست و چهارم اسفند ماه در دفتر ثبت روزانه خود نوشته است:

سروان غلامرضا علمی، معاون گردان همراه اکیپ کمک‌های مردمی آقایان حاج رضا توانایی، احمد اسکویی نژاد، حسین خزعلیان و صادق اسحاقیان برای دیدار از خطوط مقدم و رزمندگان و دیدبانان گردان ۳۸۸ توپخانه در ساعت ۰۹۰۰ با هدایایی از مردم تهران عازم شدند و پس از دیدار با رزمندگان و تقسیم کمک‌های مردمی در ساعت ۱۲۰۰ مراجعت کردند. آنها از وضعیت منطقه و پایداری رزمندگان اسلام متعجب شده بودند و اظهار داشتند، واقعاً چنین سربازانی در هیچ ارتشی یافت نمی‌شود و نخواهد شد. زیرا ما با چشمان خود شاهد استقامت و تلاش آنان در شرایط بسیار سخت بودیم، و چیزی که ما را به تعجب واداشت این بود که رزمندگان هیچ توقعی هم نداشتند و با تمامی محدودیت‌ها مردانه و شجاعانه در مقابل دشمن ایستاده بودند. در ساعت ۱۵۰۰ به همراه فرمانده گروه ۳۳ توپخانه برای بازدید از آتشبار سوم عازم شدیم و پس از بازدید کامل آتشبار و دیدار فرمانده گروه با نفرات آتشبار سوم به قرارگاه مراجعت کردیم. قصد فرمانده گروه از بازدید اولاً دیدار با نفرات گردان بود و ثانیاً می‌خواست آمادگی آتشبارهای گردان ۳۸۸ توپخانه ۱۷۵م خودکشی را برای عملیات فتح‌المبین از نزدیک مشاهده کند. که بعد از بازدید گردان کاملاً راضی به نظر می‌رسید.

روز ۶۰/۱۲/۲۲ هوا کمی سردتر شده ولی آفتابی بود. هوای پیمایهای دشمن از ساعت ۰۸۳۰ الی ۱۴۳۰ شهر بستان و مواضع یگان‌های توپخانه در منطقه بستان را به شدت بمباران کردند. بمباران‌ها در ۱۲ نوبت انجام گرفت. در آن روز جنگنده‌های دشمن در سری‌های پنج فروندی وارد عمل می‌شدند و سقف پرواز آنها نیز بالا بود و گلوله‌های توپ‌های پدافند هوایی به آنها نمی‌رسید. درگیری نیز در خط تنگ چزابه و تپه‌های نبعه در جریان بود. در ساعت ۱۶۳۰ مجدداً جنگنده‌های دشمن اطراف مواضع ما و جاده سوسنگرد و بستان را بمباران کردند.

ساعت ۰۷۳۰ روز ۶۰/۱۲/۲۴، من به همراه سروان حسین خواجوی رئیس رکن ۳ گردان، ستوان یکم عباس صالحی فرمانده آتشبار دوم، استوار محمد تقی نژاد و استوار علی اوتادی روسای توپ و سه نفر سرباز برای هماهنگی و شناسایی موضع به قرارگاه گروه ۳۳ توپخانه واقع در دزفول رفتیم. نزد جناب سرهنگ پرشاد، جناب سرهنگ صالح

صابر و امیر آفتابی و سروان ملک محمدی رفتیم. فرمانده گروه ۳۳ توپخانه، برای بازدید از توپ‌های پدافند هوایی به بندر امام خمینی رفته بود و در قرارگاه حضور نداشت. با دریافت مختصات ابتدایی از رکن ۳ گروه ۳۳ توپخانه برایم مشخص شد که محل استقرار گردان در رقابیه است. لذا برای یک شناسایی مقدماتی و توجیه، با گروه شناسایی گردان به رقابیه حرکت کردیم. بعد از رفتن به منطقه رقابیه، یک شناسایی انجام دادیم و سپس به قرارگاه گروه ۳۳ توپخانه بازگشتیم. فرمانده گروه از بازدید برگشته بود که به حضورشان رسیده و با ایشان ملاقات کردیم. ایشان پس از بیان مطالب مربوط به عملیات آینده در جبهه دزفول - شوش و رقابیه، که سروان کشاورز، سروان وصالی و ستوان دوم محمد اخلاقی نیز از گردان ۳۴۳ توپخانه ۱۳۰م مستقر در بستان در جلسه حضور داشتند، در خصوص گسترش یگان‌ها در عملیات فتح المبین و از نحوه عملیات و استقرار یگان‌های گروه ۳۳ توپخانه در منطقه عملیات مطالبی را عنوان کرد. افسران گردان ۳۴۳ توپخانه پس از هماهنگی و دریافت دستورات از فرمانده گروه در ساعت ۲۱۰۰ به سمت بستان حرکت کردند. اما ما شب را در دزفول ماندیم. در ساعت ۲۱۳۰ مجدداً برنامه عملیات از روی نقشه بررسی شد و صحبت‌های لازم در خصوص عملیات انجام گرفت و تا ساعت ۰۱۰۰ نیمه شب صحبت‌ها و تشریح عملیات ادامه داشت که به علت خستگی، بعد از نیمه شب خوابیدیم و ادامه آن به روز بعد موکول شد. صبح روز بعد، به همراه فرمانده گروه و نفرات شناسایی گردان مجدداً به منطقه رقابیه رفتیم. پس از رسیدن به منطقه، از گردان ۳۰۵ توپخانه یک نفر راهنما گرفتیم و عازم خط تماس شدیم. پس از رسیدن به گردان توپخانه ۱۰۵م که در سه کیلومتری دشمن قرار داشت، اطلاعات لازم را در خصوص منطقه کسب کردیم. موضع آن یگان در زمانی که ما در آن جا حضور داشتیم زیر آتش توپخانه دشمن قرار داشت که بلافاصله همگی سنگر گرفتیم و پس از بررسی روی نقشه عازم منطقه جنوبی جبهه رقابیه شدیم. در ساعت ۱۳۰۰ پس از صرف ناهار در گردان ۳۰۵ توپخانه، مجدداً برای شناسایی و انتخاب یک موضع جدید در ساعت ۱۴۳۰ عازم خط تماس شدیم. بالأخره پس از شناسایی کامل منطقه، موضع مورد نظر در شش کیلومتری خط تماس انتخاب شد و بررسی لازم روی زمین نیز به عمل آمد. در ساعت ۱۶۰۰ پس از خداحافظی با فرمانده گروه ۳۳ توپخانه به طرف بستان حرکت کردیم. در بازگشت از جاده جدیدی که بین

تپه‌های رملی و ارتفاعات میش داغ ایجاد کرده بودند، رفتیم. این جاده، راه را در حدود ۲۰۰ کیلومتر نزدیک‌تر کرده بود. پس از طی ۶۰ کیلومتر از مواضع جبهه رقابیه به جبهه بستان رسیدیم. در جهت احداث این جاده زحمات زیادی را متحمل شده بودند. جاده مذکور در جابه‌جایی نیروها از یک جبهه به جبهه دیگر بسیار حائز اهمیت و حیاتی به نظر می‌رسید. در ساعت ۱۸۳۰ به مواضع خودمان رسیدیم. پس از جویا شدن وضعیت اطلاع دادند که در ساعت ۱۰۳۰ موضع آتشبار دوم بمباران شده و شش نفر سرباز مجروح و به بیمارستان منتقل گردیده‌اند که حال سرباز خیرروز و خیم گزارش شده است.

ستوان یکم عباس صالحی (سرهنگ بازنشسته) فرمانده آتشبار دوم از شناسایی منطقه عملیات فتح‌المبین می‌گوید.

ساعت ۳۰:۰۷ روز ۲۳/۱۲/۱۳۶۰ به همراه جناب سرهنگ آجوری فرمانده گردان، رئیس رکن ۳ سروان حسین خواجه‌وی و روسای توپ آتشبار استوار محمد تقی نژاد، استوار علی اوتادی و سه نفر سرباز به منظور هماهنگی و شناسایی مواضع جدید برای شرکت در عملیات فتح‌المبین به قرارگاه گروه ۳۳ توپخانه رفتیم. بعد از توجیه فرمانده گروه ۳۳ توپخانه نسبت به منطقه عمومی عملیات فتح‌المبین و گسترش یگان‌ها و منطقه عمل و نحوه پشتیبانی یگان‌های مانوری توسط گردان ۳۸۸ توپخانه، با توجه به مختصات که رکن ۳ گروه ۳۳ توپخانه به ما داد، دریافتیم که محل استقرار آتشبار دوم گردان ۳۸۸ توپخانه در منطقه رقابیه می‌باشد. لذا عصر همان روز جهت شناسایی با فرمانده گردان و دیگر نفرات به منطقه عملیاتی رقابیه و ارتفاعات میش‌داغ رفتیم. ابتدا نزد فرمانده تیپ ۵۵ هواورد، جناب سرهنگ کریم عبادت‌رفته و با ایشان ملاقات کردیم. بعد از توجیه ایشان نسبت به موقعیت و گسترش تیپ و خطوط تماس یگان‌های تیپ ۵۵ هواورد با دشمن، با وی به خطوط مقدم نیروهای درگیر رفتیم و کاملاً به منطقه توجیه شدیم. بعد از شناسایی مقدماتی، مواضعی را در حوالی شوش با مختصات آن روی نقشه انتخاب کرده سپس به قرارگاه گروه رفتیم و شب را در قرارگاه گروه گذراندیم. صبح روز ۲۴ / ۱۲ / ۶۰ مجدداً با فرمانده گروه ۳۳ توپخانه، سرهنگ مهدی صدری به منطقه رقابیه رفتیم. به مواضع یک گردان توپخانه ۱۰۵ م رفته و پس از کسب اطلاعات

لازم در خصوص منطقه و مختصات مواضع آنها، آنجا را ترک کردیم. البته مواضع آن گردان به شدت توسط توپخانه دشمن گلوله باران می شد که ما مجبور بودیم مرتب سنگر بگیریم تا از ترکش گلوله ها در امان باشیم. بالأخره پس از بررسی های لازم، منطقه موضع مورد نظر آتشبار را انتخاب کردیم و پس از خداحافظی با فرمانده گروه ۳۳ توپخانه به سوی منطقه عملیاتی بستان عازم شدیم.

عصر روز ۶۰/۱۲/۲۴ به مواضع خودمان رسیدیم و مطلع شدیم سرباز دقترنیا و شش نفر دیگر به نام های گروه باندم و وظیفه علیرضا جوادی، سرباز احمد خیرروز، سرباز احمد آسیابان، سرباز حسین میرزکی، سرباز کرامتی و سرباز ابراهیم رزمجو مجروح شده اند که به بیمارستان انتقال یافته و متأسفانه حال سرباز خیرروز وخیم گزارش شد.

فرمانده گردان سرهنگ آجوری از حوادث روزهای سه شنبه بیست و پنجم الی پنجشنبه بیست و هفتم اسفند ماه در دفتر ثبت روزانه خود نوشته است:

ساعت ۰۳۳۰ از خواب بیدار شدم و به آتشبار دوم رفتم. همه خودروها را برای حرکت از جبهه بستان به رقابیه ستون کرده بودند. سربازان در تاریکی جنب و جوش عجیبی داشتند. بعد از آن همه سختی و مشقت در عملیات بستان و تنگ چزابه، این عزیزان همچنان مردانه فعالیت می کردند. پس از آماده شدن کامل در ساعت ۰۴۳۰ پس از سخنرانی حاج آقا حسینی که از حوزه علمیه قم به گردان ما مأمور شده بود، نماز جماعت را با تیمم و پوتین در پا برگزار کردند، سپس سربازان را از زیر قرآن کریم عبور دادند. واقعاً چه روز تاریخی بود، پس از انجام نماز صبح با فرمانده آتشبار ستوان یکم صالحی و درجه داران و سربازان، خداحافظی و به طرف جبهه رقابیه حرکت کردم. ما با مشکلات و رنج های بسیاری روبه رو شدیم، به گونه ای که، خاک آلود شدیم، مچاله شدیم، سختی ها و رنج های فراوانی را متحمل شدیم ولی هیچ گاه ارزشمان را از دست ندادیم. هنوز برای مردمی که دوستان داشتند، آدم های پر ارزشی بودیم و از همه مهم تر برای خودمان که هدفی والا داشتیم. از یاد نبرده بودیم که رنج ها و مشقات پیوسته گذران هستند اما نباید تلاش و پایمردی ها را در رفع آن مشکلات از یاد ببریم. ما می دانستیم وظیفه ای که پیش روی داریم هرگز به بزرگی نیرویی نیست که پشت

سرماست. ستون خودروهایی چرخ‌دار آتشبار دوم در ساعت ۰۹:۰۰ به جبهه رقابیه رسید ولی ستون توپ‌ها و مهمات برها که شنی دار بودند، منتظر رسیدن تریلی‌ها بودند که قرار بود صبح به موضع بیایند. به علت عدم هماهنگی و بعد مسافت، متأسفانه نهار و شام در ساعت ۲۳:۰۰ بین نفرات تقسیم شد. در ساعت ۱۹:۰۰ در نماز جماعت آتشبار یکم شرکت کردم و نفرات آتشبار یکم به فرماندهی ستوان یکم اصلانی در جابه‌جایی آتشبار دوم به منطقه رقابیه، با وجود درگیری‌هایی که خودشان داشتند، بسیار صمیمانه و برادرانه به کمک هم‌رزمانشان در آتشبار دوم می‌شتافتند و تا جایی که برایشان امکان داشت آنان را یاری می‌کردند. عمده کار آتشبار دوم جابه‌جایی مهمات‌های آتشبار بود که سربازان آتشبار یکم و درجه‌داران راننده در این جابه‌جایی بسیار کمک حال نفرات آتشبار دوم بودند. ناگفته نماند در طول روز، فعالیت نفرات گردان ۳۸۸ توپخانه زیر بمباران شدید جنگنده‌های دشمن صورت می‌گرفت که لحظه‌ای یگان‌ها را آرام نمی‌گذاشتند تا مانع تحرکات نیروهای ایرانی باشند.

در تاریخ ۶۰/۱۲/۲۶، وضعیت جبهه از نیمه شب آرام بود و در مورد نیازمندی‌های آتشبار دوم اقدام و ارسال گردید. هوایی‌های دشمن در ساعت ۱۶:۰۰ از منطقه ارتفاعات الله‌اکبر عکس برداری کردند. در ساعت ۲۳:۰۰ ستون تریلی‌ها جهت حمل توپ‌ها و مهمات برهای آتشبار دوم به بستان رسیدند. در ساعت ۲۳:۰۰ مشغول بارگیری شدیم، قرار شد ساعت ۲۴:۰۰ تریلی‌ها به طرف رقابیه حرکت کنند.

ساعت ۰۱:۳۰ نیمه شب ۶۰/۱۲/۲۷، ستون تریلی‌های توپ کش آماده شدند و از طریق جاده بستان - سوسنگرد - اهواز عازم رقابیه شدند.

در تاریخ ۶۰/۱۲/۲۷ تا ساعت ۲:۰۰ وضعیت منطقه آرام بود. در ساعت ۲:۳۰ در سنگر مشغول برگزاری مراسم روز سوم عزای سرباز شهید خیرروز بودیم، ناگهان وضعیت منطقه دگرگون شد. واحدهای دشمن در خط تماس بین تنگ چزابه و نبعه شروع به یک مانور جهت حمله کردند که تمامی نیروها بلافاصله خود را به محل کارشان رساندند. عملیات تا ساعت ۲۲:۰۰ ادامه داشت، توپخانه طرفین سعی در به هم ریختن سازمان رزمی یکدیگر داشتند. گلوله‌های روشن‌کننده منطقه را روشن کرده بود. خط سیر گلوله‌های رسام تیربارها مانند زنجیری در فضای شب تاریک ترسیم شده بود،

صدای مهیب انفجار گلوله‌های توپخانه بستان را به لرزه درآورده بود و بالاخره پس از یک ساعت تبادل شدن آتش از شدت آن کاسته شد.

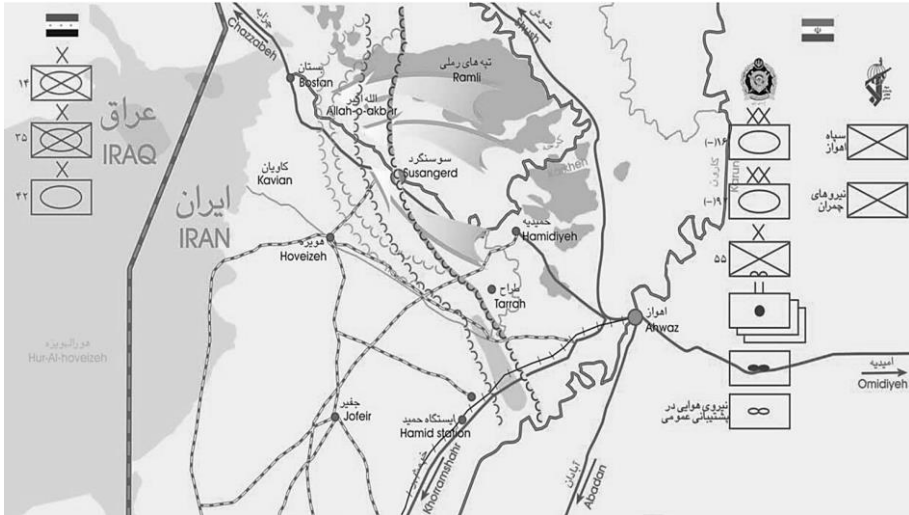
حوادث و اتفاقات روزهای پایانی سال ۱۳۶۰

در تاریخ ۲۸/۱۲/۶۰، هوا صاف و آفتابی بود و جنگنده‌های دشمن با استفاده از این وضعیت هوایی از ساعت ۰۸:۰۰ در منطقه به پرواز درآمدند، مواضع ما و اطراف شهر بستان را بمباران کردند. در آن روز، پادگان دشت آزادگان نیز بمباران شد و تعدادی از نفرات تیپ ۳ زرهی به شهادت رسیدند و تعدادی نیز مجروح شدند. بمباران‌ها به طور متوالی و هر نیم ساعت یک‌بار تا ساعت ۱۶:۰۰ ادامه داشت. وضعیت خط تماس با دشمن در آن روز از تحرک بیشتری برخوردار بود و تبادل آتش نسبت به روزهای گذشته سنگین‌تر بود در حالی که عملیات جابه‌جایی یگان‌ها از منطقه بستان به تنگ رقابیه و شوش و دزفول انجام می‌شد، قرائن نشان می‌داد که دشمن نیز به برداشت نیرو و اعزام آنها به منطقه شوش و دزفول و رقابیه به منظور جلوگیری از حمله رزمندگان اسلام دست زده است. امید داشتیم به یاری خداوند عملیات آینده سرنوشت ساز باشد. قرار بود یگان‌های تک‌ور تا امامزاده عباس و شیخ قندی، چنانه و دوسلک پیش رفته و آن منطقه را پاکسازی کنند. در صورت موفقیت، منطقه دشت عباس و تنگ رقابیه، سایت ۴ و ۵ به قتلگاه دشمن تبدیل می‌شد.

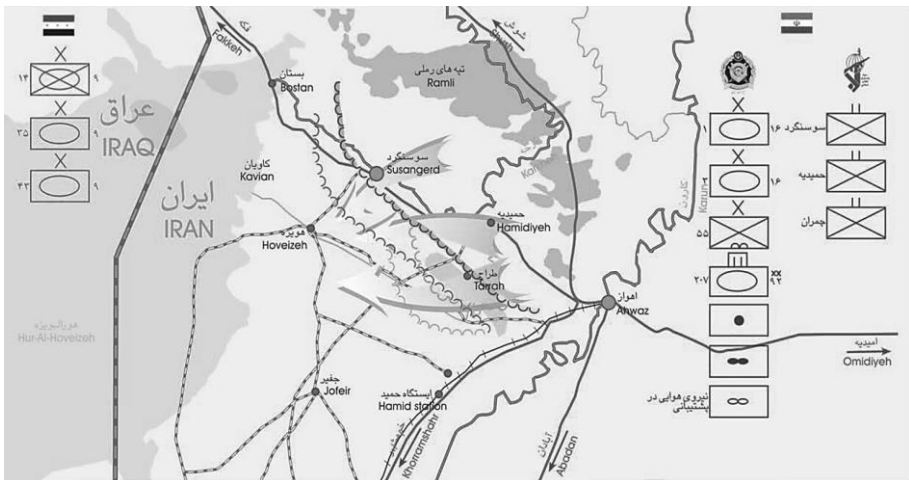
از صبح زود روز ۲۹/۱۲/۶۰، به نفرات باقیمانده آتشبار دوم سرکشی و کمک کردیم تا وسایل خود را جمع کنند. ساعت ۱۰:۰۰ از جبهه رقابیه اطلاع دادند که آتشبار دوم به شدت بمباران شده و زیر آتش توپخانه دشمن قرار گرفته است. به علت زیر آتش قرار گرفتن آتشبار دوم دستور جابه‌جایی آنان به داخل ارتفاعات جانبی در مختصات (۴۰-۲۱) نقشه چهپلا که قبلاً شناسایی و در نظر گرفته شده بود، از طرف فرمانده گردان صادر شد. در ساعت ۱۲:۱۰ هنگامی که مشغول کار بودیم، آتشبار به شدت بمباران شد. شدت بمباران به حدی بود که تعدادی از سنگرها فرو ریخت. موج انفجار بمب‌ها، سنگر نفرات آتشبار ارکان گردان که در ۲۰۰ متری ما قرار داشتند را به شدت لرزاند. همه نگران وضعیت ما بودند و مرتب با ما تماس می‌گرفتند که به فرمانده گردان اطلاع دادم سالم هستیم و نگران نباشید. در آن روزها، همه آماده تحویل سال جدید می‌شدند. ما هم به عنوان رزمنده زیر بمباران‌های شدید جنگنده‌های دشمن و گلوله‌های توپخانه و خمپاره سال نو را جشن گرفته بودیم و امنیت مردم را برقرار نموده و برای

راحتی آنان تلاش می کردیم. نمی دانستیم در سالی که پیش روی داریم چه کسانی از جمع ما به شهادت رسیده و جدا خواهند شد. خصلت جنگ را ما می دانستیم و به طور کامل تجربه کرده بودیم. من و تعداد زیادی از هم‌زمانم دومین سالی بود که ایام عید را در کنار خانواده‌هایمان نبودیم و در کنار یکدیگر در سنگرهای شرف و عزت و در سخت‌ترین شرایط به استقبال سال نو رفته و با جنگیدن در راه کشور سال جدید را آغاز می کردیم. امیدوار بودیم همگی در عملیات‌های بعدی پیروزی‌هایمان را جشن بگیریم. با این ذهنیت برای همه رزمندگان دعا کرده و موفقیت آنان را از خداوند خواستار گردیدیم و سال ۱۳۶۰ را با تمامی سختی‌هایش به پایان رساندیم. به هر حال، جنگ تا پایان سال ۱۳۶۰ ادامه یافته بود و همچنان ادامه داشت و در طول آن حوادث و اتفاقاتی رخ می داد که تلفات و ضایعاتی زیادی به طرفین وارد می شد. موضوعی که در سال ۱۳۶۰ برای رزمندگان نیروهای مسلح بعد از انتصاب شهید سپهبد علی صیادشیرازی به عنوان فرمانده نیروی زمینی رخ داد، تدبیر فرمانده نیروی زمینی در ارتش و تأکید وی بر عملیات مشترک بین نیروهای ارتش و سپاه بود و آن را ترکیب مقدسی از دو نیرو دانستند که می‌بایست دشمن را با عملیات‌های متعدد از خاک کشور بیرون برانند. اما اتفاق جدیدی رخ داد که آن هم سامانه جدید فرماندهی و کنترل و روش هدایت عملیات در صحنه جنگ بود که در هیچ ارتشی سابقه نداشت و شاید هم کم سابقه بود و آن تشکیل قرارگاه‌های ارتش و سپاه به صورت جداگانه برای کنترل یگان‌های عمل‌کننده هر دو نیرو بود. والسلام

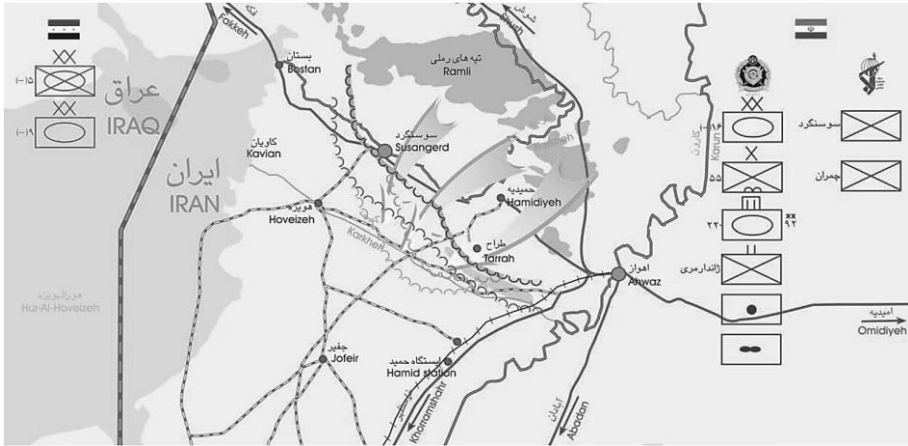
نقشه‌ها و تصاویر



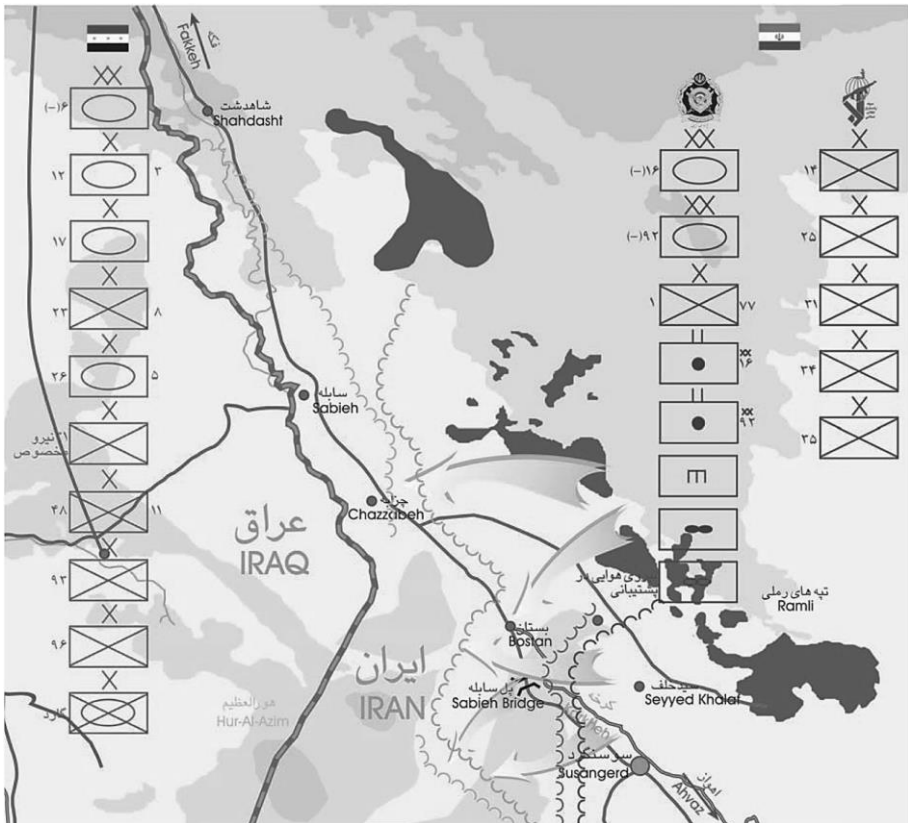
عملیات آفندی الله اکبر (خیبر) - ۱۳۶۰/۲/۳۱



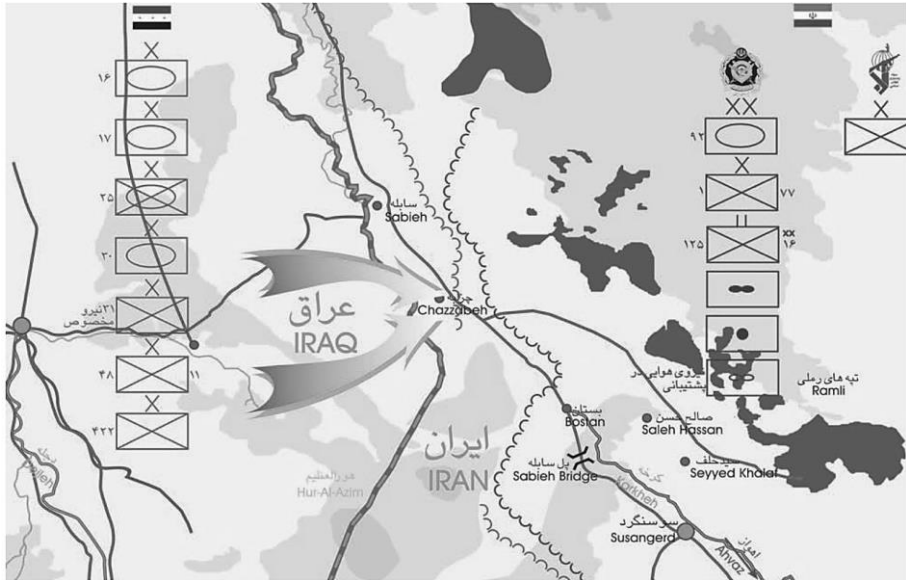
عملیات آفندی طراح - ۱۳۶۰/۵/۵



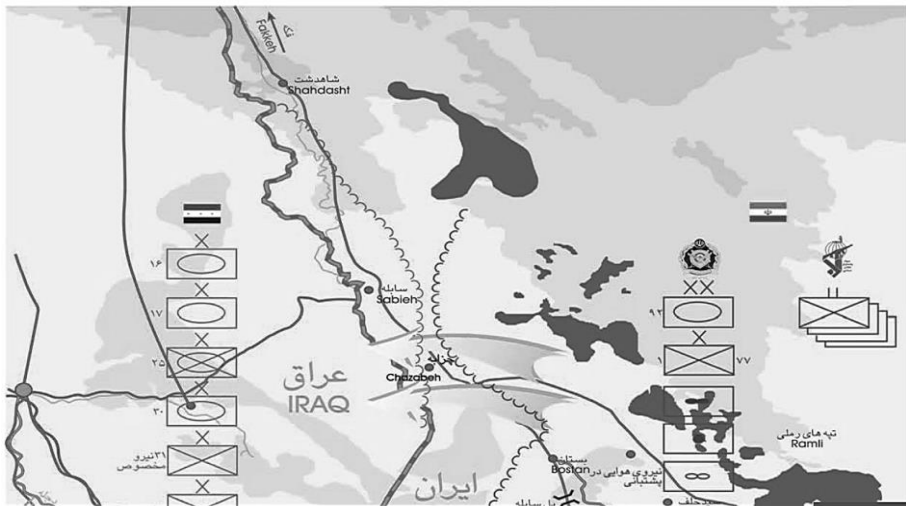
عملیات آفندی شهید مدنی - ۱۳۶۰/۶/۲۷



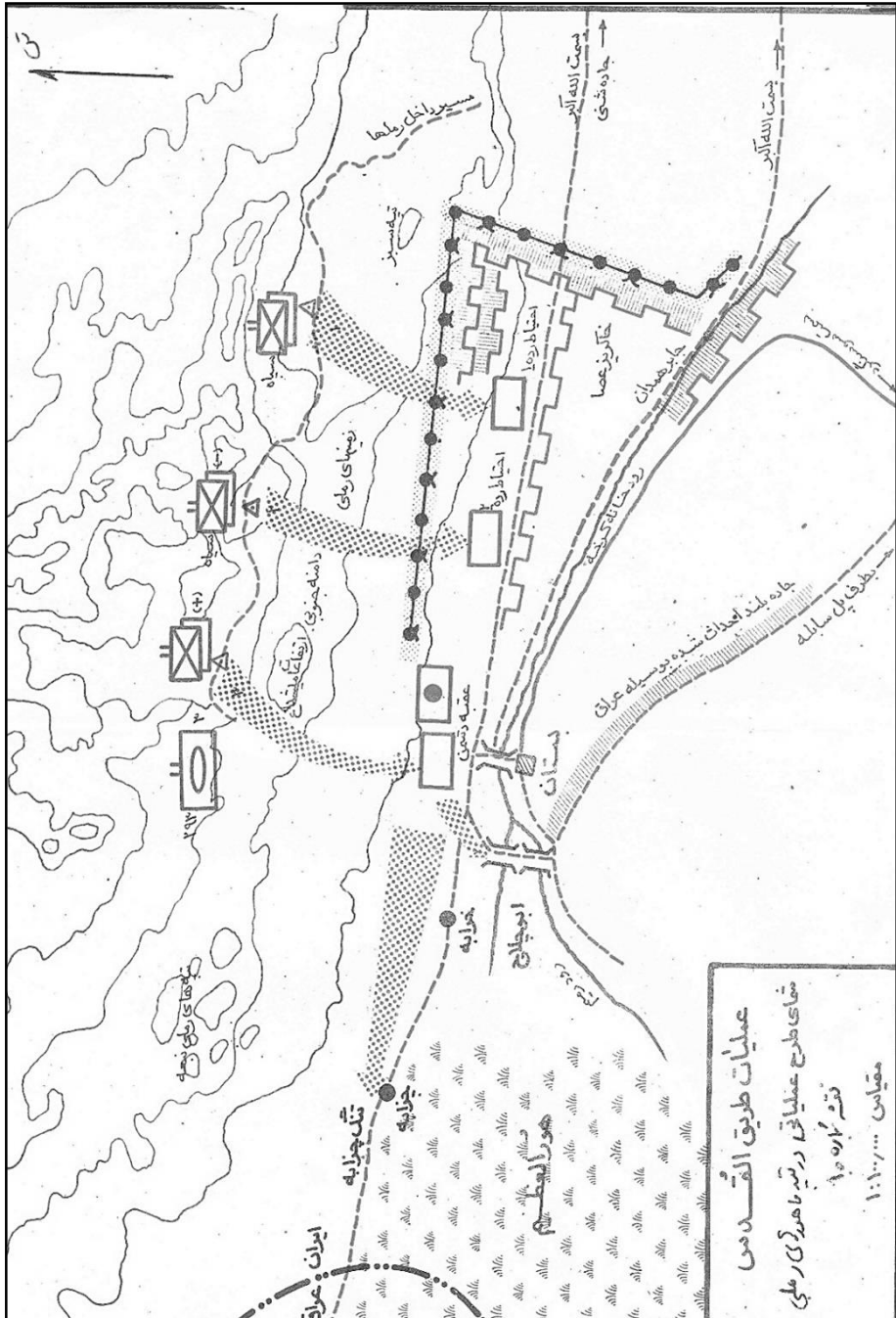
عملیات آفندی طریق القدس (طرح عملیاتی کربلا) - ۱۳۶۰/۹/۹



عملیات پدافندی جزابه - ۱۳۶۰/۱۱/۱۷



عملیات آفندی جزابه - ۱۳۶۰/۱۲/۱



عملیات طریق القدس - شمای طرح عملیاتی در تپه ماهرهای رملی



ستوان اصلانی، استوار فریرز شیخانی - ارتفاعات الله اکبر، ۱۳۶۰



ستوان اصلانی - مواضع پدافندی شرق ارتفاعات الله اکبر، ۱۳۶۰



ستوان اصلانی - تانک مین کوب غنیمتی عراقی - ارتفاعات الله اکبر، ۱۳۶۰



ستوان علی اکبر اصلانی، ستوان یار سوم الماس با زیاران - ارتفاعات الله اکبر، ۱۳۶۰



سروان غلامرضا علمی، ستوان علی اکبر اصلانی - شهر بستان، عملیات طریق القدس



توپخانه ۱۵۲م عراق - عملیات طریق القدس، حوالی شهر بستان
سرهنگ پورمهران، سروان غلامرضا علمی، ستوان اصلانی و دو تن از افسران ستاد توپخانه لشکر ۹۲



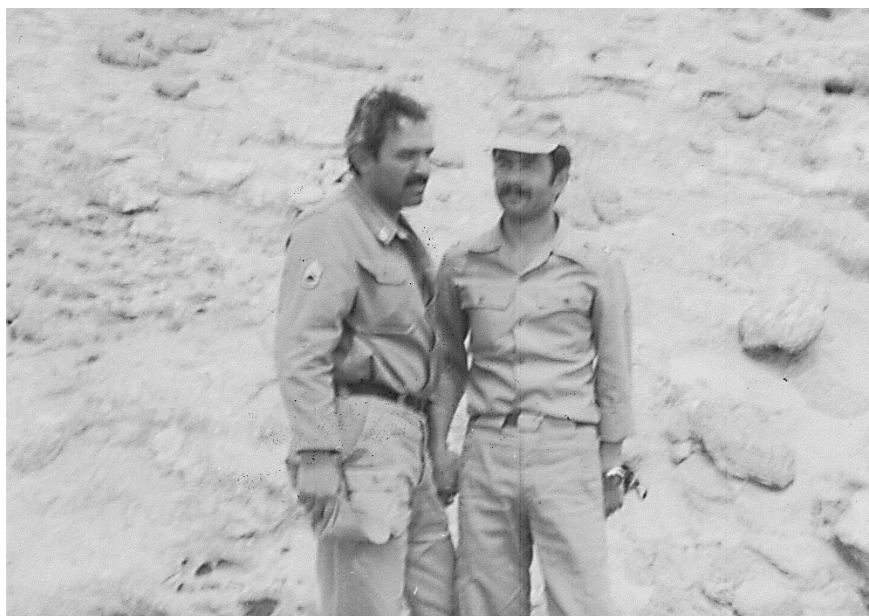
نفربر غنیمتی عراقی - سروان غلامرضا علمی، ستوان علی اکبر اصلانی، تنگ چزابه، ۱۳۶۰



سرباز بیل کار، ستوان سلیمانان - تنگ چزابه، ۱۳۶۰



از راست: ستوان یکم عباس صالحی، ستوان علی اکبر اصلانی - ارتفاعات الله اکبر، سال ۱۳۶۰



از راست: ستوان علی اکبر اصلانی، استوار اسدالله بیات احمدی - دشت آزادگان، سال ۱۳۶۰



ستوان اصلانی، تانک غنیمتی عراقی - سوسنگرد، سال ۱۳۶۰



تانک منهدم شده عراقی در ارتفاعات الله اکبر، سال ۱۳۶۰



تعدادی از افسران گردان و سرباز بیل‌کار - ارتفاعات اله‌اکبر، سال ۱۳۶۰



ستوان اصلانی، سنگر عراقی - بین بستان و تنگ چزابه، سال ۱۳۶۰



سرباز بیل کار، دیدبان گردان - تنگ چزابه، سال ۱۳۶۰



از راست: استوار انصاری، استوار اسماعیل بزرگی، ستوان اصلانی (در حال ماسوره بستن)، ...
منطقه عملیاتی بستان، سال ۱۳۶۰

منابع

- اسدی، هیبت‌الله (۱۳۸۶)؛ ارتش در فاو، تهران، انتشارات ایران سبز.
- بختیاری، مسعود، سرتیپ ۲ (۱۳۸۷)؛ عملیات طریق‌القدس، تهران، انتشارات ایران سبز.
- بهداروند، محمد مهدی (۱۳۹۱)، جاده‌های سربی، خاطرات سردار احمد سوداگر، تهران، انتشارات سوره مهر.
- پژوهشگاه علوم و معارف دفاع مقدس، فصلنامه فرهنگ پایداری، سال اول، شماره ۱، تابستان ۸۷.
- حسینی، سید یعقوب، ۱۳۹۲، عملیات الله‌اکبر، تهران، انتشارات ایران سبز.
- دربندی، غلامحسین (۱۳۸۳)؛ بوی گل مریم، تهران، انتشارات عرشان، به سفارش هیئت معارف جنگ شهید سپهبد علی صیادشیرازی.
- دهقان، احمد (۱۳۷۸)، ناگفته‌های جنگ، خاطرات شهید سپهبد علی صیادشیرازی، تهران، انتشارات سوره مهر.
- روزنامه ایران، مصاحبه امیر سرتیپ ناصر محمدی فر فرمانده اسبق نیروی زمینی ارتش جمهوری اسلامی ایران، ۶ مهر ۱۳۸۲.
- یادداشت‌های روزانه سرتیپ ۲ زین‌العابدین آجوری.
- یادداشت‌های روزانه سرتیپ ۲ مهدی دامغانیان.
- یادداشت‌های روزانه سرهنگ علی‌اکبر اصلانی.

نمایه

ارتفاعات الله اکبر، ۱۶، ۱۹، ۲۰، ۲۱، ۲۲، ۲۳،	آ
، ۲۴، ۲۵، ۳۹، ۴۰، ۴۳، ۴۴، ۴۵، ۴۶، ۵۲،	آبادان، ۱۴، ۲۴، ۳۶، ۳۷، ۸۳، ۱۳۲، ۱۳۴،
، ۵۸، ۶۳، ۶۵، ۷۶، ۷۷، ۷۸، ۷۹، ۸۰،	۲۰۵، ۲۰۶، ۲۰۹، ۲۵۲، ۲۹۵
، ۸۴، ۸۶، ۸۸، ۹۲، ۹۵، ۹۶، ۹۷، ۹۸، ۱۰۰،	آتشبار ۱۳۰م، ۴۰، ۷۵، ۸۵، ۸۹، ۹۴، ۱۲۰،
، ۱۰۱، ۱۰۳، ۱۰۴، ۱۰۵، ۱۰۶، ۱۰۷، ۱۰۹،	۳۵۳، ۱۶۱
، ۱۱۱، ۱۱۳، ۱۱۴، ۱۱۵، ۱۱۶، ۱۲۰، ۱۲۱،	آجوری: زین العابدین، سرگرد، ۲۲، ۲۵، ۳۹،
، ۱۲۴، ۱۲۷، ۱۳۸، ۱۴۶، ۱۵۱، ۱۵۶، ۱۷۱،	، ۴۰، ۴۵، ۴۷، ۴۹، ۵۱، ۶۰، ۶۸، ۷۴، ۸۸،
، ۱۷۳، ۱۷۴، ۱۷۵، ۱۷۷، ۱۹۱، ۱۹۶، ۱۹۷،	، ۹۶، ۱۰۶، ۱۰۸، ۱۱۴، ۱۱۹، ۱۳۵، ۱۴۰،
، ۲۰۳، ۲۰۶، ۲۰۹، ۲۱۵، ۲۱۶، ۲۲۰، ۲۲۳،	، ۱۴۵، ۱۵۲، ۱۶۰، ۱۶۱، ۱۶۴، ۲۱۵، ۲۲۱،
، ۲۲۴، ۲۲۹، ۲۳۵، ۲۳۷، ۲۴۲، ۲۴۳، ۲۴۵،	، ۲۲۹، ۲۵۰، ۲۶۱، ۲۶۹، ۲۷۵، ۲۸۵، ۲۹۰،
، ۲۴۹، ۲۵۰، ۲۵۳، ۲۵۴، ۲۶۹، ۲۷۵،	، ۳۰۰، ۳۰۴، ۳۰۷، ۳۲۶، ۳۳۵، ۳۳۹، ۳۴۸،
، ۲۸۱، ۲۸۷، ۲۹۲، ۲۹۸، ۳۰۷، ۳۰۹،	، ۳۵۲، ۳۵۴، ۳۶۴، ۳۶۸، ۳۷۶، ۳۷۹، ۳۸۱،
، ۳۱۱، ۳۱۶، ۳۲۸، ۳۴۹، ۳۵۸، ۳۸۵، ۳۹۳،	۳۸۴، ۳۸۳
۳۹۴	آزادپیما: سرهنگ، ۵۶
اژدری: ستوانیار، ۲۲۵	آسیابان: احمد، سرباز، ۳۸۴
اسحاقیان: صادق، ۳۳۸، ۳۴۸، ۳۸۱	آمریکا، ۱۸۶، ۲۱۱
اسدی: تقی، ستواندوم، ۲۰۳، ۳۱۶	ا
اسدی، هیبت الله: سرهنگ، ۲۵۹، ۴۰۱	ابدی: استوار، ۲۹
اسدی پور: سروان، ۴۰، ۵۷، ۸۵، ۸۹	احمدوند: سرباز، ۱۶۳
اسکویی نژاد: احمد، ۳۳۸، ۳۸۱	احمدی: سرباز، ۱۳۵، ۱۵۲
اعتمادی: حسین، ستوانیکم، ۶۱، ۱۴۹، ۱۵۵،	احمدی نسب: ستوان، ۴۹
۱۵۶، ۱۵۸، ۱۶۳، ۱۷۲، ۲۱۶، ۲۱۷، ۲۷۳، ۲۹۱،	اخلاقی: محمد، ستوان دوم، ۳۸۲
اکبری: فعال، استوار، ۲۴۶، ۲۴۸	اخوان: سرگرد، ۱۳۸، ۱۷۵، ۱۷۶، ۲۲۹،

الماسی: سرهنگ، ۴۳، ۴۵، ۵۴، ۸۹، ۱۰۷،	باقری پور: غیرنظامی، ۵۳
۱۰۹، ۱۱۰، ۱۱۱، ۱۱۵، ۱۳۴، ۱۳۶، ۱۳۷،	باهنر: شهید، ۱۷۱
۲۴۷، ۱۷۴، ۱۳۸	بختیاری: مسعود، سرتیپ ۲، ۲۰۸، ۲۴۳،
امینی: مسعود، سرباز، ۳۰۴	۳۳۵، ۲۵۸، ۲۵۴
اندیمشک، ۲۴، ۲۶، ۲۷، ۴۹، ۱۸۶، ۱۹۰،	بختیاری نیا: علی، ستوان، ۲۲۴، ۲۴۶، ۲۸۸،
۳۷۸، ۳۲۰، ۳۰۹، ۲۰۰	بدرقه: سعید، گروه بان، ۴۰، ۱۸۸، ۱۸۹،
انصاری: علی اصغر، سرباز، ۱۱۸	برمر (ایمانی فر): اسدالله، ۱۷۰
انوری: ستوانیکم، شهید، ۷۶	بستان: اکثر صفحات
اهواز، ۱۲، ۱۵، ۲۰، ۲۴، ۲۵، ۲۶، ۲۸، ۳۶،	بنی صدر: رئیس جمهور، ۴۸، ۵۲، ۱۱۵، ۱۳۲،
۳۷، ۳۸، ۳۹، ۴۵، ۴۹، ۵۰، ۵۱، ۵۳، ۶۳،	۱۳۳، ۱۶۵
۷۰، ۷۲، ۷۳، ۷۷، ۷۹، ۸۱، ۸۳، ۸۴، ۹۲،	بهرامی: هوشنگ، سرهنگ، ۱۷۰، ۱۷۴، ۱۸۱،
۹۳، ۹۴، ۹۵، ۱۲۰، ۱۳۱، ۱۳۲، ۱۳۳،	۲۲۸، ۲۵۰، ۲۵۴، ۲۶۴، ۲۶۸، ۲۷۶، ۲۸۴،
۱۳۴، ۱۳۸، ۱۵۰، ۱۵۶، ۱۷۲، ۱۷۵، ۱۸۸،	۳۰۱، ۳۳۵، ۳۵۵
۱۸۹، ۱۹۰، ۲۰۰، ۲۰۶، ۲۰۸، ۲۰۹، ۲۱۷،	بهشتی: سرباز، ۴۱، ۱۱۹
۲۱۹، ۲۲۷، ۲۴۰، ۲۶۴، ۲۷۴، ۲۷۵، ۲۸۷،	بیات: خلیل، سرباز، ۳۰۴
۲۹۱، ۲۹۶، ۳۰۳، ۳۰۴، ۳۰۶، ۳۱۱، ۳۲۰،	بیل کار: سرباز، ۴۵، ۴۷، ۶۰، ۹۶، ۱۰۸، ۱۱۱،
۳۲۶، ۳۲۷، ۳۳۷، ۳۵۰، ۳۵۸، ۳۶۹، ۳۷۱، ۳۷۷،	۱۳۵، ۱۳۸، ۱۶۰، ۳۳۹، ۳۴۲، ۳۴۵، ۳۷۰،
۳۸۵	۳۹۶، ۳۷۲
اوتادی: علی، استوار، ۵۳، ۳۸۱، ۳۸۳	بیمارستان شرکت نفت، ۸۳، ۱۷۲
اوکراین، ۲۲۳	پ
ایمانی: سرهنگ، ۷۴؛ سروان، ۱۵۸، ۱۶۲،	پایی: عبدالرضا، سرباز، ۳۰۴
۱۶۴، ۱۷۲، ۱۶۵، ۱۷۲	پادگان سرپل ذهاب، ۵۹
ب	پاسگاه مرزی سوبله، ۳۳۸
بازیاران: الماس، ستوانیار، ۴۲، ۵۴، ۶۷، ۶۸،	پرشداد: سرهنگ، ۳۰۳، ۳۴۹، ۳۵۰، ۳۵۱،
۱۰۰، ۱۳۲، ۱۷۴، ۱۹۶، ۲۰۶، ۲۰۷، ۲۲۵،	۳۸۱
۲۲۸، ۲۴۶، ۲۴۷، ۲۶۲، ۳۳۷، ۳۷۶، ۳۹۴،	پیشانی: علی، سرباز، ۶۸، ۶۹، ۷۰، ۷۱، ۷۲،
۲۵۰	۸۳، ۸۱
باقری: ستوان وظیفه، ۲۵۰	

توانا: علی، سرباز، ۱۳۵، ۱۵۵، ۳۳۹، ۳۴۲،

۳۵۰، ۳۵۶

توانایی: رضا، ۳۳۷، ۳۳۸، ۳۸۰، ۳۸۱

تیپ امام حسین (ع)، ۲۵۳، ۲۸۶، ۲۹۵

تیپ ۲ لشکر ۹۲ زرهی، ۷۹، ۱۴۷

تیپ ۳ لشکر ۸۱، ۵۵

تیپ ۳ لشکر ۹۲ زرهی، ۳۶، ۴۸، ۱۰۱، ۲۳۸،

۲۶۴، ۳۶۳

تیپ ۵۵ پیاده هوایرد، ۳۹، ۹۲، ۹۴، ۹۵، ۹۷،

۱۰۳، ۱۲۶، ۱۷۴، ۱۹۰، ۱۹۴، ۱۹۵، ۱۹۷،

۲۰۰، ۲۲۴، ۲۲۶، ۳۴۹، ۳۸۳

ج

جمشیدی: گروهبان، ۴۵

جهاد اصفهان، ۲۲۵

جهاد دامغان، ۲۸۵

جهان آرا: محمد، پاسدار، شهید، ۲۱۴

جهانگیری: رضا، سروان، ۲۰۷، ۲۰۸؛

محمدعلی، سرباز، ۳۰۴

جوادی: علیرضا، گروهباندوم وظیفه، ۳۱۴،

۳۸۴

جوادی‌نمین: ستواندوم وظیفه، ۱۱۸

جودکی: سرباز، ۳۳۰

چ

چمران: مصطفی، دکتر، شهید، ۱۲، ۱۶، ۱۸،

۲۲، ۲۳، ۳۸، ۴۶، ۴۷، ۴۸، ۵۱، ۶۶، ۶۷،

۷۵، ۷۷، ۷۹، ۸۲، ۸۳، ۸۵، ۸۷، ۸۸، ۹۲،

پل سابله، ۲۵، ۹۲، ۱۹۴، ۲۷۸، ۲۸۳، ۲۹۲،

۲۹۴، ۲۹۹، ۳۰۰، ۳۰۱، ۳۰۷، ۳۰۸، ۳۱۰،

۳۲۶، ۳۳۵

پورمهران: سرهنگ، ۱۱۴، ۱۵۰، ۱۷۹، ۱۸۱،

۲۰۸، ۲۰۹، ۲۸۱، ۳۴۱، ۳۶۴، ۳۶۵، ۳۶۸،

۳۹۵

ت

تاج‌مهرایی: ستوانیکم، ۶۰، ۶۲

تبریزی: سرهنگ، ۲۲۴، ۲۸۸

تقی‌نژاد: محمد، استوار، ۷۱، ۱۳۲، ۳۲۶،

۳۸۱، ۳۸۳

تنگ چزابه، ۱۷، ۱۸، ۲۱، ۲۲، ۲۵، ۲۶، ۳۶،

۷۷، ۹۵، ۹۶، ۱۶۹، ۲۳۵، ۲۳۸، ۲۳۹،

۲۴۰، ۲۴۶، ۲۴۹، ۲۵۲، ۲۶۰، ۲۶۵، ۲۶۷،

۲۶۸، ۲۷۳، ۲۷۴، ۲۷۸، ۲۷۹، ۲۸۶، ۲۸۷،

۲۹۰، ۲۹۳، ۲۹۴، ۲۹۸، ۲۹۹، ۳۰۱، ۳۰۲،

۳۰۵، ۳۱۳، ۳۱۴، ۳۱۹، ۳۲۸، ۳۳۰، ۳۳۲،

۳۳۳، ۳۳۴، ۳۴۷، ۳۴۸، ۳۵۱، ۳۵۵، ۳۵۶،

۳۵۷، ۳۶۱، ۳۶۲، ۳۶۴، ۳۶۳، ۳۶۷، ۳۶۹،

۳۷۰، ۳۷۲، ۳۷۳، ۳۷۴، ۳۷۵، ۳۷۸، ۳۸۰،

۳۸۱، ۳۸۴، ۳۸۵، ۳۹۶

تهران، ۷، ۸، ۲۷، ۲۸، ۴۰، ۴۹، ۷۱، ۷۳، ۸۱،

۸۳، ۹۹، ۱۱۸، ۱۲۰، ۱۲۴، ۱۳۲، ۱۳۳،

۱۳۶، ۱۳۹، ۱۴۱، ۱۴۸، ۱۶۹، ۱۸۸، ۱۹۰،

۲۰۲، ۲۰۹، ۲۱۰، ۲۱۴، ۲۱۵، ۲۳۷، ۲۴۳،

۲۴۴، ۲۵۸، ۲۵۹، ۲۸۸، ۳۱۷، ۳۲۰، ۳۳۷،

۳۴۹، ۳۷۷، ۳۸۱، ۴۰۱

خانلو: اکبر، ۳۳۸، ۳۳۷
 خبیر: سروان، ۲۴۲
 خداینده‌لو: ستواندوم، شهید، ۱۳۲، ۲۰۵
 ۳۱۸، ۳۱۷
 خدادوست: انوشیروان، سروان، ۸۱، ۶۴، ۵۱
 ۲۵۱، ۲۱۲، ۲۰۹، ۱۱۴، ۸۸، ۸۴، ۸۳
 ۳۷۶، ۳۷۵، ۳۲۷
 خزایی: هدایت الله، استوار، ۳۵۹

خضرودی: سرباز، ۸۳
 خلقی: محمد، سرباز، ۵۶
 خواجوی: حسین، سروان، ۸۹، ۶۹، ۵۱، ۴۹
 ۱۱۴، ۱۲۰، ۱۲۱، ۱۴۸، ۱۴۹، ۱۵۸، ۱۶۰
 ۱۶۱، ۱۶۳، ۱۶۴، ۱۷۰، ۱۷۱، ۲۲۱، ۲۲۹
 ۲۴۵، ۲۴۹، ۲۵۰، ۲۵۱، ۲۶۰، ۲۹۱، ۳۰۰
 ۳۰۴، ۳۲۶، ۳۲۷، ۳۳۵، ۳۳۹، ۳۴۰، ۳۴۱
 ۳۵۵، ۳۷۳، ۳۸۱، ۳۸۳
 خیرروز: احمد، سرباز، ۳۸۳، ۳۸۴، ۳۸۵

د

دامغانیان: مهدی، سروان، ۸۹، ۸۱، ۶۳، ۴۹
 ۱۰۶، ۱۱۴، ۱۲۰، ۱۲۸، ۱۳۱، ۱۴۷، ۱۵۲
 ۱۵۵، ۱۶۲، ۱۷۲، ۱۷۹، ۱۸۹، ۲۰۰، ۲۰۸
 ۲۱۱، ۲۱۵، ۲۲۶، ۲۴۹، ۲۵۱، ۲۷۸، ۲۸۱
 ۲۹۱، ۲۹۲، ۳۳۹، ۳۴۳، ۳۶۰
 دربندی: غلامحسین، سرتیپ ۲، ۱۲۳، ۱۲۴

، ۹۵، ۹۷، ۹۸، ۱۰۱، ۱۰۲، ۱۰۹، ۱۱۴
 ، ۱۱۷، ۱۳۱، ۱۳۳، ۱۳۴، ۱۳۷، ۱۴۱، ۱۴۴
 ، ۱۴۵، ۱۴۸، ۱۶۰، ۱۶۵، ۱۷۴، ۱۸۰، ۱۸۳
 ، ۱۹۰، ۱۹۴، ۲۰۰، ۲۵۶، ۳۲۱

چمران: مهندس، ۱۶۵
 چنانه: منطقه، ۳۸۶، ۳۲۹
 چهارگامه: عیسی، ستوانیکم، ۳۱۴، ۳۳۰
 ۳۵۶

ح

حاجوی: حسن، استوار، ۷۲، ۳۲۰، ۳۷۷
 حسن بیگی: ابوالفضل، ۲۴۲
 حسیبی: سرگرد، ۴۱، ۱۲۴
 حسین‌نژاد: رحیم، ستوانسوم، ۸۵، ۸۷، ۸۹
 ۱۷۲، ۳۴۲، ۳۴۳، ۳۴۵
 حق‌پناه: احمد، گروه‌بانی‌یکم، ۶۳، ۱۷۰، ۲۹۱
 حقیقی: استوار، ۴۱
 حمیدیه، ۱۲، ۱۶، ۲۰، ۲۱، ۲۲، ۲۴، ۲۵، ۳۸
 ۷۷، ۸۲، ۹۳، ۹۴، ۱۱۲، ۱۱۳، ۱۳۲، ۱۵۰
 ۱۵۵، ۱۶۰، ۱۸۳، ۱۸۹، ۲۰۰، ۲۱۷، ۲۲۶
 ۲۲۷، ۲۴۰، ۲۴۵، ۲۵۳، ۲۶۳، ۲۸۷، ۲۹۱
 ۳۰۳، ۳۲۰
 حیدرزاده: ستوان، ۱۵۸
 حیدری: سرباز، ۸۷، ۳۱۸

خ

خالقی: عباس، ستوانیار، ۳، ۱۱۹
 خامنه‌ای: سید علی، آیت الله، ۲۱۲، ۲۹۳

رزاقی: ستوان، ۱۸۱، ۳۳۹، ۳۴۲، ۳۴۵، ۳۵۵،
۳۷۰

رزمجو: ابراهیم، سرباز، ۳۸۴

رستمی: ایرج، سروان، ۶۶، ۸۵، ۸۹، ۹۸، ۱۰۹،
۱۳۳، ۱۳۶، ۱۴۰، ۱۴۱

رستمی: بهروز، گروهبانیکم، استوار، ۶۳، ۶۸،
۷۱، ۷۲، ۸۱، ۱۵۱، ۱۸۰، ۲۴۶، ۲۴۸،
۳۰۹، ۳۲۷، ۳۳۶

رضایی: حسن، گروهبان، ۴۷، ۷۲

رضایی: صفت الله، سروان، ۳۳۰

رضایی: محسن، پاسدار، ۲۵۱، ۲۵۷

رضوانی: علی، شهید، ۱۲۰

رضوانی دوست: احمدعلی، بسیجی شهید،
۴۱، ۱۱۸، ۱۱۹

رفیع: ستوان، ۱۵۶

رقابییه: منطقه، ۹۳، ۲۳۷، ۳۴۹، ۳۵۱، ۳۵۲،

۳۵۳، ۳۸۲، ۳۸۳، ۳۸۴، ۳۸۵، ۳۸۶

رهبری: محمد، ستوان، ۲، ۳۵۶

روحی: علی اکبر، سرباز، شهید، ۲۰۵

رودخانه کرخه، ۱۶، ۱۷، ۱۸، ۱۹، ۲۱، ۲۲،

۲۳، ۲۴، ۲۵، ۳۸، ۶۶، ۷۸، ۸۷، ۹۲، ۹۵،

۹۸، ۱۰۰، ۱۰۳، ۱۰۶، ۱۰۸، ۱۱۳، ۱۲۶،

۱۲۷، ۱۳۰، ۱۳۴، ۱۳۵، ۱۳۶، ۱۳۷، ۱۴۸،

۱۵۵، ۱۵۶، ۱۶۰، ۱۷۱، ۱۷۶، ۱۷۷، ۱۹۱،

۱۹۴، ۱۹۷، ۲۰۵، ۲۰۷، ۲۲۰، ۲۳۲، ۲۳۴،

۲۳۷، ۲۳۸، ۲۳۹، ۲۵۳، ۲۵۵، ۲۶۵، ۲۶۶،

۲۶۷، ۲۶۸، ۲۶۹، ۲۷۰، ۲۷۳، ۲۷۶، ۲۷۸،

دزفول، ۲۴، ۲۶، ۲۷، ۳۷، ۳۸، ۵۰، ۷۴، ۱۱۶،
۱۳۴، ۲۱۹، ۲۲۲، ۲۴۹، ۲۵۲، ۳۴۲، ۳۴۶،

۳۴۹، ۳۵۱، ۳۵۸، ۳۸۱، ۳۸۶

دشت آزادگان، ۵، ۷، ۱۰، ۱۱، ۱۲، ۱۵، ۱۶،

۱۷، ۲۰، ۲۱، ۲۲، ۲۳، ۲۷، ۳۵، ۳۶، ۳۷،

۳۸، ۵۵، ۵۷، ۷۳، ۷۴، ۸۱، ۹۵، ۱۰۴،

۱۱۲، ۱۱۶، ۱۳۲، ۱۴۰، ۱۴۶، ۱۷۱، ۱۸۲،

۱۸۴، ۱۸۸، ۱۹۰، ۲۰۹، ۲۱۳، ۲۲۵،

۲۴۳، ۲۵۵، ۲۶۳، ۲۷۲، ۲۸۲، ۲۸۷، ۲۹۱،

۲۹۸، ۳۱۱، ۳۱۵، ۳۱۶، ۳۴۲، ۳۸۶

دغاغله: منطقه، ۲۰۰، ۲۵۳، ۲۷۶، ۳۰۳،

۳۰۴، ۳۵۹، ۳۶۱

دلسوز: عباس، سروان، ۲۰۱، ۲۰۹، ۲۱۵

ده حقی: محمد، استوار، ۲۰۱

دهقان: سرهنگ، ۸۴، ۱۱۴، ۱۳۵، ۳۲۷

دهلران، ۲۷

دوسلک: منطقه، ۳۲۹، ۳۸۶

دیلمی: سرباز، ۲۹۱

ذ

ذاکری: محمد، ۱۶۹

ر

راسخ احمدی، سرهنگ، ۴۱، ۳۴۹

راشد: غیرنظامی، ۴۷، ۸۳

راعی: سرگرد، ۴۵، ۱۸۲

رجایی: شهید، ۱۷۱، ۲۰۹

رخشنده: گروهبانیکم، شهید، ۶۲

۱۹۰، ۲۱۰، ۲۱۴، ۲۲۴، ۲۳۲، ۲۳۹، ۲۴۱،
 ۲۴۲، ۲۵۲، ۲۵۳، ۲۵۴، ۲۵۶، ۲۵۷، ۲۵۹،
 ۲۶۰، ۲۶۴، ۲۶۶، ۲۶۸، ۲۶۹، ۲۷۰، ۲۷۳،
 ۲۷۴، ۲۷۷، ۲۸۰، ۲۸۲، ۲۸۵، ۲۸۶، ۲۹۴،
 ۲۹۶، ۲۹۷، ۲۹۹، ۳۰۰، ۳۰۱، ۳۰۳، ۳۱۰،
 ۳۱۹، ۳۴۴، ۳۶۹، ۳۷۳

سریاسی: سرهنگ، ۲۲۹، ۳۵۰

سرپل ذهاب، ۵۵، ۵۹، ۱۷۵، ۱۸۰

سلیمانی: استوار، ۲۹، ۱۳۵، ۱۳۸، ۱۶۰،

۲۳۰، ۲۷۵، ۲۷۹، ۳۰۴؛ کارمند، ۶۳

سلیمانان: ستوانیکم وظیفه، ۱۵۰، ۱۵۵،

۱۵۶، ۱۷۷، ۱۷۸، ۱۹۵، ۲۰۱، ۲۰۳، ۲۶۶،

۳۴۵، ۳۵۰، ۳۹۶

سمائی: سرهنگ، ۴۱

سوداگر: احمد، شهید، ۲۷

سوریه، ۱۳۳، ۲۱۲

سوسنگرد: شهر، ۱۲، ۱۶، ۲۱، ۲۲، ۲۳، ۲۴،

۲۵، ۲۹، ۳۷، ۳۸، ۳۹، ۴۱، ۴۵، ۴۶، ۴۹،

۵۱، ۵۸، ۶۵، ۶۶، ۶۷، ۷۵، ۷۷، ۷۸، ۷۹،

۸۶، ۹۲، ۹۳، ۹۵، ۹۶، ۹۷، ۱۰۱، ۱۰۳،

۱۰۴، ۱۰۵، ۱۰۶، ۱۰۷، ۱۱۲، ۱۱۳، ۱۱۸،

۱۲۴، ۱۲۶، ۱۲۹، ۱۳۰، ۱۳۵، ۱۳۷، ۱۳۸،

۱۴۵، ۱۴۷، ۱۵۰، ۱۵۱، ۱۵۲، ۱۵۳، ۱۵۵،

۱۶۶، ۱۷۴، ۱۸۱، ۱۸۳، ۱۹۰، ۱۹۱، ۱۹۴،

۱۹۶، ۱۹۷، ۲۰۰، ۲۰۲، ۲۰۶، ۲۰۷، ۲۰۸،

۲۰۹، ۲۱۱، ۲۱۶، ۲۲۲، ۲۲۶، ۲۲۷، ۲۳۲،

۲۳۶، ۲۴۵، ۲۴۴، ۲۴۹، ۲۵۰، ۲۵۳، ۲۷۵،

۲۸۰، ۲۸۴، ۲۸۶، ۲۸۸، ۲۹۰، ۲۹۳، ۲۹۴،

۲۹۵، ۲۹۸، ۲۹۹، ۳۰۰، ۳۰۹، ۳۱۶، ۳۱۸،

۳۲۱، ۳۲۶، ۳۳۰، ۳۳۹، ۳۴۹، ۳۵۴، ۳۵۹،

۳۶۱

رودخانه نیسان، ۱۲۸، ۱۹۴، ۲۵۲، ۲۵۳، ۲۷۸،

۳۰۳، ۳۰۴، ۳۰۸، ۳۰۹، ۳۱۰، ۳۲۲، ۳۲۶،

۳۲۷، ۳۳۴، ۳۶۳

روئین فر: ستوان، ۷۷، ۸۷، ۸۸، ۱۱۸

ریاحی: سروان، ۸۴، ۱۰۹، ۱۲۴، ۱۸۵، ۲۲۹،

۲۳۰، ۲۵۰، ۲۵۱، ۲۶۶، ۲۶۹، ۲۸۴،

ز

زمان: سرهنگ دوم، ۳۳۶

زمانی: استوار، ۲۹

زنجان، ۲۷۶، ۲۹۶، ۳۴۱، ۳۴۵، ۳۵۰، ۳۵۲،

۳۵۴، ۳۵۶، ۳۶۳، ۳۷۵

زنجانی: قاسم، استوار، ۵۳

زودخیزی: گروهبان، ۱۷۰، ۲۰۲

ژ

ژاندارمری، ۱۲، ۱۶، ۱۷، ۱۸، ۲۲، ۲۳، ۳۸،

۲۹۷، ۶۶

س

سامیر: باقر، سروان، ۱۵۶، ۱۵۸

سبزه علی گل: امین، استوار، ۱۵۱، ۳۰۹

سپاه پاسداران انقلاب اسلامی، ۱۲، ۱۶، ۱۷،

۱۸، ۲۳، ۳۸، ۶۶، ۷۸، ۹۲، ۹۳، ۹۷، ۱۰۳،

۱۱۳، ۱۲۶، ۱۳۴، ۱۴۰، ۱۶۶، ۱۷۴، ۱۸۰،

شیرآبادی: سرگرد, ۵۳
شیری: غلامرضا، سروان, ۲۲۴

ص

صادقی کوشا: داود، ستوان, ۴۳
صالح حسن: روستا, ۸۶, ۱۴۸, ۱۸۰, ۱۸۲,
۲۶۴, ۲۴۴

صالحی: عباس، ستوانیکم, ۲۲, ۲۵, ۴۱, ۴۸,
۵۰, ۵۴, ۶۱, ۶۷, ۱۰۰, ۱۰۰, ۱۵۰, ۱۵۳, ۱۵۷,
۱۷۴, ۱۹۰, ۱۹۱, ۲۰۷, ۲۰۸, ۲۱۶, ۲۱۸,
۲۲۸, ۲۴۴, ۲۸۹, ۳۰۰, ۳۰۴, ۳۱۱, ۳۱۵,
۳۲۶, ۳۲۷, ۳۳۰, ۳۳۵, ۳۸۱, ۳۸۳, ۳۸۴,
صبا: حسین، ستوان, ۵۱, ۶۱, ۱۵۶, ۱۵۷,
۱۵۸, ۱۶۴, ۱۶۵

صحت: محمود، ستواندوم, ۳۱۷
صدری: مهدی، سرهنگ, ۸, ۴۱, ۳۱۶, ۳۷۹,
۳۸۳

صفوی: سرگرد, ۱۶, ۳۶, ۱۱۵, ۱۳۸, ۲۴۹,
۲۵۲, ۲۶۴, ۲۷۹, ۲۹۳, ۳۰۱

صلاحی: رفیع، استوار, ۵۴, ۱۳۲, ۳۱۳
صلح جو: سر باز, ۲۱۸
صنوبری: سر باز, ۲۱۸
صیادشیرازی: علی، سپهبد شهید, ۶, ۱۲۴,
۱۴۱, ۲۱۴, ۲۱۵, ۲۳۲, ۲۳۳, ۲۴۳, ۲۵۱,
۲۵۴, ۲۵۹, ۲۶۸, ۲۷۷, ۲۸۴, ۳۳۲, ۳۴۹,
۳۸۷, ۴۰۱

۲۸۷, ۲۹۲, ۳۰۲, ۳۰۳, ۳۰۸, ۳۱۰, ۳۲۰,
۳۲۶, ۳۳۳, ۳۳۸, ۳۴۵, ۳۵۰, ۳۷۳, ۳۷۷,
۳۸۵, ۳۸۱

سیدخلف: منطقه, ۴۱, ۷۷, ۸۵, ۸۶, ۸۷, ۸۸,
۱۰۷, ۱۱۵, ۱۱۶, ۱۱۸, ۱۱۹, ۱۳۷, ۱۳۸,
ش

شاعری: مهدی، ستوانیکم, ۳۱۹
شحیطیه: منطقه, ۷۶, ۸۴, ۹۵, ۹۹, ۱۰۲,
۱۰۳, ۱۰۵, ۱۰۷, ۱۱۵, ۱۱۶, ۱۱۷, ۱۲۱,
۱۲۲, ۱۲۴, ۱۳۸, ۱۴۶, ۱۵۰, ۱۵۵, ۱۵۶,
۱۷۵, ۱۸۱, ۱۸۲, ۱۹۱, ۱۹۵, ۲۲۴, ۲۳۶,
۲۴۲, ۲۴۵, ۲۶۴, ۲۷۰, ۲۹۴, ۳۱۶

شرف پور: سر باز، شهید, ۳۰۴
شرفخواه: سرتیپ, ۱۴۶
شعبانی: طیب، سرتیپ ۲, ۱۳۳, ۱۴۵, ۲۴۱
شقاقی: ستوان, ۱۳۵
شلویری: ستوان, ۱۰۸, ۳۴۶, ۳۵۶
شمخانی, ۲۸
شهرکی: سر باز, ۲۲۹
شهریاری مهر: قاسم، ستوانیار, ۴۱, ۴۲
شهنام: سرهنگ, ۱۸۲, ۳۴۵, ۳۶۴
شوش: منطقه, ۳۷, ۳۸, ۹۳, ۱۳۶, ۲۹۶,
۳۱۰, ۳۲۹, ۳۴۵, ۳۵۱, ۳۵۲, ۳۸۲, ۳۸۳,
۳۸۶

شیبانی: سر باز, ۳۵۵
شیخانی: فریبرز، استوار, ۱۸۰, ۲۴۶, ۲۴۷,
۲۴۸, ۳۱۵, ۳۹۳

عظیمی: سرباز، ۳۵۶، ۳۵۰
 علمی: غلامرضا، سروان، ۳۹، ۱۰۷، ۱۱۴،
 ۱۴۸، ۱۴۹، ۱۶۱، ۱۶۳، ۱۶۴، ۱۷۰، ۱۷۱،
 ۱۸۰، ۱۸۱، ۲۰۸، ۲۰۹، ۲۱۱، ۲۱۷، ۲۳۲،
 ۲۵۱، ۲۶۹، ۲۷۸، ۲۸۰، ۲۸۱، ۲۸۳، ۲۸۴،
 ۲۸۵، ۲۹۱، ۳۰۴، ۳۴۰، ۳۴۱، ۳۴۲، ۳۴۳،
 ۳۴۵، ۳۴۸، ۳۷۰، ۳۸۱، ۳۹۵، ۳۹۶
 علوی: یوسف، روحانی، ۳۲۷
 علی محمدی: سرگرد، ۳۳۶
 علی آبادی: مهندس، ۲۴۲
 عملیات خیبر، ۸۴، ۹۱، ۹۶، ۹۷، ۱۰۶، ۱۰۸،
 ۱۱۷، ۱۲۰، ۱۲۳، ۱۲۴، ۱۲۶، ۱۷۳، ۱۷۴،
 ۱۷۷، ۱۹۴، ۲۳۵، ۲۳۶
 عملیات شهید مدنی، ۱۹۱، ۱۹۳، ۱۹۴
 عملیات طریق القدس، ۲۰۵، ۲۱۳، ۲۲۶،
 ۲۲۹، ۲۳۱، ۲۳۲، ۲۳۷، ۲۴۳، ۲۵۲، ۲۵۳،
 ۲۵۴، ۲۵۵، ۲۵۶، ۲۵۷، ۲۵۸، ۲۶۰، ۲۸۷،
 ۲۹۲، ۳۰۷، ۳۱۱، ۳۱۵، ۳۱۶، ۳۱۷، ۳۲۳،
 ۳۳۲، ۳۳۳، ۳۳۵، ۳۵۷، ۳۸۰، ۳۹۲، ۳۹۵

۴۰۱

عملیات فتح المبین، ۳۵۱، ۳۸۱، ۳۸۲، ۳۸۳
 عین خوش: پادگان، ۲۷، ۹۶
 عیوضی: مظفر، سرباز، شهید، ۲۰۵

غ

غلام رضایور: گروهباندوم، ۷۲
 غلامی: سرباز، شهید، ۷۴، ۳۰۴
 غنی پور: مجید، گروهبان، ۷۲، ۱۵۱، ۲۷۴

ض

ضحاکي: استوار، ۳۲۹، ۳۳۱
 ضرغامیان: حسین، ۳۳۸

ط

طالبی: استوار، ۱۱۹، ۱۴۸، ۱۸۸؛ حسن،
 سروان، ۴۰، ۵۱، ۵۴، ۷۵، ۱۰۷، ۱۰۸،
 ۱۱۴، ۱۳۴، ۱۳۵، ۱۵۲، ۲۰۹، ۲۵۱، ۲۹۱،
 ۳۳۸
 طراح: منطقه، ۲۰، ۲۴، ۷۴، ۷۶، ۷۷، ۸۴، ۹۲،
 ۹۳، ۱۲۲، ۱۲۹، ۱۳۰، ۱۴۷، ۱۴۸، ۱۵۱،
 ۱۵۲، ۱۵۵، ۱۵۸، ۱۵۹، ۱۶۰، ۱۶۱، ۱۶۲،
 ۱۶۶، ۱۷۰، ۱۷۱، ۱۷۹، ۱۸۰، ۱۸۱، ۱۸۳،
 ۱۹۴، ۲۰۹، ۲۱۶، ۲۲۷، ۲۳۳، ۲۴۳، ۲۴۴،
 ۲۴۵، ۲۶۴، ۳۲۷، ۳۲۸، ۳۵۱، ۳۵۹، ۳۶۱،
 ۳۶۲، ۳۶۳، ۳۸۹
 طرح شهید عباسی، ۱۲۶
 طرح عملیاتی مهدی (عج)، ۷۷
 طوسی: محمد، سروان، ۸۴، ۱۳۳، ۳۴۳

ظ

ظهيرنژاد: قاسمعلی، سرتیپ، ۷۷، ۱۸۵، ۲۱۴،
 ۲۳۷

ع

عربی: سرهنگ، ۲، ۳۷۹
 عریان: سروان، ۲۲۹
 عسگری: ستواندوم وظیفه، ۴۱، ۸۵، ۸۶، ۸۷،
 ۸۹، ۲۲۹

کریم: جمال، ستوانیکم، ۴۰، ۵۰، ۵۳، ۶۰،
 ۳۷۷، ۳۲۱، ۲۴۴، ۲۰۲، ۱۲۱، ۶۴، ۶۳، ۶۱
 کریمی: ستواندوم، ۱۳۵، ۱۵۵، ۱۵۶، ۱۶۰،
 ۳۷۰، ۳۴۵، ۲۳۰
 کشاورز: سروان، ۱۵۳، ۱۸۵، ۲۲۹، ۲۸۴،
 ۳۸۲، ۲۸۵
 کلانتری: محسن، استوار، ۶۸، ۷۳، ۱۵۱،
 ۳۰۹، ۲۷۹، ۱۷۷
 کلاهدوز: محمد، سروان، شهید، ۲۱۴
 کندیری: داود، سرباز، ۷۰، ۷۱، ۷۲، ۷۳، ۸۱،
 کوچکی: سرگرد، ۶۳، ۲۵۰، ۲۶۰، ۳۳۱
 کویت، ۲۱۱، ۲۱۲
 کیا: ابوالقاسم، سروان، ۲۴۴
گ
 گردان ۱۰۱ پیاده هوایرد، ۹۴
 گردان ۱۰۵ مکانیزه، ۹۴
 گردان ۱۲۱ مکانیزه، ۹۴، ۹۸
 گردان ۱۲۴ مکانیزه، ۹۳
 گردان ۱۲۵ مکانیزه، ۲۹۹، ۳۰۰، ۳۰۲، ۳۵۲،
 ۳۷۳
 گردان ۱۲۶ پیاده هوایرد، ۹۴
 گردان ۱۴۵ مکانیزه، ۴۱، ۹۴، ۱۱۷، ۱۲۳،
 ۲۰۷، ۱۴۹
 گردان ۱۶۵ مکانیزه، ۹۴
 گردان ۱۸۵ پیاده مکانیزه، ۹۳، ۱۲۶
 گردان ۲۰۷ تانک، ۹۴
 گردان ۲۱۱ تانک، ۵۹

ف

فتوحی: علی، استوار، ۳۱۳
 فراچی: عباسعلی، سرباز، شهید، ۲۰۵
 فرزین: سروان، ۱۵۶
 فریدونیان: سرگرد، ۱۵۸، ۱۶۴، ۲۷۵
 فکوری: جواد، سرهنگ، شهید، ۲۱۰، ۲۱۴
 فلاحی: ولی، سرتیپ، شهید، ۴۸، ۷۷، ۱۷۱،
 ۱۸۵، ۱۸۹، ۲۱۰، ۲۱۴، ۲۳۶، ۲۳۷
 فولادی: سرباز، ۴۱، ۱۱۵، ۲۲۹

ق

قاسمزاده: قهرمان، ۱۶۹
 قاسمی: سرگرد، ۳۹، ۴۹، ۶۰، ۶۴، ۷۶، ۸۴،
 ۸۵، ۸۹، ۱۰۷، ۱۱۴، ۱۳۲، ۱۴۸، ۲۰۱،
 ۲۰۲، ۲۰۹؛ عقیل، گروهبان، ۱۸۰
 قاسمی نو: غلامرضا، سرهنگ، ۵۹، ۶۴
 قدوسی: سرهنگ، ۵۳، ۱۸۱
 قم، ۹، ۱۰، ۳۸۴، ۳۲۷، ۱۶۹، ۴۱
 قوی: نبی الله، گروهبانیکم، ۵۴، ۵۶، ۱۳۲

ک

کاظمی: نظرالله، سرباز، ۱۰۸، ۲۰۱
 کاوه: مسعود، ستوان، ۲۲۴
 کاوه بی: داریوش، سروان، ۳۷۹
 کرامتی: سرباز، ۳۲۸، ۳۸۴
 کرمانی: استوار، ۲۱۰، ۳۱۳
 کره شمالی، ۱۸۶، ۱۸۸، ۲۰۲

گردان ۳۴۲ توپخانه ۱۳۰م، ۳۳۲، ۳۵۲، ۳۵۳	گردان ۲۲۰ تانک، ۹۳، ۱۲۶
گردان ۳۴۳ توپخانه ۱۳۰م، ۱۳۲، ۱۴۸، ۱۵۳،	گردان ۲۲۱ سوارزره‌ی، ۹۴، ۲۵۳، ۲۶۵، ۲۶۷،
۲۰۲، ۲۰۳، ۲۰۵، ۲۲۹، ۲۳۵، ۲۴۴، ۳۱۶،	۳۰۵، ۳۴۲، ۳۴۳، ۳۴۴، ۳۴۵
۳۱۷، ۳۲۰، ۳۳۰، ۳۵۳، ۳۵۴، ۳۵۵، ۳۸۰،	گردان ۲۲۷ تانک، ۹۳، ۹۴
۳۸۲	گردان ۲۳۱ تانک ام-۶۰، ۹۴
گردان ۳۶۶ توپخانه پدافند هوایی، ۹۴	گردان ۲۳۲ تانک چیفتن، ۹۴
گردان ۳۶۹ کاتیوشا، ۹۴، ۳۶۴	گردان ۲۵۲ سوارزره‌ی، ۹۴، ۱۲۶
گردان ۳۷۲ توپخانه کاتیوشا، ۳۱۴، ۳۳۰، ۳۵۳،	گردان ۲۵۶ تانک، ۶۰، ۶۲، ۹۴، ۱۸۳، ۲۶۵،
۳۵۶، ۳۵۴	۳۰۲، ۲۹۹
گردان ۳۸۲، ۹۳	گردان ۲۶۱ تانک، ۴۴، ۹۴، ۹۸، ۱۱۷، ۱۷۵،
گردان ۳۸۷ توپخانه ۱۷۵م خودکشی، ۷۴،	۱۷۶، ۲۲۹، ۲۶۵، ۲۶۷، ۲۶۸، ۳۰۵، ۳۷۱،
۱۳۴	گردان ۲۶۴ تانک چیفتن، ۹۴
گردان ۳۸۸ توپخانه ۱۷۵م خودکشی، ۶، ۵،	گردان ۲۸۳ سوارزره‌ی، ۹۴
۷، ۹، ۱۰، ۱۲، ۱۵، ۱۶، ۱۷، ۱۸، ۱۹، ۲۰،	گردان ۲۹۳ تانک، ۹۴، ۱۱۶، ۱۲۱، ۱۳۸،
۲۱، ۲۲، ۲۳، ۲۵، ۲۹، ۳۶، ۳۹، ۴۰، ۴۱،	۲۴۹، ۲۵۰، ۲۵۲، ۲۶۴، ۲۶۵، ۲۶۶، ۲۶۷،
۴۶، ۴۷، ۴۸، ۴۹، ۵۴، ۶۰، ۶۱، ۶۳، ۷۳،	۲۶۸، ۲۷۵، ۲۷۹، ۲۸۶، ۲۸۷، ۲۹۳، ۳۰۴،
۷۴، ۷۶، ۸۰، ۸۱، ۸۴، ۸۸، ۹۴، ۹۶، ۹۹،	گردان ۲۹۶ تانک، ۲۷۷
۱۰۸، ۱۰۹، ۱۱۴، ۱۱۵، ۱۱۹، ۱۲۰، ۱۲۱،	گردان ۳۱۲ توپخانه ۱۵۵م خودکشی، ۹۴
۱۳۰، ۱۳۲، ۱۳۵، ۱۳۶، ۱۳۷، ۱۴۰، ۱۴۵،	گردان ۳۱۸ توپخانه ۱۵۵م خودکشی، ۱۲،
۱۵۵، ۱۵۷، ۱۶۰، ۱۶۱، ۱۶۶، ۱۸۳، ۱۸۶،	۱۶، ۱۷، ۱۸، ۲۰، ۲۱، ۸۴، ۹۴، ۹۹، ۱۲۴،
۱۸۸، ۲۱۰، ۲۱۱، ۲۲۱، ۲۲۶، ۲۲۹، ۲۳۵،	۱۳۵، ۱۷۷، ۱۸۵، ۲۰۸، ۲۲۹، ۲۳۰، ۲۳۵،
۲۴۳، ۲۴۹، ۲۵۰، ۲۵۱، ۲۵۲، ۲۶۰، ۲۶۶،	۲۶۰، ۲۶۹
۲۶۹، ۲۷۱، ۲۷۳، ۲۷۵، ۲۸۴، ۲۸۵، ۲۹۰،	گردان ۳۲۰ توپخانه ۱۵۵م خودکشی، ۹۴
۲۹۹، ۳۰۰، ۳۰۳، ۳۰۴، ۳۰۷، ۳۰۸، ۳۱۰،	۱۱۴، ۱۳۵، ۲۰۱
۳۱۱، ۳۱۴، ۳۲۱، ۳۲۶، ۳۳۰، ۳۳۱، ۳۳۲،	گردان ۳۲۱ توپخانه ۱۵۵م خودکشی، ۹۴
۳۳۶، ۳۳۷، ۳۳۸، ۳۳۹، ۳۴۳، ۳۴۸، ۳۵۳،	گردان ۳۳۳ توپخانه ۱۳۰م، ۹۴، ۳۵۰
	گردان ۳۳۷ شیلیکا پدافند هوایی، ۹۴

لشکر ۹۲ زرهی، ۱۲، ۱۴، ۱۵، ۱۶، ۲۰، ۲۵،
۲۸، ۳۶، ۳۸، ۴۶، ۴۸، ۵۳، ۵۴، ۵۷،
۵۸، ۵۹، ۶۳، ۶۴، ۷۷، ۷۹، ۸۳، ۸۴، ۸۵،
۹۲، ۹۳، ۹۴، ۹۵، ۱۰۴، ۱۰۵، ۱۱۰، ۱۱۴،
۱۱۵، ۱۱۷، ۱۲۹، ۱۳۶، ۱۳۷، ۱۴۵، ۱۵۰،
۱۵۸، ۱۷۴، ۱۷۶، ۱۷۹، ۱۸۱، ۱۸۲، ۱۸۵،
۱۸۹، ۱۹۱، ۱۹۴، ۲۰۱، ۲۰۸، ۲۲۴، ۲۳۰،
۲۴۱، ۲۴۳، ۲۴۵، ۲۵۰، ۲۵۱، ۲۵۲، ۲۵۳،
۲۵۴، ۲۵۵، ۲۶۶، ۲۶۵، ۲۶۹، ۲۷۱، ۲۷۳،
۲۷۶، ۲۷۷، ۲۸۱، ۲۸۲، ۲۹۲، ۲۹۵، ۲۹۶،
۲۹۸، ۲۹۹، ۳۰۰، ۳۰۲، ۳۰۷، ۳۱۲، ۳۱۶،
۳۱۷، ۳۲۲، ۳۲۸، ۳۳۰، ۳۳۱، ۳۴۱، ۳۴۲،
۳۴۳، ۳۴۵، ۳۵۵، ۳۵۶، ۳۵۸، ۳۶۳، ۳۶۸،
۳۷۲، ۳۷۳

لطفی: سیروس، سرهنگ، ۱۶۳، ۲۵۴
لهراسبی: جعفر، سرگرد، ۲۹۹، ۳۰۲
لیبی، ۱۳۳

م

ماهشهر: بندر، ۲۴، ۸۴، ۲۰۵
متین دفتری: سرباز، شهید، ۳۱۳، ۳۱۵
مجیری تهرانی: غلامرضا، ستوان، ۴۲، ۵۴،
۵۵، ۵۹، ۶۷، ۸۱، ۲۰۷، ۲۱۵، ۲۴۶، ۲۴۷،
۲۶۲، ۳۴۹

محبوبی: سرهنگ، ۱۵۸، ۱۶۴

محمدپور: علی اکبر، ۱۶۹

محمدی فر: ناصر، سرتیپ، ۱۵، ۴۰۱

۳۵۴، ۳۵۵، ۳۵۶، ۳۵۸، ۳۷۲، ۳۷۳، ۳۷۹،
۳۸۱، ۳۸۳، ۳۸۵

گردان ۳۹۰ توپخانه، ۱۵۶

گردان ۳۹۴ توپخانه ۱۵۵ م خودکششی، ۹۴

گردان ۴۲۹ مهندسی، ۲۴۱

گروه ۳۳ توپخانه، ۶، ۷، ۸، ۹، ۲۵، ۳۹، ۴۱، ۴۲،

۵۶، ۷۶، ۸۲، ۹۴، ۱۳۲، ۱۴۸، ۱۵۳، ۱۷۷،

۱۸۵، ۱۹۴، ۱۹۹، ۲۰۰، ۲۲۴، ۲۶۰، ۲۸۴،

۲۸۶، ۲۸۸، ۳۰۳، ۳۱۴، ۳۱۶، ۳۱۹، ۳۳۰،

۳۳۲، ۳۴۹، ۳۵۰، ۳۵۱، ۳۵۲، ۳۵۳، ۳۵۴،

۳۵۶، ۳۷۹، ۳۸۰، ۳۸۱، ۳۸۲، ۳۸۳، ۳۸۴

ل

لشکر ۱۶ زرهی، ۲۳، ۲۵، ۳۶، ۳۸، ۴۹، ۵۳،

۷۴، ۷۷، ۷۹، ۸۴، ۸۵، ۹۲، ۹۳، ۹۴، ۹۵،

۹۷، ۱۰۰، ۱۰۲، ۱۰۳، ۱۰۵، ۱۰۷، ۱۱۳،

۱۲۶، ۱۳۰، ۱۳۱، ۱۳۴، ۱۳۶، ۱۳۷، ۱۴۷،

۱۴۸، ۱۴۹، ۱۵۳، ۱۵۵، ۱۵۶، ۱۵۷، ۱۵۸،

۱۶۰، ۱۶۱، ۱۶۲، ۱۶۴، ۱۶۵، ۱۶۶، ۱۷۱،

۱۷۲، ۱۷۴، ۱۸۱، ۱۹۰، ۱۹۱، ۱۹۴، ۱۹۷،

۲۰۹، ۲۲۱، ۲۲۴، ۲۳۰، ۲۳۶، ۲۵۲، ۲۵۳،

۲۵۴، ۲۶۰، ۲۶۸، ۲۷۳، ۲۷۵، ۲۷۷، ۲۹۰،

۲۹۱، ۲۹۲، ۲۹۴، ۲۹۵، ۲۹۶، ۲۹۷، ۲۹۹،

۳۰۰، ۳۰۲، ۳۰۳، ۳۰۴، ۳۰۹، ۳۱۰، ۳۱۶،

۳۲۰، ۳۲۲، ۳۲۷، ۳۲۹، ۳۴۱، ۳۴۳، ۳۴۵،

۳۴۸، ۳۴۹، ۳۵۱، ۳۶۳، ۳۷۳، ۳۷۹

لشکر ۷۷ پیاده، ۲۰۰، ۲۰۹، ۳۲۲

ن	محمودزاده: داود، استوار، ۵۴، ۱۳۲، ۱۵۱، ۳۴۹
نامجو: سید موسی، سرهنگ، شهید، ۲۱۰، ۲۱۴	محمودی: سرباز، ۱۸۹
نجف‌نژاد: استوار، ۱۳۲، ۱۳۳	محمودی‌نژاد: علیرضا، ستواندوم وظیفه، ۲۰۲، ۲۰۳، ۲۰۴، ۲۰۵، ۳۱۶
نجفی: گروهان، ۷۴، ۱۸۹، ۲۳۰	محیط: کریم، ۱۶۹
نفیسی‌پور: علی، ستوان، ۴۳، ۱۱۴، ۱۳۴، ۱۳۵	مختاری: سرگرد، ۸۴
نقدی: سرباز، ۳۲۷	مختاری‌نسب: عیسی، ستوان، ۵۰، ۵۳، ۶۱، ۲۱۲، ۲۶۹، ۳۱۲
نوروزی: استوار، ۲۹، ۲۰۴؛ جلیل، سرباز، شهید، ۲۰۵	مرادمند: مسعود، سرباز، ۳۰۴
نوری: استوار، ۲۹، ۱۳۷، ۱۵۷؛ سرگرد، ۳۳۱	مشهدی: حسین، کارمند، ۱۴۹
نیروی هوایی، ۱۷، ۲۱، ۳۱، ۳۲، ۹۵، ۱۰۳، ۱۳۲، ۱۳۷، ۱۶۴، ۱۶۷، ۱۷۰، ۱۹۵، ۱۹۶، ۲۱۰، ۲۱۴، ۲۱۷، ۲۲۲، ۲۲۳، ۲۲۶، ۲۵۲، ۲۵۶، ۲۷۴، ۲۷۶، ۲۷۹، ۳۰۳، ۳۷۳	مشیری: داود، سرگرد، ۱۳۲، ۱۴۸، ۱۵۳، ۲۲۹، ۲۴۴، ۳۳۰
نیکنام: حسن، ۳۳۷، ۳۳۸	معزی‌پور: کارمند، ۱۶۵
ه	مقدم: بهروز، ستوان، ۱۵۸
هاشمی: مجتبی، ستواندوم، ۲۸	مقدم: سروان، ۱۴۵
همتی: علی، گروهانیکم، شهید، ۲۰۵	منتصر: سرگرد، ۳۶، ۱۷۵، ۱۷۶
هوانیروز، ۴۳، ۷۶، ۸۴، ۹۲، ۹۵، ۱۱۷، ۱۳۳، ۱۶۷، ۲۵۲، ۲۷۰، ۲۵۶، ۲۷۵، ۳۶۹	مفردنیایی: مسعود، سرهنگ، شهید، ۵۴، ۵۹، ۶۴، ۱۱۷، ۱۳۷، ۱۴۶، ۱۷۰، ۱۷۵، ۱۸۵، ۲۴۲، ۲۷۱، ۳۷۲
هورالهیوز، ۲۶۸	میرحسینی: استوار، ۷۴
هوشنگی: مصطفی، گروهان وظیفه، ۵۶، ۶۷	میرزکی: حسین، سرباز، ۳۸۴
هوشیار: سرهنگ، ۴۹، ۸۵، ۱۶۳، ۱۶۴، ۱۶۵، ۲۷۶	میری: مهندس، ۲۴۲
هوفل: منطقه، ۴۵، ۴۹، ۹۸، ۱۱۶، ۱۱۹	میشداغ: ارتقاغات، ۴۷، ۵۰، ۹۵، ۱۰۳، ۱۲۷، ۱۲۸، ۲۰۹، ۲۳۴، ۲۳۷، ۲۳۸، ۲۴۰، ۲۴۶، ۲۸۵، ۳۴۱، ۳۴۲، ۳۴۹، ۳۵۲، ۳۸۳
هویدایی: فروزان، سرباز، شهید، ۲۰۵	

ولی‌زاده: سرباز، ۶۴

ی

یزدانی: حسین، ۳۳۸، ۳۳۷

یوسفی: سرباز، ۱۵۴

هویزه: شهر، ۲۱، ۳۹، ۴۲، ۴۳، ۴۵، ۴۶، ۷۶،

۹۲، ۹۳، ۹۵، ۹۶، ۱۱۲، ۱۲۹، ۱۳۱، ۱۶۴،

۱۹۶، ۲۰۹، ۲۲۶، ۲۵۳، ۲۵۶، ۲۹۱، ۳۲۷،

۳۲۸

و

وثوقی‌فر: جمال، استوار، ۱۱۹



Toopkhaneh doorbord

Ali Akbar Aslani

**War Cognizance Committee Of
Martyr Lieutenant General Ali Sayyad Shiraz**